

حکمی فرمایید
چون بدر بخوی رخ بختم سپاه باد
باقی جان من خیر از ملک زینم

باقی اگر بود اسوس ملک خرم
صد ملک زینم روز یک جوئی خرم

۴۳۶

Aug

من کتاب حاکر
وینغ ان لا یقطع الحدید

حکیم دانه قدیم است که
انرا خان غصند و انرا
کای موفه
۵۵۰.

Leopoldo de Fuenferraz

از برادر دگوش نافع بود بکند سیر بکوبند و باز نرم
نهند بچو شاستد و یک قرص در گوش چکانند

ترکیب جبس که کمر درد
صمغ عربی پنجم و شکو سه درم
وز پنجه و یک درم نیم و این کار را
بغایت نرم بکوبند و بکباب
حک کنند و سه جگه که
مشک در وی بپاشند و جبس

աստուծոյ խնայման, զարգուի յի Ծ.
 զարայնուի. սղծուի

Անարկաւորակն զայս քան զամեն
 աշխարհիս բացուցաւ թիմոթէ
 Ան Տրիս անուշագոյն եղբարս հոգեւոր հայր
 եղբարս մայր եւ ոմ. յառնակէն Ժ. որ զամեն
 աշխարհ խորհրդարար Տրիս եւ Տրիսակոյ
 ոմ Տրիս եւ ոմ. Ժ. եղբարս ոչ աստեղծ
 եղբ. Թուման եւ պատիւ տալիս Իմ ք. որ սպաս
 ան անարկաւ

عراقون تريد رونجيه ابارق فورا التزوت
 كدوم سيم ١١ سيم ١٢ دانك
 امسك فارسي و مرارة البقر خار
 نحاس سيم حطالونش درنوش
 غر و طفا و اجر اسواء يدق الجميع
 الشان و نطاب الشولور

Handwritten text in a cursive script, likely a signature or name, possibly reading "Handwritten text" or similar.

مکر در نر هندو و بزرگش و امیر پاریس و در و منوع بخاشد
 ده درم ده درم ده درم ده درم

و چهار و در آب بجوشانند تا یکد وقته بچاه درم مانند و ازین بخش مانند و چهار
 و قه سکنر بنهند تا بقوام آید بعد از و یکد وقته آب کاسنی بنهند و بعد از آن
 طباشیر و روند خنجر و لک من کل واحد دم کار دارند

موشا فی بلطف و کثرت بود از اجب القح و محب و جند ز آتش نیز
خوردند بعد از این دار دیگرند شرح ارمنی برنگ کبابی مقطر از مرکب معطر و عک هندی و دانک و تربید سفید را شید
نیم خططل دانک و سرخس یک درم و جگر یک درم یک درم نیم

از برای تب و جحر الجرب بکینند افستین پنجاه درم سیلنج پیت درم یکم کرفس سی درم شکر دونه پنجاه
و نوع مجرب دیگر بکند هم رازیانه ده درم یکم کرخ ریزه سه درم جدا جدا بکوبند و سه درم نبات
در وی حل کنند و بناشتا سه روز بخورند و هوای ساله ملطه

استقر هذا المرساة 2

بلید کلان افغانی خود بدیده قنادی
سوزب اصقله ایاغی اینه صفا
صودنی اهدا سن نفوسه فایده
سوزب

تک لغوی است که معنی را در دست می نویسد
معنی ما سارا بر و کوراسته درم آب سارا سارا
که محراب

کتاب اختیار ابوریعی

منقول است از آدم علیه السلام
که هر دو رکعت در ایام نامکرم
قدراستد ای چهل که اول سال
ماجر در سقوط کردن موجب
صحی بدن و رسیدن به طبعی می
باشد

اروفا اند که بدماع و روغن از جسم
در میان سر را نیز بد بعد از آن معانی را
که در کتب کما قد و دار فلعلم بر نه بدو
و گوید و نیمی بر سر آن دارد و فحش
بدست و سوسد که دو داود در دماغ
در روغن و الای

کارلی سر و د ۵۰ درم
دار چینی ۵۰ درم
کل سرخ نای ۵۰ درم
دار چینی ۵۰ درم

عشای دارحلی و سکرلدر
۴ درم
سوف کدر بنالین و فو صاب



400.

٢٥٠
قد وقف يده على سلاسل العظم والحقائق العجيبة
خادم الحرمين الشريفين سلطان السلطان العظم
محمود خان قاض على طالع واسحاب العاقبة
قائمة ارفعا صاعدا امد احور واقعة واقعة
احمد سراج ردة المصطفى الحسين

Wes



عصا كرا السليح بها ومطبوخا
الدخان

کتاب اختیارالدع

امداد حمدی عدد و سپاس بی قیاس مدعی را که آثار ابداع او بر شر و رقی
از اوراق و شجر از اشجار رنمت و صوح یافته است و بر سر شری از اشجار و
وزهری از از غار انوار ایجاد او تافته **پیت** بر که درختان سبز در نظر مونس باد
مرو برقی و فترت معرفت کرد کار بس با امر کن فیکان هیچ در به وجود
سب نبشکه فند و نشود و تمای نکشاید و بی حکم فرمان روائ او سلطان
قصر مدی بر که کل از هیچ نهال نمی روید تا سحاب قدرش آبیاری بوسه

اود کار نکرد و تصور بر نگار خانه و آفرینش بر صفات اوراق طاهر نکشت و تا
خورشید ملکش کلکونه ایوان بر جبهه نبات و حیوانات نکشید نوع و پس
اشکال و الوان بر منصفه ظهور جلوه نمود **شعر** فنی کل شیشه له ایه
تدلی علی انه واحد **وحد** و صدایان و صلوات بی پایان
حضرت خواجه را که عرض از ملکوت موجودات وجود مبارک او بود و
موجب خلق آفرینش طیبیل دین او علیه من الصلوات افضلها و من التحیات
اکملها و الی و اصحابه الکرام یا ایها الراجون منه شفاعه صلوا علیه و سلموا
تسلیم بر اصحاب حکمت از باب فطنت مخفی و مستور فاند که هیچ چیز از انواع مخلوقات
و اصناف موجودات از حکمت ربانی خالی نباشد و سرچیزی را چنانچه منتفی و
جودی مست مضرت مزاجی مست و سرچیز معرفت ادویه تمامها بغیر از
خالق بر هیچکس ظاهر نشسته و خود در کنجینه اختراع و ابداع خالق که راه تواند

یا نت اما بعضی که کامی مزاج و خا صلیت و منقبت و حضرت ان زوی از
تنق خفا و مجایب سر نموده بلایا نه تعالی او بطلان تقدیرش بوده و نیز
از علما در معرفت ادویه بحسب تجربه خود خلائی کرده و غث و رقیق از یکدیگر جدا
نهاده اند و چون بنده کمترین علی بن الحسین الافضاری المشهور بجای زین العطار
درین قسم بحسب المعذور و الا امکان شروع نموده می خواست که تا قول
اصح و تجربه ارجح باز نماید که تا حاجتی که تا بره اشتباقی این علم داشته باشند و لال
موقت این کتاب نسکین انش نزاع التیاج کنند و نیز مدتی مدید است مجموع
نعت مصروف و عنان لغت معطوف که بوسیله نثیه بدافتر
میر حسد شهرستان شتری طالعی رساند و دیده بخت کران خواب

خود را از نومه القابلین بیدار کرد و این معنی بی انکه ثبت بقیل استحقاق
و مرممت و ترسل با لطاف و موسیت صاحب قرانی کند که خاک درگاه او کیمیای
مس من و معوای بارگاه او حیات بخش بر صاحب منزه تواند بود می تواند بود
و چنانچه عقل دور بین و فهم دور اندیش در عرصه امکان و فضای دور
دوران کرد بغیر از آستان آسمان رفعت و حضرت جنت حضرت بلقیس زمان
ملکه تخت نشین سلطان نشان سلطان خزانین حیان **پیت**
انکه در رسم جلالتش و هم رانا بوده و و انکه بر سر عفافش با درانا بوده
با وجود دور باش عفت او اقباب کی تواند کردن اندر سایه چترشگاه
زمره زمراى عصمت اختر برج شرف شمس کردون عفت سایه لطف اله
عصمت الدنیای والدین بدیع الحال خلد الله ایام سلطنتها و ابد اثار معدلتها
بدست نیاورد و قانون کلی سعادت خویش و ذخیره اعراض دولت
خود بجز از نظر کیمیا خاصیت آن صاحب قران که خاک درگاه او شفا انواع

خود داشت و منتج اسباب کافه انی و در اخراج غلات بی طالبی و منتهای طرق
اقتبال و جامع متفرقات جلالت نتوانست ساخت امیدوار که بعین عیانتش ملحوظ
گشته برادر باب بصیرت و اصحاب حکمت مبارک باشد و الله الموفق **بدانک**
این کتاب مشتمل بر دو مقاله است **اول** در اذویه مفزده و اسامی آن بلغت
در ظایفه و ابدال و اصلاح و منفعت و مضرت آن و مقالت **بیم** در مرکبات پختل
و این کتاب را اختیارات بدینی نام نهاده شد **باب بعد** بیاید دانست که ادویه
یا نباتی یا حیوانی یا معدنی بود اما نباتی مستعمل از وی بود و در اوراق
یا قضبا یا از مار یا عصاره یا سحر یا صمغ یا لحا یا جان بود که جمله وی
مستعمل بود از نبات و اوراق چون ساج و زریون و انبوس و امثال آن
و اجب بود که در وقتی که نذ که در جمیع خود تمام شده باشد و بغایت فرورسیده پیش
از تغییر لون و اگر برزور بود مانند اینسون و کراو یا و کمون و امثال آن باید که
وقتی که نذ که در نفع مشکم شده باشد و فحاحیه و مایه از وی متمیز شده باشد و اگر
اصول بود مانند عاقر قرقص و جنطیانا و بهمنین و امثال آن وقتی که نذ که اوراق
افتادن گیرد و اگر از مار بود همچون بنشه و زکس و زنبق و امثال آن بعد از قطع
تمام پیش از تبدل گیرند و اگر قضبان بود همچون رزنب و اسطوخودوس و حاشا و
امثال آن بعد از ادراک تمام پیش از ذبول باید گرفت و اگر ثمار بود مانند قافله
و قرنفل و بلا در و امثال آن بعد از ادراک تمام پیش از استغداد سقوط باید
گرفت و اگر جمله وی مستعمل بود همچون اذخر و قنطاریون و قبصوم و امثال آن پیش
از تبدل و بعد از ادراک نیم گیرند اگر تخم آورد و هر ادویه که در اصول تشنج و در
قضبان ذبول کمتر بود و در برزور امتلا و سمن و در فواکه اکتنا و زراعت
پیشتر بود بهتر بود و گرفتن ادویه نباتی در هوای صافی اولیتر که در هوا متعفن

یا نزدیک هوای تر و نبات بری قوی تر از پستانی بود و نبات جبل اقیوی بود
از بری و مرکب ام نبات که در لون خود اشبع بود و بطعم اظهار و رایج وی آنکه
هنوز در باب خود اقیوی بود و اگر قوت خشایش بعد از دو سال تا سه سال
شود اما گرفتن صمغ همچون بارز و اشق و یا و شیر و مانند این بعد از اعتقاد
پیش از غایت جفات گیرند و پیشتر صمغ را قوت بعد از سه سال قوت ضعیف شود
خاصه فرنیون اما گرفتن لحا همچون شیطح و مای زمرج و سلیحه و امثال آن
وقت رسیدن شجره وی پیش از نقصان گیرند و گرفتن عصاره است مثل افاقیا
و اقیون و حضض و مانند آن بعد از این سه نبات وی گیرند اما انجی قوی
به دان بر طبقه مدت بقای وی بیشتر بود اما دوستی که یکی از این اقیوی و تازو و
اولی آن بود ضعیف و بجای وی فرج کنند و اگر نیابند انگاه وی را بدیل کنند
اما حیوانی مانند قرون و عمارت و کباد و اجب این بود که از جانوران جوان
گیرند و در زمان ربیع و از صبح المزاج و از رسیده گوانجی از وی گیرند بعد از
کشتن گیرند و بچوانات میته الققات نکند و از پیشان ادویه نگیرند اما
معدنیات مانند قلعند و قلعطار و زراعت و امثال آن اولی آن بود که از
معادن معروف گیرند و آن اختیار کنند که جوهر آن پاک باشد و در لون
تفاوت نبود و بر همان طعم مخصوص بود **اما** نگاه داشتن قوی ادویه برنج
وجه بود **اول** جمع آوردن اجزای آن دارو و گرفتن و قرص ساختن و در
سایه خشک کردن همچون دارچینی **دوام** خلط آن دارو یا با آن جیرین که حافظ
آن باشد نجی صیت بخوبی خلط کافور یا قنقل یا جشمینج یا جوهر و خلط فرنیون
یا جوهر پوست کتمه یا شیت یا با قلا یا پوست بادام تر و خلط یلیل سفید یا با قلا
و امثال آن بسبب قوت اجزا **سیوم** مطروف جنبانی بعضی ادویه را واجب

که در ظرفی بکشند که سر آن تنگ بود و بر آن بموم است و از کتف تا قوت و بر تبا تیر هوا
تجلیل نماید مانند شک و کافور و غیره و شک را اولی آن بود که در ظرف اسیر
کنند و اگر یافت نشود در آب گینه و کافور در ظرف آب گینه و اگر یافت نشود در دانه
کنند و بعضی ادویه در کوزه کنند و سر کوزه محکم دارند مانند زرد و اوراق و بعضی
در آب نه کنند مانند بید و کبریا و امثال آن و بعضی را کبک کرباس کانی بود مانند
اقاقیا و پوشش و عصاره آن **چهارم** آنکه جایگاه چنانچه خازن ادویه در موضعی
بود معتدل در حرارت و برودت و خالی از رطوبت و در موضعی که یک گشته
بود و مکرر بواج و دخان بود نه شد **پنجم** نهادن ادویه لازم بود که هر یکی را جای
خود نگاه دارند تا ادویه جاده و مانند سنج و اقیون و ادویه که افسوس بود مانند
سکنج و حلیت و مانند آن در مجاورت ادویه که استعداد قبول ادویه آن رواج
و اشک باشد و بسبب آن خارق قوت آن بنا قوت شود مانند زعفران و نیلوفر و غیره
نماید چون این معنی میسر شد که ادویه از این سه قسم بیرون نیست و نه در این
سه قسم بیرون است از ادویه نیست قول کلی که روا از غیر قیصر کنند بیاید دانست
لکون بیاید دانست که آنچه از ماکول و مشروب آدمی است از پنج قسم بیرون نیست
اول غذای مطلق **دوم** دوائی مطلق **سوم** اغذیه دوائی **چهارم** ادویه
غذایی **پنجم** هم آنچه فزوده شود یا سهل الاستعمال بود و قوت بدن دایما
بر وی غالب بود و آن بدل ما تجلیل سازد و آن غذای مطلق بود همچون
نات و گوشت یا جنان بود که اول بدن وی را تغیر کند باز وی بدن دایما
دوائی مطلق گویند مانند زنجبیل و قو قنطاری و مانند آن یا چنان بود که
اول وی در بدن تاثیر کند تا اثری ظاهر باز بدن در وی اثر کند و آن بدل
ما تجلیل سازد و این را غذای دوائی گویند همچون سرکه و خجاش و کاهن

و امثال آن و اگر قوت دوائی غالب بود از زاد و ای غذای گویند مانند کون و
مانند او و کروی و امثال آن یا چنان بود که قوت وی ثابت بود و دایما کینه وی
بر بدن غالب بود و مانند بدن باشد آن را سم خوانند مانند پیش و شک و سکران
و امثال آن و الله اعلم و احکم حون کلیات معلوم شد روی میفرست آریم و بیان
مریک و الله الموفق و المعین **باب الف اطرطال** نبات
که تخم وی پستعل است و مانند تخم کرفس بود و بزرگی و بلون کیود بود و شکل رره
بود و بغایت تلخ بود و آنچه سبز بود قدری از آن بزرگتر بود و قلب الا طلال
غیر مصری بود این مولف گوید این نوع از اموات از ادویه انجا حاصل میشود
و به پاریسی تخم خلال جلیل گویند و آنچه کیود بود اطرطال مصری بود و حشیش
وی را رجل الطیر و رجل الغراب خوانند و جز الشیاطین نیز گویند و گفته شود
و طبیعت اطرطال گرم و خشک بود در افراد درجه دوام و مهمل بود خاصه در
مدوات برص و بوق را بغایت سودمند بود و بعضی شهاب مستعمل کنند و بعضی
یکدم باد آنکی عاقه قدر بسیارند و بعضی برشته و فرو برند و یک ساعت یا
دو ساعت در آفتاب شینند چندانکه عسرق کنند و گاه باشد که همان زمان
آبکه بزند و گاه باشد که روز دیگر یا شبانه آبله بزند و آب زرد بسیار از آن
روانه شود بقدرت حق جل و علا و آن موضع باز بلون اندام کرد و خاصه
که این زحمت در موضع گوشت ناکه بود زرد تر و آسان تر زایل کرد
و این مجربست و بکرات جامع این کتاب امتحان کرده و این سر عجیبست اما
بشرط آنکه اول تنقیه کرده باشند بعد از آن **ابن** دارو و استعمال نمایند و
باید که در تابستان بود در وقتی که آفتاب در غایت گرمی بود و بعضی گویند
یک جزو و نیم اطرطال و یک جزو پوست مار و یک جزو ورق سداب مجوع

7

در این کتاب که در این کتاب است

گرفته و پنجه پنج روز هر روز سه درم با شراب انگوری بخورد از برص شفا یابد
باذن الله تعالی **ابو غیس** بزبان اهل مصر و دمشق عود ریج خوانند و آن قشر
اصل این باریس است و بیاری پوست به زرشک خوانند و طبیعت آن گرم است
در اول و خشک است در دوام منفعت وی آنست که چون بخشاشند و بدان مصفیه
کنند قلاع زایل کند در مردمن که باشد و مرفوع قلاع که باشد و بغایت مجرب است
و اگر بخیشاشند در کلاب و در چشم چکانند رطوبتی که باشد زایل کند و سودمند بود
جهت بقیه رمی که مزمن شده باشد و اگر پیش از در چشم استعمال کنند صحت چشم
را نگاه دارد و اگر بطبیخ آن احتقان کنند نافع بود جهت ریشهای روده و اگر
با شراب و سرکه بخشاشند و کلاب و در چشم چکانند رطوبتی که باشد زایل گرداند و
سودمند بود جهت درد جگر و ورم آن نرم کند و صاحب منہاج گوید اطباء مصر
در دروهای چشم بول ما میران جینی و مکی **ابو غیس** میکشد **ابار** آنک محرق است
بیاری سرب سوخته گویند صفت محرق آن ایشانند تا به آئین و اسرب بر او
تا به نهند و قدری کوکود در آن اندازند و در کوره نهند و کاسه کورکی با
سورانی درین آن کنند و بر سیران نهند و بدیند تا از آن زمان که سوخته
گردد بعد از آن استعمال کنند و ابن مولف گوید بعضی جوهر تا به آئین افکند
و کبریت بزر بر جو و تختهای آبار برسد کوکود نهند و آتش در زیر تا به کشند تا
آتش در کوکود افتد و با آئین پاره می جنباشند و جوهر یاد میکشد تا بیک سوخته
شود آنکه آبار را از خاکستر و انگشت جدا کنند و چند نوبت بخوبی بشویند و بکار بر
و دیقورید و س گوید در جای کیه بیت یاد کرده و در دیگر جای رد کرده و گفته
که آبار و تا به آئین بر آتش نهند و بسوزانند تا بکوزه زنج شود و ابوریحان
گوید این نوع بهتر از آن انواع است و طبیعت آن سرد بود در درجه دوم و صفت

وی آنست که چون مغول کنند نشف ریشهای چشم بکنند و دانهها و سودمند
بود جهت ریشهای مفصل و ذکر و خصیه چون بر آن موضع پراکند و بخشن
بواپیر و سلطان و ریشهای رشت و بدل آن اشک است **آبن** اکیر باین
زیبک را گویند و بزبان ایشان زینق خیلی نام دارد و در زاکش شود
آبن ترست و گفته شود **ابکون** لباب الح است و لباب القوم و لباب
البر نیز گویند و آن لباب المخطه است بر لب نشا گویند و به پاری نشاشند
گویند و در نون گفته شود **ابو جلیسا** اینجوساست و گفته شود فاما اندکی بگویم
و او را خساکار و عاقو سمعا و شجر الدم و رجل الحامه و حمیرا و موفیلوس
و شفا و کلل و انقلیا و املیا گویند و بخ اسافی پنج باشد گویند و مبرک
خلوما و به لفظی دیگر بلقیس و کاموخر نیز گویند و بیاری سنگار گویند و موفیلوس
نیز گویند و بهتر آن بود که ورق آن سیاه رنگ بود و بچ آن بطر بود و ورق
آن سیار بود و طبیعت آن گرم و خشک است در اول درجه دوام و منفعت او
آنست که چون بسایند و بر بقی طلا کنند زایل گرداند و سپهر را نافع بود
و جگر را پاک کند چون با سرکه بود خواه خوردن و خواه بر ترس قحطاد کردن
نافع بود و چون با پیله بز بخاشند تحلیل کنند و ریشها را نافع بود و مردم
وی سوختگی را نافع بود و شفا معقد و چون ورق آن بریان کنند و با شراب
بیا شامند شکر را به بندد و چون بخاشند و بر سوختگی کزندگان اندازد بمیرند
آن کزنده و بچ آن چون زن بخاشند بر کیه بندد از و ورم صلب که در جم
بود تحلیل کند بخود بر کوفتن و در آب آن نشستن میهن بر اند بخت و مقدار
مستعمل از وی دو درم بود و بسیار مستعمل کردن صداع آورد و مصلح وی روغن
نبش یا که بود **ابریسم** بهترین آن بود که پاک بود و طبیعت وی معتدل بود

در گرمی و سردی و کوبیدن کرم و خشک بود در اول و فوزی کوبید کرم و تر بود
اول و بلغم و سودا پاک کند و بدن را قوی گرداند و قوت بدن بدهد و وزن
ببرد و دمن تن تیز کند و روشنایی چشم بدهد و چون در معاجین کبار کنند که
شیرینی آن عمل بخواهند را زیاده کند و لغو شود آورد و منی بفرماید و
معاجین بعد از سوختن مستعمل کنند یا مقرض و صفت سوختن وی مانند صوف
بود و در صاف کشته شود و اگر چیده بود لطیف تر بود از هر آنکه قوت وی زیاده
چون سوخته بیا شامند مفرجی تمام بود جهت تقویت دل بقایت نیک بود و خفازا
سود دهد و مقدار شربت بکدرم بود و چون بعد از سوختن بشویند جهت ریشها
چشم نافع بود و پوشیدن وی سخن نبود مانند پنبه و کوبیدن پوشیدن وی شیش پیدا
کند و معد را بد بود مخصوص خشن وی و مصلح او رب ریاس و اترج بود
اهل جوز الاهل کوبید و ثمره العرنه کوبید و بر سر غنچه نیز خوانند و آن
ثمره سرد و کوبی است پیازی تخم و مال خوانند و بخار اسانی پاراوس کوبید طبیعت
آن گرم و خشک در دوم و جالینوس کوبید در سیوم و بهترین آن سیاه رنگ و قر
بود و بهترین آن بود که ورق آن سبز باشد و سیاه رنگ نباشد و مسفت وی آنست
که اگر بار و غن کیند بوشانند در طرف آهین تا سیاه شود و در گوش چکانند گرمی
زایل گرداند و چون بکوبند و بپزند و بر اكله افشانند نافع بود و اگر سه درم بنوع
سازند که مهاد را مجموع بکشد و اگر بیا شامند یا اهل بر شند سه درم و لعوق کنند
جهن براند و پی زنده بکشد و اگر ثمره اهل ده درم بحق کنند و پنج درم روغن کاد
و پنج درم عمل با هم بر شند و لعوق کنند و بوزان نافع بود و اگر بحق کنند و بر داد
الثعلب طلا کنند زایل کند و اگر زن بگوشتن برگیرد یا بخورد کند بچه بنیدازد و
مضر بود بکرم و مصلح آن عود الوج بود یا خولجان یا حمام و بدل آن جوز السرو است

در درجی

سودده و کوبیده

و در جینی است و کوبیدن بدل آن بوزن آن سیله نبود و بوزن آن جوز السرو
ابنوس دو نوع است سیاه و طلع و درخت آن بدرخت عنابی ماند و در
نوع را چون در آب اندازند فرو رود و بهترین آن سیاه است اما طلع و طبیعت
آن گرم و خشک در دوم و این مولف کوبید آن نوع که طلع است دو نوع بود یک
طلع برنگ سیاه است و در دقام و آن نوع را از سواصل زنگبار دارند و تخم آن
تخم عنابی ماند و در وزن و سیاهی او برابر افتد بخت راست و متفاوت نیز افتد
و نوع دیگر طلع آن برنگ سرخ و سفید و سفید او سفید لی بود و نوع تخم او فلفلی بود
و آنچه سیاه خالص است بیانه چوبست که اگر در آن کفکده باشند و این ابنوس
سخت تر از آن نوع طلع باشد و کوبان وزن تر و در دستورید و این کوبید که بهترین
ابنوس ابنوس حبشی است و عجیب تر که در همیشه ابنوس نیست و این ابنوس اند
اصنمان و فواقی از آن از جوهرهای قیمتی چون بلبل کنند بایب و کحل سازند
سپیدی چشم و شکوری را زایل کند و اگر در دیک کوبد که ادکی بنویسند تا چون
فم شود و بشویند بگویند آبار نافع بود جهت درد چشم که به پوست بود و جهت
خاکش چشم و نشاندن آن موی بر ویاند و اگر بیا شامند خشک کرد و و نشان بر آن
و اگر نشاندن آن را بحق کنند بقایت و بر ریشهای زشت افشانند خشک کرد و آن
و مولف کتاب کوبید در خشک بند که از زخم کاد و و همیشه بکار بپند صمغ هتران
نشان و بپنود و کوبیدن بدل وی خوب کنار است و مصلح آن صمغ عربی یا شام
یا شامغرم هم بود و بوی مشک بپزند و با و نمک در یکم بود بخلیل کنند و این
مولف کوبید اگر ابنوس به آتش تهنه بکند از و بوی خوش درید و کوبید
درخت وی را کس ندیده است و اب دریا می آورد و در آن دریا باد افشان
باطرانی می باشد **ابن کاکیا** ابی کاکیا نیز کوبید و آن **سیح العنکبوت** است

در درجی

و بیاری کرده گویند و بشر ازین کر تینه منفعت او انیت که چون بر جراحت نهند
خون باز دارد و نکند از دکان جراحت ورم کند و چون سر که بر آن چکانند و
بر دهنل نهند در ابتدا آن ورنه نکند تا خشک گردد ورنه نکند که دهنل بزرگ
شود و باز گردد و اگر نقره یا بدیدان یا لند جلا می نیک دهد و اگر کر تینه که
در تابستان بود و کثیف و سفید بود در پوست بندند و بر بازوی کسی که او را
تیب ریح بود بندند زایل شود **آبرون** می العالم است و گفته شود و معنی آن
ابرون ای ای است یعنی همیشه زنده و برگ دی همیشه سبز بود و نرزد و
در خاکفته شود **ابزار القلط** هم می العالم است و گفته شود **ابلی طراشیت** است
و گفته شود **ابلی** قاقله صغارت چون از غلاف بیرون گشت لاجی خوانند
و غلاف او مثلث باشد و آن نوع است یک نوع بمقدار جوز یا بود
و یک نوع مانند استخوان بلبله کرد شکل بود پوستی دقیق داشته باشد
و هر دو نوع قاقله کوچکست و میل و مال و غیره با او مال بوا و شود شمشیر چو
طبیعت آن کرم و خشکت در اول درجه سیوم و بهترین آن بود که بوی او تیز
بود و منفعت وی و قوت وی مانند قرقش بود جهت معده سرد و جگر سرد
نافع بود و قوی باز دارد و گویند لطیف تر از قاقله بزرگست **آبت** تخم
انترج است بیاری پی به بالنگ و گوشت ترنج خوانند و این مولف گوید که
ایمل شباهت دارد آنرا با تن خوانند و بهترین آن گوشت دارد و باله بود
که آنرا با تو خوانند و گویند بای آنرا مکیب خوانند و طبیعت آن کرم و ترست
در درجه اول و بچنان خوردن و پرمضم شود و بعد از این دارد و قوی
آرد و اولی آن بود که می کشند **ابو علس** بیاری کل خیری گویند و در باب
قاکفته شود **ابا عسل** کلی است بزرگ لاچوردی که میل به مرغی میزند و طبیعت

ان کرم

ان کرم و خشک است در درجه اول **ابا عوریت** کیا سمیت که آنرا در
لوح و ری خوانند و زرد و نه سیاه و بوی منتن دارد و طبیعت آن کرم و
خشکت در درجه سیوم **ایسد** می است کرد بشکل شلغم بطعم تیز و برک
او با سمیت ماند و بر کنار رود و روید و در شهرهای دیگر در خیکهار روید
و آن در خشکی روید هر که برک آن بخورد در حال گشته است و طبیعت آن کرم
و خشکت در سیوم **ایرور** دوا می است برنگ سیاه و شوکها دارد بشکل
پسبل و بوی خوش دارد و طبیعت آن کرم و خشکت در درجه اول **این عرس**
بیاری را سو خوانند اگر اندرون وی بکشته پر کنند و خشک کنند سودمند
جهت کزیدگی جانوران زهر دارد و اگر نمک سود کنند و خشک کنند و مشال
از آن دفع ضرر مسموم کند و اگر دماغ وی یا گوشت وی یا سر که بخورد صرع
سود دارد و اگر گوشت وی را بر مفاصل نهاد کشته نافع بود و اگر خشک
کنند و با شراب یا شامند زهر نافع بود و اگر موزا نند در یک سپین
و خاکستر آن با سر که بر نقرس طلا کنند سودمند بود و اگر خون وی بر خنای زیر اند
نافع بود و اگر چشم وی خشک کنند و بمصرع دهند نافع بود و بعضی گویند
اگر کعبی بی برون آرند آن زمان که زنده بود و بزرگت بندند ایستن نشود
و رازی گوید اگر در طحالی زهر بود چون را سوا نرا به بنید فریاد کند و بپزد
آن راست بایستد **ابراهمیمه** آشی است مانند زیر بایج اما عوض سر که آب
غوره کنند یا سر که مصعد که قند زیاده باشد و با هو پهای او پاره عود
در کر با پس بندند و در دیک اندازند و قند و بادام بکباب حل کنند و در آن
ریزند طبیعت آن معتدل باشد و خاصیت زیر بایج بود و موافق جگر و معده

کرم و خشک در درجه سیوم و جوت وی باید که استعمال نکند و صفت وی دریا
 ذال در دونهت اوراق کشته شود **اصل** نوعی از طافاست و در باب فاکتد شود
اجام دو نوعست سیاه و سفید و سیاه را عیون البقر خوانند و سفید را شاه
 گویند و صفت آن در باب شین کشته شود و بهترین الوی سیاه آن بوده که نبات
 خود رسیده بود و بزرگ و شیرین بود و طبع آن سردست در اول درجه دوم و تر
 در آخر درجه دوام و منفعت می آید که طبع را بر انداخته خاصه اگر آب می را صاف کنند
 و نبات و تر کپس در آن حل کنند بدستی که مهمل صواب بود و تشکی ساکن کرد اند
 و حرارت دل نباشد و صاحب مناج گوید که مرغی معده بود و مولد خلط مایی و
 دفع مضر او بکلفتد کنند و گویند مضر بود و مصلح وی عنایت و صاحب
 تقویم هم گوید که مرغی معده بود و مصلح آن کلنگین بود یا عمل و گویند
 بدل وی تمهیدیت **احد اق المریض** و بهار و عوار و عین البقر و مشمار و
 عین اعلی و کاو چشم و کاو زری نیز گویند و بشیراری با بونه کاو گویند و در آن خوان
 صفت و طبیعت می کشته شود **احریض** برام هر مان است و خرغ و عصفرو
 مرتق و نقر نیز گویند و در باب عین در صفت عصفور کشته شود **اخلب دیا**
 شهرم است و کشته شود **اخیون** راس الا فعی خوانند و آن مرغ نباتت که مشابه
 براس الا فعی و پنج آن از اکشت یا ربک تر بود و بزرگ سیاه بود و منفعت می
 داشت که چون یا شراب یا شامند کزید که جلد جانوران مودی را نافع بود و اگر
 پیش از کزیدنکی یا شامند چون بکزد و بهج مضرست بوی نرسد و پنج آن و ورق
 و ثمر آن مجموع را این خاصیت بود که پنج آن یا شراب یا شامند در دشت را
 ساکن کرد اند **اچینوس** اخیر و س گویند و آن را خردینه و چا و در نیز گویند و

و بعضی گویند که ان کزید

و بعضی گویند ان کزید ناکشته است که در مجله ها روید آنچه محقق است نبات
 که نزدیک آبهای روان و اینستاده روید و ثمر سیاه و کوچک دارد و کل
 سفید و آله وی در در و مای چشم و گوش استعمال کنند و اگر دانه وی مقدار
 دو درم یا چهار درم عمل یا میزند و در چشم کشته قطع سیلان رطوبت از
 چشم بکند و اگر عصا لاه وی با نظره و ن یا میزند و در گوش چکانند و در گوش
 ساکن کرد اند **اخریطه** طیفان است و کشته شود **اذا** انحصار است
 و کشته شود **ادک** نیشوق است بهارسی الوجه گویند و آله وی جلی و الکشته
 نیز گویند و طبیعت آن سرد و ترست در درجه اول و یکم حرارت بود و
 مهمل صفا تشکی نباشد اما مرغی معده و مصلح وی قدست **اذا رانی**
 دوا می مندی است و از جمله ملوم است و در طلائع مستعمل کنند مانند کلفت
 و جرب تر و قوبا و اگر بر عرق النسا ضامد کنند نافع بود و بعضی در قوینج ری
 استعمال کنند و طبیعت آن بغایت گرم است و سم جلد حیوانات است که دم داشته
 باشد و از اینبارسی و مندی کچله خوانند و اگر اتفاق خوردن افتد مداوا
 بتی و شیر تاز و دروغن بادام کنند و مرغ اسفید باج جرب و لحافات بادون
 کل نافع بود و جهت غلقنه است نافع بود و این مولف گویند بر طاعون ضامد کرد
 بعرق بهار نارنج بغایت مفیدست و جرب **اذریاس** ثاقبیاست و تنفیس
 گویند و اهل مغرب ذریاس خوانند و کشته شود در تا **اذناب الخیل** گیاه
 که مرغی اذاب الخیل گویند و برومی سو فطید اس و با صغومای شنگ و آن
 لحیه النیس است بهارسی اشبلنج گویند و در لحه النیس کشته شود **اذر بو**
 ادر بوید خوانند و آن پنج خار بیت و کل زرد دارد و آن پنج را قلا و و
 و بلاد و و کلیم شو و قصب شو گویند و آن عرطیش است و فعیلا سوسن نیز

دریجه

گویند و سطرینوندیم خوانند و به شیرازی جو یک اشتنان گویند و بخوریم
 نوعی از آنست و طبیعت آن گرم و خشک است در سیم منفعت و آنست که چون
 با سرکه بپایند و بزده و الشب طلا کنند نافع بود و خاکستر وی با سرکه بر روی
 طلا کنند نافع بود و چون زن بچشمن بکشد بچ پندارد و این ماسویه گویند
 سودمند بود جهت زهرهای کشنده خاصه کوبیدگی جانوران چون با مثلث
 یا با شراب چاشمند و رازی گویند در درز کین را سود دارد و مفتوح پندارد
 بود و فواق زایل کند و بوی آن بغایت معطر بود و اگر زن استن بوی
 آن بشنودیم آن بود که بچ پندارد و وی مضر بود با عسل و مصلح آن رب مورد
 بود و بدل آن بوزن آن حب اترج است و چهار دانگ وزن آن لبن التین
 و نیم وزن آن باداورد **اذان الفار** انا غلس است و بمسح و مسیمون
 و ریحان داود و شمشیر او غلب و عنقر و مرد قوش این جمله اسم از گوش
 و مژگن گوش نیز گویند و میونانی مونس اقطی گویند و معنی اذان الفار است و
 حب القناریه گویند و طبیعت حبش آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سوم
 و این اسم نیز بر جوی نهاده اند که طبیعت آن سرد و ترست در اول چون طلا
 کنند بر آهتار انا نافع بود و از جهت نفق سحوط کردن نافع بود و از جهت صرع
 است میدان نافع بود و مژگن گوش را بهترین آن بود که کل وی را جوردی رک
 بود و از جهت صرع و لقوه بغایت معین بود و از جهت صرع خوردن و از جهت
 لقوه بصاره آن سحوط کردن و از جهت کزیدگی افغی با شراب بپاشند
 و بر کزیدگی عرق یا سرکه صفا دهند نافع بود و از جهت درد پا که از سردی و تر
 بود و صدمه که هم از آن باشد سود دارد و سخن معده و احتشام و کلل
 و بیکشاید و ادرا بول کند بغایت و رطوبت معده و احتشام کند و

مکوش

و دماغ ترا از اخلاط بد پاک کند و تخمین کند وقتی که پاسب وی اندکی غسل غرغره
 کند و وقتی که میماند بود و مصلح وی تخم خرفه بود یا بنزد نقطه **اذن**
 خلال مامون گویند و بوی بانی سخیلش خوش است و بیونانی بخوبی و بلفظی دیگر
 طر پس خوانند و تخم نیز گویند و تخم بکند و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 و این مولف گویند که ابو ریحان او آورده که آنرا کرده و ششی گویند که کوبیده
 و گویند بهترین وی آنست که چون بپاشی بطم قونصل بود و مضطرب که بهم بپاشند و از
 وی بوی نیست آید اما الذفر را بسیار سی کو رکیا خوانند بهترین آن اعرابی بود
 سرخ رنگ و طبیعت آن گرم و خشک بود و از ادوی و در همه کوبیده و بپاشند و غرغره
 نیز باشد و طبیعت نوع اعرابی که مثلث در اول بود و ام نیز کوبیده و خشک است
 اول و این گویند که گرم و خشک است در دوم منفعت وی آنست که کشک کرده و مشابه
 بریزد و منفع و غلب بود و از ادوی بول کند و چون حیض بر اند و کلل
 بود و فواق وی نافع بود و جهت نفق دم و درد معده و درم آن و شش
 و جگر و کرده و احتشام ریم را نافع بود و در بعضی معالجه استعمل بود اما اذم
 جهت ورم صلب که در بکوبد و معده نافع بود و صفا کردن و جهت درد
 اندرون خاصه ریم نافع بود و اگر با شراب بپاشند بول بر اند و
 مستحق شش نه بود و کلل نیمه نچا بود که در بدن پدید آید اما سخن کنند
 و بکار بر بند قطن وی زیاده از مشروب بود و نافع وی سود دارد و در حلا
 جهت مفاصل سرد و جهت تنهای یلفی با سکنجین در اخرا آن بپاشند و اگر بپاشند
 و در بدن ششند و افق و درمهای گرم بود که در دم زنان بود و در بچ او
 قبض زیادتر از فقاغ دارد اما در فقاغ او تخمین زیاده تر بود اما بعض
 در همه اجزای وی موجود است و گویند مضر بود بکوبد و مصلح وی کلاب است که

که از ایشانند و گویند مصلح بود و مصلح این صندل و کلاب بود یا عرق نیلوف
و بدل آن قصب الزریه است **اذان البینل** فلو ش است و گفته شود در باب
اذان الجراسان اکل است و گفته شود انواع آن در باب لام **اذان الانب**
اذان الجا بر کیت بد را از یک و جب و ج آن بزرگتر از کزست و برک آنرا
بیا رسی خوش خوانند **اذان العبد** و اذان العتیز گویند و آن هزار ارای
اذان الدب بیونانی فلو ش گویند و آن یو صیرت و گفته شود و این اسم
بدین سبب نهادند که بیکل مانند دیت **اذان القیون** فوای از کت دریاست
و در نزد ابو کشته شود انواع و صفت آن **اذن یون** آذکون خوانند و مردم
نیز خوانند و بیشتر قول صاحب جلیج است که نوعی از آن است و کل آن جوان گویند
رزد بود و سوخ بود و این خلافت کل آن جوان رزد و سفیدست و بمو گوید نبات او
بمقدار یک کز باشد و مولف گوید نبات آن جوان یک کز باشد اما نبات آذیون یک
بود و برک آن برک آن جوان ماند مطلق اما کل وی نبات سرخ بود مانند آتش
و میان کل وی سیاه رنگ بود و از کل آن جوان که بکته بود اما کل آن جوان بکتن آن
رزد بود و بر کهای کنار و سفید بود و آذیون را بر کهای کنار سرخ بود و میان
سیاه و آن نوعی از شقایق است تحقیق و این مولف گوید بیا رسی مقرب ناکرده
آنرا آذکون خوانند یعنی بزرگ آتش و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و معتد
وی است که چون بار و غن بیا میریزد و بر و بر و بهانی صلب نماید گفته تحلیل دهد و
سودمند بود جهت در دل که کهن شده باشد و بر کلفت طلا کردن نافع بود
و در وی قوت تر یا قیت صفت و جالیوس گوید عرق النساء و قوس در
معاصل و لقوه نافع بود و ذیقود بد و سل گوید کزید کی جانور از نافع بود
و ایشهای شش و جگر و معده را و چون بخت کنند و بار و غن کل بر شند و بر معده

طلاکند

طلاکند بود و سیزده شقاق معقد را نافع بود و فو لیس گوید سنی بنیز اید و چون
بخت کنند با سکر که در لایه الشطب طلاکند سود دهد و معقد از شر بی از و کز
بود و بخت بود و سیزده و مصلح در غسل بود و بدل آن یاد آورد **اذان التلیف**
تو طیلو دین است و آن نوعی از حی العالم است و گفته شود در باب غا **اربابا ط**
در خشت کادین است و کز و نیر گویند و گفته شود در کات **ارنالی** جو بی بخت
و خوش بوی و از کات نیز گویند و گفته شود که نیر و و بهتر آن بود که بیون قریه
بود و طبیعت آن شیخ و بر بخت گویند گرم است و در و ام و خشک در اول و دوم
از چینی پس گویند در وی قبض و جو یف بود و معتد است که بوی و با
خوش کند و قوت دل و دماغ بدهد و در دمان نافع بود و قوت ج
و دندان بدید و اعصاب را قوت بدهد و کز و بر و بهانی گرم نماید و گفته نافع
بود و خوردن آن در چشم نافع بود و شکم به بندد و مصلح این جلاب با
بزرگ طونا بود و بدل آن جواب کادین **ارنالا** است و طبیعت آن گرم و خشک
نیر گویند و بلیج صفت و بخت نیر گویند و گفته شود **ارسطا** بخت
و گفته شود **البرق** در وقت صفر زیست که بر کز آید و ناز و بخت کزید
و طبیعت وی گرم و خشک است **ارز** بیا رسی جویند و طبیعت آن سرد و خشک
در دوم و گویند معتدل است و گویند گرم است در اول و خشک در دوم و
بهترین وی کمانی بود و بخت آن را از زای و بخت آن را کیمانی طفت وی
است که شکم به بندد و بختی و معتدل او بر ج شکم را بکشد و بخت کزید
جوان شود و بار و غن با دام بار و غن و بخت کزید و بخت کزید و بخت کزید
بخت کزید که معده و اگر باب خشک باشد بخت کزید و بخت کزید و بخت کزید
و اگر آن که بر ج سرخ در و بخت کزید و بخت کزید و بخت کزید

و بهترین آن بود که تازه بود و لون آن بیزی بایل بود و طعم وی تلخ باشد
و منفعت وی آنست که دماغ را از اخلاط پاک کند و صرع را نماند بود و سده
بکشد و در صحنای عصبانی را اسودد و در کپسود او بلیغ براند و محلل و منفتح
نمود و طبع وی منهل شود و اینو خواهد از سر و مقوس جمیع اعضای باطن بود
و همه صفت فی ذر تقویت دل و تذکیر فکر بنیات تمام است و شری از وی مقدار
سه درم بود و معده و اجشا را از اخلاط پاک کند و معص را نافع بود و
از جهت زخمی که خورده باشند و کزیدگی جانور این مودش بود و مند بود و اگر
طبع وی بر مفاصل ضما و کنگه در درایا کن بود اند و اگر د و جزو از اسطوخودوس
و در صفت از پرستج که بر شعله با هم و استعمال کنند جهت سردی معده و خلطها
بر مایع بود و بدین آن فراسیون است و وزن آن و گویند بدین آن یوسف آن
مرواست و گویند بدین آن فیض است و وی مقهرست بیش و غشیان و کبر
او بود و صاحب متعاجل و مصلح و در اخلاط بود و بارزد و صاحب تقویم گویند
مصلح و در صرع و کثیر از وی **در مصلح** تلخ و شیرین است و گوشت شود و **اسپیوس**
گویند نمک فیض است و در سنگی است نمک که زود زانی شود و وزن در ری
نمک بر وی می نهند و در زانیر و اسپوس خود نهند و اسپوس گویند سنگی است
سخت و خفیه یکد بود و نوعی بنزد است و در این نیز یکد این بر ندران
کثیر و منفعت وی آنست که چونی با راه با قله بمنقر من ضما و کنگه نافع بود و
از جهت دلم سپر زخمی که با م و مرکب طلا کنند نافع بود و بنیات و از جهت
بیش شش با عسل احرق کنند و در مود و قوشت در موی از چرن زده بود
و یکو از در لوی بود و بیشتر را قوت داد و جدا بخش و عصبانی که در چشم بود و سنگی
زایل کرد و چون در خیم کشند **در مصلح** که در میندا است و کونیز که در میندا است که در میندا

و مقوی دل و معده بود و خفایان ندین کند و تخم قوی سرفه و نافع بود و از جهت
 که بوی گرمی و رطوبت است و میزد بود و شکم بند و بوی بدی خوردن نافع بود و جهت بخار کردن
 و تر کردن معده و بوی گرمی کشند قوت می دهد و آیت رفتن چشم زایل کند و چون
 بخوشانند و در آن نشیند جهت برون آمدن معتد و گرم بجاست نافع بود و خون رفتن
 رحم بار و دارد و موس را بر ویاید خاصه و خون وی و قوت موس بر مایه و لون آن سیاه
 که در آن فکر تخم دی خوشانند و پیش از شراب خوردن قوی بیاضانند معده بخار کنند و
 اگر زن مریض را در دوزخ فروزن کنند خون رفتن از دوزخ باز دارد و تخم و بوی شنگی
 بنشیند و غم باز دارد و بدل آن در قوت شست است و گوشت عصاره در شکر و طبیعت
 به بند و بهر آورد و مصلح آن بنفشه تازه بود **اسم بزرگ** مورد و اسفراست است و گفته
 شود **اسقولو قدر یون** اسقولو قدر یون خواستند و شست الطال گویند و در
 مضر بکن الفرو خواستند و چند اسم دیگر دارد و در سین گفته شود اما اسقولو در لغت یونانی
 کا و است و در یونانی و قدر یونانی خواستند که طالع بنویسد و بنیادهای این دارد و در
 کد آنرا بدین بهر این را نام نهاده اند و گویند بخیر روی است و گویند نوعی از
 اسفند است و این در و قول خلافت است آنچه محقق است بنایتی بخی میزند و آنرا
 نگی داد و خواستند و در سین طبیعت و طبع آن گفته شود **اسقولو قدر یون**
 اسقولو قدر یون خواستند و شرم آنچه نیز خواستند و آن توهم می است و بهر از این بهر مگویند
 و طبیعت آن گرم و خشک است و در درجه چهارم و منفعت آن گفته شود **اسفند یونانی**
 در دل سفید است و در فم سفید گویند و در ماکه شده **اسلارون** بخ کبابی است
 که بر کد آن مانند بوی لادن بود و در دوزخ و شکوفه می لرغوانی بود و غلاف تخم و
 مانند غلاف تخم بنفشه بود و بعضی شکوفه و بوی بنفشه بوی و تخم بوی مانند فسلان
 بوده و در گوشتی روم بهر ممدان نیز می باشد و آن دو نوع بود و غلیظ و رقیق

بالتراکات و
 بنشیند و الکحل

در از مکر

و از مکر یک سبب ریشهای او بسیار بود و شکل کار دین بود اما ریشه ناز دین بار یک تر
 و زرد بود و مانند مایه ان اما اسلارون آنچه در میان باری و سطرین بود و نیکوتر بود
 و طبیعت وی گرم و خشک است و در درجه دوام و گوشت انما رون به سبیل و می است
 و گفته شود اما آنچه منفعت اسلارون است سودمند بود جهت درد مای اندرونی و
 ملطف و مخن بود و اگر یک شعال با شراب یا شامند جهت عرق النساء و وجع درک
 مفاصل نافع بود و در سده بکریشید و مهمل بلغم نفع بود که در معده و سرجه آمدن باشد
 و بیهار از یاده کند و بوی دمان خوش کند و جهت نزول آب و سبیل و دوا آنچه
 و دوا الشلب نافع بود و مقوی معده بود و نشیان و امراض دماغی را سود دهد شری
 از وی سه شعال بود اما العسل و نافع بود جهت استسقا و حیض برانده و سودمند بود
 جهت صلابت پیروز و شاز را قوت دهد و کوره و در خواص آورده اند که چون
 بگویند و با شیر تازه برشته و عناد گفته میان مری و نیک و بیهار را بر انگیزد و
 انفاظی تمام آورد و بجهت و گویند مضرست شش و مجاری اعصاب بود و
 مصلح آن مویز سرخت و گویند مصلح آن مویز سرخت که در رغن بادام خویسانند
 باشد و بدل آن یک وزن و نیم و ج است و دایم وزن آن حماما و جالینوس
 گویند بدل آن رخیل است **اسفراست** و **اسمار** در دو اسم است و گفته شد
اسفراست بشولین است و پر خوشی نیز گویند و بیونانی مسلیون گویند و
 آن بزرگ قطونا است و گفته شود **اسفراست نافع** بیاری است نافع گویند طبیعت آن
 سرد و ترست در اول و گویند معتدل است میان حرارت و برودت طبع بود
 و سرفه و سینه را نافع بود و در وی قوت جلا بود و زرد از معده بگذرد
 و طبع را نرم دارد و در دشت و میان را نافع بود و در دینه و شش که از
 کرمی بود سود دهد و مضر بود بجزا جهای سرد و مصلح وی مری و فلفل و دار می

استورون خشت اجدید است و گفته شود **استور یون** صنوبر است و بنار
کاج کلیند **اسطین** است و اسطون نیز گویند و آن جز است و
گفته شود **اسد الارض** مازریون است و صاحب مزه گوید که محبت که در باطن
و بیونانی خامالادون اسم مر با است و خامالادون اسم مازریون است و این سه
گفته اند و هم صاحب مزه گوید که بعضی متاخران گفته اند که اسد الارض نبات است که
بیونانی خامالادون مالس گویند و بعضی آن مازریون سیاه است و صفت
مازریون و هم با مر دو گفته شود **اسماره** بیونانی ار سیون گویند و آن تو دریا
و گفته شود **اشکیل چشم** عوج است و گفته شود **اشنه** شیشه العج ز خوانند و اگر کش
بغدادی گویند یا لسی و دواله و دوالی خوانند و دوال المسک هم خوانند و آن
بر درخت صنوبر و جو و بلوط پیچیده شود و بهترین آن سفید فوسش بوس بود و
ان نوع را معری گویند و آنجی سیاه بود و بد بود و آن مندیست و اشنه در کوش
نم باید کرد تا زرد و کوفته شود و طبیعت آن جالینوس گوید در گرمی و سردی معتدل است
و در وی قیضی از کرم است و چنین گویند که گرم بود در اول و خشک بود در دوام و منفعت
وی آنست که سودمند بود بخور وی جهت صرع و احتیاق رحم و اگر بچو شاند و در آن
نشسته حیض بر اند و در رحم را نافع بود و وی قی به بند و معده را قوه دهد
و فقرا را سودمند بود و قوت دل بد دهد و بخشد و اگر بر درهای گرم طلا کنند
ساکن کرده اند و تحلیل صلابت مفاصل بکند و درد مکرر ضعیف را نافع بود و تحلیل اخلا
بود که در بوق جمع بشود و بشو به باه را زیاد کند و منی بیزاید و قوت نصیب
بد و شیر زبان زیاد کند و چون بسیار بود در چشم گشته جلا بداد و اگر در شراب
بپزند و آن شراب بسیار نافع بود جهت گرمی که جانوران و از جمله منومات بود
و اگر در شراب قیچ گشته مقدار یک درم تا دو درم بمبین عمل کنند اما اشنه مفید بود

بروده و مصلح آن انیسون بود و بدلی آن بود و **اسطین** است و بنار
و گفته شود **اشنه غار** در تحلیل العج خوانند و شیشه است که آنجی
فرمان است و آن نوعی از افتد است و آنجی آن لند با این مر و از بلوط و کرم
خیزد و بهترین آن روی بود و گفته شود صفت آن و طبیعت آن گرم و خشک است و
مازریون میوم و یو خفا گوید گرم و خشک است در دوم و مصلح وی هر که بود بعد از آنکه
سرکه پرورده باشد استعمال کنند و شیخ الرئیس گوید هر که وی جهت معده نافع بود
و قوت وی بدید و اشتها بدید آورد و مضم طعام کند و اشنه غار سخن مفید بود و
دفع مغرت بموم بکند و تب ربع که از عنونت بلم سوخته بود نافع بود و نجاسیت
هر که وی نیز دیک باشد هر که مصلح بدل آن آنجی آن است و قوتش گوید گرم و وی می
بود و مصلح وی شراب ریاس و غوره بود **اشنه** در زو فای خشک است و گفته
و گفته شد **اشنه قل** شش قل و شش قل و حنفیل و حنفیل
نیز گویند و آن جز از اعلی است بسیار سی جز از لیه خوانند و بهترین وی نظیر بود که لون
انرا زردی زرد و بوزن سنگین بود و طبیعت آن جالینوس گوید گرم و تر است
در سیوم گویند گرم و خشک است و گویند گرم است در دوم و خشک است در دوم
منفعت وی آنست که باه را زیاد کند و قیض را قوه دهد و ادرار بول کند
و شیر زبان زیاد کند و اگر زن بوزد بر کبر و بپزند از دو ورق آن اگر بپزند و
با عسل پیامیزند و بر ریش خورنده نهند پاک گردانند اما شش قل شری از وی
به درم بود و مفید و شش و مصلح آن حل است و بدل آن جلعوز و یا
بوزید آن و باقی منفعت آن در باب شش گفته شود **اشنه** درخت گرم
است و آن نوعی از مازریون است و آن را خامالادون لوقس خوانند و تعبیر لوقس
سفید بود و بعضی قسیا خوانند و در کومتا نهاییار بود خصوصاً شیراز
و آنرا می سوزانند و آنرا بارشی بیش خوانند و با میزم آورند و خامالادون مالس

اصل انجدان خراسانی است که در غایت و کشته شد **اصف** اصل که هست و کشته
اصف از زهره رخ و خشت با دام تحت خون پزند و یک بگویند و با سر که
دو غن کل خا ط کشته و بر پاشی ضا و کشته در و سر نه و در اناخ بود **اصطک** خطا
گویند و آن صمغی است بر یک عذاب جراحی که سرخی که بسیاری مایل بود و ویتقوید
کویند نوعی از میوه است و گویند صمغی است که از درخت روم حاصل میشود و جالینوس
و غیر وی گویند که صمغ زینون است و دکان وی قایم مقام دکان کند و در و در
الانی آنچه محقق است صمغ زیتون است و طبع آن گرم است و در سیوم خشک است
در اول و رازی گوید که گرم و خشک است و در و ام متعین وی است که سال و تر و سرد
و طبع بود و حیض براند و صلاست رحم را سود دارد و چون پاشانند یا بخورند و بر گیرند و
صاحب منہاج گوید مصدع بود و مصلح آن رازیانه بود و شترتی از وی تا یک گرم و نیم
بود و صاحب تقویم گوید مولد سیات و صداع بود و مصلح این شراب نیلوفر یا خیره
بنفشه بود و گویند بدل آن چند پدید میسر است **اصطوخار** اطاط است و کشته شود و
اطبوط نیز گویند **اضراط الکلب** سجاج است و کشته شود **اطلیس** قیصوم
بود و کشته شود **اطلاط** صاحب جلع گوید اطمبوط و اطماط و اطمبوط مر و بنفشه
مندرست که آن را رتبه خوانند و صاحب منہاج گوید و وایی مندرست بقوت
بوزید آن و هو گوید که بدستی که گویند الکتمکت است و این سهوت و خطا و
صاحب جلع گوید که بعضی گویند که فوق است و هو گوید که خطاست و مولف گوید
آنچه محقق است نوعی از باطلا مندرست بغایت سخت بود و نقطه های سیاه بر
وی بود و بصلبی شبیه بود و بندق نمندی و طبیعت آن گرم و تر است و منفعت
وی آنست که بنق راز ابل کند و باه راز یاب و کند **اظریه** پیارسی رشته خوانند
و از ارد فطیر سازند و طبیعت آن گرم و تر است و در مضمخ شود و نافع بود جهت

سینه و سر و شش چون قند و روغن بادام اضافی با خشک و اگر با بقله احتیاج پزند
یا لسان الحمل سودمند بود جهت نفث دم و منفی و بطی الاخذار بود و مصلح وی فلفل
و صفت و فوچ بود و بعد از آن مثلث یا عسل یا زنجبیل پر و زده خوردند **اطا** و درخت
غریب و کشته شود **اطیا** و **الکلب** مخاط است و نیز نیز خوانند و آن سینه است
و کشته شود **اطفا** و **الطینا** حن پر بیان است و نافع صدف گویند و ناخن بان و
بشتری نافع و یو گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در و دوم و با سر جوید و در
سیوم منفعت وی آنست که چون زن و زهر خود و و کشته حیض براند و احتیاج
رحم را نافع بود و خفان و در و فصد و جگر و رحم را سودمند بود و رازی گوید اگر
با سر که پاشانند شک را نرم کند و پیاده وی حج آورد و مصلح وی کل مضموم است یا
کل قیر سی بدل آن قصبه اندر ریخته است **ایمین** و **الطین** سبک پوی است و
کشته شود و **ایچوس** جو زردی است و کشته شود **ایلیس** املق است و کشته شد
اغسطس شیل است و کشته شود **اغیتر** تو تپا است مرکب از شش و توتیای کرمانی
و نبات مصری و در مرکبات کشته شود **اغلینی** نه بان یونانی منخج است و پیارسی
نخچه خوش خوانند و مرکبات کشته شود **افلاطون** نقل است و کشته شود **افرخشک**
فرخشک است و بلخشک و بلخشک و بلخشک و بلخشک و بلخشک نیز خوانند
و بشتری بالکو خود و رو گویند و پیارسی قز نقل پستان خوانند و در پیارسی
و در کنار آب روان بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک است و در آخر درج
دوام و بومیدن آن سده و نافع و با کشتاید و از جهت خفان که از بلغم و سودا بود
نافع بود و از جهت بوا سیر بغایت سودمند و جگر و معد و دل را بغایت سودمند
و غذای غلیظ مضمخ کند و بوی دمان خوش کند و دندان سخت کند و بومیدن آن نفع
بود و پیارسی گرم مصلح آن بنفشه بود و بدل آن قز نقل است **انالوجی** جو بی خوش بویت

مندی باشد و بری باشد بهترین وی است که اندک تلخ باشد **افلیج** فلیج است
 و آن جی است که تا سر دل آید سرخ تر از روی بود و نوعی است که زردی باشد و بهتر
 روی آنست که چون بوی کنند از روی بوی سیب آید و بیشتر در عطریات آن استعمال کنند
 و طبیعت آن گرم و خشک است **اما بون** و من الفل است و بسیار سی و عن تبره
 گویند و در مرکبات گفته شود و بعضی گویند روغن زیت است و این خلاف است
افرومانی اقوامی است و آن ماء العسل است و گفته شود **افرومان** خرق خوانند
 و آن نوزاد است و اسانی و در وی و سوسی و طریوسی و بطنی و سوزنی و گویند نوع
 از درجین است و مولف کتاب گوید نوعی از برنج سفید کوهی است که بکبر و بغایت
 تلخ و قوی آن تلخی خیره تر و یک است اما کل اقوام آن سفیدی و اسهال و آن نادر و نیکو
 ترین روی در وی بود و طبیعت آن گرم و خشک است و در دهم و در چشمی که کس شده
 باشد سودا و نافع بود و جهت معده سرد و مسهل و صفرا و از معده و قوت بدن
 بر طرف و لون صافی کند و اگر سرد و گرم کرم ضما و کشته نافع بود و بول و حیض بر اندوز
 با عسل بخوبی بر گیرند و جهت کزیدگی عرق بغایت مفید بود و در تقویت جگر و معده
 نافع بود و جهت تنهائی کس و بواسیر و شقاق مفید و صلا باشد اندکی را ضما و کرم
 و آتش میزدن نافع بود و در اولی طب و حیا اما مضر بود و معده گرم و مصلح بود و مصلح
 وی **افلیون** و مصلح است و بدل آن جوده یا شیش در منی است و تقویت معده
 اسهال و زردی با نیم وزن آن ملیند اما صاحب جامع آورده است که مقوی معده گرم
 بود و پاک کرد و انداز از اخلاط حاده و جهت مصلح بغایت نافع بود و چون سیب
 آن خلط گرم بود و چون پزند با سرکه و بر طحال ضما کنند نافع بود و چون سبب آن
 خلطی گرم بود و اگر بار روغن بادام پزند و آنکس زهره برضاقت کشته بعد از آن
 و در کوش چکانند محل ریح بود و کوش را پاک کرد و انداز نافع بود و جهت

فریون است و گفته شود
افینین
 و کل وی با قوت آن ماند

افلیون شمع جلی است و گفته شود **افلیون** عصاره الخشخاش سیاه معری است و آن
 را بدن الخشخاش خوانند و باید که در آب گرم لیزانند و در دل شود و در آفتاب بپزند
 نرم شود و آنچه معشوش بود آب را اندک کند و در دست بماند و غش و بی با میثا و پس
 خن بری کنند و آنچه براق بود بغایت غش آن بصمغ میکشد و مولف گوید غش
 آن بمر میکشد و در طب اما طبیعت آن سرد است و در درجه چهارم خشک است
 در سیوم و اسحق گویند سرد و خشک است و در چهارم معتد وی است که مجذوب بود و بکس
 همه در دما بود چون طلا کنند و اگر با شمشاد شربتی از وی مقدار عده سی بود و در
 دودانک زیاده نکند و در ششمار خشک کرد و اندک سودمند بود و جهت و درهای
 گرم و اگر باز زده تخم مرغ بریان کرده بر نقرس طلا کنند و در ساکن کنند و خوا
 آورد و اگر بخوبی بر گیرند تر جهر را نافع بود و اگر بار روغن کل و زعفران و در کوش
 چکانند و در کوش زایل کند و اگر با شیر زمان در چشم کشند در چشم ساکن کرد و اندک
 و اگر بار روغن بر سر مالند صدماع ساکن کند و جهت سحر و اجس اسهال نافع بود و
 و درم از وی کشنده بود و مصلح وی فلفل و داجینی است و جذبید ستر و فریون
 و بعد از آن قی و حقه و شراب کس بسیار و بعد از آن حمام و بعد از حمام آشپای
 جوب و صاحب تقویم گوید مصلح وی عود و مندی بود و یا عود و الیج و بدل آن پنه
 وزن آن برز النج است و یک وزن آن تخم لعاج است **افتمون** آن زهری و
 و بزرگی و قضبان خوروست و بهترین وی اقربطی یا مقدسی بود که تخم وی سرخ
 بود و تازه و اقربطی نمی است بی زهر و قضبان اما مقدسی تخم و کل جوب خوردار و
 بسخنی مایل بود و طبیعت آن بتر اط گوید گرم و خشک و در سیوم نافع بود و جهت صمغ
 و شمع امتلاسی و مسهل سودا و بلغم بود و جهت مایه لیا بغایت نافع بود و اگر با افینین
 پاشا مندی شاید که در مطبوع بسیار بخوشا نند که قوت وی باطل شود و غش

اوقتی آورد و شری از روی در مطبوخ از هیچ درم تا شش درم بود و گویند تا ده درم
 بود و صاحب مناج آورد که شری از روی یک درم تا دو درم بود و از روی گویند
 از چهار درم تا شش درم بود و محتاج صاحب نیست و صاحب مناج آورده است
 که بر روغن بادام حوب کنند و این ماسوید گویند که پیش از این که روغن بادام استعمال
 کنند و اگر همچنانکه خشک استعمال کنند شری از یک درم تا دو درم
 بود و اگر تقوی خواصند که از دو درم تا چهار درم بود و از روی گویند بدل آن
 در سهیل بود و ابو زین ان تربد و دو و اندک انی حاشا گویند بدل آن اسطوخودوس
 اسطوخودوس بود و بفساخ و گویند مطبوخ و شش و صلیح وی کثیر بود و صاحب
 تقوی گویند مصلح آن شراب صندل بود و یابب بنیب **اقادریقون** تخم زیتون
 و شتی گویند و آن استخوان زیتون پایبایت **اقشوس** فحل بری است بسیار
 تر بزه پایبالی گویند و اصل او با هرودی مانند پیرون سیاه و اندون سفید **اقشرخ**
 معنی آن رب است و مورد آفتاب گویند و معنی مورد و افشر رب الماس بود و رب
 رمان و رب ابی و رب سحر جل و رب غوره جلد نا افشرخ گویند و صفت و قوت
 مرکب گفته شود در موضع خود **اقرا** و خنی است که ثروی مانند زیتون است شود
 طعم **افخوان** احد اق المرضی است و گفته شد و در معر کار کاش خوانند و پیونان
 قرمانیون و در موصل شخی الکافور بسیار سی کا چشم و بری عین البقر و شری
 با بونه کا خوانند و بهترین وی است که برگ وی سبز بود و پیرون کل وی سفید بود
 اندرون زرد و طعم وی تلخ بود و خوشی است و نوعی است که برگ سفید ندارد
 و طبیعت وی گرم و خشک است در دوام و چنین گویند گرم است در سیوم و خشک
 در دوام منفعت وی است که مفتحه سده جگر بود و محلل رطوبت و سهل سودا و بلغم
 بود و سنگ کرده بریزد و عرق براند و محلل خونهای قسیده بود و ناصور را نافع

عین البقر
 گویند بسیار سی
 با بونه کا و گویند

بود و صلابت درم را تحلیل کند چون زن دیابت این تشبیه و اگر زنی که حیض
 وی بسته بود و فرجه از این خود بر گیرد بکشد و اگر چنان خشک کرده گویند تا
 سکنجبین با نکت پاشا **مسلم** بلغم و غده سودا بود و صاحب جامه خون
 شریف را آورده است که آب وی چون بکشد بر اعضا که تر و یک است
 و در کین بود و طلا کنند قوت مجامعت بد و غنایم و اگر او را نکند بویا بیند
 ان سیاب آورد و اگر تروی بپوشد خواب آورد و مقدار شری از روی سه درم
 بود اما مضر بود و بمعه و سیر و مصلح وی اینون است و گویند کثیر و قند بود
اقویلا سمون و معنی البان است و گفته شود **اقاقیا** عصاره قرطاف
 و قرطاف تخم خاریت که اویم بوی و با غت میکنند و با پیوس گویند صمغ اوست
 و بعضی گویند رب شجره خرنوب است و گویند عصاره پوست انار است و این
 اقوال خلافت ان عصاره قرطاف است و در مصر وی را بسط و قط خوانند
 و قرطاف را بسیار سی کرده خوانند و قلقل نیز خوانند و طبیعت آن سرد است در دوام
 دوام و خشکیت در سیوم و عیسی گویند سرد است در اول خشکیت در دوام
 و بهترین وی است که صلب و سطر و سیاه سرخ امیر بود و منفعت وی
 است که چون بخورد بر کیره قطع خون رفتن کند و چون پاشا منبجست سح نافع بود
 و اگر بادار و با بود و ششهای چشم بفراید و در طلا که جهت تسکین اعطای
 بود نافع بود و اگر بر و رهای گرم طلا کنند سودمند بود و در آنکند و ماده
 بریزد و ریش لثه و داخل را نافع بود و سوختگی انش را و بدل وی حوض
 بود و با صندل و عدس مقشر بود و بوزن آن **اقاخ الرمان السندی** نافع
 مشک است و گفته شود **اقسوس** سبیل گویند و بق است و گفته شود **اقلدون**
 عود الوج است و گفته شود **اقسط** پادسی کشک گویند و پیو گویند و این

افئوس اشخاص
قالانس ربان
بر طبق

موانع گوید و دستهای آن شیر از آن را احصاء خوانند طبیعت آن سرد و
خشک است شکم را به بند و چون بزبان کرد و بود اما دیر محم شود و معده را
به خود و صم آن بعد از خوردن کلکین است **افئوس** خاریت که ورق
آن بشو که البیضا ماند و آن کلی است که چیزی بر آن جمع میشود مانند عین
و در کوه بسیار باشد و در اندلس بر این النج خوانند **افاقا لیس** میوه درختی
در مصر از وی شیف سازند بهت در چشم **افاقا افسس** بعضی گویند
و درخت اینها ریس است و گویند و درخت فیلز مرج است و این محقق است
ز غرور است و گفته شود **افطی** خان گویند و آن دو نوع است و بزرگ و کوچک
خان بزرگ را شبو گویند و کوچک را خا بالا اقلی و گفته شود **افطانی**
بلغت اهل بمن ماش است و آن با دار و دست و گفته شود **افئالوس**
یونانی معنی آن شوکه البیضا است و آن بار دار و دست و گفته شود
افلیما قلمیا گویند و در قاف گفته شود **افشون** بشر از ی ساده جیبی
خوانند طبیعت آن گرم است و لطیف **اک** تفاح بری است و انداز و
گویند گفته شود **اکروفتس** جو زرونی است و گفته شود **اکرومنک**
عز روت بود و گفته شود **اکلیل** **الملك** کلاه قیصر خوانند بسیار
کلیل الملك بود و بهترین وی است که تازه و رسیده بود و بزرگ درخت
بود که بخیلی زنده و چون بشکافند از وی زرد بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود و در دوج اول منفعت وی است که محلل و ملین او را مصلب
بود که در مفاصل و احشا باشد و اگر با افیتین بر جگرهای گرم که ورم
داشته باشد و سپرزها و کندیها بخ بود و چون با شرباب بخوشاند
پاشا مند در معده ساکن کند و عصاره وی چون تر باشد با میخچه

در وساکن کند

پاشا مند و در کوش جگانه و اگر با سر که و سر و غن کل بود طلا کنند و در سر
ساکن کند و اندر و چون میخچه بپزند و بر ورنمای گرم که چشم ورم و مقعد
و آتشین بود ضما و کنند نرم کرد و اند و چون با میخچه پاشا مند اخلط بکند از اند
و شربت بکند ورم بود اما مصر بود با نشین و مصلح وی عسل بود و بدل و طافرا بود
بوزن این یا بوزن این یا بوزن این لبان و کر و غم وزن آن و بدق
اکتمکت صاحب مناج گوید جوی است مندی و عمو گوید بدق مندیست
و گوید اطلوحت و این قولهای صاحب مناج همه سهوت و خطا و قول صاحب
جامع در اینجا معتبر است آن را بحر العقاب و بحر المنیر خوانند و حر الولا و غیر گویند
و یونانی اما ططس خوانند معنی این اسم آنست که شکست کند آید ن آسان
میکنند و موانع گویند و متحرکی بود و بمقدار بوزن بویا تیره رنگ و چون نجاسند
مغزی در اندرون وی بخند و نهایت المص و صلب بود و و شوارنگن باشد
جانبو بیداری سنگ است و سنگ باشد و چون بشکند مغزی سفید
طعم و زانده روت وی بود و آن مغز شکل مغزی مبلوط بود و بشر از ی انرا که
ابلیس خوانند منفعت وی آنست که نماند آبستنی و مجموع حیوانات چون
دور و برایشان نهفته آسان بزیاید و اگر در صره بندند و بر ران زن
ابستین بندند و زود بزیاید و از خواص وی آنست که چون در او دیم گیرند و
بر اساقی جبهه بندند آسان بزیاید و اگر بحق کشته و پاشا زان بپزند و چشم
پاشا بند و زنی که آبستنی نشود بخورد و بر کیزد بغمان خدای تعالی آبستنی کرد و دو
شریف و در خواص وی آورده است که چون در دست گیرند و با کسی محاصمت
کنند چشم بر وی غالب نیاید و اگر بر وختی بندند که بر می اندازد و دیگر نه بیدار
و این ماسویه گوید فاد و انیا سفت **اکویران** معنی الحار است و گفته شود

نسخ
بدل می فلونیاست

اکل نفسه فرقیون است و گفته شود **الاملا** در خفیت که در ریک روید و میوه
آن شکل مردانه است اما سر رنگ بود و از که خیزد **الماس** جوهریت
مانند ابکیه جلی و چون دیر اشکی پشته میسوزاند و یا قوت و بر داری و غیره
بوی سوراخ کنند و الماس را می سرب و تیشه شود آن شکست و گویند سیم است
و در خواص آورده اند که اگر کسی نیم و انگ سوده از وی بخورد ملاک شود
و مولف گوید دیدم شخصی که سوده آن خورد قطعا بر وی هیچ اثر نکرد و طبیعت
سرد و خشک است **النسی** بیومانی الماسی خوانند و آن نوعی از جزال است
و گفته شود **الطنق** میوه شدت **النخ** البذمت و اعلا چون نیز خوانند
الوره خود پر و درواست **السا** امولس است و آن بوس نیز گویند و بسیار
نیز گویند و آن مانده است و گفته شود **المطوط** کشت برکت است و گفته
الجلین لبلاست و گفته شود **النته** العصاره لبان العصاره خوانند و گفته شود
الحج نوعی از نباتات مخلصه است پاریسی کانگ گویند و گفته شود **الباء**
جلی است و گفته شود **الطعام** است و غما و غمام الملک نیز گویند و فو لیون
نیز خوانند و آن سیم است پاریسی سبیل گویند و گفته شود **الانبون**
را سست و گفته شود **البیه** پاریسی و نیز گویند طبیعت وی گرم و تر است و بر
مضم شود و غذای بد و دیر و غلبه نوازیم باشد و نافع بود از جهت عصبها
که کوفت خورده باشد چون ضما و کتد و این مایه گویند مقصد معده بود و تحلیل
او را مصلحت و وی زخیل و دار فضل بود و در چین و مری بعد از استعمال
آن خوردن بعضی از جود شدات لایقه نافع بود **الامون** هاما است و گفته شود
امروسیا از جمله معاجین مشهور است **امرجین** سرخ رنگ بود و در سبک
تخم مرغ اما وی پهن بود و سروی تیز باشد و در میان وی مغزیست سفیدان

داد اندام خوانند **امرج** نوعی از اذ ناب الخیل خوانند و گفته شود **الارین**
گویند نوعی از افخوان است و گویند تحقیق نوعی از قیوم است **امسا و الارین**
ز غار گرم خوانند و آن فراطین است و گفته شود **امسا** بلخیت یونانیان
عصیر حرم است پاریسی آب غوره گویند و گفته شود **الامج** پنهان سی
آله گویند بهترین آن سیاه بود طبیعت آن سرد است در دوم و گویند سرد است
در اول و خشک است دوم و گویند گرم است هر حال خشک است بی خلاف منفعت وی است
که مقوی معده و مقعد و دل و اعصاب بود و اشتتهای طعام بدید کند و جهت بواسیر
سودمند بود و سود او بلیغ بر اند و نهایت مقوی دل بود و خط وی و ذین زیاده
کند و مقوی همه اعضا بود و موی را سیاه کند چون باب آن و خاصیت کند و
چون دو درم از وی نیم کوفته کنند و در آب شیرین بکشند و در ساعت بعد از آن
صاف کنند پس نوبت در چشم بکشند سفیدی که در چشم بود زایل گردد و آن
جربت و شرتی از وی پس درم بود اما مضرب نیز و مصلح آن عسل است و بدلی
شیر **امغیلان** در خفیت پاریسی و معروف بود بشوکه المضرب و طبیعت آن
سرد و خشک است و قابض و منع خون و با صاف سیلان رحم بکند و رقی آن و را
لغات و سفلی را نافع بود و خون به بند **انجبار** نبات است که اکثر بر کنار جویبار وید
و سرخ رنگ بود و تخم آنرا شیخ خوانند و شلخ خوانند و انجبار از ادویه شریفه است
خاصه عرق وی و عصاره آن مانند آب قوٹ بود که بغایت سرخ رنگ بود و منفعت
سج وی آنست که یک مثقال از وی نیم کوفته بکشند و با قدری قند و سرخچ پاشانند
جهت قوٹ دم نافع بود از مرضه که باشد از قصبه کشش و حجاب و سح اما و بواسیر
کشودکی سر رکها و قوه امعا بد و شکم به بند دلی **اندر** رحمت رساند و در شش
پاک کند و قطعی کند و شکستگی اعضا را نافع بود و خاصیت وی بسیار است

اینوبل را می گویند عضای البرزائی است و گویند تحقیق نوعی از حی العالم است و گفته شود
اندروماتیس نوعی از حص است و در غربت علاج خواسته و کل نیز خوانند **انقره** گوشت
 خواجه و ابو یوسف هم گویند و آن درختیست که ورق آن بزرگ بادام مانند پس تریو
 بعضی باشد که ورق آن بزرگ سوسن ماند و کل آن بکل مار ماند و تخم آن که چکند و
 سفید بود و چون خشک شود بوی خرگند و در کوه رود و طبیعت آن سرد بود
انور و مار و حوت نباتیست که در میان جو و گندم رود و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ
 غلاف تخم آن بخلاف خرنوب شامی ماند و تخم آن سرخ رنگ بود و بطنم طبع بود و از
 خواص وی یکی آنست که اگر با عسل مخلوط کنند بزنی و خورد بر کینه و پیش مردود و منع
 آبپختی کند **انجیل** غسل و کل و بر اکثر المنفعت خوانند و بهار سی خطسی خوانند
 گفته شود **انجیر یاری** سیارسی بزرگ خوانند و در رنگ نیز خوانند و در رنگ نیز خوانند و
 بهترین وی آنست که بغایت خود رسیده بود و سرخی که سیاهی زند شیر و در طبیعت
 آن سرد و خشک است و در درجه و ام صفا بکند و قوت معده بدهد و جگر و دل و قی
 باز دارد و تشنگی بپاشد و صبح را نافع بود و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ
 قطع ترف دم بکند و مقوی جگر گرم بود و چون با او و دیگر گرم مثل سبیل و غیره خلط کنند
 و تشنگی که از مری جگر رود و بزرگ و معده که ضعیف شود و از سبیل نافع بود و اما
 هم بود و جنت پسانی که طبع ایشان بسته بود و مصلح آن جلاب بود و بدل آن بود
 آن تخم کل و چهار و انگ و زن آن صندل **انجک** در بخش است و آن اذای
 بود و گفته شد **انقون** رازی گوید و منتن است و گفته شود **اینوب** کل بر طاعتی
 و گفته شود **انجیظینا** سوسن میون گویند و سوسن و عیم و جد و آن مژه و شوک
 مری است سیارسی کلزار گویند و بعضی جلزار و بیشتر از کل صندل و در کاف گفته شود
انجیت خشتی که کلب خوانند و شربت نیز گویند و صوف الارض هم خوانند

و آن فراسیون است و گفته شود **اینسون** سیارسی رازیانه و می گویند و آن نوعی است
 انجی رومی بود و شکل آن خواص بود و آن غیر رومی بود و مقدار آن مانند بهترین وی رومی است
 و طبیعت آن گرم و خشک است و در سیوم و در وی قبضی اندک است و بول بر اند و باد
 که در شکم بود تحلیل کند و آن جمیع بدن و قطع سیلان رطوبت کند و حیض بر اند و
 تشنگی بپاشد و تشنگی بپاشد و چون زیر پنی دو دکنه صناع سرد و تر است و در نافع بود
 و سده جگر بکشد و شوره جماع بر انگیزد و دفع مضرت سیوم جانمند آن بکند و چون
 صحت کند و بار و غن کل پیا میزند و در کوشش چکانند و در کوشش نایل کند و از جهت
 استسقا و نفخ معده و قراقرغایت سودمند بود و چون در چشم کشند سبیل کمن برود
 نافع بود و بر بتهای کمن و سده جگر و سیر زو مشا و در چشم کشند و صحت کند و
 سنون سازند و جنت کنند و آن که سبب آن از عفونت رنگ و بن دندان بود
 نافع بود و مصلح آن رازیانه است و بدل آن تخم شبت است و گویند بدل آن
 که ویاست **انار کیمو** گویند خشمایش است و گفته شود **اناس** نازیب الجبل است
 و آن را موزج گویند و گفته شود **انگ** سرد است و طبیعت آن سرد و خشک
اناقلیس آن غالیس گویند و اگر گویند و آن افغان الفارست و گفته شود **انجدا**
 و نوع است سیارسی صمغ انگدان گویند و انگدان گویند و آن درخت طلیت
 و مخروط اصل است و طلیت صمغ آن و ووق آن سفید بود و سیاه بود و
 بهترین آن سفید طیب بود و از آن سیاه منتن بود و طلیت طیب صمغ انجدا
 طیب است و طلیت منتن صمغ انجدا رومی سیالیوس است و تخم آن
 کاشم خوانند و گفته شود و انجدا آن خراسانی سخ آن اشتر غارست و گفته شد اما
 طبیعت آن گرم و خشک است و در سیوم سودمند بود و جهت نرم گای کشنده
 و بر خناریر ضما و کردن تحلیل کند و چون با موم و ز روغن زیت بود و بار و غن سون

منتن است و انجدا

چشم و حسیه چشم و رمض و آب آمدن چشم با دار و منقح و رهای بود و محلل
و چون بحق کنند با قدری نظرون و بر و رهای که برگردن بود مثل خاکی بر طلا
کند تحلیل کند و اگر قیلید اصل یا لایند و با تروت سود و بگرداند و در گوش که
ریخ آید و برش بود و نمند چند روز صحت یا بد و این مجرب است و بدل آن نیم وزن
ان صبر است **انند سودا** جد و اربست و گفته شود **الحج** غودست و گفته شود
انفخ پارسای مایه گویند و طبیعت مجموع پنهانها گرم و خشک و ملطف و محلل
و مجموع پنهانها تو یاقیت در وی است و گفته شود **انند بیضا** با نیت که ورق
ان بسا ماند و رنگ ان بزردی زند و ان ورقی استعمال است اهل اندیش
انرا فیهی خوانند و طبیعت آن گرم و خشک **انفخ الاربست** پارسای پنهانها
خرگوش بود و چون با سر که پاشا مندرج را نافع بود و نیم مثقال با زهر کزندی
جانور و ان بود و ما بر جوید یک قطره از وی چون با شراب کنن بخند
پاشا مندرج نافع بود جهت کزندی مار و عقرب و مجموع کزندگان و اگر زن
ابستن پنهانها خرگوش نریا خصیه وی با شراب پاشا مندرج مرفوع تب و یخ را نافع
بود و اگر بر سرطان طلا کنند بغایت نافع بود و این مجرب است و اگر کزندگان
پاشا مندرج از صرع ایمن باشند همه پنهانها این خاصیت دارد و خاصه خرگوش
چون سر شدند در آب و در پستی نهند خون رفتن باز دارد و اگر چه شیر خواهی کنند
و شیر در شکم او پستی بود و چون قدری وی دهند نافع بود و اگر زن بعد از ظهر
با مشک بخود برکند و اپستن شدن را یاری دهد و اگر بعد از ظهر روز پاشا مندرج
منع اپستن شدن کند و امساک سیلان رحم کند و شکم به بند و حج روده و
تلف دم سودمند بود و اگر با خط و نیت بر عضوی نهند که خالیدانی در آنجا باشد

چشم و حسیه چشم و رمض و آب آمدن چشم با دار و منقح و رهای بود و محلل
و چون بحق کنند با قدری نظرون و بر و رهای که برگردن بود مثل خاکی بر طلا
کند تحلیل کند و اگر قیلید اصل یا لایند و با تروت سود و بگرداند و در گوش که
ریخ آید و برش بود و نمند چند روز صحت یا بد و این مجرب است و بدل آن نیم وزن
ان صبر است **انند سودا** جد و اربست و گفته شود **الحج** غودست و گفته شود
انفخ پارسای مایه گویند و طبیعت مجموع پنهانها گرم و خشک و ملطف و محلل
و مجموع پنهانها تو یاقیت در وی است و گفته شود **انند بیضا** با نیت که ورق
ان بسا ماند و رنگ ان بزردی زند و ان ورقی استعمال است اهل اندیش
انرا فیهی خوانند و طبیعت آن گرم و خشک **انفخ الاربست** پارسای پنهانها
خرگوش بود و چون با سر که پاشا مندرج را نافع بود و نیم مثقال با زهر کزندی
جانور و ان بود و ما بر جوید یک قطره از وی چون با شراب کنن بخند
پاشا مندرج نافع بود جهت کزندی مار و عقرب و مجموع کزندگان و اگر زن
ابستن پنهانها خرگوش نریا خصیه وی با شراب پاشا مندرج مرفوع تب و یخ را نافع
بود و اگر بر سرطان طلا کنند بغایت نافع بود و این مجرب است و اگر کزندگان
پاشا مندرج از صرع ایمن باشند همه پنهانها این خاصیت دارد و خاصه خرگوش
چون سر شدند در آب و در پستی نهند خون رفتن باز دارد و اگر چه شیر خواهی کنند
و شیر در شکم او پستی بود و چون قدری وی دهند نافع بود و اگر زن بعد از ظهر
با مشک بخود برکند و اپستن شدن را یاری دهد و اگر بعد از ظهر روز پاشا مندرج
منع اپستن شدن کند و امساک سیلان رحم کند و شکم به بند و حج روده و
تلف دم سودمند بود و اگر با خط و نیت بر عضوی نهند که خالیدانی در آنجا باشد

پزون آور و **انفو الرمن** سودمند بود جهت اسهال دمن و ریش
 روده و درد ان **الجداو العلبا و الحبر الوحشی و الخنف و العجل و رخ**
الجي موس و الابل سودمند بود جهت دفع زهر جانوران و شوکران
 و قطر و شترتی از وی نیم مثقال چون با سرکه یا شامند موافق بود جهت بستن
 شیر در معده و آنچه خشف که ان که نرینه ابل بود چون زن بعد از طهر سه
 روز بخورد بر کبر و اپستی باز دارد و آنچه الجال صاحب منباج آورد که اگر نیم
 مایه شتر اگر مقدار خودی باب تیم کرم پیش از جماعت یا شامد قوت یاه
 زیاده نتر از همه از ویهای با می بد بد و نیمه مایه شتر و آهو و کوسفند کوهی
 با سرکه یا شامند نافع بود از جهت شیر که در معده بسته باشد و آنچه قومی
 گویند همچون جذید سترت در قوت چون یا شامند جهت صرع و احتناق
 رحم نافع بود و مجموع آنها انچه بسته باشد بکد از دو انچه که اخته بود به بند و
انفو الدب این رمد در خواص آورده است که پمیر مایه خرس فریبی
 آورد چون یا شامند **انار خشک** نارمشک است و ان اقماع را مان
 صریت **انبا بیس** کلیت مانند یا بونه و گویند با نونه است تحقیق **انتر الماکو**
 نوعی از سفوفات که جهت بوی دمن و خلق استیصال کنند **انوما** نوعی از
 شجارت و صفت شجار در الف در صفت ابوخل گفته شد **انفردیا**
 بر نوعی بلا درست و معنی وی است که مانند دست و انرا اثر المبلل و زخاوند
 و در باب ناکفته شود **انار مسک** نارمسک است و گفته شود **انجره**
 صفت ان در باب باور صفت بنور گفته شود **اور مالی** او مالی نیز
 گویند و یونانی معنی ان دهن العسل و عسل داوه علیه السلام خوانند و ان

روغنی است که از ساق درختی حاصل میشود و شیرین طعم و در بهترین است که
 کمن و بجز بود و صافی و طبیعت آن گرم و تر است سودمند بود جهت جرب تر چون
 طلا کنند در و مفصل را نیز نافع بود جهت تریکی چشم چون در چشم کشند و اگر بیت
 درم با چهار یک آب یا شامند اخلاط خام براند و خوردن ان شایسته و اسهال
 آورد و باید که انکس که خورده باشد تا عمل تمام نکند **البته او سینه نونی** از
 نیلو فرمندی است و طبیعت آن گرم و خشک است محلل ریاح غلیظ بود و
 رطوبات بکد از اند شترتی از وی بکد دم باشد **او داسا لونی** کرفس حلی است
 او داسیونانی حیل گویند و سالیون کرفس و ان فطر اسالیون است و گفته شود
او قیمن یونانی باور و درج است و گفته شود **او قطار یون** غافق است
 و گفته شود **اوز** پارسسی مرغابی گویند و ان مرغابی بزرگ بود و طبیعت آن
 گرم و تر بود و فریبی آورد و لیکن بدن را پر کند از فضلهای غلیظ اولی ان بود
 که پیش از کشتن قدی بویع سوده در حلق وی و مندر با ایا ز پر کرم بپزند
او نانا نی یونانی شراب غسل است **او زرد** یونانی آب ناکویند و گفته شود
ایلال القسط نوعی از باد و کجیو است و گویند نوعی از ریاحین است و در خواص
 بقوت تر از باد و کجیو است **اسلیح اصفر** پارسسی میله زرد گویند بهتر وی
 مانند که قریب بود و طبیعت وی سرد است و در اول خشکست و در دوام جهت آب
 زخم چشم نافع بود چون بکشد و خور و خنک براناف بود و در سبیل صبر ابو او
 اندک بلغم نیز بر اند و شترتی مفتد درم بود که اگر تقووع کنند و اگر غیر تقووع باشد
 از دو درم تا یک درم نافع بود و مقوی و نافعه و اسهال را و در بوی و سفل و صبح
 وی اگر کوفته باب کرم خورند قند است و اگر در طبووع غیاب و سبستان و آلبوی
 سیاه و مثل ان پوست است **اسلیح اسود** پارسسی میله سیاه گویند و بهترین

وی مندیست و طبیعت وی سرد است و در اول خشک است و دوام و سردی
 وی کمتر است از کبابی و گویند گرم است کون را صافی گردانند و جدا سازند
 بود و در سپهر ز را سودمند بود و بواسطه زانفع بود اگر بریان کنند شکم به بند و
 اگر در چشم کشند قوت با صافیه و در شترتی از وی منقوع از سبب درم تا ده درم
 و غیر منقوع از سه درم تا پنج درم و خوردن آن مضر بود و مصلحت آن عسل است
 و بدل آن مصلحت کبابی **اسید کبابی** بهترین وی است که فربه بود و اگر در آب
 اندازند فزونی و طبیعت آن سرد و خشک است و گویند گرم است با عذال
 عقل و حفظ بفرایید و در سردی استقاوت بهای کنیز ایل کنند و اگر بریان
 کنند شکم به بند و اگر بریان ناکرده پس سهل شود و با بود و بلغم و قولنج نافع بود
 شترتی از وی منقوع از پنج درم تا دهم بود و غیر منقوع از دو درم تا پنج درم
 بدستی که مسهل صغیر بود و اما بخاصیت مسهل غلظت چون بلغم و سودا بود
 خفقتان را نافع بود اما مضر بود و مصلحت آن عسل است و مری آن مقوی
 معده بود و مضم طعام بکشد و حمل مع شکم دارد و بواسطه نافع بود و مسهل بلغمی را
 بکشد و مری دند آن و دندان را قوت دهد اگر یک سال مری و زیک مصلحت
 بخورند سیاهی موی نکاد دارد **ایقا قیز** انجوبت و کشته شود **ایماز و فالس**
 ایماز و اتقالس گویند و آن سوسن زرد خطای است **اید بقون** فرغ نیست
 و آن چیز است که ظاهر میشود بر صدف فرغ و صباغان هیچ میکشد و خشک میگردد
 و بهترین او کمل زکست **ایرقان** ارقان است و کشته شود **ایرون** گوگرد زردی
 که در کوه مانند نماد و آن پیرونی است **ایدا ماید** و خبیث است که بدن آن مثل
 پشم است و خاصیت وی آنست که شکم به بند **ایدع** شیدن است و طلاء
 دم الا خونین است و در دال کشته شود **ایئل** چهار نوع است یک نوع در زیر

چشمها و کنار رود و اگر دانه و آن نوع زرد رنگ بود و لطیف ترین آن است
 و یک نوع در کوههای عمان و بحرین باشد و آن را انجوبت و کشته شود و یک نوع دیگر
 خوانند و در کوههای سر و سیر باشد و یک نوع دیگر بقا و خوش خوانند و در کوه
 کوههای و در میان درختان که در دو نیمه و طبیعت مانند یکدیگرند و نیز اینها
 چون خشنه شود و مار بخورد و صحت یابد و بقا و خوش کا و کوهی خوانند و یک نوع
 و پی سورخ مار نمزد و پیش مار را بخورد و مار بتجیل پیرون آید مانند این
 که بمقتضای طبیعت چسبند و از دنبال مار خوردن کیه دو مار را ضبط آب کند تا جایی
 از اعضا وی بکشد و چون تمام بخورد حدی در وی سوزشی در چشم وی
 پیدا شود و آب از چشم وی روان گردد و در کج چشم وی کوی است در اینجا
 جمع شود و بر بند دهم و ر و رنگار مانند و می گردد و جانور در کوشش می باشد و
 چون بپزد آبکشند آن و سبب را بکشد و در دفع سموم عمل تریاق فاروق
 میکند و صاحب مناج آورد و است که در دنبال ایشان مجموع چهار گانه سم
 زهر در اینجا جمع میشود و خاصه کا و کوهی که دنبال وی سم قاتل است اول آن
 بود که در وقت کشتن دود و باید تا به دو با هم چون یکی سر بر دیگری دنبال
 وی پند از دجالینوس گوید خوشی که از گوشت وی حاصل شود غلیظ بود
 و بر مضم شود و شخ البریس گوید که گوشت وی با وجود غلیظ زود از معد
 بگذرد و بول براند و زاری گوید بهترین وی آنست که تازه بود و در زمان
 گرم صید کرده باشند و باید که در بختن همراه شود و بار و غن ببرد و بعد از آن
 شراب انجیر و ماء العسل یا شامه جت نقش دم و قرص امعا و اسهال کهن
 و پیرقان و در دمانه سودمند بود و از جهت زمان که سیلان رطوبات
 از جم ایشان جاری باشد و مزمن شده باشد نافع بود چون باد و یک موافق

در اول
و خند

4-

بشرکاء نہ چادر کو بند

و اگر بیاض مندرجین عمل کند و اگر بطبع آن منصفه کند جهت زرد زدن آن نیکو بود و اگر با رنگ بخار
 ضیا و کثرت کلل کند و تخمین بر حاصل طبعه در ساکن کند و از خواص وی آنست که چون قری از ورق
 و تخم آن بجمع خشک کرده در فرقه کمان کنند و با برشم حکم برشته بود و در جیب نگاه دارند مادام که با
 بود که کرم وی را بپزند و دست دارد و محبوب خلق کرد و در این شادمان بود و خوردن
 وی مقوی دماغ و بکر و مصلحت و جهت خفای سوزاوی و خفای که از بطن سوخته بود
 بیاضیت بود و مندرج بود و آن را منفع قلب الخ و من فراتد عیدل می در تخرج بودن الی بزم
 چهار دانگ وزن آن پوست اترج بود **باد زهر جی المین** خواسته و گفته شده **باد آورد**
 شو که البضا گویند و نبات وی در کرمها و زمینهای و کتب یوم ریوید و ساق وی
 ببطری انگشت بود و زیاد و تر بود و قدر آن مقدار از دو کوزه باشد و کوزه را بر آتش
 و رنگ وی سفیدی زرد و کللی و بیفتش رنگ بود و تخم وی با تخم خشک و مانند بود و
 خار دار بود و بهترین وی آنست که ورق آن بپزد و در نازده و طبیعت وی گرم و خشک
 در درجه اول و گویند بر جهت در اول و پنج وی بر و خشک بود و منفعته وی آنست که منسل
 لرج بود و وی قوت منفع و حلال است خاصیت تخم وی و نافع بود جهت او را هم بلغمی و شمع و
 نفت در دهنهای بلغمی کرم و ضعف معد و در زدن آن چون بطبع آن منصفه کنند و
 کزیدگی جانوران و غریب جرم بر وی ضیاء کنند نافع بود و در سینه ریویس گویند
 چون تخم وی بکوشند جهت نفت جرم و در دهن و آینهالی که من زدن و بول بر آید
 و بر او را هم بلغم ضیاء کردن نافع بود و تخم وی را بیاض است که از نافع بود و کزیدگی جان
 و چون تخم وی بکوشند و در دهن و آینهالی که من زدن و بول بر آید
 و تخم وی را با ماضی بود و شیش و صندل و فیستق بود و شمع و بلغمی که در دهنهای بلغمی بدل
 وی شمع بود و در دهن و آینهالی که من زدن و بول بر آید **باد زهر جی المین** خواسته و گفته شده
 و گفته شده **باد بجان** لیس و منصفه و معیصل و معد و خفای نیز خوانند و بهتر

کلل

نحوه
۳ یک کز باشد

نسخه
حق

وی

وی فاری شیرین تازه طبیعت وی گرم و خشک است **باد زهر جی المین** خواسته و گفته شده
 بر آید و اگر در ساق یا سرک بپزند امساک کنند و در فم و حصره آورد و مضر بود
 بر و چشم و فونی سیاه از وی متولد شود و مولود شود و او سده آورد و بویایی و لون سیاه
 که در اندو شج الیوس گویند که من زدن و نازده وی سالم تر بود و جدام و صداع و بول
 لور و مولد سرطان است و کلفت و حده جگر بود و اگر بر سرک بپزند حده جگر کشاید اما
 بوا بر آورد لیکن کل وی اگر در سایه خشک کنند و تخم کنند طبعی نافع بود جهت بوا بر
 و اگر با دجیان زرد بار و غن بزرگتان بپزند و آن روغن را بپزند و روغن سازند بر
 شقاق کعبین و بر میان انگشتان طلا کنند بیاضیت نافع بود و اگر کل وی با بزم آن
 بادام تلخ بپزند و بر بوا بر طلا کنند بر دهنمان خدای عزوجل و این بحیثیت و چون
 با دجیان و ابوزانند و خاکستر وی را با سرکه برشته و بر ثوابیل طلا کنند بر دهن
 گویند مقوی معد بود و قطع زهر دم بکشد خاصیت و خوردن وی اولی آن بود
 که در آب یک نجی یا تنیاسلوق کنند و بار و غن کخذ یا اولم بریان کنند با سرکه
 و کزیدگی جانوران و غریب جرم بر وی ضیاء کنند نافع بود و در سینه ریویس گویند
 کرم و خشک بود در اول و منفعته وی آنست که منفع و ملطف و حلال بل جذب بود و
 درهای صلب را نرم کرد و جهت صداع سرد نافع بود و همه تها را خالصه که از غن
 سودا و بلغم بود و درهای احشار و اگر بپزند و با آب بپزند و شیش و صندل و فیستق
 بریزند و حیض و بول بر آید و بپزند از دو و اگر بیاض است که من زدن و بول بر آید
 در وقت زادن سهل برون آورد و بدن را پاک کرد و نافع بود جهت بوا بر و بول
 ضیاء کنند بر دهن و قوت اعصاب و دماغ و بپزند و صندل و فیستق و بول بر آید
 وی در آخر تر با بیاضیت نافع بود و اگر با آب بپزند و با آب بپزند و با آب بپزند
 چشم را پاک کنند در دز ایل کنند و اگر چشم با بیاضیت نافع بود و بپزند و با آب بپزند

محو
بگویند و بر روغن غن

و بدل آن بوزن آن ترس و دو بوزن آن قبیل بود و این ماسویه کوبید و
آن بوزن آن ترس و دو داک آن قبیل بود **بر میلیا** و آن بزرگ از بایج
بر شیاندار و عصی الراعی است و کشته شود **بر غث** ملول و ملول و
فوسل گویند و آن قناری است و شجرة النبق نیز خوانند و در قاف کشته شود
بر سمن قطن است و طوط و عطی کرسف نیز گویند و شحم الارض هم گویند و
و قو از او ریم گویند و کهن قضم را هم گویند و در قاف کشته شود **بر خشک**
از خشک است و جبق القری نیز گویند و کشته شود **بر دو سلام** فسان کل
و کشته شود **بر غونی** بز قطن است و کشته شود **بر م** هم نیز گویند و آن شکوفه
امفیلان است و در قوت مانند پد شک بود **بر و انبیا** کرمة البیضا
و آن را فاش نیز گویند و کشته شود **بر قوق** شمش است و کشته شود و گویند
که آن ادرک است که پیازی الوجه گویند **بر ایران** سطار یون است و کشته شود
بر نجاسف بوی شویلا گویند و پیازی بر تراشک گویند و چند اسم دیگر
دارد و کشته شود و بهترین وی زرد بود و طبیعت وی گرم است و دوام و
خشک است و در جوار اول منصفی است که جهت صداع سرد و ضایع کردن یا
جطل که درون بغایت نافع بود و ملطف و منع بود و صاحب دوار و سرد را نافع
بود و مسکن کرده و میگرداند اگر در طبع آن نشسته حیض براند و پیش از آن را پاک کند
و میگرداند و میبرد و آورد و درم رخ را نافع بود و اگر سرد از وی بیاشد
بیشتر عمل کند که پاک کرده شود و اگر سرد از وی بیاشد و اگر سرد از وی بیاشد
کزد و اگر با عمل بیا شد کزد و اگر با عمل بیا شد و اگر با عمل بیا شد و اگر با عمل بیا شد
نافع بود و اگر گرم طبع وی بشویند و خوردن آن مضر بود و بکرده و مصلان آن بود
آن اینست و آن است و رازی گوید در درخت بایج است و گویند بول آن اینست

بردی نباتت است که در آب روید و در مصر از وی کاغذ سازند و مولف گوید
بشر از وی در انگ و در قوت مانند قرطاس بود و سوخته وی را بکف از وی زیاده
بود و طبیعت وی بر خشک بود و دوام و چون بر احتیای تر باشد خشک گرداند و
چون در سرکه خوابانند و خشک گردانند و بر تا صور ریزند نافع بود و خاکستر وی اکله
که در دمن بود سود و در حبس نفث دم بکند و آنچه مصری بود غذا دهد چون برشته
و بکند **بر قونی** اموس خوانند و در الف کشته شد **بر بیس** نوعی از بلوط
است و کشته شود **بر منلیج** نوعی از مروست و از امر ما جو ز گویند و کشته شود
بر نا ابرقان است و کشته شد **بر بوق** شایانک و شایانک و شایانک نیز گویند
و کشته شود **بر سیاه ویشان** شعراجن و شعراجنبال و شعراجن و لجه الحار
و لجه الحار نیز و ساق الاسود و الوصف الاسود و کز بره البیهر نیز خوانند و
ان شعراجن است پیازی پر سیا و شان گویند و بکر مالی کرسو خوانند بهترین می
آنست که جوب وی سیاه بود و ورق آن سبز و گویند بهترین وی آنست که جوب
وی برخی زرد طبیعت وی معتدل است در گرمی و سردی و گویند میل بگرمی و خشکی دارد
و سردی از وی سهل بلغم و سودا بود و شش سینه از فضول فلیط پاک کند و بکند از آن
و برقان و سپرز را نافع بود و بول و حیض براند و شک بریزد و چون بیا شد شکم
به بند و میخیزد و آورد و خون باز دارد و کز بوی که دیوانه و مار را نافع بود و بکر
جانوران موزی چون یا شراب بیا شد محلل و ملطف بود و در او الثعلب را موس
بر و یاند و خنایز و دامیل را تحلیل کنند و چون بیا شد برقان و عمر البول را
نافع بود و چون بالان و دو و غن مورد و دروغن سوسن و زرقا و شراب پامپون
و موس که ریزد طلا کنند دیگر نیز و در آن محکم دارد و اگر سوزا قد و بر بکر کل کنند
موس بر و یاند و اگر با سر که و زیت و خاکستر وی بر و او الثعلب طلا کنند موس بر و یاند

و جهت جرب هم نافع بود و ای حق گوید حضرت پیرز و مصلح آن مصطفی است در ازی
 گوید بدل آن در سودمندی زین بوزن بنفشه یا نیم وزن آن را با **سوس بر شنبوم**
 ملقت امل بخد قیاست و کشته شود **بر طایفه نفعی** صاحب متهام گوید بستان از روز
 و گوید **براق** خشی است کشته شود **بر سیاه** نباتت که تخم وی مانند تخم کرفس بود
 جهت جرب استعمال کنند و بشیر ازی تال کرد و خواتند **بزر قطونا** بباری اسفین
 خواتند و بیونانی فسلین و معنی آن بر غونی و بشیر ازی بنکو خواتند و با صفتیانی
 اسپرزه گویند و امل فراسان اسفول خواتند و آن دود و نوعت بخند و سیاه
 و بهترین وی برخی بود که بسیاری میل داشته بود و فریه بود که چون در آب رود
 درین آب نشینند اما سفید بقیات سرد تر از سیاه بود و طبیعتی سرد و تر است
 در دوام و گویند در سیوم و گویند معتدل است در خشکی و تری و ارات نشاند و تشنگی
 ساکن کند و اگر بریان کرده بود بار و عن کل جرب کرده شکم به بندند و اگر بریان
 ناکرده دو درم بکلاب کرم بیاشامند طبیعت براند و بخج را نافع بود خاصه
 بچه کان را و لعاب وی جهت خشونت دمن و زبان و سینه و لدغ معد نافع
 و بر ورمهای کرم ضا در کردن نافع بود و بر تقرکس یا کرم که در دشتاند و از جهت صدمه
 یا کلاب بود و مندی و تشاید که فته استعمال کردن که کشنده بود و مقدار
 شربتی از وی دو درم بود و مداوی کسی که نیکوی کوفته خورده باشد با سفید باج
 و قفل و طلیت و یا بمثلت کنند و بدل او در تلین حب السجمل کنند یا بزر المرو
 و تبرید و تطیب بزر بقله الحماست **بزر الکرفس البستانی** طبیعت آن گرم و
 در دوام بول و حیض براند و سده کرده و چکر بکشد و فواق که از امتلا بود
 سود دهد و سرخی از وی سه درم بود و جهت کزیدگی جانوران نافع بود و
 شربت در خواص آورده است که تخم کرفس چون نیکو بند یا بجنه آن قند و بر و عن

ضماد کردن

کاد و جرب کنند و سه روز بیاشامند یا به راز یا ده کنند بقیات اما فدا گوشت خورس
 فریه خورد و بدل آن فطراسا لیون و گویند ده یک او استین و نیم وزن آن **زی**
 فطراسا لیون است **بزر الکرفس الجلی** فطراسا لیونیت و کوفته شود **بزر الحجا**
 یارسی تخم فرو گویند و بکرمانی بنفیر ک گویند و طبیعت آن معتدل است در حرارت
 و در طوبیت و بهتر از تخم خل خشونت سینه را از ایل کند و بخج در بیش روده را
 بقیات نافع بود و جهت کزیدگی ریتلا و سموم بقیات نافع بود و چون در
 ادویه حقه بود دفع مضرت ادویه ماده بکند و بدل وی تخم مطلی است
بزر الحطی بهترین وی است که سیاه و سفید بود و طبیعتی سرد و خشک است
 و گویند معتدل بود در حرارت و در طوبیت و چون با سرکه بر بهق طلا کنند و
 در افتاب تشینند نافع بود و از جهت سر فیه کرم سودمند بود و خون رفتن
 شکم به بند و سنگ کرده بریزاند و بدل وی تخم خبازی است **بزر الرطبه**
 بزر القلاح و بزر القنصه و بزر القت و بزر القشاد و بزر القصب گویند
 و آن بزر العلف است یارسی تخم اسبست گویند بهترین وی زرد فریه باشد
 و طبیعت آن گرم و تر بود و در وی تخم بود و یا به راز یا ده کنند و حجامت را قوی
 دهد و شیر را زیاد کند و بدل وی در معاجین تخم شلغم بود **بزر الجرجیر**
 یارسی تخم کیسکیر خواتند و بشیر ازی کزک خواتند و بهترین وی بستانی فریه
 بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و گویند در دوم و سودمند بود جهت
 غیر البول و بر نمش طلا کردن نافع بود و یا به راز یا ده کنند و جهت درد ساقین
 نافع بود مقدار یک درم و اگر با سکنجبین و آب کرم بیاشامند قی بلخی آورد اما
 مصدع بود و منی زیاد کند و بول براند و تارکی چشم آورد و اگر کخی کنند و بر
 کلف روی طلا کنند زایل گردانند و اگر بوجض نمک بر زرده تخم مرغ نیمه شست کنند

بیاضا منده بجا منعت برانگیزد اما مشکل خوار بود و مفرست میانه و مصلح وی
کثیر است و در ازی کوبید بدل وی نبات وی است و کوبید بدل وی تو دزی است
و محمول کوبید بدل وی بزرگ کرات است و دیسکورید وی کوبید در طبع بدل وی
خردل است **بزرگ المنط** حب القلقل است و کشته شود **بزرگ المنط** و آن خنده
ببارسی شفته که کوبید و با صغلمان یا کشتی و بیزری سوارن و تیرگی که شود
و در باب حاکمه شود **بزرگ السرمق** بزرگ القلقل بود و بارسی تخم اسفناج
بود و صفت آن در قطف کشته شود و طبیعت وی معتدل بود در حرارت
و برودت و خشک بود در اول و کوبید گرمست و در وی جلا و تلین بود و
مضر بود بفل و مصلح وی قند و کلاب بود **بزرگ الخرقه** تعلله الحماست و رطله
و فرخ و تعلله المبارکه و تعلله الزهره و تعلله البذره و دندان سادکف و
فرخ و فرغین و جقوق بزرگ کوبید بارسی تخم تورک تواند و با صغلمان یا کرم
و بکرمانی تخم بکرک و به تیریزی حکمان و بهترین وی آنست که فربه بود و طبیعت
وی سردست در سیوم سودمند بود جهت در دجگر که از گرمی بود و بهای جاده
مقدار پنج درم از وی بکوبند و شیر بکینند نبات بیاضا منده و اگر کلاب خورند
جهت سرفه که از حرارت بود نافع بود و از جهت لذع فم معدن نافع بود اما
تقطع شهوت بود و وقتی که افراط کنند و مضر بود بهر زومعدن بلغمی و مصلح
وی قندست و بدل وی بزرگ قطونا **بزرگ السستان** بحسومه کوبند و آن عین
الرطین است و کشته شود **بزرگ الرمان البری** حب القلقل است و کشته شود
بزرگ البشالی بارسی تخم کز کوبید نافع بود جهت ریشهای خورند چون
بکوبند و بران ضما و کشته و اگر کز نرند باه را برانگیزد و بول و حیض براند
و ریشهای عفن پاک کند و استسقا نافع بود و کزیدگی جانوران و فوگس کوبید

در در و ساقین یکدم تخم کز با یکدم قند بیاضا منده نافع بود و حریت بدل
وی بوزن وی اینسون است **بزرگ جز البری** ذو قواست و کشته شود **بزرگ السدا**
بهترین وی سیاه فربه است و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم نافع بود
جهت فواق بلغمی و ساکن کردن از خون یکدم تا دو درم بیاضا منده و اگر با شراب
بیاضا منده نافع بود جهت دفع زهرنا و کزیدگی جانوران خاصه که با اینج خشک
و مضر کرد کلن استعمال کنند و نافع بود جهت عرق الف با مقطع منی بود و مصلح
وی کثیر است یا عسل و بدل آن سداب **بزرگ المنط** بزرگ الرمان البری است و کشته
بزرگ الخس بارسی تخم کامو کوبید و بهترین وی پستانی سیاه فربه بود طبیعت
سرد و حک است و خذر و منوم بود و شهوت جماع را ساکن گرداند و چون
بیاضا منده نافع بود جهت کسی که دیر احتلام بسیار افتد و قطع شهوت جماع
و تقطیر منی بکند و خشک گرداند و مقدار یکدم تا دو درم معتدل بود و ضما
کردن جهت صداع نافع بود و منع سیلان که از چشم آید بکند چون بر پستانی
ضما و کشته و وی سیات آورد و چون پستانی ضما و کشته و مصلح وی مصطکی
بود و بدل وی دم الاغین بود **بزرگ البیج** بارسی تخم نک کوبید و بلغمی
دیگر خداع الرجال و آن سه نوع است سیاه و سرخ و سفید و بهترین وی
سفیدست بعد از آن سرخ اما سیاه کشته بود و طبیعت وی سرد و خشک است
آخر در سیوم و از آن سفید سردست در عمل سیوم و عصاره وی در دوش
نافع بود جهت نفث دم با فراط سود دهد و درد مارا ساکن گرداند و بزرگ
ضما و کزیدن نافع بود لیکن خذر و تباه کننده عقلی بود و خنای و جنون و درم
زمان و ضیق النفس تا در کل چشم و کرانی کوش آورد و مداوات وی بقی کشته
باب گرم و روغن و عسل و بعد از آن شیر تازه و مرغ قویه و اسفند باج

برخ و گوشت فربه بود و بدل آن افیون است بوزن آن و پنج وی برص
قولنج بند و نافع بود و هاجب تقوم گوید مصدع بود و مخدر احشا و مصلح
عسل است و اینون و اگر بر برص طلا کنند بخت نافع بود و مقوی اعضا
بود چون در حمام بریدن طلا کنند و در دیگر مزمن را نافع بود **بذر البخل**
بیادری کم ترب گویند و کم تر بزه نیز گویند و بهترین وی آنست که فربه بود و برخی
که سیاهی مایل بود و طبیعت وی گرم و خشک است در دوام حمت غش و کلفت و حق
منجید و اثر زخمها را نافع بود و چون بابت را زیاده و کندش و سر که برهن سیاه
و منجید در حمام طلا کنند بخت نافع بود و در دوام حاصل و کزیدگی جانوران
نافع بود و نخی که در شکم بود کلیل کند و خللی قوی بود و مقدار دو درم مستعمل
بود اما مضر بود بکرم و مصلح وی سپستان است و اگر با بر که آتش مندی آورد
و بول بر اندود و درم سبز کلیل کند و چون با سبکین پیزند و بدان غرغره کنند بخت
گرم خنای را نافع بود و در دفع زهر تا و کزیدگی جانوران بمنزله تر یا قوی
و صاحب تقوم گوید مصدع بود و مصدع جگر و مصلح وی کشیزه و شکر و حبت
فر و پیر ز کهن شده بود و زهر زود و درم کوفته و حبه یا سبکین بیاشامند
بخت نافع بود و بدل آن جالرشاد بود **بذر المرو** بیادری کم گویند
یعنی کنوج و بیشتر از میوه و در یک خوانند و بهترین وی آنست که تازه و فربه بود
که لون آن برخی زرد طبیعت وی گرم و تر است با اعتدال چون بریان کنند نافع
نود و حبت و دستپا ریا و میوه و شکم به بیند و و منفع در معده و تبها و بریان
نا کرده سهل اندکی بلغم بود و مقدار دو درم مستعمل کنند و مضر است شمش و
و مصلح آن بخت و بدل آن بزر قطونا و در افشاج بدل وی بزر کتان است
بذر الکاکج حب الکاکج است و گفته شود **بذر البزوه** بلغت اهل البقا

قوری گویند و بلغظی دیگر شدند و قصبه نیز گویند **بذر بلا شقیس** حرف
بابی است و گفته شود **بذر القلب** شهدا است و گفته شود **بذر الجندو**
بیادری کم از قو قو گویند و دیو است نیز گویند و خنای و ورق نیز گویند
و بهترین وی آنست که بری بود و فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک است
معه را پاک کند مقدار نیم درم و نافع بود حمت کزیدگی جانوران و با چنین
بیاشامند و از ادویه بای بود و هیچ باده بود و گیاه وی نیز عسل کند اما
جرب آورد و مصلح وی کثیر است و بدل وی شیل **بذر لسان الحمل** بیادری
بار شک گویند و تبری نخی بر زود و طبیعت آن سرد و خشک است و بهترین وی
آنست که فربه بود و سیاهی که بر جی مایل بود و قابض بود و نافع بود حمت سده
حک و کرده و عرق النساء و مقدار سه درم مستعمل بود و مضر بود شمش و مصلح وی
عسل بود و بدل آن تخم حاض پستانی و چون بیاشامند نفث دم که از سینه بود
قطع کند و فصول که از شکم روان بود و اسحق گوید طبیعت وی گرم و خشک است
بذر الحاض حب الترشا گویند و بیادری کم تر شده گویند و بشیر ازی و شلیک
گویند و بهترین وی آنست که فربه بود و برخی زرد طبیعت آن سرد و خشک است
بخت و قابض بود و مده صفر اندیشاند و روده پاک کند و شکم به بندد و
اسهال قطع کند و مضر بود بکرم و مصلح آن قند بود و در خواص آورده اند
که اگر تخم حاض در خرقة اندیند و زن بر بارزوی حب بندد و مادام که با خود را
آبستن شود و رازی گوید تخم حاض بری اگر پیش از کزیدگی عرق شود
باخته خون عرق بر بندد و مضر است نرسامند و کم حاض پستانی بهترین آن
بود که سیاهی مایل بود و سودمند بود ماده صفر از آفتاب و دوی
و از وی مقدار دو درم مستعمل بود و مضر بود بکرم و مصلح آن تخم رازیانه و

و تخم کرفس **بزرگ** و **الکسان** باری بزرگ خوانند بهترین وی آنست که تازه
 و فزیده و طبیعت وی گرم است در اول معتدل است در تری و خشکی و گویند
 معتدل است در گرمی و سردی و خشک است در اول منجم و در بها بود خواهد
 گرم و خواه بر داند رونی و پیرونی و کلفت و برضی اناج بود و دغان وی زکام را سو
 بود چون بریان کنند شکم را بر بند و در کوفام پیاختانند شکم بر اند و مقدار سه گرم
 مستعمل بود و اگر در اول کند و اگر بیزند وزن در آب وی نشیند و درم تخم کلیل
 باید اما معده را بد بود و در شوار منجم شود و غذا اندک دهد و مضر بود بیاختن
 و مصلح وی کلنگین بود یا عمل و جالینوس گوید سودمند بود جهت شقاق و نفق
 و دریش شش و هر جراحت که از خارج بدن بود بصلاح آورد و مقوی اعضا بود و
 و یقوریدوس گوید چون بوزاند و کمی کتد و بر ریش معتد افشانند زایل
 کند و بدل آن عصاره یا قلا بود و گویند طبع بود و در خواص وی گفته اند که چون
 با موم و عمل بر برص ناخن صماد کنند زایل کند البته و چون بخورند منی زیاده کتد و
 در دینته را نافع بود **بزرگ النعام** باری تخم سبزه گویند بهترین وی
 بستانی بود یا بل سیاه طبیعت وی گرم و خشک حیض را بند و زایدن را
 سهل کند و مقدار سه گرم مستعمل بود و جهت باد که در شکم بود نافع بود و جهت
 فواق که از امتلا بود سودمند بود بغایت اما مضر بود بپشش و مصلح وی کثیرا
 و بدل وی تخم نعناع و تخم بالنگو مناوی **بزرگ اندالاسود** چهلک است
 و کجاست **بزرگ الیون** باری تخم ملو حبه گویند و بهترین وی
 بستانی است و طبیعت وی گرم و ترست معنی زیاده کتد و شهوة جماع
 برانگیزد و منفع بود و بیشتر زیاده کتد و مقدار دو گرم مستعمل بود مضر
 بود بپز و مصلح آن عمل است **بزرگ الیون** را نافع بود و عرق النساء

و قلع و بلغمی و ریخی و کزیدکی رتیلان سودمند بود و بدل آن جمل است **بزرگ المعصره**
 قوط است و کتد شود **بزرگ الکسوت** و محول خوانند و باری تخم کسوت خوانند
 و بر بانی دینار و شکو تا نیز گویند و طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی و
 خشک است سده جگر بکشاید و پیرز و معده را پاک کند و غلظهای عنق از عروق
 بیرون آورد و تنهای مرکب و مضر و صغیر بود دارد و چون با سر که بیاشانند
 فواق را نافع بود و چون بپاشانند شکم بر بند و قوت معده بدید و بول
 و حیض را بند و سیلان رحم را نافع بود و عصاره او چون تر بود با قند جهت
 جهت برقان مفید بود و اگر بطبع وی یا بصاره وی دست و پای بشویند
 فقر نس را سود دارد و مقدار دو درم مستعمل بود اما بغایت نافع بود و در جهت
 ماته کاستی بود در اکثر فواید و گویند مضر است بپشش و مصلح آن عمل است
 و گویند صمغ عربی بود و گویند بدل آن چهار دانه و زنی آن اخیستین است
بزرگ الهند باری تخم کاشنی گویند و بهترین وی سیاه رنگ فزید بستانی
 بود و طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی و خشک و نافع بود جهت بها
 صغیر ای و سده جگر و یقان که از سده بود و سودمند بود و مقدار دو درم
 ناسه درم مستعمل بود و گویند مضر بود بپز و مصلح آن بکجین است و بدل آن تخم
 کسوت **بزرگ الایجره** قویض و ساسار کشت گویند و آن کزنده است و بنار
 تخم ایجره خوانند و طبیعت وی گرم و خشک در دوا و بهترین وی آن بود که
 در وی لطیف بود و در همای بن گوشت صلبه نرم کرد و اندک به از زیاده کتد و چون
 بپشت یا با شیر کا و تازه بیاشانند و این بخار است و چون بگویند و بر بها
 خورده افشانند و سرطانات نیز هم بغایت نافع بود و چون بیاشانند با صغیر
 بر اند و قلع و استقار را نافع بود مقدار نیم مقال باب گرم و عمل بگویند

مقدار سه درم با شراب یا شیر تازه یا شامند حیاضت را قوت دهد و شربت
کوبند که چون بگویند و یا غسل یا میزند و بر قصبه طلا کنند قصبه را سطره کرد
زیاده و اگر با سکنجین یا شامند جهت پیروز و در کرده نافع بود و اگر بگویند و
یا غسل بر شند و لعق کنند غیر القیس نافع بود و وی متع کرده باشد و مصلح
ان صمغ عربی و کثیر الیوه و بدل آن گرفت و قودمانا و کوبند بدل آن بزرگوار است
و کوبند بزرگ چریت و بسیار خوردن وی هر چه پیدا کند و مداوات آن شراب
نفته و جواب بود **بزرگ از یلنج المروئی** است و گفتند خواهد
بزرگ از یلنج بنایب را گفته خواهد شد **بزرگ از یلنج** حب العقد
کوبند و با رسی تخم بختک خوانند و بشیر از وی تخم دلا شوب کوبند و قنقل
کوی هم کوبند و در کنار دود مار وید و بهترین آن بود که بوی تیز داشته باشد
و طبیعت وی گرم و خشک در دوام جهت قدم پیروز و شستنا نافع بود و بادرم
سکنجین و لکرها که کوشا شد و بر پیروز نهند نافع بود و اگر کوزه منقش شد و جگر
بود اما مصلح و تخفیف منی بود و مصلح آن شیر و بز بچین است **بزرگ از لکرات**
بیارسی تخم کوبند و بهترین آن شامی تازه و فوی بود و طبیعت آن گرم و
خشک و کوبند در دست و اگر کوزه کنند و دمن بر آن گیرند و در زبوندانی که
گرم خورده باشد گرم بکشد و بیدار و اگر در زیر مقعد بگذراند بواسیر را از ابل کند
و دو درم از آن یا دو درم تخم مرو نافع بود جهت نفث دم که از سینه بود و از جهت
زجر از جهت کسی که شش منقطع شد یا شد بکدرم نافع بود و سودمند جهت
سنگ کرده و بریزاند و لکرها بر آن کنند یا صند الا شاد و نافع بود جهت ترقرری
که از درون و بلغم بود و مضر بود بیش و مصلح آن غسل بود و بدل آن تخم جرجر
و کوبند و تخفیف شش بود و مصلح آن لعاب به دانه است و کوبند و کوبند کوبند

کباب موز

که حیاضت بسیار کند و میخ الم بوی نرسد بزرگوار است یا شراب یا شامند و
در خواص آورده اند که لکرها میان سر که اندازند و توشی سر که ببرد **بزرگ از اللغیت**
بیارسی تخم شلیم کوبند و بهترین وی آنست که سرخ رنگ بود و طبیعت آن گرم و
باه را زیاده که محتاج بود و خون در معاین بود دفع سموم و ادویه قتال بکند
و شربت در خواص آورده است که چون بزرگ شلیم بگردان بزند نافع بود جهت دم
اریده و جهت تخم شلیم چون یا شامند غوطه آرد اما مضر است بزرگ و مصلح
وی بزرگ البطح است و معتد از درم از وی استعمال است و از جهت درد ناکه در می
بود و قولنج سخت شد مفید بود و مولف کتاب کوبند که از خواص آن می آنست
که چون کهن شود و رنگ در میان آن بنود چون بکارند کوبند بروید و این از موز
بزرگ البصل بیارسی تخم بیاز کوبند طست آن گرم و خشک و در وی رطوبتی مصلی
مست باه و اگر بکشد در مراحلهای سرد **بزرگ البصل** تخم جفند و کوبند بیارسی
و آن دو نوع است و گفته شود در سین در صفت سلق طبیعت وی سرد است و کوبند
گرم است و در وی انحرکی خشکی بود و معدن را بد بود و شکم را باداند و متع و مقطع تخم
بود و بدل آن تخم صلی بود **بزرگ القش** بیارسی تخم خیار زده کوبند و بهترین تخم شکیار
خوانند و بهترین آن بود که فرب بود و طبیعت آن سرد است و بهتر از تخم خیار بود
و بول براند و مقدار پنج درم عمل بود تازه درم و چون بگویند و بدن طلا کنند
لون اندام نیکو کرد و اندواختی کوبند مضر بود پیروز و مصلح آن سکنجین بود و بدل آن
بزرگ القش **بزرگ القش** بیارسی تخم خیار کوبند و بهترین تخم خیار بالنگ و بهترین می
آن بود که از خیار زده کوبند و فرب بود و طبیعت آن سرد و تر بود و نافع بود جهت
اختراق صفرا و درم گرم که در جگر بود و پیروز بود و در شش گرم و در شش آن بخت
کوبند مضر بود با شش و مصلح آن کثیر الیوه و بدل آن تخم خیار خیار زده بود

بزر ایجنارین تخم خیار زده و تخم خیار بالنگ است و گفته شد **بزر البطح**
 یاری کم خیزه گویند بهترین وی آنست که شیرین بود و طبیعت آن گرم و ترست و
 روده را پاک کند و تجامعت را زیاده کند و چون بگویند و بشیر او بگیرند نافع
 به جهت سرفه گرم و درد سین که از دوزم گرم تولد کند و خشونت دهن و حنجره
 و خلق نرم کند تشنگی بپاشد و تبهای حاده و بی کسب آن صفرا را سوخته بود
 نافع بود و سده آن بکشد و بول را بزد و بخاری کرده و مشام پاک گرداند و بولش
 آن قطع کند و بقیه ریه های گرم که بود تحلیل دهد و بولش که بید مضرب و سیر و مصلح
 آن عمل است و مقدار دو درم تا پنج درم مستعمل بود و صاحب قویم گویند مضرب بود
 با حشا و مصلح آن عصاره در شک است و وی شیر زیاده کند و منی پیغز آید
 و غوط آورد **بزر الورد** بهترین آن بود که از کل فایده گیری طبیعت آن
 سرد و خشکست و قابض و بن دندان حکم کند و قلاع زایل کند چون بگویند
 و درد میان گیرند در چشم و نافع بود و معده و روده پاک کند و مقدار
 دو درم از وی مستعمل بود و نافع به جهت اسهال مراری و دردیچ را سودا
 و خوردن آن شش را مضرب بود و مصلح آن کثیر بود **بزر المنقعه** بهترین آن
 بهستانی تر است و طبیعت او گرم بود با اعتدال معده را پاک کند و مقدار
 مافوق از وی بیک درم و او مضرب بود شش و مصلح وی کثیر بود **بزر الریحان** بزر
 شام فرو گویند بهترین وی آنست که سیاه و قوی بود و کوچک و خوش بوی بود
 و طبیعت آن گرم و خشکست و گویند معتدل است در حرارت و ترودت نافع بود
 جهت دود و عاف و قوام صفراوی مقدار نیم درم بریان کرده بخار نافع
 بود و شکم بپزد و بکشد و آب سرد و کلاب تر کرده قطع اسهال مزمن بکند
 و گویند مضرب بود بکرده و مصلح آن مر بنحوش است و بدل آن تخم مرو **بزر الثبت**

و این مولف گویند بزر الورد را از الورد
 خوانند و آن غریب است که چون کل را بر بار کنند
 آن نموده و مانند عتاب و آن در اندر و کل
 می باشد و چند آن تخم بنام بعضی است اما در
 از الورد و این تخم است و از اسم جزیره
 و این تخم نسبت به بزر بزر دارد

باری کم شبت گویند و بهترین وی آنست که قوی بود و طبیعت آن گرم و خشکست
 با اعتدال شیر را براند و بوا میرا قطع کند لیکن چون بسوزانند و بر بوا سیر کنند
 نافع بود و مقدار دو درم مستعمل بود و مغنی و مقلی بود و مضرب شش و مصلح وی
 عمل است و بدل آن دو وزن آن شبت **بزر الکرنب** بباری گرم گویند و
 بشیرانی کلم خوانند و بهترین وی آنست که تازه و قوی بود و طبیعت آن گرم
 و خشکست و از ران نافع بود و اگر کوبند متع متی شراب کند و دیرست شود و منی
 زیاده کند و مقدار یک درم مستعمل بود و مضرب بود شش و مصلح آن عمل است و این
 ماسویه گویند که هر کس که دو درم تخم گرم باب کا و زبان بیا شامد و شراب خور
 دیرست شود و از کل وی چون غرضه سازند وزن بگویند و بکرده در شکم بکشد
بزر الاستفانج بهترین آن بود که بر خیزد و طبیعت آن سرد و ترست نافع بود
 جهت درد دل و تب و مقدار یک درم مستعمل بود و مضرب بود سیر و مصلح وی
 طین محتم است **بزر بقله الحقا** بزر غرقه است و گفته شد **بزره مارود**
 نوعی از بن است و این آب گاه است و گفته شد در صفت بن **بشره** غوره فرماست و
 بباری خاک گویند و طبیعت آن سرد و خشکست در دوام و شیرین وی میل بر ارات
 و در بعضی بود طبع وی شکم به بند و آنچه سبز بود در وی جیس زیاده بود و در
 مضرب بود و مضرب بود من و دندان و مولد ریح بود و سده و مصلح آن سبخن
 ساده بود **بزر** لبان است و گفته شد **بزر پیچ** خشک است و گفته شد
بسفاج تشیوان گویند و از این اهل کلبه گویند و تشمیر نیز گویند و ثاقب الحجر
 و کثیر الاربل و بهترین وی قوی طعم و سیر بود و چون بشکند اندرون وی فستقی رنگ
 بود طبیعت وی گرم است در اول و معتدل است در تری و خشکی و گویند
 گرم است در دوام و خشکست در سیوم مهمل سودا بود و بلغم لرح و مقدار نیم

مستعمل بود در سہل و بامرق و در سنج در مہل بلغم بود و اسہال وی بغیر مقص
و کرب بود و شربتی از وی دو درم تا پنج درم بود و قولنج یک شایید و محلل نخ و رطوبت
بود و مفرج نہ بالذات بسبب آنکہ مادہ اسودادی از حویر دل و دماغ و جمیع بدن مخرج
کرد اند و از خواص وی آنست کہ شیر را بہ بنید و پستہ را یک شایید و اسحق کوئید مفرج
بکرده و مصلح آن سلیڈہ نزد دست و بدل آن افیتمون بون آن و دانکہ نیم آن مایع
بشد اصل آن جان است و نہ نوع بود سیاه و سفید و سوج و بہترین آن مہجات
مرغست باریک بیاری آن را فرنگک گویند و طبیعت وی سردست در اول و
در سیوم و سوخته مستعمل کنند **وصفت سوختن وی** در کوزه کواری نو کنند و
یکل حکیت گیرند و در تنور خباز نہند شب و یا در آہرون آورند و در وی قبضی بود
و بخنجی و بخنجیف می بیشتر از قبض بود ظرف دم را قطع کند و چشم را قوت دہد و آن
در چشم کشند آب رفتن از چشم باز دارد و یا بد کہ بعد از سوختن بشویند و گوشت
زیادہ بکوزد و از جلد ادویہ مخرج بود و مقوی دل باشد و ریش روده را نافع باشد و
عسر البول و مقدار یک درم سہل بود در سنون دندان از اجلاسی تمام دہد و رازی
گوید در کتاب خواص کہ اسکندرانی گوید کہ بسد اگر کردن مصرع بندند یا برای
نقرس نافع بود و نہ موم کہ خون از وی روانہ بود بسد یا کربای سودہ بر آن باشد
باز دارد و بدل وی در حبس دم الاخرین است و اسحق گوید مضر بود بکرده
و مصلح وی کثیر است **بسیاس** بزبان امل مغرب را از یاخ را گویند و کعبہ شود
بستان افروز بستان انبر و نیزہ گویند و بہترین وی آن بود کہ در سایہ خشک
کشند و طبیعت وی سرد و خشکست و معده و روده پاک کند و حرارت جگر و معده
ساکن کند چون طبع وی یکبخت یا شامند مقدار دو درم مستعمل بود و اسحق گوید
مضر بود بثمانہ و مصلح وی کند رست **بسیاسہ** شیرازی بزبان گویند و بہترین

ضعفی

وی آنست کہ زردی بود کہ برخی زرد و خمبوی بود و طبیعت آن گرم و خشک است
در اول و گویند در دوام و در وی قبض بود و گویند مستعمل است و گویند
و لطیف و آنکہ حادتی در وی نیست محلل نخ و صلا با است بود کہ غلیظ باشد
و چون در قیر و طی کشند بوی زمین خوش کند و شکم بہ بندد و معده را قوت دہد
و پسر زدن نافع بود و رحم را تمیز کند و بوج را دانت دم را سودمند بود و پس
البول کہ از سردی بود و ریش روده را نافع بود و از جهت سلس البول ضما د کرد
بقوت تر بود از خوردن و مراد ویہ کہ جهت سلس البول استعمال کنند ضما د
کرون بہتر از خوردن بود و بدناف و قمار ضما د کنند و در سقور بندوس
گویند مقوی معده و سینہ و شش بود و منی بیفزاید و باہ را قوت دہد و بوی
آور و خصوصاً سرد مزاج را و وی مصلح بود و مصلح وی صندل و کلاب
بود و تیا ذوق گویند بدل آن جملہ دایک وزن آن جوز بوا بود و
بعضی گویند بوزن آن جوز بوا بود **بشیلہ** نوعی از جلیان است و کعبہ شود
بشم چشمہ است و کعبہ شود **بشولیون** بزرگ قطونا است و کعبہ شود
بشلسک جنطیانا است و کعبہ شود و در باب جسم **بشیش** ورق جنطیانا
و در صفت جنطیانا کعبہ شود **بصل** بیاری پیاز گویند و بہترین وی سفید
و طبیعت وی گرم و خشکست در چهارم و در وی رطوبت فضلی است و گویند
گرم و خشکست در سیوم و گویند ترست در دوام و گویند در سیوم لطیف و مطع
بود و جذب خون کند بہ پیرون بدن و باہ را زیادہ کند و شہوت برانگیزد
و آب گردش را نافع بود و طبع را نرم کرداند و اشتہا باز دید کند و چون آب
وی در کمرش چکانند طنین نافع بود و چشم را جلا دہد و از جهت نزول آب
سفیدی چشم خون بصارت وی یکشد و چون بگویند و یا غسل نہ شد و بر بویا

و بهی طلاء کنند و در دهن و بر کزیدگی شک دیوانه و افغی سودمند بود و بر ناخن
سطح طلا کردن تنگ کند و بر داء الثعلب طلا کنند و در دهن و حیض بر انداختن
آب بنفشه و گش چکاند کرانی کوش زایل کند و اگر باز سفید بریان کنند و
با پیله یا روغن یا زرد مغ بگویند و بر مقعد طلا کنند و درم آن تحلیل کنند و در
ساکن کنند و اگر بپزند با جیره های حرب سفید و شش از اخلاط بد مزج پاک گردانند
و بپوشان و خوردن دفع باد معوم بکنند و چون بپزد که نهند معده را قوت دهد
و حرارت وی کم کند و چون در خوردن مهملات بهوشند منع قبیحان بکنند و بوی
دار و نشود اما خوردن وی در درم آورد و بسیار خوردن مست و مضر بود عقل
و لغاب بسیار آورد و افواه بواسیر بکشد و مصلح وی سرکه و شیر ترش بود
با پاکاشی خوردند **بصل الزیز** بلیوس است و بصل ماکول نیز گویند و آن
بیا زیز است و شیرازی بیا زیز تلخه خوانند و به تیریزی رزی طبیعت وی گرم و
خشک است اول و در وی رطوبت فضلی است و جالینوس گوید طبیعت
وی گرم و خشک است در تمام و اگر بسیار خوردند فربه شوند و یا به ریه انگیزانند و
کلفت و بهی طلاء کنند زایل گردانند و باز در دهن و بر ناخن طلا کنند زایل گردانند
و در دهن که اندامی بود ساکن کند و سودمند بود جهت معوم و غریب و رتیل
خوردن و ضیاع کردن چون با زنجیر بود و چون با قلع محک کنند و بر معده ضیاع
کنند و در معده ساکن کنند و اگر بپایان کنند با سرامی و بر ریش راجع باشند
تا قی بود و بسیار خوردن مضر بود و بصل مفضل آورد و تقاض بود و مصلح وی
کاشی بود بعد از آن شیر تازه و صاحب نعوم گوید مصلح بود و مصلح وی
کافور و کلاب بود و بدل آن عسل است **بصل الذیب** بصل الزیز است
و گفته بود **بصل العنصل** استیل است و گفته شد **بصل القار** بصل العنصل

و گویند

و گفته شد **بصل الزجس** بیاضی بیاض زکس گویند و طبیعت وی گرم بود و چون
بر داء الثعلب یا سرکه طلا کنند نافع بود و چون چهار درم از وی با ماء العسل یا شانه
بچسبند و زنده بیندازد و چون دو مشال با عسل بپاشند مندی آورد و کرم را
در شکم بکشد و منفع درمهای گرم بود و شرف آورده است که اگر قضیب بوی
بالند تنها و ادمان کنند قضیب مطهر گردانند و اگر سه عدد بیاض زکس شیر خوانند
یک شبانه او زوی کنند و بر قضیب طلا کنند بقیه از سر و بدن ادمان کنند اگر غنیم
بود بحال صحت باز آید و فعلی عجیب از وی **بصاق القرم** غوه القرم زنده القرم گویند
و آن جز القرم است و گفته شود **بطیخ** بیاضی غریزه گویند و بهترین وی سر قند
شیرین بود و قول اکثر اطباء آنست که سرست در اول درجه دوام و ترست در آخر
آن و بعضی گویند گرم است آنچه محقق است چون بنایت شیرین بود طبیعت آن گرم ترست
شیرین بود و در اربول کند و بهی و کلفت و دوح زایل کند و در تخم دی جلابی
بود و پوست وی چون بر پیشانی جسیانند منع ترول آب کند و گوشت وی خوردن
سنگ کرده و مثانه بریزانند خاصه از آن کرده و در درم از تخم دی چون بکشد
قی با زحمت آورد و غریزه مستحیل کرد و بران خلط که در معده زیاد بود درم خ
اشابو و میضه آورد و چون در معده تباه شود سم شود و مصلح وی کهن
ساده بود و باید خورد و باید که در میان دو طعام خوردند و اگر در معده تباه
کرد و قی کنند و در معده رها نکنند و اگر پوست تروی در حمام بخود مالند لوزاندا
را پاک گردانند خاصه لون روی و اگر خشک کرده عوض ایشان دست بپاشند
بشوند ز مومت را زایل کنند و اگر پوست وی خشک کرده در دیک که گوشت
خلیط مثل گوشت کاه و غیره باشد بیندازند زود آن گوشت بخت و مدها گردد
و زود از معده بگذرد **بطیخ زقی** بطیخ مندی است و بطیخ مسندی نیز گویند

صفاد کنند طفت زایل کند **تقله الحمت** تقله المبارکه فوائده و دیگر اسمهای وی
 بزراحت کشته شد و بهترین وی تازه بود و طبیعت وی سرد و تر بود و سیوم و گوشت
 در آخر دوام صغیر آبکشد و قی یا زرد و چون ده درم آب می بیا شامند منع ترقم
 بکند و چون نایل بر وی حل کنند زایل کند و اگر بر ورمهای گرم که خوف بود صفاد کنند
 نافع بود و آب وی را چون بیا شامند گرم را بکشد و گزیدگی جانور از اسود دهد و
 چون باد و غن کل بر طلا کشند جهت در درگزار آفتاب بود نافع بود و موزش قنانه
 و در دراز اسود دهد خوردن و صفاد کردن و بر در حتم که از گرمی بود صفاد کردن
 نافع بود و عصاره وی جهت نفث دم و معده و بکرم سودمند بود خوردن و صفاد کردن
 و از جهت کج روده و اسهال مراری حقد کردن نافع بود و تبهای حاده را سود
 بود اما باه را مضر بود و بسیار خوردن تا یکی چشم و شکموری آورد و مصلح آن کرفس و جیر
 و نعنع بود و گویند مضر بود بر روده و مصلح وی مصطکی بود **تقله فراسانه** تقله
 حامضه خوانند و بیاری تره فراسانی گویند و طبیعت آن سرد و خشک است در وسط
 دوام و گویند در اول و شکم را به بند و مره صغیر را سودمند بود و اشتهای طعام
 باز دید کند چون نقصان شهوت از حرارت بود و خوردن مزاج را نافع بود و بلغمی
 مزاج را مضر بود **تقله الدمنیه** قطف است و سرش نیز گویند و کشته شود **تقله**
المسارکه و تقله الزهره و تقله لبیه تقله الحماست و کشته شد **تقله القوال**
 مشکط است و کشته شود **تقله الملک** شامند حامت و کشته شود
تقله الترجمه باد رنجوب است و کشته شد **تقله الانصار** کرنب است و
 و کشته شود **تقله یارده** لبلاست و کشته شود **تقله بهودیه**
 از قول صاحب جامع نوعی از مندایی بریت و از قول صاحب منهاج نوعی
 نوعی از خبازی بود و صاحب منهاج در صفت خبازی گفته است **تقله الصب**

بشکند

باد و بنویز بری است و کشته شد در صفت باد و بنویز **تقله الخطا طیف** صفت
 منهاج جامع گویند عروق الصغیر است اما آنچه محلی است و باد الخطا فی حوائط
 و آن مایه آن است و کشته شود **تقله الغدس** فو تنج بری است و کشته شود
تقله بلوغ ابل منه خیار جبر است و کشته شود **تقله الارض** مویانی
 کما در یوسر گویند و کشته شود **تقله الملک** شاه بلوط است و کشته شود
تقله بلوط در وی قبض بیشتر بود که در شاه بلوط و در قشر وی که از اجعت
 فوائده قبض بیشتر بود که در بلوط و ختمین وی تر بود و کوبیده با
 و طبیعت وی سرد و خشک است در دوام و گویند در اول و گویند خشکی وی در سیوم
 و گویند گرم است در اول و منفعته وی آنست که منع نزف دم و نفث زاید کند خاصه
 جفت وی و غذای بسیار دهد و از جهت صلاحات با بزرگویی نافع بود و چون بود
 جهت بشما و قلاع را نافع بود و حج را سودمند بود و چکیدن کینه و حمت
 ز سر مار را نافع بود و شکم به بند و اگر طبع وی را کسی را که اسهال مزمن داشته
 باشد و قوه امعاء بود بیا شامند سودمند بود و اگر طبع وی را از وی فروزه
 سازند و بخورد بر کینه سیلان مزمن که از رحم رود یا زرد اما بلوط غده اشقت
 بود و دشوار مضغ بود و صداع آورد و اسهال گویند از میت درم زیاده نباید خورد
 و مضر بود بپشه و مصلح وی آنست که بریان کنند و با قند بخورند و بدل وی از آن
 وی فروز بنطی بود **تقله بلبل** بیاری سلبه گویند و بهترین وی آنست که زرد
 و رسیده بود و طبیعت وی سرد است در اول و گویند در دوام و خشک است در سیوم
 و در وی قوت لطیفه قاض بود معده را قوت دهد و ایستغای آن در طوبت
 آن نافع بود و ذباعت معده به بند و گویند شکم به بند و بعضی گویند ملین
 فقط روده بود و معقد را نافع بود و چشم را قوه دهد و اگر در چشم کشند آب رفتن

سرکهن

بلان دارد و در طبیعت نزدیک به آب و عسل کبابی و معتدل از شری از وی در دم
 بود و مغز وی نزدیک بود و بندق و کبابی گوشت معتدل بقل و مصالح وی عسل بود
 و اسحق بن عمران گوید که ابلج بدل است و گویند بدل وی فاخته خشک دود آنک
 وزن آن اسس و شش یک آن سبیل سیاه بود **بلادر** آن در دیاقو اند و بهتر من
 وی سیاه بود که چون بشکند بر عسل بود و طبیعت آن گرم و خشک در خفا
 سودمند بود جهت کسی که بلغم در طویست و برون غلیظه کرده باشد و استر قاضی قضیب
 و نیان و قبا و لقوه بغایت نافع بود و قوت حافظه برید و دهن را نیز گرداند
 و هر مصلی که در دماغ بدید آید که از سردی و تری بود نافع باشد و مقدار نیم درم مسهل بود
 و خطر بود و اگر در زیر بویا برود و کند نافع بود و حکم گرداند و عسل وی بر داد
 الشلب بلغمی نافع بود و از جلد سموم است و سوزنده خون بود و خلطها و حیون
 و سرسام باز دید کند و قطع در ملق و لذرون و سوزش من و لذع در معد و اسما
 و تنهای حاره باز دید کند و در مشال او این فعل کند و هم بود و گاه باشد که کشند
 بود و اگر با منق کزدگان جوز تو مفت تر باشد و این از خاصیت است و اگر شکر نیز
 اضافت کنند بهتر بود و مداوات کسی که بلا در خورده باشد بدوغ کاه و جواب دروغ
 یا داعم و لعاب به دانه کنند و در آب برف نشاند و عسل وی استعمال بود در معده
 و عسل وی از وی خیابان گیرند که بن بلا در آیند از تده و انیری آذر کون کنند و بلا
 در میان این گیرند تا عمل از وی بیرون آید و بعد از آن باد و غن کاه و جوشانید
 یا میزند و روغن جوز در معاجین کنند و بدیغورس گوید بدل وی پنج وزن
 متوفدق و دانه نیم وزن آن روغن بلسان و شش یک آن غوطه سفید بود
بلسن عدس است و کعبه شود **بلسن** تین ایضاً است و کعبه شود **بلسن** است
 بر خاسف است و کعبه شد **بلسن** جلد است و کعبه شود **بل** میوه مندا است

مانند

مانند قشاکیر و گویند مانند انار است و گویند اما در مندیست و گویند ناروستی است
 و گویند قشاکیر مندیست است و پوست وی را شل خوانند و شحم وی را ابل خوانند
 و جب ویرا ابل و مجوز کر یا گوید که بل میوه از مندیستان اسکت از درختی
 حاصل میشود مثل درخت زردالو بهتر من آن بود که شیرین بود و درخت وی را
 غاما اقطا گویند و کعبه شود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوام و گویند در سوم
 و قابض بود و احتیاج قوت دهد و صلابت عصب و رطوبت از آن نافع بود و در صفا
 سرد مانند قبا و لقوه و استر قاضی سود دهد و قی باز دارد و در جوارشات شکم بند
 و باد شکم **بلمون** عرجه بریت و فوخ اقوع نیز خوانند و آن سادع مندی
 بود و کعبه شود **بلجشک** و خشک است و کعبه شود **بلج** چون بزر بود و لیمو خوانند
 و جدال نیز گویند و آن چون بزر بود و شکافه و پیر و آن در خل فرمای
 مانند غوره است بر درخت انگور بیاری غوره فرمای گویند و چون در غلاف
 باشد طلح خوانند و صفت طلح کعبه شد و بلج طبیعت وی سرد و خشک است در دوام
 شراب وی شکم بند و خاصه یا شرابی که غصص بود یا شامند و سیلان رطوبت
 رحم به بند و چون که از بویا بر آید باز دارد و معده را با غت کند اما سینه و
 زبان کند **نفس** خشونی که در وی صفت و دیر از معده بگذرد و غذا ماندگی
 دهد و سده جگر آورد و بسیار خوردن آن عطشهای بد در شکم باز دید کند اما مسک
 بول بود و مصالح وی خمیره غفقه بود که بعد از وی بخورد **بلپوش** بصل الزیز است
 و کعبه شد **بلسان** شجره معتدل و برک وی بیک سداب مانند اما معتدل تر و
 در موضعی که از اعین الشمس خوانند بیش نبود و روغن وی بهتر و فاضله از حب
 بود و جب وی بقوت تر از عود وی بود و صفت بود در عین کعبه شود و صفت
 جب در جاد و صفت روغن در دال در دمن البلسان **بنفش** یا ری غفقه گویند

و این مولف گوید بل مندیست
 بعد از آنکه زردالو کوچک کرد و شکل
 و ایشان از ابل خوانند و صی

و بهتر می باشد و طبیعت می رسد در دوام و ترست در سیوم و گویند
 سر و ترست در اول مسکن آوردن جان بود چون بروی ضما و کشت با آرد و صناع
 که از کرمی بود ساکن کند و بوییدن و ضما کردن سر و کرم و نافع بود و سینه را
 سود دارد و نرم گرداند و مهمل صراجه و شری از وی دو دم تا چهار درم بود
 و چون بیاض منداب خنق را و صرع را که چکار از ایا شد و لن را ام الصبیا و آنند
 نافع بود و مهمل بود بقوت جاذبه و بعضی گویند مهمل بود بلر و جفت و خونی صالح
 معتدل از وی حاصل شود و چون ضما و کشت بر دم معد و جگر کرم نافع بود و چون
 با آب بونج بپزند و آب آن بر روی بپزند سودمند بود صداع را که از حرارت بود و خوردن
 وی مضر است بدل و مهمل آن باشد که با اینصورت خوردند و بوییدن وی زکام سرد
 مضر بود و باید که با غیره و مرزنگوش بگویند و زکام کرم و ترلالت که در سینه ریزد
 نافع بود خوردن و بوییدن وی و وقت مشابه را سودمند بود و چون ورق وی
 که از بود بگویند و آب وی بپزند و با قند که دکان که منعقدشان برون آید بدینند
 بنایت نافع بود و شریف گوید ورق وی طلا کردن بر روی صغراوی و دموئی بنایت
 سودمند بود و بدل وی قیاسی است یا نیلو فر یا کاه و زنیان و گویند بدل وی
 پرسیاوشان است و نیلو فر **بنیم** سیستان است و کشته شود **بخنکشت**
 دوخته او را قو گویند و دوخته اصابع هم گویند و درخت وی در کنار رود کاروید
 ورق آن مانند ورق شمدانه بود و مستعمل از وی کل وی بود پس ورق و کرم وی
 و خوب انقشاید که استعمال کنند و بهتر آن تازه بود و طبیعت آن گرم است
 در اول و گویند در سیوم و خشک در سیوم و در وی قبضی است با نفع و محلل و لطیف
 بود ضما کردن جهت صداع سرد و سرد و صلایت نیز با کرمی نافع بود
 و چون در زیر پشت بکشد زنده می ماند و زمان را چون شوت برشان
 غلبه شود

بزرگ آید آنج

بکر زنده

وی صمغ ص

بندق

علیه شود در زیر خود بگذارد ساکن گردانند و از دود وی کزنده کلان و خوردن وی
 کزنده کی مار را نافع بود و بر کزنده کی سگ دیوانه و بهایم ضما کردن نافع بود و متدا
 شریقی از وی کشتعال بود لیکن مصدع بود و مست و چون بریان کنند در در
 کشته آورد و اسحق گوید مضر بود مجامعت و مصدع عربی است **بنامست** صمغ البطم
 و کشته شود **بنج** جمع گویند و بر بی سیکران و بیاری منک گویند و صفت آن
 در نزد البیج کشته شد **بنطافلون** بخنکشت است و کشته شد **بنامست** **بنندق**
 بیاری فندقی گویند بهترین وی نیز کشته بود و طبیعت وی گرم است
 با اعتدال با اندکی خشکی و گویند کرمست در سیوم و ترست در اول و پوست وی بعض
 بود اما مغز وی باه را زیاده کند و کزنده کی جانودان خاصه عقرب را چون با انجیر و
 سداب بخورند و ضما د کنند و گویند عقرب از وی بگریزد و اگر پیش از طعام بخورند
 مسموم را نافع بود و بعد از آن اگر با انجیر و سداب بخورند بنایت نافع بود اما
 معد را بد بود و چون سخت کنند و با ماء العسل یا شامند سر نه آهن را نافع بود
 و اگر بخنان با پوست بپوزانند و سخت کنند با پیله کهن یا پیله فوک یا پیله خرسی
 یا میزنند و برداء الثعلب طلا کنند موی پرویاند و بعضی گویند بندق سوخته
 چون بازیت بسایند و بر میان سر طفلی که چشم وی از رقی بود طلا کنند از رقی بر
 و سیاه کرد و دموئی نیز سیاه گردانند و اینراط گویند خوردن وی دماغ را
 قوت دهد و پوست وی شکم بپزند و مغز وی منقح و مولد ریا بود در معد
 و مصدع بود و مصدع وی فایده است و بدل آن مغز جوز و گویند جله خوره
بندق **بندی** زنده خوانند و آن ثمری است بمقدار بندقی اما کوچکتر بود و
 لون او پسینای زنده و بنایت المی بود و جوز الدنه نیز گویند و طبیعت
 آن گرم و خشک است در اول چون با سر که بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و لطف

جلغوره

چون مرد و زن سوخته کنند و در خانه تاریک بپوشند و رطوبت از بینی وی رود و نه شعله
و صحت یابد و صرع و سرد و مایل و لیا را نافع بود و جهت نزول آب کل کردن و شکر
را سوخته کردن بآب بر زکوش نافع بود و با آنکه کل کردن احوالی را برود و درم از
وی ربور او میفهمد و نافع بود اگر کل کنند و چون فرزند سازند و زن بخورد بر کبر حیض
بر اند و بکبر بر من آورد و زود و عصاره وی سهل سودا بود و بلغم و صفای اگر امی و برص
برقان و کلف را نافع بود و با سبکچین قولنج را نافع بود و تب ربع و تریاق کزیدگی عرق
و رتیل و بلغم و زهر نافع بود و قوت اعصاب برید و فالج و لقوه را بغایت سودمند
و معده سرد را نافع بود و قوت ماضیه برید و اگر بر اعضای سست طلا کنند بکشد و اند
و اگر بخورد و درم با شراب بپاشند ذات الحجب سرد و ریه و سینه که من و قوت
و مع که از سینه نافع بود **بنفشه** در فغان گویند این مولف گوید نبات است
که بر درخت زیتون و بادام و امرود پیدا می شود و طبعش سرد و طبیعت وی سرد و
بنک مانند قشور است که از رخ امفیلادریس خیزد و سفید بود و زرد بود
بهترین وی زرد است سبک خشیوی و سفید فربه بود و طبیعت گرم و خشک
در اول قوت اعضا بد و جلد را پاک سازد و نشف رطوبات که در زیر جلد
بود بکشد و بوی بدن خوش کند و قطع بوی فوره بکند و معده و بکریه را قوت
دهد چون از برون ضحاک کنند یا مالند و بوی وی دماغ سرد و قوت دهد
نبات الرعد گاه است گفته شود **نبات النار** این نبات است و گفته شد
بن بهر سی ای کامه را گویند و مری ای کامه بخاری را گویند و ای کامه رقیق
گویند و گفته شود در باب میم **بنفشه** در قوت مانند عدس است و طبیعت
آن معتدل است و گفته شود و گویند که در پیوست و در وقت معتدل است
و قاعن بود مانند عدس و بر فتن و فیتله که در کان ضحاک کردن نافع بود

و شکم به بند و مولا سودا بود و مصلح آن روغن بسیار و بشیر از میوه گویند
و آن سیان است و گفته شود **بنفشه** و آن لسان العاصیه است و
گفته شود **بوزیدان** بهر لی مستعمل خوانند صاحب جامع گوید در مصر اطباء
مصر اطباء مصر مستعمل بوض بوزیدان مستعمل کنند و این سهوه است بوزیدان
مستعمل است تحقیق و مع صاحب جامع گوید از نقل بن رضوان که بوزیدان و
از مستعمل است و صاحب منهاج گوید که خشکی است معده و صاحب جامع همین
و این بر دو قول است بوزیدان بغیر از مصر در سیحایی نیست و بهترین وی
آنست که سفید بود و طبع و خطوط بسیار روی بود و تانه باشد و طبیعت وی گرم
و خشک است در سیوم و در وی رطوبتی فاضلی بود و ملطف بود و گویند بقوت مانند
بهمن است مفاصل و نفوس را نافع بود و باه را زاید کند و زهر را سودمند
و یکدم از وی سهل مازاد صفر بود و نافع بود جهت غلظت های بد مزه و بلغم و عصب
پاک کند و منی بنیزاید و زمان جهت فربهی استعمال کنند و فربه گفته است چون با سیر
و آرد برنج حلوا سازند فربهی آورد و لون را صافی کند بغایت و نافع بود در در
مفاصل و نفوس مانند سورنجان است و اسحق گوید مضر است با نشین و مصلح وی
خردل بود و شربتی از وی دو درم بود و بدل وی دو وزن بهمن سفید بود **بورق**
انواع آن بسیار است و بهترین وی از منی بود و آن را نظرون خوانند و از منی
از ایشان بقوه تر بود و از منی تنگ و سفید بود و با زردی و طبیعت آن گرم است
در آفر درجه دوام و خشکست در اول درجه سیوم جلا بقوت دهد و اخلاط غلیظ
قطع کند و مقصر را سکن گرداند چون بکوبند یا زیره و با میوه بیاض مانند طبع را
زخم دارد و باد را بکشد و بر حله و بر ص طلا کنند سود دهد و جملها را نفع دهد
چون با غلط کنند و در گوش جگانه در دیرد و باد که در گوش بود و رطوبتی

که از گوش آب مجموع و اناغ بود و اگر با سرکه پیامیرند و در گوش چکانند در دیر و
سج آن پرده از در و پاک گرداند و چون سخی کشته و با سرکه بر آن غرغره کنند علق که در خلق
چسبیده بود بپفتد و با ادویه قالمات دود که هزار انجم بکشد و درون آورد و
بجین اگر بشک و ناف یا لند و نزدیک آتش نشسته همین عمل کند و اگر با شراب گوش
چکانند گوی را سودمند بود و در آنی گوید و درم از وی یا سره درم روغن زیتون
بپایند و بر قضیب یا لند نیک انعطاف تام آورد و مجول گویند چون بغایت سخی کنند
و با غسل بشستند و بر قضیب طلا کنند و خضبه و کردا کردن نغوظی تام آورد و فو لک
که بواپیر و ناصور که در معتد بود چون سخی کنند و با روغن کل ریشند و بر آن نمند
زائل کند و بحال صحت آورد و وجهت استنفا با انچه ضما کردن نافع بود و اگر کابل
در چشم کشند سفیدی چشم ببرد که کمن شد باشد و از سطوطا لیس گوید که نافع
جهت رخم زانما که رطوبت از وی بسیار بود و شاف و طوبت کند و قوت دهد و در
مسهل و حقه مقدار بکشد و درم تا دو درم مستعمل بود و بسیار خوردن آن لون را سیاه
کرداند و معتد بود و مصلح وی منوعی است و بدل وی نمک بلخ یا نمک اندالی
و بدین بود و بدل وی یک وزن و نیم نمک بود **بوی بطش** مرق شیش است
و کشته شود **بوقیصا** در دار است و کشته شود **بوشا** شکر است و کشته شود **بوطا**
کرمت السواد است و آن فاشترین است و کشته شود **بولو گو دیون** بیونانی
معنی آن کثیر الاجل است و آن سیاح است و کشته شود **بوغلاصن** بیونانی یعنی
لسان الثور و آن کاهن بان است و کشته شود **بوتونک** با دروخ است
و کشته شود **بوجیم** از مایه زنج است و آن را جوثران خوانند و کشته شود
دریم و گویند یا قملای شامی است **بوجا** شیش است که با پیش رویه
و قیاق پیش است و مع آن بود و در است و کشته شود **بولوطر یون** بیونانی

یعنی

یعنی کثیر الثور و آن پر سیا و شان است و کشته شد **بول التاس** چون با
خاکستر از بر جای که خون آید چون به بندند خون باز دارد و سودمند بود
حک و سحفه و خراز و بر من یا بود و ق و آب محاض طلا کنند و جهت طرلان
عجیب سودمند بود و نافع بود جهت کزیدگی افغی خاصه صخری خوردن و بدان رخی
و با نظرون در کزیدگی سک دیوانه و کزیدگی که بود سودمند بود جهت مجموع
از نه تا چون بپایند و با پوست انار و در گوش چکانند کرم که در گوش بود و بر من
آید **بول الصبیا** ن چون در طرف مسین با غسل بپزند نافع بود جهت سفیدی
چشم و دانه و ریش و درم و تار یکی چشم ببرد و دی که در بین طرف نشیند چون چند روز
بر آن بگذرد و بر مره بیندازند ساکن کند و چون با روغن خنای سخی کنند و زن
بجوید و بر کرم ساکن کند و احتیاق آن و نافع بود جهت کزیدگی افغی و عقرب
بحری و صخری و کزیدگی سک دیوانه یا بود و جهت حک و بر من و جوب و جذام را
سودمند بود جهت ماده که از گوش رواند و چون با پوست انار بپایند نافع بود
جهت کزیدگی جمله حیوانات **بول الد والیت** سودمند بود جهت درد مغال
چون نطول کنند یا در آن نشینند **بول المابل** بهترین آن بول شتر اعزالی بود
که از انجیب خواستد و طبیعت آن گرم و خشک است و در وی قبضی بود نافع بود
جهت خراز چون بدان بشویند و شریف گوید جهت ورم جگر و باه نافع بود و
چون بیاشامند چشم را نافع بود و استسقا و صلابت طحال را نافع بود خاصه چون
با این لقاح بیاشامند و چون در گوش چکانند جهت ریش گوش نافع بود **بول**
الکلاب چون بکیرند و در کشته شود و معتد شود و موس را بدان بشویند سیاه
گرداند و بهترین خضایات بود و اگر بر ثایل یا لند قلع کند **بول المعز** نافع
بود جهت درد اعصاب و تشنج و استسقا چون بیاشامند **بول البقر** بهترین

بول کا و تر یو بیتی را زایل کند و قرار را نماند و چون با هم بکند از آن دور
کوش چکانند در کوش که از سردی ببرد و چون در آن نشیند بوی را سودمند بود
بول الجاموس گیز کا و میش چون فرو میرد بر آن جای میزند و در کوش چکانند
در کوش که از سردی ببرد و **بول خنزیر البری** گیز کوک بوی سودمند بود
حیث بنفیدی چشم و خامیست می آید که چون بیا شامند سنگ مانند بریزند
بول الحمار گویند چون بیا شامند و در کرده زایل کند **بوشی در بندگی** شایسته
که از از من می آورد و آن بنا نیست که بچنان می گویند و شفاف می سازند طلا کردن
بر درهای کرم و قمرس کرم را بنایت نافع بود و میرد و ملین بود و بر شرم طلا کردن
سودمند بود و طبیعت می سرد و خشک است در آلوده اول رازی گوید باب غلبه الشلب
بر قمرس طلا کنند بنایت نافع بود و عظیم سودمند بود و بدل آن حصص بود و یا شایسته
ما میسا **مارا** آنی آن است و گفته شد **بدر ارج** زفت گویند و صنوبر آن نیز گویند
و عطفل هم گویند و آن را کلید بلخی خوانند بیاد می پید شک خوانند و بیشتر می
کله موش و بکرمانی گویند و یا صفهائی بلخی و طبیعت می معتدل است طول کردن
بکلل نخ بود و از مر عضو که باشد و بویید آن محل را غلیظ از سر و شکم بر آید
و محرور را نافع بود و در در که از خار مره منور بود ساکن کرد و اگر با کجی بر و رند
مانند با دام در بنفشه و روغن از وی بکشد و در وقت بوی در صفت ادران منفعت
آن گفته شود و اگر با دام بر و رند طبیعت می **بدر ارج** و **بدر ارج** و **بدر ارج**
بدر ارج بوزید آن است و گفته شد **بدر ارج** از الصفا است و گفته شد **بدر ارج**
و بوی بود در سرج و بنفشه و در طبیعت آن کرم و خشک است در دام
و میس گوید کرم است در دام و ترست و خفایا عظیم نافع است و دل را قوت دهد
و منی میفرزاید و یا در آب انگیزانند و فریبی آورد و در طبیعت دل نظیر ندارد و سنگ

مشانه بریزند و مقدار شربی از وی بکند و بوی و احمق کو **بدر ارج** و مصلح
وی انیسون بود و بدل وی بوزن وی تو در وی و نیم وزن وی سان الصفا
بدر ارج گویند نوعی از بلوط است که مانند ماد و بوی و آنی محق است و مقل است
چون تر بود بوش خوانند و صفت آن در مقل گفته شود **بدر ارج** و گفته است و گفته
بدر ارج آبیت و صفت آن در مقل گفته شود **بدر ارج** بنفشه است و گفته شد **بدر ارج**
بهرین وی تازه بود که از مرغ خاکی بود و زرده او فاضله بود کاسی که نیمه شست
کشد و صفت نیمه شست است که اگر با پوست بود در دیک اندازند و سیصد بار
بشمرند و اگر بی پوست بود صد بار بشمرند و بعد از آن بردارند و عمل آورند و زرده
آن کرم و ترست و سفیده آن سرد و تر بود و با هم معتدل بود در کرم و سردی و تر بود و
غلیظ و نیمه شست بود و صفت و غذا اید و در جهت خلق و سرفه و سبل را بنایت نافع
بود و یا در از یاده کشته و زرده وی بر آن کرده قابض بود و چون با عمل بر کلفت
طلا کنند زایل کند و سوختگی آتش را نافع بود و منع و درها بکشد و در حقه حیث
عرق اما نافع بود چون بر سوختگی به پیش پاره طلا کنند نافع بود و جهت جراحت
معتدل و قصیده نافع بود چون در سر که بیزند شکم بیزند و در وسط را با نافع بود اما
در سخم شو خاصه معتدل است و اگر ادران خوردن آن کشته کلفت زیاد کند و چون
وی بد بود سنگ کرده تولد کند و تخم آورد و قوای اولی آن بود که زیره و فلفل و دار
یا وی فلفل کنند و بعد از آن زنجبیل مرئی خوانند و سفیده آن اگر در کوش چکانند که
درم کرم کرده بود و اگر داند و در ساکن کند و اگر پاره صوف بدان تر کنند و بر هم
بندند در چشم که اگر از کرمی بود ساکن کرد اند و در چشم چکانند طاهر باز آید
و در در چشم را نافع بود و اگر تخم مرغ قام بیا شامند کزیدگی باز را نافع بود و نیم کرم
آشامیدن قهر کرده و شامه و خشونت سینه و نفث دم و ترله را سودمند

نوبه بزرگ بود و طبیعت می کرم است در اول و گویند در دوام و خشکت در دوام
منفعت وی است که کلفت برص و هتق را زایل کند و دانه ها و دیشها که بر روی
و خنازیر و صلابات آنها بر که و غسل طلا کنند نافع بود و دقیق وی چون با
عسل پامیزند و لعق کنند یا با سرکه بیا شامند کرم را بکشد و دقیق وی چون
ضماد کنند با سرکه بر عرق النساء نافع بود و اگر دقیق تر مس یا دقیق جو یا آب
کشنیز تر بر درمهای کرم طلا کنند نافع بود و بر آتش قادی هم سودمند بود چون با
سرکه پیزند و بر آن ضماد کنند و دیشهای ترک در سر بود و دیشهای پلید و جرب و
در ابتداء ای هتق و انار که بر تن بید اگر دود سودمند بود چون با سر و عسل پیامبر
وزن یک دگر کرد و بیا شامد میض بر اند و یک بید از دود دقیق وی بشود و را پاک
و صافی کند و در اثری که بود از زخم و غیر آن ببرد و سده سپرز بکشد و جگر صاف
چون با عسل و سرکه و سداب پیزند و غشیان ساکن کند چون با سرکه بگویند و
بیا شامند و مقدار سه درم مستعمل بود و کرم بکشد طلیخ آن و بر ناف بچکان طلا
کنند همین عمل کند و اگر با نخ ماز روی بوشانند و کوفته ای که جرب داشته
بان بشویند البته زایل کند و اگر با آب بوشانند و بیا شامند بول بر اند و شکم
به بند و این ماسوید که بر مفع از وی نه شکم بر اند و نه بیند و دید بود و در
مضمض شو و خلطی خام از وی حاصل شود در عروق چون تمام مضمض شده باشد و جو
لمخی از وی بیرون کشند غلیظ تر بود و کوان تر نفوذ کند و آنچه بلغم داشته بود زودتر
از معدن بگذرد و با سرکه و با آب گمانه و یا نمک یا صفترا بخوراند و جالینوس
گوید بدل آن در جادو وزن آن با قلاست و گویند بدل آن فوتیج و شیخ از منی
بود و چون با سرکه پیزند و بر معاصر سر و ضماد کنند نافع بود و بر درمهای بلغمی

طلا کردن تحلیل کند و این زهر در خواص آورده است که سردانه که قردان بسیار
داشته باشد و قردان بیش از سی که را گویند چون بطبیخ تر مس بشویند دفع کند و
جرب و داب قلم کند و شرف آورده است که چون پستانند و بلغمور کنند و پوست
وی جدا کنند و در دیک مسین کنند و شیر تازه بر آن ریزند چند امکه او را بپوشانند
و بپوشانند تا شیر نشفت کند بعد از آن مقدار وی روغن کاه بر سر آن کند و بپوشانند
تا منعقد شود و از آن ضماد کنند مهمل بر و صفترا بود و مره سودا و خلط خام لرج
بود و اگر خواستند که مهمل بر و صفترا بود در فرقه کنند کرم کرده و بر روی ضماد
کنند اسهال صفا کنند و اگر اسهال سودا و خواهد بر دل و حوالی آن ضماد کنند و
اگر اسهال خلط خام لرج خواهد بود باین و در کین ضماد کنند و این ضماد از اسهال
الطیب مکتوم است و این معالجت هیت پران و طلقان که تحمل مهمل نداشته
باشند کنند و این مجرب است البته **ترید** بهترین وی صیفی بیض بود و
مصمغ و نجوف بود و در سودن سفید تر کرد و دود کوفته شود و بر مایه ای وی
صمغ بود و کهن و با یک بنود و در سطحی میان حنفر و بنفر بود و چون بکوبی و به نری
سیج دیش بر سر و دوزن نماید و تنک موزاخ بود و باید که در عمل کردن آن اول بپوشانند
سیاهی وی را و بر روغن بادام جرب سازند آنگاه بگویند و عمل کنند طبیعت می
کرم و خشکت در سیوم نافع بود و هیت مرصهای عصبانی و مهمل بلغم بود تمام و
از کی خلط سوخته از بر دو و رک آورد و ماسوید که بر مهمل اسهال غلیظ بود
و اصح آنست که مهمل بلغم دقیق بود و استعمال کردن آن بیوسته و جفاقت در
بدن بیدار کند و مضر بود با معا و بعد از آنکه تراشیده باشد و بر روغن بادام
جرب کرده باشد کثیرا اضافه کنند و اگر زنجبیل تقویت دهمد مهمل بلغم غلیظ
خام بود اما شها مهمل بلغم غلیظ نبود و ترید زرد و سیاه زهر بود مانند قرین سیاه

و غار یقون سیاه و غذا و ای کسی که آن خورده باشد مانند کسی که خربق سیاه
خورده باشد و همان تدبیر کند و تو بدست خف چنانچه وصف کرده شد نافع بود
در در معاصل یعنی در رم را پاک گرداند و تنقیه تمام آورد و خوردن و خنده کردن و نافع
بود جهت در آن نزدیک حیض آمدن و سودمند بود جهت در دشت و دماغ را پاک
کند از بلغم لزج و غلوی و مفرغ را نافع بود و هر که از لطوایط غم معده بود و در
فطامات این علت آن بود که چندان سرفه بیاید که قی افند و غلط غلیظ لزج پاک شود
بعد از آن ساکن شود و اگر با غلیظه کابلی غلط کنند نافع بود و بدل این نیم وزن این
غار یقون بود و داک و نیم آن صبر و داک نیم آن غطیل و گویند بدل آن ترش است
صاحب عام آورده است که بدل آن پوست درخت است که است و آن و آن
از ترید نیم مایک درم بود **ترنجبین** یعنی من وی سفید تا در بلغم و طبیعتی معتدل بود
در گرمی و سردی با مایل بر ارات دارد و لطیف تر از قند بود و در وی رطوبتی بود و این
بود و نافع بود جهت تبهای گرم و سرفه و سینه را نرم گرداند و تشنگی نشاند و مصلحت
بود بر نفق و خاصیت و شری از وی ده درم تا بیست مثقال شاید و شربت گویند
گرم و ترش در اول حفظ را نیکو بود و اسحق گویند جهت پسر و مصلح آن تر معده
بود و گویند بدل آن ماد الحاح یا قند بود و گویند جواب و قند و گویند بدل آن ترش
بود **تراب القی** کنکاز است و گفته شود **ترنجان** یا در بنویه است و گفته
ترنجان گاه است و گفته شود **تریا بان** غاف است و گفته شود **تراب الطالک**
شک است و گفته شود **تریاق روستا بیان** ثوم است و گفته شود **تریاق ترکی**
مو میانی است و گفته شود **تریاق الحبه** در کنج چشم کاو کومی و بر کومی باشد
و از آن کاو کومی خوب تر بود و در صفت ایل گفته شد و شری از آن از ادرس بیان
خواستند **تریاق فارسی** حجر الیمس است و گفته شود **تشیج** یا در بنویه است و گویند

دوا

و جاک

و چاکسو خوانند و اهل حجاز پشمه خوانند و شری از آن چشمک خوانند و بلغمی دیگر اطباء
نیز گویند و جشون نیز گویند و حبه السودا نیز گویند و حبه السودا اسم است
است و طبیعت وی گرم و خشک بود و قایض بود و در چشم نافع بود و بقایت
ابو سبیل آورده که چون بقایت سخت کنند و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر
و بهترین وی آن بود که زیر باشد بقایت سیاه و براق **تشیوان** تشویه خوانند و
گفته شود **تفاح** یا در بنویه است و معتدل تر از وی شای بود بعد از آن
بس قو قانی و ملیطی و آنچه گفته شد باشد و همچنین نارسیده و قند سرد و تر بود
آنچه ترش بود قایض بود و غلیظ و آنچه شیرین بود میل بکوی دارد و آنچه ترش بود
و در قایض بود و خشک بود و شیرین رسیده معتدل بود در حرارت و برودت
و بصری گویند شیرین گرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوام و آنچه تلخ
بود معتدل بود در سردی و گوشتی منع فتول بکند خاصه ورق آن و تفاح مقوی
دل بود و روح را لطیف کند خاصه شای و قوت معده ضعیف بدید و اگر در میان
خمیر بریان کنند سودمند بود جهت قله شتوت طعام و نافع بود جهت گرم و سرد
و سویق وی مقوی معده بود و منع فی کتد و سموم را نافع بود و تفاح شیرین جویند
کنند و بر چشم بندد در ساکن کنند و از وی گویند مقوی غم معده بود و محرور را
نافع بود اما بطی الهضم بود و منفع و ادوی آن بود که چون از وی شقی در معده یا بند
اب سرد و طعام ترش بر سر آن نهند بیک شراب خورند و مرق اسفند باغ باشد
و طبعیات خورند و اطباء گویند خاصیت فسیان آورد و تفاح ترش غلیظ سردی
لطیف از وی حاصل شود و آنچه غصص بود غلیظ از وی حاصل شود و شری
گویند چون ورق وی بکوبند و ده درم از وی بپاشند دفع زهرهای گرم و کزیدی
یا خوران بکند و شراب وی و آب وی جهت کزیدی و قرب و سردی که باشد

قبل و الاولی ان بسحق نافع
و کحل غرقه و بعد از آن
بالخط و بنوعی و باور دیوم
و لیل و یصبر ما و و بنوعی
في العين الوجه في سحر

تابع بود و تقویت مصلحت کند تمام تناسل را رسیده و متولد غلات و حبوبات و درخت
 گن بود که درخت رسیده باشد و باقی آن بدو که درخت رسیده و مجموع میوه آن چنین بود
 و اما آن خوردن وی در دوا عصاره خدایت کند خاصه این که میوه و انجیر و ترش بود
 دفع حریت آن مگر در تناسل و کفایت کند و این در میان میوه آورده است که بود
 آن بود که بود جهت موسوسان و نه بلان و قوت دماغ بله اما خوردن وی
 ریح در عروق او است که در دوا جاع در عضله و باشد که پس کثیر از هر یک که چون صم
 شود از وی فواید حاصل شود بعضی مثل شکر و بریاج لطیف در عروق و بعضی در عضله
 و چون تعدی در عروق بیشتر آن بود که شکاف و چون شکاف شود در عروق ریزد و
 مثل پیداکندی بحال و نادر افتد که نباشد **تناسل** **الاول** **من** **بوج** است و گفته شد
تناسل **بدی** زعفران است و گفته شد **تناسل** **الکحل** **من** **بوج** است و گفته شد **تناسل** **از** **منی**
 شمش است و گفته شد **تناسل** **باز** **منی** **من** است و گفته شد **تناسل** **مالی** **من** است
 و گفته شد **تناسل** **نقون** و نافع و نافع و گفته شد **تناسل** **نقون** **نقون** **نقون** **نقون**
 و باری کشیده خوانند و گفته شد **تناسل** **نقون** **نقون** **نقون** **نقون** **نقون**
 و طبیعت وی گرم و تر است در اول و گرمی وی زیاده است از گرمی منی بفرایند و صداع
 او در دماغ او این دماغ را بجا که در دماغ و چون غلیظ از وی حاصل شود و پیوسته
 و شش در روده را نیکو بود و بسیار خوردن صداع و قلاء در دماغ و خفاق و درد
 دندان او در دماغ و چون در شش غلیظ است و بخورد و غوطی تمام او در دماغ او را دمان گفتند
 در رستان خاصه چون در جبهه قوی در شش او از دماغ او را فریب کند و باده را از او
 کند و لون را نیکو کرد و از غلیظت و ترشهای سرد او در دماغ او را دور کرد و راناف
 بود و مصلح وی شش و بادام بود و بعد از آن که چنین ساده خوردن **تناسل** **من** **من**
 مخر خوانند و بسیار آنم که نیکو لطیف در اجاص بود و در طبیعت از وی کمتر بود

میوه شود

و بهترین وی تازه زرد بود و طبیعت وی سرد است در سیوم و گویند
 در دوام و شخ الیس کوبید مرد و خشکت در سیوم سهل صرا بود از جمیع بدن و ششها
 باز دید کند و مقوی معدی بود جهت تشنگی و قوی و تب و غشی و کرب را نافع بود
 خاصه چون خوانند که طبیعت نرم دارند و شربتی از طبع وی نیم رطل بود
 و گویند مهمل اضلاع حترق بود و مکه را نافع بود آشامیدن و جهت قلاء و صفه
 کردن و خفقا را نافع بود چون از گرمی بود و یرقان را نیز نافع بود و دانه وی
 با ادویه جهت جبرستعمل کنند اما که مندی مفر بود و سینه و مصلح وی شراب
 نبشته و ششاش بود و بدل او اجاص بود **تناسل** **بیاضی** **من** **من** **من** **من** **من**
 جهت سندی قدیم و جدید چشم نافع بود و شش وی چون بر کزیدگی وی ضحاک کنند در
 ساعت در دمان کنند و چون بکند از دماغ در گوش جکانش را نافع بود و اگر
 بدان ادمان کنند که زایل کند و این مگر کوبید از بر صاحب تب ربع بالند و نفع
 کوبید پیروی چون بکند از دماغ و عنق کل در دشت و کوبده را نافع بود و باده را از او
 کند و خون وی یا بلبله و آمله خلط کنند و بر سندی اندام طلا کنند و لون وی یاز
 بلون اندام گردانند و چون بر پشانی طلا کنند در دشتیقه زایل کند و گوشت
 وی چون با سفید باج پزند و کسی که لاغر بود بخورد و فریب شود اما غلیظ بود و این آنم
 کوبید همه حیوانات را فک زیرین در حرکت باشد **تناسل** **راوپیه** **من** **من** **من** **من** **من**
 با موم برشند و قتیله سازند و بر افروزند در نهری یا در بیشه استقاده قطعاً
 او از تنگند و دام که آن افروخته باشد و چون طوف کنند یا پوست **تناسل** **من** **من** **من** **من** **من**
 بیرون قویه پس بیا و بپزند بر سطح و بلبله آن قویه تلکوک بیا و در او کوبید وی
 در پشانی کیش جنگی که بیشتر از مخرج خوانند بالند مخرج که در برابر وی آرند
 بکوبند و از وی در گرمی وی را بکشد و قتی که زنده بود و بر مجذوم بندند نافع بود

زایل کرد

و علت وی زایل کند و نموده وی سفیدی که در چشم بود زایل کند و جگر وی چون
 بخورد کشته در زیر چگون چون از وی زایل شود و اگر دندان او از جای افتاده
 بکشد و بر بازوی راست بندد و جامعت را قوت دهد و حرکت تمام بود باه را
تن مایی بر کبکست فریه که از آنکس بود کشته و طبیعت آن گرم و خشک است
 و آن قبول است و کشته شد **تنکار** دو نوع است معدنی و مصنوعی و طبیعت
 آن گرم و خشک و لطیف و نافع بود جهت در دندان و کرم آن بکشد و از خوردن
 باز دارد و خاصیت و جلای دهد و آنچه مصنوعی است صنعت آن چند نوع است
 یک نوع کشته شود نمک اقلیه بپورده شد و اگر نظرون کشته بهتر باشد و شیر
 یا کاه و میش آن مقدار که وی را بپوشاند بر سر آن کشته و بپوشاند آن مقدار کشته
 شود و بعد از آن با قنای بپاویزند تا خشک شود و آنچه معدنی بود از چشمه
 آید و آن دو نوع است یک نوع شترخا ماند و یک نوع برف آنچه بپاید باشد آن را
 بکشد خوانند و آنچه بریده باشند برفک خوانند و باید که روغن مرچ بکنند و در جایی
 که باد راه نیاید نگاه دارند تا ببرد آنرا بکشد و آن نیکوتر بود **یتوب**
 صنوبر صغیر است و کشته شود و لذوی قطر آن سازند و زفت و تخم آن را
 قضم قریش خوانند و ینبوت نیز گویند و کشته شود **توت حلو** فرصاد گویند
 و بیاضی توت سفید گویند و قایم مقام انجیر بود و در امتناع الاوی غذای
 بد دهد و معد را بد بود و خونی بد از وی حاصل شود و فاسد بودن خون
 و بهترین وی بزرگ شیرین بود و طبیعت وی گرم است در اول و تر است در دوام و
 گویند سرد است در اول و رزق از معد بگذرد اما دیر از روده بیرون رود و بول
 براند و معد را بد بود و بهترین آن بود که پیش از طعام خوردند و بعد از آن بکنجش
 بیاشامند و ورق وی و ورق انجیر سیاه و ورق انجیر سیاه و ورق انگور

بآب یا از آن بپوشاند و موی بدن بشویند سیاه گرداند و چون بگویند نیکو
 بازیت بیامیزند و ضحاک کشته رسوخکی آتش نافع بود و اگر طبع وی مضطرب کشته
 در دندان ساکن کند و طبع بومست وی و ورق وی مضطرب جمع دندان ساکن کند
توت حامض معروف است بشامی و بهترین وی سیاه و بزرگ است و نارسیده وی چون
 خشک کشته قایم مقام سحاق بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوام و گویند تر
 و گویند خشکی وی در اول است و در وی قبضی بود و درم حلق و دندان را نافع بود
 و ورق او خنک و نافع بود و عصا خشکی ریشهای بدن را نافع بود و خشک کرد
 وی سگم بیند و در دستار یا از نافع بود و پودر کشته درخت وی تر باقی شود اگر آن بود
 آب و ورق وی مقدار بپزودد درم بیاشامند جهت کزیدگی رتیلار را نافع بود و غرق
 وی معض آورد و مصلح وی اطریل کوچک بود و احتی گویند مفرد است بشش و مصلح وی
 چیست آنرا بود **توت و جشی** توت العلیق است بیاضی توت شکل خوانند و
 در علیق کشته شود **تودری** تودریج گویند و بزرگ الهوه و قصبه نیز گویند و
 بیش از وی تودری گویند و با صغیرانی قدامه و بکرمانی مادرخت و بهتر نری و درینه
 و طبیعت آن گرم و خشک در دوام و گویند تر است در اول و تودری چهار نوع است
 زرد و سفید و سرخ و کلکون و بهترین آن زرد بود و نافع بود جهت سرطانات
 که در پیش نهاده باشد با غسل و آب طلا کشته و اگر یاب یا میزند بر سر طانات
 باطن ضحاک کشته و در همای صلب و در همای بن کوش و صلابت نقرس نافع
 بود و ریشهای که در چشم بود پاک کند چون با غسل در چشم کشند و چون در شراب
 بپزند و بیاشامند باه باز یاده کند و اگر در لعوق کشته نافع بود جهت خلطها
 غلیظ لریج که در سینه و شش بود **توتیا** انواع است بهترین آن مندی بود
 بعد از آن زرد بعد از آن کرمانی تنک و طبیعت آن سرد است در اول و خشک

در دوام و آنچه شسته بود افضل بختهاست بود و ریشها را سوزاند و مندی بود حتی سر طایفه
 و در چشم را نافع بود و منع حصول بزرگ عروق چشم از نفوذ در طبقات بکشد مخصوصا در حصول
 و بدل آن بوزن آن شادمانه و نیم وزن آن تو بال **عسل** آتش بکشد و تویای کوفته و بخت و
 باب بامیر نزد و در صفت بند که تنگ یا خنده بخت و در طرفه بخت کند و آب باران بر سر آن بکشد
 و آب می جنبه است بر آن رقیق لطیف بود با آب برون اید و آنچه غلیظ و دنج بود یا رمل در فرقه یا ندها
 آن آب را در ظرفی دیگر کند و دیگر آب بر سر تویا بکشد بخت اول و بعد دیگر همان عمل کند بعد از آن آبها
 بکشد و تویا از وی بکشد و اگر رملی درین آن باشد بنده از نو تویا خشک کند و استعمال
 کند **تور بون** مرغ کرمی است و در خشکی صفت آن کشته شود **توبال الحامس** لطیف تر از
 مس سوخته بود و آن چون مس کرم کرده گویند از آن ریزد و بهترین وی قبر سی بود سیاهی
 بود که میل به رخ داشته بود و رقیق مانند پوستی بود و ای لی آن بود که پیش از بخت جذبه
 بشویند چون خواستند که در داروی بکار برند و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و قاض
 بود و گوشت زیاده بخورد و خشونت اجفاز اسودد مندی بود و تارکی چشم را زایل بود و جلای
 و اولی آن بود که حدت وی بنشاست بکشد و خاصیت وی در اسهال بلغم و ماء اصفر
 که نیم شغال محق کنند و با یک شغال عکس البصر بکارند و فرود بند سهل بلغم بود و قوت
 و گویند که یک شغال با ماء الغسل بدهند عین عمل کند اما بعد از آن قدری سرکه بنیاض کنند
 تا در آن رون نماید **توبال الحادید** قوی ترین تو بالها بود و چون آهن سرخ شده بود
 از آن ریزد و آن مخفف بود و مقبض نافع بود جهت ریشهای بد **توبال المون** نوعی از شعله
 و آن مانند ورق کبر بود که در شکل و شاخه ها داشته بود و چون بکشد شیر بسیار از وی
 روان شود و محرق بود بخت **توبال** بهترین آن و زیری بود سفید پوست باز
 بعد از آن سرخ و بعد از آن سیاه و طبیعت آن گرم بود اندکی و گویند کرم است در اول یا
 در ابتدای درجه دوام و ترست در دوام و قوام دی بسوی مایل بود و در دی جلای بود

در آن غلظت خواهد
 و ورق

و بر شامیل طلا کنند زایل کند نافع بود جهت بخت و آنچه مقید رسیده غلظت از مجموع
 میو یا وید و زود تر از میده بکشد و فرمی آورد و صرع را نافع بود و خشونت حلق
 و سیند را نافع بود و تشنگی که از بلغم بود ساکن کرد و اندک کرده و مثانه را سودمند بود و از رمل
 مرجه باشد پاک کرد و در حاکم جوب وی فوسفات را یا را نافع بود و اسهال را و خوردن و نافع
 بود جهت خفته کردن مقدار یا زوده درم و لین وی سودمند بود جهت کزیدگی عقرب و ریتلا
 خوردن و نارسیده وی با عسل خفت یکدیگر اند و ریشهای که رطوبت از وی روان بود
 سودمند بود و تخمین ورق این با کرم سینه و شراب بر کزیدگی این عرس خوردن آنچه این
 باشند از سموم و قضبان وی جفا با گوشت کاه و صلب بپزند و زود و هر اشوه و آنچه طبیعتی
 دارد و ورق آن طبیعتی جوب آن طبیعتی و قضبان آن طبیعتی و لین وی طبیعتی و ورق
 آن سخن بود و لین وی مادی لطیف و قضبان وی گرمی لطیف بود و لین وی شیرین
 که اخته بپزند و از آن بسته بکشاید مانند افخه و اگر بر صوف بپزند و در آن گیرند کرم
 پاک کند و در چشم بکشد با عسل است ای زول آب نیک بود و در آنچه نفعی بود و معدوم را بید بود
 و دفع مضرت او بکنجین ساده کتد که بعد از آن بکزند و غذای خوردن که می خورد وی بود
تین یا بس بهترین وی رملی بود و طبیعت آن گرم است در آخر درجه اول و معتدل
 بود در خشکی و تری لطیف بود و منضج و محلل و بر ریه های صلب ضما و کردن نافع بود و
 سده پیرز و جگر بکشاید و کرده و مثانه را سودمند بود و از سم این باشند خوردن
 وی و چون باب بکشاید و بدان غرغره کنند خنای را تحلیل کند و نفعی آن بدید
 و بکشاید و از خوردن وی غنی بد در بدن متولد شود و ادمان خوردن وی
 در بدن بدید کند و سرد مزاج را نیک بود و در دشت و قطره بول را نیک بود و سخن
 کرده بود و انعاظ آورد و شکم براند و سیند و شش از اخلاط پاک کند و مضر بود
 پیرز و جگر که متورم بود و اولی آن بود که با مغز گردگان و مغز بادام خوردن و

طلا کردن نافع بود

تفسیر

و چون بافتن و سخته و ماسا خوردن کرده و مثانه را پاک کند و چون یک رطل از وی
 بر که شراب خوبیا نند نه شبانه روز و بعد از آن بر سر زخمها و کتله بغایت سودمند
 بود و جالینوس گوید بدل وی در انضاج خوب ترست و الله اعلم و احکم
باب الثانی **تافیا** نیز گویند و میتون نیز گویند
 و آن صمغ سداب کوی است و گویند صمغ سداب بری حرمل است و کتله شود
 و سداب کوی برک او بر حرمل مانند اما در از تر و پهن تر بود و شاخ وی در از بود و
 بوی عظیم منق دارد و تخم او بشکل تخم سداب ماند و طبیعت وی بغایت گرم بود
 و حرق و سخی قوی بود و جفت در وی رطوبتی فضلی بود و گویند کوی وی در سیوم
 بود و سهل بود و منفع بود و منق و جذبی بغایت کند از غلظ بدن و موی پرویانند
 و پوست بخ وی تر بود و برداء الثعلب لاند بغایت نافع بود و استرخا و توس و
 مناسل سرد بغایت نافع بود و عقده کردن حیت عرق التا بغایت نافع بود و
 بر نقش دم و فضول طلا کردن نافع بود و مقدار زیاده از وی نیم درم مستعمل بود
 و از حیت استنقا با ماء العسل نافع بود و سهل معی بود و اگر زیاده از این بود
 چون و طبع به بندند و درم زبان و نخ و قراقر و سوزش خلق و معد و سرخی
 چشم در وی آورد و باشد که غشی و ضیق النفس پیدا کند علاج آن بی کتله بعد از آن
 بشیر و مسکه و جوی و غرغره بشیر تازه و روغن کل و از ادویه لایقه و تخم سداب بغایت
 نافع بود و این از خاصیت است و جالینوس گوید بدل می در داء الثعلب حرف بود
تالاسفیس حرف با بی است و کتله شود **تالاسفیس** در جوف خواتند و آن لویاست
 و کتله شود **تالاسفیس** بسفاج است و کتله شود **تالاسفیس** بیاری پستان گویند
 و ضرع از آن چهار پایان و شدی از آن آدمی و گوشت وی مانند سپید بود و طعم
 وی شیرین بود و بهترین آن بود که از حیوان معتدل گیرند و طبیعت آن گرم و تر

و گویند

دری طبع سرد و خشک و از آلات بول و
 صلب و بی حیله و بی طبع بود

و گویند مزاج وی سردی مایل بود و غذای صالح بود و شیر زیاده کند اما مولد بلغم
 بود و در وی قاعظی بود و مصلح وی مسخنه و نمک بود **تعلب** روپاه بود چون پزند
 بآب و بر مناسل طلا کنند بغایت نافع بود خاصه چون زنده بود بخان در دیک
 نهند و پزند و زمانی نیک در آن آب نشینند اما بعد از آن تنقیه این عمل کنند
 و پیوسته وی در دماغ حاصل را نافع بود و در دوشش را چون در گوش چکانند و اگر بد
 اومان کنند کوی زایل کند و در آن سرد و شش وی چون خشک کنند و بپاشند
 و بپاشند بر روی سر و در دماغ بود و پیوسته وی چون در دماغ گیرند در دماغ
 زایل کند و در دماغ نافع بود و شریف گویند چون پیوسته وی با تخم مرغ سوخته بپاشند
 داء الثعلب را نافع بود و جریست و زمره وی باب کرفس و اشق بکند از دماغ مسامی
 و مسوفا کنند در بینی کسی که ابتداء جذام باشد مرده روز یکبار بغایت نافع و چون
 آدمی دندان وی در دهن گیرند این با شند از باک کردن سک و پیوسته وی چون
 بازیت اتفاق کهن بکند از دهن و بر ترس مناسل با لند نافع بود و پوست وی بکند
 گرم بود از همه پوستها سخن تر بود و در طوب مزاج را پاشید پوشیدن و خوردن مزاج
 نشاید و کسی که سر مابروی غالب بود شاید و مر چند کموی بروی پیشه نخوت بیشتر
 و آن لباس پیران و زنان و بلغمی مزاج بود و این دهن در خواص آورده است
 که پیوسته وی طلا کنند بر تازیانه یا بر جوی و در اندرون مرغانه که نیند مجموع بر آب
 بر آن جمع شوند و بر اغیش جمع کنند و بیاری **تغار** بر در آب خوانند و بلغم
 اهل شام شام گویند و بیاری دستنبویه خوانند و کتله شود و **تلمشان** طولیدرون
 بود و فنانیز گویند و آن غلب الثعلب است و کتله شود **تلم** بیاری برف گویند و
 در صفت جمد و جلید کتله شود در جیم **تلم** صینی شکی سفید است که در سر یا با بیکار
 بر نه حیت جلای چشم و تبق را نافع بود و طبیعت وی سرد و خشک و صاف

رانا فاع

جامع گوید که زهره اسیدرس است و در الف صفت آن گفته شد **ثمر المر**
 جوز الابل است و در الف گفته شد **ثمره الطر فاعده** به است و غیر یازح نیز
 گویند و گفته شود **ثمره الشوک المصری** طینار است و گفته شود **ثمره شجره الدوم**
 و آن مثل می است و گفته شود **ثمره العلیق** قوت علیق است و بیاری در گویند
 و شیرازی قوت سکل و در صفت علیق گفته شود **ثمره الکبر سنج** خوانند و
 ثمره اللطف خوانند و ثمره الاصف نیز گویند و شیرازی کودک نیز گویند و قضا
 الکبر نیز گویند و طبیعت آن گرم است در سیوم و گویند در چهارم و تریه کبر چون یا
 سرکه و نمک پیورند لطیف بود سده جگر کشاید و سیر و معده را پاک کند و طبع
 نرم دارد **ثوم** بیاری سیر گویند و ستانی و بری و کراتی بود **ثوم** بری را
 اسقود و چون گویند و گفته شد و **ثوم** کراتی در کب بود نفوت از **ثوم** و کرات
 و طبیعت او گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم و در حرارت و بیوست از
 بصل اقوی بود کلل نخ بود و آب گردش را نافع بود و وی و خاکستر وی بر
 بهق طلا کردن با غسل نافع و برداشتن و در غن صیان بیامیزند و بران
 مالند می برویاند و جرب را و قویا را نافع بود و خوردن پنجه یا بریان کرده یا قاقا
 حلق را صافی کند و سر فاکهن که از سردی بود سود دارد و خوردن وی گرم را بکشد
 و مجموع علق از حلق بیرون آورد و چون بگویند و با سر که بدان غرغره کنند و چون در
 طبع ساق و ورق وی نشسته جیف براند و بیشتر برون آورد و وی نافع بود جهت
 کزیدگان و سک دیوانه و رتیل و این عس و نافع و عترت با شراب خوردن و ضیاد
 کردن طبع نرم دارد و بول براند و در روده را سود دهد و قتی که بی تب بود و بجا
 متوی باه بود و قولنج و عرق التار نافع بود اما مصلح و مضعت چشم بود و جو
 بخته بود و ادرت و هلاقت وی مکه بود و مصلح می ترشی و روغن بود و گوشت خوب بود

ثوم بری پستانی بود **ثوم الحجه** ثوم بری گویند و آن اسقود و چون است و گفته
 و متعنت وی آنست که مرصهای هر دو فایح و لقوه و قدر را نافع بود و جالینوس
 گوید فایح و لقوه و جدام و برص و بهق و جرب و انابیل کند چون برین
 بیاشامند و ببقوید و س گوید برص و بهق و جرب و انابیل کند چون برین
 صفت استعمال کنند بکیرند **ثوم** و نیکو بگویند و آب را زیاده برشند و تخم را زیاده
 کوفته و پنجه و غسل کنند گرفته در حمام مثل نوره طلا کنند در مر سه روز یک نوبت
 در پاک کنند تا عرق فرو آید و مقتس گوید جدام را زایل کند چون برین صفت
 استعمال کنند و بیاشامند در مرغ روز مقدار چهار مثقال با غسل و باقی متعنت
 وی در سین گفته شود **ثومش** عا شاست و گفته شود **شیل** بخیل و بکیر و تخم خوانند
 و بیاری پد کیا خوانند و آن نوعی از مر شفاست و طبیعت آن سرد و خشک است
 در اول و گویند معتدل است نافع بود بر احتیالی تازه را و منع نزله بکشد و
 بخ دی و تخم وی منع قی کند و ادرار بول کند و اسهال باز دارد و اگر از تخم وی
 لعوق سازند سنگ کرده بریزاند و طبع آن ریش مشانه را نافع بود و الله تعالی اعلم
باب الحبه **جاورس** سه نوع است یک
 نوع آن دخن گویند و آن از زن بود شیر ازنی اتم گویند و یک نوع آن جاورس
 مندی بود و این از مرد و نوع بزرگتر و سفید تر بود و بیاری دخت گویند و نوعی
 دیگر جاورس گویند و شیرازی کال خوانند و طبیعت آن سرد و خشک است در سیوم
 و گویند در اول و قابض بود و مختلف تغییر لزوج شکم ببندد و بول براند و چون بر
 از وی متولد شود و بر بصره شود و غذا اندک تر از مجموع جیوب دهد که از ایشان
 نان پزند و بچه بیندازد و مصلح وی آنست که با شیر پزند جاورس را یا با آب
 پیوس و روغن بادام یا بار دخن کا و یا با شیر و حلوائی جرب از پس آن خوردند

و بدل وی در حبس شکم از تر بود **جاو نبرج** و اناج البقر بود و گفته شود **جاو شیر** بسیار
جوار شیر خوانند و کاوشه هم گویند و بیشتر آن جا خوشی گویند و آن صبح در خبیث که ساق
کوتاه دارد و بر کمان بر کمانچه مانده و تر و کو حکمت و گویند و حق آن بود و زیتون مانند
و قول اصح آنست که بر کمان او کرم است و بر کمان زیتون کشیده است و ساق وی بخار
مانند کشیده و کل وی نزد رنگ بود و تخم وی خیسوی و تیز بود و صبح از وی ساق آن
گیرند و بهتر آن بود که بلون زعفران بود و تازه و تیز بود و زرد بود و در آب فرو
محل شود اول که از ساق بیرون آید سفید بود و رنگ بود و خوشک کرد و زرد بود و جو
باب که داخته باشد بر رنگ شیر بود و اگر سیاه رنگ بود مغشوش بود و عشق آن با شوق
و موم کنند و طبیعت وی گرم و خشک بود و در سیوم و گویند و در دوا عرق النساء و
سر در اطلال کردن نافع بود و بر دندان خورده تندر در ساکن کند و صداع و صرع را
نافع بود چون در چشم کشند جلادید و چشم را روشن کند و استسقا و چکیدن کینه و صلا
رم و جوب مثانه را نافع بود و بر ذات الجنب ضما د کردن نافع بود و چون با عیال
یکد از دندان بخورد بر کیره و حیض بر اند و یک بکشد و بیند از دو و با موز چون بر نرس
ضماد کنند نافع بود و قوی را نافع بود و بر کزیدگی جانوران طلا کردن نافع بود و
سرفه کنند که از خلط غلیظ بود و بکفم از آن نافع بود و بکفم از آن نافع بود و بکفم از آن نافع بود
تتراشند و زن بخورد بر کیره و یک بیند از دو و بکفم از آن نافع بود و بکفم از آن نافع بود
و اگر باز راوند بیا شامد کزیدگی جانوران را نافع بود و اگر با شراب بیا شامد در رم
که سبب آن احتناق رحم بود نافع بود و مقدار شیری از وی مابین نیم شغال تا یک شغال بود
بعد از آنکه در مطبوخ خوابانیده باشد و این جزا گویند که اگر یک سه ماله یا چهار ماله
بود در شکم بپزد و آن فیلله سازند از جاده شیر و بخورد بر کیره و بیند از دو و از حبس
ام الصبیان نافع بود و جاده شیر مضر بود با عصاب صبیح و انبش و مصلح آن هر نافع بود

بدل وی سبک بود و رازی گویند بدل وی بوزن آن لبن تین بود و این جزا گویند
بدل آن بوزن آن قنده بود و گویند یک وزن و نیم آن قنده بود و گویند بدل آن دو وزن
آن صبح زیتون بود و شیخ الریسن گویند که طعن من است که اشق نزدیک است بوی
جاو الهز گویند سلق الماست و آن بنا قیبت که در آب روید و به نیلو فرماند و اندکی
از آب پیدا باشد و طبیعت وی سرد و قابض بود و جوب و ریشهای پلید ریشهای کهن
را نافع بود و بدل آن بطباط بود **جاو سوس** حشاش زبد است و گفته شود **جاو کون**
بسیار است و گفته شد **جاو مسه** با قلی قلی خوانند و در مصر بسیار باشد و در آبهای
ایستاده روید و ساق وی ببطری اکشت بود و بدرازی یک کز باشد و کل در باشد
کل سرخ باشد و با قلی آن کو حکمت از با قلی باشد و چون خشک شود سیاه بود و چون
تر باشد خام و بخته خورد و هیچ آن از هیچ فی بطری تر بود و قابض بود و معد و رانیک بود
و اگر دانه چون بیاشامد کشتو اسهال کشتو از دارد و ریش او ده را نافع بود و پوست
وی قوی تر بود در عمل **جاو کسو** شمشیر است و گفته شد **جین رطب** یا رسی پنبه تر گویند
و بهترین آن شیرین لندی بود میل او بجلادت باشد و از شیر حیوانی صبح البدن
و معتدل المزاج بود و طبیعت آن سرد و تر بود و در سیوم غذای فربه کننده بود و طبع
را نرم دارد و منع در رم جرات بکشد و دفع مضرت کسی که در این شکم خورده باشد اما
شک کرده بیدار کند و سرد آورد و مصلح آن غسل بود یا قند و صاحب مقوم گویند مصلح آن
زیتون است **جین عتیق** بهترین آن روغن دار شیرین بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود و در سیوم و مصلح ریشهای بد بود و چون با زیت سحی کنند نافع بود و حبس
تجر مفاصل چون ضما د کنند بیرون آید مانند حبس بی زحمتی و چون بریان کنند شکم
ببیند و و غیره مولا خط مرادی بود و بدن را لاغر کند و معد را بد بود و دشوار
مضمین باشد و شکمی آورد و شکم کرده پیدا کند و باید که میان دو طعام خورد و اگر

باغی که در کان خوردند بیهوش **جاسوس** بیاری کاو میشد و گوشت او غلیظ تر
 گوشت است و طبیعت آن سرد و خشک است **جسین** حص است و آنرا بیاری که خوانند
جبلینک جبل است و جبلینک و جبلینک نیز گویند بیاری جبر است که گویند
 و آن تخم نزد قاربت که تخم در تریدند دست و گویند تخم دند سیاه است و فعل می
 مانند خریق بود و بهرین در میسند و حلو قی رنگ و برنگ شفته ک و بنایت خورد
 بود و در از قد متی بود بقوت بلغم و اخلاط غلیظه و خطره مکر مخلوج را نافع بود
 شری از وی نیم درم یا یک درم بود و ازین زیاده اگر بود کشته بود و از خوردن وی عیش
 آورد تا حدی که خناق آورد و عرقی سرد آورد و معالجه وی بقی و آب گرم و حقه قوی
 که در وی تخم غنظل بود و بعد از آن شیر تازه بپاشند و اگر تشنگ بود کشته بود و عن
 بوی مالند و در آب زن نیم گرم نشاند و بدل وی خریق بود **جدال** بی است و کعبه شد
جدوار بیاری ژرد و ارگویند و بمو غولی مافرفین و بهندی زبسی و آن پنجه است
 مش به بعد میسند اما بوزن ثقیل تر بود و صلب از وی و بهتر تر می است که چون
 بسانند رنگش سفیدی باشد و آن مندیست اما آنچه خطایی باشد بزرگتر و بهتر می باشد
 و اکثر آن سفیدی بود و آنچه مندیست اکثر آن بیاسی کراید و در زمین مندیست که
 آنرا قراصل میخوانند و آن کوی عظیم است و درین طرف کوه ابل مندی باشد و از آن
 طرف میگویند از حساب خطایست این پنجه ای میبرد و پدید و از آن بی از بران میخوانند
 که زمین است که از اس میخوانند بزبان ابل مندی و این پنجه با زمین می است و مرد و
 یک موضع میرویند و چون این پنجه ببلوی می و بد قوت زمین بساطل میشود و ابل
 آن موضع آن بساطل میخوانند و زیان نمیدارد و اگر آن پیش جایی دیگر بود که مجاور این پنجه
 جدوار نباشد نیم دانک از آن کشته است و پیش را بری پیش میخوانند و بدترین
 مجموع زمین است تا حدی که تریاق قاروق بسمیت آن مقاومت نمی تواند کردن و در

مهر طمان کمی مقدار نیم شغال بخورد فی الحال لبهای وی اما سیدن گرفت و چشمها
 از جای برخاست و بخورد شد مقدار نیم شغال جدوار را صلا به گویند و با یک کاسه
 شیر بوی دادند بعد از یک ساعت قی کردن آغاز کرد بانواع رنگها چنانچه حاضران
 از بوی وی مصروع میشدند و باز بخوردی آمدند و بیکو بار نیم شغال جدوار را صلا به گویند
 شراب انگوری و بدادند باز قی کردن آغاز کرد بسیار قی کرد بعد از آن خواب روی
 غلیظه کرد و چون در خواب رفت عرق بسیار کرد چون پیدار شد غذا طلب کرد و از آن زیر
 قائل خلاص یافت باذن الله تعالی و خواص این دارو بسیار است اولایا در زمین آن
 بیش است که ذکر کرده شد بیکو در اعمال بختان از زمین کرمیست مار بکزی را
 مقدار نیم شغال با شراب ادنا از زمین خلاص یافت و عقرب و دمل که گویند و رانند
 دو دملک با شراب دمنده نافع بود و در مفردات این بیطار و در منهای این جزله میگویند
 موثر یاق السموم با سر باحتی البیش و الانافی و از منافع دیگر آنست که مجموع درد های
 دیگر نیست که اگر بر اعصابی ظاهر باشد و اگر در باطن باشد اگر بظاهر باشد بیکو
 و یا باب طلا کنند در دینشند و اگر در باطن باشد مقدار دانگی یا دو دانگ بسایند
 بقدری شراب یا باب کرم یا جلاب حبیب مزاج بدستند چون درد قولنج و درد معده
 و در کرده و شک مثانه و کرده را و عسر البول را با شیر پنجه خیارین بدستند و در
 و نیز مجموع او را م صغراسی و دمی و بلغمی و سودایی از ابتدای او و انتهای او تحلیل
 کند و اگر محتاج نفی باشد نفی بدید خصوصاً او را م معاین چون زیر بغل و کمر آن
 میر که بسایند و طلا کنند و درم را تحلیل کنند و سی را خیار ک پرولن آید همین دارو
 طلا کنند تحلیل کنند بی آنکه نپزد و بکشد و مع زحمتی بوی نرسد دیگر در ایام مرض
 و بوی که طاعون بر آرد این دارو با سر که بسایند و بر آن موضع طلا کنند خلاص
 یابد بعون الله تعالی و محربست و دل را قوت دهد و در ابتدای خنازیر طلا کنند

نهایت مفید بود و بر ریشهای پلید و بر ریشهای کهن قدری بکوبند و در آن ریشهای پلید
 گوشت مرده بخورد و بر اجتهاد صلاح آورد و مجربیت دیگر کسی را که دل ضعیف بود یا خفقان
 داشته باشد هر روز مقدار نیم درم بجلاب یا بشرباب بدست دل را بقوت تمام رساند
 و در تفریح نظیر ندارد در ایام و با چنانچه تریاق فاروقی ذکر کرده که تناول نمایند ماف
 بود او نیز همان خاصیت دارد و دفع ضرر و پاکد و این دارو همان خاصیت تریاق فاروقی
 دارد بلکه زیاده تر رحمت آنکه قوت تریاقیت در آن هست و چند آن کرم نیست دیگر مو
 اصیل الدین که از شاگردان مولانا الیاس شیرازی علیه الرحمه بود و در فاضل
 و در اکثر علمای مسموم و مسموم و کلیات شیخ الریس را در شرح نوشته فرمود که هر خاصیتی که در
 تریاق فاروقی هست درین دارو هست و بمو فرمود که ما در مصلح بود بلغمی بر معالجه که مسکرم
 مفید می افتاد چند عدد ازین جد و لبر روز کار صلا میکردم و بجلاب کرم بخوردم آن
 رحمت زایل شد و شخصی اسده میکرد و استفا خواست اینجا مید چند روز این دارو با
 سکنجین خورد و نه کشف شد و در کمال او بغایت لذت شده بود باز برنگ اصلی خود آمد و
 دیگر شخصی قرحه آشفته داشت و چهار روز بول می گرفته بود ازین دارو بسیارند و بر
 شانه وی طلا کردند و قدری در اخیل می چکانیدن همان ساعت بول می کشاد و
 ریم برون آمدن گرفت و شفا یافت باذن الله تعالی دیگر اگر طلا کنند بر موضع بواسیر
 درد ساکن کند و درم آنرا بخیل دهد دیگر آنکه در شواش از آن نظیر ندارد بسیارند
 قدری و بجلاب کرم کوزه وی دهند و قدری بر ششم پاره بخورند که در حال وضع حمل
 و دیگر صرع صبیحا ترایشه مادر بمقدار نیم انگ بادا نکلی بخورد وی دهند ماف بود و بارها
 از نموده است دیگر خواوند تب ربع مقدار دو دگ با جلاب کرم بر منند سخت روز
 پیای نافع بود اما تنقیه بدن باید کردن و در دندان از آن مقدار عدسی ازین
 دارو بین دندان طلا کنند یا بر دندان گیرند در حال درد ساکن کند و در چشم که

بلغمی باشد در چشم چکانند در دیشاند و اگر صفراوی باشد بر پشت چشم طلا کنند در دیشاند
 و اما سبکها کم گرداند و فرق میان صفراوی بلغمی آنست که بلغمی را در ساکن تر باشد
 و صفراوی در دوزخش و بکیدن آب بیشتر باشد و در تقویت باه اثری عظیم دارد مقدار
 دو دانگ یا نیم شعال با شرباب انکوری بخورد اثر عظیم دارد و حکمای منند میگویند که ما
 لاغرا فربه کند و میگویند که اگر بر بهق سفید طلا کنند و بر من نیز بغایت مفید بود و حکمای
 منند میگویند که درین دارو صد و بیست منفعت است حالیا انچه از استادان استماع بود
 و به تجربه معلوم شد بود ثبت کرده شد و صاحب تقویم گوید قرحه امعا آورد و مصلح وی
 شیر تازه بود که امن نافه در وی انداخته باشد و صاحب منهای گوید بلبل آن تریاق
 فاروقی و سه وزن آن زرباد بود **جذب** عارست و کشته شود **جرجیر** بری بود و سبنا
 بود بری را ایتهان کونید و پستانی را باریسی کیکنید که شیره ازین کهرک خوانند و
 بهترین آن پستانی بود که تیزی آن کمتر بود و طبیعت وی گرم است و کونید در اول
 و خشک در اول و تریوی تر بود در درجه اول و آب در میان و چهار زایل کند و سخن و سخن
 و پیچ باه باشد اما مصلح بود و سده و تار یکی چشم آورد و منی زیاده کند و غوطه تمام
 آورد چون با شرباب بیاض منند تریاق کزید کی این عوس بود و طبع براند و در خواص آورده اند
 که چون جرجیر بکوبند و آب آن در پنج درخت انار ترش ریزند شیرین گرداند و ادرار
 لبن کند اما بغایت مصلح بود و مصلح وی کامو و کاشنی و قورک و سر که بود و جرجیر
 بری را فخر دل بری خوانند و ادرار بول بغایت کند و تخم وی بعضی فخر دل مستعمل کنند
جرجیر الماشق العین است و سیر نیز کونید و کشته شود **جرجیر** با قلاست و کشته شد
جرجیر و **جرجیر** کرم دانه و کرم دانه نیز کونید و کشته شود **جرجیر المصری**
 تو مس است و کشته شد **جرجیر** باریسی بلغم کونید بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم
 خشک بود چون بخورد کشته عسل بول را ماف بود خواصه زنان را و کونید دو از ده عدد از

سر بنید از نواظر افندی و با قدری مور خشک بیا شامند استقار اناغ بیه
و تقطیر بول اناغ بیه و بجز کردن ان بوا سیر اسود دهد و بریان کرده جهت کزیدگی
عقرباق با خند چون بوزند و اندرون وی و خایه وی چون بر کلفت طلا کنند زایل کند و
کونید **در از پا دار** چون بر صاحب تب بپزند زایل کند **در اد الیه** اربیان است و کشته
در دان فاره است و بیاری میوش کونید چون بشکافند و بر کزیدگی عقرب نمند در
ساکن کند و کونید بریان کرده بر کزیدگی این عرس نمند نافع بیه و چون بشکافند و بر لیل
و خازیر ضما د بکنند نافع بیه و اگر بشکافند و بر موصی که جوب یا خازیر در ورفته باشد
ضما د کنند پرون آورد و سردی چون خشک کنند و بسوزانند و بکوبند نرم و با عمل
بیا میزند و بر داء الثعلب نافع بیه **در اسپا** قواسبا است و کشته شود **در امق**
حس الکلب کونید و کشته شود **در نوب** بلوب است و عصی بر سر خ اندوان قرن
المیل است و بر ساینون نیز خوانند و اربو لو طایون نیز خوانند و ساق وی مقدار
یک وجب باشد و ان دو نوع بیه ذکر و انشی و از ان ذکر ورق ان کو یک بیه و شمران
بر هم پیوسته مانند خسیه گو به و از ان ماده شمران پر کس بیه و بسیار **در نو** ربر نو
نیز کونید و ان قیده عرب است و کشته شود **در نوت** کونید با دجنان است کوی و
در وی خاصیت عود الصلیب است و به با دجنان مانده و چون بشکند میخ تخم
در وی بنود کوش سفید بیه و در وی خلطها بیه طبیعت ان گرم و خشک **در جانیه**
اس مویه و مار دان خوانند **در جز** بیاری کز خوانند و بهترین وی زرد شیرین
بود و کونید در رخ تری بیشتر بیه و زرد غلیظ تر بیه و غذای وی کته از غذای شایم
و کومت در اخدرجه دوام و تر بیه در اول و باه را نخر یک کند و مطلق بیه بول براند
اما در مضیم شود و منفع و مولد خون بد بیه و باید که بنایت نجته بیه و مصلح وی ابکامه و اگر
و خردل بیه بهری کونید **در جزی** موی معدن بیه که در وی لزوجت و یلم غلیظ بیه و سده حکو

بکشا پید و مضیم طعام بدید و چون با کوش بیه نیکو باشد و خاصه قطعه یلم کند
وسده بکشا پید و چون یا عمل مری کنند زرد مضیم شود و رطوبت و نیکوتر بیه
و حرارت وی زیاد تر و باه زیاد کند و منی بنیز آید و پشت را نیکو بیه و
چون بر کشته نمند و معده و جگر و پسر ز را نافع بیه **در جری** سنگی معروفست و ان
دو نوعست سیما بی و جینی و کشته شود **در ز ابری** ششقا قتل است و اشقا قتل
و ششقا قتل کونید و کشته شود **در ز ابری** قلیطی جزر بر است و کشته شود **در زانج**
ثم الطرفاست و بیاری کومازک کونید و کومت در درجه اول و حکایت در آخر ان
و کونید در دست در اول قطع رعا ف کند و چون پیزند بآب و سرکه و بر پیزر ضما د بکنید
نافع بیه و در شش شش را سود دهد و مقدار دو درم مستعمل بیه و چون بیا شامند
دم را نافع بیه و اسهال کهن باز دارد و ز نانی که رطوبات از رم ایشان روانه بیه
و یرقان و کزیدگی رتیلها چون ضما د کنند و امحی کونید مضه بیه بر و مصلح وی ذوق
بیه و کونید بدل ان نیم وزن ان پوست الار و نیم وزن ان اتزوت سرخ بیه
در دادر خرد دارد و است و کشته شود **در جیمی** حک است و کشته شود **در جساد**
زعفران است و کشته شود **در جیمیز** جاکوست و کشته شود **در حص** جبین است
بیاری کج کونید و طبیعت وی سرد و خشک است چون بر کشته شود و بر کبی
که خون از پنی او رود طلا کنند خون باز دارد و چون طلا کنند بر شکستگی استخوان
نافع بیه **در جده** قلیون خوانند و کبیر کونه و کبیر نیر کونید و ان نوعین است
صغیر و کبیر کبیر وی بیاری عنبه پید خوانند و صغیر وی را بیاری کل اربیه خوانند
و بهترین ان صغیر بیه شامی بر س تازه سفید و طبیعت وی گرم بیه و در سیوم و طبیعت
عنبه پید گرم بیه در دوام و سرد و خشک باشند در دوام مفتوح و مطلق باشند چون
تر بیه و او بر اجتهای تازه نافع باشد و خشک او را نافع بیه جهت ریشهای بد و کباب

بر پیر زخمها دکنند نافه بوی البته و حیض بر اند و بر قان حسیاه را نافه بوی حیات
بوی کرم در از وجب النوع بیرون آورد و کزیدگی عقرب و جانوران نیکو بوی و چون
کنند یا باند از نزد در خانه کزندگان بگزینند و جهت نیسان نافه بوی یکدم از آن
و عصاره وی با عسل در چشم کشند تاریکی ببرد و چشم را روشن کند و مضر بوی معده
و مصدع بوی و اسحق گوید مصدع وی حار است و بدل آن در سرون آوردن کرم
و راندن حیض و عمل راندن پوست خوب انار ترش و چهار دانه وزن آن پوست
سلیخه و گویند بدل آن فو تنج حبلی است **جعد القناد** در دمشق کزیده البیر
خوانند و کلمه **جغری** کزی گویند و کلمه **جغت** **افزید** یعنی آن بوی که
دو جان بوی و آن شکل بر صنوبر است و گویند شکل انار است و آن محقق است
بادام بابونگ ماند و در وقت رسیدن وی سوس بکافد و این شکافه بود
بته بوی و طبیعت وی کرم و تر است **جنت البلو** پوست بیرون بلوط است و
طبیعت وی سرد و خشک بوی در دوام و قوی بوی و خون رفتن باز دارد خاصه از زیا
در ریش روده و شکم بید و بر فتن ضا و کردن نافه بوی و بدل آن وزن آن مورد و نیم
آن کل سرخ بوی همچنان باد نیال و بدل گویند طیار است **جل** در دست و کلمه **جغری**
جلنا ریاری کلنار و بیشتر از کل صد برک و کل انار بر میست که بغیر از آن بر
نی دهد و بهتر آن فادی بوی و گویند مهر طبیعت وی سرد است در اثر در جاول و
خشک است در دوام خون شکم بید و ریش روده و ریشهای کهن و فتن را ناله
بوی و گویند دند از آن حکم گرداند و زناتی که خون زیاده از ایشان رود به بند و
چون با سر که بپزند و بدان مضمضه کنند جوشش من و نافه بوی و عصاره وی
در طبیعت مانند عصاره لجنه البیس بوی و مقدار استعمال از وی یکدم و نیم تا دو
بوی اما مولد سده بوی و مضر بوی بر و مصلح وی کثیر است و بدل آن اقاع رمان

جنت بلوط و تیا ذوق گوید بوی وی پوست انار است بوزن آن و گویند تراشت بوزن آن
جلنسین و رو صینی است و کشته شود و صفت نسیم **جلنسک** جلیبج است و
کشته شود **جلجان** صاحب جامع گوید سم است و صاحب منهای یک قول دارد که
سم است و این مرد و قول خلافت بر تحقیق کزیده یاب است پیاری کشیده خشک بود
و کشته شود و کاف **جلطیر** بلطاست و بوی نیز گویند و عشته و جمل المساکین نیز گویند و کشته شود
جلیان جلیبان گویند و خد نیز گویند و حرقی هم گویند و کشته شود **جلید** تلج است پیار
برف گویند و سرد است بطبع و خشک بالعرض و مزاج اصلی وی تر است و خشکی وی عارضی
و آب وی درد دندان که از کرمی بود نافه باشد و مضمضه راقوت دهد اما اعصاب
و معده را زیان دارد و پیرانند بود و سوزد و سوزد و سوزد و سوزد و سوزد و سوزد
معده وی بود و برف خوردن تشنگی آورد و آب وی علق که در حلق چسبیده بود
نافه بود و آن که از وی حاصل شود بد باشد سبب آنکه آن لطیفه وی است و ریستن
تحلیل رفته است و در صفت جگه کشته شود بعد از این **جلوز** صاحب منهای گوید
که گویند بند ق است و صاحب جامع گویند مطلقا بند ق است و مرد و سهو کرده اند
و در لغت جلوز طعوره است و آنچه محقق است جلوز لوز البر است و روغن وی با
زیت الهران خوانند و اصل مغرب الاقصر ارجان خوانند و از قان نیز گویند و لوف
گویند آن بادام کوی است و شیرازی آنرا بزرگ خوانند و قایم مقام جلغوزه است
در منفعت و طبیعت وی کرم است در اول و گویند در دوام و خشکی بود در اول
و وی اندک رطوبت بود و باه راقوت دهد و منی بپزاید و در پشت نافه بود و
کزیدگی عقرب و ریتلا را نافه بود چون طلا کنند و پاشانند اما دیر از معده
بگذرد و مضر بود بر مصلح وی شکر بود و بدل وی جلغوزه بود **جلغوزه**
جبال صنوبر کبار است و کشته شود و صفت حب **الصنوبر** **جلجان** **مصری**

پیش است و گفته شد **جای خلیج حبشی** خشاش سیاه است و گفته شود **جای خوب**
فوتج بری است و گفته شود **جای خلیج حبشی** و گفته شود **جای خلیج حبشی** و گفته شود
جای خلیج حبشی و گفته شود **جای خلیج حبشی** و گفته شود **جای خلیج حبشی**
خونما گویند و پیوسته و دلخوار است و بهتر است آن شیرین بود و تر و طبع آن سرد
و خشک و در اول و گویند در دوام قابض بود و نافع بود جهت خشونت طلق و اسهال
و ذیستظار یا کزیدگی زینور ضما و کردن و قوت احتیاج به جهت مزه صفا
نافع بود و مضرب و پینه و حلق و دیر از معده بگذرد و مصلح وی خونما بود یا غسل و گویند
بدل وی خاص بود **جای خلیج حبشی** و گفته شد **جای خلیج حبشی** و گفته شد **جای خلیج حبشی**
شراب انکوری بود که سه سال بر آن گذشته باشد و صاحب جامع گوید چون شراب
جو شانه کریم من برین آید آنرا جهوری گویند و مثلاً با دو دانگ آید و شیش بادا
و نیم آید **جای خلیج حبشی** و گفته شد **جای خلیج حبشی** و گفته شد **جای خلیج حبشی**
پایه کوه گویند و آن بعضی بر بعضی فضیلت دارد و خوبی و بدی او بسبب آبی بود که از او
شود و اگر آبی نیک بود نیک باشد و الا بد باشد و خواص وی و برف نزدیک است
یکدیگر را با خلیج طیف تر بود **جای خلیج حبشی** و گفته شد **جای خلیج حبشی**
علیه السلام است و در آن گفته شود **جای خلیج حبشی** و گفته شد **جای خلیج حبشی**
سکیت است که بر سرخی مایل بود و معدن آن سه روزه مریه رسول صلی الله علیه و سلم
بود اگر در ظرفی از وی شراب پاشا مندیستی نکند اگر چه ظرفی بزرگ بود و اگر کسی با خود
نکند در آن نفوس ایمن بود و اگر در زیر جامه خواب نهد از احتلام بد ایمن باشد باذن
الله تعالی **جای خلیج حبشی** و گفته شد **جای خلیج حبشی** و گفته شد **جای خلیج حبشی**
گویند و معنی آن نین است و ورق آن بورق توت ماند و بغایت بی طعم بود و
درخت وی بسیار شیر بود و در وی قوت جاذبه بود از عمق بدن شیر وی نافع بود جهت

او را که دشوار تحلیل باید و طبع وی تری و دم را نافع بود و عصاره و ورق وی بر درمهای
صلب با آرد و جو ضما و کردن و دمانیل نافع دهد و با تش بر سبز ضما و کردن نافع بود و
از جهت کزیدگی جانوران خوردن و طلا کردن نافع بود و معده را بد بود و شکم را براند و
غدا اندک دهد و اول آن بود که بعد از آن سکنجبین خورند با کلنگین **جای خلیج حبشی** و گفته شد
بشاقل حری ماند بزرگ و گویند از زمین زرخیز و گویند آنرا بسوزن زمین از زمین
برکشند و در میان اهل چین عزیز باشد و گویند از ترکستان خیزد و معروف بود به خطای
نافع بود جهت ربو و ضیق النفس و جرب و خناق اسود و مندی و مقدار سنگل از
وی نیم درم بود **جای خلیج حبشی** و گفته شد **جای خلیج حبشی** و گفته شد **جای خلیج حبشی**
سرخ رنگ است با اندازه انگشت سطر و بزرگتر و گویند وی را با نام باد شامی خوانند
که وی را شاه جظلی نام بود و گویند جظین الملک و بهترین وی رومی است که بغایت سرخ
بود و خشبو و طبعش گرم است در سیوم و خشکست و در دوام سده سپهر زو جگر کشاید
و بول و حیض براند و چون با شراب پاشا مندی تریاق کزندگی عقرب بود و همه کزندگان
چون نیم مثقال پاشا مندی و چون بعلل سر شدند و بآب نیم گرم و بر موضع کزیدگی ضما و کنند
نافع بود و اگر فرزند زن بخورد بر کمر و بپندارد و تریاق کزندگی مار و عقرب و زهرهای
کشنده و درد جگر و معده و ذات الجنب نافع بود و درد ار و مای چشم و جوش افیون
مستعمل بود و بهق را زایل کند و اسحق گویند مضر است پسینه و مصلح وی اسقو لوقد ریون
بود و بدل وی را زنی گویند یک وزن و نیم اسارون و نیم وزن آن پوست کبر و
گویند بول آن زرد و نمد و جاست **جای خلیج حبشی** و گفته شد **جای خلیج حبشی**
پاری قدس قهری گویند و قند فخری نیر خوانند و خایه سک آبی هم خوانند و آن خصیه
حیوانی بحری است که هم در آب زندگانی تواند کرد و هم در خشک و آن حیوان را قند زحما
و بهترین آن بود که هر دو خصیه هم پیوسته و پوست آن رفیق بود و با سطر

بود و مرد و بوم بچسبیده بود و مشکوش بود و غش وی بخاوش و صبح و اندکی چند پدید آمد
 بخون بر شد و در میان پوست خایه که کوفته شد و خشک کند و طبیعت چند پدید
 کرم و خشک بود و در یوم و گویند در دوام و وی لطیف تر از همه سخت است بود و نافع
 بود جهت عصب سرد و رسته و خدر و فلج و پسیان و صداع که از سردی بود بخور
 کردن و خلل نفخ بود و حیض براند و بخورده پندازد و میسر پرون آورد و صاحب
 منباج گوید شربت از وی یکدم زیاده نشاید و او صاحب جامع گویند و مشتاق
 چند پدید است و قدری فواید پاشانند و میسر پرون آورد و حیض براند و چون با سرکه
 پاشانند مضمض و فواق را نافع بود چون بگویند و سخن کتبه بغایت نرم و در چشم
 کشند جلای چشم بدید چون زن پاره چشم خود بر کبر بادامی سرد که در زخم بود بکشد
 بر کزیدگی عقب طلا کردن نافع بود با سرکه که آتش میدن و دفع سموم او و پیکشده کند
 و سد که در اعضای باطن بود بکشد و کرمی که سبب آن از سردی بود نافع بود و
 چون در روغن که موافق بود حل کنند جهت خدر و پستی خای اعضا و فلج و تقریب
 سرد بغایت سودمند بود و چون مقدار عدسی بر روغن نار درین بکشد از نفع و بر سر
 طلا کنند مصروع را نافع بود و اگر پاشانند تریاق سمای سرد بود خواه حیوانی و خواه
 نباتی خاصه افیون و خربق و قوچ سرد خواه بلغمی و خواه لیجی خوردن و طلا کردن نافع
 بود و خفقان را که از سردی بود سود دهد و اگر در قضیب چکانند عمر البول که از خلط
 بلغمی بود بکشد و کندی در کتاب سمیات آورده است که چند پدید است که لون وی
 سیاهی گویند یکدم کشنده بود بعد از یک روز و این چهارمین گویند و صاحب منباج
 گوید انحر وی کشنده بود و در روز و مداوات آن بی کتد و بیشت و فواید و سچان
 و غسل بعد از آن محاضراتی بدهند که پاد زهر وی است بار بهای تو که که ترش
 بلود با سرکه یا شیر خور و بدل آن بوزن آن حج و نیم وزن آن فلفل و گویند بدل آن

مک است **جنا** نبات است که وی را با اجزای خود خوانند و آن غلبه است و در قیر و
 سحری خوانند و فقیان نیز خوانند و بعضی صفت نیز خوانند و آن بکوب پیدمانند
 و آنرا فاطان استمال کتد **جنا** صناع گویند و آن دلب است **جنا**
 قشاله است و آن جنطل کوچک باشد و جنطیان نیز گویند و کتد شعله در حاض **جنا**
 پاری بال مرغ گویند و بهترین آن بال مرغ فریه جوان بود **جنا** عصبی الرای است
 و کتد شود **جنا** قطور یون بود و کتد شود **جنا** در دمشق بسیار باشد
 و طبیعت وی سرد و تر است در اول طبیعت ما نرم دارد و کرم مزاج را موافق بود
 و چون اندک نیک آوی حاصل شود و بدل آن مینون است **جنا** **جنا** **جنا**
 کل انارستانی است و شیرازی کلک انار خوانند و منقعت وی نزدیک است بکلان
جنا حشمت است و کتد شود **جنا** مطلق را سمن است و کتد شود
جنا **جنا** با قلم است و کتد شد **جنا** صغیر است و کتد شود **جنا** **جنا**
 تم مورد بریت و آن نه بر شکل جب الاس بود **جنا** خف خوانند پاری کرد
 گویند طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در اول درجه دوام و گویند
 گرم و تر است در دوام و بهترین وی آنست که پوست وی تنگ بود و پوست وی
 و حق وی قابض بود و پوست اندرون که بر مغز حبسیده بود در وی قابض بود
 و شکم به بند و پوست سوخته وی بخفنی بود و غیر این چون بخانند و بر ورم سودای
 که ریش شده باشد ضما کردن نافع بود وضع وی بر ریشهای گرم نافع بود چون
 بران باشند و مغز وی منقض را ساکن کند و شکم به بند و چون بامری بخورند
 شکم براند و اگر بسیار خورند کرم دراز و جب القرح پرون آورد و اگر با انحر و سداب
 بخورند پیش از او و بقیاله با و زمر آن بود و اگر بعد از آن بخورند همین سبب
 چون با غسل و نمک و پیاز یا میزند و بر کزیدگی سک و پیاز و بر کزیدگی آدمی نهند

و جوب

نافع بود و چون با پوست بزیت و شراب بسوزانند و بر سر کوفه و کان بمالند موی سیاه
 کند و بر روی اند و بر داء الثعلب نیز نافع بود و پوست اندکونی وی بسوزانند و صحن کنند
 و بر شراب بر سر کنند و زن بخورد و دیگر منع خون حبض بکند پوست درخت جوز و ورق
 آن دو مشقال پاشا منقذ البول را نافع بود و شریف گوید پوست جوز بهر
 بکوبند و چند باره خبت احد بدست کنند در میان آن نهند و یک هفته را بگذرانند
 هر روز خرگیک دهند و بعد از یک هفته مضاب کنند موی سفید را سیاه کند و این
 صنعتی **طبیعت** و چون قویا را بدان بمالند متفعی عظیم بدید و خوردن جوز بسیار
 مضر بود و در و مخص آورد و صدغ بود و زبان کران کند و در من و حلق را
 زیان کند و مصای وی سبب چپین بود یا خشاش و بادام و گردگان که من بد بود
 نباید خوردن غنایان و غشی و کرب آورد و نزدیک بود کسی که عضل خورده
 باشد بر بوب فواکه ترش مثل آب غوره و ریاس و محاض و غیره و بدل وی
 بوزن وی جته اختر بود و گویند جوز خندی بود **جوز خندی** نارچیل است و کشته
 شود **جوز خندم** کوز کندم گویند و خروا الحام خوانند و شیرازی کل کنندم گویند رازی
 گوید کرم و ترست و منی بفراید و فریبی آورد و پاه برانگیزاند و قطع ترف دم
 بکند و قویا زایل کند و منع آرزوی کل خوردن بکند **جوز بوا** جوز الطیب گویند
 و بهترین وی سرخ فربه بود طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و در وی قبیض
 بود و گویند کرم و حشرات در دوا و ام غش را نافع بود و بوی دمان خوش کند و قوی
 معده و جگر بد و شکم ببرد و عسر البول را نافع بود و منع تی بکند و در دسیر
 کهن شده را نافع بود و استبقای لجه را سودمند بود و تا مقدار دو درم مستعمل
 بود و بدل وی یک وزن و نیم سبیل الطیب بود و گویند بدل وی بوزن وی
 بسیار بود و مضر بود و بشش و صلی و غل است **جوز الابل** غره العرست و کشته

و مداوی آن

جوز غیر طبیعت سرد و رطوبت دارد و دانه وی مانند دانه قاصیا باشد و رنگ او سرخ
 بود و در وی اندک حلاوتی باشد **جوز القی** مانند خرق سفید بود و در قوت و طبیعت
 وی گرم و خشک بود و در دوا و ام قی بلغم و رطوبت آورد و در قی و لثوه و مانند آن
 نافع بود و بدل آن بوره و خردل بود **جوز ماش** جوز ماش نیز گویند و جوز ماشا و جوز
 مایل و جوز مقابل و جوز زیت کم گویند و بهندی نوره گویند و واتوره کم گویند و
 بشیر از وی کوز کتا خوانند و آن دو نوع است یک نوع بشکل جوز القی بود و یک نوع خارناک
 بود مانند سولمان خشن بود و لون پوست وی زرد رنگ بود که سیاهی زرد و سفید نیز
 بود و دانه وی از تخم بادجنان بزرگتر بود و از تخم لجاج کوچکتر بود و زرد رنگ بود و
 اندکون وی پر تخم بود و پوست وی رقیق بود و سردی مانند سر بادجنان لجاج بود و
 طبیعت وی سرد است در چهارم و خشک بود و گویند تر بود و سودمند باشد جهت وارت
 مخطوطه طبیب چون قیراطی از وی بخورند دماغ را بید بود و سکر آورد و الکی از وی و
 صاحب منہاج گوید زیان بود بدل و یکدرم از وی کشته بود در روز و متی و
 منوم و مسبت و تخدر بود و مداوات وی رقیق کتد بانی که نظرون در وی جوشیده
 باشد بار و غن بعد از آن شیر تان بد منند یا سر که در وی صغیر و انجدان و فوچه
 کوی در وی جوشیده باشد بار و غن بعد از آن شیر تان بد منند و گویند البته
 یکتقال بدان کشته باشد و نیم دانگ در میان شراب یکسی دهندستی زیاده آورد
جوز الکوتل جوز القی است و کمتر شود **جوز المرح** حب کاکج کوهی است و کشته شود
جوز السرو بهترین وی تان به طبیعت وی سرد و خشک بود و قابض و گویند
 گرم است و بر فتنه منهدا که من نافع بود قطع خون بکند و قوت اعصاب بدید و جو
 بگویند با انجیر و قتیله سازند و در بینی نهند کوشش زیاده بخورد و شراب عسر التفیس
 صند که کهن و بلغم و بسیار نافع بود و مقدار نیم درم مستعمل بود اگر کجوشانند و در آن

نشید زنی که سم وی پر و ن آید یا مقصد نافع بود و صاحب تقوی کوبید مضر بود بدل و صلا
 وی غسل است و صاحب منہاج کوبید بول وی نیم وزن پوست انار و نیم وزن آن کوزه سرخ
 بود و کوبید بول آن نیم وزن آن کوزه سرخ بود و نیم وزن آن پوست انار بود **حب سوس**
 فیتق مصری است و آن در کلبه ایستاده رود و آن بمقدار دند **حب سوس** و آن را کوبید و آن
 سرخش است و کشته شود و آن را **باب الحاشا** خلل مامون کوبید و تو مس
 نیز کوبید و صغیر اجمار نیز کوبید و روغن کوبید و دانه گوی است و کوبید و روغن کوبید و دانه گوی است
 و کوبید برک سپندان دشتی است که محقق است نوعی از پودنه گوی است که گاهی کوبید بسیار
 دارد مانند خاک که بر سخی مایل بود و قصبه باریک دارد مانند قصبه از خود و بر کما دارد مانند
 جلد کبیر و بیشتر در کوه بود و در دامن کوه نیز باشد و مطلق بوی پودنه کند و طبیعت آن
 گرم و خشک است و در سیوم و کوبید و در و ام محلل و مقطع و سخن بود و حیض و بول براند
 بکشد از دوسده بکشد و بر عرق النسا با شرباب سوبق ضایع کند نافع بود و دوسینه و شش
 پاک کند و منع نفث دم بکشد و اگر باغک و سرکه پاشا منده سهل بود و اگر با سرکه بر ورم
 بلخ ضعیف کند و خلل و محلل خون پسته بود و غمش و ثایل و اگر در طعام کستد و بخورند
 ضف چشم را سود دهد و قوت باهره نکند دارد و معده و جگر را پاک کرد و آن را و چون محق
 کستد و باب غسل بر شد و مقدار دو مثقال پاشا منده قلع را نافع بود و قوت کرد و بد
 جلاع بر انگیزاند در دمن و حلق را سود دارد و مقدار دو درم پسته بلخ بود و اسحق
 کوبید مضر است و محلل است و بول آن یک وزن و نیم صغیر محلی و کوبید یک
 وزن و نیم اقیقون **حافرا المهر** سورنجان است و کشته شود **حاج** خاریست که ترخین
 از و حاصل میشود و نبات کشوت بر وی پیچید و شود و شریازی خاوار و خواسته عصاره
 وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد و تاریکی زایل کند و کل وی بخت بوا سیر بغات سودمند
حالو اما سبجارت و ابو خلسا کوبید و کشته شود **حالو اما** حافظ البخل است که اسم قدز است

وی نفع

فستق
 حار و
 شجارت

که چند پند مضر ضعیف است و کشته شد **حافظ البخل** حافظ الاطفال مرد و اسم فریون
 و کشته شود **حالق الشرح** فاشراست و کشته شود **حافرا الحار** سم خور بود
 و چون بسوزانند و پاشا منده صرع را نافع بود و چون بازیت پیامیزند و بر خنازیر
 طلا کتد تحلیل دهد و داء الثعلب مایع بود **حافرا البردوت** سم استر موم بسوز
 صرع را نافع بود و چون بازیت پیامیزند و بر داء الثعلب طلا کتد نافع بود **حافرا الحار**
 چون از سم راست او کلین سازند و مضر و صرع با خود دارد صرع از و زایل شود و چون
 بازیت پیامیزند و بر خنازیر و داء الثعلب طلا کتد تحلیل دهد و دیسقورید و سن
 کوبید سبهای خرا چون بسوزند و پاشا منده روزهای بسیار متواند زمر و زبوزن
 طنخاری صرع را نافع بود و چون بازیت بر خنازیر مالد بکند از و چون بر
 شقایق که از سر مایع ضایع کند نافع بود **حب البیل** قرط مجذبت طبیعت
 او گرم و خشک بود و در و ام و کوبید و در اول و کوبید و در سیوم و کوبید و در دست شود
 بود و جهت بهق سفید و مسهل غلظهای غلیظ بود و سود او بلخ و کرم و واجب القوع
 و شری از و آنک و نیم تا نیم ورم بود با ادویهای دیگر و کرب و غشیان آورد و اولی
 آن بود که بر و غن با دام جوب کستد و مسهل با وی پیامیزند و عرق النساء و قوس را
 نافع بود و بدل آن در دفع سودا نیم وزن آن شحطل بود و دالک وزن آن جراحی
 و این مولف کوبید نبات وی مانند لبلاب بود و بر درخت چمیده شود و کل وی مانند کل
 لبلاب بود و بر کوزه آنرا لیل خوانند اگر سرکه خلی بر برک وی نویسند در حال سرخ شود
حب المساکین و کشته شود **حب المسکین** حب السمینه است و کشته شود **حب السمینه**
 حبیت سیاه رنگ که از خود کوبند و در و ام و در و خا سانیا آنرا نقل خواجه
 خوانند و پوست وی بغایت سیاه بود و مغز وی بغایت سفید و طبیعت وی گرم و
 بود در اول کوبید و در و ام متعنت وی آنست که فری آورده و منی زیاده کند و

حب اللوب الکاج است و کشته شود

بلاست

شده از بر و دانه

باد بر انگیزاند و مقدار ده دم اگر بگویند و باب بمالند و صافی کنند و قدری آلود و قند و
 روغن بادام شیرین یا کنجد بزنند و پاشانند بدن فربه کند چون سبب لاغری از سردی
 بود وی دیر از معده بگذرد و مضر به شش و مصلح وی قند بود و بول آن نیم وزن
 مغز پسته و نیم وزن آن مغز بادام و نیم وزن آن کجد و گویند بدل وی جب خلط است
حب الورد لسان العصاره است و گفته شود **حب احمر** حیوانیت مانند کرم در
 شب پیدا شود و روشناسی دهد **حب سحری** قاقه است و گفته شود **حب العروس**
 کبابه است و گفته شود **حب الزم** گویند بزراغ شرف است و در شیراز جب اغوش
 مشهور است **حب الزم** و استخوان کتد و پاریسی تخم کنگو گویند و آن تخمیت بلون
 میل و مثلث شکل بود و همچنان با پوست توان خابیدن و منبت وی شهره زور بود
 و فلفل السود آن نیز خوانند و این ماسویه گوید کرم است و در سیوم و ترست در اول
 و صاحب منهای گوید کرم خشک است و در وی طوبی عرضی فاضلی بود منی زیاده کند
 و تحریک شهوت جاع کند شریف گوید چون بخاید و بر کلف نهند که بر روی بود و دو
 بول وی شفا قل است **حب الخروع** پاریسی تخم پید بخور گویند و شیرازی گفتو گویند
 و گفته شود **حب البلسان** تخم بلسان است و آن بغیر از **حب درج** جان دیگر حاصل نمیشود
 و صاحب منهای سهو کرده است که گفته که آن مو فاریقون است و صفت آن
 گفته شود و طبیعت **حب بلسان کرم** خشک بود و در دوا مسمومند بلغم و سودا
 بود و در کرم که در شش بود و مرفه و عرف النساء و حرج و خدر و عسر البول و گویند که
 جانوران چون پاشانند و اگر بخوشانند وزن در آب آن نشیند و درم رح بکشد و
 مقدار استعمل از وی دو درم بود و گویند حضرت بمشانه و مصلح آن کثیر است بول آن
 نیم وزن آن پوست سلیخ و ده یک آن پیاسه و گویند یک وزن و نیم آن سلیخ بود
حب جلوه انیسون است و گفته شود **حب الحش** پاریسی تخم کنگو ناگویند و گفته گویند

مضمون
 این کتب در کتابت و کتب
 در کتابت و کتب

و آن را جب منبان خوانند و خود مالق است و گفته شود **حب الکاکنج** جوز المرح گویند
 و آن بور الکاکنج است و آن دو نوع بود بوی و پستانی نوع بوی و لغوس و در پرده
 گویند و نوع پستانی بشیرازی کجوسن خوانند و بهترین آن صاحب منهای گوید پستانی
 بود و گویند بهترین وی کوی بود و طبیعت آن سرد است با اعتدال منصف انافع بود و بول
 براند و ریشش مشانه و کرده را سود مضر بود و مضر بود بکمره چون پیاسه است عمل کند سبب
 شدت ادرار بود و مصلح وی کل فارسی بود و جالنیوس گوید بول آن غلبه الشلب است
حب السودا شویز است و گفته شود **حب السفرجل** بهترین آن بود که از ترش کیرند طبیعت
 آن سرد و تر بود و در دوا ملین بود و فی قبض نافه بود جهت خشونت طلق و قصبه شش
 و لعاب وی ترطیب کند و بیوست زایل کند و حرارت ساکن کند و مقدار در دوا
 مغز وی استعمل بود و چون بگویند با قند و روغن بادام بخورند که از حرارت بود
 نافع بود و اسحق گوید مضر است بکمره و مصلح وی قند بود و بول وی بزر قطونا بود **حب النرنا**
 بزر الحماض است و گفته شود **حب الفقد** بزر خجسته است و گفته شود **حب القطن**
 حیقوق خوانند و پاریسی پینه دانه گویند بهترین وی بزرک بود مغز دار و طبیعت وی
 گرم و تر است و گویند سرد است سودمند بود جهت ربو و سینه را نیکو بود و طبع
 را نرم دارد و مقدار استعمل از وی مفت درم باشد و گویند مضر بود بکمره و مصلح خمیر
 بنفشه بود و بول آن **حب الحش** است **حب عر** ثمره العوسب و گفته شود
حب المنشر حیت بمقدار فلفل و لون آن میانه زرد و سرخی بود و بغایت المس بود
 و خشبوی وز و خشک و مغز وی بغایت سفید بود و معطر و اهل جاز و بمن در بوی
 خوش استعمل کنند و طبیعت وی گرم و خشک است و در دوا و معده سرد را بغایت نافع بود
 و قوت بد و خضم را قوت زیادتی بخشد و نشف رطوبات بکشد **حب القفل** بزر رمان
 البری است و مفاتح وی است و مقدار از تر یک بود بلبوبیا و در طبع نافع و خشبوی

بهره و لون آن سفید بود و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند خشک وی قوت بد نهاده
و فری آورده و چون کج عمل اضافت کنند باه را زیاده کنند و بریان کرده و تیکوتر
بود اما مصلح بود و اگر بسیار خوردند میضنه آورد و معده را بکند و اول آن بود که با
تند عمل خورند و طول آن بوزن آن تو دوری سفید بود و چهار دالک وزن آن
متر تخم خیارزه بود و نیم وزن آن ابل و گویند پهل لطف بوزن آن مغاث و بوزن آن
حب صنوبر بود **حب النخار** مانند قند است کوچک بود پوست وی بغایت تنگ بود
و سیاه رنگ و مغز وی بغایت صلب بود و نیمه بود و بر زردی مایل بود و اندک عطرینک
در وی بود و طبیعت وی گرم و خشک و در سبوم چون دو مثقال یا پنج پاشا مانند شود
بهر جهت دشوار را بیدار و بکشد آن بول را نافع بود و از خواص وی آنست که چون
قیح وی در خانه تنفشانند کس بکند و سودمند به جهت سیر که از رطوبت بود
چون باراسن پاشا مانند و در دوزخ که از رطوبت غلیظه بود نافع بود و اگر در معلقه سخی
کنند و پاشا مانند در ساعت معصی ماساکن کند و بول آن حب حلیب بود یا مغز بادام
نخ **حب صنوبر کبار** جلغوزه است و درخت وی کوچک تر از درخت صنوبر صغار
بود و از سیستان خیزد و در دیار روم هم خیزد و درخت وی را سوسن خوانند و
طبیعت وی گرم بود در اول و گویند در دوام بود و گویند معتدل است و در وی
اندک حرا و تل مست نافع بود جهت در و پشت و درد اعصاب و رسته و عرق النساء
امنه حاشش را پاک کند از هر خلطی که باشد و باه را زیاده کند و منی سقر اید و سنگ
مانند بریزاند و سودمند به جهت کزیدگی عجب با انچه خشک یا خرم یا کنگبین و
شریف گوید چون بکوبند و با غسل بشویند و هر روز پاشا درم پاشا مانند از
فایده خلاص یابند و اسحق بن عمر آن گوید چون با غسل بخورند بجا معصی از زیاده کرد اند
مانند را از سنگ و رمل پاک گردانند و گویند طبیعت وی گرم است در دوام و تر است

در اول و این ماسویه گوید گرم است در دوام و خشک در اول و بول آن حب حلیب متعشر
بود و بوزن آن نیم وزن آن بادام متعشر بود و این ماسویه گوید بول وی متر تخم خیارزه بود
گویند جز سندی و گویند قلیح مقام جلغوزه بادام کوبی بود و مصلح وی قند بود **حب صنوبر صغار**
پارسی تخم کاج خوانند و آن تخم است مثل شکل در میان غلاف جز کاج بود و در طعم مانند جلغوه
بود و طبیعت آن گرم و خشک در دوام منضج و محلل بود نافع بود جهت اسهال و طبع بد
و فری آورده و خوردن آن رطوبات قاسد که در شش بود خشک گردانند و قوت معده بد
چون با انچه تنیس خنما کنند و معده و چهار دم از وی منی زیاده کند خاصه که با قند و کج بود
بود و مانند کرده را قوت دهد اما مضر بود و در وی کزیدگی معده بود و بسیار خوردن
مضر آورد و تریاق وی حب الرمان بود و کزیدن معده را چون آب گرم خابند و با غسل
بخورند و محروم از راج را با قند و بول وی گویند حب حلیب متعشر به با نیم وزن آن مغز بادام متعشر
و گویند بول وی حب صنوبر کبار بود **حب الراس** صاحب جامع گوید مورخ است و سهو
کرده و صاحب منهج ما بهیت آنرا است گفته است که آن تخم است زرد رنگ و طعم
وی تلخ بود و کرد شکل بود مانند تخم مخلصه و از کوپستان فارس خیزد و از کرستان و همدان
و ان و اوانج و برخوانند و راسن دو نوع است حبلی و پستانی این نوع حبلی است و از ان
پستان در باب راد صفت راسن گفته شده و این نوع حبلی بود و موی را قوت دهد و از آفات
نکه دارد چون بکوبند خورد و در سر را بدان بشویند و اگر طلا کنند هم شاید **حب قلت**
ماش سندی است و گفته شود **حب العصف** قرطم است و گفته شده **حب الاس** پارسی تخم
مور و گویند بهترین وی پستانی بود و طبیعت وی سرد و خشک است و قابض بود و گویند
گرم است و شکم بند و منخ نفث دم بکند و معده را قوت دهد و بول براند و سر فر را نیکو بود
و مقدار استعمال از وی سه درم بود و در پشه های اندرونی نافع بود و کزیدگی ریتلا و عقر ب چون
با شراب پیامیزند و در شش شاد را سودمند بود خواه تر و خواه خشک و چون پزند با شراب و ضماد

کشد بر ریشهای کهن زایل کند و چون تر بود و بکوبد و با شیر ضماد کنند بر چشما که ورم داشته
بود تحلیل کند و غلب و بواسیر را سودمند بود و ورم مقعد و چون سخی کنند و بر کلف روی طلا
کشد بیه و اسحق گوید مضرست بمشانه و صفاوی صحیح عربی بود و میل وی عصبه ورق آس با
نیم وزن آن صغیر **حب الرمان** بهترین وی ترش تر بود و طبیعت وی سرد و خشک و
قابض بود و ترش وی چون خشک بود و تنگ به بند و منع مواد صفراوی بکشد و غشیان ساکن
کند و قی باز دارد و نفم معده کرم قوت دهد خاصه عصاره وی که ترش بود و چون پزند و با
عسل پیامیزند و نافع بود جهت ریشهای پلید و گوشت زیاده و در دگوش و اندرون بینی که
ریش شده باشد و میل او سماق بود **حب انبرباریس** انزاست و کفنه شد **حب البیان**
و از این است بکل نبت اما کوکبه تر و پوست وی تنگ بود و سهل شکن و این را فستق الباق
خوانند و در طعم وی تلخ بود باقبض و بهترین وی بزرگ خوش بوی بود و طبیعت وی
گرم بود و در پیوم و کوبند در اول ترست سودا و بلغم را سودمند بود و مقدار مستعمل
از وی دو درم بود جلاد بد و نایل و کلف و دانه که بر روی بود و حب و حکم را
بغایت نافع بود و سده جگر کشاید و صلابت آن نرم کند با آرد کرسنه و اسحق گوید
مضرست بکرم و صفاوی را زیاده است و دیستورید و س کوبید بدل آن بوزن آن
قشور سنج بود و کوبند بدل آن بوزن آن فوه و نیم وزن آن قشور سنج و ده یک آن
بسیار **حب الملوک** مامودانه کوبند و کفنه شود **حب الرشاد** حفت و کفنه شده
حب المحلب پاری پوندیم خوانند و بهترین وی فربه بود طبیعت وی گرم و خشک بود
کوبند معتدل بود و کوبند سر دست و قول اصح آنست که در وی حرارت بود و جلاسی
و بصری کوبید گرم است در اول و خشک در اول و محلل بود و بول براند و بر کلف طلا
کردن نافع بود و کرم بکشد و حب القرع پیر و ن آورد و سده جگر و سپهر و جگر کشاید
و نفوس را سود دهد و سنگ کرده و مثانه را بریزد و حیض براند و در پشت را سود

دهد و قوی را بکشد و در دمانی اندونی ساکن گرداند و بطبعی که در سینه و شش بود پاک
گرداند و بدل آن مغر بادام تلخ بود **حب الدریاس** پاریسی تخم کوبیواس خوانند و بغایت
سرخ بود و بهترین وی تازه است و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و سودمند بود
جهت اسهال صغری و حب و حکم و بدل آن تخم حماض بستانی بود **حب القرع**
پاریسی تخم کد و کوبند و بهترین آن بود که آب شیرین خورده بود و طبیعت آن سرد و تر
بود در دوا سودمند بود جهت تبهای صغری و مقدار سه درم مستعمل بود و سرفه گرم
و خشک را نافع بود و چون با قند بخورند تشنگی بنشانند و عسر البول که از حرارت بود ساکن
گرداند و اسحق گوید مضرست بمشانه و صفاوی تخم کرفس است و جالینوس گوید بدل آن در
کسره حدت ادویه کثیر بود **حب الحنظل** آن ثمره بطم است پاریسی بان کوبند و آن
دو نوع بود یک نوع را شاه بن کوبند و آن خورد بود و نازک و پایوست توان خورد و
نوع دیگر را بن کوبند و بهترین وی تازه بزرگ بود که پوست وی سبز بود و طبیعت آن
گرم و خشکست و در پیوم و کوبند در چهارم و گرمی می پشتر خشکی می بود و خوردن آن
معده را بد بود و در پیضم شود و غذا اندک دهد و محر و مر اج را زیان دارد و سخن کرده
و سینه بود بول براند و شهوت جماع برانگیزاند و خوردن وی با شراب یا سرکه کزیدگی
رتیلا را نافع بود و در سپهر که از سردی بود و بلغمی مزاج را سود دهد و سال را نافع بود و
فلج و لقوه را خوردن و از روغن وی درم ساختن و مالیدن و بر ذات الحجب ضماد کردن
سود دهد و چون بسوزانند حب می و طلا کنند بر داء الثعلب موی براند خاصه موی
سرمه و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بر پزند و طلا سازند بر سرمه موی را دراز سازد و
برویاند و صمغ وی در منفعت مانند مصطکی بود و در باب صا و کفنه شود و خوردن بن
مصدق بود و دمن را بوشاند و شهوت طعام میرد و صفاوی سکنجبین بود و رت فواکه
ترش و صاب منہاج کوبید بدل وی کثیر بود و در کتاب ابدال آورده است که بدل وی

مغز زیت و کوبیده بوزن آن مغز پسته و بوزن آن مغز بادام **حب البلیطخ**
 بزر البلیطخ است و کشته شود **حب الکثری** بهترین وی بزرگ بود که بزروری زند
 و اسحق کوبید کرم خشک است و سودمند بود جهت در کشش و مقدار چهار درم
 مستعمل بود و کوبیده مغز بود بکند و صمغ وی عذاب بود و بزر قطونا **حب الزیسیب**
 طبیعت وی سرد بود در اول خشک بود و در دوام شکم را به بندد و مقدار پنج درم مستعمل
 بود و مغز بود بروده و صمغ وی کثیر بود **حب الغنا و حب الغنام** و واسم مغز بود
 و کشته شد **حب الراعی** بزر انجاسفانت و کشته شد **حب البقر** با نوع است
 و کشته شد **حب قرنفل** افزون خشک است و کشته شد **حب ترخان** با در نجوی است
 و کشته شد **حب الما** فوج نهری است و کشته شود **حب بنطی** حجاج است و
 کشته شود و آن نوعی از فوجستانی بود **حب صغری و حب کرانی** مرد و اسم ناشوم
 و کشته شود **حب فراسانی** بقله فراسانی است و کشته شد **حب الشیوخ**
 و ریگان الشیوخ نیز کوبیده و آن مراد است و انواع آن میم کشته شود **حب ریحانی**
 نوعی از پودنا است **حشر سا** بلغت سیربانی نعنای بود و کشته شود **حجر التیس**
 با در مرست و تریاق فاروق طبعی خوانند و آن مانند بلوط بود دراز و گرد و نیم نری باشد
 و بزر بر یکدیگر طبقات دارند و در میان وی کوبیا مغز است و آن خوب مخلصه یا دانه
 وی باشد و لون جالینوس اغیر بود و سیاهی که برخی زند و آنچه بهترین وی باشد است
 که چون با شیر بر سنگ بسایند سرخ رنگ شود و آنچه بد بود چون بسایند سبز رنگ گردد و
 از شکم بزرگویی گیرند و شیردان وی و صاحب جامع کوبیده در دل ایل می باشد و گرد است
 و مولف کوبید که غذای آن ایل بغیر از مار و مخلصه می باشد بسبب آن این سنگ در شکم
 وی به بندد و بدین سبب تریاق فاروق طبعی خوانند و کوبیده و زرمه وی می باشد
 و این نیز خلاف است و آنچه محقق است در شیردان وی می باشد و آن ایل در کونستان

شبانکاره می باشد و از انجا با طراف می برند و بغایت عزیز می باشد و کشته اند که چون
 بسایند سرخ رنگ و زرد رنگ و سبز رنگ نیز می باشد و این رنگها بودن معلوم شود
 و لون آن چون سیاهی زند سرخ آغیر نیکوتر بود و در شام مانند این سنگ می سازند از آنک
 جنانچه دانا یا ن شکل تواند فرق کرد و امتحان وی آنست که سوزن را با نش سرخ کرد و اند
 و در وی نهند اگر مضع بود و وی سیاه از وی برآید و اگر حجر البلیط بود و وی زرد از
 وی حاصل شود و چون وی را باب را زیاده بسایند و بر کزیدگی مار طلا کنند و در حال
 در پنهانند و سودمند بود جهت کزیدگی حمله موام و دفع زرمه و از دوه جز بود جهت
 ضعف دل و قوت اعصاب شریقی دانگی بود و کمر که مر و زینم دانگ بخورد این باشد از همه
 آفتها و عیبا و سودمند بود و در وی مزاج را نیز زیب آنکه خاصیت عمل میکند بطبیعت و
 وی بغایت کرم بود **حجر اکبر** دو نوع بود یک نوع چرب بود و یک نوع از مار افعی
 گیرند و آنرا با زرمه و باد موه نیز کوبیده آنچه از مار گیرند مانند و شپدی است که در نقای مار
 افعی بود و در همه افعی بود چون از کوشش جدا کنند نرم بود چون اثر موایوی رسد به بند
 و چون مرده شود مانند حجر النمر و مولف کوبید امتحان وی جان کنند که چون بر جامه صوف
 سیاه و یا کبود بمالند سفید گردد و مر چنگ که بمالند سیاه نشود و سفیدی بمالند و آن نوع
 که بود بر جردی و سیاه رنگ و خاکستری رنگ بود و به شکل بلکین مربع بزرگ بود و از
 یک مثقال زیاده تر بود و آن بود که زیاده از دو مثقال بود و مولف کوبید امتحان وی
 آنست که چون در میان آب لیمو اندازند در میان صحن چینی بکشت در آید و روانه گردد
 هر نوع کزیدگی را نافع بود خوردن و با خود داشتن و بر موضع زخم نهادن و مرد و نوع
 بزر زخم بکسیند **سندی** نوعی از شادخ است و آن را شادنه مندی کوبیند
 خون که از مقعد آید قطع کند و بواسیر را سود دهد چون پاشا مندی کزیدگی عقرب را نافع
 بود **حجر البیور** سنگ بلور چون بر کسی به بندند که در خواب نرسد سودمند بود

و مار مهره

وان صندل مدبري خوانند
ولن دو نوع بود نر و ماده و
صفت ان در فای گفته شد
حجر الرخا پیاری

حجر حدیدی همان است که سنگ آسیا خوانند خشک بود چون کرم کشند و سر که بر خیزند
وی ریزند بخار آن منع خون رفتن بکند و ورهای کرم تحلیل دهد **حجر الدیک**
سنگیست که در شکم خروس یا بند و مقدار باقی بود و کوچکتر هم بود و بلون بکینه شفاف
بود نزدیک به بلور و اگر آب بشویند و آن آب کسی بخورد که تشنه بود نافع بود و غم و اندوه
پیرد **حجر المئانه** سنگ است که در مثانه آدمی بود و گویند سنگ مثانه بریزد و
جالیوس منکر اینست و گویند سنگ کرده بریزد و چون سختی کنند و کل سازند سفیدی
چشم زایل کند **حجر البجر** سنگی بود سیاه رنگ از نزدیک تل بخره خیزد و
در ریهها استمال کند **حجر امن** سنگیست که کار و دشمنی بدان نیک کند **حجر**
رصاصی سنگیست مانند رصاص و قوت آن مانند قوت اسفیداج رصاص است و
حب الرصاص گویند **حجر متقی** سنگ مصری است و آن بمقدار گرد و بود بزرگتر
والوان مختلف دارد **حجر انام** سنگی بود که چون بسایند مانند خونی بود برنگ
حجر عراقی سنگی بود سیاه رنگ که در نرقاموس باشد و طعم وی مانند طعم زعفران
حجر یونس سنگی بود مانند بطرون و نقطه لجنه مانند زبر بران بود **حجر حریری**
سنگی بود نرم و سفید **حجر التار** و **حجر اللام** و **حجر الزناد** نیز گویند و آن چند نوع بود سیاه
و سفید و سرخ و طبیعت وی سرد بود بغایت خشک و اسطوخودوس گویند که اگر زنی دشوار
زاید در فرجه پسته بران آن زن بنده سهل برآید و چون سختی کند مانند غبار و بر
خنازیر باشند خشک گرداند و پاک کند و همچنین بر سر ریشی که دشوار نیک شود و هر
دلی که باشد و بر هر عضو که بود و اندا پیاری سنگ آتش گویند **حجر الحام**
سنگی بود که در دیک حمام حاصل میشود و چون از وی ضماد سازند بر سر طان در ابتدا ای
آن زایل کند و بهترین معالجه سر طان که در رحم پیدا شود اینست **حجر البصره**
در هر خزه البقر خوانند و آنرا با زهر می گویند پیاری کا و زهره گویند و شترازی اندر آن گویند

و در میان بکر کا و و زهره وی می باشد و در میان زهره گویند نیز بود و در میان بکر در
مر زهره نیز می باشد جب جب چون سختی کند و آب بعضی از بقول طلاء کنند بر حره و نمک
نافع بود و ریشها و چون سوط کنند مقدار عدسی باب خ سلق نافع بود جهت نزول
آب و چون سختی کنند و شرب بر سرشند و بر موضع که سفیدی بود طلاء کنند موی سیاه
پرون آید اگر آن از سبب غلبه داء الثعلب برص بوده باشد اما موی سفید سیاه
نکند **حجر البنی** عالا عطیطش خوانند یعنی حجر البنی و این اسم بدان سبب نهاده اند که
چون آب بسایند مانند شیر بود و لون آن خاکستری بود و طعم وی شیرین بود و چون آب
سخت کنند و عصاره وی بگیرند و در حقه از قلع کنند و هر زمان که خواهند استعمال کنند و
طبیعت وی معتدل بود و در قوت مانند شادانه بود و چون در چشم کشند منع سیلان
فضول بکند از چشم و ریش آن و ابتداء ورم کرم طلاء کنند نافع بود **حجر عیسی**
سنگیست که چون حل کنند رطوبت آن بغایت شیرین بود و منفعت وی مانند حجر البنی
بود در همه حالت **حجر مشفق** سنگیست که بلون زرد بود و از بلاد مغرب
خیزد و بهترین آن بود که زعفران رنگ بود و زرد و زرد و شکافته و ثوبه بود
و قوت او مانند شادانه بود و اندک ضعیف تر و حجر البنی و مشفق و عیسی بقوت مانند یکدیگرند
اما عیسی در روی عوار آن است که در ایشان نیست و حجر مشفق چون بشیر نان حل کنند و
در چشم کشند ریش چشم زایل کند و خشونت مره و سور چشم و بهترین مداوات این
زخمها آنست که گفته شد **حجر قبطی** سنگی بود مصری بغایت ست بود و زرد
بود و در آب حل شود و کار آن مکرر آن بدان شویند و جامهای سفید و در
موج روغن کنند جهت دلمها و ریشها که در بدن پیدا شود و در شیا فهای چشم
استعمال کنند و جهت نقث دم و اسهال غرمن و درد مثانه چون آب پیاشانند
نافع بود و چون زن خود بگریه نافع بود جهت خون که دایم از ور واده بود و لون

وی که بر بوی و بوی رنگ **حج البهود** سنگ ایست مانند خایه فاخه آن بزرگ بود
 و آن کوچک بود مانند خایه گنجشک بود و کوچکتر نیز باشد و خطوط بسیار روی باشد
 موای یکدیگر و جزیون نیز خوانند پاریس که بود و خوانند و گویند از ملک
 شام خرد و بعضی دراز بود و بعضی گرد و نافع بود جهت سنگ کرده و مثانه نیم
 مثقال بایسکرم حل کرده یا شامه و اگر آب بوی که نره نیزه حل کنند و لعوق
 کنند همین عمل کنند و عسر البول را نافع بود و مضطرب بود و اشتها بد و اهل
 گوید حضرت سیر زو صافی عمل است و سیر حکیم گوید که حج البهود چون با
 خون خفاش حل کنند و در چشم کنند موی مژه که ریخته بود بر ویانند و موی ابرو
 همین سبیل **حج الشیب** ح الشیف خوانند و اهل مشرق ابو قلمون خوانند
 و یونانی اسطونوس و معنی آن گویی بود و نوعی از وی را طرمینون خوانند و آن
 جدرنگ بود و بهترین وی بنه بود و معده را نافع بود بغایت و جالینوس
 گوید اگر قلاده از وی بسازند و در گردن اندازد معده و مری را نیک بود
 و یسقورید و س گوید که بر آن پستن جهت دشوار زادن نافع بود و در
 کردن از جهت نفوذ نافع بود **حج الزخام** طین قیولیا است و گفته شود
حج الدم شادخ است و گفته شود **حج ارمی** و نوع بود یکی سنگیت که
 رنگ آن بلا زور دی زرد و نوع دیگر سرخ بود بغایت و چون دست در وی مالی
 ننداری که جو با است و طبعش وی گرم و خشک است در اول سهل سودا بود قوی تر
 از لاجورد و معده را بد بود و چون مغسول بود قوی و غشیان نیارد و مغز مقوی
 قلب بود مغسول وی جلا صینی که در وی است که بدان را از خط سوط پاک کند و روح
 را از دود سوداوی و بدل آن بخت تنقیه سودا یک وزن و نیم حج لاهر و در بود
حج المزه مژه ایست که از پلنگ ماده حاصل میشود و در باب نون در صفت

بزرگ گفته شود **حج قلا طیف** ذیقورید و س گوید که تختین بر سنگ چون
 بکیرند در افزونی ماه و شکوی را بشکافند و دوباره سنگ یا بندگی یک رنگ و دیگر
 برنگهای گوناگون و در پوست ایل و یادر پوست کوساله بندند پس از آنکه خاک
 بوی رسد و بر بازوی مصرع یا گردن وی بندند بفرمان خدای تعالی زایل شود و
 این جربت **حج النور** حج روشناسی خوانند و ارشد تیر گویند و آن مرق شیشا
 بود و گفته شود **حج المظا طیس** پاریسی امن را گویند و چون بسوزانند مانند شاون
 بود در عمل بهترین وی سیاه بود که بسرخ زرد پاک که هیچ خللی در وی نبود و جذب
 آهن بقوت گندم چند زیاده بر باید نیکوتر بود جالینوس گوید گرم و خشک بود
 بغایت اگر کسی را جفت در شک گرفته بود و چون با شرباب یا شامه جذب آن کنند و
 پیر و ن گیرند در دست و پای که از شش یا بس بود که آنرا اگر گویند ساکن کنند اگر
 بر جرحی که از شش زمره در آب داده باشند نافع بود بغایت و صحت باز آورد و
 مقاطیس چون بوی سیر بوی رسد در بر بودن آهن است شود و باز چون در خون
 اندازند تیز شود و در بر بودن و این از خواص است **حج احم** سنگی بود بلون
 بسد و گویند که یوزن و الکی کشنده بود و از جمله سموم قتاله است **حج مشویه** کلن است
 و گفته شود **حج شجری** بسد است و گفته شد **حج القهر** حج العقاب است و حجر البهر
 نیز خوانند و آن اکتمک است و گفته شد **حج الطور** حج الدم است و گفته شد
حج القهر براق القهر و زرد الحج خوانند و افر و سالیس نیز گویند یعنی زرد القهر و یونانی
 سالیطس خوانند و افر و سالیس از بهر آن گویند که پشت در افزونی ماه یا بند در
 بلا و عیب و سنگی سفید بیک شفاف بود و چون بسایند و مصرع دهند سودمند بود
 و اگر از درختی پیانند که بر نهند بر آور گردد **حج حبشی** ذیقورید و س
 گوید سنگ سبز باشد و صاحب جامع گوید بزرگی زرد و جالینوس گوید مانند شیشا

آورد و مهمل که بر سنگ غلط
 بود و مقدار استعمال از وی یکدرم
 بود و گویند چون در دست

بود و چون باید مانند شمشیر روی پروان آید و زبان را بغایت بکشد و مشکبوری
 ورم چشم و درد آن و قرچه آن را بیل کند و ناخن ببرد و ناز یکی ببرد و عطاسی دهد و پاره
 آنرا سنگ یاسم خوانند **جگر طلا سنج** سنگی بود که در میان اسفنج بود و حصا
 الاسفنج گویند و ذوقش سرد و سوزش کوبید و رازی هم گویند که چون با شرباب پاشا منند
 سنگ مثانه بریزند و جالبیوس کوبد سنگ کرده بریزند و قوت آن ندارد که
 از این مثانه بریزند **جگر انما غاطس** سنگ است که چون بسایند مانند خون بود
 و در سرفی و با شیر زنان و چشم جگانه ورم آن را بیل کنند و بسیار آمدن آب را بیل کنند
جگر احمر ابی سنگ است مانند عاج و چون سخن کنند و بر موضع که خون آید فرو
 کنند خون باز دارد و چون بسوزانند و سون سازند دندان طلا و دندان پاره
 نگر سنگ گویند و شیرازی سنگ زخم **جگر الکوک** سنگ است بغایت سفید
 و در سواحل بحر مندی نیز می باشد و هر که از وی حکاکان و خراطان سازند از عاج
 سفید تر بود و خوب تر و طبیعت وی سرد و خشکست در اخراج و ابل منند
 و سندان وی بکین سازند و زنا نشان کردن بند کنند و متفق اند که خاصیت این
 سنگ آنست که دفع سحر و دفع چشم زخم می کند و بر دشمنان ظفر بیاورد و اگر بکینی روی
 سازند و با خود دارند و روح از قبل وی بگویند و کلسی که وی را بپزند و دست
 دارد و بادشاهان منند و سندان وی ظفرها سازند و از آن اکل شرب کنند و مدعای
 ایشان آنست که در محبتی که این سنگ آلت بود چنگ و فتنه نبود و فرج و شادی
 زیاده بود و اهل سند و مندره که از آن در موی خود کشند و مدعای ایشان آنست
 که موی را خوراز کنند و موی مانند موی وارید بزرگ براق بود و چون سخن کنند سفید
 که در چشم بود خواه جدید و خواه قدیم را بیل کند و اگر سون سازند بغایت دندان را سفید
 سازد و عطاسی تمام بدهد **جگر اسپوس** اسپوس بود و گفته شد **جگر القیشور**

کس

۶۰

جگر الشترست و قیشور گویند و در قاف گفته شود **جگر احوث** مانند سنگی بود و در
 سر مای یا بند مقام دماغ وی و سفید و سخت بود و چون پاشا منند سنگ کرده بریزند
جگر شفاف قیشورست و گفته شود **جگر طاغیطوس** جگر طاغیطوس خوانند
 و از وادی شام آورند و آن وادی را در قدیم غانا خواندندی و این زمان وادی
 هم گویند و چون بر آتش میزند بوی سوری میخورد و لون آن سیاه بود و بوی غیر کند
 و سنگ بود و حتما بر روی یکدیگر بود و قوت وی در غایت بیست بود و بخوری مصر
 را صرع آورد و احتیاقی درم راناف بود و کزندگان بگریزند و باله و پیکه جهت نفرس بود
 ضما کردن ناف بود و جگر اختهای عظیم را گوشت برویاند **جگر احاج** جگر احاجی است
 و گفته شد **جگر السطریط** دان مراست و گفته شود **جگر الکلب** شریف گویند
 که نوعی از سپک است که چون سنگ بوی اندازند بدین بکیر و دنگ دارند و در دشمنی عمل
 عجیب میکنند چون خواهند که با سیم انگس مفت عدد و سنگ بگیرند و یک یک بان سنگ
 می اندازند بعد از آن دو سنگ از آن بگیرند و در آب اندازند مجموع بگیرند و اگر
 در آب اندازند جماعتی که آن شرباب پاشا منند جنگ و عریده و فتنه در میان ایشان
 پیدا نشود و این از خواص است و جگر بغایت **جگر الروشای** جگر النور است
 و گفته شد **جگر الیرام** پیاسی سنگ برای خوانند و بر تشبه بدان سنگ آب و مندر
 چون بر سنگ زند قطعا او از سنگ دور سنگ مانند کل نرم فرو رود و اگر این سنگ
 سخن کنند و سون سازند دندان را بغایت سفید کند **جگر حرقی** سنگیست که در مصر
 بسیار باشد مانند قفسه بود و زود از هم شکافتند و صفا بیکدیگر بود و جای قیشور
 مستعمل کنند و ستردن موی و چون در درم از وی حل کنند و با شرباب پاشا منند
 قطع خون حیض کنند و چون با عمل خط کنند و بر ورم پستان نهند و بر ریشهای
 پلید ورم پستان ساکن گردانند و ریشها را اصلاح آورد و بغایت خشک بود

جامعی که آن آب پاشا منند

محرق الفروج و چراغی نیز گویند و از بلاد روم خیزد و سبک بود و بر روی آب
 بایستد و نجف بود و قتی در روی باشد چون حل کنند و پاشانند که یکی غریب ساکن
 گرداند **محرق الاساکنه** سنگی بود که کفش کران اقرار نیز کنند سودمند است ورم لپات
محرق قیج است و پیاری یک گویند و در قاف کشته شود **حدق** باد بجانست
 و کشته شود **حدید** پیاری آهن گویند و آن سه نوع است شایورقان و نیم
 آهن و فولاد و فولاد مصنوع بود و معدنی بود و فولاد طبیعی معدنی شایورقان
 و شایورقان نیز گویند و آن فولاد نرست و فولاد مصنوع از نیم آهن که نرست
 زنجار را از غران احمید گویند و قابض بود و اکمال و منجعت آن در باب زرا
 کشته شود و خبث احمید ضعیف تر از زنجار آن بود و صفت خبث احمید در خا
 کفته شد و توبال آن کشته شد و آهن سرخ کرده اگر در آب اندازند یا در شراب
 شکم بند و ریش روده و ورم سبز و میضه و استخفاف معده و سلس البول و درد
 معده را نافع بود و باده را قوت دهد خاصاتی که امنکران آهن کرم کرده و آن
 فی اندازد و آن را دوص خوانند و ماء احمید خوانند و گویند که سبک دیوانه بغایت
 نافع بود و قتی که نداند و براده آهن چون در شرابی که سموم بود اندازند زهر را
 جمع بگرداند و آن شراب چون بخورند زیان ندهد و براده آهن چون بخورند
 در شکم سخت و خشکی دهن و در دسم آورد و در اوقات او با شیر تازه یا بعضی آدویه
 مسهل قوی کنند بعد از آن مسکه و روغن پاشانند و روغن بنفشه و روغن گل
 و سرکه بر سر مالند و قدر یک گرم مقطاطین بخورند و امراقی و سیمه و روغن کاه و در
 خواص آورد و اندک چون براده آهن بر کسی بنشیند که در خواب دندان کرم دیگر
 نکند **حدج** حنظل تمام نارسیده است که هنوز زرد نشده باشد **حدلق**
 مرغیست که شیرازی کور کور گویند گوشت وی شاید خورد که عفونت در بدن

آن

بدر

فون پیدا کند و خون وی چون با انگشک مسک و کلاب خط کنند و بناشتا پاشانند
 سودمند بود و در بود و خضیق النفس او چون پیروی بسوزند بیل سیر و خاکستر آن بآب
 پاشانند نفس اسودمند بود و اگر زهره وی خشک کنند در سایه و چون خوانند
 که استخوان کنند بآب حل کنند کسی اگر حیوان مودی کزید باشد مانند عترت
 وافی و دیگر کزندگان اگر زخم از طرف راست بود سه میل از آن در چشم چسب کنند
 و اگر از طرف چپ بود در چشم راست کشند و بغایت نافع بود و از درد غلاص
 باید **مرل** آبن تخون گویند سرخ و سفید نوع سفید را حمله بل خوانند و یونانی
 مولی خوانند و صندل را خ خوانند پیاری و ورق آن مانند ورق پید بود و کوطر
 وکل وی مانند یا سمین مطلق بود و سفید بود و خوش بوی و سربایی بسیار نافع گویند
 و نوع سرخ را حمله بل خوانند پیاری سفید گویند و شیرازی نیوند و مزارا سفید
 نیز گویند و آن نوعی از سداب کوی است و طبیعت حمله کرم و خشکت در
 سیوم و گویند در چهارم نافع بود جهت مفاسیل طلا کردن و چون صحت کنند
 و با عسل و زهره مرغ و زهره کبک و زعفران و آب را زیاده تر در چشم کشند قوت
 با صره بدهد و اگر حمله بل بخورند با آدویه قاتلالت دود و جب القوع پیرون
 آورد و قوی را نافع بود و عرق النسا را و وج و رک چون نطول کنند بآب
 آن سینه و شش از بلغم نزع پاک کند و باد که در روده بود تحلیل دهد و سودمند
 بود جهت سردی دماغ و بدن لیکن صداع آورد و بول و حیض براند و قیج
 وی سودا را نیک بود و تحلیل کند و خون سوداوی صافی کند و طبیعت نرم کند
 و جیش کویستی وی مانند مستی خود بود و مجهول گویند لون صافی کند و رنگ
 جماع بود و فریبی آورد و این و افد گویند سودمند بود و جهت عاشقان بسکری
 که دارد و گویند اگر سفوف سازند یک مثقال و نیم مر شب ناسوده در دوازده شب

بود

متواتر عرق النسا را نافع بود و این برکت لیکن غشیان آورد و مصایوی بدست
 فو اگر بود که بعد از آن بخورند و بدل آن بوزن آن قر و نایا نیم سد باب
 حمله بری سفید که این را بیونانی موی خوانند و بی ماست بلوس بود چون سخن کنند
 و بار و غنای بر ما فرزند سازند و زنی بخورد بر کبریا و افواه او را مایه بکشد
حش عکوب خوانند و پیاری کنکر خوانند و آن انواع است و طبیعت آن
 معتدل بود و در حرارت و برودت و تر بود و در چا دوام و کوبید سر دست
 و کوبید کرم و خشک است در دوام چون بر دوا و الثعلب طلا کنند موی بر ویاند
 و اگر موم زغنی سازند که آب کنکر بخورد و وی داده باشند و بر برص که بر روی
 پیدا شده باشد چون بمالتد زایل کند و بر همه ورمهای صلب چون بمالتد تخلیل
 دهد و اگر سر آب کنکر بشویند شپش بکشد و خارش سر زایل کند و چون بخورند
 و در همارا تخلیل دهد و بول براند و ریش رو و ده را سود دهد و بلم پیرون
 آورد و چون بر سوختگی آتش ضما کنند نافع بود و طبیعت نرم دارد و چون با
 شراب پیاشا مندر شکم بندد و زاری کوبید باه را از پاد کند و کرده و مانند
 را تخمین کند و مصایوی آنست که در بختن هر اکستد و نوابل و ابازیر لطیف
 وی ریزند و صاحب مناج کوبید مفتی بود و خاصه کوس و کوبید مولد سودا بود و
 مضر بود بدماغ و مصایوی روغن بود **حرا** خردل بری است و گفته شود
حریص اشان است و گفته شد **حسیرا** ایریتم است و گفته شد **حریر**
الشیطان اطلال است و گفته شد **حرف** حب الرشاد کوبید و
 بر بانی مقلیان و بر بی تقا و پیاری تخم سپند آن طوائف و تره نیزک و شب
 خیزک نیز خوانند و بیونانی فردا مومن کوبید و جوف ایمن اسفند اسفید کوبید
 و جوف بایلی و بزر بلاستلین نیز کوبید و جوف دو نوع بود یک نوع بر کاه

بالمنا

با سقناخ ماند و یک نوع دیگر برک خورد دارد و تخم یک نوع سفید رنگ بود
 یک نوع سرخ رنگ بود از آن اسفید اسفند اسفید و خردل سفید و جوف سفید
 کوبید و ۹ اربت سرخ بود و بهترین وی فریه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود
 در سیوم و کوبید در اول چهارم منخ و محلل بود و موی که ریزد نگاه دارد و چون
 یا طلا کردن یا آب آن سرشتن و ورم بلخی و دلمهارا نافع بود و عرق النسا را
 خوردن یا ضماد کردن و جهت ربو و غلیظی سیم ز خوردن و با غسل طلا کردن
 و ریشی که آنرا شهیدیه کوبید و استر خا و جمع اعضا نافع بود چون بر کوبید کی
 جانوران ضما کنند یا پیاشا مندر نافع بود و بکشد و پند از دقت و شامید
 و بخورد بر کوفتن و چون دو دکنند که نکان و جوب ریش شده و بجا با آب
 نمک مالیدن نافع بود و چون بخورد درم سخن کنند و باب کرم پیاشا مندر طبیعت
 براند و قوی بکشد و حب الفزع پیرون آورد و تر و معص بلخی را سودمند
 بود و یا دکه در رو و دوشکند و تا کرد و شکم براند و بلم لرح از معد قطع
 کند و چون سخن کنند و سفوف کنند برص را نافع بود و چون با سر که بر هرق
 سفید بمالتد نافع بود و چون با غسل پیامیزند و لعق کنند سر که از خلط
 غلیظ بود سودمند و چون سخن کنند و یا با غسل پیامیزند و بر بخش طلا کنند
 زایل کند یا با صابون بر بخش طلا کنند زایل کند و بشیر بحال اول آورد و
 چون بر کوبید کی عرق طلا کنند نافع بود و عرق آن چون خشک کنند بقوت
 تخم بود و چون تر بود از قوت تخم کمتر بود بسبب رطوبت مائیه که در رویت
 و معد را بد بود و تخم مشتال تخم توی مهمل صغرا بود و باه را از پادت کند
 و اشتهای طعام باز دید کند اما معد را بد بود و سینه را مضر بود و مصای
 وی قندست و بدل وی خردل و تخم تر بزه بود یا تخم جو حیر و خردل و بدل آن

کوبید
 دی کتمه از حرارت

بکوبید

و بریان

در ضماد عرق النسا شیطرح بود **عردون** مانند سوسمارست و طبع آن
تزدیک بود بطبع و بل و بیونانی سالامند را کوبید و در سبب کشته شود
و آن از حله سوم قنار بود **حربا** جالا ماون خوانند بیونانی و خون وی
خون طلا کنند بر موی زیادی که در چشم می باشد چون بکشد و بر جای آن
طلا کنند دیگر نروید و گوشت وی سم قاتل بود در حال بکشد و مملت
ندید و مد او آید بر نبود و معالجه کسی که گوشت وی خورده باشد مانند معالجه
کسی که گوشت که در لایح خورده باشد و اما معالجه او که پخته وی خورده باشد باید
که در حال سرگین باز در شراب بد مندوزنی پاک کند و بدن را بر و غن کاو
بالتد و سر وی بنمک نکند و آنچه خشک و مسکه و خطبیا تا بد مندوزنی
بخورد **حرب** طلعت و کشته شود **حرفغان** و بخ الفار و مشقار کوبید
و آن سنگ است و کشته شود **حرفالما** صیبر و ن است فردا مینی کوبید
از بهر آنکه بطعم فردا موم بود و آن حرفت و آن نباتیت که در آب
روید مانند قزو العین چون نر بود کرم و خشک بود در دوام بود و چون
خشک شود کرم و خشک بود در سیوم و ورق آن پخته و خام خوردن بول
براند **حرفوان** خجل خوانند و آن لح است که بال ندارد و سطر بود
چون بکیر ند غیر چینه و نمک سود و خشک کنند و بشراب پیاشا مندوزنی
عقرب را بغایت نافع بود و باید که کهن نبود **حرف** و خواه نیز کوبید
و آن زوفرا است و دنیا و بیه و خلید نیز کوبید و آن دو نوع است
یک نوع بری و یک نوع بستانی نوع بری سداب کوبید و بشیرازی کوبید
و طبیعت آن کرم و خشکست معنی معده بود و طعام مضع کند و بادای غلیظ
بکشد و بلغمی مزاج را نافع بود و کزیدکی جانوران را سود دهد خاصه عقرب

بول

وی
بول براند و تخم مشهور بر نر و فر بود و مانند تخم انجدان بود و بشیرازی آنرا سبک کازری
خوانند و در زاکشته شود لیکن در چشم آورده و قاطع بینی بود و تشنگی آورد و مضر بود بهر
مصلح وی باد و بنویس بود و بدلی می اما خواص بستانی و ورق آن مانند ورق
کرم بود و چون روگون ازین جنس چیزی را مانند دلمه وی یا بود و تخم وی بهر رنگ بود
و خوشبوی و بزرگام یک پد و بشیرازی آنرا در دوسک خوانند باد را بکشد و معده را
نیکو بود و کرمی وی زیاد در کرمی خرابی نبود بلکه کرم بود و غذا مضع کند و خمار
زایل کند **مسد** و مصلح مزاج بدن و احتیاج بود و زردی زردی زایل کند و مصلح مزاج بدن
و احتیاج بود و زردی زردی زایل کند و سده سپر زو جگر بکشد و سخن کرده بود و مانند
و جری بول پاک کند و زکام بمانع بود و در غاغ را سود مند بود و در طبیعت آن را پاک
کند و جهت بواسیر می آید و در دای بهتر از وی نبود خوردن و ضماد کردن و اگر
ادمان را کل و شرب وی کشته از بواسیر امین باشند **حرفینیل** نخیست که از طرف
شام و بیت المقدس آورند و سفیدی تیره رنگ بود و جباله بسیار می زند و داکلی از وی
نافع بود جهت کزیدکی عقرب و از مار یک دم تا یک شقال یا تنها پیاشا مندوزنی با عمل
یا بشراب غاف بغایت نافع بود و در ماقین نیز کوبید و کشته شود **حرفان الصفو** زمره است
پارسی کل سنگ کوبید و آن جزیت بر مثال طبلت که بر روی سنگ پیدای شود و خازان
بر آن کوبید که زخم خار که آن قوباست زایل میکند و طبیعت وی سرد و خشک بود
و بر ورمهای کرم طلا کردن نافع بود و اگر از موضع که خون آید ضماد کنند خون باز دارد
بنقوباضا و کردن بغایت نافع بود و بیزقان را سود دهد **حسک** شکوینج خوانند
پارسی خار و خشک کوبید و اهل معرب حص الامیر خوانند و بشیرازی خار و سبک با صفا
مرد و خوانند و آن بری و بستانی بود و بهترین وی بستانی بود سبز و تازه و طبیعت وی
سرد است با اعتدال خشک است و راول و کوبید کرم است و راول و کوبید معتدل

سردی بود نافع بود **حلو** نوعی از صدف است و گفته شود **حلیث**
ضمیمه و ثاست و انجدان خواسته و رافه نیز است و حلیث را پاری انگرد و خوا
و بهندی منک و بشیر از انگشت کننده خواسته و آن دو نوع بود منتن و طیب
و منتن سخن تر بود و طبیعت آن گرم است در اول درجه چهارم و خشک بود در
دوام و بهتر وی سرخ رنگ صافی بود و چون بکند از نعلون آن سفیدی زنده و آنچه
مفتوش بود سبز رنگ بود و آنچه بوی نیز دارد منتن خواسته و آنچه بوی آن ضعیف
بود طیب خوانند و چون با عسل پیامیزند و در چشم کشند روشنی پیدا و در ابتدای
نزول آب نیز کشیدن ایمن باشد و تب ریح را بغایت نافع بود و باد را برانگیزد و
خون بسته که در اندرون بود تحلیل دهد و بر داء الثعلب طلا کردن با سرکه نافع بود
و ثایل سیماری و غده ها که ظاهر باشد چون حلیث را پیوند و بموم روغن غلط کنند
و بمالند نافع بود و با سرکه بر قوا یا بغایت سودمند بود و چون باب بکند از آنند و
پیا شامند خلق را صافی کند و با این خشک بر قانرا نافع بود و مغوی باد بود و چون
با سرکه بدان غرغره کنند علق از خلق بیرون آورد و بر کزیدگی سگ دیوانه نهادن
یا با سرکه یا با جنطیانا آتشامیدن بغایت سودمند و نیزیت چون بکند از نعل و بر کزیدگی
عقرب و رتیلد مالند سودمند بود و اگر با شراب و فلفل و سداب پیا شامند که از
رانافع بود و چون با سکنجبین پیا شامند شیر که در اندرون پسته بود بکشد و وضع
را بغایت نافع بود و دفع زهرهای حیوانات کند و زخم نیز و تنغ زهر دار نافع بود
و مقدار نیم مثقال استحل بود و بول و حیض براند و بپزند از دوا گرانگی در سواخ
ضنیب نمک غوطه تمام آورد و اگر بار روغن زیتون و شیشه کنند و چند روز بکند
و بعد از آن در قضیبت مالند زن و مرد لذتی عجیب یابند و اگر در سوراخ دندان
نهند و در ساکن کنند و بریزند و اگر نیم درم از وی آب لسان الحمل خل کنند و

باد و

باد ویر که منک طبیعت بود پیا شامند فعل وی اقوی تر بود و قطع اسهال که از رطوبت
بود و خلطهای لزج بکند و اگر نیم درم او با نیم درم سکنجبین پیا شامند و او مان نمایند فایده
و حذر رانافع بود و در مفاصل سرد و بواسیر رانافع بود و در مفاصل ساکن کند و جلا قرح
را بکشد و مضر بود بجر و معده و اسهال گویند که اصلاح جان با شق است و بدل آن حرمت
بعد از آنکه با سبب شامند و صافی کنند بوزن آن بود **طییب** خنوب است
و گفته شود **حلو** شتیبا کثیر است و آن صمغ القنا است و گفته شود **حل** سم است
پاریسی کجند خوانند و گفته شود **طییب** نجسیت مانند سوربخان و از مندان
خیر و طبیعت آن گرم و خشک است در دوام و در نفس و وجه مفاصل همان عمل سورخان
میکند **طییب** زو فراست و خراش گویند و گفته شد **حلیلاب** لبلاب است
و گویند لاعیه است و صفت سرد و گفته شود **حلم** قراد است و بشیر از کینه گویند
حلیمو رخ حماض جیل است و گفته شود **حلاق** الشمر نوره است و گفته شود
حلم و **حلاصل** بلبلوس است و گفته شد **حاما** امامون و آمومن گویند و
پاریسی با مملو گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوام و گویند در پیوم
و آن دو نوع بود یک نوع مشهور است که بشیر از مملو خوانند و یک نوع دیگر
مانند پرسیاوشان است اما خوب وی بوزنی که باید که بسرخ زنده و برک آن جنس
بود و در کل آن زنده بود و کوچک نبات وی بدرازی یک وجب بود و بهترین وی
و سببی رنگ بود و از مرغی خوشبوی و منصف در همای گرم بود و چون بر پیشانی صحاو
کشد در و سبز زایل کند و چون با بادریج بر کزیدگی عقرب ضحاک کنند نافع بود و درم
جسم که از گرمی بود و درم احشای چون بازیت ضحاک کنند بغایت نافع بود و در درم را
چون فزرج از وی بر گیرند و در طبع آن نشینند تقریر نافع بود و اگر طبع وی بکشد
نافع بود شخصی که اگر ده وی یا جگر وی معلول بود و تقریر نافع بود و سده جگر کشاید

حلیفه

و بول براند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود لیکن مصدع بود و منوم و مسکر بود
 و از جمل اسکرات قوی است و اسحق گوید مضر بود و معده و صفاوی هم گرسنه است
 و ساووق گویند بدل آن بوزن آن اسارون بود یا بوزن آن روح یا بوزن آن
 جوب قرنفل و بوزن آن زیره سبز بود **حر** غرغره است و گفته شد **حاض الارض**
 و گفته شد **حاض الارض** بزرع و ج است و صفت عوج و علق گفته شود **حاض**
 بری بود و بتانی و نری بود و نری را اکسولایا تون خوانند و حاض الما خوانند
 و ترشک خوانند پاری و گفته شد و بری را سلق بری خوانند و حاض البقر
 خوانند و آن پشتر جلی بود اما در خاک ریزه و زمین سست بود و اندر ایوانی
 طاق اغریون خوانند و بشیرازی بخ آنرا حلیم خوانند و در نفوس و در مفاصل
 ضما و کمتد بغایت نافع بود و سرفه کسرا سی را بغایت سودمند بود و بتانی
 مانند کاشنی بود و ورق آن و در وی جوشتی بود و رطوبت فضل لرح و بهترین
 بتانی بود و ترش و طبیعت آن سرد و خشک بود و در و ام و تخم آن سرد بود
 در اول و در وی قبضی بود و گفته شد **و اگر تخم حاض پیش از گزیدگی محض پاشا**
 چون بکزد و صغر زرساند و ورق آن چون پزند شکم براند و چون پزند بازیت مطجن
 کنند و اندک کشن ترشک و اندکی زیره و آب انار و اندک بر وی ریزند و بخورند شکم
 به بندد و غیر بریان کرده بخ که از جوی ده و مره صغابو و نافع بود و تشنگی نشاند و
 قطع فی کنند و غشیا ن صغراوی ساکن گرداند و بخار دفع کند و آرزوی کل خورد
 پیرد و گزیدگی محض را نافع بود و چون با شراب پزند و بدان مضمه کنند و در
 دندان ساکن کنند و چون با شراب پزند و بر خنار پیر ضما و گفته نافع بود و اگر
 با سرکه پزند و بد سپر ضما و گفته بغایت نافع بود و چون بر جوب مالند صحت
 یابند و چون محق کنند وزن بخود بکیر و قطع سیلان رطوبت کنند که در رحم بود و اگر

حاض الارض که گفته شد
 حاض الارض که گفته شد
 حاض الارض که گفته شد
 حاض الارض که گفته شد

روده

با شراب پزند و پاشا مند بر قان را دفع کند و سنگ نشانه بریزند و حیض براند **حاض الما**
 در آب روید و ورق آن بدرازی انگشت بود و تر دیک بورق کاشنی بود و پاشا
 وی باریک بود و بر سر وی تخم سپیاه رنگ بود که بر سرخی زند و طعم حاض بود شکم براند
 چون نجته بخورند و تخم وی محق کنند و با شراب پاشا مند غم ببرد و نفیس را خوش دارد
 و توش را زایل کند و خفقان کرم را بغایت نافع بود و غشیا ن دفع کند و مقعد
 مسترخی بصلاح آورد و خارش ساکن کند چون پزند و بر اعضا مالند و تخم آن ورق
 آن چون بخابند در دندان ساکن گرداند و بن دندان را محق گرداند و اگر دمان اکل آن
 کند بر قان را زایل کند **حاض الارض** اکثوت است و گفته شد **حاض الارض**
 حاض بری است و گفته شد **حاض الارض** حاض الماست و گفته شد
حاض الارض امعاء الارض گویند و آن را طین است و گفته شود **حاص**
الایم خشک است و گفته شد **حاص** پاری بخود را گویند و آن سرخ و سفید
 سیاه و کرمی بود و آن بری بود و بتانی و بری و بری کرم و تر بود و اندکی بتانی زند
 و پستانی غذا نیکو دهد و سپیاه به قوت تر بود در افعال و بهترین آن سفید بزرگ
 بود و طبیعت آن کرم و تر بود در اول و گویند خشک است در اول طبیعت نرم دارد و بول
 براند و منی بپزند و باه برانگیرند و حیض براند و منضج بود و لون را صافی کند
 و نشر را پیرد و در مهای کرم را سود دهد و روغن آن قوبار را زایل کند و آرد
 آن ریشهای بلید و سرطان و خارشن بدن را نافع بود و نفیس آن در دندان
 و درم دندان را سودمند بود و آواز صافی کند و غذای شش بد پدازد
 خیر چون از اردوی و شیر حشای سازند و بخورند و طین خود سپیاه پستک کرده
 بریزند و اندر بول از همه خود را زیاده کند و فالج و مر ضهای سرد و در مفاصل که از رطوبت
 بود نافع بود و باه را زیادت کند بغایت تا حدی که چهار پا یان مثل کوا

و شتراب و حار چون نخود سیاه بجای علف بدهند قوت باده ایشان زیاده
کند و پسته کرده بکشد و چون بستر که چیسایند یک شب و یا مدد بنامش
بخورند و صبر کنند تا نیم روز گرم بکشد و اگر در آب چیسایند و سبجان خام بخورند
و آب آن بیاشانند بکشد تا انعطاف تمام آورد و قضیب را قوت دهد و در نخود
سه خاصیت موجود است که جماعت کردن محتاج بدان سه خصلت بود اول
انگ طبعش ملایم طبع منی بود و کثیر غذا بود و مولد ریاخ و نفخ بود و سوزندگی که
جهت جماعت خوردند باید که این سه خصلت داشته باشد و آن نخود است
وزرده نیمه شت اما کسی که قرحه کرده و شانه داشته باشد شاید که نخود خورد و نخود
سیاه بجهت از دواولی آن بود که میان دو طعام نخورند مضرت وی کم شود
بخشش اما نخود بری سخن تر بود و بحقیق تریشیرازی آن نخود حلونی گویند
حیمه ابوخلسا گویند و آن پیچارست و رجل الحما نیز گویند و گفته شد
در الف **حیمه** بلغت اهل شام لسان الثور است و از قول صاحب طابع و صاحب
منهاج **حیمه** تخم است که از اخیه گویند و صفت مرد گفته شود **حیمه** عرض
گویند و آن ایشان است و گفته شد **حماط** نوعی از حیمه است و در بیم گفته
شد **حماط** صاحب منهاج گوید از قول احق این عسکران که جن پستان است
و شام حقیقی گویند نبات وی بغایت بزرگ بود و کل وی سفید و تخم وی مانند تخم جن
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و در دوام اصحاب بلخی را مفید بود و پسته دماغ
بکشد که از بلغم بود و زکام تر را نافع بود و پیچ که بیدار و ایس بود از شام نفهم و گویند
مقوی قلب بود و تخم وی بریان کرده با روغن گل و آب سرجهت اسهال کهن
نافع بود **حماط** پاریسی گویند جالینوس پس گوید طبیعت وی گرم و تر است

۷۹
و تر است بار طبعی بسیار گوشت وی کرده را نیکو بود و منی بفراید و فال و لقوه و خدر و اسهال
بدن و استقار نافع بود و شریف گویند چون زنده بر مای وی تجویع بکشد و پاک کند و بر موضع
کزی که عقیق نبند بغایت نافع بود و سردی بجمان با پر سوزانده و بحق کنند و در چشم کشند
شکوری و تار یک چشم ببرد و این زرم گوید در خانه که بگویند بود از خدر و فال و سکه و جود و سبب
و نجای این باشد و این خاصیت حق تعالی بوی ارزانی داشته است و در سقورید و س
گویند که چون ورشان و شقایق و حمام چون گرم بود و در چشم کشند و احتی که در وی بود
زایل کند و این مولف گویند که در خواص آورده اند که اگر کسی زرمه که بگویند سفید و چشم
کشد تاریکی و عشا ببرد و اگر مداومت بر اکل گوشت وی کنند ذکا آورد و خون حمام قطع
رعاف که از حجب دماغ بود بکشد و پسته وی بغایت گرم بود و بگویند تر از کبوتر و بگویند
تر بود و اولی آن بود با ب غوره و کشیده با بستر که بزرگ و چون بخورند و بعد از آن مغز خیار
از بی آن بخورند **حمار املی** گوشت وی گرم و خشک بود و در سیوم و صاحب تقویم گویند از
قول احق که گرم و تر بود و خاکستر گوشت وی و جگر وی چون بازیت بر شقاق که از سر ما
بود و مانند نافع بود و خاکستر جگر وی بازیت بر خنار بر نهند نافع بود و جذام را سود دهد و
گوشت و جگر وی چون بپزند و در طبع آن نشینند کزازی که از خشکی بود نافع بود و بغایت
و جگر وی بریان کنند و بنامش بخورند صرع را نافع بود و بول وی در دگرده را سودمند
بود و در خواص آورده اند که پوست پیشانی وی چون بر کدک بپزند که نرسد منع
ان کنند و گویند چوک گوشت وی چون بخورد کدک دهند و بگرند و در خواص آورده اند
که کسی که عقیق بکشد چون بروی و از کوزه نشیند و زایل کند و اگر در گوش وی گویند که
مرا عقیق بکشد و است و از کوزه بزان و نشیند در او زایل شود و خرا در کند اگر
از پوست پیشانی خور چیزی باخود نگاه دارند یک سال تمام و چون سال نو شود دوباره
پوست پیشانی دگر نو باخود نگاه دارند تا سال دیگر صرع از وی زایل شود و این نیز صبر

گوید خون آواز کند سک را غلیظ ناخوش می آید **حار و دمی** پاری کور گویند و
 عبد الملک بن زمر گوید نظر بر چشم حار و دمی کردن صحت چشم نگاه دارد و منع ترول آب
 بکند و این خاصیت حق تعالی بوی داده است جالبینوس گویند گوشت وی چون زهر
 و چون باشد نزدیک گوشت ایل بود و بغایت غلیظ بود و پیروی چون بر کف طلا
 کنند سود دهد و چون بار و غن قسط بخوشا نند جهت در دپشت و کرده که از بلغم بود
 باد غلیظ را نافع بود زمره وی بزوا الشلب و دوال مالیدن سودمند بود و گوشت
 وی چون بپزند و آب و نمک و دارچینی و ریخپیل و عرق آن پاشانند و گوشت چوبان
 بخورند در مفاصل و باد های غلیظ را سودمند بود و گوشت وی بسیار خوردن مضر در
 معده پیدا کند و اول آن بود که از پی آن کوازش مسهل خوردند مانند شریاران و غیره
خنظل علق خوانند و تخم وی را میبید گویند و بر کبکست گویند و پاری کور گویند و
 بکرمانی خورمه خوانند و بلفظ دیگر خورمه زو باه خوانند و ثور و ماده بود ماده سفید و ست
 و زرد و سنگن باشد چند آنکه سفید تر باشد بهتر بود و پوست وی باید که زردی بود که سفید
 زرد و آب بگوید زرد بود و اگر بر درخت خنظل بک خنظل پیش نبود آن کشنده بود و آن
 نیز زکی و خنظل بود و بهترین آن ماده سفید رسیده میبیدی بود و طبیعت آن گرم است
 در سیوم و خشک است در دوام و گندی گوید سرد و تر بود وی مقطع و محلل بود و جمع مفاصل
 و اعصاب و عرق النساء و نفوس همه در انبغایت سودمند بود و دماغ را از خلط پاک
 کند تخم وی مسهل بلغم غلیظ بود از مفاصل و اعصاب و مسهل ماده سودا و صغیر بود و
 قوی ری بکشد و لوق وی صرع و مالخولیا و سواس و او احمیه و جذام را سودمند بود
 خاصه چون با آدویه خلط کنند مانند انیسون و انیسون و نمک مندی و صبر سقوطی
 و ایارج فیفر او اگر در طبع خفته کنند بجمان درست از دو درم تا چهار درم شاید که قوی بکشد

۱۰۱۰

و موه سودای خام پرون آورد و تخم آن شترتی از نیم درم باد آنک نیم غسل و ادویه با بود و باید
 که بغایت حق نکند و اصلاح لوی بکشد و اصل خنظل سودمند بود و کزیدگی افی و غروب
 را خوردن و طلا کردن و حکایت کند اعرالی که غروب چهار موضع او بکزند و در درم
 از وی پاشانند و در حال صحت یا لبت و در صحت جهت کسی که قوی داشت باشد نافع بود
 و بخور کردن بوا سیر را نافع بود و چون بخور بکیرند چ بکشد و احمی این هم آن گوید
 چون بکیرند خنظل و سیر آن بکیرند و تخم آن پند از زهر و غن زینق بکیرند و سولخ
 بخیر بکیرند یا بکل حکمت و در آتش نهند تا چند جوش بزنند و بعد از آن بکیرند و بر
 موی مالند سیاه کند و رنگ کند که زرد سفید کرد و در هیچ و مشقی گوید اصل وی چون
 بخوشا نند نافع بود جهت استسقا و کزیدگی افی و غروب و خنظل باید که در کرمای گرم
 و سرد استخوان نکند که اسهال موی آورد و مضر بود و بعد و صلاح آن کثیر بود
 و بدل آن گویند خروع بود و گویند بوزن آن حمل بود و چهار دانگ وزن آن قند
حنا بهترین آن بود که سبز بود بغایت و در حال خرد کرده باشد و طبیعت آن
 گرم است با اعتدال و گویند معتدل است در گرمی و سردی و گویند سرد است
 در اول و خشک است در دوام و طبع وی سودمند بود جهت و رهای کرم و سوختگی
 آتش را نافع بود جهت شکستگی استخوان و ریش من و دریم همها جهت خنق نکند و
 نیم مثقال چون پاشانند قوی بکشد پید و از خواص وی آنست که کسی را که چون ابتدای
 ابل کند خا باب بر شند و بر پای وی بندند ایمن باشد از لکه و چشم وی براید و این
 تجربست و اکو تخم وی بکشد و اصل مس شند و لعن کنند و دماغ را بغایت مفید بود و
 این زمر گویند چون جابمسکه بر شند و بر برص ناخن نهند نیکو گرداند چون بدان
 اومان کند و اگر پای را خضاب کنند با مداد بول آن سرخ بود و مضر بود جلق چون پاشانند
 و صلاح وی کثیر است **حند قوی** بشیر از اند قو گویند و پاری کور گویند و سببست گویند و

آن

برای بستنی بود چند قوتی بری را ورق و جاقانیه خوانند و بیونانی لوطوس افیوس
خوانند و معنی آن خند قوتی بری بود و از آن بستنی طبعی خوانند و بهترین وی بستنی بود
و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجه اول و گویند در میان درجه دوم و گویند
در آخر درجه اول گویند در سیوم کلف را نافع بود و در غایب سیوم و عصاره پوستانی
باعمل سفیدی چشم زایل کند و چند قوتی بوی و بوستانی صحرانافع بود و استقامت بول
حیض براند و چون آب وی بکیم ند بخاشند بار و غن کجند و در غن می بکیم ند سودمند بود
جهت باد پاک در اعضا بود و اگر طفلی در بچ گشت آید چون بر وی مالند زود حرکت
کند و اگر در طبع وی تشنه همیش عمل کند و تخم وی بهج باه بود و اگر لب وی بر کزیدگی عجز
ریزند ساکن کند در حال و چون بر عضوی سلم ریخته اند و در ج پدید آید و چون بعضی
وی سحوط کنند صداع آورد و چند قوتی خنق آید و در خلق و در او آب کشید و کاهوی
کاسنی کتد **حفظ** بهترین آن بود که متوسط بود در صلابت و لین و در میان
سرخ و سفیدی بود سیاه بقدر بود و طبیعت آن گرم بود و معتدل بود و خشکی و تری و
روی را پاک کند و اندوی همیش عمل کند و چون بگویند و هرگز بدی یک دیوانه نمید
سود کند و چون بخاشند و بر دلمه و در همانند سورج کند و بهج غذایی آدمی با از جویا
بهتر و موافق تر از وی نبود و در غن وی بر قوت نافع بود و صفت آن در ادیان گفته
شود و اگر چنان خورد گرم در شکم پیدا کند و اگر آب بخورد و زیان مند بود **حنا و القوله**
شجارت و ابوطسا گویند و گفته شد **حنا قشیش** حوار الحشمت و گفته شد **حنا جنتون**
و همه است و گفته شد **حفظه رومیه** حذر دوس گویند و خالادون نیز گویند و گفته شود
در **حاک** باد روج است و گفته شد **هر زنده** مرغ خوانند و گفته شود
عزرومی اگر و نفس خوانند و تور خوانند و آن درختی است که پوست وی زرد بود
و کل وی گرم بود در درجه سیوم و خشک بود و در اول و ورق وی ضعیف تر از نرم وی

باشد و صمغ وی گویند که ریاست و تخم وی لطیف تر از صمغ وی بود و آنرا سرد خوانند و
ورق وی با سمر که ضما و کنند بر نفس بغایت سودمند بود و تخم وی جو با سمر که پاشانند صمغ
را نافع **حرم** غمندی است و گفته شد و حرم نیز خوانند **حور** ارد کنند سسته
تجربیه بود و در غایت سفیدی **حوجم** ورد اجم است و گفته شود **حوران و حور**
این مرد و اسم طرخون است و گفته شد **حواصل** مرغی بزرگ است که پیران و پیر می نشاند
و در مصر می باشد و آن در نوع است سیاه و سفید سیاه نادرش بوی بود و سفید خوش
بوی بود و بهترین آن سفید بود **حور استغندر** ارستان افروست و گفته شد **حیه**
مار است و انواع آن بسیار است و این در تریاق مستعمل بود و نافع بود و منفعت می در
در کیات گفته شود **حیات الموی** قطران است و گفته شود **حی العالم** ابرون
خوانند و معنی آن یعنی همیشه زنده و مرکب ورق آن نیفتد و همیشه سبز باشد و پیش بهار نیز
خوانند و بعضی گویند بستان افروست و بعضی گویند تخم است و این مرد و قول خلافت
و این حقیق است نوعی از ریاحین است که در تیر بزرگ بسیار باشد و دایم سبز بود و حی العالم
دو نوع است کوچک و بزرگ و ذوقورید و س که در سه نوع است نوع کوچک
خود روی بود جای پای سایه وین بر یوارها و کوهها و قصبان وی کوچک بود و یک شاخ
پیش نباشد و سق بسیار بر آن بود و بعد یک وجوب بود و کل وی زرد بود و در قوت ماند
نوع بزرگ بود و از آن بزرگ بستنی بود و کوی بود و قدوی بد راخی یک کز بود و
بسیطری انگشت بود و بهترین وی بستنی بود و طبیعت می سرد بود در سیوم و خشک
بود در اول و در دو نوع کوچک و بزرگ سودمند بود جهت و رمای گرم و طر و سینه
گرم را طلا کردن و چون تنها یا سوپق بر حمره و غله ضما و کردن نافع بود و در ریشتهای پلید و
ورم گرم و چشپیدا شود و سوختگی آتش و نفوس بغایت سودمند بود و عصاره وی بخورم
چون پاشانند کزیدگی رتبه را نافع بود و چون آب وی با سمر که و در غن کل بر سر نعل کنند و

سر زاناف بود و جهت اسهال و ریش روده سودمند بود و چون باشد آب پاشانند
کرم و راز پیون آورد و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبت زن از رحم بکند
و اگر در چشم کشند در چشم را نافع بود و ذیفور بید و بس کوید نوع بیوم را نقل حقایق
خوانند و بعضی طیلان خوانند و اهل روم ایلسو خوانند و این نوع میان بینکستانها
بود و طبیعت وی گرم بود و مفرج بود و چون بر پینه کهن بر خازنر صفا کنند تحلیل دهد

خانق النمر
صاحب منج کوید خانق النمر و الذیب یبسی قاتل الذیب و النمر و می حشیش و در
صفت قاتل الذیب کوید قوه کفوة خانق النمر و موغرة بس برین تقدیر برین دو
اسم و ماهیت آن یکی سهو خواهد بود و آنچه محقق است گفته شود خانق النمر نبات است
که چون پلنگ و یوز و کرک و سنک و خوک و غیره بخورند خفاقتان بکیر و و بدان
بیب خانق النمر خوانند که مخصوص است به پلنگ که و بر از و در تری کشد و آن نوعی از
مازیون است که تحقیق اگر چه بعضی گویند که اسفیل است و بعضی گویند خربق سیاه است
و این مرد و قول خلافت و انرا اقبونین گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم
خانق الذیب قاتل الذیب گویند در قوت مانند خانق النمر بود اما مخصوص است
بکرک و بر از و در تری کشد چنانکه خانق النمر مخصوص است بنمر خانق الذیب نیز
مخصوص است بنمرب و آن تحقیق خربق سیاه است و طبیعت آن گرم و خشک است
در او درجه بیوم و چون بگویند و بر گوشت خام باشد چون کرک بخورد بکیر **خانق**
الکلب قاتل الکلب هم خوانند و در محل همان فعل میکند بل زیاده نر از اسک
را از و در تری کشد و آن از مند و ستان خیزد و انرا ادراخی گویند و گفته شد **خالاون**
صاحب جامع کوید و نبات و صاحب منج کوید نوعی از مازیون سیاه است
و صاحب جامع کوید خالاون اسم مازیون است و گفته اند که اسد الارض مازیون است

سهر کرده اند اسد الارض حریاست و گفته شد و خالاون اسم مازیون است و سبب
اشترک اسم سهر کرده اند و هم صاحب جامع کوید از قول بعضی متاخران که اسد الارض
اسم خالاون ماس است که آن مازیون سیاه است بس برین تقدیر قول صاحب منج
معبر تر بود و خالاون و کالیون نیز گویند **ختم الملک** ساد او را ن است و گفته شد
خاما ذاتی عارض الارض است و در باب ذال گفته شد **خافور** نوعی از
مرواست و زبان اهل مصر خفاط خوانند و گفته شد **خالاون** لوتس معنی لوتس
پیونانی سفید بود و بعضی شخصی گویند و بلغت بریرا داد او در الف گفته شد در
صفت استخفیف اسود و بعضی **خاما لاون ماس** ادا اسودست و آن کالیون
و کالیون نیز گویند و خانق النمر نیز گویند و گفته شد **خالید و تیون** خالد و میون
نیز گویند و معنی آن ذواخطانی بود آن عروق الصفرت و گویند تحقیق ملیر آن
و ذواخطانی از بهر آن گویند که به خطانی که پارس پرستوک خوانند در ایشان چون
ناپنا بود مادی بر و در و شایخ ما میران پیاورد و در ایشان نه بندگی او پنا کرد و
یفرمان خدای تعالی و آن از خواص است قنبار که اهل احس الحاقین **خاما مبین**
بابوچ است و گفته شد **خاما نیطس** معنی آن پیونانی صنوبر الارض بود و
آن کافیتوس است و گفته شد **خاما در یوس** خاما دریون نیز گویند و معنی
آن پیونانی بلوط الارض بود و آن کادر یوس است و گفته شد **خاما اقطی**
معنی آن پیونانی خان الارض بود و آن خان کوجک است و اقطی خاما مان بزرگ است
و گفته شد **خا و لنی** حسره دار و گویند و آن خولجان است و گفته شود
خامه شیطح است و گفته شد **خالاون** خند روس است و گفته شد
خیم بزرگ است و پارس شغزک خوانند و بعضی مانا گشتی گویند و
بهتر یزی سواد و آن و بهتر کی مارا شو و بهترین وی سرخ طلوفی رنگ بود و طبیعت

آن گرم و تر بود سردی را سودمند بود و اصحاب سودا چون با نبات پاشانند بدن را
 فریاد کند **خبر روی** لعل است **خبر** پاریسی و گویند و آن نوعی از طوکیه است
 و طوکیای بستانی است و طوکیه بری بود و نوعی از طوکیا بقلا البیهودیه گویند و طوکیه خف است
 و بری لطیف تر و خشک تر بود از بستانی و طبیعت وی سرد و تر بود در اول درجه و گویند
 معتدل بود در گرمی و سردی و فواید طبیعت آن گرم و خشک است و گویند تلین در
 وی هست و معتدل بود و چون بر گیرند کی زین بود و خلضها و کشتن ناف بود وقتی که خام بود و
 ورق بری ناف بود باز تیون بر سوختگی آتش و حره چون بر وی کشند و طبع وی چون زبان
 در وی نشینند صلابت رحم نرم گرداند و مقعد و ورق وی چون باغ وی بکوشانند ناف
 بود جهت نرم تا وادویای کشند و بر گیرند یکی رقیلا ضحا و گردن ناف بود و بول براند و تخم وی
 چون خلط کنند با تخم خد قوای بری و با شرب آب پاشانند در دهانه ساکن گرداند و چون
 ورق وی بخت بر دایمیل و در مهای صلبه ضحا و کشتن سوراخ کنند و طایفه پیر و ن آورد و بد آن خفه
 کردن گیرند کی امعاء و رحم و مقعد ناف بود و پوستانی معده را بید بود و چون تر بود و مثانه را ناف
 بود و تخم وی ناف بود جهت خشونی که در سینه و شش و مثانه بود و اگر به بر نهد و بار و غنی
 ضحا و کشتن سوراخهای که در کرده مثانه حادث شود مفید بود و اگر ضحا و کشتن سوراخهای که
 گرم ساکن گرداند و جازری سودمند بود جهت سرفه که از خشکی بود و بول براند و شکم و ورق
 آن چون بخایند خام و ضحا و کشتن با اندکی نمک بر ناصور که بر چشم بود پاک گرداند و گوشت
 بر و باند و چون ضحا و کشتن با کبیر بر سریشی که از تری بود و کبیر سوسه را ناف بود و چون بر گیرند
 غریب ضحا و کشتن خاصه که بازیت بود و کل وی سودمند بود جهت قره کرده اشامیدن و
 ضحا و گردن و قصبه آن ناف بود جهت روده و مثانه و شکم نرم کند و نوعی از جاری بری
 بود که مهمل و خام بود تا حدی که خواسته خون پیور و **خبر** بهترین آن بود که اگر کندم
 افت نارسید و پاک فریاد صلب بود و خبر سمید و حواری و شوا از شکم بگذرد و در وی

زبادت

زبادت بود و مولد ریح بود و سده جگر و سنگ نشانه تولد کند و شکم به بند و خشک را
 غلیظ کند و خونی که از وی حاصل آید میل نیایی داشته باشد و خبر خواری بدن را غریب کند
 و خبری که خاله بسیار داشته باشد زود از شکم پیر و ن آید و غذا اندک دهد و از خاله کم داشته
 باشد ضد آن باشد و نان فطیر نفخ دوی زیادت بود از این خمیر داشته باشد و نان خشک
 کهن شکم به بند و نان نرم خشک چون باب نمک تر کند و بر قوای کهن ضحا و کشتن زایل کند و
 شکم نرم دارد و اصحاب قوی ریح را نافع بود و غذا اندک دهد و پندار انواع خبر تا که اگر کندم
 سازند بود و جیب و حکم و بواسیر تولد کند و مصحای ادمان و طلاوی و البان بود و بهترین
 خبر سمید بود و غذا پیش دهد و بر مخم شود و بسبب اندک خاله که داشته باشد و در گرمی
 معتدل بود و بدن فریاد کند و شکم به بند و سده پیدا کند و اولی آن بود که خبر او نمک تمام داشته
 باشد و بواسیر غلیظ و طبا حیات شود و خورد و بعد از قوی خواری و کندم وی میان سمید خشک
 بود و متوسط در کشتن غذا و قله آن و سرعت مخم و بطی آن و نزدیک سمید بود و در بهترین
 احوال و شکم به بند و اصحاب کدر را سودمند بود و دیر مخم شود و مولد ریح و نفخ بود و
 سده و سنگ کرده احداث کند و مصحای ریح و غلیظ بود و بعد از آن ماء العسل
 خوب و ن و بجام رفتن و خوابهای دیر کردن مناسب بود و طبیعت نان فری تر بود
 و دیر مخم شود و مزاجهای خشک را سودمند بود و مصحای چیزهای شیرین بود و نان
 قطایف شکم به بند و مولد خلط غلیظ بود و مصحای شری بود و نان برنج بهترین آن بود
 که از برنج سمید نیزند و طبیعت آن سرد و خشک بود و غذای روده دهد و شکم به بند و
 و دیر مخم شود و مصحای ریح و نان بود و نان جو بهترین آن بود که از جو فری تر بود و ن
 و طبیعت آن سرد و خشک بود شکم به بند و غذا اندک دهد و بدیه و مصحای چیزهای
 و جیب **خبر الغراب** افحان است و کشته شد **خبر القرد** لوف است و
 کشته شود **خبر المشایخ** بخور غریم است و کشته شد **خبر الحید** استور و ن و پیک

بریم آینه گویند و قوی تر از همه خشکها بود و آن را قنچ خوش خوانند و بهترین آن بود که بولادی
بود و این بارهای کوچک تنگ بود که در وی خشونت نبود و طبیعت آن گرم و خشک
بود و در سیوم محقق رطوبات بود و محلل و رجمای گرم و نافع بود و جهت خشونت جفن
و مقوی معده بود و چون با شکر آب کهن پاشانند خون بواپیم قطع کند و منع آبپستی
کند چون بخورد بر کمر ناز پاره کند خون رقتن باز دارد و قطع سلس البول بکند و فعل
را محکم دارد طلا کردن و چون پاشانند جهت شیر که در پستان است بود و سود ده
و مقدار اولی از وی مستعمل بود و جهت اجدید بقوت مانند زنجار اکلید بود و چون
با سبچین پاشانند منع ادویه کشنده کند مانند مازیون و از خوردن خشک
اجدید همان حاصل شود که از خوردن براده اجدید و علاج وی همچنان کنند که کسی که
براده خورده باشد و اولی آن باشد که بر وی بود و صفت آن بکیرند و سخن کنند و در سر که
انگوری جیاستند چهار ده شبانه روز بعد از آن خشک کنند و سخن کنند و بار و غن
با دام بریان کنند و بعد از آن استعمال کنند و متعنتی است که باه را زیاده
کند و هم چنان تحلیل کند و درم سیر زرا تحلیل دهد و معده و جگر سرد تر و اخلاص
که نیاز تخفیف دارد نافع بود و بعضی تقطیر بول و قرحه امعاء و مثانه بغایت نافع بود
و بدل جنت اجدید مدبر اطر نعل کوچک بود و غم مدبر بدل آن صفت **جنت النصف**
نعل نقره است و بهترین آن بود که سبز رنگ بود و قابض بود بغایت و در
وی تخفیف بود و در ویشها را نافع بود و منع خون از نا صور و بواسیر بکند چون
در مرم کنند **جنت النحاس** در قوت نزدیک است جنت اجدید و مس سوخته
اما ضعیف تر از مس سوخته بود **جنت الرصاص** قوت وی مانند رصاص محرق
بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و نافع بود جهت ریش جنت بدل آن اسفنج
رصاص است **خترق** است و کثرت **ختم الملک** خواص الملک

گویند و آن طبع محموم است و کثرت شود **خشا البقر** زبل البقر است پیارسی بر کهن
کا و را گویند چون بر ورمهای غلیظ نهند تحلیل کند و چون بسوزانند و در سوراخ بینی نهند با
سر که خون رقتن باز دارد و زهر را نافع بود و چون بخورند و گرم بر بدن نهند و بکند از رند
تا خشک شود بعد از آن بر کمر ناز پاره کند خون رقتن باز دارد و منع آبپستی
ضما د کنند مفید بود و بر کمر یک زهر نور و محل بغایت نافع بود و پستی را بدان طلا کنند بغایت
مفید بود و بهترین آن بود که در فصل ریح بود و چون خشک کنند و سوزانند پستی را نافع
بود بغایت و اگر بدان بخور کنند در زیر زدن زادن بر وی اسان شود و بچرم دهند از د
وزن **خدر نق** عنکبوت است و کثرت شود **خدر الکرجال** بزهر النع است و کثرت
خدر البقر نهند است و کثرت شود **خنو** دو نوع است غیری و بصلی کثرت
بهر بود و گویند که استخوان پستانی کاویست و گویند شاخ مارت و گویند مرغی می باشد
در پایان که میان چنین و زنگبار است بغایت بزرگ می باشد چنانکه غذای آن مرغان
فیلان بزرگ می باشد و آن مرغ بزبان آن دیار خنوخو است و گویند شاخ ویست
خروع پیارسی پدید گویند و بهترین وی بوی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و
در د و م و گویند ترست سهل بلغم بود و قوی بکشد و فیل و لقوه را نافع بود و شترتی ده
و آله سفید کرده بود و صلابت اعصاب را بغایت نافع بود و چون ضما د کنند و پاشانند
نرم گرداند و سی جاز وی سفید کرده چون سخن کنند و پاشانند سهل بلغم بود و در
رطوبات ماسی و فی آورد و غشیان باز دیکند و ورق وی چون بگویند و با سونق خلط
کنند و ضما د کنند بر ورمهای ملخی و ورمهای که در چشم بود سود دهد خواه بخته و خواه خام و
بر نفوس و در منافصل چون ضما د کنند بغایت نافع بود اما مضر بود بسینه و مصلح وی
کثیر بود **خراطین** رغام گرم گویند و آن امعاء الارض گویند و حر الارض نیز خوانند
و آن گرمی سرخ رنگ بود که در زمین نمناک بود در زیر کل و طبیعت وی گرم و خشک

بود و خشکی وی در درج سوم بود چون بگویند و بر جاحت اعصاب ضعیف کنند و چند روز
 کتند بغایت نافع بود و گویند در ساعت نافع بود و با پیله مرغالی در دوش را نافع بود و
 چون با شراب یا شامند بول را بر اند و بر قانرا سود دهد و شک کرده را بر نیز اند و
 در تعظیم ذکر طلا کردن اثری تمام دارد خاصه چون بنشیند خشک کتند و سخن کتند و
 بار و غن کچند طلا کتند **فریج** عصفرت و کتند شود و صاحب جامع گوید نوعی است
 حشف بود **خوب بنطی** و خوب الشوک خوانند و قمع قریش نیز گویند و پیاری
 کور خوانند و اهل شام خوب مغز گویند بنیوت خوانند و کتند شود **خوب شامی**
 پیاری کوز رو خوانند و کبر کار زنی گویند و آنچه خشک بود بهتر از تر بود و طبیعت وی قابض
 و سرد و خشک بود در دوام و گویند گرم است در اول شکم به بند و با وجود شری معده را
 بکزد و ادرار بول کند خاصه چون با عقیده العنب مربی گردد و باشند و جالینوس گوید
 چون تر بود شکم نرم دارد و معده را بد بود و مخم نشود و چون خشک بود شکم به بند و
 بول بر اند و چون نارسیده باشد تا لیل را بد آن بمالند حکم البته زایل کند و مصحح خوب
 فایده بود و گویند ماء العسل و جلاب و بدل خوب مازوی بی سوراخ بود و وزن این
 و گویند طریقت بود و گویند قرایش و گویند قراط بوزن آن **خوب سندی** خیار جنبه است
 و کتند شود **خوب مصر** خوب بجره سطر است و آن خوب بنطی بود و گویند
 قراط است و کتند شد **خودل** بهترین آن بتانی بود تازه فربه سرخ رنگ و چون
 بگویند زرد رنگ بود و طبیعت وی گرم و خشک است در چهارم و از خواص وی یکی
 آنست که چون در عصیر انگور اندازند در حالت خود بماند و بخوشد و چون بگویند و
 بر دماغ دارند عطسه آورد و چون بر نفوس ضعیف کنند نافع بود و بر داء الثعلب صلیب
 خاصه نری و بر عرق النساء و در سپرز و مرد مزمن که باشد چون خوانند که جذب
 آن از عمق بدن بکشد بظاهر بدن طلا کردن سود دهد و از بخور وی کوندگان بگویند

و خوردن وی قطع بلغم کند و چون با عسل یا با موم که اخته یا نیازیت یا با پیله یا پیله نند
 بر روی مالند روی را پاک گرداند و در رمای نرسن و خنایر تحلیل دهد بغایت چون
 با کبریت و کینخ طلا کتند بر روی و بر جوب گویا ضایع کردن بغایت نافع بود و مولف
 گوید اگر کسی قویا داشته باشد که هیچ چیز زایل نشود بکیر و خول کوفته وقتی که از حمام بیرون
 آید و کرباس باره یا صوف پارچه بر آنکست بچد و بر قویا بمالد حکم تا خون آلود شود و
 بعد از آن خول کوفته در آن مالند زرد آب بسیار روی روانه شود و صحت یابد و این
 چیست و رازی گوید اگر کسی مادر و دندان دایمی کند کبرل ورم بود و سخن کتند و بر دندان
 نهند عجایب بینند و چون بر برص طلا کتند مفید بود و ضایع کردن بر سر جهت رحمت
 لیثه غن بغایت نافع بود و دوسه مصفاه بکشد و در دار وای چشم جهت تنگوری بود
 و در خاصه چون بگویند و در آب پیزند و با عسل در چشم کشند و چون با بون و یا شکر
 یا شامند گرم بکشد و اگر آب وی در گوش یا دندان چکانند در ساکن کند و سپید
 بکند از انداختن قرح را سود دهد و با دوا سازیا و کوند و تهرهای کمن را زایل کند و
 مقدار و شغال از پوست عمل بود و بری خطی بدازوی حامل شود و همه معطش باشند
 و در دهم آوردند مضرب باشند بدماغ و مصحح وی آن بود که بیادام و سر که پیزند و در خوردن
 جهت مداوات تنگ مندی با وی یا شامند و بدل آن دو وزن آن حب الرشاد
 بود و گویند دو وزن آن خم شمل **خودل بری** لسان گویند و کتند شد **خودل ناری**
 نوعی از حرف است که آنرا سقند آن سفید گویند و کتند شد **خودل** بزبان
 اهل دمشق خودل فارسی است و کتند شد **خود** خیر و گویند و آن جناری است
 و کتند شد **خود** ابصر بهخت که پوست آن مستعمل است بچ که ماند و گیاهش
 لسان الحمل ماند و بطعم از خرق سیاه تلخ تر باشد و این و نج آن شاخهای بسیار
 رسته باشد مانند اسایرون و یک نوع الملس باشد و آن ریشماند است باشد

ما شذ می

56

و گفته شود **خس** نوعی از رب با حرست **خس** پاری کا هو کونید و پری بود وستانی
بود بهترین فی تانه و بزرگ پهن بود و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم و کونید سرد
در دوا م معده را نیکو بود و خواب آورد و بول براند و خلی که فی متولد شود بهتر از
خونی بود که از سایر بقول حاصل شود و میل بسدی داشته باشد و نافع بود جهت آب
که در کش و آب تشنه بود و در وی تقاضیه در وی زیاده نثر بود و چون در میان شرب آب آن
تقل کمتری گشته کند و در معده شود و تشنگی نباشد و سودمند بود جهت و درهای
کرم و بوجده طلاء کردن نافع بود و بی خوابی را بیکند خواه خام خوردن و خواه بخنه و قطع
سیلان منی بکند و بر در چشم که از کرمی بود و خا و گفته نافع بود و تخم وی چون پاشا کند
نافع بود از جهت کسی که او را بسیار احتلام افتد و قطع شهوة جماع بکند و کاهوی پری
لبن وی مانند لبن جاش سیاه بود و قطع سیلان منی کند مانند بتانی و نیم درم از لبن
بری مهمل کمی کس می بود و جهت که بیک غریب و ابتدا نافع بود چون پاشا کند و کاهو
بسیار خوردن چشم را ضعیف کند و ماریکی آورد و اولی آن بود که عجب قوایا تغنی کند
و آب رازیانه و چشم چکانند و باه رازیان مند بود و مصالغ وی کوفس و نعنع به
خس الحار شجارت و مو فیلوس و ابو خلک گویند و گفته شود در الف
خس الکلب و نیسا فوس است و گفته شد **خس و دارو** و لجان است و گفته شد
خشی شاپین بتانی بود بهترین فی تانه فربه بود و طبیعت می سرد و تر بود در
دوا م و کونید و سیوم و کونید و خشک است و سودمند بود جهت سردی کرم و تر لم
سینه و نفث دم و ماده که فرود آید از سر و با عل منی زیاده کند و مقدار دو درم با پنج درم
مستعمل بود و جبهی شکم به بند دوابی شکم براند و جشاش منوم بود و غذا اندک به
و مصالغ وی عسل بود و قشر وی مضر بود و بیندیشش و مصالغ وی مصطکی بود و
و قشر وی منوم تر بود از جبهی چون پزند و آب آن بومر ریزند **خشی شاسود**

چون خشک کنند و پاشا مندا با شراب نافع بود جهت که بیک افق **خصیبه الی**
چند پند است و گفتند **خصیفت** پیاری خمره نارسیده را کوبند **خصیلا**
مقل است و کوبند درخت مقل است **فظم** بهترین وی بزرگی بود که کل وی
سفید بود و انچه بتانی بود و روالرمانی خوانند و بیری با شمع المرح خوانند و یونانی البیاض
و طبیعت وی سرد و تر بود و کوبند کرم بود با عسل و صندل و این و انضاج و از خاک و گلیل
چون بر بوق طلا کردن بر اقبال شستن نافع بود و در هر مایه های ظاهر درم کوبند و انچه
درین گوشت بود و خنای برود بملات و درم پستان که اندک کوبی بود و درم مقعد که
از کوبی بود و درم مفاصل را با پیس مرغابی مفید بود و عرق النصار را سودمند بود و در
ار نقاش و طبع سخ وی چون پاشا مندا سودمند بود و جهت عرق البول قرح امعا و
سنگ کرده و خطه های خام و عرق النصار چون با شراب بخند باشند و چون با پیس
بط با پیس مرغابی بکوبند و با صمغ البطم وزن بخود بکوبند و جهت و درم و انضاج
ان بغایت سودمند بود و طبع وی گشاده و این عمل کند و چون با نم که بکشد
و بدین صفت کشت در دندان سالن کنند و کوبی خواه خشک و خواه تر و اگر
بکوبند و با نم که بر بوق مالند زایل کند و چون خطی که باشد و طبع وی بر کوبند
خل طلا کنند مفید بود و چون با نم که و زیت اعضا طلا کنند منع مضرت کند و دندان
کشد و اگر ورق وی با اندکی زیت خما و کسد بر کوبند یک جانوران نافع بود و بر سوجنی
آتش نمیزد و خطی جهت اسه و کرم سودمند بود و خاصه چون با آب کرم طعاب
قی بکوبند و با قند پاشا مندا و ورق وی در ضادات ذات الجنب و در نافع
بود و پوست وی چون باب پزند مفاصل و اعصاب صلب نرم گردانند و
ورق وی چون خشک کنند و بد آن بر نشویند و ریش پاک گردانند و موافقت کوبند
خ حلی جهت نقرس خما و چون بغایت نافع بود و در هر صفتی را همین مسهل

و ان نوعی از حلیه است و اگر خطی کثیف از وی پاشا مندا قوی لخم را سود دهد و اسحق
کوبید مفر بود شش و صفا وی عسل است و بدل آن کوبند خبازی است و کوبند بدل
خطی سفید نیلوفر است **خط** و عسل است و گفته شود **خطاف** پیاری بوست کوبند
ذوق ریوس کوبند که بختین وی وقتی که ماه در افزونی بود شکم وی را بشکافند و
سنگ پاره در شکم وی بود یکی یک سنگ یکی مختلف سنگ بود و چون در پوست کوساله یار
پوست ایل پزند پیش از آنکه خاک می کشند و بر بازوی مصرع بندند یا بر گردن مصرع
زایل شود و خوردن وی روستایی چشم پفراید و اگر سوزانند و خاکستر وی در چشم کشند
باصره را قوت دهد اگر با عسل پیامیزند در چشم کشند بهتر بود و اگر خشک سود کنند و
خشک کنند و درم از آن پاشا مندا خاق را نافع بود و دماغ وی چون با عسل در چشم
کشند در ابتدای نزل اب بغایت مفید بود و چشم وی چون سخی کنند با روغن زنبق و
در ناف زن بمالند نزدیک نفاس سودمند بود و این زمره در خواص آن کوبید که چون
بکشد خون وی بخورند دهنند کاهی که نماند شهوت وی زایل شود و شیخ الریس
کوبید چون زمره بر شکم را سحوط کنند موی سر و ریش که سفید گشته باشد سیاه گردد
و دندان نیز سیاه کند پس چون خوانند که سحوط کنند و من براز شهر تازه باید گردانند
سیاه نشود و سر کین وی چون زمره کا و پیامیزند و بر موی سیاه طلا کنند بی سنگام سفید
نشود **خفاش** و طوطا خوانند و پیاری شب پره خوانند و شیرازی موش کور و شرف
کوبید چون بکشند و بر زمره که در دکان پیش بلع طلا کنند منع موی ریشین بکشد و چون
در روغن کجی که شاند آن روغن عرق النصار را سود دهد خاصه چون چند کورت طر
کنند و کوبند چون پزند و مرق آن پاشا مندا شکم براند و در ورک اسود دهد
و خاکستر وی در چشم را سود دهد و قوت با صره یا دت کند و این زمره کوبید که چون
سروی در ظرفی پیمنه یا امن با روغن زنبق پزند چند اگله هر اشود و صافی کنند و

روغن بر داند و بر نقرس مانند و فایده قدیم و ریشه ورم اجساد و در بویغایت سودمند
 بود و زحمت زایل کند و اگر زنی دشوار زاید زمره وی در فرج زن بمالدند در حال
 بزا بد و اگر دماغ وی در زیر پای مالند باه بر انگیزاند و اگر آب بکوشا تید با همرا
 شود در سوراخ قضیب چکانند بول براند و اگر طبع وی در آب زن کشته و در آن نشسته
 صاحب فال را بفایت معین بود و اگر دماغ وی سوزند و سخت کشته بر چشم کشته سفیدی
 که در چشم بود زایل کند و سرکین وی چون بر قویا طلا کشته نافع بود و دماغ وی بآب پیاز
 و چشم کشته جهت نزول آب مفید بود و اگر سر وی در زیر جامه پنهان کنند و آدمی بر آ
 خسبد چون نداند در خواب نرود و اگر دل وی باشد همین عمل کند و اگر سر وی در برنج کبوتر
 پنهان کنند هر چند کبوتر که باشد از آنجا نروند و الفت که ند و اگر در سوراخ موش نمایند
 همه بگریزند از آن موضع **خج** خردل بری بود و در لام کشته شود **خلال** **لغون** از حرس
 و کشته شد **خلاف** بهاری پیدا گویند و خلاف بلجی برای است و کشته شد و خلاف نوع
 از صفصاف است و صغ وی از ورق وی پیرون می آید و بهترین آن بود که بر کنار چشمها
 رسته باشد و طبیعت وی سرد و خشک بود و غروی و رقی وی سرد و قابض باشد بی آنکه
 بکزند و در وی تخفیف بود و در پستن خون چون بر وی ضما د کنند نافع بود و صمغ و ورق
 وی بویغایت جلا دهنده بود و خاکستر وی یا سرکه بر نالیل و نمل ضما د کنند زایل کند
 و آب وی در دسر را زایل کند و آب و رقی او بویغایت نافع بود جهت ماده که اگر کشته
 بود و غروی بر ضربی که بر صدقه زده باشد نهان نیکو بود قطع خون رفتن بکند و
 و صمغ وی جهت تصفیه بمرسومند بود و آب وی سوسومند بود جهت سده و جگر
 و مقدار آب وی هشت درم است و با کوبید مضرت بشر اسیف و صمغ وی کلاب
خدا ی قه است یونانی **خل** پیازی سرکه را گویند و وی مرکب بود از دو جوهر مختلف
 گرم سرد و سردی وی غایب بود از گرمی و بهترین وی غری بود طبیعت وی سرد و خشک

کوش

فاندر

بهر در نیمه معده گرم را نیکو بود و اشتها باز دید کند و قطع خون رفتن از مخرج وی که
 باشد بکند و چون پاشانند و یا بر انداخته که خون آید و یا بشویند و در این مثلها یا بر این
 ریزند قطع خون بکند و چون بوسه دهند در بر سر نافع بود و خورند وی بهضم را قوت
 دهد صفراوی مخرج را نافع بود و بود بدان مضطرب کردن دندل را نافع بود و خاصه که
 با شب یمالی بعضی وین دندان نمی کند خاصه چون با کلاب نیم گرم خنک کشته و صدف
 ناشسته و پنهان نرکند با سفنج و بر خواست نمند منع تورم بکند و پنهان که در تری
 پیدا شود و از غلج حویب و عمره و سونجکی آتش قویا و بواسیر و داخشی چون با بعضی
 از ادویه موافق این رحمتها است و چنان کند بویغایت نافع بود و ریشهای پلیدی و خورنده
 چون سرکه و ایغ بشویند زایل کند و چون چشم ناشسته بدان نرکند و با روغن کل بر
 سر نهاند و در سر که از حارث اشیاب بود زایل کند و بخار وی است و تقار را تحلیل کند
 و اگر آل کوشش و گرمی که در گوش بود پیرون آورد و طبعین زایل کند و اگر در گوش
 چکانند گرم وی بکشد و بگریزی که جانوران بر موضع زخم گرم کرده و قوی که بدن
 سرد کشته باشد بهب سم آن طلا کشته نافع بود و اگر بدن گرم باشد هر چه در آن
 موضع نهاند بویغایت مفید بود از جهت دفع مضرت ادویه کشته گرم کرد و با کلاب
 خاصه مضرت آفتون و شوکلان و خانق الخ و شیر که در شکم بسته بود چون با کلاب
 پاشانند بکشد و نافع بود جهت دفع مضرت و کشته و چون بدان مضرت
 کشته قطع سیلان فضول از طلق بکند و خنک و کلمات را نافع بود و علانی که
 در طلق بود پیرون آورد و مطلقا طلق علیط بود و شکم مشک کشته شکمی نشاند
 و سبزی را نافع بود معده را داغ کند و با کلاب نیم گرم کندی و پیرون بویغایت
 در دندان که از گرمی و سردی بود نافع بود و اگر کلبی بود سبب سردی و اگر
 سردی بود جهت تطهیر که در دهان است و اینها صفت کرد و بویغایت در غیر

کرنیدن
زیان

نیست گو که از آنکو بخشید که نافع بود جهت سک و روانه امام که مفر بود
بود ای نافع و بسیار خوردن وی بهر را ضعیف کند و غلبه را زیاد کند و اگر او مان
خوردن وی کند با استقامت و چون باب وقت مخرج سازند حضرت وی کمتر تو
و صاحب تقویم گوید مطیع وی بادام پائیند بود **خل الغسل** پیاری که غنضل خوانند
نافع به جهت عرق النساء و تنگی نفس و در بوجون بدن مضمضه کنند بن دندان و آن را بکوبند
و کنند و من زایل کرد و انداخته چون مر با دوا نباشد و درم پاشانند و چون در گوش
جکاستد کراتی گوش زایل کند خاصه اگر ریشی روی بود و چون نباشد پاشانند چشم
را روشن کنند و دندان را قی کرد و انداخته و از صافی کند و در معده را نیکو بود خاصه
چون طعام در معده مضمضه و مخرج را نافع بود و لون را صافی کند خاصه در زمان
نقاعیت و در وقت غشک را زایل کند و از و درم ابتدا کنند تا پست درم هر روز
قدری افزاید **صفت آن** تا شد اسفیل سفید پاک و جگر و جوین سفید کند
و بازه کنند و در پستان کتان کشند و حمل روز در سایه پیاورند بعد از آن یکس
از آن در پشت من سه انگوری اندازند و شصت روز بگذارند و در افتاب در تابستان
از اول بر طایف نا آه اسد و اگر ضرورتی بود در سه که بوشانند در دیکه سنگین تا غنضل
مهر است و فرو گیرد و صافی کند و بعضی یک غنضل در پانزده من یا شانزده من
کنند و در افتاب نهند اما این در افتاب بود قوت وی غالب بود و خاصیت وی
زیاد بود به **خلد** پیاری که گوش کور گویند و بیشتر از آنکست برک و آن جانور است
کور در زیر زمین باشد و گویند که تیره است و پنج نباتان و اشجاری خوردند و در زیر
پا زو کنند از سوراخ بر آید و اگر خواستند که وی بکشد بیاز و کند تا بر سر سوراخ وی
نهند پیر و ناید و وی از جمله سموم قتال است و این زرد در خواص او آورده است
که چو کسی که در گوشش می باشد چون بوی خنجر طلا کند تحلیل کند و اگر سر وی بپوشانند

بافلتن

و با قلفظار سخن گفتد و کسی را که بینی وی کهنه بود در بینی وی دمند کند بینی وی زایل کند و کسی
که تب ربع دارد چون بروی بندند شفا یابند و مرار پس گویند چون دماغ وی بار غن
کل پیامیزند و بوشانند و بر بیق و بر ص و قویا طلا کنند شفا یابند و سرختری که از بدن بیرون
آید با لند نافع بود **خلر** طباق خوانند و عرق خوانند و آن حیست نزدیک بکرسنه
و در نزد کومان و نواحی آن و ولایت لورستان بسیار خوردند و بنان بزنند و بچنان مانند
باقی و عسل بزنند و خوردند و چون تربیه بچنان نافع خوردند اما دوا را آورد و با صفت
که کرد و خوانند و بشیرانی شود و طبیعت آن سرد و خشک بود و غذا اندک دهد و خون
بد و از وی حاصل شود و مولد سوسه بود و اعصاب را مضر بود بغایت و بغایت نافع
بود چون طبع کنند و عسل پاشانند خلطهای بد را معا براند و حیض براند و محلل
و ملین و قنول سینه بود و اگر کاه و خور و در فای نهند کرسنه بود و نوعی هست که
از وی بزرگ تربیه و آن بخته شاید خورد و آن پیل خوانند و آن نوع بری بود و چون
زمان بخورند شیر شانی پیغز آید **خمر** ماد العنب است و مدام و راج و صهباه طلا
و عقار و قنوه قرقف و رجب و بنید خوانند و پیاری که گویند می نیز گویند و بشیرانی
سیک خوانند و بهترین وی آن بود که قوام وی معتدل بود و لون آن بلون و راج مانند
خوشبوی بود و بی فکر در وی ادویه کنند و متوسط بود میان نوی کهنگی و انرا شراب بچانی خوانند
و طبیعت آن گرم و تر بود و دوا اما آنجا سیاه بود و غلیظ بود و شوار مضمضه شود لیکن گوشت
زیاد کند و آن سفید بود و در قیق غذا کند و در مخرج را موافق بود و در اربول کند
و شکم نرم دارد اما شراب سرج متوسط بود میان سفید و سیاه و قوت وی میانه بود
در مرد و حالت اما آنجا شربین بود غلیظ بود و تیره در معده پیدا کند و شکم براند اما مانند و
کرده را موافق بود اما آنجا در وی قبضی بود در اربول زیاده بود و مصدع و مسکر بود و آنجا
غنض بود و شکم بپزند و در وی موافقت اتصال غذا زیادت بود و قطع سیلان مواد بکنند

خام

و اولین بود مضرت آن با عصاب کمتر بود و او را بول کمتر کند و آنچه کمین به بعضی بود
 با عصاب و حواس مالذید طعم بود لیکن چون بغایت رقیق و کمین و سفید بود بول
 براند و اما مصلح بود و اگر بسیار خورند مضرت بود بمعدده و آنچه تازه بود قراح بود و دوشوار مضرت
 شود و بول براند و بهترین آن بود که کشته شد در اول و سودمند بود جهت شهوت کلی
 و رطوبتی و غشی و شغای نرم را بود و مضرت را نیکو کرد و اند چون بمکند تشنگی ساکن کرد و اند
 و بول براند و طبع نرم دارد و اگر افراط کنند در وی مضرت عقل بود سپرز و جگر ضعیف
 کند و مطلق پاه بود و شهوت غذا بر دو بسیار آورد و روع و خرد و ضعف بصیر و انفلان
 و صرع و سکت و مرک مغا جات آورد و اگر تنها و اگر تنها نشاند خورند بعد از رنجوری
 و کارهای سخت خنق آورد و التهاب و اوجاع و مداوای او بنصده یا بقی بود و اگر خواهند
 که کمتر کنند و ب غوره یا تخم کرب تنقل کند و غذا کمتر خورند و یا لوفه قندی خورند و بیل
 بونید و اگر خوری مزاج بود تنقل یا نارمز و کامو و محاض و طلع و غذا پیش از شرب آب آش
 غوره آش سماق و انار دانه خورند و دفع مضرت وی با نار ترش یا شرب آب اترج
 یا ریاس یا بید کرد **خجیر** تری خشکی وی بقدر رنگ بود در قلت و کثرت و تازه
 وی گرم و تر بود و در دوا و کمین وی گرم و خشک بود و در سیوم و در وی قوت متضاد
 بود کمین از سرد و گرم سردی وی جهت خموضت بود و گرمی وی جهت عفونت و گرمی
 طبعی از جهت نمک و ارد و در وی قوت جلا بود و جذب ماده بلغمی بکند از عمق بدن
 بظاهر بدن و محلل و منفع همه و درهما بود خاصه و دامیل چون بانمک پیا میزند و اگر
 ضحا و کشته بر وجهی یا ورمی که در زیر پایی بود نافع بود و چون معتدل بود و در آب
 خیسانند و بعد از دو ساعت صافی کنند و داکلی طباشیر و تسوی زعفران و داکلی کنند
 مقدار سه درم از آن آب حل کرده پیا شامند تسکین ضحا کند و تشنگی بنشانند و چون حمیه
 در آب حل کنند و داکلی نیم وزن آن روغن بنفشه با آن پیا میزند و بدان غوره کشته

مستی

لازم

سودمند بود جهت ورم اندون طوق چون در آب حل کنند و آن حشاشی سازند و قطره
 چند سر که در آن بجانند و پیا شامند قطع اسهال کنند **خمنلی** سورخا ن است و کشته
 شود **خمان** دو نوع است کوچک و بزرگ خمان کوچک را بویانی خلا اقطی خوانند کشته
 شد در باب با و صفت ثمر آن که از ارباب خوانند و خمان بزرگ را شوده خوانند و کشته شود
 و قوت سرد و جفاف بود و محلل معتدل بود و قوت خلا اقطی سرد بود و مسهل بود و بسبب
 رطوبت مایی که در وی بود لیکن معده را بد بود و در وی ان چون پیزند مایه توامی دشتی
 و مسهل طبع بود و در سرد و اسهال دی چون تازه بود و بوی شانه همین عمل کند اصل
 چون با شرب آب بوشانند و با طعام موافق بخورند و پستی دهند نافع بود و اگر کسی با انی
 کندی باشد و پیا شامد بغایت سود دهد و اگر بایست پیزند و زن در آن آب نشینند
 صلابت رحم نرم کرد و اند و بحال صلاح یازاید و غری چون با شرب آب پیا شامد همین
 عمل کند و چون بر موی ناله بسیار کرد و اند و در وی چون تر بود و پیا شامد پیا میزند
 و بول ورم گرم طلا کنند و سوختگی آتش کنند یکی یک دیوانه بغایت نافع بود و چون
 پیا میزند و بوی شانه نافع بود **خمنج** هم است و کشته شد در باب **خمنه اوراق**
 بچاکشت است و کشته شد **خما** و **خمنج** حدیدی خوانند و آن جری سیاه رنگ بود
 و آن دو نوع بود و در واد از آن در بغایت صلب بود و تیر ه رنگ بود و باب بسیار رنگ
 آن زرد بود و مانند زنج و آنچه ماده بود و صلبی آن بغایت نبود و جوهر آن پاک بود و اگر
 باب بسیار رنگ آن چون بخورند و در سحر بود بغایت و طبع آن سرد و خشک بود
 و آن نوعی از آهن است پیا میزند و کوبند و محکوبی وی چون طلا کنند بر ورم حمیه
 بر پر مرغ و جلد است آن بنشانند و ضریان ساکن کنند و در نوع این خاصیت دارد و
 در ورمهای ورمی و صفراوی خاصه نوع ماده که پیزند و تسکین در وی زیاده بود از تحک
 نوع دوا که در دست **خند** نوعی از کاشنی بری بود و اما بغایت تلخ بود و آن نفصید

دراگر

کس آنرا نیا بداند و خانه باز آن را بکیرند و بشویند و باز پاره پاره کنند و آنرا خسته و دارو
خواستند و تیرگی غرقات خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است و در دوام و کونند و در معده
معه را نیکو بود و در قوی زایل کند و در کرده بغایت نافع بود و باده ناز را زیاد کند
و بوی و من خوش کند و طعام را مضح کند و عرق النسا را نافع بود و بول به بند و و
چون از سردی کرده و مثانه بود و صرع و صرع که از سردی بود و سرطان و خنار و
در دای بلغم و سوداوی بد زان نافع بود و باد را نافع کند و بلغم مزاج را نافع بود و رطوبت
که در معده بود و تشنگی کند و خشک می کند و اگر قندی در دهان گیرند و نغوظ آورد و
صاحب جامع گوید چون بکیرم از وی سخن کنند و بر سر چهار یک بشیر کا و افشانند و ناستا
پاشانند بغایت و رقت باد مفید بود و از خواص وی آنست که در هر یک کاسه که
بود کس کرد آن نگردد و جهت معده و جگر سرد بغایت نافع بود و قوت اعضای باطن
بدهد و گویند خمرست بدل و مصالح آن کثیر است و صاحب تعلیم گوید مضح است بحباب
سینه و مصالح کثیر است و صندل طلبا شیر بود و بدل وی قرفه و قرفه بود و صاحب تعلیم آن گوید
بدل وی در چینی بود و گویند بدل آن قرفه نعل بود **خولان** خض است و گفته شد
خوخ بادی شفا گویند و بهترین وی آن بود که آب سخاوان بسمل از وی جدا شود
وی تعدد تر بهضم شود و آن نوع را لو خوانند و با صغمانی ملو گویند و آن معده زود تر
کند و بلغم صلب بود و اسخاوان بر جبهه بود و غلیظ بود و در معده شود و طبیعت
وی سرد و تر بود و در اخدرج و وام و کونند در اخدرج اول بلغم بود و در وی قبی بود و بلغم
بخنه باشد بلغم باشد و معده گرم را نیکو باشد و ایند غصص بود و قابض و اگر خشک است قبیض
در وی زیاد بود و خشک می داند چون بخوشانند و طبع آن پاشانند قطع سیلان فضول
کنند از معده و شکم اما خشک می و بر بهضم شود و ایند تر بود و رسیده اشتیای طعام بدید کند
و تمایهای گرم و خشک اسود و در باده زیاد کند و تنهای حره زان نافع بود و حرارت بنشانند

نفسه درم

در شفا

چون فساد

زایل کند و فساد وی زرد و الو بود و ولزید تر بود اما غذای وی غلیظ تر بود و رطوبت وی
زود منتص شود و مولد بلغم بود و اولی آن باشد که بعد از خوردن وی نخپیل می خوردند و غسل
با شهاب ریجانی و اگر ورق آن یا مبارک بوبند و آب آن پاشانند جاذب القرح و کره نافع باشد
خوخ اقربع سادح مندی است و گفته شود **خوخ قلیق** ایند قافله است و
گویند میل به است که آن قافله اگر جگ است و گفته شود **خون سیاه و شان**
دم الاغبین است و گفته شود **خوخ زریج** دغلی است و گفته شود **خوخ**
ورق مقل است و خل و نارگیل و امثال آن خوانند **خواتیم الملک** دخت الملک گویند
و بهاری باد رنگ گویند و صاحب منهای گوید لطیف تر از خیار زره بود و طبیعت وی سرد و
نر بود و در وی اندکی قبیض بود و اسحق بن عمر آن گوید سرد تر و ثقیل و غلیظ تر از خیار زره
بود نافع بود جهت تنهای حره و بول براند و تشنگی پشاند و بهر احتیای خوری بود و آب
وی چون بکیرند سی شقال باده در تخم کبر سلیمانی پاشانند مسهل و دره اصف بود و از خوردن
آن خطی بد متولد شود و بهترین وی کوچک بود و که تخم وی رقیق بود و افضل وی بسلی بود و
موافق جگر و معده بود که گرم باشد و غافلی گوید لب وی لطیف تر بود از خیار زره اما گرم
خیار زره و بر بهضم شود و بغایت سودمند بود و خوردن وی تشنگی آورد و معده خاصه
مصلح وی عمل بود و یا مویز یا جوارش که در وی ناخته و کند بود اما ایند بهر که بر و
بغایت سرد بود و حرارت پشاند و اما در معده دیر بماند و اولی آن بود که بعد از آن
طعامهای غلیظ نخورند مانند اش ماست و آتش غوره مانند آن و باید که بعد از سفید
خورد و پوست وی خشک کرده مقدار چهار درم چون زن پاشانند دشوار زادن بود
آسان بود **خیشقوج** حب الوطن است و گفته شد **خیار شنبه** بهاری خیار خیره
جسم گویند و آن مندی و کبابی و صری بود و بهترین وی مندی بود و سطر و سیاه بود و
قلو شوی بران بود و پوست وی رقیق بود و اولی آن بود که ز مانی که خورامند که عمل

سی

الراجح خواتمه خبره **در کمال آس بری است** و صفت آس بنگه در الف گفته شد
 و صفت آس بری از امور دواست که خواسته خوانند و در نیم گفته خوانند و این تعالی اعلم
باب **الدلیل و الراجح**
 دانک افر و رنگ تر خواتمه و بشیرانی ایچکک کونید و از کوه کیلور کلات و لاییت
 فارس است خیر بود و در هیچ موضعی دیگر نباشد و طبیعت وی گرم است معتدل
 بود و نری و خشکی میفرماید و شوت در اعراض بر آید **در صغوص** و در منصوب
 نیز کونید و آن در چینی است و گفته شده **دای** حیبت مانند جو یا یک تر
 و در از نری و طبع تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و دوام و کونید سرد بود و
 و جو خا که یک گرم بود در اول خشک بود و در دوام و بهترین وی سرخ رنگ بود کوی
 خوشوی تازه و وی قابض بود و بغایت و اسهال خایر و چون در طبع وی نشیند و اگر دو درم
 از وی بکونید و در زیت چوب بکند و سفوف سازند و با میرا بغایت نافع بود و دفع
 زهر ماکند و اگر در طبع وی نشیند و معده و رحم گیر و آن آید باشد باز جلی آورد و
 صحت یابد و اگر با عسل برشند و لعوق کنند گرم کوکب و بزرگ را بکشد بسیار خوردن
 وی کشنده بود و دوا بقی و اسهال کنند و شیر تازه و خیزهای چوب و صاحب تقویم گوید
 سه آور و دو بوا سیر و دوا در معده و خیر میباید و بیل آن در تحلیل صلابات هم
 چهار دانک وزن آن بادام و نیم وزن آن ابل بود و الود استن نشاید ابل عمل کردن
دای روی موافق بقوی است گفته شود **دای شیشان** قند و خواتمه و بریان
 بر بری از وی و بلفظ دیگر اشیا پوشش و آن درخت سطر خارناک است و در پوست
 وی خافت بود و در کوی حدی و در چوب وی غوصی بود و بعضی گویند خنسل جندی است
 و کونید چوب سبیل روی است و این خلاف است و الود حقوق است پوست وی مانند قرقره
 بود و شکل مابسیا را از وی سطر تر بود و بلون برخی بغایت بود و ماده خون و بهترین آن

منی

بود که کران وزن بود و الود برخی مایل بود چون پوستش را کنی بلون خون بود و خوش بوی
 و سطر بود و در طبع وی اندک تلخی باشد نوعی دار شیشان بود که امس بود و سفید رنگ بود
 و بوی نواشته باشد و طبیعت وی گرم است در اول خشک بود و در دوام و کونید سرد است
 و تحلیل ریاچ بود و مصالح عفونت و قطع خون بکند و تخم بر بند و چون طبع وی پیا شامد و
 چون باشد آب پزند و بدان مضمضه کنند قلع زایل کند و برش بد که در دهان باشد و دندان
 نگاه دارد و استرخای عصب را بغایت نافع بود و در ادویه فرزند بکند و پندارد و عسل بول
 را نافع بود و در طوبت غلیظ را شفاف کند و مقدار استعمال از وی یک درم بود تا دو درم و
 سودمند بود از جهمت نفخ معده و سختی کتد و بر وزن خیری پزند و در کوشش کرم کوش
 بکشد پیر و ن آورد و چون سختی کتد و با سر که برشند و بدندان نمند در دساکن کند و جالینوس
 گوید عفونات و ترلالت و وسواس را نافع بود و معده را پاک کرد اند و سختی گوید مضمت
 جگر و اصلاح وی بد و قو کنند و صاحب تقویم گوید جحفاء اعصاب بود و مصالح وی صمغ عربی
 بود و کثیر او بیل می پذیرد و کس گوید در نفع استرخای عصب بود و آن اسارون و چهار
 دانک وزن آن را بوند و نیم وزن آن در رخ بود و شایر گوید بدل آن کرمازک است
دای کب کونید بسیار است و این صحیح نیست و الود حقوق است طالسفست
 گفته شود **دای فلفل** جالینوس کونید بهار فلفل سفید است و کونید درخت وی خیر
 تحقیق و بهتر وی آنست که سطر بود و طبع مانند فلفل بود و طبیعت وی گرم و خشک است
 در سیوم و کونید خشک بود و در دوام و ترست در اول و تحلیل بود و در صهای سرد را زایل کند
 و چون در میان جگر بر بربان کنند و آب آن در چشم کشند چشم کوری را زایل کند و مضمت طعام دهد و
 و قوت معده بد دهد و باه را زیاده کند و قایم مقام از غیبل بود و جهت کز بیک جانور آن خوردن
 بار و غن طلا کردن نافع بود و جالینوس گوید معده را پاک کند از رطوبات لزج و سده جگر و
 سیر زکشايد و دینفورید کس گوید که عرق النساء و فلفل را نافع بود و فوس گوید قوت پشت

بهد و شهوت زیاده و اندر و ماخس کوبید نافع بود از جهت زهر مای کشنده و کزیرکی افنی
و صرع را نیز مفید بود و مستعمل از وی نیم درم بود و مضرب بود و بر سر و صدع بود و صاحب
منہاج کوبید مصحح وی صمغ عربی بود و صاحب تقویم کوبید مصحح وی صندل و کلاب بود و بدل آن
بوزن آن فلفل بود و کوبید بوزن آن در خلیل و بوزن آن و زیتاد **دار صینی** بهترین
وی سیلانی بود خوشبوی سرخ رنگ و تیر طعم که در وی شیرین بود و طبیعت وی گرم و
خشک بود و سیوم و کوبید در و لام و روغن وی گرم بود و در صینی در غایت لطافت بود
مصحح عفت و در کام را نافع بود و خوردن و کحل کردن تا یکی چشم را نافع بود و زایل کند و
مقرح بود و در وی تریاقیت مست و چون با مصطکی پیچند و آب آن پاشند فواق
را زایل کند و باد را بشکند و ریشه را نافع بود و سینه را پاک کند و سده چکر را زایل کند و قوت
معدیه دهد و استسقا را نافع بود و در چشم را بارز و نه تخم مرغ نافع بود و زهر مای کزنده کانرا
سودمند بود و بر کزیرکی غریب با انجیر ضماد کردن بغایت نافع بود و چون سخن گفتند با سر که بر
قوبا طلا کنند نافع بود و چون بر کلف با غسل با لند زایل کند و سرفه کهن را سودمند بود و
در در و عسر البول را نافع بود و اول آن بود که بکوبند و شراب بمشند و قرض سازند و خشک
کنند در سایه قوت آن پانزده سال ماند و بقرط کوبید قوت انسانرا نگاه دارد و خند اگر در
حیات بود و دمن را نیز کند و جالینوس کوبید معده و دماغ را از فضول پاک کند و نیان
بیرد و ذیقورید و کس کوبید چشم را روشن کند و حیض براند و سر که در شراب نافع بود و مسام
قوت دهد و معده تبار را نافع بود و فوس کوبید قوت استمرغای عضله را که دارد و رفس کوبید
بر قنار نافع بود و وجههای سرد و صرع را نافع بود و مقدار استعمال از وی یک درم بود و کوبید مف
بود بمشانه و مصحح وی اسارون بود و کوبید مضرب بود و مصحح وی خمیر و بنفشه بود و بدل وی
پوست سیخ بوزن آن نیم وزن آن کباب یا ابل یا زرب بود و کوبید بدل آن دوزن آن
کباب بود و تیا و ق کوبید بدل وی بوزن آن خولجان بود و کوبید دو وزن آن ابل **دار مک**

نوعی از ماست و کشته شود در نیم **دار بر نیان** تم است و کشته شود **دار بر نیان**
مولان است و کشته شود **دار بر نیان** اقسوس خوانند و آن دانه ایست بشکل زرشک و دانه موز
عطاران شیر از آنرا مویج و غسل خوانند و چون بشکستند غسل از آن بغایت چسبند و مانند دوزن وی
بود و بهترین آن تازنه اطلس بود که لون مانند دوزن وی کراتی بود و لون پیر و ن وی بسیار می گویند
که بسم فی زنده و طبیعت آن گرم و خشک است و سیوم و کوبید در و لام و در وی رطوبتی و فاضلی
بود و غیره نصیح و اسحق کوبید گرم و تر بود و تحلیل و طبعین بود و چون باز نیم بر ماخن تبا نه نهند قطع
کند و بر درهای سرد و بر شری بلغم طلا کنند نافع بود و طبعین و تحلیل بود و چون باز نیم و موم
خط کنند اجزا مساوی و بر ورم بن کوشند و مجموع و درهای نافع بود و اگر مایه را بپزند
و بر ریشهای کهن نهند زایل کند و اگر با نوره بر سر نهند یکدانه و بلغم و عرق النسا را و
نقرس را نافع بود و چون نیم درم از وی مستعمل کنند و جذب رطوبت غلیظه از عمق بدن
بکند و فوس کوبید خطها را در اعضا بکند از آن وقت اعضا بدید و رطوبت زایل کند
و م فور یوس کوبید تحلیل اطفا فاسد بود که در در کین جمع شده باشد اما مضرب و بقلب
و از خوردن وی قراقر در شکم پدید آید و معض آورد و در و حاصل کند و اول آن بود که با
غسل فی کنند و حقه کنند و کچین پاشند و کوبید مصحح وی بالنکو و کاو زبان بود
و بدل وی نیم وزن وی عاقر قرحا بود و در تحلیل و درهای صلب چهار دانگ وزن آن
جوز سر و نیم وزن آن ابل بود **دار بر نیان** پاری و شتاب فرما کوبید و بهترین آن بهری بود
که آنرا سیلان خوانند و آن آتش مذیده باشد و از آن طب فارسی کینند و شتاب کوبید
و طبیعت آن گرم و تر بود و کلف زایل کند چون با قسط و خشک بماند و طبع نرم دارد و
غذا بدلیکن خلط غلیظه تولد کند و خون عکس و صلی وی بادام و حشاش بود و بعد از آن
کچین ساد یا منفر کاو خوردند **دار بر نیان** قلع است و کشته شود **دار بر نیان** سیسبست
و کشته شود **دار بر نیان** دیو دار و کوبید و کشته شود **دار بر نیان** پاری ماکیان کوبید

در و ام باد مارا بشکند کزیدگی جانوران نرم دار نافع بود و در درج که از سردی بود سود دهد و
 خفگان که از سردی بود زایل کند و باد های غلیظ که در معده و امعاء بود لطیف گرداند و تحلیل
 دهد و بر کزیدگی عترب و رتیلایا انچه ضما و کردن و خوردن نافع بود و بغایت تقویت دل
 دهد و مفرج بود و تر باقی همه نرم را بود و مقوی دل بود و اعلی آن بود که با شراب سیب فروج
 کنند تا خشونت وی کمتر شود و جهت خفگان با قدری کافور خلط کنند بغایت نافع بود و حاجت
 وی باقی ماند و این نرم گوید چون قطره از وی در اندرون خانه پیا ویزند طاعون در آنجا نیفتد
 و اگر سوراخ کنند و ریسمانی در وی کشند و در میان مرد و زن حامله پیا ویزند فرزندان
 او از همه آفتی ایمن گردد و محفوظ بمانند تا وقت زادن و اگر دشوار زاید زایدن بر وی سهل گردد
 زود بزاید و اگر پیا ویزند بر وی جناح بر او بر ریمان بسته باشد و در زن او سوراخی کرده باشند
 بد رازی ایمن باشند از خواهمای بد از ترسیدن در خواب و این از خواص وی است و غیا
 اندلسی گوید که سخن دل و جگر و معده بود و مضطرب طعام بکند و سودمند بود جهت مایه خویا و ستم از
 وی مقدار یک گرم بود و اسحق گوید دو درم و کوه گوید مضطرب بود و در معده وی راز بانه بود و قند
 و رازی گوید وی در دفع مضرت باد که اگر رحم پیدا شود بوزن آن زیناد بود و دو دانگ وزن
 آن قرقر و شاپور گوید بدل آن **در و قیتون** از جمله حشرات بود و نبات وی بزیقون ماند لیکن از یک کز کوه تاه تر بود و ورق
 وی بورق زیتون ماند اما در از تر بود و تنگ تر بود و بغایت خشن بود و کل وی سفید بود و تخم وی
 بمقدار کرسنه کوچک بود و بغایت صلب و لون وی مختلف بود و تخم وی بد رازی یک کز بود و سببه
 انگشت و در کوه مار وید و در طبیعت مانند لجاج و بزرالنج و خشاش سیاه بود و مسکر
 بود و اگر زیادت خورد نکشته بود و غشیان و فواق و مضطرب و رو و اسهال خون غشی و سبت
 و کشنده بود از جاز و زتا مفت روزمدا وانی انگس خورد و باشد بقی کنند و همان معالج
 که در خوردن بزرالنج گفته شود **در و ار** شجره البق است پارس درخت بسته گویند و شیر اند

اسفیدار و سمرقندی کل کرتیم و در اندلس شجره النمر و در بخارا لاشکر گویند و غریب نوعی از وی است
 و صفت غریب گفته شود اما ورق در دانه وی قبی بود و جلای پوست وی قابض تر و سرد
 تر از ورق وی بود و طبع اصل وی چون بر استخوان تنگست تطول کنند نافع بود و پوست
 سطر وی یک مثقال با آب سرد پاشا مندی یا با شراب سهل بلغم بود و ورق وی چون سحق
 کنند و با سرکه بر جوب ریش شده باشند سودمند بود و پوست وی چون بر جواحت بچند
 بصلح آورد و اگر بگویند و با سرکه بر کشند و بر برض طلا کنند زایل کند و تخم وی چون بر
 آتش نهند و رطوبتی که از وی بد را ید بگیرند و در کوشش جکانه نیم گرم و گرم کوشش زانافع بود و
 و اگر با غسل پانزده و در چشم کشند تا یکی چشم را زایل کند و رطوبت گرم وی چون بر روی مالند جلای
 تمام دهد و کج گوید ورق وی سرد و خشک بود در اول **در و ثرة العلیق** است و گفته شود
در و بطارس دو و سطرس نیز گویند و معنی آن بلوطی بود و با سرخس بلوط و آن جبریت
 که بر درخت بلوط کمین چیده میشود مانند سرخس و آن کوچک تر بود و در وی طاقلی بود با آنکه
 تیزی و تلخی اما اصل وی با وجود شیرینی و تیزی و تلخی بعضی بود و بعضی آرد و در غایت
 حار است بود چون بگویند باز رخ جعدان و بر موی مالند موی بستر و فاج و لقوه را سودمند بود
در و اب دستنبوست و گفته شده **در و اب** گویند بخصبیت و گویند
 نوعی از بلبلاب است و این صفت ترست و صفت مرد و گفته شود **در و استنبوب**
 بلغت اهل شام شمامه گویند و پاری دستنبو و آن نوعی از طبع است کوچک بوییدن وی
 ادمان آن دماغ را گرم دارد و دماغ را بکشد و باد که در وی بود بشکند و گوشت
 وی طبعی النهم بود و اگر خشک گرداند روی بدن بشویند پاک گرداند و جلاد دهد **در و پس**
 خیش بود و آن درشتی که از او کندم و از دو کیم به اندر خیش خوانند و طمان و خیش نیز
 خوانند و عنفلان جعبل است و گفته شود **در و قلی** خراست و آن نوع بود بری و نه ری
 و مرد و نوع راسم الحمار خوانند و پاری خرمه گویند و بشیر ازی خرمه و نه ری و نه ری بزرنگ

افواد ز کیمز

ورق بود و بغایت تلخ بود و کل وی مانند گل سرخ بود برنگ و شری و صلب بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود و در سیوم و کوبید و در دام بود و کوبید در اول بغایت تحلیل بود و خاصیت
وی آنست که اگر در خانه طبع وی نشاند قتل بر اغیث و ارضه کند و وی تحلیل در نهان صلب
بود و حر و جوب و در دیشت و زانو ضا و کرون خاصه چون ورق وی پزند و مانند موم بر
ورمهای صلب نمید بگذرانند و تحلیل کند و آب و ورق وی چون بر چوب و حک طلا کنند سودمند
بود و چون شراب و سد آب بخوشانند سودمند بود و جهت کزیدگی جانوران زهر دار و
مقدار استعمال از وی نیم درم بود و مفاصل بانافع بود و وقایع وی و ورق وی هم حیوانات
بود از آدمی و سگ و اسب و خد و استر و غیره حیوانات و اینج صغیف بود و مثل نر و میش
فاکر دغلی در آب خیسانند و از آن آب حیوانات خورند کشنده بود و دانه کی از وی کوب
آورد سخت و در رو شک آورد و آن آب که دغلی در وی رسنه باشد بد بود و وقایع وی معطر
بود و ورق وی چون باب پزند و بپالانند و بهر یک رطل نیم رطل زیت کهن بر سر آن
کنند و بخوشانند و تا آب برود و روغن بماند و بعد از آن نم رطل موم سفید بر سر آن
نهند مانند موم سازند و بر چوب و حک طلا کنند بغایت کمال مفید بود و اگر ورق وی
خشک کنند و بکوبند و بر ریشهای افتاده خشک گردانند و مداوای کسی که دغلی خورده باشد
باشهای جوب و حیضها و لعاب بر رفقونار و روغن کل و کثیره آگند و کیش از زبان
کند و حوالی آن و غیره شری عجب مفید بود و همچنین اینج عسل و قند و حلوا و جلاب
و روغن و رب عنب یعنی دو شاب انگوری اضافت چیزهای جوب کنند
دقا طمانون منکطه اشیع است و گفته شده **دقاق الکندر** در صفت
کنند گفته شود **دلب** پیاس جبار کوبند پوست وی و جوی بغایت خشک
بعد و سرد بود و در درجه اول جوب وی تر بود و ورق تر وی چون باشه آب پزند و
بر چشم ضما و کتاپ رفتن باز دارد و ورمهای گرم و ورمهای بلغمی که در آن باشد سودمند

و اگر رنگ بکوبند و بر ریشهای تر افتاده خشک گردانند و سوختگی آتش را سودمند و پوست وی
چون بایس که پزند و بدان غرغره کنند جهت در دندان نافع بود و سوختگی آتش و طبع ورق وی
در چشم زانافع بود و خاکستر وی چک ریشهای بلغمی نافع بود و زایل کند و غیر تر وی چون باشه آب
پاشانند کزیدگی جانوران را نافع بود و چون بایس بر سوختگی آتش نهند نافع بود و غباری که غر
و ورق وی شسته بود بغایت مفید بود و بواس و شش و اوله باید که شیر تازه از پی آن بخورند
و صاحب نفوس کوبید و مصلح وی عود بود یا قزو یا دار صنی و چون غروی بخور کنند در خانه جیفش
بکزیزد **دالبیوت** نوعی از سوسن بر لبست و آن معروفست بسیف الغراب و بدان این
اسم بر وی نهاده اند که ورق آن مانند شمیر بود و بشکل ورق ابرسا بود اما ورق ابرسا پاکیزه
تر و کوچک تر بود و ساق وی **دالیک** اریک کز بود و کل وی سرخ بود و ویر اشتر اغابتون
خواسته و بعضی ماخاریون خواسته و سقیون نیز کوبند و اصل آن مانند دو پیاز کوچک بود
زیر یکدیگر و آنکه در زیر بود لاغر بود از بالایی و در وی قوت جاذبه بود و ملطف بود و تحلیل
و در بخلادان رخ زانافع خواسته و زمان بعد از جهت فربهی استعمال گفته و از جهت جلابی
خود بدان شویند بغایت لون را نیک گردانند و نه بالایی وی چون زن بخورد بر کبد حیض براند
و چون باشه آب پاشانند ششوت جماع انگیزد و نه زیرین خود چون زمان بخورد بر کبد قطع
ششوت ایشان بکند و زمر او کوبید چون رخ وی در شراب خیسانند و صاحب بواسیر مر روز
مقدار یک رطل از آن شراب پاشانند بواسیر را خشک گردانند و اینج جوبست و اگر رخ وی خشک
کنند هر روز مقدار یکدرم با ماء العسل پاشانند همین عمل کنند **دلیک** غر کل است
چون کل بریزد غری از وی حاصل شود مانند تمسک سرخ چون بکشد شود در طم و شری
چیداشد و در شام بعرف الدیک خواسته **دلبنس** نوعی از صدف کوچک بود که بجهان
خام نمک سفید خورند و در صا و گفته شود **دلیق** صاحب منهای کوبید فراوای مانده سمور بود
و سخت وی معتدل بود از آنکه طبیعت حیوانی او گرم و تر است **دلفین** مای بزرگ

مایه بزرگ بود سیاه رنگ و سردی مانند سرخک بود و دندان دار مثل دندان خوک و آنرا
 خنزیر الیه خوانند و در جودن خوک مایه خوانند و گوشت وی فربه بود و چون پیه وی بکند ازند
 در حنظل که تخم پیرون کرده باشند و در آن بخوشانند و گوشت بجای آن گوی نو و گند زایل کند
 و گوشت وی سرد و غلیظ بود و در پیر مضاعف شود و غنی گوشت وی است گوشت سگ
 این بود و در غلظت و مضاعف تولید سودا و کپکوش و دندان وی چون برکودک او پزند ترسد
 چون پیه وی را بخورند در مقاصد رانافع بود **دم مادام** حر الدم است و گفته شد و شایع
 نیز گویند و گفته شود **دماغ** بهترین مغز مغز غان بوند خاصه کوی و بهترین مغز موشی
 مغز بزرگ و کوساله بود و کبش الیه کسی گوید مصد کسی بود که زهر خورده باشد یا کزنده دیگر گویند
 باشد و بقرط کوی فنج و مغز ناز بود و خون سرد و لزج و غلیظ از و متولد شود چون مضاعف
 شود بدان را فربه کند و دماغ را زیادت کند اما مولد بلغم بود و شته را پیر و مغزی بود و نزدیک
 مضاعف شدن و معده مالیده شود و قی آورد شکم نرم دارد و باخو بریان کرده بود و بر تراز
 معده بکند و در معده وی نفع و مضاعف و فلفل و خردل و در چینی بود و سرکه **دماغ الدبک**
والدجاج مغز خوس و مغز مرغ خانگی خوردن بکند یکی بار و دوز رانافع بود و چون بر شند
 بگرد آسیاب و مقدار بخورند خون رفتن منی باز دارد و خاصه اگر در دماغ بود و جبهه دماغ
دماغ البعیر مغز شتر چون خشک کنند و با سرکه پیاشند صرع را سود دهد **دماغ البیط**
 مغز بطورم مقعد رانافع بود **دماغ ابن العوس** مغز اسب چون خشک کنند و با سرکه پیاشند
 صرع را بغایت نافع بود **دماغ الجمل** مغز اسب حرق و مقصود به **دماغ الخفاش** مغز شب
 پرو چون بپس در چشم کنند و دانند ای نزول آب و خاکسترش روشنای چشم پیغمبر و مغز
 وی چون تازه بر کف پا مالند باور را بر آید **دمبیا** در مغز دات جالینوس میباید خوانند
 و چنین گویند که سرطان بویست و گویند تحقیق مایه است که سینا گویند و گفته شود و لسان
 البحر نیز گویند و هم گفته شود **دم الاخوین** شیب خوانند و اندک و دم النقیین دم الثعبان

دماغ

نیز گویند پاری خون سیاه شان خوانند و بعضی فطر الدم و مولف گویند آن سر نوع است
 جکیده و خشی و ترال بهترین آن جکیده بود صافی قطعه در وی جرم نبود و طبیعت وی سرد
 و خشک بود و قابض و خشکی وی در دوام بود و مسج گویند که سردی در دوام بود و صفا
 گویند گرم و خشک در دوام منفعت وی است که قوت معده و بکربد و اشتقاق
 مقعد را بجا معار باغبانیت مفید بود و قطع خون رفتن کند از هر موضع که باشد و نیم درم از وی
 با صومغ نیمه شست چون پیاشند سنگ بپزد و صمغ رانافع بود و در دار و مای چشم قوت چشم
 بدید و جراحتهای تازه را سودمند بود و فوس گویند ریشها و دملها و دانهها رانافع بود
 چون بر آن افشانند و جالینوس گویند گوشت بزرگ احتیاج که در لعاب بود و بر ویانند و مغز بود و
 پیشتر و مصداق وی صمغ عربی بود یا کثیر او بدل او در فعل کامو بود و یا عصا ز کامو گویند
 خضی اجمار بود و مولف گویند وی صمغ بقم بود و از غیره سقوط خیزد و با جکیده بود و آن دو نوع
 دیگر از منند **دمستان** خیزد و از موی صمغ دیگر **دم** خون کرم و تر بود و طبیعت **دم** و گفته شد هر یک بجای خود
دم الارنب پاری خون خوکش گویند رانافع بود جهت بیق و کلف خون کرم بر آن طلا
 کنند و صمغ در همای کرم بود چون باتش بریان کنند جهت قرصه امعاء نافع بود و قطع اسهال
 ز من بکند و چون با شراب پیاشند دفع سموم رانافع بود **دم الابل** خون گا و کوی چون
 بر میان کنند سودمند بود جهت عمار که بر میکان کرده باشند و در سطر یا دانه بود و
 استعمال کمن را کوی را که زهر خورده باشد **دم ابن العوس** خون اسب چون طلا کنند بر مفاصل
 تحلیل دهد **دم السلحفاة** خون سگ شست پیری چون با شراب پیاشند صرع رانافع
 بود **دم الانسان** خون آدمی چون وقتی که حیانت گشته بکشد و با آرد بر شند شراب
 و غسل طلا کنند بر مریش که بر اعضا باشد خاصه بر ساق و ریشهای که آب از وی روانه بود و
 بصلح آورد **دم الفرس** پاری خون گند گویند چون در میان شراب گندستی زود آورد و
 در این از خواص است **دم الحکم** دم قرادی است که گفته شد منع موی زیادتی که

مغ

و خازیر

دم النقر خون کا و ماده
 چون بر فراغت ریزند پزند

در چشم بود بکند چون بر موضع ان طلا کنند و وی اقوی بود از دم ضفیع در منع ان مرض
دم الحام والورشان و الشفتین الدجاج خون که بر ترو و ورشان که پاری کنه و خوانند
 و خون شفتین که پاری بویار گویند و خون مرغ خانگی و بهرین ان بود که از حیوان اسلیم
 گیرند و از جهت منع و رماسی که تولد ان بسبب سقط باشد بار و غن کل نافع بود و از جهت
 جاحتی چشم در چشم بکشد نافع بود و بغایت کمال خاصه ان خون که از بال ایشان گیرند
 و خون فاخته که بر تر قطع خون رفتن کنند از حجاب دماغ **دم الثور** خون گا و نه چون تریه
 از جمله عومات بود و از خون وی عسر النفس و وج حلق و روی و سرخی زبان و غشیان سخت
 و کرب و اضطراب پیدا کنند و دندان خابیدن و بخاق کشد و کرا آورد و دواوی وی بخته
 و اسهال کنند و قی درینجا خطرناک بود که خنای آورد و بعد از ان خفه و اسهال و ادویهای
 که نافع بود و جهت فسر دکی خون مانند بچ اندان و بوره و طلیت و خاکستر خوب انجیر در که
 دهند و انچه در سیر که دهند و خاکستر سر و کرم گریب معصاره و عوج و علامات حاصل وی ان
 بود که از دبر وی مانند زعفران چیزی بیرون آید و اولی ان بود که بر معده و شکم وی آرد و با
 الفل ضما د کنند و اگر خون وی همچن کرم بر درمهای صلب ضما د کنند یا سوپق تحلیل کنند
دم الضفیع خون و ریح که بش از یک یک خوانند بهترین خون ضفیع زرد و بهر بود و منع
 رستن موی زیادتی که در چشم بود و کند خون بکشد و بر موضع ان طلا کنند دیگر نریا نریا باشد
 کمال نافع بود خاصه خون ضفیع سبز و کوبک و چون بسوزانند و خاکستر وی در پنی دهند خون
 رفتن باز دارد و علی ابن العباس گوید چون طلا کنند بر دندان برباید و غیر او گوید که
 ضفیع و خون وی چون بر دندان نهند پیش از آن مجرب است **دم الحباب** خون انقباض
 پرست که ان نوع از عصبیه است منع موی زیادت کنند که در چشم باشد چون بکشد و بر موضع
 ان طلا کنند نافع بود **دم الخفاش** خون پرستان طلا کنند بتان را به حال خود نگاه دارند
 که هیچ گونه نفی نکند و نگذارد که بزرگ شده **دم ای یمن مسکن** وجه نقرس باشد چون بر

و انقباض

جکانش و چون بر حمره باشد نافع بود و چون زن بود بر کمر دمنع آبستنی کند **دم الکلب الکلب**
 چون سگ دیوانه نافع بود و جهت کزیدی وی گهوم از منیه و گویند بچ پیر و ن آورد و منع موی
 زیادت که در چشم باشد بکشد و بالینوس گوید و منع است **دم الدب** خون فوس چون
 کرم بر درمها نهند بخته کنند و این زمره خواص آورد است که چون موی زیادت که
 در چشم باشد بر کنند و خون دب در چشم کشند دیگر نریا نریا وید و شریف گویند چون دیوانه پیا باشد
 نافع بود **دم المورل و الحردون** خون خون ایشان را در چشم کشند قوت باصره بد و ایشان
 نوعی از عصبیه اند و صفت حردون کشنده **دم البوم** خون بوم سودمند بود جهت
 ریه و همچنین مرقی و کشت وی **دم البیض** خون بزر بود و بشرانی که خوانند و بهرین
 ان بود که اگر کسی که نه چهار ساله و ان وقتی که نکه انکور رنگ خوانند گرفت و یکس کلین پیا
 و طوقی بر بند و خون اول را بکشد که برود و او نیز بکار نیاید از ان میان بکشد و در دیک را
 کنند تا سر و شود بعد از ان قرصها سازند و را کنند تا خشک شود و از غبار نگاه دارند و در جای
 نهند که نم نبود و چون خوانند که استعمال کنند جهت سنگ شانه و کرده و ریحی در کاسه شراب
 شربین حل کنند و پیا شانه یا در یک کوسه کوی در وقتی که وج ساکن بود و سنگ کرده بریزند
 و این از جمله عجایب است و چون کرم بود و درمهای کرم طلا کنند نفع دهد **دم المور** خون بزر چون
 با عمل پیا شانه و دستار یا را نافع بود و چون پیا شانه نافع بود و چون پیا شانه نفع دهند
 به جهت سم سموم از منیه چون با شراب پیا شانه **دم الحبل** خون بر و سودمند بود
 و با صیت صرع را نافع بود **دم الحشر** خون حشر کرم و تر بود و چون خون آدمی گوشت
 وی مانند گوشت آدمی بود و بطعم و طبع و قطعاً فنی توان کرد کسی که گوشت آدمی خورده باشد
 گوشت او **دم الدبیک و الدجاج** خون خر و کس و مرغ سودمند بود جهت
 خون که از عشا دماغ روانه بود **دم الحباب** خون فروغ رطاف کند انقباض دماغ اگر باشد
دم الحرقان خون خون پیا شانه صرع مانع بود **دم الثقیان** دم الثقیان نیز گویند

عرق

مغید که در چشم بود سودمند بود چون بام و آید ناست و توتیای مندی از یک جزوی
ولی گرفته و چینه بجز بر ناست سر در چشم کشند وی از جمله عمو مات بود و اگر کسی زهر
خورده باشد چون خشک کنند و بخورد وی و مندی دفع زهر میکند و اگر کسی زهر خورده
باشد چون بخورد جای زهر بود و مملکت باشد و اگر بر موضع کز بودی مغرب سخته کند و در
ساکن کند و اگر بخن کشند با قدری سرکه و بر قویای سودای با اندازد بیل کند و سعه که بر
جیح اعضا بود سود دهد **دست** درخت غار است و گفته شود **دمن الحلق**
بشرح است پیاس روی روغن کف کوبید و شیرینخت هم خوانند و روغن شیر هم کوبید
و بیشتر از روی روغن خوش خوانند و گفته شود در باب شبنم **دمن الحلق** روغن زعفران
است و گفته شود در مرکبات **دمن الصلی** او مالی است و گفته شده **دمن**
انوری صاحب جامع گوید روغن سوس است و بعضی گویند روغن یا بمن است
و مولف گوید تحقیق روغن زنبق است و صاحب جامع و صاحب منهاج در صفت
روغن زنبق گفته اند صاحب جامع گوید که روغن کجاست که با سمین سازند و
صاحب منهاج گوید که زنبق سوس سفید است کوبیا ایشان زنبق بنده اند و قول
صاحب منهاج بر ذریک است که گفته است که سوس سفید است بایستی گفت که نعی
از سوس سفید است و طبیعت آن گرم و تر است **دمن الهولی** و من العوسلی
پیاس روی روغن گمان خوانند **دمن البلسان** روغن بلسان از درخت بلسان کبرند
بعد از طلوع شیری نشری و نشری از امن ساخته اند و زیر هر یکی شق کنند چنانکه بدان
چاکه روغن است برسد ترخ بینا و کند و روانه کرد و کوبیده به پیله حاصل میکنند و کوبید
شیشه ها ساخته اند که مرکب سح مشال از آن بگیرد و در زیر هر یکی شق کرده باشند و
پا بزنند و بهتر وی آن بود که تازه باشد بوی قوی باشد و امتحان وی چنان بود که بر
صوف چکانند و بنشیند صوف غانده و اگر اثر بخاند مغشوش باشد اگر بر شیر

چکانند بند و اگر در آب چکانند و حل سازند مانند شیر سفید کرد و و اگر بر شمع چکانند و بر
پشم بوزانند و خاکستر آن بر شند و در آب اندازند در آب نشیند و آن را بیشتر بلسان خوانند
و صمغ بلسان نیز است و تحقیق آن روغن نیست بلکه صمغ است و آن موضع که بلسان از اینجا
خیزد و در قدیم باغ فرعون بوده است و آن را عین الشمس خوانند و بلسان بحر موسی علیه السلام
بود و صمغ آن را نیز روغن است و آن را بلسان خوانند و گفته شد و صفت سحر آن گفته شود
و بلسان بقوت تراز عودان به و امتحان آن بکنند تا و جوال و زکند و مولف گوید این
دو امتحان معبر نیست که بر روغن مغشوش بود و غشش آن بر روغن صنوبر بیشتر میگردد و روغن
مصطکی و روغن حنا و طمع مکه گفته کنند و هیچ امتحان بهتر از آن نبود که بر ک کند تا بدان
جرب کنند اگر بر اثر زرد نیک بود و الا مغشوش بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و در
سیوم و کوبید در دوام و لطافت او از جرب و عود او زیاد بود و در چشم کشیدن جهت ترول
آب نام بود و در روشنائی چشم پیغمبر اید و سردی زخم ناف بود و چون زن بخورد بر کبر و با موم روغن
کل شمع پرون آورد و بچیند از دو چون پاشا مندی بول براند و عمر البول را ناف بود و دفع سموم
مکند مثل خافق النمر و الفیون کسی که قطر خورده باشد و کزید یک جانور آن چون دو دانک از آن
بالی که ناخواه جوشیده باشد پاشا مندی بغایت ناف بود و خشک کرده بریزند و مر ضهای بلع را
ناف بود و مولف گوید جهت رعشه زمر من بغایت ناف بود و بلسان بوزن آن روغن داری
بود بایم وزن آن روغن ناکیل و دانک نیم زیت کهن و کوبید بلسان روغن زار قیت و
نیم وزن آن روغن آب کافور و این ماسویه کوبید بلسان روغن زیت بود یک وزن و نیم
آن بود بجان کوبید و رسید که بلسان دو وزن آن زیت حالص بود و کوبید که بلسان
چون بکوبند و در روغن زار قی بخاشند بدل آن بود **دیو اسیت** خند قوی است
دنیا دوبر خواست و گفته شد **دیو باقو** اصل اللوفست و گفته شد **دیو باقو**
شراب حشاش است که با پوست پزند **دیو و حبش** دیو و حاش کوبید و در پراس هم خوانند

و ان سرخ یک نوع معدنی بود که از جامی بیرون می آوردند از خیره قفس در آن نوعی از طبع است
لیکن بصلبی سنگ بود چون بافتاب خشک کنند و نوعی دیگر ثقیل است که از مس میگیرند چون
یکدازند خاس را و آب بر روی ریخته و چون مس را از پوسته بیرون آرند در زیر پوسته بمانند
و نوعی صیوم و قشبات می سوزانند مانند کلس و لون وی مانند نقره بود و جالینوس
گوید طبع وی و قوت وی مرکب بود و قبضه زیادت بود از حرارت و بغایت جفت بود
سودمند بود جهت ریشی که در دهن بود چون تمهات منحل کنند و اگر با غسل کف گرفته شود
جهت خنای نافع بود و جهت مریشی که در دبر و عانة بود و دهن را بغایت نافع بود و
کوشتهای زیادت یوزد و ریشهای بد که در بدن بود با صند البطم پیامیرند و یازدهم رغن
کنند و استعمال کنند با صلاح آوردن چون با سر که حق کنند بر حرک طلا کنند بغایت نافع بود و چون
بر موی غلیظ افشاند نرم و رقیق گرداند **دیک** پیاری خورس گویند گوشت وی
گرم و خشک بود و بقره گوید مرقی و رسته و در مفاصل نافع بود و خاصه چون با شنب
و سباج پیاز پزند و صاحب منباج گوید با شنب شب پزند تا دانه ای آب بماند و آن مرقی پانها
و مرقی خورس پر دبر و اسودمند بود و با خشک و اندام سهل بلغم بود و چون با چیزهای قابض
پزند بخراناف بود و چون با شیر پزند و فرجه مانند را نافع بود و گویند چون زنده بود بر کزیدگی
مارد و نمند بغایت نافع بود و پوست که در اندرون سنگدان وی بود آن پوست سنگ
که می اندازند اگر خشک کنند و یا شرباب پاشانند در دهنه را نافع بود و مولف گوید چون در
سحق کنند و سفوف سازند و به حیس عمل کنند **دینیا قوس** آنرا خس الکلب خوانند
و در امق نیز خوانند و شیطا لرانی نیز خوانند و آن نوعی از حرارت و بیشتر از آنرا اسک
خوانند و ساق وی دراز بود و خارناک و ورق وی مانند ورق خس است و معنی دینیا قوس
عطشان بود و چون خشک کرد و لون وی سفید شود و در میان وی کرمهای کوچک بودند
طبیعت وی و جهت در و ام و رخ وی چون بگویند و با شنب پختنند تا به قوام مرهم

شود و بر مقدار طلا کنند شفا قرا از این کینه اگر بر ناصه زهر نماند نافع بود و اگر کلوی خوانه خشک و غلاه
تر بچنان بگویند تا اگر تر بود و زهر نماند و در خرقه کنند و سر خرقه حکم بماند و در میان شیر
نهند و کالند جند اگر چه در خرقه نماند و آن شیر بیشتر دیگر کنند و جمع یکپاره کرد و واکرد و آب
بالند جند اگر گفته شد و سه بار با دوا پاشانند و سر را و فکند و چون بکوشانند و بخورند معنی بود
بود و بول براند و اگر چو شاییده ضما و کنند بر موضع که قطع کنند منع حس کند **دیک بر دیک**
بشیرانی مرکب موش کوبند و آن علی بود و مولف گوید که آن زرنج مصدست و کسی که آن خورده
باشد دواوی آن در صفت زرنج گفته شود اگر را سودمند بود و در ریشی که عفون شده باشد
و گوشت زیاده بخورد و بواسیر را قطع کند و بوی نکند و بوی از جمله محومات بود و الله اعلم
بالذال ذالقی الماسکندرا
معنی آن یونانی عار الا سکندرا نی بود و دینقورید و مسل گوید ورق آن از ورق مور و بزرگتر
بود نرم تر و بغایت سفید بود و زهری در میان ورق بود و مقدار نخودی و در کوهستان رفته
و رخ وی مانند رخ مور بود و یکین بر رگه و طشش بوی بود و چون رخ وی بکشد مقدار شش
درم و پاشانند نافع بود جهت دشواری زادن و جهت یکیدن کینه بخت کسی که بجای کینه خون
از وی آید و جالینوس گوید که طبیعت وی بغایت گرم بود و در قطع قوی بود و بجز بست باله
بول و خبض براند **دایق بنو داس** یونانی یعنی غار خاصه ورق وی و این تحقیق است
نوعی از مار نیون است که ورق آن پهن بود و مار زینز کوبند و بزبان بر براد او گویند و
گفته شد و استعمال کردن وی بد بود **دیل** جلد سلحفات مندی بود و گویند بوی
بود چون بسوزانند و خاکستر وی بصفیه تخم مرغ بمشند و طلا کنند بر شقاق کعبین و انگشتان
نافع بود و جهت شقاقی که زانما نزدیک حیض آمدن پیدا شود بغایت نافع بود **دباب**
این کرم که کس الوان بود در حیوانا کسی معین بود و شتر و شیر و گاو و سگ و اشغال آن و اصل
آن کرمی بود و کس ادی از کرمین حاصل میشود و اصل ایشان کرم کوچک بود که از بد بهای

ایشان پیرون آید از مر حیوان که باشد و آن کرم بار کس میشود و ز نور و هوا گوید چون بگیرند
 مکرر بزرگ و سروی پندارد و بدن وی بر شعیر و که بر قره باشد حک کنند و بر آن طلا کنند
 زایل گرداند و اگر کسی بگیرد و باز در تخم مرغ سخن کنند نیک و ضار کنند در جایی که گوشت سرخ
 در اندون او سپیده باشد و پونالی کمراسین کونید در ساعت زایل شود و اگر حل کنند و بر
 داء الثعلب طلا کنند زایل کند و اگر بر کزیدی ز نور طلا کنند زایل کند در در او دیغورید و سر
 بر کزیدی غریب و ز نور و محل مالند چند نوبت در دساکن کند و این بی حسی است و چون
 بسوزاند و بر داء الحیة طلا کنند موی بر ویاند و خاکستری سرد و خشک بود **فرا ریج** جانور است
 از کس بزرگ مقدار ز نور سرخ بود و با بار یک نر بود و بغایت سرخ بود و نقطه های سیاه بر آن
 بود و آن سم قاتل است و مولد کوید و حوالی همان بسیار باشد مگر یک مقدار ز نور بزرگ
 و بر نبات شرم نشسته باشد و غذای ایشان شیر بود و در آن صواب بسیار باشد و چون خواهند
 که استعمال کنند در کوزه نهند و سران بکشان بازه بگیرند و باز گویند بر سردی که دهن مکرر جوشد
 بنهند تا بخار سرد بر ایشان رسد و خفاشان بگیرد بعد از آن استعمال کنند و بهترین وی ذمی رنگ
 بود و طبیعت وی بغایت گرم و خشک بود و چون بر تایل طلا کنند قلع کند و اگر در موم روغن کنند
 بر صفا زایل کند و ناخن تپا شده را بپندارد و بر برص و بهق با سر که طلا کردن و باخ و دل
 سخن کرده طلا کنند موی بر ویاند و بر داء الثعلب و رم سرطانی بکند از آن چون بازیت پزند و
 تا غلیظ نشود و بر آن طلا کنند و بر جرب و قوبا بر آن طلا کردن نافع بود و اندک از وی چون
 باد و کیم که دفع مغرت وی بکند مذبول بود و گویند اگر در زیت بچاشند و آن روغن بر داء
 الثعلب طلا کنند موی بر ویاند و اگر در روغن کنند و یک هفته در آفتاب نهند و بعد از آن
 در گوش چکانند در گوش زایل کند و کرمی بر دور و روغن وی محلل و رهای صلب بود بلخی و گویند
 که کرم که یک عدد در ریج بخورد و ملک شود و علامت وی آن بود که در قمضیت و زار و زالی
 آن پیدا کند و قره مانند و بول پند و بعد از آن گوشت پان بعضی از پیرون آید و سوزش

از آن

حت و اسهل و غشیان و اختلاط عقل و سوزش طلق و افتادن در وقت بر خاستن
 و غش تا یکی چشم و طم و من مانند طم فطران یافتن و سه طسوج قره مانند پیدا کند خاصیت
 با وجود آنکه سنگ مانند بریزاند و اگر خواهند که مداوی مستقل کنند یک طسوج با دو پی که
 مصالحی باشد مانند کثیره و غیره کند و مداوی کسی که آن خورده باشد بی و خفه کنند و شیر تازه
 آتش میدن و لعابات و روغن بادام و شیر زنان و طباب و در قهای جرب و پشیر شیرشت
 کنند و صاحب تقویم گوید مصالحی که کج و طین محذوم بود و بدل وی پید طسوس است
 و گویند کرم درخت صنوبر **ذرت** و آن جاورس مندی است و آن بشیری زرد خوانند
 و آن دو نوع است یک نوع سفیدست بغایت و یک نوع اندک میل سیاهی دارد و در یک
 سر او یک نقطه سیاه بود و بهترین آن سفید فربه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و محف
 فقط اسهال بکند و اگر استعمال کنند سرگرداند **ذرق** حند قرقاست و گفته شد
ذرق الخطا طیف چارسی سرکین پرستوک خوانند چون در جیم کشند سفیدی که در جیم
 بود زایل کند **ذمکر** فطر اسالیون است و گفته شود **ذفری** نوعی از سداب
 بری است و بوی بد دارد و کل وی زرد رنگ دارد و چون ورق آن را بگویند و پیا شانه
 در داندرون و تب ربع و درد جگر نافع بود **ذنب الخیل** نباتی است که در حد قها
 و کومار وید و قضبان وی خوف بود و بر شی مایل بود و صلب بود مانند ذنب الخیل و نیم
 وی صلب بود و طبیعت وی سرد بود در اول خشک بود و گویند در و ام و گویند سرد و خشک
 بود در و ام و قابض بود و خصوصاً اعصاب وی و محف بود و غیره و قطع خون رفتن
 بکند و جو احتیهای عظیم چون بروی ضار کنند با صلاح آورد اگر چه عصب بود و قوق را
 نافع بود و قره امعا و انواع شک رفتن را ضار کند نافع بود و چون باب پیا شانه و
 عصاره وی رطاف را زایل کند و بی و خشکیش سرفه و ضعیفی النفس نافع بود و درم
 جگر و معده استسما را بغایت نافع بود و وی نوعی از الحیه الثیل است و بسیار استعمال

صح
 ز خفان پیدا کند

خند قها

کردن و غنی اعیان بود و مصلح وی غنی و بختش بود و **دینار** همان اهل است
 و گفته شد و بدان سبب می داند بین اسم خواند که نوشته نوی بدین معنی است و اندک
دینار السبع بنایت است که در میان کشتهار وید و مقدار و دیگر مقدار و دوازده
 بود مانند کاه و زبانی **خوف** هم چیز بریت و بخان تقابل است و گیاه وی
 خوش گیاه خوانند و گفته گیاه نیز خوانند و بغایت خوشی وی مایه است و دارد و گویند
 و قویم کوفس بری است و طافت و پیونانی و قس خوانند و شپالی بهر آن گویند
 و صفت آن در قاف گفته شده و قو قایل صفت همه و بهترین ذوق تازه زرد رنگ
 بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در اول و گویند گرم و خشک است
 در دوام عیس کوی گرم است در دوام و معضی ساکن کند و بول و حیض براند و مع
 اطفال را نافع بود و مقدار شربتی از وی یک درم بود و مفعله صد بود و فصلهای بلغم
 غلیظ از سینه پاک کند و سرفه که از سینه آن بود را بیل کند و کزیدگی عرق را نافع
 بود چون بپزند و آب آن پاشانند یا بر موضع کزیدگی بپزند و رفس گویند قوت
 معده بدید و مضم طعام میکند و منی زیادت کند و جالبینوس کوبیده شربت باه بر آن
 و نغوظ قوی آورد و آرسنیوس کوبیده استخای مفاصل را نافع بود و سنگ مثانه
 بریزند و فوس کوبیده کرهها و حب الغرغ یکش چون با شمع ارمنی و قمری پاشانند
 و وزن آن و ذیقورید و من کوبیده مبع شربت جماع بود و در طبع صاحب
 تقویم کوبیده مضعف مثانه بود و مصلح وی تخم سور و بودیا بلوط و صاحب منهای کوبیده
 بود و پخته شربت جماع پیر و مصلح وی مصلحی بود و **دوخته اوراق** و دخته
 اصابع نیز گویند و آن چنگشت است و صاحب جامع سهو کرده است که میگوید
 فقط فلون غیر چنگشت است درین باب قول صاحب منهای معتبر است و در
 باب باد صفت چنگشت گفته شده و **دوخته جیاست** زعفران است و

کوتاه

گفته شده و **دوخته شوکات** شکاعاست و گفته شده و **دوخته زرقات**
 این اسم بر چند چیز واقع است بر چند قوتا و رخصیه الثعلب و بر مومانه و مرکب در
 باب خود گفته شد و میشود و **دوخته الوان** ذو ثلث اوراق نیز خوانند و آن
 طاعلین است و طریق لیون هم خوانند و گفته شده **ذهب** پاری زر گویند
 و طلا نیز گویند طبیعت وی معتدل بود و لطیف و فوس کوبیده گرم و لطیف بود و
 نافع بود جهت در دل و خفقان لعونه آن در ادویه و اء الثعلب و اء الحیه طلا کردن
 نافع بود و بخار وی در دهن کوفتن کند و من را بیل کند و در چشم کشیدن قوت مایه وید
 دروشنای پیراید و اکومیل زرین هم بامداد در چشم کشند بغایت نافع بود و بخار
 وی یعنی لیم سومان زده باشند در ادویه جهت مفید بود و در علول وی لطیف تر بود
 و اقوی تر از سحر وی و صاحب منهای کوبیده مستعمل وی قیراطی بود و گویند مضر بود و پنهان
 معای وی مشک است و عمل و صاحب تقویم کوبیده مضر بود و ثلثه و الات بول و مصلح وی حب
 الاس بود و شاه بلوط و شیرینی بود و مستعمل از وی داغی بود و ذیقورید و س کوبیده
 نافع بود و جهت خون دل اندوه غم و بادی که در دل بود و عشق و قرق که از شدت هوا
 بود و خاصیت وی آنست که غطیم در دل را نافع است و فوس کوبیده بدن را رفیه
 کند و کشستن را نافع بود و جدام را بغایت سودمند بود چون بخار وی در ضیادات
 مستعمل کنند و عرق النسا و قلع و قوس را نافع بود و چون با ادویه پاشانند که داغ
 سودا بود نافع جمیع مرض سودا سی بود و مقوی اعضای اصلی بود و در خواص آورد اند
 که اگر نرمه گوشش بیوزن نباشد سوراخ کنند فرام نشود و اگر پاره زر خالص بر
 کواکی او بپزند نرمه و مصرع نشود و این بولیت کسی که داخل داشته باشد چون
 انگشتی از زرد رنگش کند و در ساکن کند و در دست و دم در خواص آورد اند که
 نیم دانه زر سرخ در ده رطل زریق اندازند و غرض کند و اگر بر جسم دیگر باشد یک

سودا

رطل غوص نکند **زیب** باری کرک خوانند چون سروی در برج کیو تران پیاویند
 هیچ جانور مودی کوران برج نکرود و دماغ وی چون یکد از ندباب ساق نور و غن
 زیت در جسد مانده نافع بود جهت مر علت ظام و باطن که در بدن باشد از سردی
 و اگر چشم وی بر کوک بندند نرسد و اگر کرکی را در نزد یک دمی دفن کنند هیچ کرک
 نزد یک آن ده نکرود و اگر سرکین وی در پوست بوی کنند که پاره از وی کرک خورود
 باشد بر خاصر صاحب قویج نمند یکشاید و جویت و سرکین وی چون بر صاحب
 قویج بندند بر سحانی که از پشم کبشی بود که بعضی از وی کرک خورده باشد و بجایت
 نافع بود و اگر بعضی بزم غوج در پوست ابل بندند و از ران وی پیاویند و مبین غل
 کند و اگر انبوی کوچک از نقره سازند و باید که دو گوشه داشته باشد و مقدار یا قلی
 در وی کنند و صاحب وجع از خود پیاویند و نافع بود و جویت و گویند سرکین خشک
 وی چون سخن کنند و بر حلق صاحب خناق باشند که سبب آن رطوبت بود و نافع بود
 و این زرد در خواص آورده است کرک خاک بخورد و گیاه خورده الا وقتی که بخور شود
 عجن که همه حیوانات که قضیب ایشان از عضله و عروق و عصب بود بغیر از و باه
 و اگر گو که از استخوان بود و اگر دم وی در جایی که علف خوار کاو بود پیاویند مادام
 که آن او بخند باشد اگر جکا و کوسنه باشد قطعا کور آن نکرود و اگر در موضعی سرکین
 وی دو و کند مو شان در انجا جمع شود و کورن را بر سر بول کرک نشاند و خود را
 بشویدم کرک استن نشود و اگر حصیه وی بکوبند پاره زیت و قدری صوف بدان
 پیاویند وزن بخور و کیر و شتوت وی منقطع شود و اگر زهره وی بوزن دانگی باطل
 یا یا شرباب پیاویند بتهای کهن زایل کرد و چشم وی کسی که با خود دارد منع صرع بکند
 و صباع و کوزه کرد و وی نکرود و این از خواص است و شیخ البوسین گوید زهره وی
 دفع تشنج و کرا از بکند و ریشهای عصب خاصه که از سردی بود چون معوط کنند

۱۰۸
 آن تو طبعی است نافع بود و در چشمهای وی چون جمع کنند و آویخته و پیاویند
 بر چشم غالب است و بجز چشم غلبه نکرود و اگر آن باشد و در پیش باد شاه و ابا جبهه غریب باشد
باب **الرا** **راوند**
 پارسید پویند گویند و مویشی که در پارس است و صاحب متعاج گوید و دافع است چینی
 و خراسانی و خراسانی و در فیه بود و در اندوه و این برای چهار پیاویند و صبر
 جسد را می و بسترین صحتی بود و چون سخن کنند برنگ از عریان بود و چون بپاشند از زون او
 بطریق کوران کاه و در آنرا طوطی گویند و باید که سینههای بزرگ بود مانند سم اسب و باید
 که قطعه در وی سوزان شود و طبعش آن گرم است و گویند معتدل است و شیخ البوسین گوید
 که در چشم و خطک است و اول کوفه که در خطک است و در و ام و چون سخن کنند با
 سر که در کف روی پیاویند زایل کند و چون پاشند در آنرا نافع بود و ضعف معده کرده و در
 مثانه و رحم و نافع بود و در و جگر و مختص و درم سبز و طبعی و فی الحال معده و نفث الدم که از غصه بود
 و بر و فتن و فواق و خنقی و غریب طبع و اسهال و بتهای دایره و موم و کزهری جانوران
 نافع بود و شربتی از وی نیم گرم تا دو گرم بود و گویند زانگی تا یکتد مبد و اگر تا سر که بر قوی با طلا
 کنند زایل کند و چون پاشند خنک کنند و در مهای گرم زمین بکند یا ناز و جالبه و بن کوبید و بود
 بود و در جگر را می خورند و بکند و در افتاب بکشد و خاصیت آن در جگر و و جگر آبی
 بود و اگر چه زمین باشد و فیه و صلاحت آن و توت بکند یا در تازمه چیز بکند و از غل
 که بوی نافع بود و با سحالی که از ضعف معده بود و شیخ البوسین گوید که چون روغن وی ببالند بکشد
 که در عین جلد و شتوت و در و دندان و امتداد آن نافع بود و جمول گوید چون طلا کنند میان
 و در عین جلد و شتوت و در و دندان و امتداد آن نافع بود و جمول گوید چون طلا کنند میان
 و در عین جلد و شتوت و در و دندان و امتداد آن نافع بود و جمول گوید چون طلا کنند میان
 و در عین جلد و شتوت و در و دندان و امتداد آن نافع بود و جمول گوید چون طلا کنند میان
 و در عین جلد و شتوت و در و دندان و امتداد آن نافع بود و جمول گوید چون طلا کنند میان

ناب

سیوس

پاشا مند بول و حبض براند و اگر رخ وی را می کشند یا شتر آب معده را نیکو بود و در بی جان
سازند که اول خشک کنند و آنکی پزند بعد از آن در آب سرد خیسانند و بعد از آن در شراب
بنهند و شیخ الریس گوید نافع بود جهت که لکها و درد و ناکه از سردی بود و دفع دل بود و
و باده بر آنکه اند و سودمند بود جهت اختلاج مفاصل که از رطوبت بود و این ماسد و
کوید سودمند بود جهت تقطیر البول که از سردی بود و متوی نشان بود و دیستوری کس
کوید که زید کی جانوران نافع بود خاصه معری آن مقدار در دم و لعوق وی سرفه و عسر
التفس را نافع بود وقتی که عسل بود و چون با شتر آب پزند و خما کنند عرق النساء سودمند
بود و ماسد و کوبید که زرد در زیر خود و دگر کند ترک حیض کند و اگر کوبند و عسل برشند
و یک مثقال پاشا مند سخن اعضای متاثر بود که سبب آن از سردی بود و منضوری گوید
سده سپهر و جگر یکشاید و بسیار خوردن وی خون را تبا کند و منی را کم کند و شیخ الریس گوید
مصدق بود لیکن در تحقیق بکلی را ساکن گرداند و خاصه بطول کردن و مصلح وی سکه بود
و کوبند و مصلح وی مصطکی و حماما بود و کوبند و غیره بنفشه و بدل وی امیر سا بود **را مک**
مرکبت از ناز و پوست نار و راج سیاه و صمغ و دو شایب عسل و طبیعت وی سرد و خشک
بود و کوبند که گرم بود و وی قابض و لطیف بود و صفت وی در مرکبات گفته شود **را طلیق**
مه علكه را بدین نام خوانند و ناتیان **را پنج** راتیاج و رتیاج و رشینه نیز گویند
و آن صمغ صنوبر است و آن سه نوع بود و یک نوع صلب بود ساده و یک نوع و کدر صلب
بود بعد از آن با شتر نموده باشند و آنرا غلغولیا گویند و بشیر از زنگباری گویند بهترین آن بود
که سفید بود و تر روی زرد و بوی آن بوی صنوبر ماند و طبیعت آن گرم و خشک است علی
کوید که مست در سیوم و خشک است در اول و جفت گوشت براند و در ریشها لیکن هیچ الم بود
و ریشها را با صلاح آورد و با کفار و عروق و امثال آن و وی سخن اعصاب بود و مصلح وی
مقوم روغن و ابی العالم بود و بدل وی علك البطم است و قنده و کوبند و بدل وی زفت کهن

و خلل بود

را زنی صاحب جامع گوید رازقی سوسن سفید است و جند توان کیم بر آورد و است
که رازقی فطن است و دیگر گوید رازقی کتان است و هو گوید رازقی از بهار انکسور رازقی کمرند
و دیگر گوید روغن بزرگان است و دیگر گوید روغن سوسن سفید رازقیست و مولف گوید
رازقی زینق است **را خن الکلب** کلیت است مانند خنک **راس الفار** سرخوش چون خشک
کنند و سوزانند و کوبند و یک با عسل ناپا میزند و بر دوا الشعل طالع نافع بود **را اس الارب**
سرخ کوش چون کوبند و سوزند و با سرخ و سوسن بر دوا الشعل طالع نافع بود **را اس**
میونانی ریاس است و کشته شود **را بجان** کوبی گامی کوبند است که از طرف سرخ می آورد و در کرم میزد
گامی است که از دوزخ می آید و با سرخ و سوسن و سوسن و طبیعت وی گرم تر از چای
بود و مصلح وی بود و معده را نیکو بود لیکن تشنگی آورد و مصلح وی مگر کاه بود **را بدق** عنب
الشعل است و کشته شود **را السوسین** عسل و مصلح وی است و کشته شود **را بطی** نوعی از اینست
لیکن کوبی بود و کشته شود **را تخم خندق** عنب است و کشته شود **را تیل** مولف گوید حیوانیت
مانند علكه بود و در یزدان نواحی بسیار بود و آنرا خاکی که خوانند و پاری و طبر و از جمله کوندگان
نزد در اردو و یونان و قندهار و در دست و پای می کشند و مانند شمع لسان المور و نباتی است
که میونانی قالدین گویند نافع بود و کوبند و تیل و آن نبات را تیل خوانند و در کاه کشته شود **را طلی**
البحر شیخ الریس گوید که قیام تمام بقیه طایفه نافع بود جهت سل و طبع وی
نافع بود جهت تب ربع تهائی مطبوعه و مسج که در زرب است و مولف گوید تحقیق ذرب است
و آنرا سر و کپتانی گویند و کشته شود **را حل الغر** در تمام راجل الزان خوانند و از جمله خنایست
بود و شکل بای کلاغ و جوی پزند و نافع بود جهت اسهال مزمن و درد شکم خاصه اصل وی و
فولس گوید چون اصل فی با بخورند قلع را فایده دیدی که مغزی بود و در پشت در او
بنایت نافع بود اما اصل فی گرم بود و در او در اول و خشک بود در اول درجه دوام و شری
از وی جهت نفوس گرم باشد چون تنها بود و از دود گرم باشد کوفته و بخورند و اگر جوی

بطبع تخم کرفس و شبت و لیمو و بوره و ماء العسل و غذا سفید باج و نشانه خلاصی وی آن بود
 که در آب بول و اطباء اطلاق حاصل شود و شیخ الریس گوید چون رصاص حل کنند با شراب
 یا زیت نافع بود و در همای کرم را و این زهره در خواص آورده است که اگر پاره رصاص
 در دیگی اندازند و مرچندانش که برافروزدند آن گوشت که در آن دیک بود بخت نشود و
 از مود است و هر کس که انگشتی رصاصی در روغن بمالند تا زنگ بر آورد و بعد از آن آن
 روغن را بر آب منحل کند کم کم زنگ نگیرد و صاحب فلاح گوید اگر طوفانی از رصاص بود و رختی
 آویزند و که غر دار بود و غریب نیفتد و غریبی زیاد کرد و **رطب** کرم بود و در دوام و تر
 بود در اول گویند حرارت وی کمتر از رطوبت وی بود و هر چند جلاوت زیاد تر و اسحق
 گوید کرم و تر است در دوام و رطب قح در شکم پیدا کند مانند اجیر تر و خشک و هر دو رطب
 معده سرد را نیکو بود و منی میگیرد و طبع نرم دارد و در خواص مفسد دندان و گوشت بن دندان بود
 و مضر بود بخج و از دوزخی که از وی حاصل شود بلبه باشد و زرد متعفن نشود و مصلح بود و
 مولد مده بود و مصلح وی حشاش بود که با وی بخورند و بعد از آن مفرکاه و خیار سر که با کچین
 خورند **رطب** فصفه است و چون خشک شود وقت گویند و پیازی است خوانند و
 در فاکتله شعله **رعی الایله** معالی گویند و آن حشیش است که دانه وی چون دانه مورد
 بود و در وی جلاوتی اندک بود و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوام و لطیف
 چون شتر بوی بجا کند هیچ مغرت بوی نرسد لیکن سم جانوران زهر دار بود و طبع وی عوی یا
 سیاه کند و تخم وی چون با شراب پاشانند جهت گرمی جانوران نافع بود و سیلان رکوبات
 رحم را نافع بود و وی مضر بود با حشا و مصلح وی قرف بود و پاسبیل **رعی الحام** فرسطار بون
 نیز گویند و آن حبیب تیره رنگ بمقدار ماش اندکی بزرگتر و چون پوست از وی باز کنند بزرگ
 عدس منقرض بود و صلب بود و طبع عس بود و آنکی شیرین تر و طبیعت وی گرم و خشک بود
 و کبوتر وی را دوست دارد و کاه و مشک نیز خوانند و کاه و نیز وی را بغایت دوست دارد و

حرارت وی زیاد تر
 و غذای وی زیاد از غذای
 بود و بهترین وی چینی بود
 و سرد و بعد از آن زرد

و هیچ چیز کاه را مانند وی فرو نبرد و دیر مشک نیز خوانند و مولف گوید که آن نوعی از کرسنه است
 و در کاف گفته شود **رعد حیوان** در ریاضت و یسقورید و کس گوید مای در ریاضت محمد بود چون
 بر کسی بنهند که صدمه زمین داشته باشد صدمه را بیل کند و چون بخورد بر کمر مقعدی کرمی و آن را اید شفا
 یابد و اگر بازیت بخواند و آن زیت را بر مفاصل مالند در مساکین گرداند **رعی الحاکم** است
 الایله است و گفته شد **رغشا** جلاوت و گفته شد **رغیدا** و آن است که در میان
 کدم می باشد و بیشتر از صبر خوانند و گفته شد **رغی الحی** است و گفته شود
رغوة الملح زرد الملح گویند و قوت وی زیادت از قوت ملح بود و حلال و لطیف بود و **رغوة**
الملح در غایت و ارات و وقت بود و پاشد که سوزانند **رق** سلفات پیریت و گویند
 سلفات پیریت و گفته شعله در سین **رقا قین** جفت افروز است و بعضی گویند لعبر پیریت
 و بعضی گویند خصیة الثعلب است و صفت مرکب در باب خود گفته شد و میشود **رقا** خشت
 است و گفته شود **رقعه** مرواریدی که چرخ کند مثل چهار و قیو به و خاما اقلی و زرقه حاصل اسم
 نخست که سرخ رنگ و صلب بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و چون بگویند یک شغال از آن
 در دو مضرب نمیرست سه روز پایی بخورد هر روز این مقدار موافق بود و ثانی دسوس که در بدن
 پیدا شود بسبب افتادن یا زخم یا کواشتن چیزی سنگین **رقاع یانی** بخورانی ماند اما روی شکاف
 بود و مثل شکل بود و بهترین آن بود که رسیده بود و طبیعت آن گرم و خشک است و موی تلخ در رطوبت
 بود و خطهای غلیظ از رخ بیرون آورد **وقت الشمس** حاسن لو ماست و آن تر یا ق کثرت است
رمادی سره ایست که از آمدن و توتیای هندی و تو بال میس و بد شیخ محرق و ملیران سازند
رمان الحلو پیازی انار شیرین گویند و بهترین آن بزرگترین رسیده طبعی بود و طبیعت آن
 سرد بود در اول درجه اولی و تر بود در آخر آن و گویند کرم بود با جندال و در وی جلا بود و با قیصر طبعی
 بود و دانه وی با عمل در دگرش را نافع بود و وی حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقان را
 نافع بود و موافق معده بود و بول براند و صیر وی چون در شیش کشند و در آفتاب نمند تا غلیظ شود

رغوة الحی

سلفات

معده

و در چشم کشند و ششهای پیچیده و جگر که گرسنگی دارد و دانه وی بد بود و قعر در معده پیدا کند
 و گویند و صلیبی از نار ترش بود و رازی گوید اندک نجی دارد و گاهی باشد که لغو شود و محتاج
 با صلاح نیست از بهر آنکه نجی او زود بگذرد و **رمان حاضری** پاری نار ترش بود و بهترین وی ایدار
 و بزرگ بود و انواع انار فذا اندک دهد و قابض بود و قابض بزرگین اجزای وی کل وی بود و انار
 ترش سرد و خشک بود و در بوم و گویند معتدل بود و در تری و خشکی صفا بخشند و منع سیلان
 فضول کنند از احشای و دانه و با عسل قلع را نافع بود و عصا وی ناخن را نافع بود و دانه وی چون
 در آب باران خیسانند منع نفث دم بکنند و وی خفگان را سود دهد و جلای دل دهد و التهای معده
 را نافع بود و جگر گرم را سود دهد و تبهای گرم و سوین وی صلیب آرزوی زمان استن بود و در وی اطار
 بول زیاده بود و از نار ترش و سوین وی جهت استعمال صغری نافع بود و قوت معده دهد و جگر گرم
 و آب وی بایست جوهر دل ضایع کردن در دل اساکن کند و انار سبز تازه ترش و شیرین بوی از وی
 جدا کنند و در ماون سنگین نمند و بگویند همچنان با پیچ خود پختند نیم رطل بایست درم شکر طپت
 بر اندود و صغیر براند و معده را قوت دهد و شراب وی و رب وی بخار را سود دهد و تشنگی بپاشد و
 غشیان وقتی باز دارد و بسیار خردن شهوت مضر بود و انار دانه خشک ترش شکم بپند و صاحب
 تقویم گوید نار ترش مضر بود و سینه و آواز و صاحب مناج گوید دانه وی بد بود و خشک بود و جلق
 و سینه و مضر بود و بمعد و صلیبی جلوی عسل یا قندی بود و اولی آن بود که زنجبیل پرده یا ترنج
 پرورده خورند **رمان السعال** حشاش است و گفته شد **رمان الانهار** نوعی از موفارینون
 است و گفته شود در نایب ماوان دارد و مشق اندر و سامن گویند **رمان البر** در خفیت
 که بد رخت انار دانه و کوچکتر بود و جب قتل دانه وی بود و معاشیح وی است و صفت جب قتل
 گفته شد و مثاق گفته شود **رمان** پاری خاکستر گویند مجموع مجفف باشد **رمان الحارز بون**
 طلا دهنده بود و معفن بود و در ششهای چشم پیچیده **رمان خشب البلو** خاکستر خوب
 بلوط قابض بود و خون بند و چون بر بریزند و سر بامد او نباشد و درم از آن با شراب حبیب

در ششها

پاشانند سودمند بود و جهت بلغم معده و درین رحمت بغایت نافع بود **رمان خطب الکرم**
 خاکستر خوب زربهرین آن بود که از درخت سیر بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند
 گرم بود ریش دوده را جانوران و سگ و دیوانه ضما و کشند نافع بود و اگر حق کشند و در
 خره کشند **رمان** اسیر نمند و چون سرد شود دیگر باره گرم بدل آن نمند پایی بغایت سودمند
 بود و چون با نظرون و سر که ضما و کشند نافع بود و جهت کوشش زیاد که در پوست حصید پیدا
 شود و چون بازیت و سر که با پیچ کس ضما و کشند جهت استرخای عضله و تعقد اعصاب
 نافع بود **رمان القصب** خاکستری بهترین آن نطی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند
 گرم و خشک بود و در پیوم سید که از حرارت بود یکشاید و گویند مضر بود و بیش و صلیبی
 کثیر بود و یا قند **رمان غش الخطا لطیف** خاکستر اشپانه برستوک بهترین آن بود که
 اشپانه و موضع ساخته باشند که بیا بود و صفت سوختن وی چنان بود که ن
 در کوزه گفته و بکل حکمت گیرند و در تنوری که انش تیز بود بنهند یک زمان و بعد از
 پیرون آورند و صحت گفته و طبیعت آن سرد و خشک بود و نافع بود جهت دشوار زاید
 مقدار یک مثقال گویند مضر بود و بیش و صلیبی آن سبب خین بود **رمان السرطان**
 صاحب مناج گوید صفت سوختن وی ایچان بود که در کوزه گفته و در کل حکمت
 گیرند و در تنوری که انش تیز بود بنهند و بعد از آن پیرون آورند و صحت گفته و طبیعت
 آن گرم بود و خشک در دوا و در صفت سرطان گفته شود و صاحب جامع گوید
 صفت سوختن وی چنان بود که یک پیمین سرخ بر سر انش نمند و سرطان زنده
 بر آن نمند تا سوزد و چون خاکستر کرد و در دارند و استعمال کنند **رمان دین الباطنی**
 خاکستر خوب با قلی وقتی که تر بود و چون سوزند و خاکستر آن ضما و کشند در حمام بماند انار
 جب سیاه که بر بدن بود و **رمان نفت** بهراج است و گفته شد **رمان** صاحب
 مناج گوید آس است و صاحب جامع گوید درخت غارست و صفت آس گفته شد

نافع بود و در تنم درم
 و گویند مضر بود و بیش و صلیبی
 کثیر است و چون با سر که برستوک

و آس نیز گفته شود **دوس** بهترین سران بود که از حیوان معتدل در پوست و
 رطوبت کمند و طبیعت آن گرم و ترست و غلیظ بود و غذا بسیار دهنده و منی پیغمبر
 و غذای اصحاب که بود و سریش چون پرنده برق آن خفته کنند امعای سفلی نرگند و کوه
 اعصاب و بدن را نیک بود و باده را زیاد کند چون باوی اندک حرارتی پیوسته بود
 و خوردن وی مضر بود و بعد از بر آنکه ویرمضم شود و اولی آن بود که یاد از چتی خوردند و
 بعد از آن صطکی بخانیند و سر کوفته از طب بود از سر نیز و سر نیز از سر آمو بود و بین
 قیاس و فی الحکله غذای بود که اندک سختی داشته بود و غذا بسیار دهد و قوت بدن
 ضعیف بدهد چون مضم بر وی مستولی شود و باده را زیاد کند و سر ضعیف را که آن کند
 و کسی که معده وی ضعیف بود نشاید که خورد که قوی آن آورد بغایت سخت و گوشت
 زبان بیک تر بود و گوشت خدین غذا بسیار دهد و چشم خور تر بود و زود تر بگذرد
 و دماغ سرد تر بود و زبان و چشم با نمک زیاد و باید خورد و گوشت خدین و بن گوشت
 بر که و صغره و انجدان و خردل خورد و اولی آن بود که پوستها و غفر و فها جند آنکه امکا
 بود خوردند و اگر از زغال بود با سر که خورند و مصلح دماغ در صفت دماغ گفته
 شد اما سرهای مانی کوچک نمک زرد و خشک کرده چون بسوزند جهت شقاق که در
 معتد بود و ورم کرده و ورم صلب و مانند آن نافع بود **رواس** جو جیر الماک
 و گفته شد **رو سنج** را سخت گویند و آن نجاس محرق است و پیارس مس سوخته
 گویند و روی سوخته نیز گویند بهترین آن مصری بود و طبیعت آن گرم بود و در پیوم
 و قابض بود و جفت و مطلق و مهمل زرد اب بود و در خضابات موی استعمال
 کنند و دروشهای پاک گردانند و بصلح آورد و چشم را جلاد دهد و گوشت زیاد بخورد
 و ریشهای بد که در بدن بود نافع بود **رو بیان** از بیان است و گفته شد
 و اهل بحر آنرا فریدین خوانند و اهل اندلس قرون و ابن زهر در خواص آورده است

کون

که چون بگویند و با خود سیاه و بر نافع فساد کنند حب الفخ را پیرون آورد و گویند چون
 خشک کرده و سخن کنند و با قفل و در چشم کشند شکوری را نافع بود و ماسر جو به گویند گرم و
 تر بود و با عندالمنی زیاد کند و خشک نرم دارد و بوی گویند که پیش از آنکه نمک شود و گفته را زیاد
 کند و غذای صلب دهد و چون نمک سود کنند یا کهن کرد مولد سودا و طبع بود و رازی گویند
 دشوار ضم بود و معده را بد بود و اولان بود که اصلاح آن بر سر که مری و کوه و یا گفته بعد
 از آن جو ارشن بود یا جو ارشن سفیدی مهمل خوردند و اگر حر و تر ج بود از عقب آن رب
 آمار مضم خوردند و اگر از جهت باده خوردند بر سر که نشاید خورد بعد از آن که نیک بخیه کنند
 بر روغن گردکان و زرد تخم مرغ و پیاز و کند ناقلیه سازند و تناول کنند سخن کرده
 ورم بود و باده را زیاد کنند **و ث احجار الالهی** سرکین فر سوخته و خواص سوخته
 قطع سیلان خون کند خاصه چون با سر که پیامیزند و اگر سرکین تر بنفشازند و شیرهای
 در پی کنند رعا ف زایل کند و همچنین با سر که بروی افشانند و بونید همین عمل کنند و چون
 تر به و بنفشازند و آب آن پاشانند و سنگ کرده بریزانند و سرکین اسب نیز
 همین عمل کنند و سرکین فخر که در علف جویده باشد چون خشک کنند و با شراب پاشانند
 جهت کزیدی عقر بطن نافع بود و مولد گویند اگر خشک کرده وی پیزند و با کوه در حق
 کنند و در روغن کچ خیسانند و بش بر جویند و بمانند و یا مدلول مصل و عکس کوفته
 محام بریزند و پیش از آب ریختن بر روغن کچ خیسانند بمانند و بعد از آن آب بریزند
 زایل کند **روث البردون** سرکین است چون دود کنند در زیر زدن پی کرده
 و شمشیر پند از **رویا** عنب الثعلب است و گفته شده **ریش** ریش از ابرو
 خوانند طبیعت وی گرم و تر بود و غلیظ و مصلح وی طاعل بود و یاد و شاب و شفت
 آن در صفت سمم گفته شده **رجع الفار** حرقان گویند و آن سم الفار است
 و قراب الهالک نیز گویند و آن شک است و در سین گفته شده **رجع قان** در لغت

صح
 باه

گویند تر بود و او الشلب نافع بود و چون سوزانده و با شراب سرخ رنگ که قوام آن رقیق بود
 برداشته و الشلب طلا کنند موی بر و باید و خنای بر و صوب و قوبا و بوق و سر علی که بر جلد بود و
 پیدا شود جهت آن سودمند بود و چون با موم و روغن گل استعمال کنند بشه راضی کنند و
 سیوم که گفته شد عسل البول و سنگ کرده و رمل که در مائه بود و استغفار و در سپهر نافع بود
 و حیض براند و باقی انواع آن و منفعتهای دیگر که گفته شد در ایشان باشد و جلای دندان بد
 و موی برداشته و الشلب بر و باید و چون با نمک و شراب طلا کنند نافع بود و همه انواع زرد البر موی
 بستر و بر و باید و یک نوع هست که طبع بود و طبیعت می گرم و خشک و نیز بود و جلای چشم بد
 و یا ادویه که مناسب بود سیدی که در چشم بود از این که البته توفیق آن کند و مقدار مستعمل از زرد
 البودا و اگلی تا دو دانگ بود و مفر بود بر و حواس و مصلح وی روغن کدو بود یا کثیر او بدلی
 بوزن وی جرج القشوری بود و اگر خواهند که وی را بسوزانند در یک کلبین باخته کنند و موی
 بر نهند و بر آن بکینند و در نون حمام نهند و میان آتش و چون بخت کرد و در وقت جلای
 استعمال کنند و اگر خواهند که غسل کنند مانند آفتاب یا باید که **زرد البجر** و نافع و از این
 و از افس نیز گویند و بر بانی غافور را گویند و آن کرد بر کوفتی جمع میشود و در دریا مانتخ
 بود و در میان نی و گیاه یا بنده و لون وی مانند جرج اسبوس بود و بشکل زرد البجر است و بسیار
 سوراخ بود و طبیعت وی گرم بود و در چهارم و شاید که متهنها استعمال کنند باید که با ادویه
 خلط کنند که کسر خدت وی بکند و قوت وی و اگر محتاج باشند بر پیر و ن شاید و اندرون
 نشاید و اصل از واجب است و در سقور پیکس گویند و برایش شده و کلف و قوبا و کلف و شراب
 و مانند آن بغایت نافع بود و فی الجمله و اسی جاد بود **زرد القز** جرج القز است و گفته شد **زرد**
 پاریس میگویند و بیشتر از این خشک و بهتر از آن تازه بود که از شیر میشش گیرند و طبیعت آن
 گرم و تر است در اول و تری آن زیاده بود و منفع و محلل بود و اگر بر بدن طلا کنند بدن را
 فربه کند و غذای وی بد و جراحات اعصاب را سودمند بود و درم بن کوشش را نافع بود و اگر برشته

کودکان

کودکان بمانند دندان زد و بر و باید و همه و در دکان و در من و در قنجد و در من با عسل خلط
 کرده و لعن کنند سودمند بود و جهت خونی که از شش حاصل شود و ذلت اکثرت را بغایت
 نافع بود و بدان غنچه کردن و در منای صلب جاد که در رحم و امعاء ایشان بود نافع بود و در شش
 روده و اگر با ادویه بود که مناسب بود و در منای صلب جاد که در رحم و امعاء ایشان بود نافع بود
 و ریشهای پاک گردانند و کوفت آن بر و باید و در منای صلب جاد که در رحم و امعاء ایشان بود نافع بود
 سر فرس و خشک را بغایت سودمند و در منای صلب جاد که در رحم و امعاء ایشان بود نافع بود
 نافع بود و منخ خونی فاده کند و چون پخته درم از وی حاصل بخورند و بسیار خون وی سهل بود
 و منشی و در منی معده بود و در مصلح وی چیزهای قابض بود و گویند مصلح وی پانصد قندی بود و کاف
 بود جهت خشونت خلط و قوبا و سوسو خشک و خشن چون بدان بمانند و در وقت مشابه
 ملود نافع بود و با پیضمه تانیه نیر شست و این تازه بود و با بعضی ادویه بدل زیت بود و در بعضی میل
 شود و چون دکان وی بکیر **زرد البجر** و در بیان طریقه در ادویه کچم پستول کنند و جفت
 بود و بعضی روی بود و قطع سیلان مایه چشم میکند و ریش آن پاک گردانند و حال صحت آورد و
زرد البجر نوعی از طبیب است و آن عرقیت است که از میان بای جانوی که نه بشکل کرمانا
 مایه وی کوکب بود و اثر آن که از بار خوانند و طبیعت وی گرم بود و سیوم و معتدل بود و در
 طبیعت و سیوم است و بوییدن آن و مالیدن آن مصلح است و در شقیقه و زکام را نافع بود
 اگر یک قیراط در ده درم شرب است که مخرج باشد که از من و خون و خفتانی را بکشد و صفت
 دل را برین غلظت کمال بود و اگر در شش و شوار یا یک درم از وی بیا یک درم زعفران
 را بکشد و مرغ فریخته و پاشانند و زبیدن بر وی آسان شود **زرد البجر** و در منی صلب جاد که در رحم و امعاء ایشان بود نافع بود
 بوق است و گفته شد **زرد البجر** و در منی صلب جاد که در رحم و امعاء ایشان بود نافع بود
 گویند و مختلف بود و بسیار از این حیوان و اختلاف اشخاص یک نوع است و خاصه لسان و مخرج
 زبانه منحنی و محلل و جفت بود و گفته شود و مخرجهای آن **زرد البجر** و در منی صلب جاد که در رحم و امعاء ایشان بود نافع بود

بر روی آید بنا شد و خشک گشت و چون گشت با چندان و معنی ما پیش و بنات بر او و در چشم
 گشت سفیدی که در چشم بود و زایل گشت و چند روز بهر همین زایل اطفال آن بود که از طفل
 کینه نکند و محفوظ باشد **در خلط و عسل** و بعد از آن خشک گشت و خنای را و بعد از آن
 بود و در خلط و عسل و عسل گشت و همچنین کسی که نفوس خلط داشته باشد و نوز و یک
 مرکب بود و احتیاج به تصفیه شد و خنای و عسل چون زایل شود خشک گشت و حاصل نمود
 گشت و بر خلط وی طلا گشت و بقایت کامل نافع بود و در جهت بست باید که غذای کودک
 در روز و خمس با آن تنوی در میان که نمک خوش کرد و پاشند سر روزهای و روز چهارم
 از بل وی ستانند و خشک گشت و نکام و ارتفاع وقت حاجت و همچنین اگر غذای وی گشت
 مرغ و در جابجانه با آب بود نافع بود و باید که از غذای که رطوبت پیدا داشته باشد نگاه
 دارد و فصل و قلت متن مانند زایل کلاب بود و زایل اطفال **در کرم** و ترش کردن کسی باشد
 که پیکان زهر در او بوی نده باشد و **در بلع الاغ** **در بلع** چون خشک گشت و با شکر
 و عسل یا شامند نافع بود از جهت تهی و ایمن که در یک جانور آن و او بهای گشت
 تکلف گشت و بر قافرا نافع بود و دفع اسهال بکشد و چون عسل گشت و بر موضع بکشد
 باشد و زایل گشت **در بلع الاغ** **در بلع** چون پاشانند مضر و نافع باشد **در بلع**
در کرم **در کرم** و طبع و طبع را زایل گشت **در بلع الاغ** **در بلع** **در بلع** **در بلع**
 و زایل گشت و در آن خون طلا گشت **در بلع الاغ** **در بلع** **در بلع** **در بلع**
 چشم را زایل گشت **در بلع الاغ** **در بلع** **در بلع** **در بلع** **در بلع** **در بلع**
 باشد و با عسل نافع بود و جهت تهی و عسل و خشک گشت و در آن خنای را زایل
 یکدست و جهت دفع اسهال آسانید و بلع نافع بود و در جهت تهی
 قلع بر آن حقه کردن با یکدست نافع بود و در جهت تهی و در جهت تهی و در جهت تهی
 بعد از غروب تا **در بلع الاغ** **در بلع** **در بلع** **در بلع** **در بلع** **در بلع**

لعل

باید

یا آب شکر را به بند و سر کین سکی استخوان خورده باشد آنچه سفید باشد خشک گشت و نگاه دارند
 در وقت استعمال جهت ورم خلط و خنای بقایت سخن کنند با او و بهر که نافع بود و در جهت
 نافع بود و اگر باد و یکدست بود و خلط گشت و در جهت تهی **در بلع الاغ** **در بلع** **در بلع**
 آن بود که از خار گیرند و سفید و در وی استخوان و موی بود و قلعی را نافع بود خاصه چون آن کرم
 استخوان خورده باشد و بقایت کامل نافع بود و در جهت تهی و اگر تر و یک خاصه پا ویزند همین
 عمل کند و اگر در پوست ایل گیرند و پا ویزند از ریهانی که از چشم کین بعضی از آن کین کرم خورده
 باشد نیکوتر بود و این در **در بلع الاغ** **در بلع** **در بلع** **در بلع** **در بلع** **در بلع**
 از روی بود و چون بلعاب و من بر شد و بر نایل طلا گشت و در جهت تهی و کوشش زایل
 کند **در بلع الاغ** **در بلع** **در بلع** **در بلع** **در بلع** **در بلع** **در بلع** **در بلع**
 چون باد جو پامیزند و خلط بود و چون با سر که پامیزند خنای را نافع بود خاصه چون باوی بزرگان
 کوفته اضافت گشت و چون با عسل و بزرگان خلط گشت و در جهت تهی و خشک گشت
 پیشی که حادث شود از آتش پاری چون بازیت پامیزند سوختگی آتش را سود دهد اما سر کین کرم
 خانگی گرم بود و صحرای و کوی حدت ایشان **در بلع الاغ** **در بلع** **در بلع** **در بلع** **در بلع**
 گشت خاصه چون با حرف و خود کوفته پامیزند و مستعمل گشت در ریهای سرد که احتیاج به شکر
 بود و قوبا و سفید و مصلی و در شکم و در کوره را نافع بود و چون بار جو پامیزند و در آب پزند
 و با سر که عمل پزند و صفا گشت و در جهت تهی و خنای و در جهت تهی و صلاح آورد و
 چون بار جو پامیزند و آب پزند و اندکی قحطان بدان ضم کنند و با هم سخن کنند مانند مرغ شود و بار
 کتان بر بر صغیر و سر و زبک دارند و بعد از آن تازه کنند زایل گردانند و چندان این عمل کند
 که ادا حاصل شود و اگر آب پزند کسی را که غش الیول بود و در وی نشیند بقایت نافع بود و جهت
 در شقیقه نافع بود و چون طلا گشت **در بلع الاغ** **در بلع** **در بلع** **در بلع** **در بلع** **در بلع**
 پاشانند نافع بود و سر کین کرم و در جهت تهی و در جهت تهی و در جهت تهی و در جهت تهی

در بلع الاغ **در بلع** **در بلع** **در بلع** **در بلع** **در بلع** **در بلع** **در بلع**
 چون دو گشت در زردن بکشد
 چندان از دو چون بازیت بیامیزند
 و در کوشش چکند کرم آن کوشش
 زایل کند

و سرکین گوشت در قند قوی نافع بود **زبل الفیل** چون زن به پیش پا را بخورد بر کرم اثر است
 نشود و اگر بخورد صاحب بکرم رانافع بود **زبل الفرس** سرکین اسب همان عمل بر کرم
 فرمیکند **زبل الدجاج** سرکین مرغ را چون دود کنند در دندان رانافع بود و موافق کسی که
 او بیای کشند خورده باشد و اگر با سرکه پاشانند قوی را بکشد و جربت **زبرجد** نوعی از
 زردست طبیعت آن سردست در دوام و خشک بود در اول با صبر و با قوت دهد و در صفت
 زرد منافع او گفته شود **زجمول** دنیال گوید کثوت است و گفته شود **زجاج** چارسی الکنیز
 گوید طبیعت آن گرم است در اول و خشک در دوام چون بار و غن زین طلا کنند موی بر دیا
 و در وی قبضی لطافتی بود و سفیدی چشم را بکشد و روشناسی بفراید چون بسوزاند در عمل اقوی
 بود و آن سوخته بود و محق کرده سنگ کرده و شانه بریزاند چون با شرب پاشانند و اگر غیر محق
 استعمال کنند باید که بغایت سخن کنند مانند مباحثه استعمال کنند **صفت** سوختن وی جهان
 بود که در کورده است گران نمند و بد منده تا نزدیک که اخشن پس بیرون آورند و در آب باقی
 اندازند و بعد از آن مستعمل کنند و گویند سوختن وی جهان بود که سخن کنند بر روی صحنه از آهن
 کنند که سران کنند و بود و اتش هم در پیران کنند مقدار سه ساعت و دوایم تحریک کنند و بعد از آن
 سخن کنند بغایت و مستعمل کنند **زهدار** جد و است و گفته شد **زنیاد** بزبان هند
 بگویند خوانند و بزبان دیگر سطرک خوانند و در طعم وی تلخی بود و آنچه تری بکار دیار کند و جو شانه
 تری وی کمتر بود و آنچه پا و نکرده باشد تلخ تر بود و آن بهتر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
 تا سیوم و گویند در اول و عمل ریاح غلیظ بود خاصه در احام و بدن را فربه کند و قطع بوی
 و پیاز و شرب بکند چون در دهن گیرند و قوی به بند و گویند یکی جانور را سوزد و دهد تا بجای که تری
 بکند و در دهن بکشد و در معده و مقوی دل بود و خاصیت قوت قبضی و تطهیر و از ادویه تریقات
 بکار بود و سهل بود و شربتی از وی بکند و در بول براند و مود منده بود و جهت مرضهای بود
 و خفقان و فساد کمر و غم و خشک و در بیشتر منافع مانند دروغ بود و معده تر را خشک کند چون

در دهن گیرند و بدان ادمان کنند در دندان رانافع بود و بوی دهن را بکشد و از بوی بود
 خواه از سبب غذا و این زرد در خواص آورده است که چون تر بود بگویند و در زیر پای بالنده
 علتی که در سر بود را بکشد از صلع و شقیقه و غیره و چون در خانه بخورد بر کرم اثر دارد و باز کرد
 و اگر بر صاحب اء الثعلب و اء الفیل طلا کنند موافق بود و اگر یک جز بزرگ درست از وی
 سوراخ کنند و بپای و بزنند بر خفوی کسی که شهنش منتقطع شده باشد از علتی به آنکه طبعی باشد بحال
 اول باز آید و دینقورید و سوس گوید نافع بود و جهت تر کردن کمان و عرق النساء و نقرس و جرب
 کودکان چون دو درم با عسل بمیشند و طلا کنند چند نوبت را بکشد و جالیوس گویند در در
 و کین و خفون و عرق النساء و فالج و صرع را که سبیلان از رطوبات بود و چون با عسل پاشانند
 نافع بود و صاحب منهای گویند صلیبی سبیل الطیب بود و نبات و رازی گویند بدل آن در
 مداوی کزیدگی جانوران و بادمای غلیظ یک وزن و نیم آن در پنج و چهار دانگ وزن آن
 طرشتون بری و نیم وزن آن دانه اترج بود و گویند بدل آن شیطرح و راسن بود **ازین درخت**
 گویند درخت اترج است و مولف گویند درخت است که در ولایت کازرون بسیار باشد و ورق
 وی مانند ورق زیتون بود و کل وی مانند قرص اینه زرین بود و وقت آنکه در شکاف ورق
 دی چون سبز بود بگویند و عصاره وی پاشانند با میخ عرق النساء و عرق البول و طبع آن نافع بود
 و خون پسته از شانه بیرون کند و کزیدگی جانوران را سوزد منده بود و دی مفر بود بماند و مصلح
 دی حب الاسع بلوط بود و بدل آن بوزن آن قشور بون باریک بود و بوزن آن خیاره و بوزن
 آن حب الاترج و گویند بدل آن نیم وزن آن زعفران بود **در زهر مار** **در ج** پادسی زر او نه مدو
 خوانند و معروف بود بشامی وی ماده بود و بهتر وی کجور خوانند و زنیاد را نیز کجور خوانند بزبان هند
 و بهترین زر او نه آن بود که بر نکند زعفران بود و بغایت فربه باشد و طبیعت آن گرم است در آخر
 دوام تا اول سیوم و خشک است در دوام و گویند گرم است در دوام و خشک است در سیوم و وی
 اقوی بود و اللط از طویل نافع بود و جهت ربو و صرع و سواس و فواق و نقرس چون در درم از

زرخ معفن اخلط بود و صفا دی سلیله از زرد بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم و تشویه کردن
 زرخ چنان بود که دیک کواری پستانند و بر سرانش نمند و در آن زرخ کشته و دایم نگه میدارند
 تا زمانی که لون آن تغییر کند بر این شود بعد از آن سختی کشته و بوقت حاجت استعمال کنند **زر غنچ**
 کیا هیست که از جن دسته بسته آورند و بر اطله چینی خوانند و بر ک آن بر ک سداب مانند خاصیت
 وی آنست که در خشکی بوی مشک میکند و طبیعت آن سرد و تر است **زر جو** نام درخت
 انکور است که در تمام شراب انکور است **زر نب** رجل اجداد خوانند و این اسم را بر آن نماده
 که مشابه است و بهندی ترخ خوانند و پیاری سر و ترستان گویند و طبیعت آن گرم و خشک است
 در افرد و ام بغایت مفرح و مقوی دل بود مانند زرباد سیب عطری که در وی بود و بطبیعی و قوی
 تقویت و تنفع زیاد تر دهد و چون بار و غن کل یا یاب و روغن بنفشه تسو ط کنند در سر که از
 سردی بود و تری سود دهد و در قوت مانند سیخ بود و کباب و معده گرم و جگر ضعیف را نافع بود و با و
 اعصاب را نافع بود و مجموع عصبه های بدن را و تحلیل باد با بود که در مجموع بدن پیدا شود و شکم بند
 و صفا وی جلاب نیم گرم بود و بدل وی را چینی بود و گویند سیخ و کباب و گویند بدل آن میل است
 و گویند بقوت جرز بواسطه لطیف تر از دست **زر تنک** زرد اب خشک است
 و صفت آن در صفت گفته شود **زر برا** و نقله اینده خوانند و آن بقله امبار که است و گفته شد
زر قوری رجل الزواب است و گفته شد **زر تبلیج** ریاس است و گفته شد **زر قون**
 سلیقون است و سرخ نیز گویند و گفته شود **زر افه** حیوانست که از اثر کاه و پلنگ خوانند
 در خواص حیوانات صفت وی گفته اند و گوشت وی غلیظ بود و سوزانگیز **زر بر** کل نبات است
 که در کوهستان جو زجان می باشد و شیرانی آنرا اسپرک خوانند و جهت رنگی زرد صباغان استعمال
 کنند **زر عمران** حاوی خوانند و حاد و در بهقان و گرم و شعور الصقالیه و خلوق نیز خوانند و بهترین
 آن تابه بود که بغایت سرخ بود و نیز بود و از ولایت فارس از کوه کیلو خیز و در سرخ و قاری
 بهترین انواع عمران بود بعد از آن خراسانی که معروف بود بلکنندی و بعد از آن بود و اوری و رو

زر نیلج

زر عمران فکمی مشهور است و بصری و بیشتری قلب بود و طبیعت ز عمران گرم است و دوام و خشک
 در اول و فو لیس گویند گرم است و سیوم و خشک است و در دوام و در وی قبیض بود و تحلیل و مفرح و صفا
 و بلغم و مقوی احشای لون را نیکو گرداند و چشم را جلاد دهد و تاریکی را بکشد و آب رفتن وی ذایل کند چون
 باشد زمان در چشم کشند و چون یا دوی که مناسب بود و خط کنند و پاشانند جهت درد اند روی نافع
 بود و در ضیاءات چون از وی مستعمل کنند در درج و مقعد را نیکو بود و مقوی دل بود و قیام
 را بر آنکه اند و بول براند و سده جگر بکشد و چون باز زه تخم مرغ مقدار و درخ را
 پاشانند به سولت بار بهنند و این چوب است و صاحب منهاج گویند چون یک درم باشد آب پاشانند
 تمام آورد و تنفع بخش تا بحدی که بد بو افکند و در این معده بود و جهت غفوضی که دارد و مقوی معده و جگر
 بود و مقوی آلات تنفس قوت پشت بد دهد و در ورکین و رگنیت را نافع بود و مقوی دماغ بود و
 مشابه و کرده را چک گرداند و سپرز را بغایت سود دهد و چون پزند و با آب آن سر شوند و بر
 سر زنده بخوابی را نافع بود که بسیار از بلغم شور بود و در رهای گرم که درین کوشش بود و جگر چون
 بر آن طلاء کنند نافع بود و اگر یا دوی خط کنند غفوزان او و بیاد جمیع بدن بکشد و در سر که از سردی
 بود و شقیقه را سود دهد و چون با شراب پاشانند بول براند و شریخی از وی نیم درم بود و تا یک درم
 و اسحق گویند مفرست شش و صفا وی انیسون بود و مضوری گویند مغنی و مضع بود و صفا وی
 عصاره زرشک بود و صاحب منهاج گویند مظلوم اس بود و مضع و منوم بود و چون مستعمل از آن
 باب پاشانند کشنده بود و تنفع و مسج گویند مضمطع بکشد و رازی گویند شتهای طعام پر دو
 مفتی بود و این زرد در خواص آورده است که در خانه که ز عمران بود سام ابرص در انجان و در راز
 که بد بدل آن دو وزن آن ثعل و روغن آن بود **زر وریجی** تنفاح بری خوانند و الح نیز گویند
 و اروا ثیاء و ثلاث حیات هم خوانند و درخت او را تنک گویند و جالینوس آنرا سلیلیون خوانند
 و بهترین آن سرخ بود و آن پستانی است و گفته شود اما زرد طبیعت آن سرد و خشک بود و
 قابض بود و مصلحی بود و نیکوتر بود و شکم و بول به بند و مسکن صفا بود و خون قی باز دارد

قوت معده و جگر گرم بدید و صاحب تقویم گوید غذای بدن بدید و معوی و معین بود و
 قوت پشت بدید و داء الثعلب را نافع بود لیکن مصدع و مریخی بعد بود و صاحب وی کلشکر بود و
 صاحب منجک گوید سه درم مستعمل بود و مصدع بود و قلعج آورد و کرده را بدید و صاحب وی انیسون
 و اولی آن بود که بقایت رسیده باشد **دعوی و روستانی** مثلش عذراوند و شیرازی کیل سرخ
 گویند و در طبعت آن سرد و خشک بود و گویند نر بود و مولد بلغم بود و کرده
 در رازیانه بود **دعوی و روستانی** احد بر صد او احد بدست و رجارا گویند نیز گویند
 و بسیار است و از آنست که بماند سوخ آمین و انرا بر صغیر کتد و کتد و بنهند
 تا خشک شود و بگویند تا آن زمان که همه زعفران شود و انواع ساختن بسیار است این
 نوع که اسان بود کتد شد و طبیعت آن سرد و بود و قابض چون کهن کرد و گرم و خشک کرد
 در دوام و چون زن بخود بر کیر قطع خون رفتن کند و چون پاشاند آبست شود و چون به
 با سر که پانزیند و بر حمره و بر ثانیانند و سودمند بود و از جهت داخس که بر ناخن براید نافع بود و
 خشونت اجنان و بواسیر را که رسته باشد و معده سودمند بود و بین دندان حکم دارد و چون بر
 نقرس پند این نافع بود و موی برداء الثعلب بدید **زغیر** مر و سفیدست و کتد
 شود انواع آن در میم **زقن رومی** سه نوع است بری و بحری و جبلی بهترین آن بود که براق
 و صافی بود پاک اطبع و طبیعت آن گرم و خشک بود و عرق الساق و قلعج و نقرس و مفاصل و بادامی
 سرد و باد که در زانو باد بود نافع بود و جلد را بدان طلا کردن بقایت نافع بود و خاصه چون آدمیان
 بدان کتد و مقدار یک درم تا دو درم مستعمل بود و اسحق گوید ضررست بشش و صاحب آن کثیر بود و
 بدل آن جا و شیرست و ملک البطم و گویند بدل آن قلعج است **زقن یابی** زقن ترست
 که خشک میشود و طبیعت خود و انرا بوسلس خوانند و پیشتر از بیبوت و از کیرند و جنوب جنوب
 است و از صنوبر ترست که غمی دهد طبیعت آن گرم است در اول و گویند در دوام و خشک
 بود و جالینوس گوید گرم است در سیوم و وی خشک تر از زقن رطب بود و بار نافع بود

در طب

ویشتهای فاسد از رطوبات پاک کرد اند و گوشت در جرحها بر ویانند و مفتح و مغلل جراحات
 بود و موضع ضرب طلا کردن سودمند و منقح در رمای صلب بود **زقن رطبی** زقن
 ترست و آن روان بود و در همه کتد و آن از قبل قیرست و از جنوب و غیر آن و از انواع صنوبر
 کیرند و زقن نر و یک بقطران بود و روغن آن را قالا و آن خوانند و آن چنان کیرند که زقن
 در بختن صوفی پاک بر بالای آن پیان و یزند و بخار که بدان متضاعد شود و بسیار کرد و آن صوف
 را بشارند و در ظرفی کتد یا قلعج و انیسون نهند تا جگد و انرا روغن رفت خوانند و چون بار دجو
 برداء الثعلب ضحا و کتد موی بر ویانند و اگر بر خنار نهند نافع بود و منقح اظلام غلیظه بود و در
 ناخن پیرد و ملین و در رمای صلب بود و قلعج را زایل کند و چون با شکر بجزرند سینه را پاک کرد
 و اگر بر ریش چهار یا بان و جرب ایشان پند این نافع بود و اگر جند نوبت بر سر عضوی که خوانند
 طلا کتد فر کرد اند و بر شقاق پای طلا کردن نافع بود و منع نفث دم بکند و مسهل بود و شریف
 گوید چون بزقن تر خنک کتد که یکی مار و عقری نافع بود و کسی که علق در حلق بود چون میا
 سر نیز اش و بدان روغن با قطران جرب کند علق بیرون آید و صاحب منجک گوید چون در
 درم از روغن وی بکیرند و با عسل پاشانند تر بلق زیر ما بود و بر کزیدگی افی طلا کردن سود
 دهد و دود وی قره چشم را بر ویانند و ریش آن زایل کند و در قوت مانده دغان کند و بود و
زغیر بزبان اندلسی عناب را گویند و کتد شود **زلا بیه** بشیرازی زلی گویند
 و با صغیرانی طلعج گویند و آن یک تر از لوزنج بود و قطایف زود تر مضم شود و سرفه تر را نافع
 بود و رطوبت سینه و شش را و مولد خنث بود و صاحب وی آن بود که بعد از وی سبب خنث
 خورد و یا انرا میخوش و سده جگر تولد کند کسی که بجاری جگر وی سنگ بود **زمر** در اسطوخودوس
 گویند که زمر دوز بر جدر و از یک جنس اند در معدن زرا از مغرب زمین فیزد و طبیعت وی
 سرد و خشک است و خاصیت وی آنست که چون پاشانند از وی بقدر مرست جو از کزید
 جانور آن زهر دار سمهای کشنده خلاص یابند و باید که پیش از آنکه زهر در وی عمل کند پاشانند

از کجایان یا بند و موی بریزد و پوست را مانند و صحت یابند و اگر از وی کردن بندی
 سازند یا نگین و یا خورشید و نگاه دارند و دفع صرع بکنند و باید که پیش از آن زخمی نگاه دارند و چون
 بر کوه دکان خور و پیاویزند خاصه در زمانی که بر این ارض ایمن باشند و این ماسویه گوید
 نافع بود جهت خون رفتن اسهال چون پیاوشانند یا پیاویزند و مجبول گوید چون زهر جلد حل
 کرده پیاوشانند و جلد را نافع بود و در خواص او رطوبت که چون افق نظر بر زمین دارند از آب چشم وی
 روانه شود و آنکه کور شود و این خلقت و چون سخن گفته و باد و پر که بخت سجد بود استعمال کنند
 بغایت نافع بود و نظر کردن بر آن کنند چشم را بیل کنند **زمار الراعی** فرما را رعیت
 و گفته شود **زنج** مرغیست که بدان صید کنند و پیاری جوی گویند و شریف گوید
 گوشت وی خورون و بدان ادمان کردن ضعف دل را و صفای نافع بود و زهر وی چون
 در کلهها کنند تا یکی چشم و شکبوری را نافع باشد و سر کین وی چون **زنج** و نمش طلا کنند
 زایل کند **زنجبیل** بهتری صینی بود که لون آن بزرگی مایل بود اندکی و طبیعت آن
 گرم است در اخسوم و خشک است در دوام و این ماسویه گوید گرم است در اخسوم و تر است
 در اول سودمند بود جهت سده جگر که از سردی تر بود و جماعت را قوت دهد و خلل ریا غلیظ
 بود که در معده و امعاء باشد و جگر و معده سرد را نیکو باشد و جالبینوس گوید قله و لقه و اعما را
 نافع باشد و جمیع درد که از سردی بود چون بصل برشته و باد و پیاوی پیاوشانند نافع بود و
 فوس گوید عرق السار و فالح و ترس و خرد را نافع بود و وجود سده و دماغ و خلط بلغم در نافع
 بود و **زنجبیل** گوید که در معده را بکشد و جمیع امعاء را نافع بود و در سردی و شقیقه که از سردی بود سخن گفته
 و بار و عن خیری طلا کنند نافع بود و چون در دم بافتند با آب گرم پیاوشانند و سهل و اخلاط لرج
 بود و در چشم کشیدن و خوردن تا یکی چشم را زایل کند و خوردن وی خضر بفراید و رطوبات از نواحی
 سر و طوق برزاید و کزیدگی جانوران زهر دار را نافع بود و تری معده را نشکند و منی بفراید و بلغم
 و مده سودا پیر و ن آورد و مقدر و درم منقل بود و اسحق گوید مضر است بخلق و مصلح وی عمل

ریو جالس

بود و بدلی بوزن آن دار فلفل بود یا فلفل سفید و گویند بدلی یکی از آن نیم رسن بود و گویند
 بدلی عاقر قریا بود **زنجبیل الکلاب** فلفل الحار است و ورق وی مانند ورق پید بود اما
 بغایت زرد بود و قشیا ن وی مسخ بود و بطعم زنجبیل بود و زنجبیل الکلاب از بران گویند که مک
 را می کشد و طبیعت آن گرم است در سیوم و گرم است در اول چون تر بود بگویند و با تخم وی بر
 کلف روی و نمش کین طلا کنند زایل کند و اگر در قهای گرم صلب خما و گند بکند از آن **زنجبیل**
البهم اشتر غار است گفته شد **زنجبیل شامی** و زنجبیل بلدی سرد و اسهال رسن بود و
 گفته شد **زنبق** کلیت سفید که در لندرون کل وی و دوشاخ یکی زرد باشد و قد آن شاخ
 که کل دارد یک کمر باشد و زیاده از یک کمر باشد و کمر نیز باشد و بهر شاخ چهار کل باج کل ناده کل
 نیز می باشد و بوی عظیم خوش دارد و برگی که بدین شاخ بود مانند برگ مورد بود و در از تر بود و برگ
 اصلی وی مانند برگ گاشی بود لیکن سبز تر و صاحب طبع گوید مود من الحمل المری بالیا
 و خطا کرده است و صاحب منهای مرزیک تر گوید که زنبق موسوسن الاپس و مولف
 محقق بود گفت و مولف گوید رازقی زنبق است باقی همه خلاف است و طبیعت آن گرم است
 در اول و معتدل است در تری و خشکی **زنجار** پیاری زنگار گویند و بیونانی قسطوس و معنی
 آن چرخ بود و آن دو نوع است معدنی و عملی و بهترین آن معدنی بود و که در معدن مس حاصل
 شود و آن بیونانی با سقا نفس خوانند و معنی آن دوده بود و طبیعت وی گرم و خشک بود تا هم
 و خورند گوشت صلب بود و خوب و بهی و برص با سود دید و در مرمها استعمال کنند جهت
 ریشهای پلید که بر بدن بود و قوت زنجار مانند قوت مس سوخته بود لیکن زنجار از وی بقوت
 تر بود و چون در پنی دمنند پنی را بیل کنند و باید که دمن را بر آب گشت تا گردان بخلق نرسد و اگر
 باد و ریه که نافع بود جهت باخته و سبل و سفیدی چشم و خوب و سلاق را بیل کنند تری چشم را بیل کنند
 و رطوبت آن خشک گرداند و بواسیر و ناصوری که در مقعد بود چون بار از آنانه و روغن
 کل بپا میزند و سودمند بود و جهت ریشهای اعضا و چون بصل برشته یا با سر که بر نافع

سمین

زیاده

بود جهت اعضای خشک مزاج و استرخای لته و ریش پنی و بتر و نافع بود جهت غلظ اجفان
 چون با عسل چشم کشند و غبار روی مضر بود بخلق و مدلوای وی بشیر تازه و مسکه کنند
 دوی از جله سموم بود چون پاشانند از بران که چون بچکر رسد تنگی کند و مضر بود بجمعه از برانکه
 معدن عصبی بود و عضلی و از خوردن وی مضر سخت و لته قوی در طلق و تقطیع در اخلا و ریش
 پیدایه و قی آورد و معالجه آن بود که جلاب و آب کرم و روغن بادام و لعاب بات و مر قهای جبه
 پاشانند و بدل آن بوزن آن اقلیمیا و پی و زن آن زنجفر است **زنجفر** پارسى **کونیند**
 و بشیر از صغروان مخلوق و مصنوع بود این مخلوق بود بیونانی میتوان خوانند و آن حجر
 الزریق بود این مصنوع بود بیونانی قینا باری کونیند و از کور و زریق سازند و این مخلوق
 بود از کور و چیزی بعدن زریق رسد و سخیل شود بزنجفر و قوت زنجفر مانده اسفیداج بود
 و کونیند بقوت شاج بود و طبیعت او معتدل بود در حرارت و در قوت تحلیل بود و
 و کونیند کرم و خشک بود در دوام گوشت در ریشها بر و پانند و بر دورم حار بود و جالبیوس
 کونیند سرد و خشک است در دوام و ورم جگر معده راناف بود و چون بار و غن کل و کلاب
 طلا کنند و فوس کونیند نافع بود و دانهایی که بر سر و لب پیداشود با اسفیداج رصاص بر غن
 کل کشند و بران طلا کنند و فایت کمال مفید بود و چون در مرم کنند سوختگی انش راناف
 بود و هم اختها با صلاح آورد و اگر در زکند بر کله نافع بود و ریشهای غن و در دار و ماهی
 چشم استعمال کنند بقوت تراز شاج بود و از بهر آنکه قابض تر بود و از شاد و قطع خون
 رفتن بکند و وی از سموم قناله چون پاشانند همان عارض شود که از رریق مصعد
 مداوای وی بخیر نایوب و تنها و این در مداوای رریق گفته شد و بدل آن مرداح بود
آن دوسرست و گفته شد **نوفرا** تخم خواست و گفته شد در صفت خالیکن
 طبیعت آن کرم و خشک است در سیوم و تحلیل نفخ بود و کونیند یکی بخورید راناف بود و
 خوردن و طلا کردن و محقق منی بود و وجوب و حر راناف بود و دوشوی بدن بود و در

زنجفر

بکس

و سینه و شش راناف بود و چون با عسل کش کوفته بشنند و پاشانند و چون بحق کرده
 بار و غن کل بر سر طلا کنند در حمام کرا از راناف بود و شیش کش **زوان** شیل است و
 گفته شود **زوان** راناف است و گفته شد در **راناف** **یابس** کیا میست که بیک
 حنای کلی ماند و جلی بود و پستان و بهترین آن بود که از کور و پست المفسد خیزد و آن مشهور
 بود بزوفای مصری و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم و لطیف چون با اینر پاشانند
 و کوشش را بنجای رطوبه آن نگه دارند در کوشش با سکت کنند و بادی که در کوشش بود تحلیل
 کند و چون با سکر کپینه و بدان مضمقه کنند در دندان ساکت کرداند و چون باب اینر
 پاشانند نافع بود و جهت و ریشش کرم و رو و سر و کمن و توره که از سر زریق و خلوق و سینه
 و دشوار زدن نفس کرم بکشد و جب الفرج را پیرون آورد و اگر با عسل لعن کنند همین
 عمل کنند و سهل و بلع بود و داء الثعلب و داء الحبه و ریش روده و عرف النار و مقلع
 راناف بود و در معده و سینه پیلو و رانها و معده و جگر و قوچ راناف بود و
 و چون بلع وی با سکر خچیر پاشانند سهل گنجوس غلیظ بود و اگر با قردمانا و ابرسا
 خلط کنند سهل قوی بود و چون با اینر و نظرون بر سپر زخمها و کنند بکند از اند و با شرباب
 جهت و رهای کرم ضما کردند نافع بود و چون با سکر پاشانند و ضما و کنند بر خون
 مرده که در چشم بود بکند از اند و چون با طبع اینر پاشانند ضماق راناف بود و بغایت
 لون را نیکو کرداند و چون با شرباب پاشانند چند روز متواتر استقار راناف بود و
 کزیدکی جانوران راناف بود و چون با سکر پاشانند و بر شش نهند نافع بود از جهت نزول
 اب و مقدار استعمل از وی چهار درم بود و اینر کونیند مضر بود بچکر و صلیح وی صمغ عربی بود و کوشه
 عناب بود و بدل وی بوزن آن پوسید و شان بود و نیم وزن آن مر زنجفر **دوقای**
رطب و سخیست که بر دهنهای میش را من جمع شود بیک کیامی که شیر دار دکان
 از تنوعات بود و چون بخورند جهت حدت و قوت آن شیر و سحر بر دهنهای آن جمع میشود

و آن بران هم میکند

بکس

باشد که روان بود آن را بریند و تقویم آورند و گویند که هرگاه که ایل افی را بخورد قوت طبیعت
 ایل کرد دفع سمیت حرکت کند تا دفع ضرر سم کند عرق بسیار بریشانی او جمع شود و کشف گردد و
 آنرا از و فای تر گویند و این نوع بغایت قوت بود و طبیعت وی گرم است در پیوم و گویند و
 در دوام نرسد در اول محل او را صلب بود و شید چون بران صفا دکنند و با بوره و انجیر بر
 صفا دکنند تا دفع بود و استغفار نافع بود جهت سردی جگر خوردن و طلا کردن سودمند
 بود و محل صلابتی که در حوالی مثانه بود در کرم ران نافع بود جهت سردی وی و سردی کرد و چون
 با اکلیل الملک و میکه پیامیزند وزن بخورند و کبر و حیض براند و پیران پیر و آن آورد
 چون با پیوم غالی پیامیزند و ریش کوش و ریش قضیب و مقعد و رحم و پیرامون آن سودمند
 بود و شنج ران نافع بود و صاحب نفوس گوید مولد صداع بود و مصلح وی روغن کل و سرکه بود و
 مولف گوید این مصلح بود و بکیر نه چشمهای که در میان ران کوفته بود و جوک آن دردی کند
 و بخوشانند با قدری آب و جو پیمای که بر سر آن آید و کشته تا سرد شود و بعد از آن آنرا بر دل
 و استخوان کتد و گویند بدل می مغز ساق کا بود **زهر الحار** خوار الصوست و کشته شد
زهر زنباد و کشته شد **زهر الملح** نباتیست که در معر بر روی آب بود و در آبها
 ایستاده و نهر مانیز بود و در زمینهای شور نیز روید و بهترین آن رغن آن رنگ بود که بقا
 منتن باشد و در طعم وی و کزبیک بود و محلل و ملطف بود و مصلح ریشهای پلید بود و ریشها
 خورنده و رطوبتی که از گوش آید چون با آب شرب پیامیزند شکم براند و لیکن معده را بد بود
 چون با کجین پیامیزند صرع ران نافع بود و فی الجمله در صحت مانند نمک بود **زهر النخاس**
 آن چیز است که چون مس بکند از آن و در کوی ریزند و آب بر آن ریزند تا به بند و اجزای سر جمع
 شود آن آب چون جمع شود کفی گردد مانند نمک و آنرا زهره النخاس خوانند بهترین آن سفید بود
 وی کمال و لایع و قبا بعض بود و کوش زیاد و بخورد و کوی گمن شد و ایل کند چون سخن کتد
 و در کوش چکانند و سهل است از زرد بود و بواسیر را خشک کند و در معده و تحلیل دهد و ریشها

شوری

پلید غفن با صلاح آورد چون با شرب پیامیزند و بثر مار از ایل کند و چون با غسل پیامیزند
 و بدان خشک کنند و درم ملاژ در ابکد از آن **زیتون** آنجا رسیده بود در حرارت معتدل
 بود و گویند گرم بود و با پیامیزند و بغایت سرد و قبا بعض بود و زیتون سبز بهترین ویان
 بود که تر بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و زیتون سیاه غذا زیاده تر از زیتون سبز و طبیعت
 وی گرم و خشک بود و زرد تر از سبز مضمض شود چون با استخوان بخورند جهت دبو و مضمضهای
 شمش نافع بود و لیکن خوردن وی بخوابی آورد و صداع و خلط سوداوی از وی متولد شود
 و لایان بود که در میان غذا خورند و مقوی معده بود و اشتهای طعام پیامیزد و در جماعت رازا
 کند و قوت ذکر بدید و زیتون کوی گرم و خشک بود و آنرا عجم خوانند و آنجا رسیده بود و در **فانی**
 بود و آنجا رسیده بود و معتدل بود و در حرارت و برودت و قوت کشته باید بد و معده را
 چون با سرکه بود و چون سخن کتد و صفا دکنند ریشهای جوکن پاک گرداند و زیتون سبز
 طبیعت را به بند و معده را دباغت بدید و قوت شہوت غذا بدید خاصه نمک سودا و اما دیر
 مضمض شود و غذای بدید و آنجا در سرکه نهند زرد مضمض شود و شکم را پشیم بند و غیر نمک بود
 و سخن گوید چون پنج درم از آب وی پیامیزند نافع بود جهت مره صفا و گویند مفرست
 شش و گویند اصلاح وی بعمل بود و حصاره زیتون چون زن بخورد بر کبر سیلان مع
 و خون آن باز دارد و مغز استخوان وی چون با پیامیزند و بثر مار از ایل کند و چون با غسل پیامیزند
 زایل کند و در آب نمک که زیتون در آن نهاده باشند چون بدان مضمض کنند بدن دندان
 متحرک بود و خشک گرداند و آنجا زرد بود و لون یا قوت بود و معده را نیکو بود و با پیامیزند
 و رسیده بود و معده را بدید و زرد و تپا شد و آنجا در نمک آب نهند بهتر از آن بود که در آب
 صرف نهند **زیت** پیامیزد روغن زیتون خوانند و آنجا پشیم بود و از زیتون رسیده
 گیرند و طبیعت وی گرم و تر بود و کوی معتدل باشد و آنجا از زیتون سرخ که نه متوسط بود
 میان رسیده و نار رسیده و آنجا از زیتون نار رسیده که در اندیت اتفاق گویند طبیعت آن

مرد خشک بود اول و کوبید روی رطوبتی بود و معدله را نیکو بود و آنچه از زیتون بزرگ می ماند مانند روغن
کل بود و در اکثر حالات نافع بود جهت سرد و شراب و جوب و قویا و صدمه و سبوسه سر زایل کند و اگر
بر روز و روی مالند که از کرم موی سفید شود و بجز زیت کهن بود و بقوت فروغ بود و آنچه تان
بود کرم بود با اعتدال و میل بر طوبیت داشته باشد پس اگر بوشید معتدل بود در میان خشکی و تر
و شستن وی چنان بود که در آب شربین کشته و پودست با لند و جند نوبت صافی کنند بعد از آن
استعمال کنند و جای نوس کوبید زیت کرم مست در دوام و کهن وی چون در چشم کشند تاریکی
زایل کند و بر نفوس طلا کردن نافع بود و آنچه شسته بود موافق در و اعصاب و عرق النساء
و چون با جوی خورنده درم از آن سهل بود و باب کرم آسمین و قی کردن کسر زهر ماکند
و زیت اتفاق زیت اصحا کوبید و بهترین آن شیرین و تازه بود و معدله را نیکو بود و دین و بدان
کام کند و چون در دمان زمانی نگاه دارند منع عرق بکنند و چون در دیک پسین کنند و بوشاشه
تا بتوان عمل این منفعت وی ماسته حنظل بود و مجموع زیتها منع سر ماکند از بهر آنکه زرد و در
بدن نفوذ کند و تلخ طبع است که جهت قویا که سبب آن از ورم امعاء بود و یا از سده که
عارض شود بدان حنظل کردن نافع بود و کسی که در چشم او باد و سبل بود و یا در اجفان وی رطوبت
غلظت یا بس یا رد باشد چون زیت کهن در چشم کشد زایل کند و قوت بهر بهر در روشنی
میفراید و زیت یک سال کهن شود و سر حنظل زرد و فاضله بود و اگر بر کزیک عرق کرم
کرده و مالند در دمان کند و بدل زیت کهن کوبید روغن فروغ است و کوبید روغن
فحل و در ازویه قنار زبد البحر **زیتار** ثقل زیت است و بیونانی عورج خوانند و بعلی
عکس زیت و پیارسی در زیت چون پزند طبع آن کرم و خشک بود و در دوام و منفعت
وی در باب عین گفته شده **زیت دکانی** زیت اتفاق است و اهل عراق زیت کمال
خوانند بدان سبب که پیشتر از شام می آورند و اهل مصر زیت فطین خوانند و گفته شد
در زیت **زیتون احتشیش** و **زیتون الکلبه** زیتون پری است و گفته شد **زیتون**

الارض مار زبون است و گفته شود **زیر فون** نوعی از درخت غیر است و در
دمشق و بر غده و کوبید و غیره است و صفت غیره در غنیمت گفته شود **زیت السودان**
کوبید زیت الرجان است و اهل مغرب الاغنی از رجان و ارقان خوانند و درخت آن دو
نوع است یک نوع بزرگ بود و خار ناک و ثمر آن مانند بادام کوچک بود و روغن از آن میگیرند
و بیشتر از درخت وی را چین کوبید و یک نوع دیگر بادام کومی است و بیشتر از آن بزرگ خوانند و کوبید
زیت سودان غیر زیت رجان است و آن زیت که از بلاد سودان آورند و بغایت
کرم سودمند بود و جهت درد و ما و علتهای سرد اما مستقیمت لوز الم در صفت جلوز گفته
شد **زیت کتان** است و گفته شود **زیت مرمرست** و آن حیوانیت کوچک مانند طی و
بیشتر از آن خواص خوانند و شب آواز کند و در صداد گفته شود **زیت الهرا** در زیت
السودان و گفته شد **زیت سیماب** کوبید و پیرامام بسیار است بگفت اکسیر بایان
العیان و الغیظ و الزهرم و الحی و الحما و السحاب و النور و اللز و ادوق و المر و الحامی عین
و الحیوان و اللین و الحل و الدمن و الایق و الفرار و الروح و النافذ و الطیار این
مجموع بزبان اکسیر بایان است و بیشتر از آن حیوان کوبید و بهترین آن بود که زنده بود و مثل
نکرده باشند و بغایت جهند بود و اگر در کرباس پیاده سفید کنند و بفشارند تا برون
آید و لون کرباس سیاه شده باشد استعمال کرده باشند و طبیعت زیت کرم و روغن
بود و کوبید سرد و تر است در دوام و وی مصدع و قابض بود و مقول وی جهت قتل
شیش خصوصیتی دارد و قردان و غیره همچنین بکشد و قردان بشری که کوبید و بار روغن
کل حکم و جوب را نافع بود و خاک وی چون با طعمای برشتهد موش را بکشد و چون با سرکه
بر روی حمله طلا کنند نافع بود و دغان وی بر نهیای بد پیدا کند مانند قلع و رسته و عسل
را زایل کند و چشم را تاریک کند و لون را زرد کند و اختلاج اعضا پیدا کند و بوی دهن و

دماغ و در موضع که دو در آن برود مار و عقرب که نکند کان بگریند و اگر نگریند بگریند و
 زریق مصدک شده بود و اگر زریق در گوش کسی ریزند و اختلاط عقل پیدا کند باشد
 که بصر و بینایی کند و مداوی او آن بود که میل از رصاص در گوش وی کنند و بیرون آورند
 و با مصدک بود و مقتول چون پاشا شد در حال بیرون آید از شب و حضرت زیاده نرسد
 چون زنده باشد و علاج کسی که زریق خورده باشد مانند کسی باشد که در اسفک خورده باشد
 و گفته شده است مولف گوید صفت صعبیدان بسیار است یک نوع گفته شود بیت
 زریق و بان و زن آن اسرب یا قلعی یا میزند و ساینده تا بجهان زاج سوخته شود و
 بجهان خشت بخت بوزن مجموع یک بر بیان کرده و همه را با ایند بر صلابه و آب
 حماض اترج بر آن میریزند و آب است تا وی بغایت سوده گردد پس از آن بر بیان کنند و در
 شیشه لیکن اندوده و یا در یک بویکل اندوده و سرشته با تاش نرم بر بیان کنند و دیگر
 باینده یک روز حماض اترج بر بیان کنند با تاش نرم صفت نوبت چنین کنند
 بعد از آن باینده و در شیشه لیکن حکت گیرند و تصعید کنند سه نوبت تا سبب
 گردد مانند دانه فروارید و آن سم قاتل ملک بود و نفوذ بالهین

حکمت
 و دیگر باینده

باب السین سادج
 صاحب منہاج گوید مندی بود و روی بود و مندی را ما پستان خوانند و مالا
 یثرن و مالاترون نیز خوانند و آن ورقیت مانند ورق گردکان بر روی لب
 پیدا میشود و ریای بود مانند عسل اما بهتر وی آن بود که تازه بود و یک روی
 وی بزرگی مایل بود و آنچه بوی وی قوی بود و لون وی سیاه بود بر تک قتر نقل بود
 و طبیعت سادج گرم است در دوا گویند ترست و رازی گوید
 گرم است در سیوم و خشک است در دوا و از خواص وی آنست که چون بر جامه بپاشند

آنرا

از سوس ایمن باشند و اگر در زیر دمان نهند بوی دمان خوش کند و جگر معده
 را نافع بود و در جگر زمین و در سپرز و زده را نافع بود و مقوی بدن و کمن بود و
 و معده بادی که در روده بود و شواری زادن را نافع بود و شیخ یحیی بن و ن اور
 چون زن بخورد بر کید یا بخورد یا با سکه بر شکم طلا کنند حبض و شیر برانند و هر سوط را
 سودمند بود و در دل و خفا تر نافع بود و بوی بخل را زایل کند و در کت
 نزدیک سنبیل الطیب است الا از وی نرم تر بود و مقدار یک مثقال مستعمل بود و
 اسحق گویند حضرت شش و صبا آن مصطلک بود و مضر بود و بماند و صبا وی شتاب
 بود و بدل وی بوزن وی سنبیل الطیب بود و گویند سیف یا طالین **ساداوران**
 قطار خوانند و معنی ساداوران پاری سودا الفصانه بود و جای دیگر ختم الملک
 خوانند و شیرازی سپهک داوران خوانند و صاحب منہاج گوید آن صمغیست و
 صاحب جامع گوید چیز نیست مانند صمغ که در اندرون رخ درخت گردکان که خوف
 شده باشد یا بنده و مولف گوید که آن چیز نیست که در میان درخت بطم کمن می باشد
 و آنرا آب بن خوانند و صاحب جامع از درخت بطم تا درخت جوز صمغ کرده است
 و بهتر وی آن بود که بسخی مایل بود و طبیعت آن سرد است در دوا و خشک است
 در سیوم و گویند گرم است خون را به بند چون بخورند یا ضماد کنند یا بخورد
 گیرند و چون سحق کنند نیم درم آوی با آب لسان الحل یا شامند هم خون به بند و
 هم قطع اسهال کنند و اگر زن بسمه که بسمه شد و فرزند سازد بخورد بر کید قطع خون رفتن
 بکند و قوت عروق رحم و آوردن آن به بد همچنین اگر با آب لسان الحل یا شامند
 یا حقه گفته همین مغل کند و اگر حل کنند در آب و ورق جو رسبز مقدار دو مثقال
 یا در دوا یا در دوا و غن مورد اضافت کنند وزن موی را به آن غلاف سازد
 و این موی باب مورد که آن در وی حل کرده باشند تر کنند چنانکه بخورد قوت موی دهد

و از تاقها منع کند بخا صبی که در وی است و اگر مقدار نیم مثقال پاشا معده امعاء
 پاک کند و اگر بر درم خصیه و ذکر بر که غری طلا کنند ناف بود و دوقورید کس کوبید
 بخا صیت موی را قوت دهد و خوردن وی مضر بود بیه و مصها وی کوبید زعفران
 بود و بد آن بوزن آن فیله مرچ و دودانگ وی عیج بود **ساج** شریف کوبید
 درخت آیت در هندوستان که هیچ درخت از وی بر کز نبود و خوب وی صلب
 بود و سیاه و طبیعت آن سرد و خشک بود چون بسوزانند و در آب مامیثا اندازند
 و بعد از آن سخن کنند و پیرند و در چشم کشند قوت چشم بدید و ورم احسان را نافع بود
 چون وی را حل کنند بر روی سنگی یا ببالند بر سر صداع کرم را بل کند و همچنین
 بر درمهای صفراوی و دمووی یکد از اند خاصه چون با چری بود که طبیعت وی سرد
 باشد و از غم وی روغنی سازند که معروف بود بدین الساج و غش نافه مشک بدان
 کنند و در آن غوص کنند و پیدان باشد الا وزن آن زیاده کند و نشا ر خوب
 وی چون پاشا منگ کرم از شکم بیرون آورد بقولی که در وی هست **ساقه**
 پر سیاوشان است و گفته شد **سارکشت** بزرالنجره است و گفته شد
سام ابرص صو را خوانند و صاحب جامع کوبید و زغ است و زغ سمین
 مملک است و سام ابرص موزی نیست و اثر ایش از وی مالت رنگ خوانند و بالها
 مال علی خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود و بهترین آن بود که در بوستانها
 بود چون ویرایش کافند و بر کز بیکی محقر نمند در دساکن کند و چون خشک
 کنند و بازیت پامیزند و بر سر کل طلا کنند موی پرویانند و بول وی و خون و
 فتق کودکان را بغایت مفید بود چون پیرند و در وی نشینند و همچنین بول و خون
 وی **ساقه** ری مشک در سوراخ قضیب کودکان نمند بغایت فتق را نافع
 بود و جکروی چون در سوراخ دندان نمند در دساکن کرد اند و چون بکوبند و

علاج ورم
 اجفان

۱۰۰

بر موضع سهام نمند که در بدن رفته باشد بیرون آورد **ساسبایوس** سالیوس است
 و سیالیوس نیز کوبید و گفته شود **ساطل** شاطل است و شاتل نیز کوبید و گفته شود
سایرج سیارج نیز کوبید و گفته شود **ساطرئون** سوفیطون است و گفته شود
سالامند نوعی از عضایات است و چهار پای دارد و در مکان نشا در بسیار بود و دم وی کوتاه بود
 دان بزرگتر از سام ابرص بود و گردن وی باریکتر و لون وی ابلق بود و از سیاه و زرد و چون در آنش
 اندازند نوزد و اکثر سر زنب وی سیاه بود و کوبید چون شک بر وی زنند کارگر نشود و از جمله سموم
 قتال است مانند ذرا یخ و علامات کسی که آن خورده باشد در معده صده اش سخت بود و ورم
 شکم و کرازه احتباس بول و ورم زبان و زایل شدن عقل و لون اندام سیاه کرد و مانند باد بخان
 و منقبت وی در باب حاد صفت خون کشته شد **ساق البقر** چون بسوزند و بکوبند و
 پاشا منگ نافع بود و جهت خون شکم رفتن **سپستان** غلط و غیطاء اطباء الکلمه و عبری
 دلق خوانند و بهترین وی بجز تازه خرب بود و وضعی و طبیعت آن معتدل بود و کوبید سر و کوبید
 کرم و تر بود و نافع بود جهت که از کرمی بود و خشکی و سینه و طلق را نرم کرد و اند و شکم براند و تشکی
 بنشاند و سهل سودا بود و متقی بدن بود و مقوی آن و امعاء را از اخلاط بد پاک کند و در ادویه مهمل
 نیکو بود و فعل وی تمامی کرم را که سبب خون یا صغیر بود و از بزرگ شوره بود و سودا دهد مقدار پستمل
 از وی سی عدد بود و غذا آنک دهد و مولد بلغم بود و کوبید مضر بود **سکک** و مصها وی عذاب بود
سج صاحب جامع کوبید شکست سیاه براق که از زمین و ستان ارند و صاحب منجاک کوبید
 که آن چیزیت بلکه شکست مانند کربا در حیح لیکن سیاه و براق بود و مولف کوبید و نوع
 یکس نوع از در بند قفحاق آورند و آن آیت که بر در و زانام منجمد میگردد بتا شربت هوا و یک
 نوع از جیلان آورند و آن کانی بود و بهترین آن در بند و پیارس آنرا شرب کوبید و شب رنگ
 کوبید و بشیر از وی شوق کوبید طبیعت آن سرد و خشک بود و شریف در خواص آورده است
 که هر که آن یا خورد دارد از جثم بد این باشد و اگر از جهت درد سر یا و پیرند و در زایل کند

و صمغی

وان مجربست و اسطوطاليس كويد كسانی من باشند و در چشم ایشان ضعیفی بود مانند خیالی یا مانند
 کسی یا همچو ابرجیزی در برابر چشم ایشان آید و چیزی کند آینه از وی بازند و برابر نظر خود دارند و
 منظور نظر خود را نظارن تحت زایل کند و از نزول آب آیمین باشد و هر که هر روز وی با خود دارد از
 علت آتش آیمین بود و میل آن در چشم کشیدن روشنائی بفراید و قوت با صره بدهد
سبع الشکر که ایند افتیمون است و گفته شود **سبع الارض** شواجن است و کز برة البیریز
 خوانند و آن پر سیاوشان است **سجلاط** یا همین است و گفته شود **سجیو کس**
 خلال مامون گویند و آن از خرس و گفته شد **سجج** کرم خشک بود و مقوی صده
 تر بود و سده جگر کشاید که تلخی که در وی هست و مضم طعام کند و بحاصیت قطع بلغم کند که انداز
 معده سده بکشاید و باد مابشکند و مروع را نافع بود و مغر بود و بجزوری قراح و بخت آورد
سدری یا سی کنار را گویند و آن دو نوع است یک نوع خار دارد بود و یک نوع در
 بی خار بود و آنچه خار دارد آنرا ضال گویند و آنچه خار ندارد غیر خوانند و در بنق گفته شود و بهترین
 آن بود که ورق آن سبز و پهن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و دقان وی بغایت قابض
 بود و صاحب منجاک کوی جمع وی خراز زایل کند موی را سح کرد اند و طبع گرم بود و محلل و
 اسحق گویند و درم از وی امعا بود و مقوی بود و بحد مضر بود و صمدی کثیر بود **سداب**
 فنجن خوانند و بیغابن نیز گویند و آن سه نوع بود و بری و ستانی و جلی و بهترین آن ستانی بود
 سبز تر بودی که نزدیک درخت انجیر بود و طبیعت وی آنکه کز بود گرم و خشک بود و در دمام و
 خشک بود و در سیوم گرم خشک بود و طبیعت بری در درجه چهارم و گویند در سیوم و ستانی
 منقطع اخلاط لزج غلیظ بود و محلل بود و بوق زایل کند و تالیل چون بخا بند بوی سیر و پیاز
 قطع کند و محلل خنار بود و چون بران ضاد کنند و فالج و عرق النساء و در مفاصل خوردن و
 بران ضاد کردن نافع بود و جهت صداع و زمین با سوبی ضاد کردن نافع بود و با سکه برین
 ضاد کردن رعاف به بندد و خوردن ورق وی بتهایا یا انجیر خشک و کز دکان دفع سموم

فاری

مقوی

قائد کند و موافق ضرر جانوران بود و چون با شبت خشک بپزند و پاشانند معض را ساکن کند
 و چون استمال کنند در دفع سموم و در دپهل و در سپینه و دشواری نفس زدن و سرفه
 ورم گرم عارض شود در شش نافع بود و عرق النساء و سایر در مفاصل هم و چون بازیت بپزند
 و بدان قعه کنند نفع معاکه آنرا قولون گویند نفع رحم نفع معالی استقیم را نافع بود و چون سخن گفته و
 با غسل بپزند و بر فرج زنان یا مقعد مالند نافع بود و در رحم که از احتقان بود و چون بازیت
 بپاشانند و پاشانند گرم را بکشند و چون با نمک بود و غیر نمک روشنائی چشم را زیادت کند
 و در چشم کشیدن همین سبیل چون استمال کنند بر که در روغن کل صداع را سودمند بود
 و چون سخن گفته و در پنی دمنده خون باز دارد و چون با لادن بهن سفید را بدان بشویند و بخت
 باید و با انجیر بر استغای لمی ضاد کردن نافع بود و چون با ورق غار ضاد کنند ورم انشین نافع
 بود و چون با شبت و غسل بر قوبانند نافع بود و عصا به وی چون با پوست انار گرم کنند
 و در گوش جگانه در گوش زایل کند و چون بآب رازبانه و غسل بپایزند و در چشم کشند ضعیف
 چشم را نافع بود و اگر با سکه و اسفند یا و روغن کل بر حمره و غلظه و ریشهای تکره در سر بود بمالند
 نافع بود و شریف گوید فالج و رعشه تشنج را نافع بود و چون سر و زبیکه درم از وی پاشانند
 اگر از آب طبع وی مقدار سکر خاپست درم غسل پاشانند فواق را زایل کند و بربت
 و اگر پاشانند یا ضاد کنند جهت کز نیک مار و عقرب و رتیل و سگ و بوانه بغایت نافع بود
 و وی نافع زخم بود و زخم کوی پستی کند و طبری گوید تخم وی خون بگویند بکدرم و
 باد و درم عمل یک جبین پاشانند بغایت نافع بود و جهت فواق که از سردی در معده
 پیداشود بغایت صرع و کابوس را سودمند بود و چون پاشانند قوی ریجی را نافع بود و چون بپزند
 بازیت و بر مانه تمکید کنند عسر البول را نافع بود و اسحق گوید چون سخن کنند بغایت پوست
 سداب جلی را و طلا کنند بر موضع داء الثعلب زایل کند اگر چه کهن شده باشد و عصا به سداب
 جلی و اصل وی با موم بپایزند و برداء الثعلب نمند زایل کند و سح معالجه ازین بهتر نبود و عصا

چنانکه ذکر رفت

ورق بتانی در پی چکانند ناف بود جهت صرع چکان که انرا ام الصبیان خوانند و سد آب
منی را خشک کند و مقطع شهوت باده بود و مضر بود بچشم بسیار خوردن وی مصلح و بولد
شقیقه بود و مصلح وی اینست بود و مقدار پستل از بتانی سردم بود بزرگان را و کودکان
قیراطی تا دو قیراط و کونید بدل بتانی نفع دفع بود و کونید سیب زمینی و بری را چون
بکوبند و بر عضوی ضایع کنند ورم کرم حادث شود و از خوردن وی حرقی و التهابی سخت
حادث شود و مداوی وی نمی کنند و آنچه در مداوی دفلی گفته شد **سرمق** صرع نیز کونید
وان فلف و گفته شود **سرمقون** اسهال است و آن زنجفر سوخته است و گفته شد
سرخس جیداروی وکیل دار و حمان و سفیر و کیلیکان نیز کونید و بیونانی طباطبائی
کونید و بلغمی دیگر فلیحون کونید و آن نروده بود و قوت سرد و مانند بیکدیگر بود و بهترین
وی سیاه و بزرگ بود و چون بشکند اندرون وی پستی بود و طبیعت وی گرم و خشک
بود در و ام حب القرق و کرم های دیگر بکشد و پیر و ن آورد و جالینوس گوید چهار سال
از وی با ماء العسل یا شامند حب القرق بکشد و بکرده پیر و ن آورد و زنده بکشد و چون
بر جراحی احتیاجی تر نهند خشک گردانند بغایت و بپشورید و سس گوید چهار درم از وی با
پاشامند حب القرق پیر و ن آورد و اول آن بود که پیش از آن شیر خشک بخورند و اگر سردم
باشند پاشامند کرم در از پیر و ن آورد و رفس گوید ریش کرده و مثانه را ناف بود
و عرق النساء و در مفاصل و نفوس را ناف بود و چون با عسل پاشامند و صاحب مناج
گوید شری از وی دو درم بود و این مقدار با ادویه قاتلات در خلط کتد و عمل کتد
و الا نکتد و کونید مضر بود بکرده و مصلح وی شیج ارمنی بود و کونید بدل وی شیج ارمنی بود و
کونید بدل وی تخم شرم بود و کونید مصلح وی شاملو بود و شکر سفید **سرا** خلال است
و گفته شد **سرساویه** تخم کت بود و گفته شد **سردان** نرله بهترین وی ان
بود که بزرگ بود و در اهای شرمین بود و طبیعت وی سرد و تر بود و مسلول را ناف بود

سردان

صوم شیر و چون مخم شود و غذا بسیار دهد و خاکستری شقاق یا بهی که سبب ان
از مر ما بود سود دهد و کلف و هرق را از ابل کند بزرگ نیک مسک دیوانه سر که استعمال کنند ناف
بود در غایت کمال اگر با جنطیانا و کندر بود شاید کند یک جز و جنطیانا جز و خاکستری
ده جز و اگر با استعمال کند **سرمین** عمل کند و بزرگ نیک رتیل و عرق خمد کردن
و خوردن مفید بود و عمل او را م خاصه بود و خاکستری شقاق مقدر را ناف بود و سرطانات
چون خام بکوبند و سخن کنند و با شیر خرم پاشامند چون کز بیک عرق رتیل و غیر ان ناف بود
چون پزند و بخورند و حرق آنرا پاشامند قرحه شش را ناف بود و سنگ بر براند و پیر و ن
آورد و چون پزند بار از ریخ و کرفس و صافی کنند و آب ان مقدار سردم پاشامند بول
و حیض براند و اگر همچنان خام سخن کنند و آب بشویند و بدان غرغره کنند مقدار سکر
خقاق و جمع و لوزین سود دهد و ساکن گرداند و اگر چشم وی بر کسی آویزند که تب غیب
داشته باشد شفا یابد و بمری گوید گوشت سرطان نری و مرق ان باده را زیاده کند و مسلول
را سود دهد و کونید چون با شیش شمع پزند سودمند بود جهت ابتدای سل که از خشکی پدید
بود و شش بود و شیخ الدیس گوید دشوار مخم شود و غذا بسیار دهد و مصلح وی ان بود
که با ماش پزند بختی نیک کونید مضر بود و بماند و مصلح وی طین قبری بود و بدل سرطانات
خشک بدل ان صدف بود بوزن ان و این زهر کوید اگر پزند و سرطانات شبت و
مصرع برق ان غرغره کنند صحت یابد و اگر پای سرطانات از دخت میوه دار پیا و پیر
مجموع میوه ان درخت میقتدی علی و اگر بسوزانند و طلا کنند برستان کسی که سرطان داشته
باشد شفا یابد و مولف گوید صفت غسل وی چنان است که پای وی پندارند و شکم
وی بپاشند و با کستره خوب زرد و نمک بشویند و با ماش مسلول را سودمند بود و صفت
سوخن وی چنان است که دیک مسین سرخ بر آتش نهند و سرطان زنده در ان
نهند و آتش بر افروزانند تا سوخته گردد مانند خاکستر و با چکه در تابستان بود بعد از

عمل

بعد از ان پزند

طلوع شمری غمور و چون آفتاب در آسد بود و قمر جده درجه گذشته بود **سرطان**
بحری نوعی از جنک دریایی می بود همه اعضای وی و محرق وی الطیفه محرقات
بود و صفت سوختن وی آنست که در کوزه کوکیند و در کل حکمت گیرند یک شبانه روز
در تنور نمند و بعد از آن بردارند و طبیعت آن سرد و خشک بود و در سیوم و سوخته
وی چون سخن سازند که کنند و نادر اجلا دهد و کلف و غش را از پیل کند و ریشهای چشم
را نافع بود و نشف رطوبات از طبقات وی بکشد و تقویت عضلات و اعصاب
چشم بکند و روشنائی بپزداید و در کلهها پسند که جهت جوب چشم و ناخن او و نو
از سرطان مت در دریای چین که چون از بحر بیرون آرند و مواوی رسد صلب میگردد
مانند سنگ **سرطان هندی** سرد و تر بود و خشک و وی خشک بود و مسلول
نافع بود و باده را زیاد کند و سرطان را بشیرازی کلجنگ خوانند **سر جیو پس** شیطح
بود و گفته شود **سراج القطر** سراج القطر بل نیز گویند و صاحب منهاج گوید که
ان فرم است و ان بنایت نزدیک بزوف و استعمال از وی تخم وی بود و بهتر وی
تخم وی بود و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود در دوام و قابض بود و قطع خون
رگین بکند و ریش رود در اسودد و چون بدان اختان کنند صاحب جامع گوید
که سراج القطر بپرواق و قادت و شجرة الصنم نیز گویند و همو گوید که شجره سلیمان بن
داود دست علیه السلام گویند شجره اسکندر زوالقرنین است و اقوال دیگر بسیار
آورده است و خود نیز گفته است که ان افنیوس است که انرا صدق گویند و قول رازی
آورده است که ان بنایت که یونانی لوسیا جیوس گویند و دیگر گفته است که انرا
یونانی لحنیس خوانند و قول غافقی آورده است که ان بنایت که در میان کتان رفته
فتاح وی مانند کل سرخ بود و اصل وی مانند جوزی بود و قول شریف آورده است که
بنایت که در شب مانند شعله آتش بود و چون تر بود و چون خشک گردد فعل او باطل

و بدان سنون

شود و قول دیگر آورده است که رخ سر و در خانه نهاده بود شخصی و ان شخص از خواب بیدار
مانند نوری پیدا بود چون برخاست رخ سر و را دید و تا نر بود چنان بود چون خشک
شد فعلش باطل شد و فی الجمله اقوال مختلف بسیار آورده است و تحقیق نگرده است که
چیت و صاحب منهاج مطلقا گفته است که ان خرمست و صفت پرور دریا گفته شود
سرو در طبیعت وی حدی و حواقی دم از تی و خصوصیتی و حرارتی بود و ان معتدل
بود در گرمی و ان خشک بود در دوام و ان گویند سرد بود و ورق وی قابض بود و محل
خون را قطع کند چون بگویند و با سرکه پیامیزند **سوی سیاه** که یا سویی جو بر حمره و غله و
درهای راناف بود چون با موم و زیت شترین پیامیزند و بر مقعد نمند مغوی وی بود
طبیخ وی با سرکه در دندان اسودد دهد و خاکستر وی چون بر سوختگی آتش افشانند و بجمع
ریشهای تر راناف بود و ورق وی و جوب وی و جوزی چون دود کنند پیشه بگریند
و ورق او بر فتن طلاء که دن سود دهد و منفعت جوزی در جیم گفته شد و از ان عک
وی در عین گفته شود و بدلان نیم وزن ان پوست انرا بود و بوزن ان انرا و سبغ
سرو حلی و عرست و در عین گفته شود **سرج** اسرج گویند و ان اسفنج است
بود و قوت وی نزدیک است باشد بلکه بقوت تر از وی بود و طبیعت ان سرد و
خشک و قابض بود چون با پیما یا آب لسان الحمل فرجه امعا را مفید بود و اگر باریت
پزند تا مرم شود گوشت در جراحها بر ویانند و پاک گردانند اگر گوشت مرده و خون باز دارد
در مرم جهت سوختگی آتش استعمال کنند **سیا لیوس** سیا لیوس گویند و سیاس
نیز گویند و طرذیلون نیز گویند و ان اخذان رومی است و کاشم رومی است و مانند
اخذان بود و لیکن در از تر از وی بود و بغایت سفید بود و آنچه رومی بود و بهتر بین ان رومی
است که ورق ان کوکب بود و بخ آن خوش بوی بود و صمغ ان طبیعت طیب بود و در
آلرا کاشم خوانند و سیا لیوس هم گویند و طبیعت ان گرم و خشک بود در دوام و محل و مطلق

بود و در مای اندرونی ساکن کند و بطن به یکد از اندو کوبند چون چهار پایان پیاشامند نیاز این
 زیاده شود چون با شرب پیاشامند منع ضرر را کنند و در پشت را ناف بود و مخرج را بغایت
 سفید بود و مقدار مستعمل بکیرم بود و در بطن النفس و حال مری را ناف بود و خاصه کرم قوی و
 وی چون با غسل بر شند و لعق کنند و وی معده را نیکو بود و وی معض یکی را ناف بود و در کبد
 و زایدن آسان کند و همه حیوانات را ناف بود و احتقان رحم را ناف بود و مثانه و کوره را ناف بود
 ریح خالص و حالبین را سود دهد و کوبند بلدی غزل سفیدست و کوبند انجدان طیب مثل آن
 و بسیاری از مستعمل کردن ضعف بکیر بود و مصلحتی عصاره زرشک بود و **سطحیون**
 زو فراست و کشته شد **سفند** عود بلسان است و کشته شود **سطر و نینون** کوبند کندن
 و مولف کوبید نوعی از کندن است و آنرا آذر بکوبند و کشته شد و اگر از آب بخ وی دو قطره در بینی
 چکانند در دند از اسودد و چون با جا و شیر و کیر پیاشامند سنگ مثانه بریزند و با بول پرور
 آورد و درم سپر بکند از اندو چون زن بخود بر کیر و حیض براند و بکشد و چون با سویون و سرکه خنیا
 کنند بر جوب ریش شده ناف بود و وی محرک عطسه بود و چون محی کنند و با غسل بپایزند و معوط
 کنند خضول بلغمی را از سر بکشد و طبیعت وی گرم و خشک بود و در نیک بدرجه چهارم و بغایت معطر بود
 و در سفید کردن صوف و کتان بغایت نیک بود و پاری آنرا کلم شوی و قصب شوی نیز کوبند و در
 صفت عطش نیز کشته شود و بیشتر از آنرا جو یکا شان خوانند و بدل آن در الف کشته شد
سطر اطمیو طیس گیاه آیمست که آنرا خنیت و بر روی آب بود و ورق وی مانند ورق
 بابونه بود و کوبند و از تنصاع بزرگ و طبیعت وی سرد و تر بود و چون پیاشامند خنک اگر در ده
 آید به بند و چون با سرکه خنیا و کندن منع ورم از جراحتهای بکند و در **سطر** ال
 سطواک نیز کوبند و آن زربادست و کشته شد **سطح** هر بناتی که بر روی زمین کشته شده
 بود آنرا سطح کوبند همچون حشا و امثال آن **سطر کا** اصطک و اصطک نیز کوبند و کشته شد
سطر یون قوسطاریون کوبند پاری برابر آن خوانند و آن گیاهیت طبیعت آن گرم و تر

بود و درم سرد را بکند از اندو چون بکوبند و آن نهند و بر کوبند و **سطر خلیس** صفا دهند
 با طبیعت که در کوسانها و سگستانها و زمین خشن روید مانند فراسیون بود و در از ترازی و
 درق وی کوبند از ورق فراسیون بود و بسیار بود و در شبوی و قصبان وی بسیار بود و اصل
 وی یکی بود و قصبان وی سفید بود و قصبان فراسیون زرد بود و طبیعت وی گرم بود و در
 میوم بول و حیض براند و بکشد و شیمه پیردن آورد و در سودا پاک کند و با لیمو و جوی و
 سوداوی را سود دهد و مقوی قلب و نفس بود و بخوبی را نیک کند و کوبند و یکدیگر را سود
 دهد و چون بازیت بکشد و در اندو ناف بود و در اندو سر تاده کوبند و **سطیو** **سین**
 جلا رست و کشته شد **سعد** انواع است بهترین وی کوفی بود و فری خوش بوی و بستای بود
 اندرون وی سفید بود و بعد از آن مندی مکر میان وی سفید بود و باید که چون سیاهی از وی
 بخواشد بغایت سفید بود و در شیر از یک نوع مسمت که آنرا اسفندکی خوانند و در میان ریک و کل
 زرد و در رو و خانه بود و آن نوع اگر بکوبند و با آب بغایت اندرون وی سفید بود و بعد از آن
 تپلاق خوانند و طبیعت وی گرم است در اول و خشک است در دوام و سخن و محبت بود و بلی آنکه بکشد و در وی
 قبی بود لون را نیکو گرداند و بوی دنان خوش گرداند و چون سخی کرده استعمال کنند اگر را ناف
 بود و ریشهای که مشکل بود بجای ناف بود و ریش و من زایل کند و ریش معده و سنگ بریزند و
 بول و حیض براند و کندن من و قلع و استرخای لثه را بغایت ناف بود و خط پیغز آید و سخن معده
 و بکیر بود و نقطیه البول ضعف کرده و مثانه و سردی رحم و بتهای کهن و بواسیر را بغایت ناف بود
 و در اندو بغایت سود دهد و اعصاب را قوت دهد و قطع فی کند خوردن و ضیاد کردن و چون با
 زفت بپایزند و انهای که بر سر کودکان بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی بکیرم بود و در وی قوت
 سسل بود که همای در از وجب القریه پیردن آورد و چون با شرب بپایزند و مقدار درم از آن شرب
 بخورند و وی مفید بود و طوق و محبای آن بود که با قند با سرکه بپایزند و اسحق کوبند و مضر بود
 بشش و مصلای ایسون بود و سعد خرق دم بود و بسیار خوردن وی جدام آورد و نوبی از سعد مکن

مست که بر نخیل مانند و چون بخوانند برنگ زعفران بود و چون بر پوست لطوخ کتد در زمان
 موی بستر **سحر** و صغیر نیز گویند و آب صندل کتد شود **سحر** خوش است و کشته شد
سجین و صفین نیز گویند و آن سکنج است و کتد شود **سفر** پارس ای گویند
 و به نیز خوانند و یونانی خود و نیامیها خوانند و بهترین وی بزرگ رسیده اصفهانی بود و طبیعت
 وی سرد و بود و در آفرجه اول و گویند در آفرجه دوم و شیرین وی سرد و تر بود و
 گویند معتدل بود در گرمی و سردی و ترشش آن قابض تر بود از شیرین و شیرین بول براند و ترش
 مقوی معده و قابض بود و کل وی تخمین و سفرجل منع قبول است بکند و معده وی نافع بود
جنت انصاف ترش و بر بود منع نشت دم بکند و قی و خوار را نافع بود و تشنگی نباشد و مقوی معده
 بود و آب وی فاضله از جرم وی بود و تقویت معده و بول براند و آنچه بصل بخند باشد ادرار
 و بی زباده تر بود و در وسط طاری را نافع بود و چون رفتن باز دارد و نافع بود جهت قرحه اعصاب
 بول چون عصاره وی در سوراخ قضیب چکانند و اگر در سر طعام خوردند شکم براند بقوت عظیم
 که در وی باشد و اگر بسیار خورده باشند طعام معضم نماند و بیرون آورد و اگر پیش از طعام خورند
 شکم ببرد و طبع وی حقه کردن شقاق مقدر ورم را سودمند بود و بوییدن وی مقوی دل
 و دماغ بود و قطع غشیان و قی کند و خون و اگر بسیار خورند در اعصاب قوی و معضم تولد کند
 و آنچه نماند بود و شود معضم شود و معده وی عسل بود **سفید اسپند** خردل سفید است و
 کتد شد **سفا دیگوس** نوعی از پیاز بری است و طبیعت آن گرم و خشک بود و سهل باشد و آن
 را حاکم و بجز خورند **سفند و لبون** کون بری است و کتد شود **سفن** پارس سیلان گویند
 و آن مثل رطب بود و بوی دس گویند و کتد شد **سقولو قند** **ریوان** است و لو قند ریوان
 خوانند و کتد شد در الف صفت آن اما منفعت وی در چنان کتد شود و یونانی اسفندیس گویند
 و سفلیون نیز خوانند و اینموز نیز گویند و قطعا رقیق گویند و مولف گویند شیرازی زنگی دار و
 خوانند و بناتی صغری بود و مشابه بگز برة البیر و طبیعت آن گرم است در اول خشک است

در دوام و گویند معتدل است در گرمی و خشکی و لطیف و محلل بود و غلیظ جهت پز نافع بود و چون برنگ
 پزند یا یک بخین و بهل روز یا شامند فواق و برقان را سودد و چون بخن کتد و با شکر
 یا شامند تقطیر البول را نافع بود و سنگ کرده و مشابه بریزاند و مقدار ستمل دو درم بود و
 زعفران و مس گویند نسیان و فالج و لقمه و و سواس و صرع را نافع بود و فوسل گویند صلابت
 سبز و غلیظ آن را نافع بود و بار و عن بنفشه سقوط کردن فالج و لقمه و سکه را نافع بود
 و گویند چون از خود پیا ویزند منع آستنی بکند و وی مضر بود بدل معده و مصلح وی مصلحی بود و
 مضر بود بمشانه و مصلح وی عسل بود و بدل آن دو وزن آن کادر یوس بود و گویند بوزن
 آن پوست تخم کبر و نیم وزن آن تخم کرفس **سمونیا** محموده گویند و آن عصاره گیاه است
 از یوغات که برگ آن بلبلاب مانند و دارای نبات وی سه گز یا چهار گز بود و شاخها بسیار
 از یک تن بود و کل وی سفید بود و بهترین آن بود که صافی و سبک و محلل بود و لون ابی ریشم
 بود و چون در دست بمالند خورند شود و سفید بود و در آب زرد حل شود مانند شیر بود و بهترین
 آن انطاک بود و آنچه سیاه بود و زرد و کبر بر انگشت خورند شود و آن نوع بد بود و تا در میان
 سبب و بر مشوی نکند نشاید که ایستمال کنند و مولف گویند شوی کردن آن جان است
 که در کبک کتان بندند و بر رایا سبب را خالی کنند و در میان آن نهند و سران باز جای نهند
 و بوی یک نمک کنند و در خمیر گیرند و در توری که آتش آید پخته شود و نهند و سر توری باز جای نهند
 در ما کنند تا پخته شود و بعد از آن بیرون آورند در سایه خشک کنند و بعد از آن ایستمال
 کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سپوم و گویند در دوام و حار و وی زیادت
 از پوست بود و برهق و برص و کلف طلا کردن نافع بود و جهت درد سر کهن شده بایر که
 در و عن طلا کنند نافع بود و ستمونیا سهل صغری بود و شری از وی طسوجی تا و خشک بر حسب
 مزاج و هوا و با او و به از طسوجی تا دانگی بود برگزینیک عقرب طلا کردن و خورند سود دهد
 و وی مضر بود با حشا و جگر و معده و دل و کرب و غشیان و تشنگی آورد و اشتهای طعام بر

گویند

حکمت

و مصدق کثیر او انیسون و ذوق و نشا پسته و روغن بادام شیرین فروغ مکتب بوزن آن
و چون پاشا آمد از وی مقدار بسیار در آن بیکدم بود و اول مسک که کند بعد از آن کرب
و غنیا آن آورد و عرق سرد و اسهال با فراط و با شکر بکشد و اگر زن بخورد بر کبر و بکشد در
دم و شربت کوبید یک جزو از وی مادر و جزو از ترید با شیر تازه پاشا آمد بنشیند کرم بزرگ
و خور و پیرون او دو مجرب و اصل بنات وی چون با سر که پزند و یک بکوبند و با آرد جو
خنما کنند بر عرق الشافیه بود و در طویست و پنج وی چون با سر که پزند و یک بکوبند
بکشد و چون با غسل پیا میزند و بر فراجات پندازند بکشد از آنده و چون با سر که پزند و بر جو
ریش شده و نمند سود و پد و پنج وی بر برص ملا کردن عظیم نافع بود و مداوی کسی که سفتو نیابید
خورده باشند بر سوپن تقاح و رت سماق و ریاس کشت و صاحب منہاج کوبید بدل وی خود
بود و کوبید سه وزن آن و مولف کوبید سیج او و یک عمل وی نکند و بدل وی نبود در سمل صفا
چند آنکه امتحان کنند و قوت سفتو نیابسی سال باقی بود **سفتور دیون** استور دیون
کوبید آن شوم بری بود و شتور دیون نیز کوبید و کشته شود و طبیعت دی کرم خشک بود در چهارم
لطیف و منفیع بود در اجتهای عظیم خبیث با صلاح آورد و فسخ غلظت را نیکو بود و باقی منفعت
آن در شین کشته شود **سفتور** و زل مای است و سفتش نیز کوبید و کوبید از نسل
تمساح است و آن چنان است که نمک بر لب رود و نیل خایه می نهد و بچی آورد و هر در آب
می افند نمک بود و آن در یک می ماند سفتور بود و او در آب هم در خشک تواند زیست و
وی از نر و ماده نیز منولد شود و صاحب جامع کوبید که بیشتر کرفتن وی در چله رستان بود
و در شدت سرما از آب برون آید و در پیا بان رود و صیاد بد و رسد و صید کند و این
قول خاص صاحب جامع است و بمقتل از این جمیع میکند که سفتور را در رمل در کنار
نیل یا بند بیشتر در صید در رمل و در آب نیل میرود و بدان سبب و زل مای خواهد و زل
از بهران خوانند که مانند و زل است و مای از بهران خوانند که در آب میرود و فرق میان

سفتور و زل آنست که سفتور در نیل در نزدیکی آن بود و زل در پیا بانها باشد سر
زل پس بود و سفتور با یک و کشیده و رنگ زل زردی بود که بر سرخی و نریکی زرد و پست
و خشن بود و سفتور ابلق بود از زرد و سیاه و سفید و سبز و پوست وی املس بود و
و محمد بن احمد الیمینی در کتاب مرشد کوبید که سفتور و قضیب داشته باشد و ماده او در قرح
و مولف کوبید که یک سفتور دیدم که سر قضیب او و شاخ بود اما بن آن یکی بود و تران دو
قضیب دارد مانند قضیب خر و سر بمقدار آن بود و دم در موضع آن بود که از آن خر و سر ماده
وی بالای پست پیغمبر در رمل دفن کند بخارت اقباب تمام شود و بر پرون آید و غذای وی
در آب مای بود و در یک عضات و غیر آن و صاحب جامع کوبید که از بعضی شنید و در کتب
خاص دیدم که چون سفتور بصیاد رسد و غنوی از آن صیاد بکشد و طلب آب کند اگر یافت
در آب رود و اگر نه در حال بشا شد و در بول خود غلظت صیاد در حال بمیرد و سفتور سالم ماند
و اگر پیش از وی آب یافت یا در بول خود غلظت سفتور در حال بقا افتد و بمیرد و صیاد سالم
ماند و این از خواص عجیب است و اختیار وی و احوال آن نروی بود که در وقت بهار صید
کرده باشند و در موسم سیحان ایشان و بهترین اعضای وی ناف و کمر و گرد او بود و
کمر و بن و ذنب وی و پیوی بود و کوشی که بر شانه بود و نمک وی بهترین آن بود
که از موازی ناف بر گیرند که قوت پی و کرده با وی بود و نمک وی باید که نمکی بود که رنگ او سیاه
بود که بر سرخی مایل بود و بر هم جسیه بود و آب سفید و ریزان بود نمک کمر بود و سفتور چون
تازه بود کرم و تر بود در دوام و چون نمک سود کنند و خشک کنند حرارت وی زیاد شود
و رطوبت وی کمتر و صاحب منہاج کوبید کرم بود در اول و خشک بود در دوام و موافق
کسانی بود که مزاج ایشان سرد و تر بود و کسانی که مزاج ایشان گرم و خشک بود موافق نباشد
بلکه خطر بود و اگر تنه پست عمل کنند فعل وی اقوی بود و از این در کباب پست عمل کنند و شربتی از
کشت وی شغالی تاد و شغال بود و بحسب مزاج هر کس و سن وی و شهری و وقت استعمال تاد

صیاد

که ام فصل بود و اولی آن بود اگر تنها استعمال کنند و در شراب کمین صافی یا با ماء الصل
تا پنجم یا شش زیت شترین یا بر سر زرد تخم زیت شیرین کنند تنها یا با تخم جرجیر سوده بوزن آن
این شغل را بغایت مفید بود و مستحق رسودمند بود جهت مرضهای عصبانی مرد و کسی را که در
مجامعت ضعیفی و تقصیری بود و منی بیقرار بود و قوت شهوة بد به خاصه بر کرده وی گویند چون
یکدم با شراب پیاشامند از حوالی کرده وی شهوت برانگیزاند جثتی که ساکن نشود مگر در
عده سی یا پنجم کا مو پیاشامند ساکن گرداند و جالینوس گویند بدل وی خصیة الثعلب بود
و مولف گویند در ادویه بامی چند آنکه امتحان کرده شد هیچ ادویه خصیة الثعلب نبرد
خاصه چون با شراب پیاشامند و گویند مستحق در مریضانی باشد و در بحر قنوم نیز
می باشد و در بلاد حبشه هم می باشد اما این نوعها مشهور نیست و گویند بدل وی خصیة الثعلب
است یا فلول و مولف گویند که بدل وی در معاجین و ترکیب بوزن آن خصیة الثعلب بود
و بوزن آن قضیب کا و خشک همان سوده و نیم وزن آن تخم گز رکنند **سکر** پیازی شکر
خوانند و در جهنجا مراد از شکر ابلوج است و بهترین آن است که سفید بود و شفاف و از
طرف هندوستان آورند و چین و انرا قند خام خوانند و طبیعت وی گرم است و در فلول
یا در اول دوام و ترست در میان اول و چون کمین کرد و میل خشکی داشته باشد وی
ملین بود و نافع باشد بعد از بکالی که در وی است و در جلاتر دیک است بصل جو و شکر
سلیمانی را تلین در وی پیشتر وی و غسل قضیب تلین در وی پیشتر بود و که در غسل محل و شکر
مصلح ریاح بود که حادث شود در امعاء و بطن و محل طبیعت و مقوی معده و جگر و متعین
جگر بود و مقدار شربتی از وی ده درم بود و اگر بار و غن با دام شترین پیاشامند منع قوی کند
و وی سودمند بود جهت طبعی که در معده بود الا تشنگی آورد و خون در وی امیز از وی متولد شود
و صفرا برانگیزاند و در معده وی زیان زد بود و شریف گویند چون بار و غن کا و یا کوفته بیا
اختیار بول را سود دهد و جرجیر درین زحمت و چون ده درم از وی کدافه در پست درم

کا و تازه نیم گرم پیاشامند در ناف و اندرون نافع بود و زمانی که زایلند یا شنبک گرداند
از مواد و جرجیر است با آب گرم آشامیدن و امان آن کردن سرفه را زایل کند و آواز بکشد
و نزل را سود دهد و سینوس شش را نیکو بود و نرم گرداند و خشونت مثانه را زایل کند و موافق
بود علاج حر و سرد را با اعتدالی که در محتاج مصلح نبود و سده بکشد و کرده نافع بود و اگر بخور
کنند قطع زکام بکند و نافع بود جهت جرجیر چشم چون با پاره خمر حک کنند تا خون آلود شود و اگر
احتیاج بود و در گریزه مگر رکنند و اگر در ادویه دار وی چشم کنند سفیدی رقیق بر دهن چون پزند و
کنازوی بکیر نه تشنگی ساکن کند کسی که در طبیعت لطیفی داشته باشد از بسیار خوردن آن
امعاء آورد و حذر باید کرد و گویند بدل او آب الوی بیا و است و گویند مصلح وی بر است
و طبایع و بدل وی مویرخسانی بود **سکر العسر** صاحب منهج گویند صفیعت که
از درخت عسر بر روی آید در موضع محل وی که خشک کرد و جمع میشود و انرا سکر العسر خوانند و مملو بود
که کلیت که بر درخت عسری افتد در فراسان و جمع میشود چون ترخیش بر خاری می افتد مانند
پارافنگ و در وی علاوتی بود و اندک عفو صفتی بود و سفید بود و از جرجیری بود و میل بسیار
داشته باشد مولف گویند بر خار مانند کسی بزرگ اشیا نه می سازد و آن گرم بشیر از وی خود گد
تیغال خوانند و آن اشیا نه را پیازی تیغال خوانند و طبیعت وی معتدل است و میل بر آرد
دارد و نیز یک بزاج شکر بود و وی لطیف تر از بود و در وی رطوبتی بود و طبع نرم دارد
چون در چشم کنند سفیدی که در چشم بود زایل کند و روشنی بخواند و شریف گویند سه روز
متواتر از وی هر روز ده درم پیاشامند با آب نیم گرم بر بود و شواری نفس زدن را سودمند
بود و جرجیر و بالین لتاح چون پیاشامند استسکار نافع بود و معطن نبود مانند انواع
سکر از هر آنکه طلاوت وی اندک بود و وی معده و جگر و مثانه را نیکو بود **سکینج**
صنع بنایت که شکل مانند قند بود و صاحب منهج گویند نیکوترین آن بود که پیرون
وی سفیدی زد و اندرون وی سرخی و نیز وی بود و زرد آب حل شود و اصفهان

بهر بود و صاحب جامع گوید که چگونگی آن بود که صافی بود و پیردن وی سرخ بود
 و اندرون وی سفید و رایحه وی متوسط بود میان رایحه لطیفیت و قند و حریف بود و طبیعت
 وی گرم و خشک بود در سیوم و محل و ملطف بود و فایده راناف بود و مهمل مادی
 بود که در و کین باشد و قوی راناف بود و چون پاشا مند و یاد حقیقت کنند او جامع
 بواسطه اسوددید چون تنها پاشا مند است که کرده بگذارند و سردی که معده بود
 و رجم و امعاء راناف بود و حیض بول براند و بکشد و مهمل آب زرد بود و نشفت توی
 معده بکشد و بر کوبیدگی محترق طلا کنند و چون سحوط کنند صرع را از ابل کند و آنچه
 اصغیان بود و مقوی باده بود بغایت و جگر را نیکو بود و شیخ الریس گوید که سبب خلل
 صداع بار و بود و رچی بارد و استسقا و معض را سودد و دود و خوردن و طلا کردن با سر که
 چون بگذارند بر خنار زیر و مصلابت مفاصل و سلع را بگذارند صفا و کردن جرب
 سل کند و جب الفرج و سایر گرم بکشد چون پاشا مند و کوبید نشستن سرد و در
 مفاصل اسودد و کوبید یک گردانند بقوت و مهمل بلغم لزج بود و رطوبات غلیظ
 بود و عرق النسا که سبب آن از بلغم بود و در پشت و بادهای غلیظ که در اندرون بود
 نافع بود و ناریکی چشم غلیظ اجنان را سودد و وی بهترین داروهای بود که جهت
 دفع نزول آب استسقا کنند و چون در سر که بگذارد و شغیره که بر تیره بود بماند
 زایل کند و شربتی از وی بکشد و نایک شتال بود و نشاید که بغیر از سرد مزاج و مرضهای
 سرد استسقا کنند و عروسی را بغایت مفید بود و اگر با شراب پاشا مند کوبیدگی
 جانوران زرمهای کشند و راناف بود و کوبید مفید بود و بماند و مهمل آن اشق بود و
 و صاحب تقویم گوید که معده و امعاء بود و مهمل وی انیسون و مهملی بود و بدل
 وی قنده سفید بود و کوبید و نیم وزن آن جاوشیر و کوبید بدل وی مقل و صبر و اشق
 و جاوشیر است از هر یک و ربع وزن آن و صاحب منهاج آورده است که نوعی از

نافه

وضع نزول آب

نه

قنده سفید میشود به سبب **سک** اصل وی صیتی بود و آن عصاره آمله بود و نوعی دیگر مرکب
 بود مانند را یک ترکیب کنند و بهترین وی آن بود که بوی وی خوش بود و طبیعت وی گرم و
 خشک بود و در دوا و قابض بود و مقوی احشا بود و منع قی کند که از رطوبات بود و شکم بندد
 چون بر شکم نهاد کنند و قوت اعصاب اندرون بدید و باده را زیاده کند و سده بکشد و در مفاصل
 راناف بود و در اعصاب را منع ترف دم کند و در دل را سودد و مقدار نیم درم ستمل بود و
 بوسیدن وی سر گرم را صدمع آورد و مصداق وی کافور بود **سک المسک** مرکب بود از
 ماز و فافره و فلفله و بسانه و صندل و کسبل الطیب و عمل و در کباب کشته شود و صفت آن
سک چو الغا غیطوس است و غا غا طیس نیز کوبید و کشته شد **سکی رطل** و سقی رطل
 نیز کوبید و معنی آن بر مانی کثیر الاجل بود و آن بفساج است و کشته شد **سکندریه**
 سکندریه است و غصویه نیز کوبید و آن بزره بسیار کوبید و کشته شد **سلق** و نوع بود
 یک نوع هم پاری سلق خوانند و مشهور است و آن شود کوبید و یک نوع دیگر پاری حقیقت کوبید
 و بهترین آن شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک است در اول و کوبید مرکب القوی بود و کوبید
 ترست در اول و در وی قوت بورقیت بود و ملطف و ملل بود و منع و در سیاه قبی بود و در سفید
 طلا و تحلیل بود و کف در او داء الشلب را و خرازا و نایل راناف بود و چون باب وی طلا کنند
 و ورق وی بخت سوختگی آتش راناف بود و بوق با غسل طلا کردن نافع بود و اگر سر باب وی بشویند
 شیش بکشد و اگر آب وی در موم روغن کنند و بر دم نهند ساکن کنند و ریش پنی زایل کنند و بر
 داء الشلب طلا کردن موی بر ویانند و قوی را سودد و بامی و توایل و ریشه را سودد و دود و قطع بلغم
 کند و آب غوی اگر در پنی حروق چکانند و بدان آومان کنند اگر سبب صرع از جمع شدن اطماط
 لزج در دماغ بود بغایت نافع بود و زایل کند و آورده اند که آب و رقی وی چون در خمر ریزند بعد از
 دو ساعت بکشد و اگر بر سر که ریزند بعد از چهار ساعت بکشد و آب وی با آوین مهمل بماند
 بلغم پرون آورد و اصحاب نقرس و مفاصل ابغایت سودد و در و چون درم آب وی نیم درم

غار بقون حل کشته غلطهای غلیظ لرح پرون آورد وی حق دم بود و مولد نفع و کیوس وی به
بود و مصالح وی سرکه بود و خود ل اصل وی معد را بد بود و منشی بود و مصالح آن رب غوره بود
یا شرباب لرح **سلق حبلی** سلق بری خوانند و نج انرا حلیم خوانند و آن جلیقا است
پارسی آزاد دار خوانند و معلوت نیز خوانند طبیعت آن گرم و تر بود و بر تر تر من مصالح
کردن نافع بود و از جهت سرفه کلفتی باینات سفوف ساختن بنفایت موجب بود و بر عضو ماکه
کوفت خورده باشد با کلاب ضما کردن مفید بود و بنفایت صفت وی در محاض بری گفته شد
سلق الما جار النهر است و گفته شد **سلق بولاسلق** حبلی است و آن نوعی از محاض است
و گفته شد **سلب** پارسی جو بر من کوبند و سیونالی طراغیس و آن ماسته کندی بود و بی پوست و
صفت شعیر کشته شود **سلیخه** قبا خوانند و آن پوست درختی است که انرا سلق خوانند و آن
انواعست بهترین وی آنست که آن سرخ رنگ بود و وسطه و در طعم وی اندک تلخی بود و مخصوصی تمام
چون شکسته مانده زیون تلخی بود و تصبیه وی دراز بود و سوراخ وی تنگ بود و مانند قرقه پیچیده بود
و آن سیاه بود و بد باشد و آنرا رقیق بود و کیلا بود که بقلب سلقه فرشته و صفت آن در کاف کشته
شود و کوبند نوعی از **سلیخت** که طعم بود بد اجنبی و آن نیکو بود و طبیعت سلقه گرم و خشک بود
در سیوم محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا و حیض است بکشد و بول براند و اگر بادار و مای چشم
غلط کشته تیزی چشم زیاده کند و در کسینه و پهلوه که تولد کند از اخلاط لرح یا از ریاح غلیظ نافع
بود و سهل نشد دم بود و شرباب وی جهت **سلقه** و معد نافع بود و چون دود کشته در بریزن مع
را پاک گرداند و از رطوبات فاسد غصن و بوی آن نیکو گرداند و چون با غسل به نیز تدبیر طوبهها
لین که در وی باشد پدید آیند زایل کند و کزیدگی افی را نافع بود و چون پاشانند و مجموع و رهای
گرم که بود در اندرون دود کرده را بنفایت نافع بود و سده بکشد و بوزنده و مرد و پند از دود
شیر پرون آورد و مقدار استعمال از وی تا بکدرم بود و کوبند مفرست با معا و مصالح وی کثیر
بود و بی بن ماسویه کوبید بدل آن نیم وزن آن را جینی بود **سلیط** زرنب است و گفته شد

عارض شود

سلیط شپاست و گفته شود **سلیط احجیه** پوست مار بود و نیکوترین آن بود که از پوست
مار تر بود و بکون سفید و از نیایشیوس کوبید سرد و خشک بود و بنفایت مختلف بود اگر با شرباب
پزند و در گوش چکانند در گوش غلیظ سودمند بود و اگر بدان مخمضه کشته در دند انرا نافع بود و
درد در و مای چشم غلط کردن سودد و خاصه چون خشک کشته و حق کشته بمصل یا با شرباب و در
جسم کشته تیزی چشم زیادت کند و اگر ماسه کزیدگی بدان مخمضه کشته در دند انرا غلیظ نافع بود و
اگر با ورق کبر نیز پزند و همین عمل کند و اگر سوزانند و بپزد و الشلب لطوخ کشته موی بر دیند
و اگر یک درم از وی بآب عربا برشته و بخورند تا لیل نافع بود و اگر کبیرم از وی پاره پاره کشته
و باد و درم آرد و برشته و در میان التش دفن کنند تا پزند و بخورند صاحب بواسیر دهند خواه
طاهر و خواه باطن سودد و بنفایت و اگر در زیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم بپاویزند
نافع بود از جهت غلط اجفان و رمص و بجهای که در جفون پیدا شود کحل کردن و اگر در زیت
پزند و از آن موم روغنی سازند نافع بود و از برای شقاق لبها و مقعد و چون در آتش بخور کنند
ما از آن موضع بکزیزد و چون بر و رک زن حامله بندند زن آسان بزاید و اگر که در شکم
وی مرده باشد پندارد و موجب است و چون در زیت بخوشانند و در گوش چکانند در گوش
که از مردی بود و ریشش آن و ماده که از وی روان بود نافع باشد **سلوی** سمائی است و گفته شود
سلوی جوی خوانند و آن مای بود و در نبل مصر و صفت آن گفته شود **سلیحات**
پارس سنگ پشته کوبند شیرازی لاک پشته کوبند سنگ پشته در یاسی چون پاشانند با شرباب
و نیز مایه گوش و بکون سودمند بود جهت کزیدگی جانوران و کسی که صغده اعانی خورده
باشد و نیز هر متوع که خورده باشد و زهره سنگ پشته چون در پنی مصر و چکانند نافع بود و
چون اطوخ کشته نافع بود و در شها که عارض شود در دمان کوه کان که انرا قلع کوبند زایل کند
و پخته وی سرفه بجان را نافع بود و سنگ پشته در یاسی را اگر سوزانند تا سفید گردد و با روغن

کا و حق کنند و بر جاست سرطان و غیره نهند چک پاک کنند و شربتی که بید سنگ پست سرخ
 نمری بگری و بری چون سرطان بگری را بکشند و بهر جدر شکم وی بود پیر و ن آورده وی را بسوزانند
 و خاکستر آن باندکی خلط بپا میزند و با غسل میسر شد و معلول را بهر بامداد و شب نگاه مقدار
 قطع نماید و منند از بچون چهار شتال باشد و با اوید و درم و نیم سودمند بود و ز اولبت و چون
 خون سنگ پست بگری یا آرد و غسل میسر شد باشد فاعل چها سازند و مصرع هر روز را
 از آن بنشتا و شب نگاه بخور عجایب نافع بود و چون خون سنگ پست در دست و پا بماند
 نفوس و مقاصل را نافع بود و خاصه چون پهای بماند و بیری وی در شش و کرا بماند نافع بود
 و گوشت وی چون بخورند همین عمل کند و چون وی نیز همین عمل کند از جهت تشنج و کرا چون
 با جند پدستر حقه کشت تشنج را بغایت کمال مفید بود و چون سنگ پست در یاسی میوزانند و
 خاکستر آن با سفید تخم مرغ طلا کنند بر شقاق خاصه شقاق پاهیا شقاق خشت و زایل کند و گویند
 چون سوخته وی بر دیگی که جویشان بود نهند از خوش ساکن شود و گویند چون پیاز ویزند
 بر مصرع صرع او زایل شود و صاحب فلاح گوید اگر در موضع نگرک بیا راید و زیان دهد
 بگری نند سنگ پستی را بقا با رخصا نند و بچون را کشته و دست پای وی بر هوا بود دیگر نگرک
 همان موضع تیار و این زهر گوید چون زهر وی خشک کنند و غسل کرد و دندید و باشد حق
 کشتن چشم کشت نافع بود و جهت نزول آب و ماسر جوید گوید نافع بود و جهت سفیدی چشم و تری
 آب و گویند چون پیاز و باب و کود کانی را که نفق بود در آن آب نشیند نافع بود **سلا اینون**
 و خنثیت که بالای وی از زمین سرگز برآمده بود و کل سرخ آرد بعد از آن دانه کند بمقدار
 کشتن زدن آن بنات با حب وی جهت کزیدگی جانوران زهر دار مجموع نافع بود و چون پاشانند
 مینه و خلق را از خشونت پاک کند و آواز را نیکو بود **سلاحه** بول بزگویی است که بهنگام
 پیچ بزنگ کرده باشد سنگ سیاه کرده باشد مانند قیر تنگ و دراد و بک استخوان کشته که در

نافع بود **سلاحه** شکو که قطعی است و کشته شود **سحاق** تخم خوانند و طعم گویند و عرب سحاق
 الد باغین خوانند و بهترین وی تازه سرخ بود و طبیعت آن سرد بود و در و ام و گویند در اول خشک
 بود در سیوم و بغایت قابض بود و منع تری کند تا جندی که بعضی گویند که از خود پیاز ویزند همین عمل
 کند و قوت ورق می قابض بود باشد افاقیا و طبع ورق وی موی را سیاه کرداند و بدان حقه کردن
 قرح اعمار نافع بود و خوردن و در آن نشستن نیز و اگر در گوش چکانند چرک که از گوش روان بود
 بپزند و ورق خشک وی چون آب پزند تا بقوام غسل آید مانند صنف بود در عمل و فعل و ثمر وی
 نیز همین عمل کند اگر چنین کند و موافق بود جهت کسی که اسهال مزمن و قرح اعمار داشته باشد
 چون آب بنماید و کشته منع حر و ورم از تخم سر کند و چون با غسل پیاز نند خشونت اجنان را نافع
 بود و قطع سیلان رطوبات سفید از رحم کند و بواسیر را زایل کند چون با نم خوب بلوط سخی کرده
 بر بواسیر نهند و نقیج ثمر وی چون پزند تا غلیظ شود فعل وی بهتر بود از فعل قرح و صمغ وی چون بر سوراخ
 دندان نهند درد ساکن کند و چون پیاز و آب وی بر روی پزند تا قوام بکند و زاری گوید که چون
 سحاق با شرباب قابض پاشانند قطع اسهال کند و نشست دم از رحم و کثرت بول را نافع بود و بعضی
 گویند که اگر سحاق را بصوفی سرخ رنگ کنند و بر کسی بنهند که خون از وی روان بود از هر موضع که بود
 قطع خون کنند و این ماسوید گوید اشتهای طعام باز دید کند بخونی که دارد و طبیعت بپزند و بهر
 که دارد و اسهال صفراوی مزمن سود دهد چون بخورند یا بدان صمغ کنند و اگر با گوشت جراح پیاز نند
 و بخورند شکم را سخت دارد و اگر بر معده و شکم ضایع کنند همین سسل و چون بریان کنند شکم زیاده تر
 بپزند و چون در کلاب خیسانند و آن کلاب او چشم کشته نافع بود و در ابتداء در جهت که از گرمی بود
 با ماده و حد قهرا قوت دهد و سوزن وی شکم بپزند و معده را نافع بود و سیحان صفرا را نافع بود و اسهال
 صفرا ساکن کند و اسحق بن عمر آن گوید اگر در چشم کشته نقیج و بواسلاق و سورش و خارش چشم زایل
 کند و اگر کسی دایم فی کند و معده او طعام و شراب قرار نگیرد سحاق و کون بگویند جویش و باب سر
 پاشانند فی باز دارد و سحاق دباغ معده بود و مقوی آن تشنگی نشانند و خشیان صفراوی سود دهد و بخ

سود دهد و ذوب و سبظاریا را و بدان خفته کردن سیلان رحم را و بواسیر را مفید بود بغایت و شریف
 گوید اگر پزند در درم از وی یا منقعه درم آب تا بوقت بی بابت دید بعد از آن خرقة پاک بآن آب
 فرو برند و در جوشی که جریب بود و اگر و سلاق بکشد تنها نافع بود و بر بخت چون بکشد نه تنها و
 بآب سرد و قطع سیلان خون از موضع بود بکشد و اگر در چشم خود و چکانند ایمن باشد از آنکه این
 در چشم وی بر آید و چون کرد سحان با کلاب مخفیه کشته قلع را از ایل کند و ورق وی بچنین جویند
 صفا و کشته بر شکم بچکان طبعش ایشان بیند و چون ورق وی پزند و عصاره وی بکشد نه تنها
 غلیظ بود و قوه اعضا بدید و در منع ماده از چشمها بغایت کمال بود و چون حل کنند و آب لسان
 الحمل و بدان طلا کنند بر ریشهای پلید مرجه بود خشک گرداند و چون صفا و کشته بر ناف و بن
 قضیب نافع بود از جهت سلس البول که بسبب آن از استرخا بود و سحاق مضر بود و بکسر سرد و کونید
 مصداق وی صطکی بود **سمق** سمق است و در اذان الفار کشته شد **سمین** جری گوشت
 بود و بهترین وی آن بود که از حیوان پشگل گیرند طبعش آن گرم و تر بود و شکم براند و زود و
 مضم شود و باده را زیاد کند و غذای بد بود بلغمی مطبی از سچمیل شود بد خان و ماری آن بود که
 اندک خورند بگذرانند لذتی بدید و مصداق وی لیمو بود و زنجبیل و اسن فحل **سمسم** پیازی کچک بود
 و بهترین آن بود که تازه و بزرگ و جب تازه بود و جرم وی اقوی باشد از روغن وی و طبعش
 وی گرم است در میان درجه اول و ترست در اخوان و کونید در دوا و طبعش و محل بود و چون
 بود اثر گوشتی که از ضرب حادث شود و نافع بود از جهت مشتاقا که دریای باشد خوشنونی که بر
 بدن بود و بر اعصاب طلا کردن محلل خلط آن بود و بر و رها و سوختن آتش طلا کردن
 دید و تقیج سمسم حیض براند و بچیند از دوجون متشکر کرده بریان کنند غذای صالح باشد و
 فری آورد و چون مضم شود و حشا و لعوق وی مرضهای سینه و شش و سرفه را نافع بود و
 و خونی که از وی متولد شود متوسط بود در خول و بدی و وی یکس حرقی دلنگی بود که در معده
 حادث شود از خلطی نیز یا از شرب شراب یا از شرب داروی گرم و منی پیغاید و باده را زیاد

و اولی

و اینها

و کز یک مار را سود دهد و اگر بزرگتر بکشد بجزند قوت باد پیغاید بغایت و مقدار مافو از وی سچ درم بود
 و معده را بد بود و بوی دمان را بد کند و مرغی معده بود و غشیان و تشنگی آورد و مولد غلط غلیظ باشد
 و بطی اللحم و اولی آن بود که بر بیان کشته سنگ و با غسل بجزند و جالینوس گوید بدل وی در تلبیس
 خاصه بزرگتر آن بود و اگر وی را خام بجزند و بر سر وی می خورند زود بکشد و اگر طبعش و ورق وی
 موی را بشویند نرم گرداند **سمور بنبون** سمونیا نیز گویند و آن کرفس بری بود و کشته شود
سمق سمق است و کشته شد **سمسم** سمسم بری جیلانک بود و کشته شد **سماس** سماس
 سحاق است و کشته شد **سمنه** کشته شد **سم** سمحار دغلی است و کشته شد **سم الفار** اهل عاق
 تر آب مالک خوانند و اهل اندلس در رخ الفار گویند و آن شک است و کشته شد **سم المک**
 ماهی زهرج بود و کشته شود **سمن** روغن کاه و کونند کونید و فعل وی مانند زهر بود در انضاج
 و از خا و تلین اقوی بود از وی و طبعش گرم و تر بود در اول و حرارت وی بیشتر بود و از
 زهر و خوری گوید و روغن کاه و منع سم افی بکشد و را نماند که بدل رسد و زاری گوید تخمی را در باد یا فمی
 بکزد و روغن کاه و من پیا شامید سچ فمری بوی نرسید و روغن چند آنکه کهن کرد و حرارت
 آن زیاد کرد و قوت جلای وی محکم تر بود و شیخ الدریس گوید منضج و محلل بود و بیشتر فعل وی
 در بدنهای شکم میانه نه از اجزای حکم و منضج و رها بود خاصه ورم بن کوش خاصه از آن کودکان
 و زنان و سینه را نرم گرداند و منضج فصولی بود که در وی باشد خاصه با شکر و بادام تلخ باشد و وی
 توطی از مرهای بود که خورده باشند و شریف گوید چون بآب خاکستر حقه کشته تر و خرقة امعا
 را نافع بود و چون بر پینه نهند و صفا و کشته بر خرقة خشک ریش را از ایل کند و اگر بر پینه نهند و بر
 دمان جواحت نهند که دمان آن هم باز نیاید منع کوشش کینن بکشد و چون مقدار ده درم از
 وی پیا شامند یا سچ درم بکوبول براند و در حال و این بر بخت و چون زن از وی فرزند سازد
 بخود بر کرد در پیش رحم را سود دهد و چون بر منقعه مالند بواسیر را سود دهد و چون خلط کنند از وی
 درم باشد صفت درم آب انار و سبظاریا را نافع بود بغایت و چون بر چشم طلا کنند صلابت آن

زایل کند و چون بازیت پامیزند و بر اجفانی طلا کنند که حرجی باشد نافع بود و چون با آب
 عنب الثلب و جستم کشد خربان و ورم را ساکن کند و در گوشتها را نافع بود و چون بشناید
 لعق کنند سره کهن را سود دهد و اولی آن بود که کسی که علت باطنی داشته باشد اجتناب نماید
 از وی و چون بر وی طلا کنند مفت شب و بر آن خیسند روی با پاک کند چسب را زیاد کند
 و طلای تمام بدید و زید و مجرب عمل کند در طلای روی **بیمینون** سمه است و گفته شد و
 ترکیبی که بدن فریاد کند آنرا سمه خوانند **سم** و شیر خوانند و آن در دالایه است چارس
 کل سفید گویند و در صفت و در گفته خواهد شد **سماروغ** فطرت و گفته شود **سمک** پاری
 مای خوانند و بعضی تنیاس بعضی کرم بود و بگو کرم و مار مای منی پیغزاید و پیغزیده نیز و بهترین مای
 صغیری بود که پوستی قیق بود و فلوس وی کوچک بود و متوسط بود و در خوردی و برنگ
 و قریبی و لاغری و لذیذ باشد و فاضله ترین انواع آن شب بود و مانندی بسنی و شبوط در فو
 و در بطن بسیار بود و فاضله ترین جایگاه ایشان آن بود که شک ریخته بود و یا رمل و آبها
 شیرین و اگر کرمی بود و افضل آن بود که در لجه بود و آن خورند جهت تطیب با سفید باج بعد از آن
 مشوی بر طبق و آنجا با تشن بریان کرده باشد بک تر بود و در معده از آنجا بر و غن بریان
 کرده باشد و آنجا بارد و ملوت کرده باشد و بر و غن بریان کنند بد باشد و شکلی آورد و
 ویراز معده بکدزد و طبیعت مای سرد و تر بود در دوا با راه را زیاد کند خاصه مازی و بدست
 که عرق کنند و قریه کنند و عرق وی مفید بود جهت زهر مای که خورده باشد و کنیزکی نیز و چون
 او مان کنند بدان کنیزکی مار شاخ دارد و سگ دیوانه سود دهد و نوعی که آنرا سلور خوانند
 و آن در نیل مهر بود و وی با خصوص بود و طویل و امس بود و سردی بد رازی مایل بود و
 و در من وی کشیده بود مانند خرطومی و دیستورید و ویرا سلور کس خوانده است و وی
 قریه بود و تر و در گوشت وی رخاوتی و لزجی بود و جهودان و پیرا خورند و بنر بان پیران
 روحی پیرا سلور اس خوانند و چون تازه بود و غذا دهد و شکم براند و چون نمک شود که غذا

انکه

انکه دهد و قهقهه شش را پاک کند و آواز صافی کند و اگر گوشت نمک سود وی گرفته صفا دکنند
 از پرون بر سبب آنرا پرون آورد از غن گوشت و طبع نمک سود وی چون در وی شیند و مقدّم
 قرد المعافیه بود و سبب جذب مواد که بطاهر بدن آورد و چون بدان خفته کنند عرق السار
 نافع بود و زایل کند و اگر بچنانکه گفته شد صفا دکنند بر حصول و زجاج از بدن پرون آورد و بقوت
 جاذبه و خوردن وی مولد بلغم غلیظ بود و لزج و چون تازه و بخورند غذای فاسد بود و اگر ادمان خوردن
 وی کنند بر صحت و در سبب بسیاری رطوبتی که در وی جتی که در وی بود مگر نمک سود کنند و بر سر که خورند که
 قوت نمک قطع حصول وی کنند و انواع مای مولد بلغم بود و درخی اعصاب و موافق بنمود الی بعده
 کرم و شکبوری آورد و مصلح وی مثلث باشد یا غسل بسیار و جالینوس گوید دشوار مضم شود و دشوار
 خون از وی متولد شود و چون متولد شود مملو از لزج و جات بود و بلغمهای غلیظ بد از وی حاصل شود
 و از آن بلغم رصنهای غلیظ از وی متولد شود و مای که سرد شده باشد در موضع نمناک نهاده باشند
 از خوردن وی همان عارضی که از خوردن فطر و بهترین مای نمک سود آن بود که کهن نباشد و اولی
 آن بود که آب بکوشانند و بعد از آن در آب اندازند و پیزند و طبیعت مای شور کرم و خشک بود و
 سردی نافع بود جهت ورم طارزه و شقاق معده و سرد مای شور که آنرا اسماریس گویند چون بسوزانند
 و بر کنیزکی شک دیوانه و غریب نمند نافع بود و گوشت وی چون بخورند همین خاصیت دهد و
 مای شور بلغم بکدزد و بهیوس سیاه آورد و شکلی بیشتر از مای تازه ماورد و مصلح وی آن بود که بر سر که و صقر
 و کوریا معمول کرده باشد و بعد از آن طلوع و غن خورند و سرد فراج را نشاید که مای تازه خورد و
 معده و بلغمی را مضر بود و بغایت و ادمان خوردن وی در اعصاب و دماغ تولد کند و اولی آن بود
 که اگر ادمان خوردن وی خوانند بر و غن کردگان و زیت بریان کنند و قلقل گرفته بران افشانند
 و بخورند و بعد از آن زنجبیل جری و شراب صرف حکم و آب بخورند چندانکه بتواند و اگر اتفاقا آب افشانند
 در معده پیدا کنند و قی آورد و بهترین آن بود که آب بخورند و مکران روز که غم می خوردن داشته باشد
 ماکر بخورد و اتفاق قی نیفتد بعد از آن داروی سهل پاشد تا از معده و بدن پرون آید و الا

شود

ور و غن

از وی بلغم لزج تر خاجی تولد شود بسیار و آن سبب قوچ سخت و قیال و سکه گردد و مصلح
 غسل بود که از عقب وی بخورند بلغم را بزداید تغییر در مزاج آن پیدا کنند سر که نیز موافق بود در
 اصلاح آن و کمک مملوح محقود بهترین آن بود که ترو تری بود و پیرانمک سود کنند و در هر که
 نهند و کشند خشک اضافت کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و اشتیاق غذا پیدا کند
 و تشنگی کمتر از نمک سود و از تازه بریان کرده کند و وی بد بود بقرق النساء و سوداوی مزاج او
 مصلح وی اترج مربی بود و طبع وی بهتر آن بود که بیشتر سرد بود و اولی آن بود که سر که بوشانند بپای
 آب و کرفس و زعفران بعد از آن مامی را **صید** کرده و وی اندازند و پخته اند و هر که را شود لذت
 وی باقی بود و باید که بعد از آن که صید کرده باشند زمانی را بگذرانند تا که متغیر شود و بیاد گردد
 و طبیعت آن سرد بود و معتدل بود و رطوبت و برودت جگر را نافع بود و یرقان و پنهانهای صمد
 و یا صمد را مفر بود و مصلح وی فالوج بود **صید** و در شام پسمیکه الزله خوانند شریف
 گوید وی در چشم بود و نزدیک بدینه و صید از زمین شام بود و وی حاشه و ری کوچک بود و پرا
 در بهار صید کنند و در سج خضایی و بکر صید نتوانند کرد الا در بهار که وقت سیحان ایشان بود و
 بهترین وی نر بود و مادام که زنده باشند فرق نتوان کرد نر و ماده و چون پیر و خشک شود
 علامات او پنهان شود و چون پیرانمک سود کنند در وقت استیصال نیم درم از وی سخن کنند
 بر سر شراب سفید کنند و پاشانند و چون در طعام کنند و بخورند شاید و پخته شده و بون
 مجامعت بر انگیزد و بفرغ ببرد و آورد و بعضی گویند فرق میان نر و ماده آن بود که نر از نر
 کوچک و بدن دراز بود و این جمیع در کتاب ارشاد گویند که بهترین وی آن بود که در
 متصف شد شباهت صید کنند و نر آن میج باه بود و نر او ماده آنرا میج باه زنان بود و چون
 پخته پخته نیم شست کنند و بخورند **صافی** مرغیت که از دریا خیزد و ویرا قیتل الزله خوانند
 بدان سبب که چون آواز زدن بشنود دیگر دوزخ روی چون لعق کنند صمد را سود دهد و
 خون وی چون در گوش زایل کند و بخورند و او مانا کل وی کنند دل سخت را نرم گرداند

گویند

و گویند این خاصیت در دل می است و پس و این زهر گوید سر کین وی مطلق بر سر کین کجیک
 ماند بشکل شمع مزاج و در مزاج میان کبک و مرغ بود و وی جوان مرغ کوچک نر و یک بود و طبیعت
 از وی بود و میل بکرمی داشته باشد و کمیوس خوب دهد و خوش طعم بود و نافع بود جهت تن در
 و ناقان و کفایت وی سنگ بر بزراند و بول براند و صاحب منهای گوید که نیکو تر آن بود که
 غالیف آن بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و مفاصل سرد را نافع بود و خشک الریش از خوردن
 گوشت وی باشد که تخم و تشنج حاصل کند چون کس که خوبق سیاه خورده باشد بلکه در جبهه
 این فعل مست و ظن آن بود که خوبق خورده باشد بشکلی که در میان ایشان است و مصلح
 دی آن بود که بر کشتن نر و پشه از وی و پراوری خوانند **سمو** جالو پست که در
 ترکستان بسیار بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و سخت وی زیاده بود از همه جانور سببی
 پوست وی زود تغییر پیدا کرد و باغت وی نه بخت آنکه همه پوستها بود و صاحب منهای گوید
 وی و دل و نر و یک بکشد بکشد سخت و محبت بود و پوشیدن وی پیران و سرد مزاج آن را
 سود دهد و غیر وی گوید پوشیدن سمومینه و کرده را نیکو بود **سنا** بهترین وی تجازی
 بود که برک می بطریق برک مور بود و طبیعت وی گرم و خشک است و اولی سهل مره صفا و مره
 سوداوی بلغم بود و غوص در مفاصل کند از غرق بدن و نفوس و عرق النساء در مفاصل که حاصل شود
 از اخلاط مره صفا و بلغم سودمند بود و شیرینی از وی در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم بود و اگر کوفته
 منقل کنند تا سه درم شاید و ذوق یورید و س گوید نافع بود و جهت میجان سودا و سهل فکرم بود
 قوت بدن به بد و اسحق بن حنین گوید از قول قولس وی سودمند بود از جهت و سواس
 سوداوی و شقاق که در دستها پیدا شود و تشنج عضله را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه و شپش
 که در بدن پیدا شود و صمد است را نافع بود و جرب و طه و بصره را سودمند بود و تشنج
 گوید چون باز بست اتفاق پزند و از آن پیا شامند در پشت و رگین با سود دهد و خلط ظلم
 پرون آورند و گویند مصلح وی خفیه است و اسحق گوید مفرست بمشانه و مصلح وی معلیه

علاج حله

رند بود و در مطبوخ صاحب تر بود که مدقوق و ورق وی چون با صابون میزدند می را بسیار
 کند و ورق وی مستعمل بود **سینل** صاحب جامع گوید سه نوع است مندی و رونی و
 جیل سینل الطیب مندی بود و سینل البصاف نیز گویند و رونی را ناودین اقلیطی گویند و باب
 خون گفته شود و نیکوترین وی سوری بود تا زو سبک خوش بوی و اشتر بود و خوشه وی
 کوچک بود و محقق زبان بود و بوی خوشی وی در دهان بماند چون نجایند و آن از کوی
 خیزد که از آن طرف سوری است و از طرف دیگر میند و آنچه مندی بود و آنرا عنعطیس گویند
 و اسم مشتق است از اسم نهری است که بجانب کوه عنعطیس بود و در آن کوه روید و
 او در فون خفیف تر از سوری بود بسبب طوبی که در موضع رستن وی است و خوشه وی
 در از آن و بزرگتر از سوری بود و جالبیوس گوید سینل الطیب کرم بود و در دوا و خشک بود
 و گویند در سیوم و وی محلل و مفتح بود و اولی آن بود که چون مستعمل خوانند که در درخ وی مانه
 کل چیزی بود آن خاک وی بکیرند و آن خاک جهنت دست شستن نیکو بود و خوشبوی بود
 بعد از آن سینل را مستعمل کنند و در روی مالند منعرق بکنند و وی جگر را نافع بود و در معده
 چون پاشانند و از پیرون نماد کشته و وی محلل و ارام بود و مقوی دماغ و اگر در کله ها کشته
 موی مژه بر ویانند و نافع بود جهنت خفقان چون باب سرد پاشانند عین بر اساکن
 کند و بول براند و شکم پهنند و چون فرج سازند و آن بخود بر کمر قطع نشد و طوبیت
 رجم کند و رطوباتی که از ریشها روان بود خشک کرد و آنده و چون پزند در آب و زن بدان
 نیکمید یادران نشیند و رجم کرم که حادث شده باشد **سینل** کند و سینه و شش را پاک کرد و آنده
 و بر قانر اناغ بود و سده معده و جگر بکشد و قوه همد و بد و سخن ایشان بود و در معده
 و لون را نیکو کرد و اند و ضیق النفس را بیل کند و استسقای نمی را بغایت نافع بود و مسک
 طبیعت بود و وقتی بلغمی باز دارد و محلل ریاحی بود که متولد شود در معده و مقوی و فعل قوت
 ماسکه بود و در پیرون بدن مجموع ریشها را نافع بود و بوی دمان خوش کند و سده که در سر بود

در رم زایل

بلک

در دسر اناغ بود و مقدار را خورازوی بکشد و بود و گویند مضر بود و بکرده و معالج وی کثیر است
 بود و جالبیوس گوید بدل وی از خمر خوش بوی بود و وزن آن و گویند بدل وی سادج بود **سینل**
مندی صاحب مناج گوید بدستی که آن دار شیشمان است و خلاف است سینل مندی سینل الطیب
 و گفته شد و دار شیشمان نیز گفته شد در باب **ال** **سینو** **ب** کون است و گفته شود **سینل**
الکلب صاحب جامع گوید تر شوره در دست که هر وقت بالسنه العصاره و سهو کرده است
 در پاریس اسفیدار گویند و بر لب شجره البق و السنه العصاره تر درخت است که آنرا پاریس آبرو
 خوانند و شانه جوی نیز گویند و شیرازی می گوید سینل الکلب بهار است **سیندروس**
 صغی رند است مانند کرم بالیکن سست تر از وی بود و در وی اندکی تلخی بود و طبیعت وی صاحب مناج
 گوید کرم و خشک بود در دوا و در وی قبی بود و صاحب جامع گوید از قول ابن ماسویه که کرم و خشک
 بود در اول خون را به بند و بواسیر را سود دهد چون پاشانند و قطع فتول بلغم از معده و امعا
 و کرمها و حب الفج بکشد و سودمند بود جهنت استر خای عصب که حادث شود از افراط برودت
 و طوبیت و امتلا بود و اگر روغن وی در ناسور بمالند خشک کرد و آنده و خان وی همین عمل کند خاصه
 و جراحتی که در اسفل بود و تر را نافع بود و اگر خورده بر جراحت افشاند خشک کرد و آنده و چون
 بار و غن پامیزند و چند الکلیظ شود در شقاق زمین که در گوشت درست و با پاشانند و مالند زایل
 کند و خفقان و سواس و رگ که از تری بود و سپهر را و اسهال زمین را عظیم نافع بود و چون با ماء
 الصل پاشانند حیض بول براند و چون چشم چکانند جلای تمام بدید و چون پاشانند
 خون از هر موضع که روان بود به بند و و خان وی زکام و تر را بغایت نافع بود و جهنت در دندان
 بغایت نافع بود و در قوت مانه کبریا بود و در بودن گاه بود وی قوی بود که بدن را نکند بغایت
 چون مر و زرقه ری بکشد پاشانند **سندروس** **سین** **سین** است و گفته شد **سین**
 زنجیر است و گفته شد **سینا** **دج** **ارسطو** طالیس گوید که طبع وی سرد بود در دوا و خشک
 و سیوم و معدن وی در جزایر چین بود و بهترین آن بود که در وی جلای تمام بود و دندان را

لا

از جگر پاک کند و جلائی عجب به پودن با تشبیه بوزانند و سخن کنند بر ریشها و بر ماغفن
 که گفته شده باشد و اگر بکند زایل کند و نافع بود جهت استرخای **لش** **سجایب** کوی کمر از
 سمور بود و گویند بقیه کوی سمور و نر بود و پوشیدن وی عروزی را و جوانان را نیکو بود که
 که شرب دایم کند **سندبان** درخت بلوط است نزدیک اهل شام بی خلاف **سندیان** **الارض**
 فراسیون است و گفته شود **سندبان** عود مندی است و طبیعت وی گرم و خشک بود
 و سیوم نقرس اسودد و چون پاشانند و بر آن نماد کنند **سنگ سیوم** سنگ نبویه
 گویند و گفته شد **سورخان** در معده که خوانند و عروق لغیه بر روی و میوه نالی فلیقین خوانند
 و بعضی بلینوسا گویند و بعضی افیمایون گویند و بهترین وی مصری بود که اندرون و بیرون وی سفید
 بود و **سنگ** سنگن صلب بود و این صرخ و سیاه بود و پدید باشد و حبش بن احسن گوید که طبیعت
 وی گرم است در اول درجه سیوم و خشک است در اول درجه دوام و بعضی گویند خشک بود در سیوم
 و گویند سرد است در دوام و در وی قوی بود که سهل بلغم باشد و بجا صفتی که در وی باشد شکین
 در دماغ و نقرس و ضد در بدن میکند در زمان اگر بسیار از وی نماد کنند ورم را صلب
 گرداند و وی تریاق هیچ مفاصل بود و نمی گوید و بر اخص صفتی عجب است در بواسیر باطن و چون
 سخن کنند و نیم درم از وی بر غن کوه سفید که من برشته و به پنهان پاره بخورند و شب نافع بود
 محتاج شب سیوم بنود و منقوری گویند منی میزاید و مجهول گوید سورخان سفید باده از زیاد و کند
 صاحب منهای گوید خاصه باز چپیل و فو تچه و کون و مقدار ماضی از وی نیم مثقال بود و شیخ الریفر
 گوید چون جهت مفاصل خورند اول آن با کون و قلقل میامیزند و این ابی صلب گوید سهل بلغم
 خام بود و نافع بود جهت در مفاصل و نقرس و ماده که در ایشان بود بر اند و پاک کند و شرب تمام
 از وی بکیرم بود تا یک مثقال بود و باقند و اندکی در عفران و چون با او به پیامیزند شربین
 از نیم مثقال تا یک درم شاید و اسحق گوید مضر بود و باریب و معده ضعیف را بد بود و مصلح وی کثیرا
 بود و باقند و زعفران و این سیاه صرخ بود و بغایت مضر بود و اگر با او به سهل پیامیزد در معده بینه

عمل کند و آفتی غلیم بداند و آن هر دو نوع نشاید که استعمال کنند بدل سورخان سفید بوزان
 تریب بود و دودانگ و زن آن افیتون و ده یک آن خربق سفید و گویند در در و مفاصل بدل آن
 بوزن آن ورق ضایع بود و نیم وزن آن مثل الیهود و گویند بدل آن بوزن آن بوزیدان و
 بدست **سوفیطیون** خضیه الثعلب است و گفته شد **سورس** نوعی از زجاج است و گفته شد
سوپس منک خوانند و پیارسی مکر و با سهرانی خ اند گویند و جالینوس گوید منقبت وی
 درخ و لیست و عصاره آن گفته شود در عین و اصل آن گفته شد در الف و طبیعت سوس گرم
 و خشک است و گویند معتدل است و گویند سرد است و صاحب منهای گوید در دیگران نافع بود
 و مقدار ماضی از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود و سپوز و مصلح وی در قی کل صرخ بود و جهت
 بوی قیل و عرق آن و کوفتی اعصاب چون استعمال کنند بجهان تر نماد کنند نافع بود **سوسین**
 چهار نوع است یکی سفید و آنرا از آذخا ته و یکی از رقی و آنرا الیهود خوانند و یکی صحرایی بود و آن
 الوان رنگ بود و از رقی و زرد و کحل و آنرا اسحاق کون خوانند و صحرایی را ابرسا گویند و یکی زرد
 بود و آنرا خطاسی خوانند و قد شامی بنیابیت بلند بود و سوسن بری و مستانی بود و بهترین وی
 آسمانگون بود و طبیعت آن گرم است در اول معتدل است در خشکی و تری و در وی تحلیل و طبعی
 بود و گویند معتدل است و گویند سوسن سفید بیش از گرم و خشک بود و در سیوم و گویند در اول
 و گویند معتدل است و سوسن بری با گرمی و خشکی زیاده بود و جلائی دهد و کف و خشک را نافع بود
 چون روی ابدان شود پاک کند و آنرا در جوب ریش شده را و خشک ریش را سود دهد و بکشد
 فاضلترین ادویه بود که از جهت سوختن اب کرم استعمال کنند و در سپرز و کزیدکی جانوران
 نافع بود و خاصه عرق بوبیدن وی تحلیل فضلهای دماغ بود و نیم وی سهل اب زرد بود و چون
 با به عمل پاشانند و شرب قاری کشیشان تا سه مثقال بود و بوی کرون وی مضر بود و در سر که از
 کونی بود و مصلح وی کافور بود و شیخ الریس گوید که سوسن از ادویه ان بزرگتر است
 و حکم وی نزدیک است بدان لیکن گرمی و خشکی کمتر از آن دارد و از ادویه های قلبی و دفعه

سواد القضاة عصف است و کشته شود **سواد الهندي** نوعی از سبزه است و
 انرا سبزه السودا خوانند و از ادویه تریاق بود و صفت آن کشته شد **سولان** شیخ الریس
 گوید و دایه دمی است کرم و خشک بود تا چهارم و یک جبهه بآب سلق معوط کشته لغوه را
 نافع بود و **سوار الهندي** صاحب عامه گویند که کشته است و کشته شد **سودات**
 مرغیت که پیازی دارد بر گویند و شیرازی دارد که طبعیت وی کرم و خشک بود و با
 راز یاد کند و مغرود و بدماغ و گوشت وی مدتی بود از هر آنکه خشرانت بخورد و بوی بد دارد
 و بد بود و خاصه چون لاغری و **سورج** نوعی از کف دریا است و در موضعی که سنگ بود و تردید
 دریا واقع شود و در قوت مانند نمک بود و زمره الملح و از نمک کینه تبعد و محلل بود
سویق النبق پیازی است که گویند و بهترین آن بود که معتدل بریان کرده باشند و غالب آن
 اندک بود و وی سرد تر از پست کندی بود بسیار از وی خشک به بند و چون بآب انار برین
 یا سفوف کشته بجهان تری معده را خشک گرداند و قی صفراوی را باز دارد و در سر راناف بود و
 غشیان ساکن کند و قوت معده بدهد و اگر از وی شود یا عصبیه سازند با قدری شیرینی و طعم
 اطفال آن کشته بدن ایشان فریاد کند و وی مولد نفخ بود و صفاوی قند بود **سویق**
اخطم بهترین آن بود که معتدل بریان کرده باشند و طبعیت وی کرم و خشک است
 اول و گویند نرم است و چون قیغ از وی کشته طبعیت وی سرد گردد و چون پاشامند حرارت
 بنشانند و ترطیب حاصل کند و در از معده بگذرد و کثیره النفع بود و اولی آن بود که باب کرم گویند
 و قنداضافت وی کشته **سویق النبق** پیازی است و کنار گویند و معده را سود دهد و کرم
 به بند و **سویق النفاق** قی غشیان ساکن کند که از صفرا بود و معده را قوت دهد و کرم
 به بند و تشنگی نشانده **سویق القراع** طبع رانوم دارد و در سر راناف بود و در سینه
 که از کرم بود و نافع بود **سویق الرمان** سرد و خشک بود و پیکن صفرا بود و معده راناف
 بود و طبعیت را سخت دارد و اشتهای طعام باوید کند **سویق الخروب و الغبیرا**

طبیعت
و بسیار لطیف

از

طبیعت به بندند **سیندر** پیازی سفید گویند و غلام نیز گویند و غلاما و غلام الملک نیز
 گویند و طبعیت آن کرم و خشک است و در صوم و دمی شیش است میان انعام و باد بر بنوی و
 بوی تیز دارد و تخم وی نیز سخن بود و محلل باشد و افق و معض راناف بود و تخم وی چون پاشا
 با شراب تقطیه البول سنگ شکن است که در **سیندر** در ورق وی چون بر سر ضما و کشته
 در در راناف بود و کرم بیک کرم است که در **سیندر** در راناف بود و چون با شراب پاشامند قی و غشیان
 ساکن کند و باقی منفعتهای وی در باب بون در صفت تمام کشته شود و بدل وی در تحلیل
 و تلطیف با درج بود **سبب** بلغت های قوی غلال است و گویند بلج است **سیسارون**
 صاحب منہاج آورده است که رازی نیز چنین گویند که بسیار رن خشک شویزه است و در
 قبض و مراری بود و طبعیت آن کرم و خشک است در دوا و در وی تحلیل بود و طبعیت وی
 را سود دهد و بول براند و صاحب جامع گوید که از سخن دیسقورید و سجالینوس را در سخن
 می شود که سیسارون قلعاسل است و هو گویند که روشن نیست که چیست و جای بحث است
سیسبان صاحب منہاج گوید جب الفقد است و کشته شد **سیسبا** صبال است و کشته
 شد **سیسبیا** مایه ایست موقوف در ناحیه پست المقدس و خونی که در اندرون وی بود آن
 لسان البحر خوانند و در بعضی ساحل مغرب بقناط خوانند و چون پزند و حوصله آن بخورند
 و مثواری مضم شده و شکم براند و چون بسوزانند و سخن کشته بهن و کلف و نمش و جوب زایل کند
 و در اندرا جلاد و دوا لسانی سیاه که از وی پیرون می آید موی بردا و الثعلب بر و یابند و مانند
 میا و سیاه بود و اگر خواهند بدان کتابت توان کرد **سبب الخراب** نوعی از سوسن است
 و انرا دلبوت خوانند و کشته شد **سیندر** حرف الما است و کشته شد **سیکران**
 برلی خاست و کشته شد **سیکران الحوت** مایه مرچ است و کشته شود **سیکران** چرک الما
 و کفر فل الما و قوت العین و بهن نیز گویند و وی در اهنای ایستاده بود و عطرق در وی سخن
 و محلل بود و حیض و بول براند و سنگ کرده بریزند و خراخنه کوی و خراخام وی و در غلظت

راناف بود و مولف گوید در آبهای روان نیز مری باشد و باقی منفعت وی در قاف در قوت العین
 گفته شود **سپیدال** یا سمین است و گفته شود و الله اعلم
باب السین **شاملوک**
 نوعی از اجاص است و آنرا پیاری گویند و خواسته و اجاص است و گویند و اجاص و شاملوک
 نیز خوانند و اسحق بن سراج گوید که در مری آن بود که خوب رسیده بود و زرد بود و
 و اسهال وی کمتر از سیاه بود سبب قاطع و قلت رطوبت و آنچه نارسیده باشد بکود و اجاص خشک
 که در ششهای طعام پدید می آید و راناف بود و پیران اگر پیران بخورند و حال باید که مصطکی
 و کند و قدری استعمال کنند تا از معده بگذراند که این بر معده اندوده شود و اسحق بن سراج گوید
 چون ترش بود سرد و خشک بود کرم مزاج را موافق بود و قطع فی یکند و ساکن کرد اند و کرم پدید
 اختیار وی آن بود که صادق الحوضت بود و قطع وی در انواع سرد و نافع بود همچنان که سر که در
 انواع آن مغرست و آب وی حیض براند و طبع خشک وی چون با قدری قند پاشانند نافع بود
 جهت بترهای صفای و شکم براند **شاه** **الحجیر** نوعی از انجیر است و بهترین آنجیر است و آن را
 انجیر و زری گویند پیاری در باب تا گفته شد در صفت تین **شاه** **سودج** و یقورینوس آن را
 قیصر خوانده است و جالینوس و یاقا لینیوس خوانده است و آنرا پیونانی فاینوس خوانند و
 معنی آن دغلی بود و همین در کتاب خود آنرا استخوان خوانده است و وی کون بری بود و وی را اگر
 بره ایام خوانند و بقله الملک خوانند و شیرازی شامره خوانند بهترین وی آن بود که سرد و تازه
 بود و بطعم تلخ و ورق وی بهتر از قصبان وی بود و طبیعت آن معتدل بود و حرارت و خشک
 بود در دوام و گویند سرد و خشک بود در سیوم و گویند سرد است در اول و خنثی است در آخر
 پاشانند خوب و حکم را بنفایت نافع بود و دندان محکم گرداند و مقوی معده بود و در انواع آن
 و سده بکریک شاید بول براند و در محتره و چون آب تروی همچنان پاشانند طبع گرم دارد و در
 خطهای سوخته و جوب و حکم سبب آن از خزن عفن بود و صغرا سوخته بود و بلغم عفن را نافع

شاملوک

و این خاصیت در آب تروی بود و شربتی از ده درم تا نیم رطل بخورند و یا قند بی آنکه بخورند
 و شربتی از خشک وی در طبع از چهار درم تا ده درم بود و از جرم وی گرفته و بختنه شده از سردی بود
 و تخم وی اقواب و از وی در فعل بوزن آن ملیده زرد و اخلاصت کنند شاید و اگر بزرگ پزند و یا
 پرو رانند فی ساکن کنند که سبب آن از بلغم بود و معده را از فضل محبتس پاک کنند و شربتی
 گویند که شیش وی در آب جنبانند و بعد از آن سر در پیش بدن بشویند شیش یکشد و چون بعضا
 مناسبه شود در حمام در اعضا بمالند و جوب حکم را بیل کنند و باب طبع وی مضطرب کنند بن دندان
 حکم کند و حرارت دهن زبان را بیل کند و چون بابت تازه وی تر مندی بمالند و پاشانند
 حکم جوب را بیل کنند و قوت معده بدهد و سده بکریک شاید و از وی گویند بدل وی در جیب و حیات
 کهن نیم و از آن شای مکی بود و چهار رنگ و زن آن ملیده زرد بود و گویند مطهرست سیر ز
 معده وی ملیده زرد بود **شاه** **مطلوب** قسطل خوانند و آن شیرین تر از مطلوب بود و فاضله
 و خشک وی کمتر بود و بهترین آن است که رسیده و تر بود و طبیعت آن معتدل بود در کرم و سرد
 و خشک بود در اول و گویند در دوام و گویند در وی اندکی حرارت بود و گویند کرم مست در اول
 و گویند سرد است در دوام غذا بیشتر از جنوب دهد و در وی جلاسی بود و علوم راناف بود و تر
 و اسهال آن که از رطوبت معده بود و سود دهد و مشاز را نیکو بود و پاک کرد انداز اخلاط بد
 و وی شنیخ بود و چون بخورند در آب تخم آن کمتر باشد و طعم آن لذیذ تر شود و ابو جرح گویند فربوی
 و حرارت و در شترما زمان در حلا کنند از جهت فربوی اما بطی الانضم بود و غذای وی فمخو دست
 و معده وی قند بود و گویند بدل وی بلوط بود و گویند خربوب است **شاه** **جینی** گویند
 عصاره گیاهی است چینی و گویند تحتیوت چینی است سخن کنند و بزرگ می سرشد و لوح می سازند
 طبیعت وی سرد بود و صمد کرم و در عصاره کرم راناف بود و طلا کردن آن **شاه** **مسفر** **م**
 منق که مانی است و بهترین آن سغری بود و آن را شامسم کرمی گویند و ریان نیز خوانند طبیعت آن
 گرم بود در اول و خشک بود در دوام و گویند سرد است و غلغل فضلات دماغ بود و چون آب سرد

و اگر

بر روی محوری مانع بود و در ورق وی قبض لطیف بود و سدر و دماغ بکشد و دماغ سر در از بخار
مستکی که داند و قلع را بنایت نافع بود و مقوی اعصاب بود و سینه و شش را از بلغم لزج پاک کند و پر دانه
البشام طلا کردن نافع بود و چون باب سر در بکشد و بیوید خواب آورد **شاد رخ** پیازی شود
گویند و بر علی بنی الدم خوانند و آن انواع است عدسی و جاورسی و مندی و بهترین آن عدسی بود
دیگر جاورسی که آنرا **خاکش** خوانند بعد از آن مندی و عدسی باید که از عدس پهن تر بود و
بنایت سرخ بود که بسیاری مایل بود مانند کل بجای و چون بشکند اندرون آن سرخ بود و زرد
تنگن باشد و آنچه کوچک باشد و گرد تر بود چون در آب بمالد سرخی وی زایل شود و سفید گردد
و صلب بود و مانند سنگ و آن دو نوع بد باشد و آن شاد رنگی خوانند و شاد رنگه کشتی شش یک
سرخ است و نقطهها بر آن و شاد رنگه مندی بجای صلب است یک رنگ و شاد رنگه چون نشسته باشد
کرم باشد و خشک در دوا و آنچه نشسته بود کرم است در اول درج دوا و شستن وی حیثان کتد
که بستاند شاد رنگه خوب و بگویند بنایت سخن کتند و باب در کاسه چینی کتند و آب از سردی بریزند
در کاسه دیگر و آنچه باب روان شد باشد نگاه دارند و دیگر بار آب سخن کتند و چندان مکرر
کنند تا آنچه شاد رنگه بود و باب رانده گردد و در یک بمالد بعد از آن آبها بنهند تا شاد رنگه در بر آب
نشیند و آب از وی بریزند و شاد رنگه را خشک کرده اند و در وی قبض سخت بود و تخم غنی و چون بر گوشت
زیاده واقفانه بکند از اند و ریشههای چشم را بنایت سودده خاصه چون با سفید تخم مرغ بود جهت
خشونت اجضان ورم کرم آن بنایت نافع بود و دم با سفید تخم مرغ بآبی که حلیمه در وی تخم زان
چون با شیر زمان غلط کرده اند در چشم و اشک که روانه بود و سوزش آن را سودده چون
طلا کتند و چون با خمیر پاشامند عسل البول و سیلان طمیت و خروج منی را نافع بود و وضع گوشت
زیاده بکند در ریشهها و چون را قطع کند و به بند و صحت چشم را نگاه دارد و چون باب انارین
پاشامند نقش دم را نافع بود و چون با آفاقیا شاد سازند و در چشم کتند بر بنهای چشم و خوب آنرا
نافع بود و وی مضر بود بمعدنه اش و مصلحی عصا که زرشک بود و بدل آن نیم وزن آن را

و کو نیز مصداق نیلوفر عیسی
و ما بر جوید کوید ناز و جویت
سوخنی و قدح اورد و خواب
اورد

سوفته و چهار رنگ آن قوتیاب و دوشابور کوید بدلی متناطیس است و کوتید چون متناطیس یوزند
 شایخ بود در عمل **شاه بانگ و** شایخ و شایبانگ نیز کویند و غایبانگ هم کویند و شایبانگ
 و شایخ نیز خوانند و آن بتیغ الکلاب است و بوی قوه الکلاب کویند و صاحب جامع کوید
 بر وقت و هو کوید شجره ابراهیم کوجک است و هموار قول غافقی کوید که نوعی از قیصوم است
 و از قول صاحب جامع وی کوید جب شهر بری است مولف کوید این همه اقوال خلاف است
 ای محقق است بتیغ الکلاب است بیشتر از انرا نفس یک خوانند و کرم و خشک است در
 دوام صرع راناف بود و قط آب رستن از دمن بکند خاصه از دمان کودکان و محلل ریل
 شک ایشان بود و فایع مقام هرگز خوش بود **شاه طر** شایخ نیز خوانند و آن دوی
 مندی است مانند گاه خشک و کویند و آن و قیغ خشن کرمه بود که مانند بیاغ
 و نقد مانند باقی بود و مالک کوید قول اول صحیح است که آن مانند گاه خشک است
 و از مندوستان و از ترکستان آورند بیشتر از انرا و خشک خوانند و کمی کوید طیف
 ان کرم و خشک بود در ارض درج سیوم سهل کیوسات غلیظ بود و لقیق و فالج و صرع
 و ارتعاش تشنگ مفاصل و علت های دماغ که از رطوبت غلیظ بود نافع باشد و
 کویند سهل کیوسات محترقه بود و شری از وی نیم گرم بود و وزن آن بنات با اسیاب
 پاشانند **شایب دوی** فلفل سفید است و گفته شود **شاید افق** شاه دایج و شایخ
 هم کویند و گفته شود **شیرم** بنایت که در پستانها ریهد و کناره پیا و صحران نیز روید و قاتل
 البقر بود و مولف کوید ویراکا و بظلمک و بطنوسک نیز کویند بدان سبب که اگر کاد و پیرا
 یک زرد پیرد و کویند مر جند بخورد نیم در مسج مغرت بوی سرد و بهتر من وی سبک بود که رنگ
 ساق وی سرخ بود و بدترین انواع آن پاری بود و صاحب منهاج کوید که صفت در اول درج
 دوام و خشک است در افرسیوم حسین بن الحسن کوید که گرم است در درج سیوم و خشک است
 در افر درج دوام و وی از جمله بیوغات بود و لبن وی کرم و خشک است در چهارم و صاحب منهاج

کوبیدن وی قطع دندان میکنند در دو یا یک شرم اصلاح ناکرده استعمال نکند و اصلاح آن
 چنانست که بستانند شیر تازه و شرم ناکوخته در وی جیباند یک شبانه روز و زیاده را بکنند
 و در آن یک شبانه روز دوبار یا سه بار شیر تازه بکنند که مصدق وی بود بعد از آن در سایه خشک
 کنند و با قدری نان کوفته پیامیزند با ادویه های مسهل که طبایع آن بود مانند انیسون و زانبا
 و کمون کرمانی و تریب و هلیله بین اگر در بین ادویه ها بعضی قبض بود بدستی که برخلاف حدت
 شرم بود از بهر آنکه در بین ادویه ها از بهای صالح بود در دفع طبایع و ابدان خلاف آنکه در شرم
 است از بهر آنکه لطیف اند و حدت وی را زایل کند و اگر معالجه قوی که سبب آن از ریح غلیظ
 بود و بلغم پستمل گشته غلط گشته باشد مثل سکنجبین و اشق و کمرکین که کعب سازند اگر در
 معالجه او را موده و آب زود و بلغم و سودا پستمل گشته چون از شیر پیر و ت او رند و خشک
 کنند در آب کاشنی و آب را زیاد و آب غلبه الشلب صافی کرده خوب بستانند شبانه روز
 بعد از آن خشک کنند و قرض سازند با انگ انگ مندی و صبر و تریب و هلیله بعد از آن
 دوای نیکو و ولبن وی نشاید که پیا شامند قطعا البته که مسج نیکی ده وی نبود و گشاده بود
 مقدار شرمی از اصلاح کرده وی با ادویه های که گفته شد از انگ تا دود انگ بحسب قوت
 و صاحب جامع گوید مابین چهار دانه تا دود انگ بحسب قوت و صاحب منجم گوید که
 شرمی از وی دانه بود فی الجمله مضر بود و صدمه براهی کرم و مضر بود بکرم و مضر و باه منی و
 عروق سفلی منجم کرده اند و ولبن وی دود کرم گشته بود و در و غن کا و بمسکه معالجه او کنند و
 مولف گوید اگر ولبن وی بر قویا خشک و تر طلا کنند البته زایل کند و بکرات امتحان کرد
 شد و ولبن مجموع تیوعات این خاصیت دارد و بدل وی مار زیون است **شربت**
 شود گویند بهترین وی سبز تازه بود و که کل وی شگفته بود و در سخت وی میان دوام تا سیم
 درجه بود و جفا و وی میان اول و دوام بود و اسحق گوید که کرم خشک بود در دوام و وی
 منفعه اخلاط سرد بود و سپکن اوجاع بود و چون تریب و حرارت وی کمتر بود و در طبعی در وی

بود و انصاف وی سخت تر بود و چون خشک بود و تحلیل وی زیاده بود و شست منفعه و درهای بود
 که بد باشد و اگر در روغن زیت پزند آن روغن محلل مسکن و جع بود و منفعه و در وی که منفعه
 نیاید و منوم بود و چون شست بسوزانند کرم خشک در سیوم و خاکستر آن بر ریشها که حادث
 شود و در سفلی و ذکر و ریشها که من را بر افشانند نافع بود اگر بر بوا سیر که رسته باشد ضماد
 کنند سود دهر و مقدار چرم از وی پستمل بود و بلغم لرج که در معده بود و سینه و شش را
 نافع بود و فوایق استلای و منفس را نافع بود و شیر براند و عصاره وی در دوش سوداوی با
 نافع بود و در طبعی که در وی بود خشک کرد اند و طبع وی با غسل بلغم و صغارا پاک کند و چون
 محی کنند و با غسل پزند تا منعقد شود و بر معده طلا کنند شکم براند و طبع وی در پشت و
 باد مارا نافع بود لکن منجر بود و در وی را توافق نباشد اگر خفته بود بخورند و بعد از آن
 سکنجبین ساده پیا شامند اگر عرووی بود و طبع جله وی در پشت و متاز و کرم در نافع
 بود چون از سده بود و در بایع غلیظ و سنگ شانه بریزند و ادمان خورون وی منفعه
 بشم بود و مضر بود معده و کرده و مثانه و مصدق وی لیو بود و گویند عمل بود و صاحب
 تقوی گوید در چیتی بود یا قدر نقل و بدل وی تخم وی است **شرب** و آنرا از اج بلور است
 و آن از کوه فرو جلد و منبر و مانده و آنرا از کوه های یمن خیزد و لون آن سفید بود و که بزرگی
 مایل بود و قافض بود و در وی جوشت بود و بهترین وی شب بیانی بود که مشهور است و
 دیتورینوس گویند انواع شب بسیار است اما آنچه پستمل بود در معالجه طبعی شقوق و رطب
 و مدح شقوق بیانی بود و طبیعت وی خشک بود در دوام و سرد بود و گویند کرم خشک
 است و گویند که می وی در دوام بود و چون با در وی سر که بود نافع بود جهت ترف دم
 از سر موضع که بود و چون با سر که غسل منجم کنند دندان متحرک شده باشد حکم کرده اند و
 چون با غسل پیامیزند فلاح را زایل کند و اگر با عسل الرای پیامیزند بهیق را سود دهر و سیلا
 ماده که از گوش آید نافع بود و چون با ورق انکور و یا با ماء العسل بر جرب ریش شده طلا کنند

موافق بود و چون با آب پیامیزند جهت حله و برص ناخت و دوا حسن و شفاق که از سر مایود
نافع بود و چون یک جزو از وی بانیک جزو نمک پیامیزند نافع بود جهت ریشهای بد که منقرض
شده باشند در اعضا و جوارح با آب زفت بر سر مالند سبوسه زایل کند و چون با آب مالند پیش
بکشند و سوختگی آتش را سود دارد و بر روی رمای نافی لطوخ کردن نافع بود و در بغل مالیدن
کند زایل کند و چون اندکی از وی به ششم پاره بر فرم نهند پیش از جمیع خون را قطع کند و من
آبستنی کند و بجز پیر و ن آورد و جهت ورم لثه و لهماه و وجع از بین و وجع فرجه و انگشتان
نافع بود و رازی گوید در خواص وی که چون در آب تیره اندازند را و فو و صافی کند در اندک
زمانی و گویند که چون شب در تیر خانه خواب کسی نهند که در خواب بانگ و فریاد کند دیگر نکند
و حوزون وی مضر بود تا حدی که بکشد و سرفه سخت پیدا کند و باشد که بسبب الحامه و مد اوی
وی بیشتر تازه کشته و قند مسکه و بدل وی نمک تلخ بود و نمک سیاه بوزن آن **شب الاساکنه**
و شب العصفور شب القلی است و در قاف کشته شود **شب طباطبا ط**
عصای الدراغی است و کشته شود **شبوقه** خان بزرگست و کشته شد **شبوط** نوعی از
یاسی بود که در درجه بلند و فرات بسیار بود **شیاب** درخت مامودانه است و کشته شود
شجره حمره از او درخت است و کشته شد **شجره اهل مندیست** یاری بود
دار و خوانند و گویند صنوبر مندی است و کشته شد در دال **شجره البقل** درخت
در دار است و کشته شد **شجره اکله** شجره اهل است و کشته شد **شجره الحبوة**
درخت سرو است و کشته شد و این اسم بدان سبب بر وی نهاده اند که مکان ماست
شجره بارده لبلاست و کشته شود **شجره رستم** زراوند طویل است و کشته شد
شجره موی علیی الکلب است و کشته شود **شجره البقین** لوف الکبیت
و کشته شود **شجره الخطاطیف** عروق الصنوبر است و کشته شود **شجره الطحال**
ضمیمه الجدی است و آن بنا نیست که هر درخت که نزدیک وی بود چیده شود و آن نوعی از

ناشر است و کشته شود **شجره الصفا دمع** کبک است و کشته شود **شجره الدرم**
شجره رست و کشته شود **شجره ابراهیم** غافلی گوید خشک است و بعضی گویند
شاخهاش است و صاحب فلاحه گوید درخت بره است که آن غنایان بود
اصابع الصنوبر است و کشته شد **شجره البهق** قناری است و کشته شود
الی ناک در دمشق صابون القاق خوانند و آن بنا نیست که در موضعهای نمناک روید و
در میان نر و ما و در جامه شستن رخ وی مانند صابون است و مولف گوید که آن نوعی از کلیم
شوی است و رخ آن سهل و سودا بود و اسهال بر فو شود و مندی بود جهت مجموع زحمتهای
ایجاد **شجره الدب** درخت زعفران است و باقی اقوال که گفته اند خلاف است
شجره الدیق درخت سیقان است **شجره البقین** طراغیون است و کشته شود
شجره البواغیث طباق است و کشته شود **شجره بربر** صاحب جامع اقوال مخان
یکدیگر بسیار آورده است و تحقق نگرد و صاحب منهج گوید که بخور مریم است و تحقق نگرد
و آن سه نوع بود و یک نوع برخی دهد و دو نوع بر میدهند و رخ آن عطیث بود و کشته شد
صفت آن در بخور مریم **شجره النغار** دمنست و طپست آن کرم و خشک بود در
سید و منفعت آن در غار کشته شد **شجره در** صاحب منهج گوید بهترین وی کوحاک بود
و گوشت وی کرم و خشک بود و دشوار مضغ شود و صلبی که دارد و غذای بد بود و خون کرم
خشک از وی متولد شد بار و غن بسیار منفعت کمتر کند و صاحب جامع از قول رازی گوید
که گوشت وی تر بود و کمیوس وی محمود بود و زود مضغ شود و قو اطیس و عانی گوید بد رستی که
منفعتین غذای اصحاب مالبجولیا بود و پیارسی و پیرا در خوانند و از مرغان خوش اواز
بود **شجره** بهترین وی آن پیر بود که از حیوانان قریب شکل بود و طپست آن کرم و تر بود و
مختلف بود و بپس حیوانی که از وی حاصل شود و رطوبت وی کمتر از سمین بود از هر آنکه چون و
بکد از آن و در تر بسته شود و گویند خشک است سودمند بود جهت خشونت خلق لیکن مرفی و

ششماقل

دی قحی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و نزدیک به دره سیوم و چون ورق وی بر کم
پزند و بدان مضمضه کنند در دندان راساکن کنند و ثمر وی سرکه راسودمند بود و تقطیر
به آن نافع بود و شیمیدای پروان آورد و بول براند **یا فلفل استعمال کردن** و وی شکم بند
و ثمر وی در چون با شراب پیاشد کسی که ارباب جری خورده باشد نافع بود و چون با تخم
ایل پیامیزند و بدان بدن راسح کنند معج که ندهد و نزدیک می نکرده و ثمر وی معده را بدهد
و لذاع بود و در سرد آورد و پیچید از دوا اصلاح آن بصار لسان الحبل و جلاب کشته
ششماقل اشتقاق است و گفته شد **ششماقل** فاشرستین است
و گفته شود **ششماقل** خفته است و گفته شود **ششماقل** نوعی از صفت است و
ورق آن در از بود و کستانی بود و تریزبان آنرا زهر خاسته و گفته شود در صفت
شعور الصفا روعان است و گفته شد **شعراجن** و شعرا حیات و شعرا الارض
و شعرا الفول نیز گویند و آن بسیار و شان است و گفته شد **شعرا** قشای صغیر است
و گفته شود **شعیر رومی** خند و سر است و گفته شد **شعیر** نوعی از وی بی پوست
بود و آنرا است و خاسته و پیازی جوهره گویند و فعل وی نزدیک است بفعل جو با
پوست و بهترین جوان بود که تازه سفید و فربه بود و بزرگ از طبیعت وی سرد و خشک
بود در اول و گویند در دوام و خشکی وی پیشتر از باقی مقرر بود و با آنکه خیری اما در همه
خصه تمامانده وی بود و چون از پروان استعمال کنند و چون جوخته خورند فاصله از
باقی بود و در وی تحلیل و جلا بود و غذای وی کمتر از غذای گندم بود و بر کلف گرم کرده
طلا کنند نافع بود و بوجوب ریش شده و با سرکه گرم کرده نافع بود و با سرکه بر نهش
گرم طلا کردن نافع بود و منع سبیلان مقبول از مفاصل کند و آرد وی با پوست خشک
و اکلیل ملک ضما کردن نافع بود و بر ذات الجبیب و چون با انجیر پیامیزند تنهای بلغم را نافع
بود و چون وضوض کنند و با آنش گرم کنند و بر وجهی که از حرارت بود تمکید کنند نافع

بود و در تنه حین عمل کند و تحلیل دهد و وی با انگیز بود و معفن آورد از بدن و بر اجوشانند و
گویند مضر بود و نمکانه و مصلح وی اینست بود و وار دوی چون با انجیر پیزند و بر ورم بلغم ورم گرم
نهند مکر از دوی چون با رانج و زفت و سرکین کبوتر پیامیزند و بر ورمهای صلب ضما کنند
نفع دهد و چون بازفت تر و موم بول گو دکان که تخم نشده باشد بازیت پیامیزند بر خنار پیامیزند
تقریب دوی با عصا و سر در بر شند مانند کافور و تورک آب و روغن رنگ و ضما کنند بر جوشی
که ورم گرم کرده باشد در ساکن کنند و همچنین بر ورمهای گرم مانند فلفونی و حمزه و امثال آن نافع
بود و با سرکه چون بر شش و بر پیشانی ضما کنند در سرد گرم راساکن کرداند و همچنین تنهای با آرد
که موافق بود و استعمال کنند نافع بود **شعر** جالینوس گوید اگر موی را بسوزانند و قوت مانند شمش
سوخته بود یعنی گرم و خشک بود در سیوم و اگر موی آدمی نر کنند به سرکه برگزیدگی مسک و یوانه ضما آورد
در ساعت زایل کند و گویند سخن کرده بر سرکه نر کنند و ضما کنند و اگر شراب صرف و زیت نر کنند
و بر اجتهای سرد نهند منع نوزم آن بکنند و اگر بدان و خان کشته خنای رخ و سیلان از اسود
و چون سوخته سخن کنند با غسل و بز قلع که عارض شود در دمان گو دکان نافع بود بنایت کمال
چون سخن کنند و بر اجتهای که در سرفته زایل کند و چون موی سوخته سخن کنند با موم و اسکه و حشی
که جوب و حکم سخت داشته باشد طلا کنند زایل کرداند و چون با روغن گل پیامیزند و در گوش
جگانه در دندان ساکن کنند و اگر طلا کنند بر سوختگی آتش نافع بود و این زهر گوید که اگر موی
طفل قبل از آنکه سخت شود بر کسی آویزند که نرسیده باشد یا غریب کنیزه باشد در ساکن
کرداند و اگر موی آدمی نر کنند بر چیزی سفید آنرا از دکاند و آب مخطوی چون بر داء الثعلب
طمانند موی بر ویاند و صفت سوختن وی چنان بود که دیک نویر کنند از موی و طبعی بر سر وی نهند
که سوراخ در میان آن بود و بعد از آن بر سر آتش نهند تا بسوزد **شعر** اجن است و گفته
شد **شعر** ثمره اللصف است و آنرا قشای الکبر خوانند و در ناکه نش **ششماقل**
مرغیت و آنرا ایام خوانند و پیازی بوینما گویند و صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک بود

و قلع را از ایل کند

و ترطیب می قوت در مزاج زیاده کند و از وی گوید بدل آن بوزن آن بود و یوان بود
و گویند بدل وی را چینی بود و تخم گزنه بسیار خوردن وی مضر بود و پیشش و مصلحتی در سبب و سبب
بابات بود **شکر** شقایق است و گفته شد **شکر اراق** بلولیه و سقره گویند و پاری کاسکیند
و بشیرازی کاسه سنگک گویند و طبیعت آن گرم بود و در وی زهر ممتنع قوی بود اما محلل ریح غلیظ بود
که در امعاء باشد و خوردن وی و وی دسم بود **شکر دیون** اشتر دیون خوانند و آن است و یوان
است گفته شد بعضی منتفصت وی در باب الف تمامی اینها گفته شود و آن ثوم بری بود و حافظ
الاجاد و حافظ المونی خوانند و نبات گرم بود بول براند و چون تر بود بکوبند و چون
خشک بود پزند و شراب پاشانند که نزدیک جانوران و ادویه قاتله را نافع بود و سینه را از کویس
غلیظ پاک کند و مقدار دو درم با ماء الصل پاشانند قرحه امعاء را زایل کند و عسر البول و لثغ
معد را نافع بود و چون با صدف غسل و رایتج پیامیزند چون خشک بود و لعوق کنند سر و فر من
را نافع بود و چون با سرکه پیامیزند و بر موضع نقرس نهند در ساکن کند و اگر باب بخا و گند
همچنین فایده دهد و چون زین بخورد بر کبر حیض براند **شکر بنج** شکو بنج نیز گویند و آن
خشک است و گفته شد **شکایعی** صاحب منہاج گوید شیتین در قوت مانند بادا و او
بهترین وی سبز بود و گویند زرد طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و گویند گرم است در اول
و خشک است در دوام و محلل و لطیف بود و نبات و گویند چون در زیر جامه خوابد که گودکان نهند
نافع بود و جهت آب رفتن و سمن ایشان و بر فالج ملکا کردن و سقوط کردن و با شکر آب شامید
نافع بود و در طبعیت معده و باد که در مزاج بود نافع بود و مقدار استعمال دو درم بود و جالینوس گوید
بود منہج بود و جهت سوز و آبلغم و مقوی بدن بود معده امعاء را پاک گرداند از قضاها و یادر
جدام را نافع بود و فولس گویند بهیض و جذام و بر من را نافع بود و چون با غسل و آبستین رکن
پاشانند و منجن بود و صاحب تقوی گوید استعمال از وی پنج درم بود و گویند مضر است شش
و مصلح وی صمغ عربی است و نافع بود و سبب ورم ملازه و ورم متعدد و وی قطع سیلان

من از رحم بکند و شح الدیس گوید سودمند بود و جهت بتهای کهن خاصه صبیان را و
مولف گوید بشیرازی حارمک خوانند و وی نبات گویند بود و در سنگستان نیز روید
نافع بود و جهت تب ریح و تب سر **شکوناک** شوث است و گفته شود **شک** تراب
السالک خوانند و اهل عراق و اهل مغرب ریح النار و بصری سم النار گویند و بشیرازی مرک
موش کانی گویند و صاحب منہاج گوید دود زرد است که از حراسان می آورند و گویند
دود نقره است که در حراسان از معدن نقره حاصل میشود و این خلاف است آنچه محقق
از طرف دریای می آورند از طرف کولیکوت و میگویند کانی است و اکبر ریان زرنج سفید گویند
وی سم قاتل بود و معالجه کسی که وی خورده باشد همچنان کنند رقیق معده خورده باشد مشکل
خلاص یابند از هر آنکه بغایت مملک است و اگر در میان خمیر کپزند یا در میان چیزی دیگر
در میان خانه بنهند تا موش بخورد و در حال بیدار موش که بوی آن موش مرده بشنود و میر
جای خانه از موش پاک گرداند و این مجرب است **شلم** پاری شلم گویند و بری و بست
بود و طبیعت وی گرم است در دوام و ترست و اول غذای بسیار دهد و مولد منی باشد و سینه
را پاک گرداند و باه را برانگیزد و بول براند و سهل شود و اشتیای طعام بیاورد و چون بر سر که
و خردل بود و مقوی معده بود و ابی خمر را سودمند بود و آن رحتی است که بشیرازی رطوت
گویند و در وی خلط و نفخ بود و محرک شهوت جماع بود و چون بخورد و احساس نفی در خود یابند
جوارشنی تناول کنند مفید افتد **شل** اسحق بن عمران گوید که شل در منہج و ستان منفرط
مندی را گویند و آن شری مد و بر بود مانند زرد الو و قوت وی مانند زنجبیل بود و طبیعت
وی گرم بود در سیوم و تر بود در اول و ملطف کیوس غلیظ بود و صلابت اعصاب را نافع
بود و شح الدیس گوید طعم وی تلخ بود و تیر و قابض و باد مارا بکشد و در وی تحلیل عجب بود
و اعصاب را نافع بود و عرق النساء و نقرس را نافع بود و تیا و ذوق گوید نافع بود و یاج را که
عارض شود در رحم زنان و بچه را نگاه دارد در رحم و چون با غسل نبات پاشانند معده را

پاک گرداند و قوت امعاء بد و نشف رطوبات کند و مقدار مستعمل نیم درم تا یک درم بود و
 گویند مضر بود و بیشش و مصحح وی غسل بود و صاحب تقوی که گویند صداع آورد و مصحح
 وی چشمش سیاه بود و شکم و صاحب منہاج گفته که از خوردن آن بمان عارض شود که
 از خوردن زیس مقنول سهو کرده است و حق بر طرف صاحب جلع است که گفته که
 مثل از شکم سهو کرده است **شمع** پاریس موم خوانند و دیتورید و س گویند بهترین
 وی آن بود که سرخ رنگ بود و خوش بوی که بوی غسل از وی آید و بی خلط بود و طبعیت وی
 معتدل بود و گویند کرم بود و ملین و ماده در معده ای سرد و کرم بود و در وی انقباض کمتر بود
 و ملین اعصاب بود و خشک ریشه و خونت سینه را نافع بود و طلا کردن بار و غن بنفشه
 لعق کردن منع شیر بستن در بستان زنان بکند چون در جب از وی هر یک بمقدار یک
 از وی بخورد و همین قدر چون در حصای از بربخ یا چاروس کشته و بخورد و قدیم امعاء را نافع
 بود و جذب سموم کند و بر جراحت های که از سپکان زهر دار بود طلا کردن نافع بود و در شرب
 گویند چون بار و غن سوسن یا زینق بر روی طلا کنند پاک گرداند و کون صافی کند
 کف زایل کند و منفع دملها بود و پستنی را بوی در زمان و با نافع بود و خوردن
 وی شهوة طعام ضعیف گرداند **شمشیر** مرزبوش است و گفته شد و از آن اند
شمار رازیخ است نزدیک اهل شام و مصر و گفته شد **شمشاد** بن است و گفته شد
شمشیر شوشمیر گویند و آن قاعله صغاری بود و گفته شد **شمام** دستبوست و
 گفته شد **سبخار** پاریس شکار گویند و آن ابوخلست است و گفته شد و انقیاتیر گویند
 و ورق وی چون با شراب پاشا مندر شکم بربند و ورق وی بوق کاوا مانده اما خشن
 بود و آن کاو زبان تلخ است و در کوه های سرد سیر روید خاصه در کندان **شند**
 تو دریت و گفته شد **شنبلیله** صاحب جامع گویند از قول تمیمی که شنبلیله فجاج
 سور بخانت و صاحب منہاج گویند ورق سور بخانت و قول اول اصحت که آن

فجاج سور بخانت و بهترین وی سفید تازه بود و طبعیت وی کرم و خشک بود و گویند
 آن صداع سرد را سود دهد و باد های غلیظه که در دماغ بود و بکشد و دماغ و بینی یکشاید
 و چون اول فصل شتا شود بکشد **مانند** بهار نارنج باشد بکشد و بعد و بوی نیز داشته
 باشد **شیخ** نوعی از حلزون است پاریسی که یک خوانند و بشیر از وی قصبک خوانند
 و آن کوچک و بزرگ بود و صاحب جامع گویند بزرگ و سطح و پهن بود و لون ظاهر آن
 زرد بود و باطن آن سفید بود و عطاران شیر از آن اوتوبیای اغیر خوانند و آن
 دوع است و در دا و گفته شود و بهترین شیخ تازه سفید امس چون سوزانند در
 دا و های چشم مستعمل کنند و صفت سوختن وی چنان بود که شیخ را در سر کین گیرند
 و یکی که در وی سکر کین سرشته باشد و در تنوری بماند که آتش یافته بود تا بسوزد و علات
 سوخته وی آن بود که سفید کشته بود و اگر سوزید نکشته باشد دیگر در کل گیرند و باز
 بسوزانند تا سفید شود و بعد از آن سحق کنند و بشویند و خشک کنند و دیگر بار سحق
 کنند و مستعمل کنند طبعیت آن سرد و خشک بود و گویند سرد بود و گویند تر بود و
 منفعت وی آنست که سفیدی که در چشم بود زایل کند و نشف رطوبت از چشم بکشد و آب
 رفتن باز دارد و جلای تمام بد و اگر سوخته در چشم کشند جلای زیاده دهد و نشف رطوبت
 بیشتر کند و تخفیف در وی زیاده بود و اگر بعد از سوختن غسل حل کرده باشند نشف به
 نفع کند و اگر سون کنند دندان را جلاد دهد و مسکن و جهای کرم بود مقدار نیم درم بود
 اما مضر بود و بیشش و مصحح وی غسل بود و بدل آن **شنتقاد** شنتار است و گفته
 شد **شندان** فراسیون است و گفته شد **شوتیر** شنتیر است و گفته شد
 گویند پاریسی سیاه دانه خوانند بهترین آن فربه بود و طبعیت آن کرم و خشک بود
 در سیوم قطع بلغم بکشد و جلاد دهد و محلل مباح بود و در معده ای بلغمی کهن شده و رهای
 صلب چون بگویند و یا کثیر کودکان که بالغ نشده باشد برشند و ضما و کتد تحلیل کنند

و چون بگویند و باب برشند و بر ناف طلا کنند کرم در از پیر و ن آورد و اگر باب منطل
تبر بشند یا جو شایند بر ناف طلا کنند حب الفرج پیر و ن آورد و اگر باب حمینه ترکی
بشند بجمع کرمهای پیر و ن آورد و **جهت طلا کنند** چون بر بایک کرده در صرد بندند و
دایم بوبند ز کام سرد را ناف بود و اگر سخن کنند و با قدری روغن جته **انچه** پانزده
وسه قطره در گوش چکانند ناف بود جهت سردی و بادی و سده که در گوش بود و اگر بر بایک
کند و بگویند و در زیت حیانه و از آن سه قطره در بینی چکانند یا چهار قطره ز کامی را که
عطسه بسیار آید باز دارد و اگر سوزانند و بار روغن سوسن یا روغن جناکه موم در آن
که اخته باشند پانزده و بر سر کل طلا کنند موی بروی آن و روغن وی چون معوط کنند
فالج بقوه را ناف بود و چون بگویند و پزند و روز مقدار دو درم باب نیم کرم پاشانند
که نیکو یک دیوانه را سود دهد و چون سخن کنند و با کف پنبه پاشانند تب را
ناف بود و اگر با سر کرم بهیق و بر ص طلا کنند زایل کنند و اگر با عسل و آب کرم پاشانند
سنگ کرده بریزانند و چون با عسل و روغن کاه برشند سودمند بود جهت در دم
و در کرده دردی که نسا را بود در زمان امساک چون نفاس کنند در آن ساکنی کند
و چون سخن کنند با بول و بر ریشهای سر نمند و بدان ادمان کنند آن ریشها را پاک
کنند و موی بروی آن و چون در کلهها کنند در ابتدا ای ترول آب یا بدان معوط کنند
آن کند و قلع ثانیل و ضیلان و بهیق و بر ص و جوب ریش شنبکند و بر پیشانی طلا
کردن در دردی که از سردی بود ناف بود و سده و صفاء بکشاید چون یک شب در سر کینه
و باید ادرجن کنند و بدان معوط کنند در سر کهن و نفقه را زایل کند و چون ادمان
خوردن وی کنند چند روز بول و شیر و حیض برانند و چون با نظر و ن پاشانند عمر
النفس را ناف بود و چون مقدار دو درم از وی باب پاشانند که بیدکی رتیل را ناف
بود و چون در خانه در دکنند که زندگان بگریزند و بخاصیت بتهای سوداوی و بلغمی

ذیالک

زایل کند حب الفرج را بکشد از پیر و ن طلا کردن و چون روغن وی معوط کنند سود
بوده فالج و کولار را و قطع تری و سردی بکند که اگر جمع شود از آن افلاج حاصل شود و چون
سخن کنند یا چون افی و باقون پر شوک و طلا کنند بر سندی که بر اعضا ظاهر باشد
لون آن بگردانند و چون بر بایک کنند باقش امسته و بگویند و بکلاب برشند طلا
کنند بر ریشی که بر ساق پیدا شود بعد از آنکه ریش را بر سر که شسته باشند زایل کند و
بال صحت آورد و چون ضا کنند در در معاصل را سود دهد و چون بخورند حیض برانند
فک و یک حده زنده پیر و ن آورد و شیمه پندازند و شریف گوید چون مفت وانه از وی
در شیر زنان خورشید یک ساعت و معوط کنند در بینی کسی که برفان داشته باشد
و چشمهاش زرد بود بقایت ناف باشد زرد و بال صحت آورد و زایل کند شدت شیخ
سده و گویند مضر بود بکرده و مصحای کثیر بود بدلی صمغ زیقون و گویند بسیار
خوردن از وی کشنده بود و نوعی از وی مست که خنای و غشیان آورد و اولی آن بود که
فی کند و شیر پاشد و مداوی وی چون مداوی کسی کنند که شش خورده باشد **شواصر**
نوعی از بر بخاسف است و اندامشک الحجت خوانند طبیعت آن گرم و خشک بود در حقیقت
نیز کنند ناف باشد جهت عرق النسا و جمع معاصل مر داز بر آنکه سمل اخلاط غلیظ از ج بود
شوخط خوشه آرزین است **شویلا** بر بخاسف است و گفته شد **شوع**
درخت بان است و گفته شد **شوشمیر** خیر بو است و آن قافله است و گفته شد
شوگ الورا **حین** مشط الراقی است و یونانی و یاقوس گویند و گفته شد
شوکه الدمن عکوب است و گفته شد **شوکه الحک** اشخیص است و گفته شد
شوکه عربیه شکاعاست و گفته شد **شوکه قبطیه** قراط است و گفته شود
شوکه شهابیه بون است و گفته شود **شوکه منتقنه** چنین گوید طباق است و گفته
شود **شوکه بیضا** بادار و دست و گفته شد **شوکه مصر** شوکه قبطیه است و گفته

شد

شوکران معطوطه گویند پیونانی قوتیون و میقتیون و یاریقون و طیفیون
 نیز گویند و آن طحی است و گویند تخم خج رومی است و ذوق یونوس کوبیدنی آن ماست
 باقی راز بانه بود و ورق آن مانند ورق خیارزه و کل ای سفید بود و تخم وی ماست
 انیسون روی بود اما سفید ترست و روغن کوبیده و ورق آن مانند ورق پیرو بود
 و چون بغایت یاریک بود و تخم آن بنا بر او ماند و شکل نه بطم و لعاب اشته باشد
 مولف گوید آن بچ کوسی است پیاری آن را دورس گویند و بهترین آن بزی بود
 که از ولایت یزد از تفت خیزد و آن را دورس تفتی خوانند و تخم آن شوکران است
 و طبیعت آن سرد خشک بود و در سیوم تا چهارم و کشنده بود و اگر عصاره وی بکشد
 پیش از آن که تخم وی خشک شود و در آفتاب نمند تا منعقد شود و بسیار منفعت داشت
 باشد در اطمینان و در شایان جهت در چشم استعمال کنند و نافع بود و چون ضحاک کنند بر
 خر و غمله ساکن گرداند و اگر نبات وی بچنان با ورق بکوبند و بر انشین ضحاک کنند
 و قصب سستی پیدا شود و چون برستان دختران بکرم ضحاک کنند مانگه که بر برگ کرد و اگر بر
 پستان شیر دار ضحاک کنند و اگر بزرگاری بر موضع کرم موی بود منع کستن موی کنند و اگر
 بر خصبه گوکان ضحاک کنند مانگه که بزرگ شود و اگر کسی از وی خورده باشد علامت وی آن
 بود که عقل از او زایل شود و چشم او تاریک شود تا بعدی که می بیند و فواق او در اعضا
 وی سرد شود و در آخر کار شش اعصاب او درد و خناق او در او تنگی که در قصبه شش و جگر پیدا
 شود و سبب ریا و مضرت وی بیشتر بدل بعد تا بعدی که بکشد و عداوی آن بی گشته بعد از آن
 بشرباب صرف و فلفل پس شیر خرا یا انیسون و فلفل چند پدید شود و آب یا شراب و قودمانا
 و میوه و فلفل و تخم ابرو یا شراب و ورق فار و انجدان و طبیعت شارب روغن و علاج بفرقیون
 نم کنند و اگر از تخم وی اندکی در شراب کشند بغایت منوم بود و بدل آن بوزن آن بزرالنج است
شوکار زاج سفید است و کشنده **شوکار** است و سودانیات است و کشنده و غذا اندک

ده و کیوس که رود **شمدانج** بزرالقتب است در قاف کشه شود **شیطرح**
 عصاب خوانند بزبان بر بنی لیبیون خوانند آن نوع است بهترین وی صاحب جامع گوید
 مندی بود یا بجزی و مولف گوید که چند آنکه امتحان کرده شد بهتر از پارس نیست که در خط ابلیه میزند
 در اطمینان و مندی آبله نمیزند و بر سر محقق شد که مدت وی زیاد از مندی است و این نوع بهترست
 بد و وجهی آنکه تازه بود و دوام آنکه متشرب بود فی الجمله طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجه
 دوام و جالیوس کوبیده گرم بود در چهارم و شش و هفتم کوبیده برهن سفید و جوب و برص با بر
 طلا کردن نافع بود و چون پاشا مندر در مفاصل اسودد و بر سر طلا کردن بکند از اندک
 ورق وی چون نیک بکوبند و باغ راس بر عرق النسا ضحاک کنند و آنکه دینم ساعت را کنند نافع
 بود و هر زمانه سودمند بود و بر جوب ریش نده بغایت سودمند بود و چون از خود بپاویز
 در دندانها بغایت نافع بود و مولف گوید که از خاص وی آنست که اگر کسی دارد دندان کبره و
 شیطرح را در کف دست مخالف نمند و در زیر روی نمند در ساکن کند و این موجب و شربتی
 از وی یک شغال بود و گویند مغز است شش و معده آن مصطکی بود و بدل آن فود گویند و تخم
کست پارسه گویند بهترین آن ارمنی بود و آنرا در عینه ترکی خوانند و شش جلی
 فیون گویند و طعم وی تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و در سیوم و کوبیده در دوام گرمست
 و خشک در اول محلل ریا بود و مقطع و در وی قبض بود و درون قبض پسینتین و چون بسوز
 خاکستر آن بار و عن بادام بردار و الثعلب طلا کنند نافع بود و منع اکله و عسر النفس را مفید بود و
 که بها وجب القرح را بکشد و بول براند و حیض نیز براند و از جهت کوزیدگی مغز و رتیل و سایر
 راناف بود و مقدار و مثال چون بسوزاند و بر ریش که کوتاه بود یا بر موضع ریش که موی پر شده
 باشد چون طلا کنند موی برویاند و وی مضر بود و با عصاب و معده بود و معده را زیان دارد
 و صیای وی نرمس بود و کوبیده صیای وی شراب دیاس بود یا شراب انج و بدل آن در قانات
 دود و هم برنگ کبابی بود و علما دیگر غیر ارمنی بدل وی گفته **شیم** روان است و بهترین

آن بود که او گندم بود و طبیعت وی گرم بود و در سیوم و گویند در دوام دوی لطیف و محلل بود و
 جلاسی و بد و با کد کرد و بر بنی سطل است تا فیه بود و محلل ورم خنار یز بود چون با نر گمان و سر گن
 کبوتر بروی نهند سوراخ کند و با کندم و بر قویا و ریشها تا فیه بود و بخور کردن بدان استی ریا دای
 دهد خاصه چون با سون و مر و زعفران و کندر بود و خون بگویند و بر بنی سطل است تا فیه بود و بخور کردن بدان استی ریا دای
 خاری بود و پیر و ن آورد و وی مسکروستی و خواب کمران آورد و دروغن وی از جهت قویا بهتر
 از روغن کندر بود و چون بر صمد غنیمت اند خوی معتدل آورد و زاری گویند بدلان فیه است
شیرج پاری روغن کچک گویند و روغن شیر کونیند طبیعت وی گرم و تر بود و سودمند بود
 جهت شقاق و خشونت سوداوی خوردن و طلا کردن چون مود و روی پزند و در موی بالند
 محافطت موی کند و خوردن وی باب مویر که موی بلنچ را زایل کند و ضیق النفس را تا فیه بود
 و معتدل طبیعت بود و سموم را تا فیه بود و خشونت خلق و سینه را سود دهد و در وی خلط بود و در
 منده بود و اگر خواهند که غلط وی اندک شود و مصلح وی آن بود که بریان کنند و بعضی گویند که
 سوداوی را هیچ نفع ندهد **شیرج العجور** هشتم است و گفته شد **شیریان** دم الاغین است
 و گفته شد **شیر نرق** و شیرج نیز گویند و صاحب جامع گوید که بول خفاش است و مولف گوید
 آنچه محقق است شیر خفاش که هیچ مرغ را شیر نبود و الا خفاش و شیر مرغ که مردمان با فوا گویند
 آن شیر نرق است و طبیعت آن گرم و خشک بود و بنایت منفعت وی آنست که سنگ مثانه بریزاند
 و چون جگر شکسته و سینه را زایل کند **شیر ایه** حشاش است و گفته شد **شیرینیه**
 شونیز است و گفته شد **شیرج حبشی** فلفل سیاه است و گفته شود **شیرج** الچه حیوان
 در بایست که سروی مانند کوساله بود و گویند که روزی شنبه البتار بحر پیر و ن بیاید **شیاف خورا**
 پوشش در بندیت و گفته شد **شیر ایلج** الچه چون در شیر جنبانند از شیر الچه خوانند و
 قفسی که شود و بهتر آن بود که چند روز در شیر جنبانند طبیعت آن سرد و خشک بود و در سیوم
 و گویند گرم و تر بود و بلغم نرح را پاک کند و قوت شهوت بدهد و قطع فی کند و اب رقتن از

شیرار
 بیاری ریال خوانند

دمان باز دارد حرارت خون را بنشانند و ستمل از وی مقدار یک شقال بود و گویند مضر بود و
 بمشانه و مصلح وی شیر تازه بود و عمل **شیر خنشین** نخست زرد رنگ که از مندهستان اوثر
 و طبیعت آن گرم و خشک بود و مسهل را سودا بود و بلغم و غلظت های غلیظ سوخته پیر و ن آورد و
 ماده های فاسد و شیرتی از وی تا فیه درم بود **شیر خشک** پاری شیر خشک خوانند و طبیعت
 گرم بود و باعث ال فعل وی اقوای بود از ترچین و مانند وی بود و بهترین آن بود که صافی بود و
 مسهل بود و اندک علم **باب** **الصا د صابون**
 گرم و خشک بود در چهارم و متع اعضا بود و محکم و قوی بکشد و مسهل خلط خام بود و چون بخورد بر
 کینه و در هم را نفع دهد و شریف گویند چون در میان خرقه صوف نهند و خرا و قویا را بدان
 بالند و جرب ریش شده را نیز تا فیه بود و اگر با بجهندان صابون میزند و بر زانو طلا کنند و در
 زانو ساکن کند و اگر بر نمش طلا کنند زرد زایل کند و جرب و جوبت و جوبت و جوبت و جوبت و جوبت
 و بر ریش حرکود کان چند نوبت پی در پی طلا کنند خشک گرداند و زایل کند و چون طلا کنند
 بر ریشهای شمه تید صفت روز بعد از آن بآب گرم بشویند و صابون بپزند و در آب بپزند و در آب
 و درم از وی با بجهندان سلیقون و ججهندان کوزه نارسیده بر ریش فضا بکشد بعد از شستن
 پاک و نیم ساعت صبر کنند موی را بپاشد و تغییر تمام پیدا کند و شریف گوید بنایت جربست
 و اگر سر را بدان بشویند در حمام شیش ما بکشد و سر را پاک گرداند از بسوسه و چون با ورام بلغمی و شوار
 نفع نهند تنها یا با او و یک که موافق بود نفع دهد و یکد از اند و چون بر ششند ماد و یک که کت پنده
 او را بود مانند حرف سفید و سر کین کیونند اصل قش، الحار فعلی قوی گرداند و وی را
 نشاید خورد که کشته بود و اگر خورد شود و اوای وی قوی و باب کوم کشته و روغن کچک بعد
 از آن آب گوشت مرغ بر روغن بادام **صابون القاف** شوره ای مالک است و گفته شد
صاب کونیند قش، الحار است و گویند تحقیق از بیوعات است **صا ره** لوف الصغیر است
 و گفته شود **صا جیه** جربست و گفته شد **صا** کونیند عصاره سناست و گویند عصاره

زایل کند

اب

شیر
 تر مندی است و گفته شد

زرد رنگ است طبیعت آن سردست نفوس کرم را نافع بود **صبر** استقوی و عربی و شمالی
 بود و بهترین وی استقوی بود و سقوط جزیر و ایت نزدیک ساحل بین و آن جزیره و جبل
 فرسنگ است و اهل آن جزیره بی دین اند و ساحران محکم و اصل ایشان آریونان است اسکند
 ایشان از زمین یونان بدان جزیره فرستاد جهت ساختن صبر و زمان ایشان مجموع ساحران
 باشند تا بجای که اگر ضعیفی یا کسی داشته باشد اگر آن شخص خاص بود و الا شکل آن شخص و ضمیر
 آرند و قدحی بر آب پیش خود بزنند و آغاز سخن کنند تا آن زمان که نقطه خون در میان آن پیدا
 شود و بعد از آن آن قدح پر جگر و دل و شش کردن آن شخص در حال بیدار و چون شکمش شکافند
 جگر و ششش نبود تا بدین حد مبالغه میکنند در سحری ایشان و بهترین صبر استقوی آن بود
 که کون آن بلون جگر ماند و بوی وی مانند عسل بود و براق بود و نزدیک بجمع عربی چون درست
 بماند زود خورد شود و بلون مانند زعفران بود و از وی بوی روغن کوهستاناید و در وی
 قطعا سنگ ریزه نبود و نوع هر چه را غرضی خوانند و نمایی خوانند و وی میانه بود و سحالی بد بود
 و آنرا صبر بر دی خوانند و طبیعت صبر کرم و خشک بود و در دلم و کوبند در سیوم و جالبیوس
 کوبید خشکی وی در سیوم بود و کرمی وی در اول و از جهت معده از معده و ای سودمند تر بود و ریشها
 که مشکل نیک شود خاصه در زکری و در چون آب بکند از زنده و حلاکت و همچنین سودمند بود
 جنت و در ماسی که در دمان و پنی و چشمها حادث شود و فی الجمله خواص وی آنست که منع مایه
 کند و اگر جمع شده باشد بکند از و سخن معده بود و دماغ و باد و بگند و مسهل صغیر بود و
 رطوبت و بلغم از سر و مفاصل جذب کند و سد جگر بکشد و با وجود آنکه مضر بود جگر و
 ریش و چشم و جربان و در سوزش زایل کند و رطوبت آن خشک کرد اند و سودمند
 بود جهت نزول ابتدای آب مجموع بدن از فضولی که جمع شده باشد پاک کند خصوصا
 دماغ و معده و عروق و اعصاب از او پاک کرد اند و دمن صافی کند و پیش جبین
 کوبید که نشاید که صبر در سر او که ماسخت است جمال گشته الا در زمان مقتدر که کرم در سرهای

استعمال

استعمال گشته مضر بود و بمقتد و باشد که اسهال دمی آرد از هر آنکه برخی عروق در پیرامون مقتد
 بود پس افواه آن بکشد و خون روان کرد و صبر عربی کرب و معض و در وقت وی و طبقات
 معده یک دور و زبانی ماند و سقوطی خندان بود و چون پاشا منه بخاری لطیف از وی
 متقاعد شود پس قوت با صبر بد بدن سبب که چون متقاعد شود پس از وی غروی لطیف
 بعصب اجوف رسد و از فضول پاک کرد اند و در ششای چشم نیز شود و بدین سبب است که در
 ایارجات و معاجین میبکنند و صبر چون نشسته باشد بیشتر اسهال کند و چون مفصل گشته
 قوت دای بسیار زیان کند از طبیعت دای بیرون رود و صفت ششستن وی صاحب منها
 منهای کوبید بیکر نه صبر استقوی یک رطل از او و پهای ایاره معصکی و حب بلبلان و دانه پنی
 و سلو و عود بلبلان و سبیل و اسارون از هر یک سه درم ازین دار و ماد و رطل آب
 بپوشانند بعد از آنکه سخن کرده باشند صبر را و محفل ضیق بخند باشد بعد از آن اسپننتین ربع
 رطل پیزند و تا نیمه باز آید و فو و گیرند و در دست بمانند و صافی کنند و صبر کوفته و پیخته در مایون
 کنند و آن آب بر آن ریزند و بشویند و در ظرفی کنند تا آن آب صافی شود و صبر دیگر بار در مایون
 کنند و دیگر بار بشویند تا آن زمان که هیچ باقی نماند و الا مانند خاک کبد و بعد از آن آب
 از وی بریزند صبر باقی ماند پس سه درم زعفران با وی پیامیزند و بردارند و بوقت حاجت
 استعمال کنند و مقدار ششبتی بکند و درم تا دو درم بود و صبر چون کمن شود سیاه کرد و گشته وی
 زود تر از ناگشته ضعیف شود و کوبید مسهل سودا بود و این مفصل نبود صاحب منج
 کوبید ششبتی از وی فرد مایون نیم درم تا دو درم بود بای کرم مسهل بلغم و صغیر بود و اگر با دانه
 بود ششبتی از دو دانه تا پنج شقال بود و مضر بود و با معا و تقدیل آن بکشد و مضر بود و
 جگر و مقتد و معال آن بمصطکی و ورق کل سرخ کنند و مقل و مضموری کوبید ششبتی از وی
 یک شقال تا دو شقال بود و نوع سحالی بد باشد و سیاه بود و صبر ششبتی استعمال کردن بیست
 مضر بود بمقتد از هر آنکه خشکی وی در درجه سیوم است و مقتد عصبی بود و در آج وی مسدود

چون بران بگذرد و شکافد و خشکی مضر بود و معصب و شریک کوبید چون باب سخن گفتند و طلا
گفتند چند نوبت بر بوا سیر که از منفذ رسته باشد پندازد و گویند نیکو ترین معالجه این زخم است بود
و چوبست بایک چون پندازد و زخم کل در ظرف اسبی یا قلنج حل کرده باشد بجا آید از این ان
و اگر در آب لسان الحمل حل کنند و بر حمره و شره طلا کنند نافع بود و بدل وی بوزن آن جنف
بود و در رفع معده بوزن آن پنبنتین و گویند بوزن آن جنف **صفتاب** پیازی مایه
گویند طپست آن کرم خشک بود در دوام و کرم بود در اول خشک بود در دوام و از ارمای
سازند که از ارمای اشته گویند و کرم سیریش از غلطی بدازی حاصل شود و شغ رطوبات معده
بکند و کند دمان که از فساد معده بود و زایل کند و قطع بلغم بکند و جوب و حکم آورد و خشکی حاصل
و مصالح وی مفراکام بود و **صدف** بهترین وی سفید بود که در آب شربین بود و طپست آن
خشک بود و صدف قیر و فس و صدف فر فرورانشاید که تا سوخته استعمال کنند از هر آنکه بفت
صلب بود و چون بسوزانند قوت وی بغایت تحریف بود و اولی آن بود که بغایت له سحر کنند
و این بابی عام است که هر چیزی که بر وی جوی بود پس چون شها استعمال کنند نافع بود جهت
جراحت خواب نده از هر آنکه نجف بود بغیر لیس و چون با سکه برشته و غسل با بیشتر آب نافع بود
جهت جراحتهای متعفن خبیث کوشش بر وی باند و صدف جذب سلی و عظام بکند و مسکن
و جع تفرس و مناسل بود و چون ضحاک کنند و چون با سکه سخن کنند قطع رعاف بکند و مسکن
و جع معده بود و چون بر سپهر ضحاک کنند و را کنند تا خود را از موضع آن باز کنند نافع بود و بفت
چون زن بخورد بر کبر و نافع بود از جهت راندن حیض و کوشش وی نافع بود و جهت کزیدگی
سک دیوانه و مرق صدف کوچک شکم براند و بدان بخورد و در احتناق رحم راناف بود و غلط
اجنان را زایل کند و چون طلا کنند بر موضع موی زیاده که از چشم بکند باشد نافع بود
سوختگی آتش در دلد راناف بود و مقدار استعمال از وی مثالی بود و از آب وی سه درم و
صلف سوخته بهق را زایل کند و ریشها را پاک کند و سخن کوبید خوردن وی مضر بود و بپزاند

و مصالح وی عمل بود بدل وی و **صدف البواسیر** نوعی از صدف است که در سواحل
دریای قلزم بسیار بود و در بحر حجاز نیز می باشد چون در زیر خود و دکتند بواسیر را نافع بود و پندازد
چون بسوزانند و غسل بهر شند قطع ثایل کند و تر حمره را سود دهد و شکل وی مانند حلزون بزرگ
بود الا وی طبقات داشته باشد و لون وی فیروزه باشد که بر سیاهی زرد و در قلزم بر کبینه معروف
بود **صداء احمد** در عزان احمد بدست و کشته شد **صرمیه اجدی** شجره الطحال است
و کشته شد **صرمیه** حنطلی بود که زرد شد باشد **صرم** صمغ است و کشته شود **صرم**
باد روح است و کشته شد **صرم** زیزه گویند و آن حیوانیست کوچک مانند طی کوچک که
شب او از کشته بشیر از جرو اسف خوانند و بقتور پید و س کوبید چون بریان کنند و بخورند درد
مانند را سود دهد بعد از آنکه خشک گشته کسی که قویج داشته باشد یک عدد و با یک دانه فلفل
بخورد بکشد و شربتی از این حیوان سه عدد و بودیاج عدد دیا منت عدد و با مثل وی دانه فلفل در
وقت سیحان و صعوبت آن و صاحب منهاج کوبید چون در زیرت بپزند و در گوش چکانند درد
کوش ساکن کند **صرقان** سر ب راصرفان گویند و نوعی از خرمای سرخ است که نوا هم صرقان
خوانند و پیازی مکتوب گویند و در کشته شد **صعتر** پیازی آویشته گویند و بیونانی او ریکس
و با صغمانی آویش خوانند و آن دو نوع است در از ورق و کرم ورق و بوی رانف عکیند و در
قوت ماته ماشا بود و در از ورق اقوی بود از کرم ورق و بهترین آن کوچک ورق بری بود و
طپست آن کرم و خشک بود در سیوم ملطن و محلل بود و در ورکین راناف بود و در دندان
که از سردی و با بود و چون بخایند ساکن کند و طپش وی چون با شراب پاشا مانند کزیدگی جابور
سود دهد چون با میخچ پاشا مانند دفع مغرت شوکران و افیون بکند و چون با خیار زه بخورند
نیکو بود جهت کوفتگی عضله و معده و جگر بغایت سودمند بود و اگر با روغن آبر ساعد ط
گند فصلها از بینی فرو آورد و اگر با سکه پاشا مانند طول راناف بود و حیض و بول براند و اگر طپش
وی پاشا مانند شکم براند و فضول مراری پر و ن آورد و اگر با غسل معق گشته درم طارزه و شش

کرم راناف بود و خوردن وی غشایان را بپایان می رسد و چون پزند و آب وی پاشا مندر کرم
 بکشد و جبال الفیج پیر و ن آورد و داشتند ای طعم باز دید کند و باد را تخمیل کند و تباریکی چشم
 و شب کوری که از رطوبت عادت شود و نافع بود و مقدار پنج مثقال پسته بود و در روغن وی پزند
 و شش با سودمند بود و اگر با سوپین بر و رهای بلخی خواهد گشت بکند از اند و خوردن وی هضم
 طعام بکند و معده و امعاء را از بلغم غلیظ پاک کند و غذای غلیظ لطیف گرداند و سردی معده
 و جگر را سود دهد و سد بکشد و چون غشایان وی با عناب پزند و آب آن پاشا مندر
 خون غلیظ دقیق گرداند و این خاصیت در وی موجود است و اگر با انجیر خشک بخورند و چون
 بر انگیزد و خون را نیکو گرداند و تشاج وی سهل گردد و سودا بود و بلغم و شربتی یک مثقال با نمک
 بود و صغیر در قوی و در درج و مثانه راناف بود و چون با عسل و سرکه بر و رند و هر شب یک
 مثقال بخورند و بر آن خیسند جهت نزول آب مفید بود و این کرد و از نزول و من رانیکو
 گرداند و چون پاشا مندر کزیدکی غریب راناف بود و اگر وضی و کشته بر موضع کزیدکی بخورند
 نافع بود و چون صغیر بر یک بقوی نهند که مخفف چشم بود و ضرر آن زایل کند و نوعی از صغیر
 بود که آن پستانی بود و وی کارند و آن ضعیف تر اندی بود و در قوت و فعل و در بر بزرگایان
 و صغیر مفر بود و با بریه و مصلح وی سرکه انگوری بود **صغیرین** صغیرین صغیرین نیز گویند و آن صغیر
 است و کشته **صغیرین** رغبت که از طر غلو دیس گویند و کشته شود و **صغیر انون**
 رغبت که کجنگ را صید کند و پیارس باشد و گویند و بر بوی نایشا گویند و با عسل و بر
 گویند و کشت وی کرم و خشک بود و چون پزند و خشک گشته و سحق کنند و در دم از وی پاشا
 باب سرد سرد روز بنیاشا سرد سرد و در راناف بود و ز سر وی نافع بود و جهت ابتدا ای تزل
 آب چون در چشم کشته قوت با صبر بد و سرکین وی چون در کلف مالند و ز زایل کند
صلون غریب بطلی است و ثمر وی در مریض کب الکلی خوانند و اناغورس نیز گویند و صفت
 غریب کشته و در غریبوت نیز کشته شود **صلصل** پیارس عکله خوانند و آن علق است

صغیر
 درخت ابل است و آن عرق بود
 و گفته خواهد شد

اگر نثر

و کشته شود **صمغ** جالینوس گویند مجموع صمغها کرم و خشک بود لیکن بعضی از بعضی فاضله
 بود و صمغ را بیشتر از وی گویند و پیارس زد گویند **صمغ عربی** بهترین صمغها بود و
 و نیکوتر آن بود که صافی بود و خوب اندک داشته باشد و سفید و شفاف بود و چون در آب
 نهند زود بکند از و طبیعت آن معتدل بود و گویند کرم بود و گویند سرد و خشک بود و در
 وی قبیض بود و جفا فی باعندال سر ف کرم راناف بود و او از راضا فی کند و قوت معده به
 و اسهال معادوی راناف بود و مقدار را خور از وی دو مثقال بود و خشونت سین و حلق
 و قصبه شش راناف بود و جدت او و پیکند و اسحق گویند مضر است بسفل و مصلح وی کثیرا
 بود و بدل وی صمغ بادام بود و جب الاس و گویند صمغ وی شراب صندل و کلاب است **صمغ**
الوز بهترین صمغ بادام آن بود که سفید باشد و از درخت جوان گیرند و طبیعت وی مایل به سردی
 بود و گویند کرم و تر بود و صمغ بادام شربین در حلق و سرفه و تب و نافع بود و فربهی آورد و
 صمغ بادام تلخ قابض و سخن بود و چون پاشا مندر نقت دم راناف بود و اگر با سرکه پیامیزند و بر
 قویا که بر طاهر پوست بود و بالند نافع بود و زایل کند و چون با شراب نمزج کنند و پاشا مندر
 سرفه کمن راناف بود و خشک کرده بریزند و گویند صمغ بادام مضر بود و سرکه و مصلح آن قند
 و شش بود و صمغ عربی و کثیرا **صمغ الاحاصی** بهترین صمغ الوان بود که از درخت
 کمن گیرند و روی کرم و خشکی بود و گویند کرم و تر بود و در شش و سین راناف بود و چون
 با شراب پاشا مندر خشک کرده را بریزند و چون با سرکه پیامیزند و بر قویای گوید کان
 بالند زایل کند و جراحنها با صلاح آورد و چون در چشم کشند و دشمنی زیاده کند چون
 در سرکه حل کنند و شیره مالند نافع بود و اسحق گویند مضر بود و سرکه و مصلح آن قند بود و **صمغ**
السیاق چون در دندان گیرند در دکان کند و جراحنها راناف بود و اگر در شیان کشند
 و دشمنی چشم زیاده کند **صمغ الحوذات** طبیعت است و کشته **صمغ الدامیقا**
 بهترین آن بود که صافی باشد و سرخی مایل بود و در غایت حدت بود و حرقت و

صمغ

تمام داشته باشد مولف گوید بشیرازی آنرا اودک خواستد از حدش نگاه نگیرد و در
 هیچ جایی دیگر نبوده و بود لطیف گرداند و بکند از اند و در قوت ماسته طلیت
 بود و مولف گوید جهت در دندان استعمال کردن مقدار نیم درم نافع بود اگر از سب
 آن نفع بود **صمغ السداب** کرم و خشک بود در دوام و باد مار را بکشد و
 و ورمهای صلب بکند از اند و ریش چشم را نافع بود چون بران افشاند و خازیر که در
 خلق دوزیر بغل بود بکند از اند چون مقدار دانی سوط کنند و بدل آن دوزن آن
 طلیت است **صمغ اعظمی** سرد و تر بود و تشنگی ساکن کند و تشنگی به بند و نافع
 بود جهت دره صمغ **صمغ خراز** کبریا است و کشته شود **صمغ الطر توت**
 اشق است و کشته شد **صمغ القناد** کثیر است و کشته شود **صمغ سداب البرل**
 تافیات و کشته شد **صمغ الکیزی** گویند بهترین صمغ امرودان بود که
 از درخت کهن گیرند و طبیعت آن کرم و تر بود در دشتش و ریشهای آن نافع
 بود و مقدار سطل از وی دودانک بود تا دوشغال و نیم و گویند مضر به سینه
 و مصلح آن کل از منی بود **صمغ البطم** عسله است و بشیرازی کند و خواسته و پیاز
 بناخوانند و طبیعت آن کرم بود و محلل و ملطف بود و در خواص نزدیک بمصلکی
 بود **صمغ السرو** کرم و خشک بود و در قوت مانند صمغ سداب بود و چون
 بدان سوط کنند رطوبت دماغ پاک گرداند و چون باریتهای سرافشان باطلند
 زایل کنند و مجموع ریشهای اعضا را نافع بود **صمغ الصندور** رانیج است و کشته
 شد **صمغ الخرشوف** کند و خواسته پیازی و بشیرازی کنکری و آن تراب
 الی بود و کشته شود در کاف **صمغ الزیتون** اصلک است و کشته شد
 و **صمغ** بری وی از ادویه قتاله بود و چون در چشم کشند شبکوری و تاریکی چشم زایل
 کند و بول و حبض براند و چون بر دندان خورده نمند در ساکن کند و جب

ملطف بود جهت بادها
 غلیظ که در معده و
 امعاء بود و مندیو
 و بلغمی را که در

در صفت کنکری

ریش شده را نافع بود و بجه پندازد و **صمغ کبک** در کتب طب اشیت است و گویند بدل
 آن شونیز است **صمغ البلاط** صاحب جامع گوید پیونالی کیشو فلا خواسته و منی
 آن پیازی از شک ساخته بود و آن ترکیب است که از شک رخام و صبر و م و خون
 سیاوشان و عسلک و غنچه روت و صمغ عربی از هر یک جزوی اصل بر جان و زاج هر
 یکی نیم جزو گرفته و پخت کنند و بای صمغ عربی برشته وید وادی که یک سفید کرده باشند
 را بکشد تا خشک شود و در چند خشک شود و نیکوتر بود و وی بخت بود و در اجتهار
 نافع بود و منع خون و ریم بکشد و ریشهای تر بصلح آورد و صاحب منهاج گوید طبیعت
 آن معتدل بود و **صمغ لاجین** بهترین آن مناصری بود و زرد رنگ طبیعت
 آن سرد بود در سیوم در دسر خفغان که عارض شود از ریشهای ماده و مره صغرا
 و جگر و دل کرم و حروری خراج را بغایت نافع بود و صفت معده را سود دهد و چون
 صلا بکشد بکلاب و اندکی کافور برشته و بر پیشانی طلا کنند در دسر که از حرارت
 بود ساکن گرداند و چون در حمام با نوره در خود مالند بوی آن زایل کند و چون باب
 عین الثعلب یا باب حی العالم یا باب پرهین یا باب طلب برشته و بر نقرس کرم
 طلا کنند سود دهد و بر ورم کرم همین عمل کند و مفرج و مقوی قلب بود و چون
 فلوک کنند اندک حرارت در وی پیدا شود همچنانکه آرد از طین و اگر غلط کنند با
 ادویه جهت تقویت معده و جگر و سردی آن سود دهد و مضر بود با و از مصلح وی
 طاب بناقت و بدل آن است **صمغ لاجین** سرد و خشک است در دوام
 و گویند سرد از اسنیدست و گویند سفید سرد و ترازوست لیکن صندل سرخ خشک
 تر بود و محلل او رام کرم بود و منع ماده بکشد و بر جرمه طلا کردن نافع بود و در سرا
 عظیم مناسب بود و شریک گوید چون سحر کنند و بار و غن زینق پامیزند و بر اعضا
 بالندت و در و از وی زایل کند و محمولید صندل سرخ بغایت سرد تر از صندل

اسخید بود و بدل آن فو قی است **صنوبر** بیشتر از کاج خواستد و صفت جب آن در باب
 ماکشته شد اما باقی اجرای وی گفته شود در پوست و تخم صنوبر صفا قبی و قوی
 تمام بود و صحت را نافع بود و چون بزوی نمند مانند تمام عظیم نافع بود و چون پیا شامند
 حکم به بند و واکنند و رکنند بر سوختگی آب گرم بغایت نافع بود و وی معتدل بود
 در حرارت و گویند گرم است در دوا و خشک است در سیوم و گویند در اول و ورق
 آن تر از لای آن بود و خواص آن را نیکو گرداند و غرقه بطبیخ قشر صنوبر گردان
 بلغم را جذب کند و پیرون آورد و دمان وی را سودمند بود جهت کسی که در مزه او
 استر قای بود و سر علنی و زحمتی که بود زایل کند و قشور و ورق وی چون پیا شامند
 در دگر و ریش شستن را نافع بود و گرمی سبب است در درخت صنوبر و آن بقوت
 ذرایح بود و قشور سرد و نوع صنوبر چون زنان در زیر خود دو و کشته می و شیم
 پیرون آورد و ورق وی چون بکوبند و ضماد کنند بر درمهای کرم درد ساکن کند
 و بر خواصهای تازه که خون روانه بود نافع بود و چون با سرکه بپزند و به آن مضمضه
 کنند در دندان ساکن کند و چون با سرکه بپزند و با ماء الفسل یا شامند مقدار یکی
 مثال جهت کسی موافق بود که در دگر وی علنی بود و همچنین پوست وی و ورق وی
 چون پیا شامند همین عمل کند و چون خوب وی بکشد و پیاز و نای کوچک کنند و با آن
 بپزند و طبع وی در دمان نگاه دارند در دندان ساکن کنند و اگر بسوزانند و دود
 وی بکشد در درمها و بغایت خوب بود و اگر در دوار و نای چشم کشته شده نای چشم نیکو
 گرداند و موسوی نو نیز دواب رفت باز دارد و شریف گویند که تخم صنوبر کبار چون
 بکوبند و با غسل بپوشند و بهر باها در دم بخورند از افلاج خلاص یابند و بدل آن
 زفت اوستر **صنار** دلب است و گفته شد **صنوبر** بر اسم صمغ یعنی
 که از طرف یمن می آورند و بلون مریمه و در خواصها استمال می کنند و قطع اسهال

صنوبر

بکن

بکنند و این صمغ بکل حفض باشد همچنان قرص می باشد و انرا بول الابل گویند
 و خواصهای جنبیت را با صلاح آورد **صوف الارض** فراسیون است و گفته
 شد **صوف** پارسی پیشم گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و محبت بود
 صفت سوختن آن مانند آب پیشم بود بکیرند و یک امنین و یا کوارکین و پیشم را
 بشویند و بشانه کنند و در یک کتند و طبقی بر سر آن نمند که درین وی سوراخ بود و روش
 کنند تا آن زمان که سوخته گردد و در پیشمها را نافع بود و گوشت زیاده که در ریشها بود
 بخورد و پیشم ناخته که چرکت بود و چون بازیت و سرکه ترک کنند یا شراب و ضماد کنند برین
 خواصهای جوکن در آید ای آن موافق بود و بر جایی که ضری رسیده باشد یا استخوان
 شکسته باشد همین نوع کتند نافع بود و چون با سرکه و روغن گل ترک کنند صداع و درد چشم
 و مجموع اعصاب را نافع بود و بر آن ضماد کردن شریف گویند چون غرقه صوف بر کوبند و روغن
 بنده خشکی بریشان کال کنند و چون پیشم زده پاک کنند در میان انگشتان دست و پای که
 شوره باشد شقاق آن زایل کند و باید که یک شبانه روز را بکشد پس پیرون او را
 و دیگر بار مکرر کنند تا زود زایل کند و رازی گویند چون صوفی که گوشت آن کوبند
 گرگ خورده باشد بپوشند حکم در بدن انگس پیدا کند و دیمقراطیس گویند ریسمانی پیشم
 کردن کاوتند بندند زبون کرد و **صوطله** نوعی از سلق است و آن زرد رنگ بود
 و گفته شد در سین و ابداعلم **با** **الضاد**
 که السدر خوانند و پارسی کنار گویند و در بنق گفته شود **ضبع العراج** حیوان نیست
 مانند گرگ و چون براه رود و لنگ نماید از بهر این ضبعه عر جانام وی کرده اند و پارسی گفتار
 گویند گوشت وی گرم و خشک بود در دوا و مانند گوشت سگ و چون در دست آدمی
 خطی باشد گفتار آن از وی بکوبند و چون یک دندان وی با خود نگاه دارد سگبر
 وی بمانک نکند و آواز او بسته شود و موسوسا نافع بود و چون گوشت بخورند و چون

زهره وی با همندان روغن افشان بکند از دود طرف مسین کنند و سه روز زما
 کنند و بعد از آن طلا کنند بهر چستی که دانه داشته باشد در هر مایه و با سفیدی زایل کند
 و دانه هر چه چندانکه این روغن کهن بود بهتر بود و چون زهره وی با پیله شیر بر
 روی طلا کنند کلفت زایل کند و لون صافی گرداند و چون زهره وی تنها در چشم کشد
 تیزی چشم زیاده کرد و اگر طبع وی که باشد و ناخواه و آب بکشد باشد سودمند بود و
 جهت درد مفاصل و در آن شستن بقایت نافع بود و تقریر از ایل کند و باد های
 غلیظ را ببرد و جمیع علت های مفاصل را سود دهد و مغز ساقی وی چون بازیت افغان
 بکند از دود بر نفس طلا کنند بقایت غایت نافع بود و پوست وی چون بر شکم زن حاطه
 به بند بنگاه دارد و بیندازد و اگر از جلد وی کیلی سازند و بدان کیلی جهت زرع
 کردن بپایند آن زرع از همه افتنا همین باشد و اگر آن پوست در قدحی گیرند و در آن
 قدحی که در آن آب کشند و بخور کسی دهند که سگ دیوانه او را گزیده باشد هیچ
 زحمت بوی نرسد و صاحب جامع گوید که پوست پیرامون غاصه وی چون سوزند و
 بازیت سحر کنند و غشت در دیر خود ببالد ایند از وی ذایل شود و صاحب جامع گوید
 که اگر موی که پیرامون بروی بود و خصیه آنجی نبود و بدین نوع که گفته شد استعمال کنند همین
 عمل کند و اگر از صبیحه ماده بود و بگویند و سحر کنند بزیت و طلا کنند بر مردی که آن
 زحمت نداشته باشد ایند بروی غالب شود و این از خواص است و گویند بغای همه
 حیوانات بود و الا بهر آن میگویند که هر حیوان میسوی که بروی بکند و البته تربیت
 وی رود و در خواص حیوانات آورده است که وی سالی نرود و سالی ماده سیبانت
 که در زیر و نب وی خطی باشد که اندام نری و ماده نرسیده باشد و شب شکافته گردد و
 وی موافق خوکوش بود و مخالف همه حیوانات و از عجایب خواص وی آنست که سگ بر
 بالایی ایستاده باشد در متاب و سایه سگ بوزمین افتاده باشد گفتار در زیر سایه

بگیرند

سگ رود و چنانچه سایه سایه مستقر شود و سگ خود را از بالا بپزند از دود گفتار سگ
 را بخورد و اگر زهره وی در چشمی کشد که موی زیاده داشته باشد وقتی که بر کشد باشد چون
 کل کشند دیگر روید و هیچ حیوان با کشتار بر نیاید **صنایه** است و
 عضای کونیه و آن نزدیک است بویل و آن سوسمار کونیه چون سر کین وی بر کلف
 مانند زایل کند و سفیدی در چشم بود **ضجلاج** بکسر ضا و اسم صمغ درختیت مانند
 درخت بان و نبات وی در کوه قهوان از زمین عمان باشد و آن صمغ سفید باشد که چون
 بامه بدان بشویند پاک تر از صمغ بود و مردان سر را بدان بشویند و در دهان نیز بدان
 شویند و تخمی بار آورد و مانند دانه مو سیاه و زبان را بکشد و ضجلاج بفتح ضا و نام هر درختیت
 دو نام ویرا بگویند مانند خروع و قنب **الضره** و درختیت که در کوهستان بین بود
 مانند درخت بلوط بزرگ بود اما از وی نیکی تر بود و ورق آن بسرخ مایل بود و شری
 مانند خوشه بطم بود و لکین حب وی بزرگتر بود و ورق وی چون پزند و صاف کنند
 و آب وی را با زبانه تا نو یک با نفعاد بعد از آن بردارند و بپشتمال کنند جهت
 فثونت **کسینه** سرخه که از سردی بود و گویند قلاح را ساکن گرداند در مال و صمغ وی
 بگویم بارک آورند و بقوت مانند لادن بود و در **بویای** خوش زمان استعمال کنند
 و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود و سیوم و گویند در دوام و تر بود در اول کونیه
 خشک است در اول و بعضی گویند بکام و ورق تجر و است و گویند کان لیا و است
 یعنی پوست خنجان بصری گویند صمغ ضره معروف است بکام و طبیعت وی گرم است
 در در دوام و خشک است در اول و محلل و جذاب بود و از عمق بدن و اسحق بر سلیمان
 گویند خاصیت روغن حب وی آنست که ریاچ یغنی را زایل کند و رازی گویند ضره
 جهت دفع قلع و اسپن غلاق در غایت نیکی بود و نافع بود و شریف گویند روغن
 بسیار از حب وی بیرون می آید و منفعت وی آنست که باد را بکشد و معض را ساکن

بیاری

و در دهان را
 نافع بود

گفته چون پاشا مندا ببالند از آن روغن در خود و محلل و مجفف بود چون ورق وی
 بار و غن پزند و در گوشت چکانند در گوشت را زایل کند و چون باب پزند و بطیف
 آن مضمضه کنند بن دندان حکم کند و بلم زایل کند و چون ورق تازه و تر هچنان
 بسوزند تا گستره گردد و باب پزند نیکو و بعد از آن صافی کنند و مقدار سی درم پاشا مندا
 در دماغه زایل کند و خم خوب وی جهت جراحان نیکو بود و قطع خون بکنند نافع بود
 خاصه جراحات خصیه که در کان واسحق بن عمر آن کوید بدل ضرر و دهن ضرر و اندلس
 بود و بعضی گویند ضرر و درخت جسته الخضر است **ضرب** صاحب منباج کوید عمل
 است و صاحب جامع از قول شریف گوید که آن حیوانیت بلفت محمدان و پیرا
 خوانند و بلفظ دیگر و لدل خوانند و آن نوعی از قنفذ بزرگ بود و خار دراز دارد
 مانند نیزه از زبون خوانند که پند از دگر و دگر و چون راست شود تیر انداخته شود
 گاه باشد سه چهار پند از دگر بر اعضای آدمی آید جروح شود و گوشت وی کرم و
 خشک است و وی مقدار یک چوبک بود و گوشت وی چون بخورند تقریر با فایده
 کند و هم خون وی چون بر فذمین ضما و گستره تقریر نافع بود و چون خون وی بر اندام
 مالند جرب و کلف را ببرد **ضرع** بهترین پستان آن بود که از حیوانی که بزرگ
 گوشت وی نیکو بود و در وی شیر بسیار بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و اول آن
 بود که با فایده خوردند تا زود از مده بگذرد و شیر نیکو بید زن شیر دار که شیر وی
 اندک بود چون بخورد شیر وی زیاده کند **ضرم** اسطوخودوس است و گفته شده
ضریح بنا به طبیعت در یابی که در ساحل های دریایا بید و طبیعت وی گرم و خشک بود
 چون باب پزند و در آن نشینند در مفاصل را نافع بود و چون خشک کنند و بدان
 بخور کنند زکام زایل کند و خشک وی چون در حمام خود را بدان نشویند مکه و جوب تر
 زایل کند **ضروع الکلبه** اسمی مینی عربی بود درختی که در کوستان مکه بود و آن

ششم

انفیز

زقوم است درخت آن بشکل درخت صبر بود اما دای مجموع سفید بود **ضرس العجز**
 خشک است و گفته شده **ضغایر الحن** قشای الصغار است و گفته شود و نباتی
ضغایر الحن صفت است و گفته شده در **ضغایر الحن** گویند بوسیا و شان است و گفته شده
ضغدع پیازی و زرع گویند و خشک خوانند و بشیرازی بگویند و بیونانی بطرا خوا
 خوانند گوشت نهی وی چون بازیت و نمک پزند جهت کز بیک جانوران و با ذره
 حدام و مجموع کزندگان بعد و ورق وی چون پزند نوع و بر و غن کل موم و روغن
 سازند موافق بود جهت مرضهای فرمن که از اثر ریشها حادث شده باشد و مدتها
 بر آن گذاشته باشد چون بسوزانند و خاکستر وی بر موضع که خون روان بود یا رغان
 بدن افشانند خون به بندد و چون باز رفت تر پیامیزند و بردا الثعلب و النذر ایل
 کند و گویند چون یک قطره خون وی بر موضع موی که در چشم بود و چون بر کند و بپاشند
 چکانند و بگردانند و چون با آب و سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند در دندان را
 نافع بود و چون وی را موضوض کنند بگزیدگی مار و عقرت نمند نافع بود و چون
 بر دندان بی در دهند پخته و بوی وی کشند بعد چون چهار پای در میان غلب
 و بر آن خور و مجموع دندانهای وی بریزد و در خواص او که اند که چون زبان وی بر آن
 خفته نمند هر چه کرده باشد بگوید آنکه و بر آن خور بعد خون وی غایه مور و نو شاد بر
 موضعی که موی سترده باشد طلا کنند و بگویند و بید و اگر موی بکشد باشد نیکو تر بود
 واسحق گوید که شخصی را پیکان در کتف خود روی ماند بود مدت دراز و علاج بسیار کرده
 بودند و هیچ فایده نداشت **ضغدع** را پوست از وی باز کردند و بر سر جراحات
 پیرامون وی نهادند در یک شب از پیکان بیرون آمد از سر جراحات و وی در وقت
 جاذبه نهایت و از بهر اینست که قلع دندان میکند و از خوردن وی ورم دل توله
 کند و بول نیزه کرد و وقت منی احداث کند و بدترین ضغایر الحن گفته شده بنه است که

ضغایر الحن
 دیگر است که ساق نبات وی
 شد و بیون بود و از این ضغایر
 خوانند

بدان

و نمک پیا میزند و بر ریشهای تری که ترسند که اگر کرد و چون بدان طلا کنند زایل کند
 و اگر سر کین وی بر نایل طلا کنند زایل کرد اند و آب تخوان وی چون بسوزند و سخن
 کنند و بر کلفت طلا کنند شتایا بند و اگر بر برص طلا کنند تنگ بگرداند **طار رطله**
 مامودانه است و گفته شود **طار بقیه** دند است و گفته شد **طالقون** علی بن
 محمد گوید که طالقون خامی بود که مدبر کرد و باشد بتوبال که در کبیر کا و خیا نبند
 باشد و در جان که در آب آستان تر خیا نبند باشد بر روی سمیتی تمام و حدی قوی
 بود و گفته اند که نوعی از مس زردست و فرق میان وی و انواع مس زردی بود و
 چون از آتش پیر و ن آورند و پیک زنند تمدی دی و پیداشد و زرد کرد و دو
 نگه تکر و تاسر شود و در کتاب انجار گوید طالقون از جنس نحاس است غیر آن
 که با آد و پیکوم مدبر کنند تا سمیت در وی امدات کند و اگر از طالقون منقش سازند
 موی زیاده که در چشم بود بدان بکشند و بیکر نر وید خاصه چون مکر رکتید و اگر کسی
 لقوه در شت باشد در خانه تاریک رود که قطعا رگشای در وی بنوند و اینه از
 طالقون در آب فرو دارد و بدان ادمان کند لقوه زایل شود و اگر طالقون در
 آتش نهند تا سرخ گردد و در آب فرو برند هیچ چهار پایی گردان آب نگرود و اگر
 قلابی از وی بسازند و بر آب آویزند ممکن نبود که هیچ مامی از وی خلاص یابد
 و طبری گوید طالقون نحاس مدبر بود بتوبال النحاس آنی در زمان کوفتن منفع
 شود بقیه در موضع سکه و در بول کا و خیا نبند و مولف گوید که اکسیر باین طالقون
 را مس است خوانند و گویند در کان مس میر وید **طبا سیر** بهترین وی
 بک و سفید بود که زود خور و طبیعت آن سرد و خشک بود و در سیوم
 و گویند در دوام و بیج دشتی گوید سردست در دوام و خشک است در سیوم
 و شیخ الریس گوید مرکب القوی بود مانند کل و در وی قبض بود قوت معده بدو

و قلع را نافع بود و سوختگی را سود و مد و شکم به بند و و بتهای حاده و تشنگی را سود
 دهد و قی که از مره صغرا بود باز دارد و کرمی مکرر بشاند و جهت ریشها و بشره و قلع
 که در دمان کودکان حادث شود سودمند بود چون شهابا ورق کل سرخ بر آن
 باشد و دندان محکم را حکم کرد اند تنها سنون ساختن و بواسیر را سود دهد و
 و در چشم کرم را نافع بود و قوت دل بد و خفقان که از حرارت بود ساکن کرد اند
 و خوش و غم را نافع بود و ضعف معده و التهاب آن و منغ مره صغرا و تشنگی را ساکن
 کرد اند و غشی و کوب را نافع بود و منغ و مقوی بود قلب را و تری کمن از مغده محو
 کند و قوت اعصابی که از حرارت ضعیف شده باشد بد و سرد مزاج را بر بخوان
 معطل کند و تنجیح و تقویت وی بخایت بود و گویند خوردن وی باده را مغر بود
 و اسحق گوید مضر بود شش و مصلح وی کلاب بود و گویند مصلح وانیسون و بدل آن
 عصا لهیة الیتس و گویند بدل آن سوزن آن مغر تخم خیار زره و چهار وزن آن
 بزر قطونا و گویند بدل آن نیم وزن آن کافور است و گویند بدل آن طین مختوم است
 وزن آن گویند بدل آن کاغذ مصری سوخته است و گویند وزن آن گاشی و نیم وزن
 آن صندل است **طبار** نوعی از انجیر بزرگ سرخ است **طباق** غاف است
 و گویند غیر غاف است اما قول اکثر است که غاف است و گفته شود در عین
طبقا نوعی از گندم است اما باریک تر بود و حشیش وی یک بالای آدم بود
 و در سردی بسیار کار دارند و آنرا اکا کل خوانند و مزاج وی مانند مزاج گندم بود لیکن
 نفاخ بود و نان وی چون کرم بود و نیکو بود و اما چون سرد شود بد بود و در مزاج
 بکزد و اگر از اردوی حشوی سازند سینه را پاک کرد اند و سرفه سخت را نافع بود و
 بول براند و کور و و مثانه را پاک کرد اند اما بود بمعدده و تنغ و قرا قریه کند و اگر اسب
 بخورده مسج مفرط بوی نرسد چنانکه از گندم رسد **طبر زو** اسمی پارسی معرب است

واصل آن طبع زداست از هر آنکه صلب بود و سست و نه نرم و خشک طبع زداست از هر آن
 گویند که سخت بود **طبیعی** بطبع است و گفته شد **طریح** مو رگو چک بود
 در باب نون گفته شود در صفت نمل **طحلب** خواص و فواید است پاری
 جاجو اب یک خوانند طبیعت آن سرد بود و در سیوم و گویند در و ام و تر بود
 در و ام خون را به بند و خفا کردن بر و رهای کرم و نفوس کرم و حمره و درد
 مناسل کرم بنایت مفید بود و چون در زیت کهن بخاشند عصب را نرم کند
طحال بهترین سیران بود که از حیوان فریم گیرند از هر آنکه بدی آن کمتر از
 لاغری و شیخ الریس گویند بهترین سیران را سیران خاک بود و مع ذلک کیموس و
 بد بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند در و ام و در و ام و قبی بود و خون
 سوداوی از وی متولد شود و وی در و ام و قبی عفو صفتی که دارد و اولی
 آن بود که بار و غن بسیار و پیوسته کنند و بر سر وی شراب صافی خورند با سرکه
 که **طحا** شوکران است و گفته شد **طشیقون** و طشیقون نیز
 گویند و تاویل آن قوسی بود از هر آنکه اهل ارمن پیکان را بدان زمره گویند
 و در شکم با کار برزند و طبعیت باد زمره و است **طروقون** بر طاسقی است
 و گفته شد **طریح** و **طریح** است و گفته شد **طریح** ترسوخ نیز
 گویند و آن ماسی در یابی بود و بیونانی طریح را خوانند و اهل اندلس آنرا خوانند
 و دیستوری و کس گویند ادمان خورون وی کردن شکم و تار یکی چشم آورد
 چون بشکافند و بر گویند که تنین بوی و عرق و ریتلا نهند شایا به **طریح**
 طریح نیز گویند و شیرازی بل شیرین خوانند و سنج و سنجید بود و طبیعت وی سرد
 و خشک بود و قابض و رازی گویند سرد و خشک بود در سیوم قطع خون رفتن از
 بینی و مقعد کند و رجم نیز و شکم بر بند و قوه مناسل است بد و معده و دیگر

و اگر ضاد کنند بر قله
 امعاء و کدگان نافع بود

قوت بد و چون باد و غ کا و و شیر بز ناز و پیرند و پیا شامند استرغای معده را مفید
 بود و مقدار را خور و زوی یکیشال بود و اسحق گویند مضر بود بسمل و مصلح وی کلنگار
 بل وی جفت بلوط وزن آن گویند چهار دانگ وزن آن قوط و شش یک آن
 غصص و ده یک آن صمغ عربی بود **عرجون** بشیرازی طریحی گویند و با صفتی
 ترغالی گویند و بهترین آن پستانی ناز و بعد و طبیعت آن گرم و خشک بود و در و
 قوت مجزیه بود و این با سویی گویند گرم و خشک بود و در و سید درجه سیوم و گویند
 سردست مجفف رطوبات بود و فشف تری بکند و قلع را نافع بود و چون بخایند
 و زمان نیک در دمان نگاه دارند و چون بخایند پیش از خوردن داروی مسهل
 اعتبار طبع آن بکند و معده را قوت دهد و در حلق آورد و در شوارم مضر بود و
 قطع شهوت بیا کند و تشنگی آورد و مصلح وی کوفس بود از هر آنکه منع ضرر آن بکند
 زود بکند از آن و تخم کوبید آب وی و آب رازیانه نزد شراب کاوی کنند و کدر خوا
 منع ابله و حصیه بکند نفیس ترین اثریه مند و خواسان بعد و خاصه اب طریح
 این فعل میکند منع حدوث علل و با میبکند **طریح** معنی این ذوقلانه
 اوراق بود و اسمی مشترک است بر چند ادویه اول بر چند قوی و گفته شد و برینا
 خضیه الشلبی آن نیز گفته شد و دیگر بر و اسی که مخصوص است باین اسم و آن
 خوانند است و بیونانی اسم بسیار دارد و بعضی و پراسوس خوانند بعضی اسکیتس
 و بعضی قسیت و بعضی اسکوفلن و آن بنا بقیت که درازی قد وی یک کز بود یا
 پشته و قصبان وی باریک بود سیاه مانند از خود و در ابتدا بوی سداب بکند و
 باخوبی قفر و کل وی قفر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم مانند
 تخم الیهود و تخم وی و ورق وی چون باب سداب مانند نافع بود و شوصه و عسر البول

و صرع و در ابتدای استنقا و در درم حیض و بول براند و باید که از تخم وی
 سه درم و از ورق وی چهار درم پیش بخورند و ورق وی چون با کفایت پاشانند
 سودمند بود و جهت کزیدگی جانوران و بعضی گوشت که به بنایت وی بکشد وی
 بود بر موضع کزیدگی جانوران بریزند و در ساکن کند و بعضی از مردمان
 در تب مثلثه سه دانه از وی و سه ورق از وی بخورند با شراب پاشانند و در
 تب ربع چهار ورق و چهار حب پاشانند و بایل کند و پنج وی از ادویه
 معاجین بعد **طراغور بغا بنش** فوتم جلی است و کشته شود **طرافا**
 پارسه درخت کزرا گویند و آن انواع است یک نوع ثمر وی را کزرا ج گویند
 و آن انگلی است و ثمر ویراجب الاصل گویند و ثمره الطرافانیه گویند طبیعت
 وی سرد و خشک است و در وی قبیض بود و تخفیفی و ثمر وی بغایت قابض بود
 و گویند کرم بود و طبع وی چون نطول کشته شیش بکشد و چون ورق و پنج
 وی و قضبان وی چون با سر کربا باشد آب پزند سپهر را و در دندانه نافع
 بود و چون بدان مضمضه کنند و چون ورق وی باب پزند و با شراب مخمر
 کنند و پاشانند سپهر را بکشد از آن و موافق زمانانی بود که رطوبات از رحم
 ایشان روان بود و زمان دراز بر آن گذشته باشد چون در طبع آن
 نشیند بغایت نافع بود و چون خاکستر خوب وی ز بان بخورد بر کینه همین عمل
 کنند و قطع رطوبات رحم کند و خاکستر وی چون بر ریشهای توافقت خشک
 گرداند و بجای صیت ریشهای که از سوختگی آتش بود نافع بود و دغان
 وی ز کام و جذری را بغایت کمال نافع بود و این واقع گویند زنی را بر روی
 جذام ظاهر شد از طبع پنج وی با مویز چند نوبت پاشانند و بایل شود

گویند

گویند بکرم زنی دیگر را هم صحت داد و خوزی گویند چون دغان کنند و رم سوداوی
 را نافع بود و بیشتر و چهار را و رازی گویند بخور وی سه نوبت بواسیر را خشک گرداند
 و جربست و شریف گویند چون بخور کنند در دمان کسی که علق در حلق او حبسیده
 باشد بپزند و ثمر وی کزیدگی ریتلار اسود دهد و دیقورینوس گویند بل ثمره الطرافان
 داروی چشم عفص بود **طراغلو دیس** طراغلو و قطرس است و بعد از این
 کشته شود **طریقون** شفتین است و کشته شد و شین **طریقون**
 طریقون نیز گویند و آن بندهای بری بود و کشته شود **طریج** نوعی از قاصی کوچک
 بود که از آذربایجان آورند تیر تیر و بهترین آن بود که تازه باشد طبیعت آن گرم و
 خشک بود و طبع براند و اندکی از ملطف سودا بعد در تب ربع وی مضر بود و سپهر
 و معده و مصلح وی روغن بسیار بعد **طراغیون** بنا نیست که در جزیره
 افریطس روید و صمغ وی مانند صمغ عربی بود و حرارت و ورق وی و صمغ وی در
 اول درجه سیوم بود سنگ کرده بریزاند و حیض براند و چون یکشتال از وی پاشانند
 و این نبات بغیر از جزیره افریطس در جایی دیگر نروید و درخت وی مانند
 مصطکی بود **طردیلون** سیالیوس است و کشته شد **طربله** طربله است
 و کشته شد **طریقون** طریقون و متقلن و اوینا نیز گویند و آن زعفران
 و کشته شد **طراغلو و قطصی** عصفور الشوک است و عصفور الساح نیز گویند
 و مولف گویند غیبت بمغذ از خشکی و در بال او پری زرد بود و نقطه سیاه بود و بال
 وی و در لب ابها نشیند و دنی دراز دارد و دماغ و دنب وی در حرکت بود و شیرازی
 ویراد منک با کنگ گویند منقعت وی آنست که سنگ مثانه بریزاند و منع
 آن بکند و رمان کند که دیگر جمع شود و در مثانه دیقورینوس گویند چون از جوف
 وی اندکی بخورند سنگ مثانه بریزاند و وی را صغراعور و طراغلو دیس نیز گویند

طرحا طیفون نوعی از شیاف است که در چشم مستعمل گشته **طریقان**
 بنا به نیت که در بهار روید و کل وی مانند کل خشک بود و زرد کرد و بر کوه کل فارشته
 باشد و شیری از آنکو نیز خواسته و آن قرطیم بری بود و در قاف کشته شود و خاصیت
 وی آنست که اگر طبع وی بر کزیدگی افی و عجب ریزند و در ساکن کند اگر عضو سالم
 ریزند همان علت پیدا کند که از کزیدگی افی **طریق شیل** عدس ششست که با سرکه
 بخته باشند **طریق** کوكب الارض و عرق العروس کوبیند و بیونانی اصطراکی
کوكب کوبیند و تنه آن کوكب الارض بود و رازی کوبید سه نوع است بجز ویالی
و جلی و علی بن محمد کوبید هم سه نوع است یانی مندی و اندلسی یانی بهتر بود و نیکو
 بود و مندی بشکل یانی بود و الا عمل وی نکند و اندلسی محیفه آن سطر بود و فاقی
 آن نوع از چین است و آن معروف بود بمرق العروس و ارسطو طالیس
 کوبید که خاصیت طلق است که اگر بهاون امن و مطوقه و هر چه که چیز مایدان
 بتوان کوفت بکوبند کوفته نشود و الا مگر الحاس شکند و قطعاً ویرا سخی ستوان
 کرد و الا مگر جنبه شکی کوچک بدان اضافه گشته و در خرقه خشن یا موی بندند و در
 آب می جنبانند تا جتم وی خور و شود و بگذرد و علی بن محمد کوبید که حل وی جنبان گشته
 در خرقه بندند شکی جنبه خور و در آب نیم گرم اندازد و با مشک می جنبانند تا حل شود
 و از خرقه پیر و ناید و بعد از آن آب از وی صافی گشته و در افتاب بکشد تا
 خشک شود و درین طرف بماند مانند آرد و خورده **طریق** شیخ الریس کوبید خورون
 وی خطر بود و طبیعت وی سردست و در اول خشک است و دوام قابض بود و خورده
 به بند و بآب لسان الحمل ورم ایشان و دگر و ظف از نین و مجموع کوششی که است
 بود و در ابتدا نافع بود و خون که از سینه آید بآب لسان الحمل به بند و خون رحم و مقیم
 به بند و چون منسول گشت بآب لسان الحمل یا شامند و طلا کردن بر ناف و بطن

کوبید که

نافه

نافع بود و غافقی کوبید نافع بود و بر جراحتهای که بر اعضای جذام افتد پاک گرداند و زایل کند
 و صاحب مهنج از قول سخی کوبید که نیم مثقال از وی سنگ شانه بریزند و کوبید مضر بود و بریزد
 مصلح وی کثیر بود و وی سوخته نشود و الا بجلت **طریق** ابو حنیفه کوبید اول ثمره نخل را طلع
 خوانند و قشری را کفری خوانند و جزی نیز کوبند و آنچه در اندرون کشته بود و بیع خوانند و پیازی
 بهاد خرا خوانند طبیعت سردست و در اول خشک است در دوام و کوبید قبض در وی ممکن نیست
 در وی تر بود و یا قوی کوبید دقیق نخل ذکر که پیازی کشن خرا کوبید به راه رازید و کند و قوت جماعت
 دهد و این ماسویه کوبید خشکی وی غالب بود و بر خشکی حار و سردی مانند سردی حار بود و در از معد
 بگذرد و شکم بند و بسیار خورون وی در دمه پدید آید و قوی این فعل از خاصیت وی است
 و صاحب مهنج کوبید مصلح وی شدت و رازی کوبید اصلاح وی از نفخ و در از معد که نشستن
 بر نخیل در کشته یا بکوار شش کرم و این ماسویه کوبید اگر مسلق خورند باید که خردل بری و ریش
 و فلفل و کدو یا و سد اب کوفس و نفع و صفت خورند و اگر خام خورند باطعامهای خوب مانند
 مرغ فربه و بزغال فربه و مانند آن خورند و بعد از آن شراب کمن بر سر آن خورند **طریق**
 میوه ایست که از آموز خوانند و در میج کشته شود **طریق** نوعی از صدفیست که کوچک و اهل
 شام ویرا طلیس خوانند و اهل مصر و لنیس کوبید و نمک سودان بانان خورند و در صفت صدف
 کشته شد **طریق** از نیت کشته شد و بعضی کوبید شش است و این شحون کوبید نوعی از قطران است
 و مولف کوبید آنچه محقق و مشهور است شراب کمنه است خوب که در اطلاع خوانند **طریق**
 ساق است و کشته شد **طریق** خرد است و کشته شد **طریق** پیش است و کشته شد
طریق نوعی از کادریوس نفعی است و کشته شود **طریق** است و کشته شود **طریق**
 غلبه است و کشته شد **طریق** از نیت خاض جلی بود و آن نوعی سلق بری بود
 و کشته شد **طریق** غافقی کوبید زرد است و کوبید طعمیست که از زرد سازند **طریق**

آقطن است
 و کشته شد
 طواره

نوعی از حی العالم است و گفته شد و جالینوس گوید طبیعت وی گرم بود و در اول خشک بود و در دوم
 ناسیموم بر اجتنای غفن را نافع بود و بر هضم و بر سرکه طلا کردن نافع بود و دیتور بنوس
 گوید ورق وی چون خفا دکنند بر برص و شش ساعت را گفته نافع باشد بقایت و بعد از آن
 آرد جو خفا دکنند و چون بگویند و با سرکه پیامیزند و در اقباب بر هضم مانند و را گفته تا خشک کرد
 زایل کند **طبیعی** طبعی نیز گویند و آن داری و گفته شد **طبیعی** پیازی تپه گویند و بر آن
 اندلسی دزیس و بهترین وی فرب بود که در زمان خریف که نه طبیعت وی معتدل بود در کوی
 شکم را بزند و نافعان را نافع بود و نشاید که اصحاب آدامان کل وی گفته خاصه اصحاب ریاضت و
 اول آن بود که مانند مرسیه پزند از هر آنکه غذای وی غلیظ بود **طبیعی** از خست و
 گفته شد **طبیعی** کواش بر است و گفته شد **طبیعی** حیوانیت مانند ذراعی
 اما کوچک تر بود و در دت و همچنان سرخ بود و نقطه سیاه بر آن باشد و همان فعل ذراعی میکند
 و مولف گوید بیشتر از وی ویرا و سسک خوانند و بدل آن ذراعی است و گویند که میست
 در دت صنوبر و آن بقوت ذراعی است **طبیعی** نوشادر است و گفته شود **طبیعی**
 مجموع کلها بر دو مجتف بود **طبیعی** گویند و صنعت آن بسیار است و مولف گوید بهترین
 این نوع است بکیر و کل زرد پاک چهار من و بگویند و به پزند بگین کاغذ و یک من نمک و آب
 کتد و بدست بمالند تا حل شود و بعد از آن کل بر سر آن کتد و چهار یک موی بر آرد و بمزاض
 جید و چهار یک مکرین است بکر موی پخته بر سر آن کتد و نیک بمالند بهتر بود و آنکا گفته
 غند و گفته و را گفته تا وقت حاجت بگویند و استمال کتد باب صافی خمیه کتد که بهترین
 انواع کل حکمت اینست که گفته شد و نوعی دیگر صاحب منهاج آورد است یک جز و کل و یک
 جز و دم کوفته و پنجه و یک جز و نمک و یک جز و خطی و موی جیده بر سرشند و نیک بمالند و مستعمل
 کتد **طبیعی** ختم کل سرخ رنگین است و بغایت افس بود و از تلی جزیره گویند و آن

پیازی کل حکمت

انهم

زمین هیچ نبات نبود و نه وید و هیچ ششش نباشد و هیچ شک در آن زمین نبود و قبری
 در آنجا است و آن کل را مفرغ غانی خوانند و طین الکاپی گویند از بد آنکه زنی ساحران کل را
 یافته است و مفرغینه و خواهم نیز خوانند و صورت اطماس بر آن بود ایتاده و دیتور بنوس
 گوید کلی است از جزیره پیمون که چون بزکوی عجین میسازند و آن صورت بر آن میهند
 و خواهم الملک و ختم الملک از بهر آن گویند که صورت از طمس بر آن بود و اقوال بسیار
 آورده اند درین کل و جالینوس گوید بهترین این کل آن بود که از وی بوی شبث آید خون را
 به بند و در خون در دمان کیر نه بر زبان سپید و مولف گوید امتحان وی اول بلب کتد اگر
 بلب سپید دیگر بر زبان نهند باید که بچسب و بقایت نرم و افس بود و براق و گویند که آن
 زمین که کل ختم از آن می آید و نه از زمین یونان بود و این زمان آب گرفته است آن
 زمین تا شیخ الدینس گوید معتدل است در گرمی و سردی مانند مزاج آدمی اما بیوست
 وی بیشتر بود از رطوبت و سردی رطوبتی که مزاج پیوست باشد موجود است و در وی
 خاصیت عجیب بود و در تقویت دل و تغیر آن و تریای مطلق بود و مقاومست با جمیع زهر
 بکند و مولف گوید که یکی از قریب دو مثقال دیگر بر دیک که از سموم قتال است
 خورده بود و در زمان قدری طین ختم با شیر مادر بخورد و دانه آغاز می کردن کرد
 چنانچه مجموع که خورده بود و در ده شد دیگر با رم قدری شیر مادر بوی داوند بوی دیگر می کرد
 و یک مجلس طبیعت وی پامد و از آن زهر کشنده خلاص یافت و مجموع ریشها که خون روان
 به چون بر آن پاشند خون به بند و چون بر آن خفته کتد و سطر یا استمال کل را نافع بود
 و مقدار دماخ و از وی بکیرم تا دو درم به جهت که یکی مسک و لیانه و افعی با شراب پاشانند
 با سرکه طلا کتد نافع به بغایت و دفع سم آن بکند کسی که ذراعی و از بن بوی خورده باشد
 طین ختم پاشان می کنند ساعت دفع سم آن بکند و جب الفار نیز همین عمل کنند در دفع
 سموم هیچ گوید چون سمی که در ده پاشانند و تنبیه وی در زمان و یا دفع و یا بکند و استمال گوید

مفرست بشتن و مصالح وی کلاب بود و بدل وی در قبض خون طین روی بود یا طین
از منی که بخون بزرگ می سرشته باشند و گویند بدل آن میوه است و تر یا قیبه بدل وی نیست
طین ارمنی کلی است سرخ رنگ که به تیرگی نهند و اسحق بن عمر آن گوید سرخی است
که بسیار می زند و شبوی مذاق وی تریالی بود و بر زبان کسب و طبیعت وی سرد بود
و خشک بود در اول و صاحب منهای گوید که بهترین آن و روی بود که در وی هیچ زردی
نبود و چون سخی کنند بر زبان کسب طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوام و
طاعون را نافع بود و زردن و طلا کردن و جراحات را و قلع را از ایل کند و ترک که از سر سینه
و یزد و از آن ضیق النفس پیدا شود و او بهتر از و نبود و بنایت نافع بود و مقدار
یک مثقال سستقل کنند و سسل را نافع بود سبب آنکه ریش شش را خشک کردند و جهت
تب و باسی عظیم نافع بود و گویند در زمین ارمن و قتی با کیمیا عظیم متولد شد چنانکه چند کس
بماندند و باقی تلف شدند و از آن چند کس چون تحقیق کردند همیشه ازین کل آنک که
خورده بودند و این خواص از این معلوم کردند و از بهر آنست که اطباء شراب و کلاب
فرمایند و اگر تب بود بکلاب آب سرد و خشکی استخوان را سود و در باق قیام طلا کردن
و پوست پواسیر از مقعد بیرون آورد و گویند مفر بود پس زو مصالح وی کلاب بود و اسحق
بن عمر آن گوید بدل وی طین تجازی بود که در اندلس معروف با نجبار بود و گویند بدل
آن معونه است و گویند طین لاکی است **طین رومی** مجفف و قابض بود و منع و
که در جفون پیدا شود و بکند و چون باب کشنی طلا کنند خون که از چشم آید باز دارد
طین شاموسی طین شامس نیز گویند و گویند ساموس نیز گویند بهترین آن
بود که سفید و سبک بود و غایت بر لبان کسب مانند دبق و چون در آب نهند و
خل شده و از بلاد یونان از خیر و برترین خیر و دوی خشک تر از طین مختوم بود و بر اغسل
خاقت نیست و در پستن خون قایم مقام طین مختوم بود و بزرگ در نند طین طلا کردن ساکن

کردار

کردارند و در ابتدای فقرس طلا کردن نافع بود و در نشت دم و در مداوی قرحه امعا پیش از آنکه
متعفن شده باشد حقه کتد بجای الصل بعد از آن بنگاب بس باب لسان الحمل حقه کنند
سود دهد و اگر با سر که مخرج بآب پاشا مندا نافع بود جهت و رهای گرم خاصه چون بران
عصفر طوبیت زیاده بود و طبیعت باشد مانند پیضیتین و مجموع کوشتهای ست که
معروف بود بود و قطع نشت دم و طمشت دایم بکند چون با کلنار بری بخورند و چون
باب و روغن کل با لند حقیقه نند پس که ورم کرده بود ساکن کردند و قطع عرق بکنند
چون با شراب پاشا مندا کزیدگی جانوران داد و بکشند و را بنایت نافع بود **طین قری**
کلی است سرخ کلگون چون در دست بالند سرخی در دست بماند و چون بشکند در اندرون
وی رهای زرد بود و چون بر زبان نهند بنایت بکشد چنانکه خیل باز توان کرد از زبان
طبیعت آن سرد و خشک بود و در وی قبض معتدل بود نافع بود جهت مجموع جراحات و
در طلا کردن و جهت شکستگی و کوفتگی اعضا و از جای بلند افتادن بنایت مفید بود
مقدار ماخوذ از وی چ درم بود و از قول اسحق سج امعاسی و کبیدی را نافع بود و جهت
نشت دم و قرحه امعا شامیدن و حقه کردن نافع بود از جهت ادویه قتال چون
بکیرم از وی پاشا مندا باب سرد و مطبوخ سودمند بود بدل آن طین مختوم بود
طین قنقو لیا رخام خوانند و آن مانند صناع رخام بود سفید و براق و خوش
بوی و گویند از وی بوی کافور آید چون تازه بود و آن نازک بود و آن نوعی از رخام
و زینور نیوس گوید آن دو نوع است یکی سفید و دیگری فریری و وی دسم بود و جالینوس
گوید قوت وی کم کب بود و وی تیریدی و تخلی بود از بهر آنست که چون مفول کنند خوا
خلل از وی بیرون شود و طبیعت وی سرد و خشک کرد و چون قدری سردی و آب طلا
کنند بر سوختگی آتش نافع بود و این خواص بود بسیار و منتعت دار و چون با سر که طلا کنند

مجموع و درهای گرم و درم زیر معده بغایت نافع بود و در شتهای دشوار زخم چون بسوزانند
و شسته کشته و استعمال کنند بحال صحت باز آید و مولف گوید در کوهستان یزدی باشد و زمان
جهت جلای روی استعمال میکنند و روی را پاک کرد و این شمع چون گوید بدل آن طین هم
و این حسان گوید اهل بحر و طین قیولی طین آن خوانند و اصناف وی بسیار است از
و بجلاسی و اندلسی و ارمنی بهترین همه بود و بعد از آن بجلاسی و وی فاضله بین بود و آن بغایت
سفید بود و وی صلب بود و زرد شکسته نکرد و در آب حل نشود تا دیر زمان و چون حل شود
در وی لزوخت پیشه بود که در غیری و اندلسی و نوح بود یکی سفید و دیگری سیاه و آنجی بغایت سفید
بود و در معالجه استعمال کنند و آنجی بود بد باشد و در وی تصرف نباید کرد **طین اخر طین**
محمد بن عبدل گوید ملک خالص است از سنگ و رمل و علی بن محمد گوید خالص از رمل بود و شوش
گوید که کلی هست در نزد یک شیر از و شیرازی کل گری گویند و در طبیعت نزدیک با این است
و انرا هم بدین اسم خوانند و آن کلی بغایت بزرگ است و چون پیوست با دام بریان کست
چون بخورند لون را سرخ گرداند و طعم آن خوش بود و کمتر بریان ناکند و خورند و علی بن زین
گوید طین اخر طین سرد و خشک بود و باعث ال نافع بود جهت همه جراحات **طین قاری**
بهترین وی سرخ بود و شیرازی ویراکل سرشوی گویند و طبیعت وی سرد و خشک بود و در
راناغ بود و چون دو مثقال از وی پسته کل کنند و گویند مفر بود بمشانه و مصلح وی آب سرطانات
بود **طین اصفر** طین الصنم خوانند و آن از مو صغی که نزدیک قسطه طینه است از نه
و لون آن زردی نیره بود و در انجا رعبا نماند که برین کل هر نمند و آن طلسم کسی نداند
خواندن و نداند که چیست و اگر کسی دیگر سازد از طلسم باشد و آن عزیز بود و طبیعت آن
سرد و خشک بود و بر و رهای گرم طلا کردن سودمند بود و خون رفتن باز دارد و خوردن
وی در پستان چون از همه طینها بوقت تریه و فاضله **طین اخر** صفت آن در طین بود

سیاه

رنگ

لحم

کشته **طین بلد المصطکی** طین جزیره مصطکی طین جیا خوانند و جیوش هم خوانند
و دیغورینوس گوید بهترین آن بود که بلون خاکستر بود و این کل رقیق بود و صناع داشت
باشد و بارهای مختلف شکل بود در حمام چون خود را بدان بشویند روی را و مجموع بدن را جلا
دهد و فاضله ترین آید بود جهت ریشها که از سوختن آتش بود پسته کل کردن **طین اخر طین**
صفت ترین طینها بود و ضعف حواس بود و ریشهای چشم را نافع بود و چون زن آبستن
از خود بپاویزد بچنگاه دارد و وی جلاد به بغیر از **طین کرمی** بیونانی اساطیلیر گویند
معنی این اسم کرمی بود و بعضی قوما قیطس خوانند و این اسم شتق از قرمان بود و معنی آن
دو آب بود و آن کل از مدینه سلو قیا با از بلاد سوریا بود و بهترین وی آن بود که سیاه بود
مانند قحط که از جوب صنوبر گیرند آنجی خاکستری بود بد بود و جالیوسس گوید بدان سبب
کرمی خوانند که در زمان بهار در ابتدای آنکه درخت کرم برک بیرون کند این کل بر درخت
وی بالند کرمی که درخت آنکو را تپاه می کنند و برک آن میخورد و یکسند و دیغورینوس گوید
چون وی نزدیک بخوبه **طین مصری** ابله خوانند و جالیوسس گوید مطحولان مستقیما
بسیار دیدیم که در اسکندریه طلا کردند نافع بود و بر و رهای کهن و در دمان فرمن بواسیه
طلا کردن بغایت سودمند **طین پیشا بوری** طین ماکول خوانند و طین
خراسانی خوانند و آن کلی است که ظم بریان کرده خورند و بدان متغی کنند و وی نوعی
از طین اخر بود و لون وی بغایت سفید بود مانند اسفند اج و شیرازی کل سفید خوانند
و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند کرم به سبب آنکه شوری دارد که قوت نم معده
بد و غشی راناغ بود و متغی کند و تری معده ذایل کند و مقدار فاخو از وی بکیرم
بود تا یک مثقال و اگر زیاده کستد منفه فراج بود و سده آورد و سنگ کرده سپد کند
و اینون تخم کرفس ضروری کم کند و صواب آن بود که ترک کستد از بهر آنکه فساد آن زیاده
از اصلاح آن بود **طین الصنم** طین اصنوست و کشته **طین خراسانی**

طین نیشا بودی است و گفته شد **طین الأحمر** مغزه است و در میم گفته شود و العلم
طاف طاف طاف
 و طغیر فودج بودی است و گفته شد **طغیرة العجوة** تر خشک است و در حاکمیت
طلیم کمر النعام است و در نون گفته خواهد شد **طلعت المغرب** بزم و خشک
 بود و در سیوم و در الشعب راناف بود چون خاکستر آن با سر که طلا کنند و اگر سخن گفته با قمار
 و بر کوبیدگی مجموع جانوران و سباع نهند نافع بود و اگر سخن کنند با غسل و طلا کنند و در
 مناسل و نفوس راناف بود و اگر بول کور دکان پزند و بر شکم ضا و کنند قولنج که از بلغم
 نوح بود و ریا نافع بود و مسهل اب زرد بود **طلعت التیس** سم که سوزانند و سخن
 گفته و با غسل میسر شد و باب پاشا منافع بود جهت کینه کردن در جامه خواب و اگر
 در خانه دو و گفته مار بکشد و **طلیح** اسم ثم جود است تر د اهل عرب و قیر دان
 و غیر آن **طیان** یا سمین بریت و بر بری این نیز خوانند و با غلظی دیگر نیز بود و در
 قومه خوانند و معنی آن عشته النار بود و نبات وی پیشتر در پیا با آنها و تلها بود مانند بلبلا
 بعضی بر بعضی پیچیده بود کل وی با سمین شکل بود کوچک و بر خاشاکها خار بود مانند خار
 کل و پیشتر نبات وی با غلیظ بود همیشه و از وی جدا شود آن که در دوح وی سیاه و دراز
 بود در فعل مانند خربق سیاه بود یک حرارت وی زیاد بود کرم و خشک بود و طبیعت
 آن چهارم چون بر عضو نهند جسم را بسوزانند زود مانند شیطح چون سخن گفته با سر
 و بر بوق سفید و سیاه طلا کنند زایل کند لیکن بسیار را نکند و چون خنما و گفته بر عرق
 انما عضو را ریش کند و بغایت نافع بود و چون پیا شامند از وی چهار دانگ در می
 با سمین آن بسفای سمین آن مقل از روق دوازده مجلس خط سودا سی براند و ریو و
 و عمر النفس راناف بود و کل وی صداع سرد و ریا غلیظ از سر بکشد چون پیونده و
 روغن کل وی کرم و لطیف بود و محلی قوی سعه مند بود جهت لقوه و فلاح و عرق السنا

دسته و در صفتی سرد و راناف بود **طاف**
العین **عاقرة** در دمشق و الفرج خوانند پیون تالی فوریون و شیرازی
 ماکر او بهتر بین وی آن بود که تیز و حرق بود و نیز از ابغایت بسوزاند و فریم و غلیظ
 بود چون شکسته اندرون وی کشید بود و آن بخ طحون رومی است و کوبند جلی و
 طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم سخن گفته و بر بدن مسح کنند و بر اند و استرقای
 احتساب از من راناف بود منع تولد کوزا بکند و سده معفا که یکشاید و بلغم که در معده
 بود زایل کند چون در دندان گیرند و در دندان که از سردی بود زایل کند و چون با سر
 پزند و آن مضمضه کنند در دندان ساکن کنند و چون بخابند بلغم را بزدایند و موافق
 اعضایی بود که سردی بر وی غلبه کرده باشد و سرد حرکت آن باطل شده باشد و مفلوج
 و معزوع را بغایت نافع بود چون بعل مجنون کنند و لعق کنند بلغم معد و یکبار از اند
 و حی معیت را پیغزاید و در غزایهای سرد و ترو و مشتی که بد کرم و خشک بود در چهارم
 و اسحق بن عمران گوید چون با سر که پزند و بدان مضمضه کنند نافع بود جهت ورم لثه
 و طارثه و استرقای زبان که سبب آن بلغم بود و ابو صلیب گوید چون پیا شامند از وی
 دو درم سهل بلغم بود و شریف گوید روغن وی استرقا و فالج و لقوه را بغایت مفید بود
 چون بعل مجنون کنند بضمیمه مالند پیش از جماعت حمامت بر آن کیزد و غاف میگوید
 چون عاقره را بکوبند و با غسل برشند و پیا شامند صرع راناف بود و اسحق گوید
 مغز به شش و مصالح وی مویزج بود و بدل آن در غرغره فوچه بود و درم ضمای معده
 را من بود و کوبند بدل وی در فلفل و حل بود **عاقرة** شجارت و گفته شد **عاقول**
 کوبند نوعی از جنوب است و خلافت عاقل درخت حاج است و گفته شد **عجیب**
 و عجیب نیز کوبند و آن تر کاکج است و گفته شد **عبر** نکر است و گفته شد **عقم**
 زیتون کوبی است و گفته شد **عجب** حب النیل است و گفته شد **عجم الزنبیب**

فصا خوانند پارسى دانه مویز کوبند طبیعت وی سرد و خشک بعد در اول و کوبند دوم
شکم به بند و **عده** پس خوانند و میونانی قاقوش کوبند وی قیاح بعد م کب از قوت
قابض و جاذبه پوست وی بقایت قابض بعد و بهترین وی سفید رنگ بعد همین که
زود بخند شده چون در آب کشته سیاه نشود طبیعت ان معتدل بعد در کبی
و سردی و خشک بعد در دوام و کوبند پوست وی گرم بعد در اول و مقشوی بر
بعد در دوام و کوبند در اول و کوبند خشک بعد در سیوم و در یقورینوس کوبیدادن
اکل وی کردن تاریکی چشم آورد و با سون بر نقرس ضحا و کندن ناف بود و با اکلبل الملک
ور و عن کل سفرجل بر و یوم چشم اگر از گرم بود و برستان ضحا کردن ناف بود
و جرم عدس شکم به بند و آن آب که عدس بخته باشند شکم براند و خافرا سود
مند بود و عدس مولد خلط سودا بود و خوا بهای اشفته نماید و خون را غلیظ
کند و در پر مضم شود و معده را بید بود و مولد ریاح بود و معده و امعاء و اعصاب و شش
و سر را بید بود و چون با مندی یا و یا بالسان الحبل یا سلق سیاه یا حب الکس را
یا قشور رمان یا ورق کل خشک یا زعفران یا سفرجل پزند و شکم به بند و وحدت دم
ساکن کنند و مقوی معده بود و چون مقشر کنند و سی دانه از وی فرو برند اثر خای
معده را ناف بود و چون با غسل یا میزند و ریشهای عجیبی را بصلاح آورد و شیخ
الربیس کوبید خون را غلیظ کند و مانگند در عروق روان کرد و خلط سودای
و امراض سودای توکد کند و بسیار خوردن وی جذام آورد و در رهای صلب و طمان
پیدا کند و نشاید که غسل خورند که **سده** بسیار در جگر پیدا کند و مضر بعد با صواب را
عسر البول و منع ادرا ببول بکشد و بدترین وی نمک سود بعد و کوبند اشتقا
ناف بود و صاحب جدری و رها گرم را ناف بود و چون با سرکه یا با غوره پزند
و دفع ضرری ان بود که با کوشش بر دفریم پزند یا روغن کاه یا روغن بادام و بدل

ان طبع

آن طبع ماضی بعد **عده** **مر** بشیر از ی بنو تخله کوبند و ان نوعی از عدس بری
باشد و ان گرم باشد و بول و حیض براند و مسهل دم بود و کوبند در وی تزیای قتی منت
و بدل وی فوج نری بود و کوبند بدل وی نیم وزن ان دانه حطل بود و دو وزن ان
عدس **عذر** تا کند شراست و کشته شود **عدس الما** صاحب نهاج کوبید
پرسیا و شان است و صاحب جامع کوبید طحلب است و کشته شد **عذبه** جز مارج
و کشته شد **عرف** بلغت اهل نجد قضیب است **عرق الخیار** صفت ان در
باب الف کشته شد **ععر** سر و کومی کوچک بود و بزرگ بود و بشیر از ی انرا
و هل خوانند و کوبند درخت وی گرم بود در سیوم و خشک بعد در اول و مخن و ماطف
بود و دخان کردن وی کتوندگان بکوبند و ناف بود و دمت احتناق **م** جسم
دسد و بکشد و بول و حیض براند و دفع کوبند کی جانوران بکشد **عرا** بهارت
و کشته شد **عرو** طینتا مستعمل از وی ج وی است و انرا اهل شام بهد خوانند و
اهل مشرق قلیقی و بعضی علاج خوانند بشیر از ی جوینک ایشان خوانند و در الف صفت
ان کشته شد و بدل ان زرا و نه طویل است بوزن ان و فونج و دانه انج
بوزن ان **عروق** **اصف** پارسى ج که خوانند و بهترین وی باریک بعد
و طبیعت وی گرم و خشک بعد و مسهل بلغم بعد و مقوی معده و مقدار نیم مثقال مستعمل
بعد و مضر بعد بمثانه و مصلح ان غسل بعد **عروق الصند** عروق الزعفران و
عروق الصباغین نیز کوبند و ان دو نوع بعد کوچک و بزرگ و ویرا پیارست
زرد و جوید کوبند و کوچک وی کوبند مامیر ان است و کشته شده و طبیعت ان
گرم و خشک بعد و تا سیوم و کوبند در دوام و در وی طباسی قوی بعد و خاپدن وی
در دند انرا ناف بعد و عصا ده وی رگشای چشم پیفزاید و سفیدی یم و با شراب
سفید و آبسون پاشا مند یونان که از سده جگر بعد معده دهد و اگر کوبند و بر

ریشها باشند خشک گرداند و اگر در چشم کشند قوت باصره بدید بدل وی نیم وزن آن
 مایه آن بود و گویند نیم وزن آن عاقر قرحا **عروق حمر** فو است و گفته شود
عروق سفید مستعمل است و گفته شود **عروق الصباغین** عروق الصر
 و گفته شد **عروق الشجر** علك است و گفته شود **عروق الكافور**
 زرباد است و گفته شد **عوق یا بس** قلقونی است و گفته شود **عوان** آن
 چیز است که زیاده میشود و طاهر میگردد **عصم** اسمی سرانی بود باد و خجانی
 بری را و بعضی صدق خوانند و گفته شد **عروق دارمیزم** اصل سوس است
 و گفته شد **عرم** مایه است که اهل مغرب ویرا سردین خوانند و بیونانی شمار
 خوانند **عصفت** کافیتوس است و گفته شد **عرمصن** نوعی از کبک است و آن را
 کنا رتو و برنی دهد و خارهای دراز داشته باشد مانند منقار مرغ و بعضی مانند **عرف**
 نزدیک اهل مغرب خوض خوانند و یلقت اهل بخت خواته و گفته شد
عوط خشک است و گفته شد **عرج بری** بلون است و گفته شد
عز الکبیر قنطاریون غلیظ است و گفته شد **عز الصغیر** قنطاریون
 دقیق است و گفته شد **عساکج** لف الکرم است پاریس پوز خوانند
 و گفته شد **عسل لینی** میوه ساید است گفته شد **عسل النحل** نمرین وی
 آن بود که صدوق اخلاوة بود و خوشبوی و غنید بود و گویند فاضله بین
 عسل آن بود که بهرخی مایل بود و ریخی بود و بعد از آن صیغی و این شتایی بود بک
 و نوعی از عسل مرغی بود که چون بیویند عطسه آورد و آن نشاید که خورد و گویند
 بویندگان خشکی آورد و عرق سرد و عقل را از ایل کند چون بخورند البته عقل را
 زایل کند و عسرق آورد و مداوی وی نمی کنند و بعد از آن مایه نمک سود
 و سدای جزرند چند نوبت تا معد و پاک کنند بعد از آن تقاح فرو مکنی خوردند

سرد

نوعی دریا

نوعی دیگر عسل بود که حکم دی حکم شوکران بود و همان علامتها حادث شود که از شوکران و معالجه
 دی چون معالجه شوکران بود و آنچه عسل نیک بود طبعیت آن کرم و خشک بود در دوام
 و دقت و ریوس کوبید قوت جاذبه رطوبات از قریب بکشد و منع عفونت بکند و چون با شربت
 پزند و بر قباله زایل کند و چون شهابا لند شیش بکشد و دفع کند و اگر با جگ اندازی سوده بالند
 پامیزند و نیم کرم در گوش حکاقت در زایل کند و چون بدان خشک کشته یا غرور ورم حلق و ورم
 غشک که بر جانب زبان و لوزتین بود و حقایق بلغمی را نافع بود و بول براند و چون کرم کرده با وغن
 کل پاشانند سر امواتی بود و گویند یکی جانوران و کسی که افیون خورده باشد و قطره خون لعوق
 کشته یا پاشانند نافع بود و گویند یکی سکه و یوانم نافع بود و اگر با نمک بر سیاهی که بر اعضا از
 ضرب پیدا شده باشد چون بالند زایل کند و مسفوری کوبید زرد و سخیل بصبراشود بلغم را دفع کند
 و پیران و سرد و زاجان را نافع بود و در تبستان و زراعت های کرم بغایت بدیده حتی حم حادث شود
 درازی کوبید سچ معالجه است و دندان در تخته و جلا و در کوشش رویا بیندن لثه به از عسل بنود
 جسم و دندانگاه دارد و اگر با بگشت سنون سازند دندانرا سفید گردانند و صحت آن نگاه دارد
 شریف کوبید چون بار و غن کل در ریشهای شمدی و مجموع ریشهای بلغمی شود بالند زایل کند
 و جربست چون با دویه غلط کشته که در وی جلای بود چشم را جلا دهد و روشن کند و اگر شهاب چشم
 کشند همین عمل کند و قوت باصره بدید و چون با آرد حواری برشند بر ورمهای که بخته شده باشد
 بهر شش بکشد و چون بکشد و چون باز را وند طویل بایر که برشند کوشش بر جاختهای عمیق
 بر و یانند و اگر حب حلب و بادام تلخ و آرد جو با وی اضافه کنند و بر بدن طلا کنند عرق برزداید و
 چون با آب پاشانند سیند را از فضول پاک گردانند و شہوت جماعت برانگیزد بغایت
 و بغایت مغلوبان را نافع بود و چون کف ناکر فته با آب پاشانند حکم براند و چون با آب پاشانند
 ریش و در ادرت کند و مطبوع وی بنوعی نافع بود و چون نیک از وی متولد شود خاصه در میان
 و جانان را مضر بود و چون بسیار خورند تشنگی آورد و چون با آب نیم کرم آتش مند می آورد و معالجه

زمان نر بود و حاضراتی در بوب فواکه و بدل وی میبخت شریین بود **عسل طبرزد**
 کرم و نر بود و عسل نی شکم براند و عسل طبرزد را بشیرازی شیر و نبات خوانند و از آن قصب
 و آنرا زنی شکر کپزند **عسل بلادر** منفعت وی در بلاد کشته شد و اینجا نیز کشته شود اگر غیر آن نوع
 خوانند مانند روغن کندی و خود کپزند و آن جناب باشد که شیشه در کل حکمت کپزند و بلادر را
 سران بردارند و در شیشه اندازند و آتش پرشت شیشه بر فروزند آهسته بعد از آنکه سر
 نگون بود و قدری بوی است یا لیف خواهر و دهن شیشه نهند تا عسل از وی بیرون بکشد بر دارد
 بوقت حاجت استعمال کند و مولد کوبد و آنجا بی آتش کپزند بهتر بود بکپزند بلادر را و بشکافند
 در دست بر روغن کر دکان یا کر دکان جایند و بالند و بلادر را در دست بمالند و بکار
 عسل وی از دست حاصل میگردد زمان که دست پاک کنند و دیگر روغن کر دکان در دست
 بالند تا عسل بدست نجسید و بکار و حاصل کنند و این نوع بهتر بود و مولد چند نوبت
 امتحان کرد و هیچ مضرت نرسید **عسل داو** او مالی است و کشته شد **عشره**
 صاحب منهای کوبید و درخت اعلی یا بی بود و آن یکی از تنوعات است که ویرا خرج خوانند
 و قلع وی مانند قلع و فلی بود و کوبند که نوعی از وی است که اگر در سایه آن نشینند کشته شود
 طبیعت وی گرم بود و در سیوم و خشک بود و چهارم و در وی قبضی باعث ازال بود و لبن وی بر قویا
 با و سعه طلا کردن نافع بود و با عسل جهت که قلع که در دکان حادث شود نافع
 بود و شکم براند و مضغ احشایه و لبن وی سه درم کشند و به و شکر وی در سینه کشته شد
عشره بز را لر و ست و کشته شد **عشره** نوعی از بلاب است و کشته شد **عصاب**
 شیطخ است و کشته شد **عصیفه** بزبان بغداد و موصل خیری زرد بود و کشته شد
عصفر پیارسی خشق خوانند و با صغهای کل کاوشه خوانند و آن نوعین بعد بوی و
 پستانی گرم است در اول و خشک است در دوام و بوی گرم و خشک است در سیوم و وی را
 معتدل بود با مضغ کلف را زایل کند چون با سر که بر قویا طلا کنند نافع بود و درهای گرم

وزنک زعفران نیز کوبند

نافع بود و با عسل جهت قلع کدوکان نافع بود و خاصه بوی و جالینوس کوبید بدل وی
 زمره المله بود **عصبه** صاحب منهای کوبید و جعفر است و کشته شد صاحب جالینوس کوبید
 که بلاب است که وی را پیونانی قنوس کوبند و کشته شد صفت آن **عصی الراعی** بطیاط کوبند
 و بر سیان دار و مع خوانند شیرازی کشته خوانند و بلغظ دیگر سرخ مرد کوبند و آن دو نوع بود
 نر و ماده و بهترین آن پستانی بود سرخ رنگ که بسیار می مایل بود و طبیعت آن سرد است و نر
 دوام و کوبند خشک بود در سیوم و کوبند تر است و وی قایض بود منع خون رفتن بکند و کم
 ببندد و بر آرد و ام و موی چون جره و نمل نافع بود و ضا که در دهن و بر اجتهای نر را با صلاح آورد
 عصاره وی چون در گوش چکاند گرم کوبند و در گوش بکشد و در گوش بکشد و اگر فرج را از
 وی زن بخورد بکشد قطع سیلان مزمن که از رحم بود بکشد و چون آب وی پاشا منده جهت نفث
 دم که از سینه نافع بود و تقطیر البول با سود و مد از هر آنکه ادرار بول با کجی کرد اند و قویا
 را سود و مد و مقدار استقل از وی در درم بود و چون با شراب پاشا منده کوبید که جانوران
 زمره دار نافع باشد و چون پیش از تب آمدن بیک ساعت پاشا منده نافع بود جهت
 ادرار و اسهال کوبید و مضر بود شش و معده وی معتدل بود و بدل وی غلبه بود
عصب پیونانی نوارس کوبند و کشته شد **عصفور** پیارسی کجشک کوبند بهترین
 آن بود که قرب بود و آنجا در خانه فریاد کنند بد بود و اولی آن بود که از خوردن وی اجتناب
 نمایند که خون بد از وی متولد شود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم کوشش وی صلب
 نر از کوشش دراج بود و باده را زیاد کند خاصه و ماغ وی و ابو العلاء بن زمر کوبید جهت لقوه
 و فالج و استرخا و انواع استسقا را نافع بود و جماعت را زیاد کند لیکن خوری مزاج
 را نیکو نبوده و اگر اتفاق افتد باید که بکفچین نرزش بر سران بخورد و وی مضر بود بر طوبیت
 غریزی و خون صفراوی متولد شود و اولی آن بود که بر روغن بادام بریان کشته و چون
 نملی بطنی بکشد کوبند زرد و نر بکشد زرد از بریان کرده و باید که قطعا استخوان وی نخرند

که حج در می و امعا بهر کند **عصاره طینا** شفاف با مشیخو است و بهتر بنان زرد رنگ
 بود بکرم و عمل در میانان که در نواحی موصل سازند طبیعت آن سرد و خشک بود در های کرم
 را تحلیل دهد و حرارت آن بنشانند و در چشم کمن و نور انافع بود و صفت وی جنانست
 که آب وی بگیرند و بوشانند یا غلیظ شود بعد از آن شفاف سازند و بدل آن محض بود
 یا پوشش در بند **عصاره شحاش** انبیون است و گفته شد **عصاره المنک**
عصاره السوس است و آن ریت سوس بود طبیعت آن معتدل بود در حرارت و
 رطوبت و در وی قنطاری که بود خشونت قنطاریش را نافع بود و ریش مثانه و شکلی
 قطع کند و قوت او در پیاده بشکند و بدل آن دو وزن آن اصل سوس بود **عصاره قمر**
 اقا قیاست و گفته شد **عصاره غافق** غافق تر بکوبند و آب آن بکند و در
 اثناب نهند تا بخیج گردد و در دارند و احتمال کنند و در غایت تلخی بود مانند صبر و طبیعت
 آن سرد و خشک بود و ملطف و مقطع جوب و حکم را نافع بود چون با آب شامترج و سبب
 پاشا منافع بود بهر جهت بهای کمن و در دیگر را و مقدار از وی یک مثقال بود و
 گویند مفر بود با نشین و مصحح آن مصطکی بود و بدل آن سه و نیم آن و لوق سماق و گویند
 بهر وزن آن غافق **عصاره الحنة البیس** بهترین است از بهر صنعت آن مانه
 غافق بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در چشمش و نفع آن در معده و نافع بود مقدار
 ماخوذ از وی یک مثقال بود و اگر بر اعضا مسترخ میاد گفته قوه دید و سخن گویند مفر
 بود بکود و مصحح آن ماء العسل بود و بدل آن اقله قنیا **عصاره قشاق** **عصاره الحار**
 کرم بود در سیوم منقش بود و غشیا ن عظیم پیدا کند تا بکدی که خنق کشد و غشی و افتاد و در
 و مد او ای وی بی گفته و او در را ای کسی که گفته ش خورده باشند گفته و صفت آن
 در قشاق الحار و گفته شود بدل آن عصاره خنق و سوا و سراسر است **عصاره البستین**
 صفت آن مانه صفت غافق است و طبیعت آن کرم و خشک بود سخن و مقبض

به بهشت

بود بهای کمن را نافع بود و سرد و جگر کشاید و مقدار ماخوذ از وی تا یک درم بود و در
 صفرا از معد پاک کند و صمغ وی ریخته بود و بدل آن سه وزن آن ورق است
عصاره انبر بارسی سرد و قابض بود و حرارت جگر و معد و در های از نافع بود
 و قوت سرد بود بهر صنعت آن بگیرند زرشک خوب تازه رسیده و آب آن بگیرند و صافی
 کنند و بوشانند تا غلیظ شود و بر وی کاغذ اندازند تا رطوبتی که بود شفاف کند و یاد
 اثناب نهند تا تمام خشک شود و تر بود خشک و بر او آب بوشانند و با لایند و صافی کنند
 و در اثناب نهند تا تمام شود و خنق کشد و بدل آن دو وزن آن زرشک بود و از بهر
عصاره الکرنب کرم بود در درج دوام **عصاره رمان** اسحق گویند کرم بود
 دوام و مولد کید این قول و درست **عصاره آذن الفار** کرم بود در دوام
عصاره بجز فریم کرم بود در دوام درج **عصاره ورق الغوب** سرد بود در سیوم
عصاره شحاش کرم بود در سیوم و بدل آن عصاره بجز فریم بود **عصاره النج**
 بدل آن عصاره عوج است **عصاره بحر الجوز** بدل آن در بنفشه است
عصاره الطرائف سرد و خشک و قابض بود و بدل آن عصاره قنطاری است که آن
 اقا قیاست **عصاره الشوک** عصفور الساج نیز گویند و آن طر غلو و قطرس است
 و گفته شد **عصاره شحاش** خطمی بری بود و گفته شد **عصاره** عصاره نیز گویند و آن صبر است
 و گفته شد **عصاره** در نفع است و واقع شده است بر سردی از درختهای غار
 مانه عوج و قشاق و قوط و آن **عصاره** فاضله ترین گوشت مواشی و نیکی ترین عصاره است
 و بشیر از سگ خواهد و زود و در تر مضم شود بواسطه اعتدال رطوبت که عصب با وی
 آمیخته است **عصاره** ضومر آن است و گفته شد **عصاره** قطن است و گفته شد
عصاره حنبل روی است و گفته شد **عصاره** بنایت است که بیونانی و نیسا قوس
 خواهد و گفته شد **عصاره** سوخته وی حمل و مجت بود و گویند استخوان آدمی صمغ را

و اگر زرشک

تشاد و جالینوس گوید بیکسان با استخوان سوخته از صرع و در مفصل شتایان
 استخوان کهن چون بسوزانند سودمند بود جهت ریشتهای که در اعصابی که مزاج وی
 خشک بود و مانند ذکر و انشین و امثال آن و شریف گوید چون پزند استخوان پر پیچ
 را بر سر که و طبع وی بر سر پزند قطع رعان بکنند و چون سخن کنند استخوان پوسیده
 ریزه کنند که در دیوار مایه و بکلاب میرشند و بر ریشتهای ضامه دکنند نافع بود و
 چون سخن کنند و با الشیم میرشند و طلا کنند بر اثر آید و غیر آن زایل کند و کعبه
 چون بسوزانند و خاکستر آن با کفچین پاشانند و رم سبز محل کند و چون بپزد
 پاشانند یا بر انگیزند و چون استخوان را ن گالی بسوزانند و خاکستر آن با عصا
 عصا را می پاشانند قطع نرفدم بکنند و شکم رفتن را سود دهد و اگر استخوان را
 سخن کنند و مجوز کسی داند که نب ریع و آشته باشد چنانچه ندانند زایل کند و غافلی گوید
 خاکستر استخوان سوخته چون با سرکه سخن کنند و بر سوختگی آتش ضامه دکنند نافع بود و
 در حوله آلوده اند که کعبه این عرس چون زنده بود پیر و ن آید و بوزن آویزند
 آبیستن نشود و در خواص این زمر آورده است که دندان کودکی را با اول پیفته پیش
 از آنکه بر زمین افتد در صحیفه نقره گیرند و بوزن آویزند منع آبستنی کند و اگر استخوان
 آدمی مرده بر آب آویزند در وی که داشت باشد از وی زایل شود و اگر بر صاحبیت
 ریع نباشد نافع بود و اگر جمیده ناخن ده گانه بسوزند و آن خاکستر بخورد کسی در محبت
 الفت در دل آنکس پیدا شود و اگر دندان آدمی و استخوان بال راست مد در زیر
 بر خفته نهند و دام که نهاده باشد پیدار نشود و اگر دندانهای راست نهند بر
 بان و وی در بندند قوت زیاده کند و اگر دندان پیش رو باه بر مصرع بندند صرع از وی
 زایل شود و اگر کله سر آدمی مرده گرسنه شده دفن کنند در برج کبوتر نر زیاده شود و اگر
 استخوان بهلوی راست کشتار بر صاحب شقیق و راست آویزند و جبب بر جبب آویزند

و بر سینه

در دندان

در زایل کند و باب بر باب و خرس بر خرس و گویند در طرف بال خر و سر و استخوان است
 که سوراخ دارد اگر استخوان بال راست بر صاحبیت دایم آویزند شفا باید و اگر مرده
 استخوان چون بر بهایم و یا بر آدمی آویزند منع تب شکستگی بکنند و دیتورینوس گوید
 چون پیشش پیش شک بگیرند و در پارچه پوست بپزند و بر باز و بندند ایمن باشند ایمن
 از شک دیوانه و این زمر در خواص آورده است که چون پیشش شک بر کسی بپزند که در
 خواب سخن گوید دیگر نگوید و اگر بر کودکی آویزند دندان او بی زحمتی بر آید و اگر بر حصا
 یرقان بپزند فی الجمله نافع بود و فی الجمله چون باخه دارند شک بر وی بانگ ترند **عقصر**
 پارسی ماز و گویند و پیونانی نفس بهترین آن بود که سبز بود و سوراخ خاشته باشد و
 از باق فالیسر خواسته و آن غوره بود و با کسیده بود زرد رنگ دست و بزرگ بود
 و این ضعیف تر از سبز بود و سوختن وی با آب آتش بود یا بازیت بسوزانند تا سوخته
 شود از بهر سیاهی موی حضایی نیکو بود و طبعست وی سرد بود در دوا و گویند در اول
 و شک بود در سیوم و گویند در دوا و بغایت قابض بود چون شهابگیرند و سخن
 کنند و مانند خمد بر آن عفو نهند که مریض باشد در بر و پیر و ن آمدن مقدر را نافع
 بود و چون بسوزانند قطع خون رفتن بکنند و اولی آن بود که بر وی آتش تشویه بکنند و در
 شراب اندازند یا در سرکه خون را به بند و چون با سرکه بر قوی طلا کنند زایل کند و آن
 وی حضایی بود موی را و چون ویرا بسایند و بر کوشش زیاده بخورد منع رطوبت
 کند که از لثه و لغات و رم روانه بود بکنند و قلع را نافع بود خاصه که در کان را و چون
 سخن کرده در غذا یا آب کتد اسهال کمن باز دارد و قوت معده ضعیف بد و دایم
 در اندرون ماز و بود در سوراخ دندان نهند در ساکن کند و طبع وی در آن نشستن
 جهت مقدر پیر و ن آمدن رحم و رطوبت سیلان که از رحم روانه بود و کمن باشد باشد
 غلیظ نافع بود و چون بغایت سخن کنند و در بینی دهند خون باز دارد و چون با سرکه سخن کرد

افشاند

در دمان گیرند قلاع را بیل کنند و اگر با سر که پزند و بر حرقه طلا کنند در ابتدا سودمند بود
و منع غلظت بکند طلا کردن آن و واجب آن بود که چون خواهند که پاشند جهت اسکا
سیلان بصرفه نیش بخت یا صمغ عربی در آب حل کنند تا مغزت بخلق نرساند و بدل وی
نمره طر فایده بوزن آن و گویند غصص و جنت بلوط و حب الاسد و قشور رمان و حبیلج
زرد و نمره طر فایده و ادویه یا یکدیگر ترکیب کنند در طبیعت **عقار آدم** گویند منافات است
و گفته شده **عجیب** در سطوطا لیسر گویند اجناسی بسیار است و معدن وی بسیار است
در بلاد یمن و ساحل بحر روم و بهترین آن بود که بغایت سرخ و شفاف بود و این خوشتر
گفته شد و خشک بود و قوت چشم بدید خفگان را نافع بود و قوت دل بدید و دندان
متحرک را محکم گرداند و اگر انگشتی عقیب و انگشت کنند و بواجب رخم روند خشم را چشم فرو نشیند
و قطع خون رفتن بکند از مخرجی که باشد خاصه زنائی که دایم از ایشان آن به و اگر
فوری که ده سنون سازند خون رفتن بر دندان باز دارد و رنگ میرد و دندان از این
گرداند خاصه که بام و اید و بدیده **عقار بان** است و قند ریون است و گفته شد
عقرب پیارسی کثرت و خواتند و پیونانی سحر و نیوس جوسا و سوس بهترین وی نر
بود و نشانه نران بود که صغیف و لاغری و ویشته وی سطر بود و ماده بر عکس بود طبع
وی سرد و خشک بود و اگر در زیت بوشانند و آن زیت کوشش چکانند در ساقن کنند
و اگر خورده کنند و بر کزیدکی وی نمند در زایل کنند و اگر بویان کرده بخورند همین عمل
کند و شریف گویند و اگر خاکستر وی در چشم کشند صغیف چشم را نافع بود و چون سوخته
وی سحق کنند و با نیم وزن آن سر کین موش بپا میزند و در چشم کشند تیزی چشم بپزداید
و چون آن را زایل کنند و اگر عقرب بزرگ سیاه خشک کرده سحق کنند با سر که و بر بر ص
طلا کنند شفا یابد و اگر در زیت بسوزند و بر ریشهای که دشوار نیک شود آن روغن
در آن ببالند و آن عقرب را سحق کنند و آن افشانند بحال صحت باز دارد و عبد الرحمن بن

البی

البی گویند چون بکیند و عقرب را باید که سه روز یا چهار روز از ماه باقی باشد و شیشم کنند و روغن
زیت بر سر آن کنند محکم بکیند و در ناکتد تا زیت قوت آن افتد کند جهت در پشت در آن
استمال کردن نافع بود و گویند چون این روغن بر بوا سیر ظام طلا کنند خشک گرداند و
پندارد و اگر عقرب مرده در خرقه بندند و بوزنی که دایم بجه می اندازد و بپزند و بیکدیگر بپندارد
و محفوظ بماند و این ماسویه گویند که اولی آن بود که عقرب را بسوزند باندکی که بیت و شیخ الریس
گویند که صفت سوختن وی چنان است که شیشم مسطر در کل عکس گیرند و عقرب را **عقرب**
کنند و در تنوری گرم نهند یک شب یا کمتر و با دیر بکینند و اینک بهتر از خرقه بود که آن باشد
بود و افند قوت عقرب کند و صاحب مناج گویند صفت سوختن عقرب چنان بود که بکیند و یک
همین در خرقه که بر سر آن کل عکس بکینند و در تنوری نهند که خوب زرد در آن سوخته باشد
و آتش پیر و نرند و سر تنور نهند محکم یک شب را بکند و روز دیگر پیر و نرند و در
طریقی بکینند و بوقت حاجت استعمال کنند و منفعند خاکستر وی آنست که سنگ کرده و نشانه
بر بیزاند و مقدار ماخو از وی دانگی بود و نیم درم پاشانند و کزیدکی بار را نافع بود و صاحب
جامع گویند چون در زیت بوشانند و آن زیت بر موضع دارا الثعلب طلا کنند البته شوی بپزد
چوبست و اسحق گویند عودن وی ضرر بود و شش و معده وی تخم کوفس و کل از منی بود **عقرب حری**
زهر او گویند که آن مایه کوچک است تیره رنگ بر خرقه زنده و در سر وی خار سفید بود که بدان
میزند و جسم وی خار ناک بود و سر وی بزرگتر از تن وی بود و اگر کزیدکی وی همان رسد که از
عقرب رسد بلکه سخت تر از آن و ذوقور نیوس گویند ستر نیوس مالا سیوس حیوان ببری است
که از با سم عقرب میخواتند زهره وی موافق بود و جهت نزول آب چشم و شکم و قرحه که
حاصل میشود در چشم **عقار کوبان** و عقرب کوبان عاقر قرحاست و گفته شد **عقار**
خمرت و گفته شد **عقید العنب** منبج گویند و ریت عنب گویند و عقیده العنب نیز گویند
و شیرازی و شتاب گویند و مثلث تیره نوعی از این است **عقید** مصلح گویند و عکله

نیز خوانند و بشیر از ی فالنج کوهند و فارسی کالجی سرکین وی ربور نافع بود گوشت وی کرم خشک بود و کیموس بدوید **عقاب** پاریسی را خوانند گوشت وی کرم خشک بود و چون بخورند بمرکت گوشت کاو بود و زمره وی چون در چشم کشند نافع بود و جهت ابتدا از زول آب و زول پیغز آید و اگر بر وی بخورند احتیاق رحم را نافع بود و سرکین وی بکف و بر شتر ماکه بر روی بود چون طلا کنند زایل کند و گویند محلل خنایر بود **عکوب** خرسف است و گفته شد **عکله** لعنه بر بری است و آن سوزنجان بود و گفته شد **عکله** این شگون کوید و ج الکوز است و مولف کوید و سنج الکوز را پاریسی مومیایی نخل گویند و بشیر از ی بر موم خوانند و بنایت کرم بود و گوید پاریسی امتحان کردیم جهت شککی اعضا و از جای افتادن و دفع خون همان عمل مومیایی میکنند و مقدار یک درم با ده درم غسل یا قند یا نبات بترت نیم کرم پیا شامند نافع بود گویند عکله چیزی است که در میان غسل بود و بشیر از ی آنرا در خوانند و مولف کوید کس نخل آنرا از هر خورش خود و یک کانی آورد و از مجموع کلها و آن الوان باشد زرد و سفید و سبز و بنفش و بنایت نخل بود و اگر در میان غسل بود و غسل تیار کند و صفت و سنج الکوز گفته شود **عکله الزیت** پاریسی در وی زیت خوانند و بهترین وی کمن بود و طبعیت آن کرم خشک بود و در دوام و نافع بود جهت با و سخت که نزدیک سیر بود و در چشم کشیدن محلل آب بود که شده باشد و جمیع جراحتهای را و ریشهای ناصور که در بدن پیا شد نافع بود و دیتورینوس کوید چون در طرفی از سر قبری بزند تا غلیظ شود و مثل غسل شود بر دندان خورده بیند از نافع بود و اگر تازه آن کرم کرد و بر ترس و در منافصل بند ناف بود **عکله من سوسن** در وی روغن سوسن چون در چشم کشند محلل زول آب بود **علق** پاریسی در گویند و پیونانی باطس و بشیر از ی طبعیت نیش و ویرا قوت بکشد خوانند و عوج هم نوعی از علق بود و بهترین عصاره وی آن بود که در آفتاب خشک کرده باشند و طبعیت آن سرد و خشک بود و ورق آن و اطراف آن چون پزند حضایی نیکو بود و چون پاشان

مولف

خوانند الکلب دان نوعی از علق

سنگ بهند و قطع سیلان رطوبت کمن از رحم بکند و موافق بود جهت کزیدگی فرسلس که آن مار شاخ دار بود و ورق وی چون تر به بخانید قلع و ریشهای که در دمان بود زایل کند و چون خشک کنند خشکی وی زیاده شود کل وی همان قوت دهد که در شجر وی موجود است بعینه و به وی سنگ کرده بریزانند و چون ورق وی ضا د کنند بر غله و بر ریشهای تر که بر سر بود زایل کند و ناخن که در چشم بود و بواسیر که در مقعد رسته بود و بواسیر که خون از وی روان بود نافع بود و چون ورق وی بگویند نیک و بر موده علیل نهند که صغیف شده باشد و ماده که از وی روان بود موافق بود و عصاره شرم وی چون بغایت کزید و بده درد دهن را منید بود و چون شرم وی را بخورند تا بختی شکم به بندد و شریف کوید و ورق وی را بگویند اطراف وی ضا د کنند بخانید از سر سود دهد و چون از وی شیا ف سازند نافع بود جهت همه علتها که در چشم بود و بنایت کمال نافع بود و صفت وی آنست که تازه بوی بگویند و بخارند و صافی کنند و صحت کنند بر صلا ی تا غلیظ کرد و وضع عربی بآب حل کنند و صافی کنند و مزج کنند با آن اندکی و شیا ف سازند و بوقت حاجت چشم عمل کنند **علیق الکلب** علق الکلب نیز گویند و به شیرازی درخت سکل خوانند و شرم ویرا سکل خوانند در اندرون وی مانند چشم بود و کل ویرا و در الیاح خوانند و سرین الیاح نیز گویند و پیونانی اقربایش باطس خوانند و شرم وی چون رسیده شمع سنج کرد و و جالیوس کوید شرم وی بغایت قابض بود و ورق وی قابض اندک داشته باشد و اولی آن بود که از شرم وی خدر کنند بسبب آنکه در اندرون وی بود مانند چشم که مضر به بقصبتش **علق** رطبه است و گفته شد **علقی** مقوم پاریسی و به تر خوانند **علق** شریف کوید چون بر موصنی نهند که خون فاسد و به قیام مقام حجامت به خاصه کودکان و زنان و بر ریشهای بد و سحفه و قوبانند خون فاسد بشکند چون بسوزانند و خاکستر آن با سرکه بر شند و طلا کنند بر موی زیاده که در چشم بود بعد از آنکه کنده باشند دیگر بنویسد و علق را بشیر از ی در ن خوانند و با صنفهای زرد و گویند بلنظ دیگر

و دیتورینوس کوید شرم وی خشک کنند و آنرا در اندرون وی برون کنند و صفت مقصود بقیصبتش ترسانند چون یا خراب پزند شکم به بندد و بول نیز نیم به بندد و بدل آن شرم که مضر به است

و بوج کونید و در خواص آورده اند که چون بخور کنند در دکان آبکینه کرم مر جند آبکینه که در آن دکان
 باشد و بکنند **علک** مرغی که او را توان خایند علک کونید **علک** انبساط صمغ البطم
 کونید و گفته شد و طبیعت آن گرم خشک است در اخلاص و دوام و کونید و ترست و بهترین
 وی سفید بود که بزروی زرد و در طبیعت نزدیک بصطکی بود و گفته شده و صمغ البطم در گوشت
 رویا بیند مانند راتیج بود و در همه مایل می کشد و اسحق کونید مفر بود بصفت اصلاح وی
 بعل کشته **علک** یاس فلوفیا خوانند و آن نوعی از راتیج است و گفته شد **علم**
 کونید قشای احمار است کونید بنطل است و هر چه تلخ بود و بر اعلا خوانند **علت**
 پیونانی خند رید کونید و گفته **علی** انبساط است که آنرا قراح خوانند و گفته شد **علم** کوفرس است
 و گفته شده **علج** نوعی از خرنوبه است که گوشت وی سرخ بود و منبر نیز بود و همچنان با تخم خرنوبه
 آنرا خرنوبه پستانی خوانند و در صفت بطح گفته شد **علم** و ندست و گفته شد **علم** پارس
 ویرا انکور خوانند و سفید بهتر از سیاه وی بود و بهترین آن شغالی و رازی بود پوست
 انکور سرد و خشک است و گوشت وی گرم و تر بود و دانه وی سرد و خشک بود و انکور غذای
 نیکو دهد و قوت بدن بدهد و از رسیدن به خمر وی کمر بود و غذای انکور بیشتر از غذای عهیر
 وی بود و زود فربس آورد و خون نیک از وی منقلد شده و سینه و شش را نافع بود و پوست
 وی دیر مضم شفه و انکور مفر بود بمشانه و تشنگی آورد و مفر بود بکرم و سبزه که غلیظ بود و دفع
 تشنگی وی بر مان نر کنند و صاحب منهای آورده است که انکور را در دور و ز پشته مجیده باشد
 بهتر از آن بود که در از و ز جیده باشد و تا اول کردن آن **علم** انبساط قشای خوانند و این
 و نیشان نیز کونید و پیارسی و باده تر یک خوانند و سبک انکور خوانند و با غلیظی دیکو قوی
 و رویا نیز کونید بهترین آن زرد تاز بود و طبیعت آن سرد بود و در اول و کونید و دوام
 کرم و تر بود و در مای گرم را در اخلاص و کونید نافع بود و با اسفیداج و در غن کل بر
 غله و حمره خاد کردن سود دهد و باب وی غوغه کردن ورم زبان نافع بود و یکشال

عارضه
 کونید

و کونید

انور

از پوست مرغی با شراب خراب آورد و چون بکوبند ضا د کند بر در سر را نافع بود و چون
 عصاره وی در چشم کشند جلای چشم بدهد و چون زن بخورد بر کبد قطع خون رفتن بکند
 و استقا و ورم معده را نافع بود و اسحق کونید مفر بود بمشانه و صمغ البطم وی قند بود و خورند
 و ضا د کردن تشنگی بپاشند و چون آب می با سفیداج پیامیزند و بر سوختگی آتش و جدری که
 ریش شده و باشد طلا کنند خشک کنند و همچنان بکوبند و بر سرطان ریش شده نهند ساکن کرد
 و چون بدان ادمان کنند با صلاح آورد و خورند و ثمر وی قطع اختلام کند و این سیاه
 بود به و مخدر جنون آورد و نوعی هست که چهار درم از وی کشند به و مدادای وی پی
 کنند بعد از آن شیر تازه با اینسون یا با ماء العسل و سینه مرغ خورند و با وی با دام تلخ
 منید به و بدل می کونید بطباط است و کونید ساد او را **علم** بهترین آن
 چوبانی بود تازه که خور و بنوعی وی معتدل بود میان گرمی سردی و تری خشکی و هیچ کونید
 کرم و تر بود در میان درج اول و حارن وی غالب بود بر طبیعت و کونید سرد است در اول
 نافع بود جهت مدت دم و حاطی نیک از آن حاصل شده چون بخورند یا آب می پاشند
 مدت و حارن دم ساکن کنند و سرفه و ربو و در کرده و مشانه و در کسینه و حلق را نافع
 بود اگر پیش از طعام بخورند بهتر بود و غذای اندک بود و مضم وی و شارب بود و مولد بلغم
 به معده را بد بود و مصلح آن کتشت به یا منقی و شریف کونید و ورق چون خشک کنند و با کمر
 سخن کشند و بر اکل افشانند بغایت مفید بود و اول آن بود که پیش از افشانند بر مرغ
 عمل بر آن طلا کنند و چون پوست درخت وی بکوبند و با همچنان اسفیداج پیامیزند و
 و بر ریشهای بپایند مالند پاک گرداند و شفا دهد و چون ورق وی پیوند و صافی کنند و در
 روزمر روز نیم رطل بغداد با قند پاشانند حکم زایل کند و چون استخوان وی مطحون کنند
 اسویق سازند و با آب سرد پاشانند طبیعت محکم داند و شکم بدهد و اگر همچنان با
 استخوان مطحون کنند قرحه انهارا نافع بود و منغ وی چون با سرکه حل کنند و در سه نوبت

ساق

نکته که زایل کند البته و ورق وی چون نمایند بهتر از طرخون بود **در جهت کسی که دارد**
 مهمل خراشد خردن غشیان نیاورد و عناب مضعف باد بعد و متقلل منی بود و شیرازی
 شیلان خوانند و با صنفهای شیلان **عنب الدرب** درخت کوس است و انرا غالبش
 خوانند و ثمر وی بمقدار کنار کوچک بعد سرخ رنگ و در اندرون وی دانه کوچک چهار
 غی بود و طعم وی قایض بود و ثمر وی شیرین بود که اندک تلخ داشته باشد و لزجت و
 قبیضی نیز دارد و خشک وی سویق سازند تاغ بود جهت اسهال کمین و کل وی شایع
 سرخ بود الا کوچک تر بود و لون آن میان زردی و سرخی بود و ثمر وی نفث دم را تاغ بود
عنب الحبه ثمر خراش آن است و آن کرمه الپضا است و گفته شده **عنبه** روش
 و آب جوی بود و این قول ابن حسان بود و آن چیز نیست که در قعر دریا می رود و حیوان
 دریا می خورد و بیشتر گویند در حکم مایه بایند که می خورد و می میرد و شیخ الرئیس گوید از
 چشمه دریا حاصل میشود و اقوال بسیار آورده و مولف گوید آنچه محقق است مدعی آن
 و بهترین آن است که آب که انرا عنبه سفید خوانند و دیگر از ورق که انرا فستق خوانند و
 دیگر از روده که ان مشی شوی خوانند و عنبه باید که جوب بود و مر جند سفید تر و دست تر بود
 و سبک تر بهتر بود طبیعت آن گرم است در دوا و خشک است در اول پیر انرا تاغ بود
 و دماغ و حواس و قلب را تاغ بود معوی جوهر و جها بعد در اعضای ریه و در معده و
 سرد و باد های غلیظ که غار خورده در امعاء و سده را بکشد چون پاشا مندی از پیر و ن
 طلا کنند تاغ و در شقیقه را و صداع که از حلقه خاطرهای سرد بود چون بدان بخور کنند
 معده مندی بود و بر منافصل که از باد باغی و رطوبت بعد غذا کردن بغایت مندی بود
 و اگر در روغن کرم مثل روغن زرخوش یا روغن بابونه یا روغن اقحوان حل کنند
 بدان معوط کنند غلظتی که از بلغم غلیظ بود و ریاح در دماغ پیر و ن آورد و تحلیل دهد و اگر
 از وی شحم سازند بر منثال سیسی و پیونید فالج و لقوه و کز از ان تاغ بود چون در روغن

بان حل کنند تاغ بود جهت انواع درد اعصاب و خدر و فی الجمله مقوی اعصاب و عصبانی بود
 گویند که اگر انگلی از وی در قنق شراب کنند پاشا مندی زود آورد و صاحب منهای گوید
 قوت دل و دماغ و حواس و بد و تقوی عجب در روح را پیغزاید و مقدار شربت از وی
 دانگی بود و مضر بود با صاحب ماضی را و مصلح وی کافور بود که بویند و اسحق گوید مضر بود
 با معا و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن دو دانگ و زن آن مشک و دانگی و دانگی
 زعفران و گویند بربیدن آن مسکه و زعفران بدل آن کنند **عنصل** استیل است
 و گفته شده **عندم** بقم است و گفته شده **عندم** مزخوش است و در اذان الفار گفته شده
عندوت انزروت است و گفته شده **عندم** عجم الزبیب است و گفته شده **عندکوت**
 نهج دی در باب الف در ابوکاکی گفته شده **عندم** گویند جلنا رست و گفته شده **عود الصلیب**
 فاوانیا است و گفته شده **عوسج** نوعی از عقیق است و نوعی از عوسج امتیضان خوانند
 و در پاشا با ناهیه و بهترین آن پاشا با بی بود و ورق سبز دارد و طبیعت وی سرد بود در اول
 گویند در دوا و خشک بود در سیوم و ورق آن بر مره و غله غذا کردن تاغ بود و شریف گوید
 عصاره وی و ورق وی چون پاشا مندی جوب صغراوی و التهاب صغراوی را تاغ بود و چون
 بکوبند و آب آن بکیرند و خنابدان برشته و در حمام بخورند و مالند جوب حکم را تاغ بود زایل
 که در خون و ورق و پیرا بخورند قلع را زایل کند و چون با عصاره وی دو و یکتند کزندگان
 بکریزند و چون بکوبند و آب آن بکیرند و مفت روز در چشم چکانند سفیدی زایل کند
 قدیم و جدید و غم عوسج چون بکوبند و آب آن بکیرند و در ماکتد تا خشک کرد و بعد از
 آن مقدار دانگی با سفید تخم مرغ یا شیر زنان حل کنند و در گوش چکانند بغایت تاغ
 بود و در دما چشم را خاصه سفیدی آن را تاغ بود و صاحب منهای گوید چون بر پیشانی
 طلا کنند فضلائی که از چشم آید بواسطه قبیضی که در وی است و مقدار استیل از وی بکشتال
 بود و گویند مضر بود بپیر و مصلح وی کیشه بود و بدل وی در درهای گرم بوزن آن

عنفه

پیاپی

گویند

اشنه و بوزن آن فلفل بود و عود **الوج** وج است و گفته شود **عود البلسان**
 بهترین عیدان وی املس است و خوشبوی و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم سه
 بکتاید و عرق النسا را در صبح و دو بار راناف بود و تا ربی چشم را زایل کند و بر وضیق النفس
 را زایل کند و چون بخور کشته نشد بطوبیت از رحم بکند و با درم زمره با بود و نزدیک افی و دل
 جگر و معده را نافع بود و در طبیات از دماغ پاک کند و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و مفر
 بود و با مسا و مصلح وی کثیر بود و بدل وی حبس وی بود **عود الفار** **الوج** شجاست
 و گفته شد **عود الدرقه** اصل الانجذان است و گفته شد **عود الحساس** کند ش است
 و گفته شد **عود الجوح** و بلخج نیز گویند و آن انواع است و شیخ الدریس گوید بهترین وی
 خود مندل بود که از وسط بلایه مندی آورند بعد از آن مندی که آن جلی بود و فاصله
 بود و از جلی از هر آنکه پیش در جامه را نماند و بعضی مردمان فرق مندل و مندی بکند
 و یک نوع از سقا کنند خیزد و مندی گویند و آن فاصله بعد از آن قاری و آن
 نوعی از سقایی بود و بعد از آن قاقلی بود و بری و قطنی و صینی و انراقمری خوانند و آن
 تر و شیرین بود و مندی از مجموع نیکو و تر بود و بعد از آن سمندری از رزق در به صلب سید
 آب سطر که قطعه در وی سفیدی بود و بر آتش بماند نیکو بود و بعضی سیاه فاصله از رزق
 می نهند و نیکو ترین قاری سیاهی بود که قطعه در وی سفیدی بود و در به به بسیار آب
 و فی الجمله فاصله ترین آن به که سیاه و سخت و کران وزن بود و در ته آب نشیند چون
 بگویند هیچ ریشه در وی نماند و زوز گرفته شده و آنچه بر روی آب افتد بند بود و عود
 درخت است که می کشد و در زمین دفن میکند تا خشکیت از وی بقیعین زایل شود
 و تغییر در وی پیدا گردد و عود خالص میشود و طبیعت وی گرم و خشک بود و در دوام
 و لطیف بود و سه بکتاید و باد را یکبار و بشکند و خابندن وی بوی دمان خوش کند
 و مقوی است و اعصاب به و مقوی دماغ و خواست دل به و مفرح آن در طوبیت

عود
بود
سمندری بود

عفن از معده زایل بود و چون نیم درم از وی پاشانند تا کیدرم و نیم و قوت معده و جگر
 بد و شکم به بندد و دوسپطار یا راناف بود و خاصه سوداوی مفر بود و بوییدن وی
 بر ضمای گرم که در دماغ و اسحاق بن عمران گوید چون بخور کشته بلغ از سر فرو آورد و
 وی منع ادرا بول کند از سردی بود و اسحق گوید و مفر بود و مصلح آن ورق کل
 سبخ بود و بدل وی در شکم پستن صندل زرد بود و اگر در معاجین احتیاج بود بدل وی
 دارچینی در غفران و زراوند مدح از هر یکی دو دانگ و بدل عود مندی در نقرس
 قطور یون باریک بود **عود الحبه** شریف گوید نبات در شهر و آن بود و مشهور بود
 و مانند عود مسوس بود و صلیب و در طعم وی تلخی بود و چون نیم درم از وی پاشانند از مرم
 که باشد خلاصی یابند خواه گرم و خواه سرد و چون در دست نگاه دارند هیچ مار کوران
 نکردند و گویند چون در دست که غذا کوشتم او بر مار افتد مار حرکت نشاند کرد و خود شود
 و چون بخانند و شل آن در دمان افی اندازند زود بمیرد **عود الریح** اسمیت مشرک
 در شام فا و انیابین اسم خوانند و اهل مصر مایه انرا بدین اسم خوانند و هم اهل مصر قشیر
 انرا باریس که انرا بری لاریس خوانند نیز بدین اسم خوانند و عود القرح را هم بدین اسم
 خوانند صفت هر یکی جای خود بعضی گفته شد و بعضی گفته خواهد شد **عن** در لغت صفت
 و گفته خواهد شد **عیون الدیکه** حییت سبخ مد و گو که از طرف مندا آورند و مولف
 گوید ثمر درخت بقم است و انرا بهاری چشم خوس گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و
 باه را قوت دهد و منی زیاد کند **عیزران** زعفران است و گفته شد **عین الدکن**
 گویند خواست که گویند تحقیق نیم آنست **عین الدمد** اسم نباتیست یا فریغه که
 سروست با قزان النار روی و بر نزدیک ایشان جوست جهت عرق النسا چون باند
 کیش بخورند **عین البقر** اهل مغرب و اندلس اجاص را عیون البقر خوانند و ابو حنیفه
 گوید که عیون البقر نوعی از انگور سیاه بود بزرگ مدور که صادق الحلاوة بنو **عیشام**

خوردن

قشیر
المرحم

می

عفن

شجره دلب است و گفته شد در دال عیسوب و زرنجوش است و گفته شد عیدان البطلان
 جوب عی الراجی است و گفته شد عین الدب شریف کوبید چشمهای غرس چون
 بر فوایدند و بر صاحب تب ربع ببا و نیز نه تب از وی زایل شود
باب العین غاف
 بهترین آن فارسی بود که از کوستان حوالی شیراز آورند و روی تیز نیکو بود و آن کلی
 لاجورد رنگ و از شکل و شاهای وی باریک بود و باریک و جیب بود و کوتاه بود و کل
 وی و شاخ وی و ورق وی همه تلخ بود تلخ تر از صبر و طبیعت آن گرم بود در اول خشک بود
 در دوام و کونید معتدل بود در گرمی و سردی و کونید سرد بود و وی لطیف بود و در
 ابتدا دار الشلب عظیم نافع بود و بایه کمیت بر ریشها که دشوار بود با صلاح آورد و
 و در دیگر رسده آن و صلابت سیر قرحا معاد و بهای رنمن و صفاوی و خلط خمره
 پیرون آورد و مقدار شربت از وی نیم مثقال بود و وی حیض براند و کونید مفر بود بر
 و مصلح آن اینست و بدل آن نیم وزن آن اسپستن بایک وزن آن اسارون
غاف بلفت اهل عمان فوج است و گفته شد غار درخت بزرگ است
 و ورق آن دراز تر از ورق پیدست و جیب وی از فندق کوچک تر بود و صفت آن گفته
 شد و پیونانی ذائق کونید و بعضی بود که ورق آن باریک بود و بعضی پهن تر بود و مردو
 نوع در سنگان روید و بهترین آن بری بود و قوت وی در ورق بود طبیعت آن گرم
 خشک بود در سیوم و وی را طلاء کردن بر بیهق با شراب نافع بود و با سویت بر و رها
 اعصاب و ضیق النفس و انصباب و العرق کردن نافع بود و صاحب منہاج کوبید جو
 بر معده ترخ کشتن با حاکت دهد و در درم و مثاقیر نافع بود و در وی نشستن سنگ
 بریزاند و شربتی از وی نیم مثقال بود و در درم از وی مصلح بود و صاحب جامع کوبید چون
 از وی پاشانند مرغی معده بود و قی را حاکت دهد و چون ورق و پیرا تو بکوبند بزرگ و بیک

انوار

زینور ضا کشته و پوست کوی چون چهار دانگ و نیم با شراب ریانی پاشانند سنگ بریزاند
 صاحب فلامه کوبید اگر یک ورق از وی بجستد و در ناکتند که بر زمین افتد و کسی مختلف از آن
 خرد کند دارد و چند آنکه شراب خور دست نشسته کونید جوب درخت وی پیا و نیزند بر جایی
 که طفلان خپند در خواب نترسند و چون ورق وی را پزند با سرکه و بدان مخففه کنند در دندان
 با جیب بود جوطا غیوطوس است غار یقون نر و ماده بود بهترین وی ماده بود
 بغایت سفید و اطلس و زرد منفت شده و مولف کوبید غار یقون سفید و سبک است
 بود ای نریه بد باشد و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود در دوام و کونید تر بود
 در دوام و محلل و مقطع اخلاط غلیظ بود و متعبد بود و در هاله راسه دهد و عرق الفنا
 و درم سیر با کفچین موافق بود و وی بخاصیت منق فضول و ماغ و اعصاب بود و
 شربتی از وی دانگ و نیم تا نیم درم بود و صرع و ریو و نفث دم از سینه و قرحه شش
 و یروقان و ورم شش را نافع بود و مصلح اخلاط غلیظ مختلف بود و اشتقاق رحم را
 نافع بود و بهای کهن را چون پیش از نوبت تب با شراب پاشانند نافع بود و ضما
 کردن بر کوبید کی جانور لرن که زمر ایشان سرد بود و شج الدیس کوبید بخاصیت تریاق
 همه زمر نابود و مقوی قلب بود و مفرح و مصلح اخلاط کدر بود و اگر با وزن وی زرد لوند
 استنمال کشته سنگ کرده بریزاند و در دشت را که از خلط خام بود سعه دهد و چون با
 اینون بخورند در دما اندازی که سبب آن سردی بود مجموع را نافع بود و اگر با اندکی
 چند پید استنمال کشته قویج شمل و بلنجی و مجموع آن را بکشد الا ایلا و سبک شد
 و کونید چون با خود دارند عرق آب انکس را ترند و در استنمال کردن آن باید که بغیر مال
 سویی بآلند تا فرو رود و نکونید آیه سیاه بود بد باشد و کشنده بود و خنای آور و سداوی
 کسی که آن خورده باشد بقی یا بایسکوم کشته و شیر تازه مجموع مداوای که در خوردن کند شش
 کشته عمل نمایند و بدل آن در مصلح سعه با وزن آن ترید و دانگ آن انقیوت و دیگر آن

محل

و بدل غار یقون بود
 وزن آن
 غار غبطی
 که بهترین

خربق سفید بود و جالینوس گوید بدل آن نیم وزن آن نیم **نیم وزن** فریون بود و گویند
 بدل آن نیم وزن آن صبر به زن آن تریب **غالبو لا** با فلای قبطی است و کشته شد **غالبه**
 شیخ الدنیکس گوید اورام صلب را نرم گرداند و اگر در روغن خیری یا روغن حبالبان
 بکشد ازند و در گوش چکانند و در ایل کند و بوبیندن آن مصروع را نافع بود و صداع سرد بکاز
 کند و چون در شراب حل کنند و بخورد کسی دهنند بغایت مست گردد و بوبیندن وی مفرج دل
 بود و وی در درج سرد بخورد بر گرفتگی عظیم نافع بود و در مبالغه صلب بکشد ازاند و حیض براند
 و احتشاق رحم را نافع بود پاک گرداند و ابستت را یاری دهد **غالبو لا** ایشان است
 و کشته شد **غالبه** پیارسی سجد بهترین وی آن بود که فربه و گوشت مند بود و طبیعت وی
 سرد بود در اول درجه اول خشک بود در آخر دوام یا در اول سیوم غذا اندک دهد مده
 و باعث کند شکم به بندد و قوی ساکن گرداند و جمع سیلیان را باز دارد و صغیر است کند
 و چون بدان تغل است مستی دیز آورد و در کرم را نافع بود و بول به بندد و صغیر
 و یوانافع بود و صداع پیر و موافق اطفال بود و چون باشیر بدمنند از بهر آنکه تقدیل در
 طبیعت ایشان بهد و وی مفرج بود بعد و مضم و مصلح وی فایده بود و نیم گوید نوزج
 غلبه قوت عظیم دارد و در شهور زنان بر آنکس **غبار رجبی** پیارسی کرد اسباب
 گویند و مختلف بود چون بر پیشانی طلا کنند منع فضلات که در شتم زیزد بکند **غبار رجبی**
 عنباله با است و کشته شد **غبار الجلود** پیارسی سرشیم خواسته طبیعت آن گرم و
 خشک بود در اول چون بسوزانند و بشویند قایم مقامی نتواند بود و اگر با جرم و بر
 فتق نهند نافع بود و بر سینه طلا کنند دن نافع بود بر سوختگی آتش نافع بود و در شتم
 پوست کاوه و کاو میش چون با سر که بر قوبا طلا کنند نافع بود و جوبد ریش شده نیز
 همچنین **غبار السمک** پیارسی سرشیم مامی خواسته و آن ماسته پیه باشد در شکم مامی
 دریایی و طبیعت وی خشک بود و در وی حرارتی بود و بهترین آن بود که سفید بود و

مست

اولی

در وی آنکس خوشنوی بود و فوس گوید موافق بود و داد و بهر شقاق روی و در ماما کشته شد
 ادویه جرب متفرج بود و در شراب استعمال کردن نافع بود و اگر در سرکه حل کنند بقوام لعاب
 دمان ادویه فتق بدان بر شند ضما دکنند بغایت نافع بود و شریف گوید چون بر ناخن سفید
 کشته طلا کنند نافع بود و جرب است **غرب** دخت است که انرا اطباء خوانند و شیرازی در
 خوانند و بهر آنکه در خواسته و آن درختی بزرگ بود و صمغ آن بهترین نوزج بود و تا نخی بر ساق
 وی نرسد که شکافته گردد آن صمغ از وی پیر و نیاید و وی مع شری که شاید خوردن ندهد
 و طبیعت وی سرد و خشک بود و زمره وی قوی و قشر وی و عصاره وی قابض بود
 و مختلف بغیر لذع و خاکستر قشر وی چون با سرکه پیامیزند و ثالیل که بر دست و پا بود و ضما
 کنند قلع کند و پوست وی در خضابات موی سستقل بود و طبع وی چون نقرس بیدان را
 بشویند و بطول کنند نافع بود و صمغ وی و کل وی تاریکی چشم را نافع بود و پوست وی قشر دم
 نافع بود و بند پیورس کو پد عصاره وی علق را از خلق پیر و ن آورد و عصاره وی ورق
 پوست و تروی سخن کنند بار و غن کل در پوست انار نیزند در گوش را نافع بود و ورق
 وی و کل وی در ادویهای دم استعمال کنند و این مامو گوید چون ورق غرب پیاشانند
 غم آورد و قذف دم را نافع بود و سده جگر را بکشد **غرقه** نوعی از عوج است و کشته
غران اسم نوعی از عصاره الواعی بود و کشته شد **غریب** نوعی از انکور سیاه بود و کشته شد
غرسا راسن است و کشته شد **غزال** پیارسی آمو بره گویند و مقفیت وی در باب لام کشته
 شود **غشیل** خلی است و کشته شد **غشیل** عربنیاست و کشته شد **غل** بل است
 و کشته شد **غلیج** قوتج بری است و کشته شد **غلقا** غلقه خوانند و مولف گوید که
 آن کیامیست که بکیر ماند و بیک و ساق وی کرد یا شد در حوالی شیراز بسیار بود و از جمله
 بتوعات معتبر بود و شیر بسیار دارد و در شمشیر و کار که باشیر وی آب دهند چون زخم وی بر سر
 رسد ببرد و اگر شیر وی بقویا مالند زایل کند **غلیجین** **اغربا** مکتط مشع است و کشته

فادق

خلو فیہ یا اصل سوس است و معنی آن یونانی اصل الجوده بود **عملول**
 قبول است و آن قناری بود **غمام** اسفنج الجوت و گفته شد **عنقیل** بضم غین
 تیل است و گفته شد **غوشه** و **غوشه** نوعی از گاه و فطرس است و صاحب جامع گوید در زمین
 بیت المقدس بسیار بود و آنجا بکوشه فرشته چون خشک بود بدان جابه شوند و در
 جموضات خورند طبیعت آن سرد و تر بود و در درجه اول و جنان سرد بود که گاه و آن
 خلط بد که از گاه حاصل شده از **غوک** ضمد است و گفته شد
الفافا قاشرا
 اسمیت سریانی و مزاجشان و مزاجشان نیز کونید و یونانی اسالسی لومی کونید و آن
 کرم الیطما بود و معنی مزاجشان مزاج کونید و بر بری از جالون کونید و پیازی کرم
 کشتی خوانند و بشیر ازی خوشتر است از بزرگ نبات و در زمستان خشک نمی شود و
 قاشرستین نوعی از دست و نبات و بر بری که بر یکدیگر بود و پیچیده شده و خوشه
 و غریب ده دانه داشته باشد و در اول سبز بود و در آخر سرخ شود و کل وی لاهوری بود
 و بشیر ازی و بر اسباده دارد و خوانند و منفعت وی نزدیک بود به قاشرستین لیکن صغیر تر از
 وی بود و قاشرستین بلفظ دیگر بر و اینا کونید و خالق اشتر نیز کونید و ثمر وی مانند شر قاشرستین
 بود و نه وی کرم و خشک بود در سیوم و صحت حراقت داشته باشد و جلاسی تمام دهد
 ملطف بود نیز سخت شد و آبکشاید چون پیاش منداغ از پیر و نفاذ کنند و جوب مرعلتی
 که بر نظام بدن بود و شناده و ثمر وی مانند خوشه بود و کونید و باغان جهت خلق شر
 بکار برند و وی با حلیه و کرشمه بدان بشوند پاک کرد اند و صافی کنند و از کلف زایل
 کند و ثابیل قلع کند و اشترسیامی که از جراحت مانده بود و میرد و چون با شراب بود و احتی
 ضاد کنند نام بود و همه و در همای کرم را تحلیل دهد و در ملها را آبکشاید و اگر بار و غن پزند
 تا چون موم گردد و نام بود از جمت بواسطه مقعد بود و صفت ماده آن و اگر با شراب

قاشرا
بشرک بمان قباق

بدن

دوغن

غادر

ضاد کنند بر ورم کرم بکشد و شکلی استخوان را نافع بود و اگر مر و ز مقدار بکند و
 پیاش مندا صرع و فالج و سرد را نافع بود و در ورم پیاش مندا کونید و افی را نافع بود و
 جمیع کونید کان موفی و وی چون زن بخورد بر کبر و بجه پینه آرد و ششمه پیر و ن آورد و
 چون اول آن بود که نبات وی برید بخورند شکم براند و چون با غسل لعق کنند سر و دشت
 الجنب را نیکو بود و عصاره وی چون تر بود و پیاش مندا تخلیط در عقل پیدا کنند و با صبر
 بر ورم پیر ضاد کنند نام بود و ثمر وی چون بر جوب خشک و تر باشد زایل کند و عصاره
 نبات وی چون پیاش مندا فی او و با سانی غلبه های غلبه پیر و ن آورد و بدین آن بوزن
 آن دوغ بود و نه وزن آن بسنایه بود **فاشرستین** پیازی ششبدان کونید و پیو
 اسالسی الما و معنی آن کرمه الاسود بود و در اندلس معروف بود و یوطانیه و بر بری سمون
 و بشیر ازی سیاه دارد و خوانند و ورق وی بین تر از ورق لبلاب بود و مانند لبلاب
 پیچیده شود و بر درختی که پیش او بود و آن نوعی از فاشرستین است و صفت آن در فاشر
 کشته شد و نه آنرا پیر و ن سیاه بود و اندرون **فازدی** مایل بود و وی کرم بود و با عسل
 و در فصل مانند فاشر بود لیکن صغیر تر از وی بود و اندک و اول آنکه نبات وی بر وید
 چون پزند و بخورند جیف براند و محلل ورم پیر بود و صرع را نافع بود و معنی فاشرستین
 دافع شصت علت بود **فاجسته** چند پید است و گفته شد **فایند** بهترین آن
 بود که در قند **فایند** سازند و وی غلیظ تر از شکر بود و وی کرم و تر بود و در اول و کونید
 حرارت وی در سیوم بود و با جوبی بود و کرم و خشک بود و نافع بود و جهت سر و شکم
 نرم دارد و خون مستل از وی متولد شود و مولف گوید این فایند که منفعت او گفته
 شد بشیر ازی کعب الغزال کونید و باید که قطعا آرد و در وی فایند مای که این زمان
 پستل میکند مجموع با آرد بود پس اولی آن بود که هر ترکیبی که فایند در و باید قند بجای آن
 کتد یا کعب الغزال که آن فایند اصل است و صفت وی جنان است که قند بقیام آوردند

ع

و کشند تا تمام کشیده شود و پاره های کوچک می کشند **فانش اليونانی** با قلاست
 و گفته شد **فایس القبطی** با قلاست قبطی بود و آن جامه است و گفته شد **فایس** صاحب
 منهای گوید کل فاست و نور مرکی که خوشبو بود و آنرا فایس خوانند و آن معتدل بود و در کرم
 و سردی و غمی گوید کل جناح در میان جامه صوف نهند خوشبوی شود و در مانگند که سوس
 آنرا بپا کند **فایس** بردی است و گفته شد **فایس** خنیلو فرمندی است
 و آنرا قلا خوانند و گفته شود **فاناقس استیلیوس** نوعی از دوقو که گریست ..
فاناقس و قیون نوعی از پنخ زو فرای که جک است و گفته شد **فاناقس ابراطیون**
 یونانی درخت جاو شیر بود و گفته شد در صفت جاو شیر **فاغره** پارسه فاخته گویند
 و شیرازی کباب شکافه گویند و از سناله بلند خیز و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم
 گویند در دوام و در دردی قبضی و تحلیل بود و منجک کرد و جگر سرد بود و سوزن الاست که از مرکی
 بود و نافع بود و شکم بند **فاغوس** شیطخ مندی است و گفته شد **فارسطار یون**
 ری الحام است و گفته شد **فالرعی** بلارح خوانند و آن تعلقت و مرغی مشهور بود
 در خواص این زمر آورده است که استخوان وی چون با خود دارند عشق را زایل کند
 و صاحب منهای گوید پشه وی خضاب بود و نیکو **فاخته** گوشت وی گرم و خشک بود
 فالرانیخ بود و مغز بود و دماغ و سهر آورد و سحر که کشید مغز وی را کم کند و مجهول
 گوید سرکین وی چون بر کوفتی که مصرع شود در شب بند نافع بود **فالنجیق**
 تاویل وی یونانی رتیل بود و از بر آنکه گوید که ویرانیخ بود و فالنجیطس و فالانجیطس
 نیز خوانند و لو فانیطس هم خوانند و آن بنا نیست که کل وی مانند کل سوس بود و تخم
 وی سیاه بود و مانند نصف سوس کوچک و بی باریک بود و اول آن در من
 بر کشند زرد بود بعد از آن سفید شود و در تنها خاک روید و ورق تخم و کل وی چون
 بلا شرب پاش منگد گوید که غریب و رتیل را نافع بود و تحلیل مغض کبود وی مطلق

فالهعوس

نق

مجمعت بود و از بر آنست که مغض را نافع بود **فاظ** صاحب منهای و صاحب طابع
 گویند که آن دوا ی نرکی است که دفع مجموع زمره و گویند که جانوران بکند چون باب سرد
 پاشانند و در دمای صعب را ساکن کند و مولف گوید که ظن من است که جد و راست
 که از طرف خطای آورند **فایج** مولف گوید شکست زرد که بخیلی و سبزی زرد
 و هر رنگ یک بر وی ظاهر بود و این سنگ از اخر منستان آورند از طرف چین نیز آورند
 و بهترین آن چینی بود کسی را که زمر داده باشند شربنی از وی دوا زده بود که باب سرد و
 پاشانند و این سنگ در آتش سوزد چون باز زد خوب بسایند بر سنگ مانند بسته نماید
 و یا زمره زمره با بود خاصه در طلا کردن و بعضی که گویند که فاطه است که گفته شد **فاوانیا**
 فانیاکویند و گمیانا نیز گویند و آن عود الصلیب است و نر داده بود و آنی نر بود و ورق
 آن مانند ورق جوز بود و بی طعم بود و سفید و مانند انگشتی بود و در طعم وی قبضی
 بود و آنی ماده بود و کثیر الشب بود و بی طعم بود و مانند بلوط بود و شب آن از ج شش عدد
 ناپست عدد بود و کوچک و بزرگ با یکدیگر و بهترین وی سطر آن رومی بود و وی
 فاضله از مندی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و در دوام و گویند معتدل بود و در
 حرارت در وی تخمینی بود و قبضی با تحلیل بود و مطف بود و وی آثار سیاهی از شره
 بر د چون بر طغلات او نیزند مادام که با ایشان بود صرع رخت نهد و شتابانند
 از صرع و چون با شرب پاشانند و شکم و یرقان و در کرد و و مثانه را نافع بود
 چون با شرب پزند و پاشانند شکم بند و آنی ماده بود و بر ساق آن غلافی
 پیدا شود مانند غلاف بادام و چون شکافه شود جهای سرخ بسیار بود و در اندرون
 مانند خون و شکل دانه آنار و در میان آن دانه چسبیده بود و چون از من جب
 سرخ با شرب سیاه رنگ قابض یا زده دانه پاشانند قطع طرف دم از رحم بکند
 و چون بخورند نافع بود و جهت در دمه و لذه که عارض شود در آن چون کودکان

وی

نق

بخورند پاشا مندر در ابتدا سنگ مثانه نافع بود و آنچه سیاه بود از وی پانزده صحت
 پاشا مندر با شراب احتشاق رحم را و کابوس را نافع بود و خاصه ماده وی و بعضی گویند
 که چون با من پاره کنند این خاصیت از وی زایل شود و تفرس را و ضرب و سقط را عظیم
 مفید بود و چون شری بخور کنند مجنون و مصروع را نافع بود و اگر از شری کورن بند
 سازند و در کورن کودکی پیانیزند که مصروع باشد صرع از وی زایل شود و اگر عود وی
 سخن کنند و در صرع بنهند و مصروع دایم بوی نافع بود و بقره الطیس گویند که وی و شری وی
 نافع بود جهت مریضی که باشد دغان کردن چون پیانیزند بر کسی که در پیانهار و در
 از حنافتها ایمن باشد و اسحق گویند مفریو بعد و مصلح آن کینه بود و گویند بدل آن
 زراوند مدح است و بنیقورس گویند که پوست آن را با ورق آن و فرو سمور و پو
 الفولان چون با هم جمع کنند بدل فادانیا بود و خاصیت بند **فار** پاریسی موس
 خراستد خون وی قطع نماید کند و چون بشکافند بر خنایز میزند یا بر کونیک عقیق نافع
 بود و گویند چون بریان کنند بر کونیک عقیق نهند همین عمل کنند و بریان کرده بکودکی
 دهد که لعاب بسیار از دهان وی روانه بود باز دارد و اگر در آب پیزند و کسی که عرق البول
 داشته بود در آن نشیند سودمند بود و خوردن گوشت وی نیان و غشیان آورد و
 و مندر معده بود و چون بشکافند و بر موضع که خار یا سپکان در آن بودند نهند بیرون آورد
 نیک گرداند و متعنت سرکین وی کشته شد **فار الفیش** پیش موس است
 و کسه شید **فادر** مرد و ابی که حافظ روح بود و بقوت دفع ضرر سم کند آنرا فادازم
 گویند و آنچه مخصوص است اسم حجر التیس است و حجر الحیه گویند **فاج** پاریسی ترب
 گویند و بشیر از وی تربزه تخم وی الکوی بود و بعد از آن پوست بعد از آن ورق وی
 بعد از آن گوشت وی و بهترین وی پستانی بود و سبز و تازه طبیعت آن گرم و در اول

و گویند در سیوم تر بود و گویند خشک بود و در و ام موی بر داء الثعلب و داء الحیه برویان
 وی مولد ریح بود و معده را نیکو بود و بول براند و این ماسویه گویند چون از طعام بخورند
 سک نرم گرداند و غذا را یادی دهد و در کشتن از معده و اگر پیش از طعام بخورند منع طعام
 بکند از آنکه قرار گیرد و چون بعد از طعام بخورند معده طعام بکند خاصه ورق وی و با سالی
 قی آور و اب وی ایستقا را نافع بود و چون در چشم چکانند جلای دهد و گویند ورق وی
 جلای چشم بدهد و شیر زیاده گرداند و چون بخت بخورند نافع بود و سر فکس را و کیموس غلیظ
 وی که در سینه بود و اب وی چون با شراب پاشا مندر کونیک را نفعی را نافع بود و مار شاف
 دار و اگر آب وی بر عقیق چکانند میرد و اگر در معده کسی باشد چون عقیق بزنگار که
 نباشد و چون با یک خیمیت پیزند و بدان غرغره کنند چون گرم بود خنایز را نافع بود و
 فجل بری در همه حالی اتوی بود و از پستانی و روفس گویند فجل بلغم را نافع بود و مفر بود و بند
 و چشم و سر و معده و مندر طعام بود و علتهای سارایید بود و شیش در بدن پیدا کند
 و صاحب خلاصه گویند در کوزه و مثانه و سر فم را نافع بود و باده را بر آنکیزند چون آب وی
 بر بدن طلا کنند کونیک جانوزایق را نافع بود و تخم وی در دفع مملها و کونیک جانوزایق
 بترت تریاق بود و بر کلفت و غش که بر وی بود طلا کردن نافع بود و با سر که وادمان
 اکل وی کردن موی بر داء الثعلب برویانده و وی شری مقارید و گویند که فجل را بوردی
 بگویند و اب وی بکیر نه دو درم و نبات پاشا مندر سنگ خور و بزرگ بر نافع که
 در مثانه بود و این فعل خاصیت میکند و جربست و طبری گویند اب و ورق وی بر قن
 را زایل گرداند و سنگ مثانه بریزد و منی زیاده کند و انعاط آورد و اگر تخم وی با
 کنش بگویند و با سر که بر شند در حمام برهنه سیاه طلا کنند زایل کند و شریف گویند
 چون سر وی بردارند و اندرون وی خالی کنند و روغن کل در وی گرم کنند و رو
 گوش چکانند در زایل کند و این زمر در خواص آورده است که اب وی بکیرند و با

روغن گل یک دو جوش بوشا شد نیم گرم در گوش جگانه کوانی گوش را بیل کند و اگر
 اندرون وی را خالی کنند اندکی چهار درم تخم شلغم را در اندرون وی نهند و فجل را در
 میان خمیر کمرند و در آتش نرم دهن کنند تا بخت شود و بعد از آن نیم گرم سرورن
 بی دریل بخورن و سنگ بریزند و جربت و جرم وی مفتی بود و قشر وی و ورق وی با
 سبب خنثی علی قی با سالی آرد **فریون** فریون و فریون نیز کوبند و تا کوب خواسته
 باید که چون فریون از درخت گیرند دمان برینند تا غبار آن در دمان نرود که جمل
 دهند آنها بریزند و چون ویرا بکیرند باید که با قندای متشدر در میان وی ریزند تا قوت ویرا
 نگاه دارد مدتی و در ظرف کشته و لای تازه بود که در زیرت بگذارد زود و آنچه کهن بود
 بخلاف آن و لون آن بر سرخی زند کوبند قوت وی بعد از آن تا چهار قوت وی متغیر شود
 تا بهشت سال و ده سال باطل شود و بهترین آن صافی زرد بود که در ایام وی در غایت
 حدت و حراقت بود و طبیعت آن گرم و خشک بود تا در چهارم و کوبند خشکی وی
 در سیوم بود و بر اوقات لطیف بود و حرقت بنایت عرق النساء را نافع بود و چون با
 اولی که موافق آن بود و خلط کشته و چون بکوبند کانی جانوران مودی و سگ دیوان
 لایا کشته بنایت نافع بود و قوه و قوت و سر دی که در نافع بود و ضلها بلای از
 انحصار و مناصل پاک کند و سهل اب زرد بود و بلغم نوح که در ورکین و پشت بود
 گرم مزاج را بد بود و کسی که خوت بر وی غلبه کرده باشد شاید که شهابا شامند مفر
 بود و نانشین و چون بار و عن کل جرب کشته حدت وی شکسته کرد و و مثل و رب
 السوسن و کینه او جمع اخلافت کنند اگر خواهند که استقال کنند و شیرتی از وی
 قیر اطلی تا دانکی بود و وی بنایت رحم را بد بود و انصمام پیدا کند تا جلدی که منع
 او و یک مسقط بلند از سقا ط چنین چون در روغن بگذارد و بدان تمج کشته فالج
 و در رتبه را نافع بود بنایت و چون با عسل پامیزند و در چشم کشند چشم را جلاد

لیکن سوزش آن در روزی باقی بود و قطع آب نزول کند و سه درم از وی کشند
 بود در سه روز و ریش روده پیدا کند و از خوردن وی کربی سخت و لیس پیدا شود و لیس
 در شکم پیدا کند و فواق و باشد که اطلاق با فراط آورد و مد او ای کسی بود که قردن سبیل خورده
 باشد مثل و دغ و آب انار مز و سیب مز و کافور و آنچه بدان ماند باید کرد و کوبند بدل
 بوزن آن مازریون بود و دانک آن چند پیدستر بود و کوبند بوزن آن چند پیدستر
 و نیم وزن آن مازریون بود **فراسپون** فراسپون خوانند و حشیش الکلب خوانند
 و صوف الارض نیز کوبند و آن کرات الجبل کوبند و پیازی کندی کوبند و بهترین
 آن روی بود سرخ رنگ تلخ و طبیعت آن گرم بود در دمان و خشک بود در سیوم منفتح شده
 مگر و سپر بود و سینه و شش پاک گرداند و حیض براند و عصاره وی در گوش کهن را
 نافع بود و با عسل حشیش را قوت دهد خوردن کحل کردن وی و عصاره وی سقوط کردن
 یرقان را نافع بود بنایت و بانگ بر کوبند کی سک دیوانه ضیاد کردن نافع بود کل وی چون
 خشک بود بآب پزند با تخم وی چون تر بود بکوبند و آب آن بکیرند و با عسل پامیزند
 و پاشا مند قرحه شش را شفا دهد و بر بود و سر فر را و اگر با ابرسای خشک پامیزند و حصول
 غلیظ از سینه پاک کند و زنان چون پاشا مند حیض براند و شیمه بیرون آورد و شواری
 زادن را سودمند بود و چون ضاد کشته بر ورق وی و عسل بر ریشهای چرکین پاک گرداند و
 و اخس را نافع بود و گوشت خورده را قطع و قلع کند و در دیلو ساکن کند و عصاره وی
 و ورق وی که در افتاب خشک گردا باشد همین عمل کند و عصاره وی در داروی چشم
 جرب قدیم و جدید زایل گرداند و اصناف سه کانی جرب چشم را زایل کند چون بآب
 انار ترش حل کنند و بویک چشم باز گرداند و طلا کنند و در کلهها کردن جهت آثار ریشها
 و سفیدی که در چشم بود قدیم و جدید نافع بود و در شیا فهای جلاد مند و جهت غشای عین

بقوت نور با صبر و پستعل کتد و اگر نیم مثقال تا یک گرم در طبع زوفا یکد از تند بار و غن با دم
 شیرین پاشا مندرشش و سپند پاک که داند و رطوبات لزوج و قرحه که بسل خواهد
 انجامید بحال صحت آورد و اگر نیم گرم در شراب بنفشه یا در جلاب پاشا مندر سه مرتبه
 و ریش زرا ایل کند و رطوبتهای آن پروان آورد و چون عصاره وی با قدری آب یکد از
 با قدری غسل پامیزند و بر جراحتهای عفونی پلید ضحاک کتد پاک گرداند و با صلاح آورد
 و چون ضحاک کتد بر دامیل و خنار نیز رسیدم تحلیل دهد و منفع و طبعین آن بود و بی درد
 و از بیت بکشد و فراسیون مجموع با دمای غلیظ را نافع بود و خوردن ضحاک کردن و چون
 بر سینه ضحاک کتد ضیق النفس را نافع بود و چون ورق دی بجایند و فرج نافع بود و حی
 که متولد شده باشد در معده و اندرون چون باب پیزند و یا بزیت و یا شهاب بزرگ از زنان
 و مردان را نافع بود جهت دردی که عارض شد باشد از عصر ابول و از ریاح و از جمیع
 اصناف اوجاع و ورق تروی چون بایس کوبند و بر و رها نمند بکد از د و تخمین
 همه جراحتها را و چون ورق دی بپزد و بر و رند بهترین و سودمندترین معالجه است
 ضیق النفس و ریو بود و آب نماله وی بکیرند و خوسازند و درختن می درم ورق
 دی اضافه کتد و تمام پیزند و پاشا مندر نافع بود جهت سرفه مغرط غلیظ نفث دم و
 نیک که مشش و زریا بی پستعل کتد که عجایب مجرب بود و چون ورق تروی بکوبند
 و ضحاک کتد تعقد امعاء و وجع انرا بغایت نافع بود و اسحق بن عمر آن کوید مغر بود بکد
 و مثانه تا بکدی که خون بجای بول از وی روان شود و شحم را زیاده دفع منفرت آن میکند
 چون با وی خط کتد یا پیش از آن یا بعد از آن پاشا مندر صاحب منهل منهای کوبید مغر
 بود و بصفت کرده مصحح ان سنبل الطیب بود بدل ان بوزن ان اسارون و
 چهار دانگ وزن ان لیان و کونید بدل ان انیسون و انیسون است کونید بدل

سینه

بصل

ان بوزن ان

ان بوزن ان اسارون و بوزن ان لاغیه است و صاحب منهای کوبید مغر نوزی
 نیم درم بود و بکد و سبز یکشاید و حیض براند **فرخ شک** افزون شک خوانند و کتد
فرصاد توت است و کتد شد **فرغین** بقله احماس و کتد شد **فریم و فرمه**
 مرد و اسم بنفشه است و کتد شد **فریغه** حلرا است و کتد شد **فرسلان** طلق است
 و کتد شد **فرقت** شامنج است و کتد شد **فرخه و فرخ** مرد و اسم بقله احماس است
فراخ الحام پیارسی کبوتر بچ کونید و در وی حرارت و رطوبت فضل بود و غلیظی و این
 ماسوید کوبید که ترم تر است از جمیع گوشت مرغانت و دشتوار مغر بود و خون بسیار از وی
 متولد شود و رطوبت و صاحب منهای کوبید گوشت وی خوردن فال را مفید بود و گوشت
 وی کثیر الفضول و سریع العفونت بود تا بکدی که سهر آورد و مصالح وی سرکه و کشنیر بود
 و جوری مراح را اولی ان باشد که باب غوره و کشنیر و مغر یا ربالنگ خوردند **دانی**
 کوبید شک را زوی کوبید گوشت وی کرم و خشک بود و پیرو حرارت ظاهر بود و
 موافق جوری نبود الا سهل تر از گوشت از معده بکد زو خاصه چون باب خود و
 ثبت و نمک پیزند و مرقی وی نافع بود در جراحت را و کسی که شکم وی قبض داشتند
 باشد و در دشت که سبب ان خلط غلیظ فرم کد و را فرید کند و باه را زیاده کند
 اما مغر بود بچشم و دماغ خاصه بریان کد و اولی ان بود که بر سر وی چیزی پاشا مندر
 که منع نجار او از سر بکند و جوداب وی چون پیو در ان بسیار بود موافق کد و باه و باه
 را زیاده کند و شریف کوبید ادمان اکل بریان کد و وی کد و خون را بسوزاند باشد
 که کد ام کتد خاصه فراج طفلان و صاحب فراجان کرم و هو کونید چون کبوتر بچ
 و میک اندازند و در عن کچد بر سر ان ریزند جناب او را پوشاند و مع نمک
 تو ابل در ان نیگشتد و پیزند چون بخته شود کسی که سنگ داشته باشد از ان بخورد
 بنرمان خدای تعالی زایل شود **قرو** کرم ترین پوستینهای رو باه بود بعد از ان

گوشت وی کرم

مورد از آن فک قائم و کشته شود مرکب بجای خود **فسق الصبح** قیل است و
 کشته شود **فیتق** پاریسی است گویند و آن کرم ترازیادام و کردکان بود و بهترین
 آن تازه بزرگ بود و طبیعت آن کرم بود در سیوم و خشک بود در دوام و گویند که آن
 در آخر درجه دوام بود و گویند در وی رطوبت فصل بود و گویند تر است در سیوم منفعت
 است که سده جگر کشاید و منع غشیان کند و قوت معده و فم مفده بدید و شکم نه راند و نه
 کز پیکر جانوران را سود دهد و باه را زیاد کند و سر فم بلغی را نافع بود و غذا اندک دهد و سر
 آورد و مصلح وی زرد الوی خشک بود و شریف گوید از خواص وی است که بوی دمان
 خوش کند و بعضی را زایل کند و پوست پر و ن وی چون در آب جوی ساقه و پاشانند
 تشنگی بپاشاند و قی باز دارد و شکم به بندد و روغن وی مفر بود و بعد بخاصیت که در وی است
 و بدل می بوزن وی مفر بادام و مویجه اخترا بود و گویند نیم وزن آن مفر بود و نیم وزن
 آن مفرین **فیتق الهاویه** حب البان است و کشته شد **فشاع** پاریسی است
 خواسته و چون تر بود و خضه و رطوبه که بوزن خشک کرد و قوت و علف خواسته و بهر
 آن نیز ورق املس بود در وی نفی بود تخم وی منی و شیر پیژاید و رازی گوید چون در
 پزند و بگویند تا چون مریم شود و صفا کنند بر دست کسی که رسته داشته باشد مر و زرد
 نوبت رسته زایل کند خوردن وی و تخم کردن و غافغ گوید و آب بفرم کند و تران
 حکم براند و خشک آن بر عکس و خشونت سینه را نافع بود و با **فصا** عجم التریب است
 و کشته شد **فصا** این ماسویه گوید خاله وی سرد و خشک بود و با اعتدال و گویند معتدل
 بود در کوی و سردی و گویند بغایت قابض بود و شیخ البوس گوید خاله وی باادویه
 پامیزند که نافع خفقان بود زایل کند و بحرم رطوبت روح را سود دهد و جوب و حکم را زایل
 کند و بول را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دانگی بود فعل وی حکم فعل یا قوت داشته
 باشد لیکن بسی صغیر تر از وی باشد و گویند که شراب که در نقره خورند مستی زود تر آورد

نقره چون بوی کوه شود و سیاه کرد و چون بنمک بشویند سیاهی زایل شود و جلای وی
 بدید و خاله وی چون بازریق بر بوا سیر نهند نافع بود و وی مفر بود و پنهان و مصلح وی عمل بود
فطر سماروغ گویند و آن انواع است یک نوع قطع بود و یک نوع غوشنه و قطع را
 پاریسی محل خواسته یک نوع دیگر را قلیل و مجموع را گاه خواسته و بدترین همه فطر بود و یک
 نوع دیگر صحرایی بود و یک نوع دیگر در زیر سر کین روید و نوعی دیگر در زیر خرم شراب روید
 و این نوع را اگر پوست باز کنند و خشک کنند مر که از ایند مر انگشتی بدیند پشوش کرد و دو
 پوست وی زمر بود و گویند مر که با پاکی سماروغ خوردنسل آن منقطع شود و دیگر فرزند
 از وی حاصل نشود و خلط غلیظ به از وی متولد شود و خشک کرده وی را بیدی کمتر بود و
 طبیعت فطر سرد و تر بود در آخر سیوم و گویند در دوام حذر و سکنه آورد و گاه باشد که بکشد
 و میضه و عسر البول اعدا کند چون بسیار خورده بود و وی دشوار مضم بود و نوع
 کشته و غشی و ضیق النفس آورد و عرق سرد آورد و باشد که دور و زربکشد و آن در
 مقامهای عفن و یاد مقام کوندکان مودی یا در زیر درخت زیقون روید و مصلح وی
 است که با کثرتی تر و خشک بخورند که بخاصیت دفع منفرت وی میکنند و شراب سخت بر آن
 خورند و واجب استند و معالیه کشته وی بمقطعات کنند مانند یک خچین و فو تخ
فطر اسپانیایی تخم کرفس کوهی بود و آن دانه سیاه طولانی شکل بود و طبیعت
 کرم و خشک بود در سیوم و قوت وی زیاد و ازستانی بود و بدل آن دوزن آن تخم
 کرفس بود و جالینوس گوید بدل آن نیم وزن آن افسستین بود **فقبلا سوس**
 فکلا مینوس گویند و آن بخور مریم است و کشته شد **فغولین** حناست و کشته شد
فقع نوعی از گاه است و کشته شد **فقد** خشکست بود و کشته شد **فقع**
الاذخر مر نوری و زمری که به از افتاح خواسته بهرین آن خوشبوی بود و طبیعت آن
 کرم بود در اول و خشک بود در دوام خون حیض به بندد و مقدار ماخوذ از وی یک

مثال بود وقت دم راناف بود و طبع وی سبک بریزاند و بول و حیض براند و اینرا ط
 گوید در دم و کرده و ترف دم و دم سر که در جگر بود معده را سود دهد و اگر دمان بود
 آن گشت سر را که آن کند و خواب آورد و اسحق گوید مقل خون بود و مصداق وی بازداشت
 و بدل وی قصب الذریره **فجاج سورجان** اصابع هر سر است و گفته شد
فجاج الکرم پاری ول خوانند و آن شکوفه بود از آن انگور و طبیعت آن
 سردست **فجاج المله** زمره المله است و گفته شد **فقلامینون** فقیلا سوسل
 و گفته شد **فقلج** اقلج خوانند و آن شمی است مانند حذل لیکن بنایت مرغ بود
 بهترین آن بود که چون در دست بالند بوی سیب از وی آید طبیعت وی گرم و خشک بود
 و آنرا در عطربایت پستمل کنند و مغوی معده و جگر سرد بود و سده که در سر بود بکشد و
 قوت و مانع بدید از زردی و سیاه بدیده **قل** صاحب مناج گوید فاعیه است
 و آن ج نیلوفر مندی بود و قوت وی مانند قوت پیروج بود و گویند گرم و خشک بود
 صداع را بر سر خدا کردن نافع بود و اسحق گوید نیم دم از وی در معده راناف بود و مغر بود
 بمشاده و مصالح وی غسل بود و بدل وی فجاج و صاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمر آن که
 فل ثم مندی بود بمقدار پستی و لون قشروی بلون فندق ماند و مغز وی جرب بود مانند
 مغر و جلفوزه زردی که بنفیدی مایل بود طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم اثر
 عصب راناف بود و بواسیر راناف باشد **قلقل** یا اصل وی قلقل است پاری نه دخت
 قلقل گویند و آن شمی حریف بود و بشکل قسط بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و
 خاصیت وی آنست که در دمای سرد و شخ امتلائی و تیرس و قوای و باد دمای سرد را سو
 دهد و بر ورک طلا کردن عرق النساء راناف بود و چون با مویز بجایند و بدان غرغ
 کنند یا مویز بلغم را قطع کند و بدل آن دار قلقل بود و گویند بوزن آن نارمسک بود
 آن سورجان و نیم وزن آن فیکدانه **قلقل** یا اصل وی درخت قلقل مانند درخت انار بود و

فقلامینون آفر
 صریحه احدی است
 و گفته شد

چون سخن گفتد و کز بوی
 غریب طلا کنند نافع بود
 صداع را

و در دانه

جالیوسس گوید اول ثم قلقل دار قلقل بود و از بر اینست که دار قلقل تتر از قلقل بود
 صفت دار قلقل گفته شد و معو گوید که چون قلقل نارسیده بود قلقل سفید بود چون رسید
 گرد سیاه شود مولف گوید چند آنکه محض گردیم باز رکان که از طرف مندا اند که گفته این
 خلاف است دار قلقل او دخت وی غیر است از دخت قلقل و پیشتر در بنکانه می باشد و آنکه میگویند
 که قلقل سفید از دخت قلقل سیاه است این نیز خلاف است و صاحب مناج گوید از قول تیسو
 که بهترین قلقل سفید آن بود که سبک بود گرمی وی منفر تتر از سیاه بود و مولف گوید قلقل سفید
 بزرگتر از قلقل سیاه بود و بول وی بابل بود و مقدار مغز وی کوچک بود و در املح
 طبیعت آن گرم بود در سیوم و خشک بود در چهارم و چون در کلهها گشت جلائی تمام دهد و مغز
 طعام کند چون بخورند و کشته پیاورد و درم سپهر را بنایت نافع بود و ببول و حیض براند
 و طبیعت را نرم گرداند و سیار در تریا قات استمل گرداند و بلغم و سود را پاک گرداند
 مقدار ماخوذ از وی تا نیم مثقال بود و جمعت منی بود و مخدر چنین و مغر بود بکوره و مصالح وی
 عمل بود و این ماسویه گوید بدل وی زنجبیل بود **قلقل اسود** بیونالی باباری خوانند و
 وی گرم تتر از سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و در وی حدی و تخلیلی بود
 و جلا دهد و بلغم لرح را دفع کند و سخن اعصاب بود و سکن و جع آن و چون باز رفت پیافزند
 محلل خنایر بود چون بانظر و ن پامیز نه بق از ایل کند غذای علیظ را لطیف گرداند
 بول براند و اگر بعد از جماعت زن خود بر کیر و بستن نشود و از جهت تاریکی چشم و آب
 رفتن آن نافع بود و سخن معده و جگر بود و همه اعضا و سخن خون بود و اگر سخن کوره با پناز
 و نمک پامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند بعد از آن که نمک مالیده باشند موی بر میانند و چون
 سخن گفته و در دغن زیت بکشد و بر بدن بالند فالج و خدر راناف بود و اعضائی که بر
 بروی غلبه کرده باشد و چون با دوی پامیزند که در آن قیضی بود تعطیه ببول راناف بود که از
 سردی بود و تخمین فالج و لقوه و خدر راناف بود و فی الجمله سفید بود جهت سر علتی سرد که در اعصاب

حادثه شود و گویند بدل آن یک وزن و نیم فلنل سفید به **فلنل الما** پیونانی او درو
 خوانند و آن بنایتی که در ایهای ایستاده و روید و در ایهای که ایستاده و روانه بود و ترکان
 آنرا **فرعینی** خوانند و گویند چون کرک وی را بخورد و بپزد و بنایت آن را دوست می دارد و
 ساق او کرده و آشته باشد و دوازی او یک کوزه و ورق آن باشد و ورق پد به بزرگ و
 سفید و بطعم فلنل به و بوی آن خوش به و شمر وی کوچک به و رسته بر شاخهای کوچک
 وی که ازین ورق مجتمع به بعضی بر بعضی باشد خوشه بطم بغایت حریف به چون ضا کنند
 ورق و شمر وی را بر و رهای بخی و ورهای و من تخلیل کند و سیاهی که در زیر چشم به زایل
 کند و بر کف پیش که بر روی به ضا کند و نافع به و بخ او در از به و جع مستقیم
 ندارد و مولد گوید آن زخمی که کلاب است و گفته شد **فلنل النودان** جمیت مانند
 جلیان و بطعم مانند فلنل به و از بلا و سودان آورند و در دندان راناف به و جنبین
 آنرا **فلنل الصقالیه** نیز فحکشت است و گفته شد **فلنل القرد** حب الکتم است
 و گفته شد **فلنل الخواص** مامودانه است و گفته شود **فلنل القرد** اسم هر نر است
 که شمر عود بود و در اندلس ناخواه را بدین اسم خوانند و بعضی و تخم بکنجکشت را بدین اسم
 خوانند **فلنلون** حب جلی است پاری بود نه کومی گویند طبیعت آن گرم و خشک
 به و نیکوترین آن صمغ به و نیم شمال از وی شیره پیرون آورده و مضر به نیم معده و صمغ
 آن پودنه بری به **فلنجیک** افروختنک است و گفته شد **فنجیکشت** دوخته
 او را ق به و گفته شد **فنا** عنب الثعلب است و گفته شد **فنا فلون** بخت است
 و گفته شد **فنگ** کرم تراز نجاب به و سه دوازده و رازی میگوید فنگ و قائم
 و حاصل معتدل بودند در حرارت **فوم** خط است و گفته شد **فومل** جو گویند
 و آن با فلا است و گفته شد **قولبون** جعد است و گفته شد **فوشنه** غوشه گویند
 و آن نوع از طرست و گفته شد **فو** به خست که ورق نباتات آن مانند ورق

کوفس بود بزرگ تر کل آن مانند نرکس به بزرگتر و ساق وی یک کوزه باشد و زیاده
 تریزه بود و اطلس بود و لون وی مایل به آبی بود و بطبر و اعلا وی مانند خضری بود و
 در اصل وی **عطرینی** به و گویند قوت وی مانند سبیل بود و در چیزی بهتر از وی به و دار
 بول بیشتر از سبیل کند و طبیعت وی گرم و خشک به و در پهلوی راناف به و بول و حیض
 براند خشک او و مطبوخ او دار الثعلب راناف به و مقدار ماخوذ وی نیم شتال بود و گویند
 مضر به بکروه و مصلح وی تخم رازیانه به جالینوس گوید کباب در طعم و قوه مانند وی به
 الا لطیف تر از وی بود و گویند بدل آن فلنل سپاه به **فوقل** شربت که در قوت مانند
 صندل سرخ بود و درخت او مانند درخت نار کیل به وی به و به بقوت و قابض و
 یابس و بر ورهای گرم غلیظ طبا کند و نافع به و اعضای مستخری راناف به و تخم کوز
 بوی من خوش کند قوت به و گویند بدل وی بوزن وی صندل سرخ بود و نیم وزن
 آن کشنیه تر بود **فوتج حبلی** و فوتج نیز گویند و آن سه نوع به حبلی و نری و بری
 مولد گوید حبلی دو نوع بود یک نوع را حاشا گویند و گفته شد صفت آن و یک نوع دیگر
 فلنلون گویند و آن هم گفته شد و بری دو نوع بود یک نوع را مشکط اشع گویند و گفته شد
 و یک نوع دیگر پودنه صواصی خوانند و آن مطلق پودنه به و نری یک نوع پیش بنوه
 نیکوترین حبلی آن بود که خوش بوی و تازه به و سبز باشد و ورق او کوچک بود و طبیعت
 آن گرم و خشک بود در سیوم ملطبی بغایت قوت به و عرق براند و اثر سیاهی که بر بدن
 بود ضا کند و نافع به خاصه چون بشراب نجبه باشد و طبع وی در حمام مک و جوب
 راز ایل کند و جذام راناف به و در شرمین و فواق راز ایل کند و چون با غسل و نمک
 پاشانند ضحولی که در معده بود پیرون آورد و چون پاشانند حیض براند و شیره بپرون
 آورد و چون خشک کرده بسوزانند و سحق کنند جهت استرغای لثه نافع به و چون با
 سوبین ضا کنند ورم را ساکن کند و برقان و استقار راناف به و سهل سودا به و

شرقی از وی بکشد و آنکه بوی بخلای ووی کزیدکی غریب راناف بوی و عصاره وی یا
مطبوخ کزیدکی سباع راناف بوی و چون بگویند و پزند پاشا مند بیکش و اسحق کوبید مغ
بوی بامعا و مصحافی کشته ابوه و بدل وی یک وزن نیم بود نه نری بود **فوتج نری**
قوت شراب او مانند شراب ماشا بود و بهترین بود نه نری نیز تر بود و بود نه باری
اقوی بود و مجموع بود نه و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم چون بخورند بعد از آن
ماء الحین پاشا مند چند روزی در پی داء الفیل را و دوا را منید بود و طبع وی انقطاع
نفس را سود دهد و چون با سیر که تر و یک بینی کسی بزند که غشی کرده باشند نافع بود و منع
اختدام کند و طبع وی نافض را سود دهد و در غنای عین سبیل دارد خوردن و ضا د کرد
کزیدکی جانند اثر نافع بود و اگر با شراب پاشا مند دفع محوم قتا که کند خاصه که پیش از آن
خورده باشد و از دغان او کزند کان بکری بزند و خاییدن آن بوی سیر را از ابل کند و شربتی
از وی بکشد و بوی ووی مقطع باه بود از جهت ضروری بکشد و کوبید مصحافی و کشته ابوه
و کوبید بدل وی نفع است **فوتج** معروف بود بنفوة الصباغین و پاریسی روئاس
کوبید و آن خمیست مرغ و نیکوترین آن بود که تازه و سرخ و باریک بود که از ارمن آرند
مشهور بود بدربندی و طبیعت آن گرم و خشک بود و بعضی کوبید در وی مهری بود و جلا
دهد با اعتدال و برهق سفید و قوی باطل کردن نافع بود و بدن را از مثری که بوی باک کند
و یک درم تا دو درم جهت سقط و ضرب نافع بود و چون با قرح با شراب پاشا مند و شربتی
چون با سبغین پاشا مند و درم سیر بکشد از اند و ورق ویزاجون پاشا کزیدکی جانند اثر
نیک باشد و بخور وی چون بخورند بر کینه حیض براند و بوی و آن آورده بغایت مذرب بود تا جلد
که چون در اربول کند خون پیاورد و جگر و سیر را پاک کند و سده آن بکشد و چون با ماء
العسل پاشا مند عرق الفنا و جع و رک و استرخای اعصاب راناف بود و اگر با عسل مخاد
کشد همین عمل کند و اولان بوی که کسی که ان پاشا مند هر روز بخام رود و کوبید مغ بود

بهر مصحافی انیسون بود و بنیتورس کوبید بدل آن در تنقیه بکشد و سیر و ادرار بول
و اثرال حیض بوزن آن سلخو بود و دوا نیک وزن آن مویر سیاه کوبید بدل آن در
ازالته بق و برص شیطرح مندی است **فیلکوش** پاریسی فیل کوش کوبید و آن لوف
در لام کشته شود **فیلکوش** سداب است و کشته شد **فیلکوش** درخت حصص است و
مقتدل بود در حرارت و برودت چون بر موی طلا کشته قوت آن بدد و چون پاشا مند
در سیر و ویر قان راناف بود و طبع فروع وی حیض براند و بدل آن حصص بود **فیلکوش**
نوعی از احجار است از رقی بهترین وی نیشا بوری بود که من طبیعت وی سرد و خشک بود و چون
محق کرده پاشا مند کزیدکی غریب راناف بود و ریش اندرون نیز و چون در داروی چشم
کند تا ریکی چشم و تکیوری راناف بود و چون روغن بوی رسد خراب شود و بوق نیز خراب
شود و لون آن یکلیه تپا شود و خشک نیز تپا شود و لون آن چسب آن ارسطو کوبید مخری
از اجاره که از لون خود بکشد و نوشیدن آن بد بود و این مولف کوبید فیروزه خوش رنگ
رکشامی چشم را بپزاید و با خود داشتند بنال نیکو بود و کوبید بر خندان پیر و رشوند و در
مفرجات و تراکیب کتد تصفیه اخلاط کند و نیز بخشد و این مولف که مدعای اکسیر بیان
انیت که اکوفیر و زرد سوده بوزن یک کوبید و در ریون شکن از ویر و خایست قبول کند **فیل**
حیوان معروف است و دندان ویر اعاج خوانند و این مولف کوبید فیل معروف است
نکبه و لجاج و فیل از هیچ حیوان تر سید مکر بکوبد و فیل دو سیر دارد و مکر س آنکس که نداند
کوبید که دندان است و حال آنکه خراج آن از اصل قرن است و میان آن جوخت و
فیل را فم کوبید یعنی کوبید من و دمنش فراخ نیاید منده و آن کوبید که فیل هر سال عرق
کند عرق سطره شوی تراز مشک و دیستورید و کوبید بر او عالج قابض بود بر داس
ضما دکتد زایل کند شریف کوبید چون شارب عالج هر روز و درم باء العسل پاشا مند
خفند را نیکو بود و اکوزنی که عاف بود مغت روز پایی هر روز و درم شارب و ویرا

بماء العسل پاشانند بعد از آن حمام دهد آستن نشود و مولف گوید اگر سه شب مرتب
یک شتال نشاند عالج با یک شتال نبات مصری آن سفوف سازند و شب سیوم و چهارم
مردی با وی صحبت دارد آستن شود اما بشرط آنکه بعد از ظهر باشد و اگر تازه وی خردی
بانیم جز و براد که آمن **بیمه** و بنایت سخن گفته و بر **بیمه** باشد نافع بود
و طبرکی گوید چون از دندان فیل چیزی بر کوفتن طفل او یزند از ویای اطفال ایمن باشد
و **بیمه** کنی وی چون با عسل فروخته سازند وزن بخود بر گیرد و مکرر آستن نشود و بخوردی
صاحب بن کمن را نافع بود و چون بسوزانند و بر سینه طفل گذارند نافع بود و در
موضعی که پیشه بسیار بود بخورد بکشد بکشد و اگر او مان آن کشته مکرر و دیگر عود نکند و این
از مرد خواص آورده که اگر درخت انگور و زرع و درختهای دیگر استخوان فیل بخورد کشته قطعا
میجگد که کود آن درختان نکند و اگر باره آن دندان فیل در خرقه سپاه بندند و بر کاه
بندند و از ویای کاه ایمن باشد و اگر از تازه ویی داده در آب پود که کمی چند روز بپزد
پاشانند و مجزوم را نافع بود و در مانکنند که زیاد شود و اگر باره از عالج بر عضوی که استخوان
در آن شکسته باشد بر آن بندند جذب آن کند با سانی پیر و آن آورد و **فیصل** اهل ایس
ن **خواته** و آن کون بوی بود و کشته شد **فینک** فنج نیز گویند و آن قینور است

باب العاف قافه
دو نوع بود و بزرگ که کوچک بزرگ آن از جویز بوا بزرگتر بود و جیان مانند پنبه و آن بود
بزرگی پوست آن صلب بود و رنگ آن سرخی بود که سیاهی زنده و قافه کوچک را شوشیه
خواته و خیر بوا و میل بوا و مال بوا نیز خواته و گویند که آن سه نوع است یک نوع بمقدار
استخوان بلبل بود و یک نوع بمقدار جویز بوا لیکن مثلث شکل و دانه ایشان بزرگ یک یک
دیگر بود و یک نوع میل است و آن لطیف تر از بزرگ بود و بزرگ را نیز خواته که کوچک را
ماده و طبیعت آن گرم و خشک بود و در اخراج و دوا و ام تا اول سیوم و گویند با اعتدال نزدیک

بود و وی قبضی و تحلیلی و تقویتی و قی آورد و غشیان را نافع بود با آب انار بن مضمون یاری
دهد و صده و امعا را پاک کند و مقدار پستمل از وی تا یکدرم بود و در جگر مرده نافع بود
و سده آن بکشد چون یا سکنجبین یک منته پاشانند و صرع را نافع بود و چون مر و زاز
وی دو درم پاشانند و چون با تخم خیار بن یا میزند اجرامت او یکدرم شک کرده و
مشابه بریزاند و کوچک وی رطوبت را شست کند از سینه و علق و معد و مضمون را قوت دهد و زیاد
از نوع بزرگ و لطیف تر از بزرگ بود و قبضی که بود و وقت پیشه گویند قافه مضر بود
بشش و صمد آن قند بود و بدل آن یک وزن نیم آن صغار بود و گویند نیم وزن آن
صغار گویند نیم وزن آن قوتقل و بدل قافه صغار بوزن آن قوتقل بود **قافلی**
بنایت مانند شتان و طعم وی شور بود و با قبض و اسحق گوید مانند کشت بود و در
فعل و طبیعت آن گرم و خشک است در اول مهمل آب زرد بود و خاصه آب وی و تخم وی
و در آب منی بول بود و مهمل صغار بود و ضعیف بگر اسودد و در کیموس و نیکو بود
و در معد و شلی پیدا کند بنیت اندک از جوی که در وی است و شربتی از آب وی دودانگی
رطبی تا نیم رطل بود و داده درم شکر سرخ و صاحب منهای گوید با شکر العسل و حبش بن
ایحسین گوید شکر سرخ با قافلی و شامنج و بلبلاب نیکو بود و قوی تر از شکر سفید باشد
قافل التمر خانق التمر است و کشته شد **قافل النخل** نیلوفر است و کشته شود
قافل ابیمه بد اشتنان است و بد شتان نیز گویند و کشته شد **قافل نعنه** نوعی از
اشق است و کشته شد **قافل الکلب** اوزاقی خوانند و آن خانق الکلب بود و کشته
شد **قافل العلیق** خانق الذی است و کشته شد **قافل** بیونانی سطاخین
گویند و کشته شد **قافل** ارمنیا است و کشته شد **قافل** قیون خواته و پیارسی پیه
قاونی خواته و روستایان شیر از شیریل گویند و آن از منده سستان آورند و مانند
پسته بود و طبیعت آن گرم بود و در غای که از سردی بود نافع بود و چون بالند بر آن و

نوعی از ایامالری
قافل الذیب

ثمری بول و حیض براند و اگر وزن بخورد برگیرد و اگر با شیر معوط کشته بر قان
 راناف بود و صداع کهن **الطیخ** و عصاره وی چون در گوش چکانند در گوش را موقت بود
 چون بازیت کهن یا یا غلظت یا یا زمره و گاو بدان خشک کنند یا طلا کنند و رم بخورد قنای راناف
 بود و وی سمل غام غلیظ و سودا و ما و اصغر بود باید که با ادویه که موافق بود غلط کنند
 مثل صبر و قنطاریون یا یک سورجان و بوزیدان و قسط و مر و زعفران و کسبل و داجینی
 و سیاه و زراوند مدح و اینسون و تخم کرفس و فطر اسالیبون و جاب و شیر و کپچ و متل
 و ترب و نمک مندی و حب بلسان یا بعضی ازین ادویه ها پامیزند تا فایده دهت بسیار در
 چون در مناسصل و تقریر قوی و لغوه و زرد دست و بای و در دمانی که از مر و سودا بود
 نشاید که با ادویه حاده مثل ستمونیا و تخم غنظل پامیزند و شربتی از وی دانگی بود تا دانگ نیم
 بحسب مزاج و مغز و شش و مصلح او صمغ عربی بود و طین از منی و شایسته و اگر فقا و انکار
 بر روغن کفچیزند و بر بوا سیر که بر طام بود بر امون متعده طلا کنند یا بجای روغن کفچیز
 کنند تا فایده بود و خشک کرد اند و اسحق بن عماران گوید که روغن وی که از آب وی روغن نیست
 که نه بد آن روغن تا فایده بود و سردی اعضا چون بدان بالند و کلفت و اثر مانی که بر روی بود
 زایل کند و تا فایده بود و جهت واد و طین کوشش اگر کرانی کوشش که از ریا ج غلیظ بود و
 شریف گوید چون طبع و ورق وی خوی پاشا منند جذوم راناف بود و اگر خوی وی سخت
 که در بر و رمی که برین کوشش بود و در رمای بلخی که بر کردن بودند بکند از اند و روغن
 وی مناسصل نو و کمن را مالیدن راناف بود و شربتی از وی بقوه و درم بود که با اردجو
 پامیزند و وی غلط غلیظ و لزج بیرون آورد و بر بویضیق النفس راناف بود و عصاره وی
 در حنقه کردن جهت در ریش تا فایده بود و لیکن سح آورد و سمل خون و شهادت حنقه کردن
 خط بود مگر که غلط کنند یا ادویه که موافق بود و شربتی از وی در حنقه از یکدوم تا یکشتال
 بود بحسب مزاج و باشد که قی با فراط آورد و به ادوی وی بیست جو شرباب با بر که کشته که

خلا

یا در اشباح
 آتش پزند

ل

قی باز دارد **قشال النعاج** احتفل است و کشته شد **قشال الحیجیه** از قول صاحب طبع
 زراوند طویل است از قول صاحب منهای حنظل که یک است و صفت مرد و کشته شد
قشال پلیدی خیار گویند و کشته شد **قد میا** قلیبی است و کشته شود **قشال** از رطوبت
 و کشته شد **قدح بریم** نایت که قوطولید و نگویند و کشته شود **قدح** کوشش خشک
 بود و نیکو ترین آن بود که از حیوان نه بود و حرارت وی کمتر از نمک بود و قوت بدن
 برده است قی راناف بود و خاصه چون در سر که خیس است تا تشکی کمتر آورد و کوشش کمتری بود
 باطل کند و قلیل غذا بود و اولی آن بود که بار و غن و شیر پزند **قدح** و با خواسته سا
 چارسی که خواسته نیکو ترین آن تازه و تر و سبز بود و طبیعت آن سرد و تر بود در پیوم
 و خدای که از وی متولد شود مانند صاحب وی بود که با خردل خورند غلطی حریف از وی متولد
 شود و اگر با نمک خورند غلطی فاحش و مسلوب وی غذا اندک دهد و زود بکند زرد و صفر و خون
 کاکن کند و مولد بلغم بود و در وی و صفر او وی مزاج راناف به حرارت بنشانند و تشکی باز دارد
 خشونت مسینه و سردی که کسی که بکرا و کرم بود و تب کرم راناف به چون با جواب یا ماش متشر
 بخورند و بر روغن بادام شیرین پزند و سر و دلج و بلغمی را و اصحاب سودا را نشاید که خورند که
 قوی غلیظ آورد و اگر خواسته که خورند بازیت مطبخ سازند و بخورند و مطیب کشته خردل
 و فلفل و سداب کرفس و نعنع و شرباب بر سران خورند جوارشات و رمی بر سران خورند
 و مصلح او بلغم چون مسلوب کشته و بایب خورد و اب انار و یاس که و روغن بادام و زیت
 اتفاق بخورند غلطی سلیم از وی حاصل شود و سوبین وی سرفه و در مسینه که از حرارت به راناف
 بود و تشکی بنشانند و کرب که از صغایره سودا دهد و در طلق راناف به و رازی گوید روغن
 او مانند روغن بنفشه بود و نیلو قوسه و حرارت را سود دارد و اب او صمد را زایل کند
 چون پاشا منند یا بدان سر بشویند و اگر بار و غن کل در گوش چکانند در دمان کندی و درم
 دماغ راناف به در خمیر کینند و در میان آتش نهند تا بویان شود و اب آن بکینند و یا قند

پاشا مندهای سوزان ساکن کند و تنگی نباشد و غذای نیکو دهد چون پاشا منده بعد
از آن که در آن آب فلوکس خیار چوبین و غیره بنفشه حل کرده باشد صفای محی براند
و شریف گوید که کدی که چپک که اول پیرون اید در نیمه که ند بریان کتد بایان کل کند
زردی چشم که از یرقان بود زایل کند و چون بآب کل کتد در چشم که از کرمی بود زایل
کند و پوست که وی خشک بود زانند و با سرکه حل کتد و بر سر طلا کتد ناف به و اگر
بسیار زانند و بر موضع که از خون اید بر و افتادند خون باز دارد و دانه وی را چون
کتد و روغن از وی بگیرند در دگرش و در دماغی کرم را سود دهد و کدی که چون باخوب
و دین آن بکشد و سود را کتد و در میان آن کتد و نجش احدید پاک کتد تا ممتل شود
و بین آن باز جای نهند و چهل روز بر درخت را کتد بعد از آن از درخت باز کتد و آن
در میان آن بود پیرون آورند و بنفشه را بآب سیاه از وی پیرون اید در شیشه کتد تا
پر شود و در کتد و چون خواهند که استعمال کتد خاندان بهر شیشه و بر موی خصاب کتد
موی سیاه کرد داند بنفایت و جوده که وی تر چون خفا کتد در ابتدای در چشم که از حرارت
بود ناف به خاصه چون با آد جو بهر شیشه و همچنین صداع کرم را ناف به و چون موضع ده
لطوخ کتد خواه در تب و خواه در غیر تب و چون خفا کتد بر هر دروغ ماده کند و در آن
ساکن کند و پوست که وی خشک ذکر را ناف به و همچنین ریشی که بر اعضای یا بس المراج
بود و سوختی آتش را ناف به و چون یار و عن کا و بهر شیشه و مغز دانه وی سرکه که از کرمی
بود سود دهد و م طلب سینه به و مقطع تنگی و چون در آب بالند سوزش شان که از غلط
تیر بود و منع کند و وی مولد بهر معده به و اولی آن که با سفر جل یا میزند در مسلوخ کردن
بعد از آن بامری و صغیر و فلفل و خود را قوتنه استعمال کتد **قرنفل** پیارسی تنگ
خواستند و تران مانند کتخا از ریتون بود و از تر و بنفایت سیاه به و علك اود
قوت مانند قوت علك البطم بود و بهترین آن تیر بوی و شیرین طعم با تیزی و تلخی بود اندک

و طبیعت آن کرم خشک به در سیوم بوی دمان خوش کند و چشم را روشن دارد و در
تکوری را زایل کند کدی کردن قوت جگر بهد و قی و غشیان و سلس البول و تقطیر البول
را ناف به و چون از سردی بود و سخن رحم بود کدی از وی نیم درم سخن کتد با شیر تازه پاشا منده
پاشا جماعت را قوت دهد بوی او مقوی دماغ سر دبه و کسی که علت سودا بر وی غلبه کرده
باشد مقوی دل مفرح و سوداوی قراح را ناف به و مقوی جگر و معده و مجموع اعضای باطن
بود و سخن آن و اسپستالی را ناف به و مقوی اعضای ریمه بود و بدین سبب است که
جماعت را زیاد کند و مضم را یاری دهد و باد مای که متولد شده باشد از فضل غذا ابتکند
و لته را قوت دهد و گویند مفر به و میا و مصحی وی صمغ عربی به و گویند بدل آن نیم وزن
آن جوز بوا و نیم وزن آن دارچینی و گویند بدل آن نیم وزن آن فرخ خشک و نیم وزن آن
خولجان و گویند بدل آن نیم وزن آن فرخ خشک یا بوزن آن خولجان **قرنفل** بزرگ بود
است و کتد شد **قرنفل بوستانی** فرخ خشک است و کتد شود **قرنفل قرقر** قرقره الطیب
خواستند و پوست خوب مر درخت که باشد از قرقره خواستند و قوت او نزدیک بقرنفل بود
و آن پوستی سطر به بلون قرقره و طم قرنفل داشته باشد غیر حلاوت و دارچینی اگر شیرین تر
بود از قرنفل ضعیف بود و بفعل و طبیعت آن کرم و خشک بود و در دماغ و گویند در سیوم
و گویند معندل بود در حرارت و برودت و بدل او قرنفل به **قرنفل** و بای بوی
بود و کدی و بای جیلی نیم گویند مولف گویند شیرازی انرا نیم تر خ خواستند و در طعم آن تلخی به
و نیکوترین آن تازه زرد فربه بود و طبیعت آن کرم و خشک به در سیوم سینه را پاک
کند از اخلاط و چون بآب پاشا منده صرع را ناف به و عرق النسا و فالج و اسهال خای و
مغص را ناف به و کدی هاراکتد و جب القح پیرون آورد و چون با شراب پاشا منده
صرع را ناف به و چون با شراب پاشا منده در کدی عسر البول و قویج را ناف به و

کزیدگی عرق و جوی کزیدگیها را نافع بود و بکیرج با پوست پنج غار سنگ کوده بریزند
 چون سخن کرده با سرکه بر جوب سفید طلا کنند زایل کند و دغان او بکدر شکم بکشد و معده
 ماز و از وی یک مثقال بود و گوید مغربیه سبز و صاف و بیانیون بود و بدل می آید و بود
 کونید بدل آن مشکطه اشبع بود **قرقر** و دست و کشته شد **قراصیا** جاسیایه
 کونید و مولف گوید پارسای الو ابوعلی خوانند و آن سه نوع است شیرین و ترش و عفت و آن
 شیرین بود کرم و تر بود و ام و زرد و از معده بگذرد و مری می بود و بخیل شود
 به طبعی که غالب بود و شکم براند و طبع را نرم دارد و مع ذلک نفوذ آورد و اما مفید
 غذا بود و مولد سودا و اچش بود و تشنگی نباشد و شکم به بندد و معده بکشد که مخلو صول
 بود سودا و پدید آید که تخفیف در وی بسیار بود که در عفت و آن عفت بود ضد شیرین
 بود و طبیعت سرد و سوس کوبید که چون تر بود خشک براند و چون خشک بود شکم به بندد و مع
 او چون با شراب آب پامیزند سرفه را زایل کند و لون را نیکو گرداند و چشم را روشن
 گرداند و چون با شراب پاشا منسک بر براند **قرقر** زعفران است و کشته شد
قرقر و قرق و قوما نیز کونید و آن ثقل روغن زعفران بود و پیونانی و بهترین
 وی خوشبوی سیاه بود که هیچ خوب در وی نبود و چون باب بکند از تریلون زعفران
 بود چون بخایند دندانه را رنگ کند رنگی سخت که باقی بماند و وی سخن و منفع بود و طبیعت
 وی خشک بود و در سیوم بول براند و تاریکی چشم را زایل کند **قرقر** العین کرفس الما و جوج
 الما خوانند و پیونانی سلینوس خوانند پیشتر در آبهای آیتا و بود و در لب آبهای تری
 روید و ساق و شاخهای وی رطوبت لزج داشته باشد جناب بر دست بچسبند و در
 وی عطری بود و ورق وی بزرگ تر از ورق نعناع بود و باندک و سخن و محلل بود بول
 و حیض براند و سنگ کردد بریزند و با بول پرورن آورد و خواه خام حوزدن خواه بخت

دبی پرورن آورد و خوردن آن قرقره امبارا نافع بود و اگر بسیار خورند مزاج را کرم
 کند تا بجدی که روی و بدن را سرخ کند و لون برص نیکو گرداند و در پهلوی مار اسود منند
 بود و محلل و منفع بود و سخن معده **قرانیا** درخت است بزرگ در کوپستان
 سرد سیر روی و ورق او مانند ازاد درخت بود و ثمر وی مانند زیتون دراز بود و چون
 نارسیده بود سبز بود و چون رسید شود سرخ شود مانند خون و آنرا خورند و در طعم می
 عفت و صفتی تمام بود و طبیعت می کرم و قابض بود و موافق اسهال شکم و قرقره امبارا بود
 چون ویرا در طبع کشته و بخورند در نمک آب نهند مانند زیتون و رطوبتی که از ورق تری
 حاصل شود بسوزانند و بر قوبا مانند نافع بود و ورق و قصبان وی بقایت عفت
 بود و جفنی قوی بود **قرصعنه** در اندلس شویکه ابراهیم خوانند و آن انواع است
 و نبات وی در سنگستان و زمین خشک و یک بوم روید و آن نوعی از خار است و چون
 اول از زمین پرورن آید ورق آن بر روی زمین پهن بماند و سبز و خشک بود و چون
 بزرگ گردد خار شود و سفید بتدیک و جب زیاده تر بود و نبات او این بود و کل وی
 سفید بود و سر کل وی سرخی زرد و گرد بود و وی شش خار بود و پنجه وی مانند سنان
 بود و صلب بود و در وی سطره انگشت بود و بدازی سه کوبلک زیاده تر بود و مولف
 گوید بزبان آن قوم که مکرر غسل میدارند آنرا خار و خشک خوانند و بشیرازی شتره و در
 صوامی شیراز بسیار بود و مکرر محل از کل وی خورش دارد و پنجه وی در پهلوی کینه و
 کزیدگی جانور را نافع بود و طبیعت نبات وی کرم و خشک بود در آخر درجه اول و محلل
 ضعیف بود و چون با شراب پاشا منسک کزیدگی جانوران موزی و زخمهای کشته را نافع
 بود و اگر با بیکریم تخم کز پاشا منسک حیض براند و محلل مفص بود و بعضی کونید چون ضحاد
 کتد بر درهما تحلیل دهد و غافقی گوید ملطف بود و سریع الاخذارد مولد خلط خمود بود
 و بلغم رقیق را از معده و امعاء بکند از آن و بول بران و پنجه وی چون بتری بخورند با بصل

در یکی کشته اشتراکی بود و اگر یک جز و از وی دیگر جز و از آب کاشنی بر شد و
 طلا کشته بر و درهای که بر ساق بود و آب از وی روان بود و نافع بود و در ابتدای دانه النیل
 همچنین و این رشید گوید چون طبع وی از بخورند اینجاست باشند از درد پهلوی و رم او
قراطار غوبن نباتیست که ورق او مانند ورق کدو بود و شاخهای بسیار بود از یک اصل
 رسیده و تخم آن مانند چا و رس بود و در موضعها که سایه بود و در وید و بغایت حریف بود و تخم
 وی در مذاق جذبی و حار و قوی تمام دهنده و گویند چون زن حامل روزی پانزده یا بیست و یک بار
 از طرد و پیش از آنکه مرد نزدیکی کند بوی تیر بخنک کند بعد از آن مجامعت کند فرزند نرینه
 آورد و **قرحان** جویت که در میان منقل می بود و صغیری و طبیعت آن سرد و خشک
 بود و در سنونات پستعل بود و جهت دندان و گوشت برین دندان حکم کرد آن **قرمز** و در صبا
خیم است و آن حیوانیست که چک بر قاری باشد و بر نباتی که انوار می گویند و رنگ صوف
 و ابریشم بدان حیوان کشته و کتان و پنبه رنگ نتوان کرد و جوی مست که مانند عدس مرغ
 رنگ بود و آنرا نیز قرمز گویند و قیض خوانند و شرب کوبید طبیعت او گرم و خشک بود و در
 سیوم خاصیت وی است که چون زن منق و روزی پانزده مرتبه روز و در محل قطع
 خفیض کند و چون با سر که پستعل کشته قطع نسل کند و اگر در ابریشم مرغ کشته و بر مخوم اویند
 شفا یابند **قرسطار یون** سطار یون است و کشته شد **قرط** ثمه غاریت که آن را
 سبط خوانند و از این ثمه عصاره گیرند و آنرا اقا قیا خوانند و آن ثمه را پارسی گویند و خوانند
 بشکل خرنوب شامی بود اما سفید و ضعیف تر از وی بود و این مولد گوید خرنوب صحریت
 و خرنوب چهار نوع است بلکه خرنوب شامی و مصری و بنطی و هندی و این دو نوع همچنانکه حکمتش
 در خرنوب کوشه **قراض** بانوح است و گویند اقوان و سرد و نوع کشته شد **قوان**
 که ریاست و کشته شود **قوان** و آن بدست و کشته شد **قوان** و آن بدست و کشته شد **قوان**
 و کشته شد **قربا** که ریاست و کشته شود **قربان** هم که ریاست و کشته شود **قربان**

و آن قرد النون
 نیز گویند

یونانی قرد مانا است و کشته شد **قرط** حب البختر است پارسی خنک دانه گویند و
 یونانی فنیقیس طبیعت آن گرم بود و در دانه شکم نرم کند و اگر بخ درم از وی کوفته در شیر مالند
 و بنوشند سمل خلطهای سوخته بود و انولع جوب را نافع بود و یا بر جوی کوبید و دفع رنج کند
 و منی پخته اید و شیخ الریس گوید سینه را پاک کند و او از صافی کند و قوی را نافع بود و سمل بلغم
 سوخته بود و یا در از یاد کند و چون با شیر یا با عسل یا با انجیر خلط کند و این ماسویه گویند و از رانیکو کردند
 کنند و سمل کیموسات غلیظ بود و این ماسویه گویند که خاصیت قرط و حب وی است که سمل
 بلغم بود و شترتی از وی ده درم تا پست درم بود بعد از آنکه نیم کوفته در نیم رطل آب بجوشند و در
 دست بمالند و صافی کشته و ده درم شکر مرغ با وی اضافت کنند پاشانند و ابو صلت گوید
 همچنین نافع بود و استسای زرقی را و این سر اینون گویند شترتی از مقدار اوج شمال بود
 با آنکه نمک هندی جهت اسهال بلغم و با ما و انجین که مغزی بسته باشند چون پاشانند
 با ایتصون مالتیو لیا و جذام را نافع بود و باید که شیر و رطل به و خشک دانه کوفته پست
 درم از وی مالند بعد از آن نه منق تا پیر شود و آب آن بکیند و استمال کنند و گویند بدل
 آن جبهه انخر است **قرط هندی** حب النیل است و کشته شد **قرط** یونانی
 انطوقطوس گویند و بعضی فیقن اشتر بن گویند و آن غاریت مانند غار قرط بستانی
 و مولد شیرازی آنرا انگریز خوانند و کل او زرد بود و جالینوس گویند سخن بود و با عدال
 انجف و دیقورید و س کوبید و چون ورق وی سخی کشته ماحمه وی یا ثمری یا فلفل و شراب
 پاشانند که زیدکی مغرب را نافع بود و بعضی گویند چون سلوغ استمال کنند در زایل کند
 چون گزیده باشد و کبستمال کشته همان و جمع پیدا کنند که اگر زیدکی و مولد گوید طریبان
 نیز گویند و کشته شد **قرحان** نوعی از گاه سفید کوبید **قرطمانا** قرد مانا است
 و کشته شد **قرطمان** مرطمان است و کشته شود **قرطاس** پارسی کاغذ گویند و سخی گویند
 بهترین آن مصری بود پاک و سفید از بر آنکه از بردی می سازند و وی مغز نبود دیگرده و

دیگر کاغذ یا مضر باشند بگوده و سوخته وی معده را نافع بود و منع توف دم کند ر عاف و
 ریشهای معده را پاک کند چون بیکدم از وی پاشانند و قوه شش را آب سرطان
 نهی بخت نافع باشد **قرون** مجموع مختلف باشند و وپارسی شاخ کونید و سر و کونید
قرن المنفرد الابل و بهترین آن بود که از ایل پیر کیند و باید که بسوزانند تا سفید
 گردد و طبیعت آن سرد و خشک بود و سوخته آن را دندان جلا دهد و لثه محکم گرداند و با
 منفعت وی در ایل کشته شد **قرن البقر** براده شاخ گا و چون با آب پاشانند
 ر عاف را بندد و چون بسوزانند و با آب پاشانند قوت دم را بندد **قرون النیل**
 بعضی گویند نوعی از سنبل سفید است و آن کشته بود و در میان سنبل باند و کونید
 خانق النمرست و صاحب منهاج گوید و ای کشته بود و نزدیک پیش چون بخورند خون
 بموضع بول پیاید و زبان سیاه گردد و دهن مختلط شود و با وای او را می کشد و
 بعد از آن دو مثال کافور با کلاب و آب انار و شیره تخم خرده نرم سوده کرده باشند
 با جلاب یا نوع کا و یا قرص کافور با کلاب بد مند و شیر تازه و سویق سبب ترش و
 سویق شیراب برف و جلاب و خیار کد و جواب بد مند و جگر دل را سرد گردانند
 بضمادات سرد مثل صندل و کافور و کلاب مانند آن **قرط** نوعی از رطبه است که
 در مصر میکارند و ورق آن بزرگتر از ورق رطبه بود و چهار پایان میخورند و فربه
 میشوند طبیعت آن گرم و تر بود چون تر بود شکم براند و چون خشک شود شکم بندد
 سر و خشونت سینه را نافع بود و آنرا پارسسی سید از خوانند و با صغنهانی شود که کونید و
 در صغنهان بسیار کارند و مرغوی بر سبب خوانند و بقوه تراز بنات وی بود و در وی
 و قبضی بود شکم به بند **قرط** اسم نوعی از کرات است که معروف بود بکرات المایه
 و کرات البقول و کشته شود **قرقه الدار جینی** پارسسی داریچنی گویند و آن باریک
 تراز قرقه قر تفل بود شیرین تراز وی بود طبیعت او گرم و خشک بود و در سیوم قوت

و مقهر و شش و مصلح وی
 کثیر بود و بدل آن اسلاو
 و خولجان و مقدار سنبل
 از وی سبک بود در دماغ
 و یوقا تران نافع بود

اعضا و باطن بد بد و جرب و قوبار نافع بود طلاء کردن و مرصنه های عصبانی و وجع و رک
 که از بلغم بود و متطوح و مصروع را نافع بود و وی اقوی در فعل از داریچنی در تقویت جگر و
 جگر سرد و حکم تر بود بدل آن نیم وزن آن قر تفل بود و نیم وزن آن داریچنی بود **قران**
 اسم نباتیست مانند رازیانه که شتر و کوسفند و دو آب میخورند و مولف گوید آنرا بشیرازی
 که خوانند طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم بول براند و درد مای سرد اندر وی زایل
 کند و حمل ریح بود و وی درین متعته تا بقوت بود چون پزند و آب آن پاشانند
 سکرید و آنرا علیال نیر گویند **قسطور** چون چند پیه ترست و کشته شد **قسطور**
قسطور کاکج است و کشته شود **قسطور** کمی گویند و آن رصاص است که
 شد **قسطور** بیونانی قسطر خوانند و آن انواع است و آن جلد نخست یک نوع
 عربی بود و آنرا قسط بحر خوانند و آن سفید رنگ بود و یک نوع مندی بود و آن سیاه
 رنگ بود و آنرا قسط مر خوانند پارسسی قسطر گویند و بغایت تلخ و سبک وزن بود
 صاحب جامع گوید قسط مندی سیاه شیرین بود و قسط بحر سفید و تلخ و سهو کوده است
 قسط سفید شیرین بود سیاه تلخ بود و آن مندیست یک نوع و کوهست که بسیار می
 مایل است و بوی جگر کند و بهترین آن تازه و سفید فربه بود بعد از آن سیاه سبک
 و طبیعت آن گرم است و در سیوم و کونید در چهارم و خشک است و در سیوم نافع بود
 جهت مرصنوی که محتاج بخونت بود و جذب غلط از غرق بدن کند و اکو با عییل و آب
 بر کلف لطوح کشند زایل کند و استرخای عصب عرق النساء را ضا و کردن و لیست غرض
 را نافع بود و بول و بعضی براند و خوردن در زیر خود و و کردن در در نافع بود چون
 در فزجات کشته یا تکیید کنند یا نطول چون پاشانند با شراب یا با آبستبتین بیکدم
 کونید کی افی و مجموع زمر مای که ترند که آنرا نافع بود در کسینه کوفتی آن و عضله و منک و نفع را
 نافع بود چون با شراب غسل پاشانند حب القرع و کوهها پرون آورد و بازیت

لطوخ کردن نافع بود و فایده است و خارا سود دهد و ناقص را پیش از وقت نوبت لطوخ
کند و در دپهلوانان نافع بود و رازی گوید زکام را نافع بود و چون در زیر بینی بخورد گندم و مس کوبید
چون سخن گفتند و بر ریشهای تراشیده خشک کردند و قلیان کوبید چون در زیر دامن بخور
کند حیف بر آید و بویکشد و طبعی کوبید چون پاشا منده منتهی شد و بگوید و کوبید چون
بخورد گندم تر لالت را نافع بود و در باره حادثه شود از عفونت و چون سخن کرد و در بر شد
پاشا منده در دمه منصف و در دوده را نافع بود و شک کرد و بریزد و اگر با کبکچین
پاشا منده تب رنج را نافع بود و چون بر بهق و کلف و نمش طلا گندم میل و بر که با قهوان
زایل کند و موی بر دانه التلیب بر داند و قطع افلاطون کند و مفر به بمشانه و مصلح
ورق کل سرخ و قند به بدل آن کوبیده و ج است و مصلح آن خطی مولف گوید قسط
رومی شیرین است و نوعی از ج سوسن انجاسی است در میان بنفشه می پرورند با ط
می برند و معروف به به به بنفشه و انوار سم خوانند و این مولف گوید بهترین قسط
آن به که تازه و آکنده بود و خشک و سخت خورده باشد و بی زهر موت به زبان را بگذرد
و قسط را منقوش کنند به پنج راس که سخت بود اما راس زبان را نگرد بدین سبب میان
ایشان فرق افتد **قسط شاد** راس است و گفته شد **قسط مندی** صاحب جلع
همو کرده است که گفته که آن قسط شیرین است و قول صاحب منهاج معتبر است
که گفته که آن قسط تلخ است و گفته شد **قسطوس** قیسوس کوبیده و آن معروف
جبل المسکین و آن بلباب بزرگ بود و ورق او بزرگتر از بلباب کوچک بود و بلباب
را بیشتر از مرثیه کوبید و آن اصناف بسیار است نوعی سفید کوبیده نوعی سیاه دیگر
قسط خوانند و این سه جنس به هم پیوسته بود و می سفید بود و این سیاه خوانند و
وی سیاه بود و بعضی سیاهی مانند لون زعفران بود و بعضی مردمان آن را بوی بویون خوانند
و جنس سیوم که آنرا قسط خوانند متشک به مسج نمند گشته باشد شاخهای بار یک

دارد و ورق کوچک دارد و مجموع اصناف قیوس عربی قابض بود و یک نوع از آن
لادن حاصل شود و آن نوع کرم بود باقی اصناف آن سرد بود و عجب را نفع بود
کل او را چون باشد اب پاشا منده قسط اصناف نافع بود و اگر احتیاج خوردن وی بود
روزی دو نوبت پاشا منده چون بکوبند و سخن سازند بار و غن زیت موم روغن
سازند سوختگی آتش را نافع بود و ورق او چون تر بود بر که پزند و بکوبند و بر ورم
پیر زخمها و گند نافع بود و چون ورق وی و سرهای ویر بکوبند و آب دی بکوبند و و
بار و غن و سر که بر را بدان ترکند در کمن سر زایل کند چون بازیت پیامیزند
در گوش چکانند در گوش ریم گوش زایل کند و نوعی سیاه وی سرهای وی به عدد
بکوبند و آب آن بکوبند در پوست آنرا کوم کنند بار و غن و در گوش مخالف چکانند
که دندان درد کند در زایل کند و چون ورق وی بشراب پزند و از وی ضماد کنند
بر ریشها که عارض شده از سوختگی آتش نافع بود و کلف میزد و آن نوع که آنرا قسط خوانند
سرهای وی چون پاشا منده صیف بر آید و بجا سانی پیر و ن آید و چون بکوبند و آب
آن بکوبند و در چکانند کوبیدنی زایل کند و اصول آن چون بکوبند و آب آن بکوبند
و با سر که پاشا منده کوبید کی ریتلار سود دهد و صمغ وی که آنرا و موه الشیر خوانند
چون بر موی اطوخ کنند شیش بکشد موی ستر و صاحب منهاج گوید چون با شراب
و مر پامیزند و بر موطلا کنند منع تساقط آن کند **قسط** خرمای پارون
کوبید آن نوعی از خرمای خشک است اهل مغرب متعلق کوبیده و اهل بخد عرف و بر
شوم کوبید طبیعت آن معتدل بود در کرمی و خشکی و در وی قبض بود و کوبند
کرم به در دوام طبع را به بند و قوت معده دهد **قسط** سیاه است و گفته شد
قسط پارس کشته خوانند و وی لطیف تر از گوشت مویز بود و شیرینی
بهتر بود و بدل آن مویز منقوش بود **قسط صند** **الافضر** پوست پیردن بنه کردگان

چون پزند و ربی از وی بگیرند جهت خنثی که از بلغم بود و از رطوبت نافه بود نهایت
قشر صلب چون بسوزانند و خاکستر آن بر ریشها افشانند خشک شود اند و بخند
 بگوید به بغیر نفع **قشر الانترج** پوست ترنج کرم و خشک بود در دوا و چون بخارند
 بوی سیر زایل کند چون بخورند قوت اخشاب دهد و مقدار نافه از وی تا ده درم بود
 و وی حمل ریح بود چون اشک از وی تا ده درم بخورند و اگر بسیار انوی سفت
 کنند مضر به جگر و معده و معالجه وی عسل بود **قشر الکندر** طبیعت آن گرم و خشک
 بود و وی قبیض بود قوی چون بر جراحتهای خشک و کوبیده و کوبیده ریشها
 و شوارفتند به صلاح آورد و چون زن بخورد بکمر در رطوبات و من رحم را باز
 دارد جهت نفث دم و قوه امعاء چون پاشانند نافه بود در داروهای چشم استعمال
 کنند جهت ریشهای آن نافه بود و اگر بر بیان کوبیده بود و کچشم زایل کند و اگر
 چون در من بر شکم نهند شکم به بند و بدل آن دوزن آن کنند به وزن آن دقاق
 آن **قشر اصل الکرفس** گرم و خشک بود در دوا و مایه و مغز سده بود و
 بول براند و باقی منفعت آن در کرفس گفته شده **قشر اصل رازیانه** گرم و خشک بود
 در دوا و فصل او نزدیک بنعل که کوفت بود در صفت رازیانه گفته شد منفعت
 آن **قشر اصل الکبر** در اصل الکبر گفته شد **قشر اصل الهمد** یا در منند با کد
قشر اصل الرمان سرد و خشک بود که در کرمهای در از وجب القرم بکشد **قشر رمان المزه**
 پوست آنرا زرش سرد و خشک بود در دوا و شیرین سرد و تر بود بر و رهای
 کرم و در دوا و کرم و نافه بود و چون پزند با بویخ و جو سفید کوبیده و با آن
 حقه کنند به امعاء و اسهال را و چون باب آن مضغه کنند مقوی نشود و چون
 بدان آبستنی بکشد مقوی متعدد بود و قطع خون بواسیر کند و اگر سخی بکشد دوزخ
 آن سفوف سازند و آب کرم از پی آن پاشانند که چهار بقوت پیرون آورد و

نارنج

قشر البیض میخ گوید سرد و خشک بود در دوا و مایه و جو سفید کوبیده و با آن
 چون بسوزند و بویخ کنند و کل سازند و چون غسل کنند بخی کوبیده سفیدی
 چشم زایل کند و چون با تخم خربزه بر کلفت طلا کنند زایل کند **قشر الارز**
 از جمله سمومات بود چون بیاشامند درد زبان و دیان و ورم آن آورد
 و باشد که ورم در مری و امعاء و معده و التهاب مجموع بدن پیدا کند و دوا
 او مانند کرم بود که در اربع خورده باشد **قشر قصب الناری** پوست فی فارکی
 سوخته گرم و خشک بود در سیوم و دوا و الثعلب را نافه بود و سفیدی چشم را
 زایل کند **قصب السکر** نیشکر در طبیعت مانند شکری بود و در وی تلین
 زیاده بود و بهترین وی شیرین ابدار بود طبیعت آن گرم و تر بود در اول و
 کوبیده معتدل بود و در حرارت و کوبیده در وی قبیض بود مانند صمغ از قصب
 کینه چون در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند و نیشکری آورد و سینه
 و سرفه را معید بود و مثانه را پاک کند خون معتدل از وی حاصل شود
 و بول براند و سینه بزداید و مولد تخم و زایا بود و اولی آن بود که باب
 کرم بشویند بعد از آن معشر کنند تا نفخ از آن زایل شود **قصب الزربره**
 فی بار یک است مانند تی قلم و بار یک تر بود و آن دو نوع است و یک نوع
 بوی کچمه ماند و آن نوع کوتاه قد باشد بمقدار یک وجب اندکی تر باشد
 و یک نوع دیگر امس بود بمقدار از تر بود از یک کز بطم تیز و تلخ بود و بوی
 تیره بود چون بشکند مانند تیغ عنکبوت چیزی در میان آن بود و این نوع را
 از طرف کلکوت آوردند و آنرا بر کسینه خوانند و نیکوتر و خوب تر آن
 نوع باشد که نیات سم مانند بود و بر سر شاخهای وی بخی بود مانند کوفی
 که در غلاف بود و این نوع تیزی و تلخی ندارد و این نوع سم از منند خیزد

چون کل کنند

اما بید بیهو طبیعت وی کرم و خشک بیهو تا سیوم و ملطف بیهو با اندکی قیض
و محلل آورام بیهو و کوفتی عضله را نافع بیهو و جلای چشم و در چون دود وی تنها
یا نازا و دهنه البطم بکشد و ورم بیکر و معده را با چیل نافع بیهو خاصه
یا تخم کرفس پاشا خند تقطیر البول و استسقا را نافع بیهو و چون زن در سح
آن نشیند در رحم و درد دل را نافع بیهو و اگر پاشا منجمین عمل کند و مقدار
ماخوذ از وی بکیرم بیهو و بول آن اطفا و الطیبات یا صندل و عس سر
قصب نی میرد محکم بیهو حاکم آن کرم و خشک بیهو در آخر درجه اول تا اول
درجه دوم و در اصل وی جلای اندک بیهو بی صدمت و بچنین ورق و اصل
با بیا جذب سلی کند و بول و حیض براند و کوبیدگی عقرب را نافع بیهو و
کل و چون در کوشش افتد کوی آورد و بیر و ن توان آوردند **قصبه**
تودری است و گفته شد **قصبه** عوج است و گفته شد **قصبه** ارا **قصب**
الزیره است و گفته شد **قصبه** قطن عقیق است و گفته شد **قصبه**
مخضمه است و گفته شد **قصبه** قریش **قصبه** قریش نیز گویند و آن کم
شربت که از اقوی گویند و آن نیوت بیهو و گفته شد و فرغ نویسد
گویند و گفته شد و صاحب جامع گوید حب صنوبر کبایت و این جای
بخشت و حب صنوبر کجا صفا گفته شد **قصبه** مری اسم نوعی
قد عصی الراعی است که آنرا ذکر گویند و گفته شد **قصبه** ان روغن است
که از درخت عرو و ثالب و عتم و شربین و شوب کیرند و نیکوترین
آن بیهو که از عرو کیرند و بدترین آنکه از ثالب کیرند و طبیعت کرم و خشک
بود در چهارم و گویند در سیوم شیش و رشک بکشد تا جدی که از آن دوا
بکشد و منور گوشت سست کند و جرب را نافع بیهو حتی جرب اب

الاربع را مانند سک و شتر و در از کوشش و غیر آن و دوا الفیل و استسقا را مفید
بود مالیدن و بر سر طلا کردن صداع که از ماده سر باشد نافع بود و دندان متحرک را
محکم گرداند و چشم را روشن کند و کرم بکشد و چون بر قصب مالند پیش از مجامعت منع است
کند و بر کزیدگی مار شاخ و از ضا و کردن با نملک و چون با شراب پاشا منجمین دفع زهر ارنجیری
کند و چون در پیل بگذراند و بر اعضا طلا کنند هیچ کزنده کز دوی نکر دود و اگر بر گوشت مده
بمالند نگاه دارد از عفونت و اگر زن بخورد بکشد و کوه پیر و ن آورد و وقت
دخان وی مانند دخان زیت است و چون قطران در حلق مالند خفاق و ورم لوزه تین را نافع
بود و اگر بر دندان خود نهاند بر براند و در ساکن کند و اگر با سر که مضغه کنند در ساکن کند
و بریزاند و با سر که در کوشش جکاسته کرم کوشش بکشد و چون پزند با بی که زوفا در وی بخشد
پاشا و در کوشش جکاسته در ساکن کند و طنین آن زایل کند و وی مقطع ابدان زنده بود
و حافظ ابدان رود و بدین سیاست که اورا حیوة الموتی خوانند و شربت بیهو و معده را
بدیهه مفید می بیهو گویند بدل آن بوزن آن و نیم وزن آن خلاف با ورق آن بیهو و گویند
بدل آن نقطه سیاه است بجا و شیه **قطف** سرمق است و شیرازی اسنانخ رومی گویند بیل
وستانی بیهو و طبیعت آن سرد و تر بیهو در دوام و گویند بیهو در اول دود وی نفی نبود
زودار شکم بگذرد و کرم و حمر را نافع بیهو و تخم وی بر قان را نافع بیهو چون پزند اندکی
و بخورند شکم براند و چون بخورند ضا گفته در همای کرم را تحلیل کند و غذای نیکو بیهو و جگر کرم
را مفید بیهو و مخوری را احتیاج با صلاح آن بیهو از بذر آنکه موافق ایشان بیهو و گویند
معد و اید بیهو مولد ریح غلیظ بیهو و اسحق بن عمر آن گویند تخم وی و در همای کرم را نافع بیهو
و اگر دود درم از وی پاشا منجمین مرد صفا آورد و چون دوقی وی را نیم کوفته در حمام در خود
مالند حله زایل کند اما نوع بری وی چون بکیرند مقدار هر درم بخورند در نود و مثقال
اب ثاب نیمه اید و صافی کشته و زنی را می شود شکم مانده باشد پاشا اگر چند روز بیهو

دورهای

بدون آید **قطف بحر** ملوح است و کله شقه **قطن** کرس و بوس و طول و عطف خوانند
 و آنرا قور خوانند و گمن را قضم گویند و بهترین آن نوبه و معری که پدید جامه وی سخن حکم
 بود و مخنث آن که از آب شیم به کرم تربیه پوشیدن وی و گویند معتدل بود در حرارت
 عصاره ورق آن اسهال کودکان را نافع بود و چون او را بسوزند و بر جوات نهند
 خون باز دارد و گشت بر گوشت مرد و نهند و در آن زکام را سود دارد و چون ورق وی
 را پاره کم بکیرند باب بخشد با قدری خوی چند آنکه قوت باب دهد وزن را در آن نشاند
 اختناق آن را و در و آنرا نافع بود و اگر با ورق تورک بکشد بر مناسصل کرم نافع بود
 بخامصیت تسکین نفوس و ضربان دایم که حادث شود در آن بکشد خاصه چون بار و غن
 کل پامیزند و شیش را و لاغری آورد و منفعیت جب او کشته شد **قطات** مرغیت
 کوچک پاریسی است و گویند و مانند کفشک بود و بر سر او شافی بود و گوشت وی ضعیف
 حار است و بیوست حکم دارد و نافع بود از بهت کسی که سرد و جگر و ضعف آن و استسقا
 فراج او تباهی داشته باشد و مولد سودا بود و صاحب منهای گوید و شزار مضطرب و غذای
 بد بود و ضروری بر و غن بسیار کم شود و آزی گوید قطات و لجه بدان ماند از مرغان که گوشت
 آن سرخ باشد سر که مصفا ایشان بود **قطر** نجاس است و کشته شده **قبیل** بیونانی است و لایون
 و ستلاریون گویند و آن بنا نیست که نجاشه باشد بصل الزری به لون آن سرخی زند و بطم
 تلج بود ورق آن بوق سوسن مانند آن بقوت و طعم مانند بصل الفار بود و چون آب
 آن بکیرند و آرد کرسه بدان برشند و قرص سازند مطهر و مجنون را نافع بود و چون
 با ما و العسل بد منند و بعضی بدل بصل الفار کنند لیکن ضعیف تر از وی بود و صاحب
 منهای گوید طبیعت آن کرم و تر بود و دوا و آن نوعی از گاه است مولف گوید نباتات
 او را که در کان شیر آید او خوانند **قفر** نبات کشوت است و کشته شده **قفر البهوت**
 انواع است یک نوع آنرا عرق اجمال خوانند شیرازی پالو و یک از آب حاصل شده

وی
خوردگو

خترکی بغر تلق

دوغ وی

مومیایی
نوع

و آنرا مومیایی آبی گویند و آن نوع که کومی بود عرق کومست که میخوشاند و می پالایند و وی
 مانند زفت بود و بوی قیر کند بهترین آن فوفیری بحیض زرین بود و سیاه حرکت بد بود
 و غش وی زفت کشته طپست آن کرم و خشک بود و سیوم و گویند خشکی او در دوا م بود
 مقوی اعصاب بود چون با پوست بکند از زرد و بر ناخن مالند که سفید شود و باشد زایل کند و
 منفعه خنار بر بود و خبیب گوید آنچه خالص بود نافع بود بفرمان خدای تعالی از جهت شکستگی
 اعضا که فکل اعضا عمل می کند چنانکه امتحان کرده شد و آنرا مومیایی کومی خوانند
 بیونانی است و با بوی کز کز گویند و کفر البهوت نیز گویند بر قوی الطوح کردن
 بر ترس عرق الفاسطاد کردن نافع بود چون بخورد بر کیرند یا دغان کشته نافع بود جهت
 اختناق رحم و اخراج آن چون با چند پدید ستر یا شامند حیض براند و سر فرو من عرق البول
 کزید که مجموع جانوران نافع بود و با شراب افستین و چمن گوید بول براند و حب القع را
 بکشد و قوت شهوة بد دهد و در رحم سرد را نافع بود در طبع آن ششستن و عرق الفاسطاد
 پهلور را نافع بود چون بکند از زرد یا جواب حقه کشته قرحا معا را نافع بود و استنشاق دود او
 تله را نافع بود و چون بردند آن نهند در دساکش کنند و چون با آرد بکوبند و در نظر و نفاذ
 کشته بر نرسد در مناسصل را نافع بود و در مناسصل **المنافع** چون در چشم کشند سفید
 چشم را زایل و جحف رطوبات به ریشهای شود اگر در **م** کشته گوشت بر وی باند و بادمای
 غلیظ را بکشد و چون در جای کبابی دو کشته مار و عقر بکزیز و جوع کزندگان و شیخ
 الومیس گوید مقوی اعصاب بود و قورجشش را نافع بود و نقش دم ماده از سینه بیرون
 کند و خناق و لوزتین و صلابت رحم را نافع بود و بدل آن گویند زفت است و وی صلد
 آورد و مصدا او کافور بود کلاب و شربتی از وی دود در **م** **قنورا** نبات کبر
 قطات که بر آن چاکند و این ماسویه گویند شرم وی کوم و خشک بود در سیوم و جحف رطوبات
 بود که در سر باشد و محلل آن **قفلوط** نوعی از کرات شامیت و کشته شده **قلقل**

شراب

نقطه

۴

و قلاقل و قلعان اسم درخت حب القلقل است و گفته شد **قلقل** نبات است که در
 آب روید و ورق وی بورق که وماند و ساق و ثمرند آشته باشد و اصل وی مانند آتره
 به پودن برمی مایل و اندرون تنید و وی قبیعی با وراقت بود چون باب پزند و
 از وی زایل شود طبیعت آن کرم و تر بود و اول و گویند در کبی مختل بود و تر بود
 و دوام و گویند خشک بود و دوام باه را زیاد کند و ادمان اکل وی کردن مولد سوابق
قلقطار نوعی از زجاج است پیازی زاق شتر و نه که گویند و آن معری بود و
 جالینوس گوید قلقطار سیس پتیل بلقطار میشود و معتدل ترین زاجات بود و طبیعت
 آن کرم و خشک بود و در سیوم حاد و قابض بود و حرق بود و سوخته وی بخفیف دردی
 بیشتر بود و لذت کم و در وی قبض تمام با ورازی زیاد بود و حرق کشت زیاد بود و در
 کلهما جهت جلا و غلط جفون استقال گفته و جالینوس گوید مجموع زاجات بدل یک
 دیگرند **قلقدسی** هم نوعی از زاجات بود و لون آن فزیری بود و طبیعت وی کرم و
 خشک بود تا چهارم و گویند **قلقدسی** و گویند حار است وی در سیوم بود و جهت و اکمال
 بود با قبض احتراق و جفت لم بود و قوی و ناصور که در پی بود سود دهد و منع رفاف
 کند و کرم کوش بکشد کرم شکم و دفع مغزت فز کند و اما خوردن وی مشقت رطوبات اصل
 بود و معالج وی شیر و شکر بود **قلقدسی** ماست مندرست و از اجاب التلث خواسته رنگ
 وی عودی تیره رنگ بود بغایت املس و یکدیگر وی مانند کندی به که چک مطلق مانند تیاکا
 بود که کمالان سازند خاصه شفاف غیر که بعینه قلت است و طبیعت آن سرد است
 در دوام و تر بود و در اول و گویند کرم و خشک بود و فواید را زایل کند و سنگ کرده و شانه
 بریزاند و بول و بعضی برانند و شکم بریند **قلقدسی** بهترین دل آن بود که از حیوان
 که یک گیرند و وی کرم بود و صلب و اصحاب که را ناخ بود و چون مخم شود غذا بسیار
 و در مخم به بالات مخم صیب عسر انضمام که دلد و اولی آن بود که بر کرم و می و اولی آن

هم نوعی از زجاج است کرم بود در چهارم
 ملطف و حرق بود و وی اقوی زاجات
 بود و الطف و صفت وی نیز گفته
قلقدسی

و قلاقل و زیور و صفت پزند و بعد از آن زنجبیل مری خورند **قلقدسی** بهترین آن بود
 که از ایشان گیرند و قلی الصباغین نیز گویند و شب المعصره خوانند و شیرازی قلیه خوانند
 و اصنافی که ملاحظه کنند طبیعت آن کرم بود در چهارم و خشک بود و حرق اکمال به بقوت
 تر از شک به بق و جوب را ناخ بود و گوشت زیاد بود و خورد و صفت و جوب تر و قوی بار ناخ
 بود چون طلا کنند **قلقدسی** نوعی از صمغ صوب است و پیونانی قویا گویند و گفته شد
 در صفت را پنج دان ملک با ساس است و بجز که گویند و پیازی رنگبازی خوانند **قلقدسی**
 اقلیمی که تید و آن انواع است فنی و ذبی و نحاسی و معدنی و عملی بود و عملی از زر و نقره و مس
 و در تیش گیرند و نیکوترین آن بود که از جزیره قبرس آورند و اثر در آب یا بند و بعد از آن
 معدنی و باید که لا جوری رنگ بود و طبیعت آن معتدل در حار و سرد و دوت و خشک
 بود در سیوم و آنچه عملی بود از زر و نقره و مثل است و اولی آنست که بسوزانند
 چون خواهند که در دار و نمای چشم کتد صفت سوختن طلا است که او را در کوزه کواری
 نگویند و سران بکل بگیرند و در تنور نهند و اقلیمیای نقره سر و تر از اقلیمیای زریه و
 در و تجویفی و جلا سی با اعتدال بود و فعل آن همچنین در ابدان معتدل کنند در کوشتهای
 صلب و جوب و ریشهای نر که در بدن به چشم زد و گردن سودمند بود و در مفاصل
 کتد و گوشت در جوفت بر ویاند و اقلیمیای زر لطیف تر از اقلیمیای نقره بود و همچنین
 مغلول وی و صفت سوختن وی مانند اقلیمیای نقره بود و ناخ به جهت ابتدا ای ترول
 اب و سفیدی چشم و ریش چشم را ناخ بود و جراحته را پاک کند از چوک و گوشت زیاد
 بخورد و قوت چشم را بدد و جفتی نیمی بود و بدل اقلیمیای زر و نقره مرد اسک سفید بود
 صفت غسل وی است که بای محق کتد و آب از وی میریزند تا آن زمان که بر سر آب
 هیچ چوک نماند بعد از آن بدست جمع کنند و کتد و کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد
قلقدسی هم نوعی از زجاج است کرم بود در چهارم
 ملطف و حرق بود و وی اقوی زاجات
 بود و الطف و صفت وی نیز گفته
قلقدسی

قلقدسی

معنی آن بریانی عود شنبلیله
 و گویند آن دار ششعانت
 و گفته شد

است

قلقدسی

هم نوعی از زجاج است
 کرم بود در چهارم
 ملطف و حرق بود و وی اقوی زاجات
 بود و الطف و صفت وی نیز گفته
قلقدسی

حفظ است و گفته شد

ذریه را قحج خوانند و کشته شود **خط است و کشته شود قحج** شریف کوب
 چون شیش از تن بگیرند و در سوراخ با قلاب نهند و صاحب تب ربع بخورد و ششایا بد
قنار که تملول و خوش طعم گویند و پیارسی بر غشت گویند بشیر از می سوره گویند و با صفا
 می گویند طبیعت آن گرم و خشک بود و دام و گویند معتدل در گرمی و وی لطیف
 جلا و مقطع بود و کف و هق را زایل کند و سودمندترین چیز ما بود جهت بر ص خوردن
 ضما کردن و روغن وی را مالیدن در اندک روزی نافع بود و در ششهای پستان
 و ریه ویرانها کردن نافع بود و کینه و شش را از کجوسات غلیظ پاک کند و سدس
 و جگر و سپرز بکشد و آب او حکم براند و بر بواسیر ضما کردن نافع بود و بوزیدگی
 مجموع جانوران و رازی گوید معده و جگر را نافع بود و طایم خوری و بیهودی به از
 اطلاق طبیعت و فووس گوید مولد سودا بود و خاصه آنکه بجمک نهند و مصدا وی روغن
 بسیار به صاحب تقویم گوید اصلاح آن به لیلیه کابلی و شکر کشته و سوط کردن بآب
 نج آن دماغ را از رطوبات غلیظ پاک کند **قنطور یون کبر** قنطور یون غلیظ گویند پود
 طوماغو و معنی آن قنطور یون کبر بود و ورق دی بورق که در کان سبز مانند نو یک
 بوزق کرب و ساق وی ساق نامند درازی آن دو کتر تا سه کز باشد کل وی
 کلی رنگ بود و ثمر وی مانند خرما است و در اندرون کل و کل وی مانند شمش بود و پی
 سطر و صلب بود و قلیل بدر زری و گویند و از رطوبت تر بود و بطعم حریص بود
 باندک قبض و یلون خون بود و در وی اندک حلاوتی بود و رنگ عصاره وی مانند خون بود
 جالینوس گوید پی وی حیض براند که مرده پرون آورد و از آن زنده بیاورد و نفت
 دم را نافع بود شری از وی و مشتاق بود و دستورید و کس گوید اگر شارب نج وی
 تب داشته باشد بآب بد منند و اگر تب نداشته باشد شارب شری از وی و در دم
 بود و موافق بود و موافق بود جهت در دیله و ریو و سر فکمن و نفت دم از شیش

و غل
 بود

و غل

و معنی در دم را سودمند بود و اگر از وی قوزج زنی بخورد بکیر و حیض براند و بکیر
 آورد و عصاره وی همین عمل کند و مصدا وی اب لسان الحمل بود و طین قبری
قنطور یون صغیر قنطور یون دقیق گویند و نالی طول بیون و معنی آن قنطور یون
 دقیق بود و بعضی مقرون گویند و بعضی طبعیون گویند و ساق او باریک بود و بزرگی
 یک وجب بود و کل وی سرخ بود و بزرگی مایل ورق وی بورق مشکطامشع مانند خ
 وی که جک بود و هیچ منفعت ندارد و طعم وی بقایت تلخ بود و مستقیم وی در قصبان
 و ورق و زمر او به متعقی بسیار قوی که بسیار بلغم بود و می خورد و پرون آورد و کراز
 را نافع بود و اعصاب و دماغ را پاک کرد و اندک تنقیه تمام کند و مضر و رانها
 سفید بود و سهل خلط خام و مره بود که با بلغم خلی امیخته باشد و در دماغ میل و عرق
 الفاد در قوی رانفید بود چون پیا شامند بایده آن حقه کنند و شری از وی و مشتاق
 بود و در حقه ج در دم و عصاره وی سودمند بود جهت در دم که از حرارت آفتاب بود
 یا از خوردن شراب شرف چون با سرکه بماند و بر پیش سر و صد غین طلاء کند و ریش سر
 زایل کند بعد از آنکه سر را بنور بمانند و موی سترند و پاک بشویند پس این عصاره بر سر
 که افخته بمانند و چون بآب عسل اندک حل کنند و در موی مالند پیش و رنگ بکشد
 و اگر بر روی سنگ بزرگ کار و بدان تیر میکشد بماند بآب و بر پیشانی طوطی کشته آب
 رفتن از چشم باز دارد و اگر بشیر دختران حل کنند و طلا کنند بزرگ جن در دم آن
 نافع بود و مجموع درد های کهن که در چشم بود زایل کند مثل جرب و سبل و سفیدی و شعیرو
 قره طبعه و فزنی مجموع را نافع بود و اگر یار و قن خیری و سوسن بکند از نه نیم گرم در گوش
 چکاسته در دماغ زایل کند و اگر از حرارت بود بر و غن کل سرخ نافع بود و اگر کوم
 در ریش گوشش تولد کرد و باشد بآب ورق شفا حل کنند در گوش چکانند مجموع
 علتها را زایل کند مانند طین و قره و اگر بآب تربزه حل کنند و در گوش چکانند گوان

ان زایل کند و در وی مانند طنین که در عصب سمع بود یکدازد و مجموع ریشها که در بینی
 حادث شود نافع بود و عاف زایل کند چون سرکه حل کنند و قدری زاج سوده اضافه کنند
 کتد در بینی چکانند البته عاف به بند و ریش که در دمان باشد و ریم از آن روان
 بود نافع بود و بوی دمان کند چون بشیر آب کهن قاقص حل کنند و بدان مضمضه کنند
 بغایت نافع بود و صاحب منہاج گوید **افراط** قطور یون سہل خون بود و مصلح او صمغ
 عربی و کثیر بود و اسحق گوید **کوبید** مضر بود بر مصلح وی غسل بود و کوبید بدل وی
 بوزن وی و در قی حنابہ و دودانک آن سورجیان و بوزن آن بسوی بود و کوبید
 بدل آن بوزن آن پرسیاوشان بود و نیم وزن **ان** و ورق منہاج بود **قنبیل**
 نوعی از کرب است و از کرب روی کوبید و بهتر بن آن تازه بود و زرد رنگ طپست
 آن سرد بود و باعث ال کوبید کرم بود و در اول خشک بود و در دوا مہ در آب کشاید و
 غار را نافع بود و منع مستی کند مانند کرب و طینح وی نظول کردن بر مصلح نافع بود
 وی غلیظ بود و خون را غلیظ کند و نفخ در حوالی پیلو اعدا ش کند و اولی آن بود که نیک
 بچو شاند و یاز و غن بسیار و یا با کوبید فرید و سرکہ و مرئی دارمائی کوم بجزند **قند**
 پازر است و شیرازی پیرند گویند طپست آن کرم است در دوا مہ و کوبید در سبوم
 ملین و محلل خنازیر بود و بشور چسبید و صداع و کزاز و صرع بود و چون بوی وی بشود با
 خود آید و کلفت را نافع بود و اگر بوزن آن حوزہ نهند نافع بود و حنای رحم را با شراب
 اشامند نافع بود و وی تر یاق پیکان زمره دار بود و از دود وی مجموع کزنند کان بکوزند
 و وی مقاومت با مجموع زمره کند و نزدیک بسکین و چون زن بخورد بکیرد و بپندازد و
 از خواص وی آنست که مفسد لم بود و باقی منفعت وی در بار زرد کشد و صاحب منہاج
 گوید مصلح وی اشق است و کوبید بدل وی در صفت معدہ یکویک وزن نیم آن ریوند
 بود و باقی ابدال آن کشد **قنبیل** صاحب منہاج گوید بزور رملی است صاحب

مصرع

جامع از قول تمیمی گوید که آن یکی از منہا است که از آسمان می افتد در بادیه کیمین و از قول
 رازی مجبین گوید و صاحب تقویم نیز مجبین گوید و از قول دیگر گوید خاکست سبز که
 بریان کشد زرد شود فی الجمله طپست آن کرم و خشک است در سبوم و تمیمی گوید کرم خشک
 است در اول درجہ دوا مہ مخفی قوی بود رازک گوید سرد و خشک است و شیخ البوسین
 گوید کرم و خشک است دوا مہ و ابن ماسویہ گوید در وی قبیض تمام بود و وی حب القح
 بکشد و کرمهای بدن آورد و مشف رطوبات ریشها بود و اثر ناکه بر سر و روی طفلان
 پیدا شود که مردمان آنرا به خوانند و اطباء آنرا میگویند کوبید چون بر دغن کل جوب کنند
 و قلیل بر آن باشند خشک گرداند و نشف رطوبات آن کند و جوب لا نافع بود و شترتی
 از وی تا دودرم بود و کوبید مضر بود با معا و مصلح وی شیخ ارمنی بود و بدل او را زیاد
 است و کوبید مصلح وی انیسون است بدل آن ترس و برنگ کبابی و کوبید مضر بود نیم معدہ
 مصلح آن مصلح بود **قند** پیارسی خاریشت کوبید و آن بوی جلی و بوی بود و بوی
 نوعی از بوی بزرگ بود و آنرا در خواستد طپست آن کرم و خشک بود بغایت و محلل
 بود و بعضی گویند گوشت وی تر بود و جذوم را نافع بود بغایت خاصه گوشت بوی خشک
 کرده جهت کودکان که در حائز آب کزنند کزیدگی جانوران آنرا نافع بود مقدار
 ماخوذ از وی چ دهم بود نمک سہ خشک کرده با کجین جهت ایتقا و غلا و
 دار الفیل و در دود کرده را نافع بود و ادمان حوزون وی اسر البول اعدا ش کند از
 بدانکه مضر بود بمشاز و کوبید مصلح وی مصل بود و کوبید تخم کرفس شیخ البوسین گوید
 گوشت بوی وی خنازیر را نافع بود بغایت و مضرهای عصبانی مجموع را سود دہد و سل
 و تہای رمن را نافع بود غافحی کوبید ادمان اکل وی کردن مضره معدہ و بکریه
 و پیہ وی منع انصباب مواد از اشت کند و خاکستر پوست وی دار الثقلب را نافع بود
 چون بازفت تر بماند و دسیقورید و س گوید که نوعی که بوی بود معذرا نیکو بود و

و طعم او خوش بود و ملین شکم و دوزخ را برطرف می نمود و بر شکر و عسل خوردند
 مرد را از رحم بیرون آورد و چون در چشم کشید چشم را بیل کند و بقره او گوید که شست
 وی چون با سر که متصل نمند مجزوم را نافع بود و تشنج امتلائی و در دردها مناجیل باشد
 و در **قنب** سه نوع است بوی پستانی و مندی بوی قنبیان وی مانند خلی بود و
 بقایت سیاه بود و ورق مندی مانند ورق پستانی بود اما خشن به سیاهی مکر سفیدی
 بوی غالب به وزموی صرخ بود و ثمر وی مانند فلفل بود نزدیک جبهه السمسمه و ع
 ویراجون پزند بر درهای کرم خنک و کشته و بر مردها اعضای که کیوسات در وی می خوردند
 باشد و رم ساکن کند بکند از عصاره وی در در کوشش را نافع بود و از آن پستانی تخم وی
 را شمشاد آن خواسته و چون بسیار خورند قطع منی کند و چون تخم وی را بر بکوبند و آب آن
 بکشد و در کوشش چکانند در کوشش را ساکن کند و جالینوس گوید تخم وی باد مارا
 بشکند و محلل تخم به و مخفی حکم به و اگر بسیار خورند منی خشک گردد و تشنج البریس
 گوید خلط وی بد به قلیل العدا بود و دوشی گوید طبیعت وی گرم بود در اول خشک
 بود در دوام و منش رطوبت معده به قائل دید آن چون بابان سحر ط کشته
 و ماغ را پاک گرداند و اسحق بن عمر ان گوید عسل الهه الهم بود و معده را بد به و صلا
 آورد و شکم به بند و بول براند و صلا وی شراب لیمو بود و اسحق بن سلیمان گوید
 تخم وی چون بویان کرده باشند مضر است کثر رساند و دفع مضر است وی سبب خلین قندی
 کشته که بعد از آن پاشا مندا مار ورق او چون بکوبند و آب آن سر بشویند بن مویا
 را پاک کند و رازی گوید صدع و منظم چشم به و دفع مضر است وی باب سردی برف
 یارب فواکه کشته و نوع سیوم را که آن قنب مندی خواسته و نیز از آن نیک خواسته و بوی
 خنیش گویند و بعضی جزو اعظم گویند و این مولف گوید بعضی شرک خواسته و بعضی
 حاجی خور گویند و بعضی انکه و بعضی اسرار و بعضی جزو ورق انخیان گویند و وی قنبین

بود و اگر زیاده استعمال کشته شده بود نوعی مفرج بود و از آن وطرب و نشاط و اشتهای کاوب
 آورد و نوعی بود که خزن آورد و خیالهای فاسد و نوعی بود که متوی باه بود و آنجیکو بود شری از وی
 نیم درم تا دو درم بود و کب فراج استعمال کند و اگر کسی بسیار خورده بود دفع مضر است وی بقی کشته بار غن
 کا و آب گرم و شراب حاض بقایت نافع بود **قنبش** کندنش گویند و کشته شود **قنبه** عصاره شکر
 چون بکشد که انده خام خواسته و چون دیگر بریزند از بلوغ گویند و جلی شکر خواسته **قنبه**
 صفت نافعش طعم که از بلاد عرب خیزد و گویند سدر و ساس است و گویند سکیست که از بلاد مغرب
 خیزد و مولف گوید آنجی محقق است صفت شفاف مانند سدر و سس از اصل معبر خواسته و وی
 اثر شهابیر و در دندان زایل کند چشم را روشن کند و با ماء العسل بر او نافع بود و چون قدری
 از وی با سبب خن و آب پاشا مندا بدن را لاغ کند و چون سدر و ز پاشا مندا پیر را ضعیف کند و با ماء
 العسل جفین براند و گویند نوعی از سدر و سس بود و نارسیده **قنطار** ساد او را ن است و کشته
قنطار ذوق اغریا و ذوق قوی خواسته و آن از ذوق س است با ماء را بشکند و علت سنا را
 نافع بود و محقق را ساکن کند و شکم براند و **قنطار** بوی درین دندان بانگشت مالیدن نافع بود و چون
 بخورند عرق از بدن بیرون کند و بول براند و شیرازی از آن تر خواسته و آن بری بود و آنجی جلی بود
 شیرازی بدان خواسته و آنرا ذوق یا اغریا خواسته **قومی** مرز گویند و در میم کشته شود **قوسیا**
 قسط است و کشته شد **قونیا** بیونانی آب خاکستر گویند **قوطلیدون** اذان القنیین
 خواسته و ز لایت الملوک گویند اهل مغرب گویند نوعی از حی العالم است و گویند بنایت است که منتفع
 آن مانند حی العالم بود و ورق و تخم وی سبب بریزاند و بول براند و چون خنک کنند بر درهای کرم
 و عمر و خنازیر و شقاق که از سر با بود و النملاب معده را نافع بود **قوتیرا** گویند طماق است
 و کشته شد **قونی** صاحب منهلج گوید جانور است بوی در قوت نزدیک بکشد پد ستر و گوشت
 او مرغ را نافع بود **قوطلوما** از یون بری است و کشته شد **قور** قطن است و کشته شد
قوانیس بهترین سگدان آن بود که از او ز ماده گیرند و وی غلیظ بود و غذا بسیار دهد و پوست

الملی

دم الاخوین است گویند
قو قالس

و احتناق رحم را نافع بود
 و هم این اسم را قنبر قورش خوانند
 که آن بیبوت انفسه و کشته شود

اندر دهن وی چون خشک کرده سطحی کشته با شرباب پاشانند در دهنه زاناف بود و خاصه پوست سگدان
 خروس و وی غذای اصحاب که بود چون مخم شود خون نیک از وی منقول شود و از آن مرغ
 خانگی بود و در مخم شود و مولد قولنج بود و اولی آن بود که نیک بخت نکند و نمک و وی اضافت کند و
 بخورند **قوت** درخت میوه است و کشته شود **قورسان** عود بلسان است و کشته شود **قیوم**
 طین قیوم است و کشته شود **قیوم** نوعی از برنج است و به نرین آن تازه بود
 و طبیعت آن گرم است در اول و کوبیده در سوم و کوبیده تر است در اول و کوبیده گرم تر است در دوم
 و کوبیده خشک است در اول و وی سهل صفا و که مهابود و جالینوس گوید کل وی نیکو تر از انبیهن
 بود و در وی تشنج بود و چون بسوزاند داء الثعلب زاناف بود و بار و غنم مرده چون موی ریش
 در بر آن بود چون بالند زود بر آید و وی حیض اند و شک کرده بریزاند و عرق الفاء و فرمن را
 نافع بود و کزیدگی عرق در تیل و مقدار شربتی از وی یک مثقال بود و تا دو درم و موافق جماعتها
 تر بود و بیک بکزد و بپزند و آورد و بحق گوید مغر بود و شش و معالای شیخ از منی بود و بدل
 آن که در درم از مری بود کوبیده با بونج است **قیطافون** ترس است و کشته شود **قیطاس**
 این است و کشته شود **قیطور** جالینوس خواند و جالینوس گوید و آن نوعی از کت و دیات
 مولف گوید آن مانند سنگ است سفید و چوبی بسیار در آن بود و در میان کت و ریاد و جان سفید
 بسیار بود و حمام دست و پای را بدان مالند و مصلحت ندانسته باشد و اولی آن بود که سوخته است و استعمال
 کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود و لطیف و نازک و جلاد دهد و براق و سفید کند و آن چون بر آن سون
 کنند و در سون موی استعمال کنند و ریشهای عمیق را پر کرده اند و گوشت بر ویانند و گوشت زیاده
 بخورد و اگر در خم شرباب اندازند که جوشان بود و از جوش باز دارد و در زمان و صفت سوختن وی جنان
 بود که در بر آتش کشته تا گرم شود و پیرون آورد و در آب ریختن اندازند بر بیک در بر آتش اندازند
 تا گرم شود و بیک بار در آب اندازند پس سوم بار در بر آتش کشته چون گرم شود پیرون آورد و در
 کشته تا سرد شود پس بکار دارند و دندان محکم کند و تار یک چشم را و شکوری باز ایل کند **قیس**

قیس نیز کوبیده و آن قند تر است
 و کوبیده **قیطاف** نوعی از تریله
 است و کشته شود
قیصوم

یونانی شمع کوبیده و کشته شد **قیس** قارست و بهاری قیل کوبیده **قیل** زفت تر است و کشته شد
قیسوس قوس کوبیده و صفت آن بعضی کشته شد و بعضی ای کشته شود و آن سه نوع است سیاه
 سفید و سرخ و مجموع حرف قایض باشند و یک نوع از آن نبات لادن است که در بود و باقی
 انواع آن سرد بود و آن چون با شرباب پاشانند کزیدگی ریتل را نافع بود و وضع وی شش را بکشد
 چون با شرباب و مپا نیز نه منع تساقط موی کند و بخور کردن منع آبستنی کند و بخور کردن موی بخور
 آورد و تری را بر سر زخمها کردن نافع بود و بیکر فتن حیض براند **قیون** شمع قاونی
 کوبیده و کشته شد **قیلوط** ورق کندنای شامی است و کشته شد **قیروط** موم روغن بود و
 در می که از موم و روغن کل و صندلین کشته و ورق کل سرخ و اکلیل الملک زعفران و کافور سازند

باف
الکاف کاف

که در خوانند و آن بنا به است که در بلاد عرب و نواحی عمان و یمن می باشد و کوبیده طلع انجاست و این
 تخون کوبیده که بیشتر در زمین منب بود و درخت او مانند درخت خرما بود ولیکن درخت آن در آن بود
 مانند درخت خرما و طلع وی مانند طلع درخت خرما بود و پیش از آنکه از پوست بشکافد و پیرون آید
 میگیرند و از آن کون پوست پیرون می آورند و در روغن می اندازند و با قناب می پرورند تا روغن
 اند فتن می میکنند و مولف گوید که میر شریز بسیار بود و بهاری کل کبیدی خوانند و بوی عظیم خوش
 دارد و تا بجدی که جامه که بوی می کیر و تار نیز دیده شود و منوز بوی می داشته باشد و از وی کوبیده جذام
 نافع بود و قطع وی کند و وی معتدل به شرباب و صندل و جذری را نافع بود تا بجدی که کسی با که آب پیرون
 آمده بود و چون نه عدد و شرباب کادی پاشانند به عدد و محتاج نشود و بد آن بون آن صندل
 سرخ بود و وزن آن نیم **کا و حشم** بهار است و کشته شد **کافور** چند نوع بود شیخ الرئیس گوید
 قیصوری بهترین وی قیصوری به و ریاضی سفید از آن آزاد و اسفک و از ورق بود و این
 مولف گوید کافور اجناس است و جمله استاله منب فید و بهترین آن قیصوری بود و شید البیان

بخور

بنفید که بزردی زنده و خرد که از راجی خوانند و خرد راجی را سرری خوانند و پاره های آن غلیظ و
 درشت بود و او برنگ رخام بود و بعد از آن کافور فوق که در لایه دون سرد بود پس کافور آزاد
 که در الکون و دون همه را اسکر خوانند و درخت کافور جوی بود و بنفید که برخی مایل بود و بعضی نیل
 رنگ بود و زرد و شکن باشد و کافور مانند صمغی در اندرون جوی بود و چون بنگافند کافور از
 میان جوی پیر و ناید و طبعیت آن سرد و خشک بود و در سیوح منع و در های گرم کند و خردی
 مزاج را و اصحاب صمد صغری بوسیدن را شمایا با صندل رشته بکلاب یا با کل پارسی نافع بود
 بقوی حواس و اعصاب ایشان بود و چون ادمان بوسیدن آن کشته قطع شهوت جماع کند و چون
 قفل او قوی بود درین باب و اگر دو کافور با آب هر روز معوط سازند قطع حارث و دماغ
 کند خواب آورد و صمد از ایل کند و خون بینی باز دارد و باب باد و روح یا باب کشیزه تر باشد همین
 عمل کند و رازی گوید سرد و لطیف بود و صمد گرم و درها حاده که در سر جمع شده باشد و در جمع
 بدن سود دهد و اگر سیاحتا مندری کرده و مثانه و انشین اصدات کند و منی بضر و در ضمای
 سرد در نواحی کرده و مثانه و انشین اصدات کند و وی شکم صغری بر بند و دانکی از وی و درهای
 گرم را نافع بود و قلاع را زایل کند و بااد و بیها جمت در چشم که از گرمی بود نافع بود یک گرم از وی
 خلاص دهد از حارث سم غریب باب سیب زرش و ربع مشال یا پیشتر نافع بود جهت کسی که قرون
 سبیل خورده باشد با آب انار و شیر و تخم خرقه و برف و بسیاری پیری می آورد و زود قطع با کشته
 و شک کرده و مثانه تولد کند و مصلحی که بخون کل بود و بوسیدن وی در بتهما سر آورد و مصلحی
 بنفشه و نیلوفر بود و گویند زعفران و ماسر جوید و تخم شش مشال کافور بر دهنه بخورد و مصلح
 او فاسد شد و قطعا منضم طعام نمی توانست کردن و شهوت او منقطع شد و هیچ زحمت دیگر
 بوی عارض نشد و گویند جوت در روغن کل حل کنند و در منی چکانند سوالمزاج که از ماد بود
 که در دماغ بود و چشم بود و متولد شده باشد و علامت وی آن باشد که در طلوع آفتاب نایم روز

بیاشامند

زیاد و میشود و چون نیم روز گذشت تا غرور و ساکن باشد و چون شب رسد مرتفع شود و
 سبب او آن بود که در آفتاب در زمان کوم بسیار درنگ کرده باشد چون بهوای سرد رسیده سر
 بر مکنده باشد و صام وی بسته شود باشد چون بار و غن کل و سر که پیامیزند و بر پیش سر طلا
 کشته صمد گرم را نافع بود و تعدیل وی بشک و عنبر کشته و مقوی و منفح بود و کز با شاکر او
 بود و این معنی لیکن کافور قوی بود و خاصیت بدل وی دو وزن وی طباشیر بود و گویند بوزن
 آن طباشیر بود و بوزن آن صندل بنفید بود **کافور** یا **زبان** کیا میست که او را بعلی لسان الثور
 گویند نافع به جهت قرح و بلم زایل کند و منفح بود و غم میرد و باقی متعنت او در لام کشته شود
کافور بزرگ است و کشته شد **کافور** کرات است و کشته شد **کافور** الخدان
 رومی است و التقلیقون گویند بزبان یونانی و آن شبالیوس است و بهترین وی زرد تر و
 بزرگ و رقیق بود و در قوت مانند کون بود این ماسوید گویند طبعیت وی
 گرم و خشک بود در سیوم و صاحب منهای گویند کوم بود تا وسط درجه سیوم باد مارا بشکند
 و منفح و منفح بود و طعم را منضم کند و مقوی معده بود بیک گرم از وی با شراب سهیل دیدان
 بود و جب القرح و بول حیض براند و کزیدگی جانوران را نافع بود و سد و جگر بکشد و رطوبت
 معده کم و قراقرز ایل کند و در دم از وی باب کوم پیستی را سود دهد و گویند مفر بود مثانه
 و مصلحی وی تخم رازیانه بود حالینوس گویند بدل آن در دار تخم بزره بود یا تخم کز و تیا ذوق گویند
 بدل کاشتم بستانی بوزن آن و ربع وزن آن زیر بنفید بود و اسحق گویند بن عمر آن گویند بدل
 آن بوزن آن زیده بود **کافور** پارسی و سرد بوده گویند و یک نوع را بشیرازی
 کوم خوانند و یونانی نقعین و قوت وی تردیک بقوت غلبه خاصه قوت و رقیق
 وی و نیکوترین جبان گویند کومی بود و صاحب منهای گویند بهترین و رقیق آن پستانی بود
 طبعیت آن سرد و خشک بود تا دوام و گویند در دوام و گویند در سیوم ربو و عسر النفس را نافع
 بود و شریف گویند که اگر جوی سر روز یک مشال فر و بر نند از یرقان خلاص یابند با دار

بیونانی

بول و اگر زن بعد از طهر منتهی روز منتهی جب فرو برد منع آبپستی کند و بی جگر و کبده مثانه
 را نیکو بود و اگر بول کند و قرحه که در مجاری بول به نافع بود و فو لنس کوبید که مهاب و جب القرح
 بیرون آورد و چون جزو خشک می باشد و شیخ از منی سخن کرده پاشا منده و شری از وی
 و در دم بود و غرض سر به مصالح می چون کل بود و جالینوس کوبید بدل می غلب بود و
 جب القرح **کار** را که باست و گفته شود **کار** و **رزم** جا و رزمج کوبید و انچه البقرت و گفته
 شد **که** بیوتانی فیارس خوانند و بشیراری کورک وی ثمری به ماسته جی و ثمری دگر دارد
 ماسته قنار و آقا و اگر خوانند و وی حریف به بنایت و کرم و چون در خم شراب اندازند قنار
 را از غلیان باز دارد ماسته خرد و نیکوترین آن پستانی بود و سودمندترین پوست خ
 آن به و طبیعت آن کرم و خشک بود در دوام و کوتید در سیوم و وی تحمل بود و اصل وی مقطع
 لطیف بود و در پوست خ وی مرارت و حرارت بود و قبض خنار بر و صلابت آن بکدازند
 و ریشهای پلید چرکت و عرق النساء و در و رکن و منک غصه راناف به پوست خ او
 در دندان بنایت مفید بود و بهترین چیز مابله جهت سیر خوردن و ضما کردن خاصه باارد
 جو بسیار وی ماده غلیظ سوداوی از سیر استخرج کند و سهل خلط خام بود و حیض براند و
 که همارا بکشد و باده را زیاد کند و وی تریاق مهابه و انچه که نمند سد و سیر بکشد و
 صلابت آن بکدازند و بطن از ممد پاک گرداند و دیستورید و س کوبید تزه وی و ثمر وی
 چون با نمک بود بخورند شکم براند و معده را بد بود و تشنگی آورد و چون از ثمر وی سی روز
 روز و درم با شراب پاشا منده و درم سیر بکدازند و بول براند سهل دم بود چون پاشا
 عرق النساء راناف بود چون بخانید قطع بکند و دانه وی چون براند و طبع آن مضمض
 کتند در دندان را ساکن کند و چون پوست خ وی سخن کرده با سر که کهن پانچند و برهق
 سفید طلا کتند زایل کند و ورق وی را چون بکوبند و بخنار بر و رهای صلب ضما
 کتند بکدازند و چون بکوبند و قی که تریبه و اب آن بکیرند و در کمر بکشد که کرم به چکانند

کرم بکشد و بصری کوبید و ورق ثمر وی در قوت مساوی باشند لیک ثمر اقوی به از ورق و به وی
 اقوی به از مرد و پوست در اصل وی بیشتر به که حرارت و طبیعت که کرم و خشک بود در سیوم
 معده را بد بود چون بر که پر درند دفع مرزوی کند و مضرت بعد از نماند و فارسی کوبید که
 تریاق است بوی دمان خوش کند و باد شکند و باده را زیاد کند و خوری کوبید که ناصوری
 که در افاق به شفا دهد و چون خ وی دود کتند در زیر بویا سیر راناف به و طبری کوبید و وی چون
 بر ریشهای تر ضما کتند نفع دهد و چون پزند و آب آن بر سر که ریش تریبه بریزند و سر را بدن
 بشویند زایل کند و چون با فلفل و سد اب بخورند نافع بود به سرد که در جگر بود و اسحق بن
 عم ان کوبید جب وی غذای بد بود و متعفن شود و استحقاق شد و تزه وی نیکوتر بود از وی
 و این سخن کوبید قنار و قصبان و نافع بود جهت سیر و اولی آن بود که چند روز در نمک آب
 خیساند و بعد از آن باب شربن بشویند و نوبت یا سه نوبت بعد از آن در سر که نمند جمل روز
 چون از آن بخورند سیر بکدازند اما باید که زیت بنشیند در آن ریزند و بخورند و کوتید مضربه
 بشانده و مصالح آن سطل خود و س بود و کوبید مضربه بگرد و مصالح آن خوبان بود و عسل و
 شاپور کوبید بدل تزه وی جب و ورق وی به **کبک** کف السبع خوانند و بیوتانی بطریق
 کوبید و آن نوعی بورق کشنیز مانده از وی بین تریبه و لون او سفیدی زنده در وی و کوبید
 لزوج بود کل وی زرد بود ساق او سبطه بود و پد رازی یک کوبد و در از ترم به و خ وی کوچک
 بود و سفید و بنایت تلخ و کد داشته بود و ماسته خرب و این نوع نزدیک ابهای روان روید
 نوع دوام تیره رنگ بود بنایت حریب بود و نوع سیوم کوچک بود کل وی زنبی رنگ بود
 بشیرازی انرا کسیران خوانند با صغمانی موسک نوع چهارم هم بنوع سیوم ماند و لیکن کل
 وی ماسته شیر سفید بود طبیعت مر چهار کرم و خشک بود در چهارم و کوبید در سیوم در غایت
 حد تلخ و از پیردن بهر عضو که نمند ریش کند و جالینوس کوبید که شاید که طبیعت آن را
 ایتسما کند که خاصیت عرق حرارت قلب است و از محوم قنار است و بر بوس بدن

و ناخن و جرب و داء الثعلب و داء ایجه و ثانیل طلبا کردن با سرکه نافع بود و پزند با سرکه و آب
ان بر سینه نطول کنند نافع بود و چون سحر کرده بردن نهند بر نوازند و دی از عطیات
قوی بود و می ترسند از او اصلاح آن بشیر و نشا کنند صاحب منہاج گوید مداوای آن کس
که آنرا خورد و یا خند مانند مداوای کسی باشد که بلاد خورد و باشد **کیا** حب العروس خورند
در قوت مانند قوی بود لیکن از وی لطیف تر بود و بهترین می خشد بود که زبان را بکشد و طبعیت
او گرم خشک بود تا دوام و اسحق گوید کرم خشک بود و در سبج این حکم گوید که در وی
قوت متضاده بود از حرارت و برودت حرارت بر وی غالب بود و وی منفتح و ملطف بود
در خلق را نیکو بود و شکم پدید دود و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
را صافی کند و ریش غنن که در لثه بود و قلاع که در دهن بود و سود و بد چون بخند و آب آن در
قصب مالند زن را لثه عظم حاصل شود و وی قوت معد و اعضای باطنی دهد چون پاش
چون در دهن نگاه دارند لثه را نیکو بود و بوی دمان خوش گرداند و آواز صافی کند و نفس را
مسطح گرداند و سنگ کرده و مثانه را بریزاند با بول پیر و ن آورد و شرابی این نافع بود چون
دو دانگ از وی با سبجین بامیزند و خورند و گویند مضر بود بمثانه و معده وی مصطکی بود
و گویند مصلح بود و صندل و کلاب بود و گویند بدل وی میل بود و گویند میل داری
و این مولف گوید که کباب از سقا کنند خیر **کبریت** پارس گوید که گویند و آن معدنی بود
صاحب منہاج گوید زرد سفید بود صاحب جامع گوید از قول ماسر جوید که آن سرخ بود
زرد و سفید و سرخ و از قول اسحق بن عمر آن گوید که چهار نوع است سرخ سفید زرد و سیاه
و این شگون گوید که به چشمه است روانه چون منجمد شد کبریت کرد و زرد و سفید و تیره بود
کبریت احمر از جواهر بود معدن او در آن وادی که مورانند مانند چهار پایا تیره بزرگی و
دار سطوطا لیس گوید که گوید و سرخ در معدن خود شب افروخته شود مانند آتش چنانکه
روشنی او چند فرسنگ ظاهر شود چون از معدن بیرون آورند این خاصیت ندارد و در

پستعل به سفید را سرخ گرداند صنفی نیکو بود و این مولف گوید که معدن گوید در بسیار مواضع
مت و سرخ آن عزیز الوجود است و افواه خاص و عوام مذکور است که گوید از کیمیا است
بر چند سخن اصل است لیکن سرخ بقوت ترست و شیرین ترست و در صنعت الکیمیا مستعمل است
در افادت صنایع تا به کامل دارد و کبریت سرخ مضر بود و نافع بود بدان سبب که عطسه آورد و در سردی
نافع بود و کبریت زرد و زنجفرات را سیاه گرداند و طبع آن تر و زراکشی گران و زراکون بدان
کند و سیم سوخته هم بگوید که دکنده و این مولف گوید طبع آن نرم دارد و افادت لون سرخی دهد
گویند روغن اینست منجمد شود و اگر بر روغن بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
حیوانات را زایل کند و بعضی آورده اند که کبریت احمر و سیاه است و در شل گوید کبریت کرم خشک
بود تا چهارم و خنثی گوید در سیوم و وی ملطف و جاذب بود بر ص رازایل کند و چون سحر
کرد بر موضع کزیدگی جانداران باشند که زهر دار باشند یا باب دمان بر شند یا بکبریت یا کبریت
کهن یا بصل یا بصلک البطم بقایت نافع بود با سرکه بر بوق مالیدن سود دهد دفع مفره
تئین بجز و عطر بکند چون با سرکه بدان مالند و جرب ریش شده و قوبا با صمغ البطم نافع
بود و خوردن تیر میخ عمل کنند با نطرون و نقرس و فساد کردن نافع بود و آب و حقیق بر آنند
و بخور کردن زکام و ترکه را نافع بود **سحر** کرد و بر بدن باشند قطع کند و چون
دو دکنده در زیر بوی پندارند و وی موی را سفید کند و از سطو گوید که گوید و سرخ داء الصرع
و مسکه و شقیقه را نافع بود و چون سحر کنند و چون در زیت حل کنند که در آن زیت
استیل جو شاییده باشند و قدری موم اضافت کنند و موم روغن سازند جرب تر و
خشک و غارش بدن را نافع بود بقایت چون بجا بر شند بر قوبا نهند بقایت نافع بود و
کبریت مضر بود معده دماغ و مصلح وی بتشریف خشک صاحب تقویم گوید شربی از وی دو
درم بود جالینوس گوید بول کبریت زرد در آتش افروختن زرد بود و از آن
گوید و سفید زرد سرخ **کبریت** طبعیت بکرم و تیره نیکوترین آن بود که از او زرق

که نه چون مضمضه غذا بسیار دهد و صاحب منہاج گوید خون محمود از وی متولد شده چنانکه
 از پیر زوضیه و جالینوس گوید جگر موافقی و حیوانات ما و ذم مولد غلط غلبه و غیره
 بود و دیر از مده و امعا یکدزد و فاصله بین جگر تا جمیع احوال جگر با بی بعد که آنرا تبخیر
 خوانند از پیر انکرو حیوان و پیرا کا خشک داده باشند و رازی گوید جگر غذای نیکو بسیار دهد
 خاصه جگر حیوانات مختار مانند بر غاله و بود قریه و حبش و بهتر بین آن جگر مرغ قریه بود و
 اناتیل و دشوار مضمضه و اولی آن بود که با مرغی و زیت پزند و با نمک و ارچینی خورند
 و محوری مزاج را با سرکه و کر و یا کشتن خشک و جگر موافقی را با بید که بعضی جوارشات از
 پی آن بخورند **کبد الطیور** بهترین جگر مرغها جگر بطریقه قریه یا مرغ قریه چون علف
 وی فوکه بعد باشد شیرین و طبیعت آن گرم و تر بعد خون محمود از وی حاصل شده و
 مصالحی از زیت نمک بعد **کبد المهر** جگر بز شبکوری را نافع بعد خوردن بر طوبیت آن
 کحل کردن چون بریان کشته و سر به بخار آن دارند همین عمل کنند **کبد الحمار** جگر خر
 بریان کشته و بنفشه بخورند مضر و راناف بعد **کبد الفان** جگر میش را چون بریان
 کشته بخورند نافع بعد همت لبی که در طبیعت کسی بود جگر کند **کبد الزرع** جگر وزغ
 چون بردن آن نهند در ساکن کنند **کبد الکلب** جگر سگ دیوانه نافع بعد کسی را که
 کزیده باشد چون بریان کرده بخورد منع ترسیدن از آب بکند **کبد خنزیر البری**
 جگر خوک صحرایی چون در سرکه نهند و بخورند کزیدگی جانوران را نافع بعد **کبد الحمار**
 و جگر یک خشک کرده بگویند و یک مثقال از آن مصرع بخورند نافع بود **کبد الذئب**
 و جگر اسود و پیر و اثناسیاس بدل آن نیم وزن آن ریوند و نیم وزن آن دار فلفل بود
کبد الایل جگر گاو کوهی و بز کوهی چون شکر کنند و فلفل و دار فلفل سفید سوده بر آن بپزند
 بر آتش بریان کنند و رطوبت آن در چشم کشند شبکوری را زایل کند و در ابتدای فرومان
 آب بنایت نافع بود چون بریان کرد و خشک کنند و سحق کرده در چشم کشند شبکوری را

الاک

زایل کند و تاریکی را زایل کند و در ابتدای نزول آب منقبذ بعد **کباب** بهترین آن
 از گوشت بر در رسید و تر بود و باید که اجتناب کنند از نجی که از جوب انحر و فلی و پید انحر
 مانند آن که کباب **کبد** و باشند و طبیعت آن گرم و تر بعد غذای وی پیش از غذای شوی بعد
 نافع بعد کسی را که رک زده باشد یا جماعت کرد و باشد اما مضر بعد **بجده** ضعیف از
 بد آنکه دیر مضمضه از شوی مصالح وی طریقی بعد **کبد** خنثی است و کشته شد **کنان**
 سرد و خشک بعد معدل حرارت بدن بعد چون پوشند ماسه جوید گوید جامه کنان معتدل
 بعد در حرارت و برودت و رطوبت و پوست پوشیدن وی شف تر می کند عرق
 از بدن و شیش کمتر پیدا کند و سیج گوید که اگر کسی خواهمند که بدن او لاغر شود و در میان
 کنان نپوشد در ناپستان جامه کنان شسته و اگر خواهند که لاغر نشوند بر عکس فوس
 گوید چون سوزانند و در اول لطیف بعد سده زکام بکشاید و مصالح رحم بعد **کبد** صاحب
 منہاج گوید و سم است و کشته شد **کبد** اصنع القناد است و قوت وی مانند قوت
 ضمع بعد و بهتر بین آن بعد که سفید پاک بعد طبیعت آن معتدل بعد در حرارت و تو
 تر از ضمع عربی بعد و فوس گوید گرم و تر بعد در اول و سیج بن الحکم گوید سرد بعد در
 دوام و کونید سرد و خشک بعد و کونید تر بعد دارای چشم جای جمع کند و در آدویه
 سهل مدد اسهال کند مقدار نیم مثقال تا یکدرم و کسر حدت آدویه کند و سرده و خشونت
 سینه و حلق کند و ریش شش نشان را نافع بعد چون در میخچه خیسانند و با قندی
 قن ایل سوخته پیامیرند با نهکی شب بمانی در د کرده سوزش نشان را نافع بعد فوس
 گوید مقوی امعاء و مهمل مره سودا بلغم لزج بعد مقوی بدن و ممکن آن بعد و
 چون کثیر ابعه بر موی شکافه طلا کشته شکافه نشود و اگر بدان ادمان کشته این
 زخم زایل کند و الحق گوید مضر است بغل و مصالح وی انیسون بعد و کونید بدل او
 مفردانه کد و بعد و تیا ذوق گوید بدل آن ضمع عربی بعد و کونید ضمع عربی و ضمع بادام

کثر عمار الحلال است
 و کعبه تیره

کشته صاحب جامع گوید بزرگ چست دگشته **کشته الارجل** بنافع است و کشته شد
کشته الاصلع لسان اجل است و کشته شد **کشته الروس** قرحه است و کشته شد **کشته**
الورق مریض است و کشته شد **کجه** زربا دست و کشته شد **کجه** لسان التور
 کشته شود **کجه** پاری سره گویند و کمل مطلق مراد از سره اصنهانی است که از آنند خوا
کجه خض بلانی است و کشته شد **کجه السود** تشنج است و کشته شد **کجه**
 کادیت و کشته شد **کجه** انواع به پستانی و اجامی و صلی و صوی و بری قدسی و سر
 و نوعی در اب روید و انرا کرفس الما و جرحه الما گویند و قوه العین و سیریه خوانند و کشته شد
 کرفس جلی را فطر اسالیون گویند و سیریه کرفس جلی را بلکه تخم صحری را فطر اسالیون گویند و
 کشته شد و بری را سمور تمون خوانند و طبیعت کرفس گرم و خشک بود و این ماسویه گویند
 گرم بود و اول درجه دوام و خشک بود و در وسط دوام و روفس گویند پستانی تر بود و اصل
 وی خشک بود و گویند گرم و خشک بود و در سیوم گویند در دوام و جالینوس گویند کرفس پستانی
 جهت معده سودمند تر از جمیع کرفس بود از بهر آنکه لذیذ تر است بول خفیف براند و محلل
 رتاج بود خاصه تخم وی منقعه بود و جگر بود و سیریه معده و جگر را سود دهد که سر باشد و بوی
 و من خوش کند و قی الشارب و وضیق النفس را سود دهد و چون بانان یا با سوبق ضا
 کتد بر ورم پستان که از حرارت بود یا ورم چشم گرم سودمند بود چون با نجان پزند و
 طبعی ان پاشا منند سودمند بود جهت ادویه کشند و محرک قی بود شکم بند و در تخم وی
 ادرا بول زیاده بود و کزیدگی جانوران و خوردن مردار سنگ را نافع بود فطر طرس در کتاب
 فلاحه گویند که شصت مردان و زنان بر آن کمر دو شیرم کنند و این تخم از قول جالینوس
 گویند که زن حامله چون کرفس بسیار خورد چون بزرگد ریشها عین و بثرهای بد اعضا
 داشته باشد و شاید که زن چون شیر دهد کرفس خورد که بجا او محق و ضعیف العقل بود
 و فصل ورق وی اقوی بود از تخم و تخم وی پیشتر اطلاق کند از ورق وی اقوی بود و از تخم

این اسم شکر است بر چند چیز
 اول لسان التور دوام بر با
 که انرا لسان خوانند سیوم
 بر شنج و چهارم بر شنجی که انرا
 عنون خوانند **کجه**

تیر اقوی بود و نشاید که پیش از طعام خورند و اگر بعد از طعام خورند نشاید و عیسی بر ما سر
 گویند جگر و کبد و مثانه را پاک کند و سه آن یکشاید و محلل رتاج و منقعه معده بود و مفرغ
 رتاجات مفرغ شریف گویند که خاصیتی در وی است که چون بگویند یا غسل نیامیرند و بخورند
 و رگین را عظیم شود و چون تخم وی با بخندان نبات بگویند و بر روغن کاه و جرب کتد
 سه روز پاشا منند جماعت را قوت دهد بقایت اما باید که غذای وی گوشت خروس و ضعیف
 آن بود و اگر عصبیه ویرا بار و غن کل و سر که بر اعضای خود مالند در حمام مفت روزی در پی
 جگر و جرب را نافع بود و اگر با کاه و بخورند تعدیل مزاج پیدا کند و طبعی گویند و ورق تووی
 چون بخورند معده و جگر سه در نافع بود و سنگ بریزانده خاصه جلی و شیره پیردن آورد و آب
 ورق ویرا چون پاشا منند یا آب و ورق را از یانه تربت بلغمی را نافع بود و گویند تخم وی
 اقوی بود از ورق و رازی گویند که اولی ان بود که کسی که از کزیدن عرق نرسد کرفس خود
 از بهر آنکه مفتوح جاری بود و زود سم بدل رسد و این مولف گویند که زنی را دیدم که کرفس خورد
 بود و در آن روز او را زینور کزید یک ساعت نکشید که بر دو زنان آستان مفرغ بود
 مصدوی کاه بود و بدل وی رازیانه بود و گویند مصلح وی چون کل و محصلی بود **کرات**
 پاریس کنند تا گویند و ان شامی و بنطی و جلی بود و جلی را فطر اسالیون گویند و کشته شد
 و بری را کرات الکرم خوانند و میگویند میان تخم کرات بود و طبیعت او گرم و خشک تر
 از انواع کرات بود گرم بود در چهارم و خشک بود در سیوم و کرات بنطی که انرا کرات المای
 خوانند حراقت در وی بیشتر بود که در شامی و در وی اندک قبضی بود و کرات شامی را فطر طرس
 و گرمی و خشکی او کمتر از بنطی بود تشکی کمتر آورد از پاز و گرمی وی کمتر از پاز بود و جرم وی
 غلیظ تر بود و دیر مضم شود و نیکو ترین ان بنطی بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم
 و گویند گرم بود در سیوم و خشک بود در دوام و کرات شامی اصل وی خورند نه فرغ وی
 و طبیعت گرم و خشک بود در دوام و چون با سماق بر تایلبل طلا کنند نافع بود و خاصیت

است که قوی را نافع بود و بول براند و منفع بود و کیوس بد بد و شکوری آورد و جگر
براند و مضر بود و بماند ریش شده کورده ورق وی نافع بود جهت رحم تر چون پزند با
دریا و سرکه وزن در آن نشیند انجم رحم و صلابت آن را نافع بود و چون بجواب پزند
فصول از سینه و شش بیرون آورد و کرات بنظر چون آب وی با سرکه و دقاق کنند
پایمیزند قطع دم کنند خاصه رعاف وی محرک شہوت حجاب بود چون با عسل پیامیزند و
و لعق کنند نیکو بود جهت سردی که عارض شود در سینه و قعر شش و چون بخورند قصد
شش را پاک کنند و اگر ادمان خوردن وی کنند تاریکی چشم آورد و معده را بد بود و مصدع
بود و مولد بخار بد بود و مصحح وی آن بود که بوشانند در آب بعد از آن در آب سرد خیسانند بعد
از آن با سرکه و مری روغن پزند و بخورند بواسیر را نافع عظیم سود دهد و طبع وی را
چون پاشانند حین سیل دارد و چون بکوبند مفاصل گشاده بر کز بیک افی و دیگر جانوران مؤثر
نافع بود و آب وی چون با سرکه و کندر و شیر و روغن گل پیامیزند و در کوش چکانند در کوش
و در وی نافع بود زایل کند و اگر بر بواسیر که سیان از رطوبت بود ضحاک کنند نافع بود بنایت
سند جگر بکشاید که از بلغم بود و کشتهای طعام آورد و باد را قوه دهد و کرم مزاج را موافق بنود
بلکه در جشم آورد و امتداد سر پیدا کند و مفید است و سیان بود و اگر اصل وی با روغن کف
یا خسکانه پزند و بخورند قوی را نافع بود و آب آن حقه کردن همین عمل کند و عصاره کرات
خشک سهل مع بود و کرات بوی متعج بدن بود و در اول پیشه کند معده را بد بود کرات بنظر
قوت پشت بد و باد را زیاده کند تا جدی که غنیم را بحال خود باز آورد **کرب** پارس کرم
کویند و شیرازی کلم خوانند و آن بستانی بود و روی که انرا قنطیر خوانند و کشته شد و جوی و
بری بود و کوبت **الما** و نیکوترین وی آن بود که بنظر باشد که آن کرب بستانی معروف
و طبیعت آن کرم بود در اول خشک بود در دوام و کویند در اول و کویند سرد است صاحب
فلاحه گوید کرب دو نوع است بنظر و خوری و بنظر شہوت و خوری و ورق وی عینا

آن را



قوی بود و خشونت داشت و کرب بنظر منفع و ملین بود و خاکستر قنبان می در
غایت تخفیف بود و منفع صلابت بود و چون با سفید و تخم مرغ بر سوختگی آتش نهند نافع بود
و کرب که کمن را نافع بود و طبع می چون بر مناصیل و نفوس ریزند نافع بود و عیسوی
چون با شراب پاشانند چند روز در دیر از نافع باشد و چون با زاج و سرکه پیامیزند و
طلا کنند بر جرب و برص نافع و چون کرب را بخورند او از صافی کند و لون را نیکو گردانند و
در عشا را عظیم مفید بود و بر پسر ضحاک کردن عظیم سود دهد و مرق می در پشت کمن درد
زانو و سردی را نافع بود و خشک براند خاصه دو نوبت بخوشانند و عصاره ویرا با شراب و کز بیک
جانوران سک دیوانه را نافع بود و عصاره ویرا سوط گردانند سر را پاک گردانند خوردن وی
در شراب دیوستی آورد و وی مولد مرگ سودا بود و دم عکرا اگر با گوشت فربه پزند و روغن
بادام و روغن کبچد بسیار عالی است او کتر بود و وی مضر بود و بخت کسی که مزاج خشک و خشک بود و
کرب سودا سی مزاج و صاحب دوالی و داء النیل و سرطان بواسیر انشاید که خوردن فی الجمله
مخوری را نشاید که خورد و اگر در شراب بر سر وی خورد و سرد مزاج یا سیر و خردل خورد و کرب
بری تلخ بود و پیشتر در محل دریا روید و طبیعت وی کرم تر از پستانی بود و چون خشک
کند و سختی کتد و در دم با شراب پاشانند اگر کز بیک افی خلاص یابید و شری بمقدار فاعل
سفید بود و وی تیز از برای کز بیک افی نیک بود و کرب بیری پیشتر به خارج بدن ایستاد کتد
در اطلیه و تخم وی کرم را بکشد و جب الترع را بیرون آورد و در طعم وی شوری باشد با اندکی تلخی
کرب الما نیلوت کشته شود **کرات** سیون است و کشته شد **کرم البیضا**
فاشر است و کشته شد **کرم السودا** فاشر است و کشته شد **کرم الشا بکه**
فاشر است و کشته شد **کرم** پارس درخت انکو کوئید و شیرازی رز کوئید و رازی
کوید طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق وی و حیوط چون سختی کرده ضحاک کنند صداع را نافع
بود و ورق وی شها و یا با سویق الشیر بر ورم کرم معده و التهاب آن بنایت نافع بود

و عصاره ورق دی قرأ معار انافع بود و در معده که از گرمی بود و کسی که خون می کند و زنان
 آبستن را نافع بود و خبثات و چپا نند پاشا مندمین عمل کند و در زمان بهار چون
 شاخهای وی را بریزند و ابی از وی بکشد که در وجون بر قصبان بخورد و مانند صحنی بود و چون
 با شراب پاشا مندمین سنگ بریزند و چون بر قوبا و جرب متفرج و غیره متفرج مانند نافع بود و چون
 احتیاج مالیدن وی باید که پیش از آن عضو را بنظر و ن بشویند و اگر روغن زیت بآلود
 امان آن کشته موی بر وی انداخته معده که از قصبان تروی کپند و قصبان تروی موی معده
 بود اما غش حلق بود و مصلح وی کثیرا و صمغ عربی بود و خاکسیر و جوب چون با سرکه خما و کشته
 بر مفیدی که بواسیر از آن قطع گردد با شند نافع بود و کزیدیک افی همین سیل و ارد چون با
 روغن کل و سرکه و سداب خما و کشته بر سر که ورم کرم داشته باشد زایل کند **کروبیج**
 یونانی از ورس کونید و شیرازی کنگ خوانند و آن حبیب است که طعم دی میان مارش
 عدس بود و رنگ وی بترکی زرد و چون تفت کشته بر رنگ عدس بود و در **کروبیج**
 چیز کا و را مانند وی فری نگیرد و ولایت پضا و کام پر و بسیار کارند و نیکو ترین آن
 بود که رنگ او سفیدی زرد و مشقی یا مصری بود و طبیعت آن گرم است در او تا
 دوام و کونید در سیوم و خشک است در سیوم سینه و شش را از رطوبات غلیظ پاک
 کند و برهق و کلف اثر باطل کردن نافع بود و لون را نیکو گرداند و چون با شراب بر کزید
 افی و آنان صایم و سک دیوانه خما و کشته نافع بود و چون بر که واپسین بر شند و بر
 کزیدیک عترت خما و کشته نافع بود و وی گوشت بر وی اند در اجتهای مقهر و چون عسل
 و زراوند مدح بر شند و استعمال کنند گوشت بن دندان که خورده بود و بر وی اند
 مولف گوید اگر ابرسا و زراوند مدح و کند و دم الاغین با وی اضافت کنند و با
 سنجبین غصلی بر شند و بر گوشت بن دندان که خورده بود و بنهند مکر البته گوشت
 بر وی اند و طبع کرسنه چون بر شتاق که از سر ما بود و حکم که بر بدن حادث شود چون بران

بسیار سی کرد اندیشه کونید
 کرسنه

ریزند نافع بود و دقیق وی ملین و اورام صلب بود و در پستان و اعضا می ظاهر شود و معده
 و نارپاریسی را نافع بود و الطلاق طبعست و در بول کند و صفت طعن کردن دی چنان است
 که بکیر ندکرسنه فری بنفید اید و سران ریزند زمانی نیکو تر یک آن میکشد تا آب را بخورد و بعد
 از آن از آب پرون آورد و بریان کشته تا متفرج شود و بر سبب خود کشته پزند مقدار ماخوذ
 از وی دو درم بود تا سه درم و غلط بدازوی متولد شود غذای خشک بود و بسیار خوردن از وی
 بعضی بول خون براند بوقت اندازی که در وی است و سهل خون بود و بعضی و کونید مصلح
 وی کلاب و جو بود و کونید مصلح وی کل از منی بود و کالنج **کرسنه** قطن است و کشته شد
کروبیج که او یا نیکو کونید و قونا و قرقنا و کزید کونید و یونانی قار و کونید و بلفظی دیگر تر
 کونید و آن زبرد و حبیب و شیرازی کرسنه خوانند و در قوت تردیک یا نیون بود و معده
 نیکو تر از زیر بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوام و کونید در سیوم و جالینوس گوید
 گرم و خشک بود و در اول نیکو ترین آن پستانی بود تا زرد باد و مارا بکشد و مضم طعم دهد
 بول براند و گرم بکشد و حب القرح پرون آورد و قوت معده بد بد و شکم به بند و خفان که از
 اخلاط لزج بود نافع بود و شربتی از وی دو درم بود و اگر مر روز دو درم باشد در دمان گیرند
 در کشته تا نرم گردد و بخایند و فرنی و ضیق النفس ابغایت نافع بود و نفع امعا و کرده مثانه را
 سود دهد در معده را زایل کند چون بدان امان کشته بلغم در معده بکند از اند و جالینوس
 گوید سده امعا را نافع بود و کونید مغر و شش مصلح وی صغره بری بود و بدل آن نیم
 وزن آن کون بخل بود و نیم وزن آن اینسون و این مولف گوید انرا شاه زبرد خوانند
کروبیج فارسی و شامیه و رومیه و حبلیه قدما است و کشته شد **کروبیج**
 هند قوی است و کشته شد **کروبیج** سیالینوس است و کشته شد **کروبیج** عاقر قوچ است
 و کشته شد **کروبیج** قنطاریون دقیق است و کشته شد **کروبیج** صنوبر کوچک است و
 کشته شد **کروبیج** صاحب مهنج گوید ز غرانت کشته شد و صاحب طابع قوی جدا و ده

طردین کونید و آن
 نوعی از

کوبید و قوی است و هم گوید اصل قهر من است و هم گوید در س نوئی از آن است
کرمانه و گردمانه نیز گویند و جرم دانق و جود مانق نیز گویند و غامق گوید شمشیر است
 گفته شود در میم و گویند انچه است و این خلافت مولف گوید تحقیق نم بعضی از مازنیان
 و بنایت کرم بود و بشکل موردانه بود و سخن قلب بود بنایت و سهل ماء اصغر بود و مرد
 و در درم از وی کشنده بود و از خوردن وی حله و درم حاصل شود بکشد و مداوای کسی
 آن خورده باشد مانند کسی بود که فرقیون خورده باشد **کر و من** سک المسک است
 و گفته شد **کر کی** پاستی کلنگ گویند نیکوترین آن بود که با ز صید کرده باشد و باید
 که چون بکشد بعد از چند روز پزند بر که یا باب نمک و صاحب مناج کوبید با ابا زهر کرم
 پزند و بخورند و بعد از آن طوای قند یا عمل خورند و طبیعت او گرم و خشک بود و گویند
 سرد بود شریف گوید دماغ و زمره وی چون بار و غن زنبق پامیزند و معوط کنند نیاید
 زایل کند و هیچ فراموش نکند و چون مغز وی را در چشم کشته شکوری را نافع بود و چون
 زمره ویرا باب ورق سلق پامیزند سه روز پای معوط کنند لغوه را زایل کند و دماغ
 وی چون با حله پامیزند و طلا کنند بر ورم دست بای را نافع بود و چون خضیمای وی
 نمک سود کنند و خشک کنند و با جعدان سرکین سحر پامیزند و کف دریا و نبات
 اجزا مساوی در چشم کشند سفیدی که در چشم بود که بسبب ابله یا ناخنه بود سود دهد و زایل
 کند البته و چون بپزد وی را بکند ازند در بر که غصص و مطول از آن پاشد چند روز بنایت
 کمال نافع بود و چون زمره ویرا با عصا که مرزنگوش بکند ازند و صاحب لغوه را نافع بود
 چون از جانب مخالف معوط کنند مغز را بکشد که در ششایی نه پدید و روغن گردان
 در لغوه می ماند که بکلی زایل کند **کروش الغنم** حافظ الخمل است و آن فرقیون است
 و گفته شد **کر بز** گویند قشای الکبر است و خلافت و آن قشای الحار است و گفته شد **کر و کی**
 پارس می کشند را گویند و نیکوترین وی است که با حله **میش** پزند و آن کوزند و طبیعت

آن سرد بود و عصبانی و کدوش باید که یکبار پزند و خولجان و فلفل میسایب
 کوفت و ابا زیر مطلق و ناچار که مر که او مان خوردن وی کند بکم بسیار پیدا کند و وی
 دشوار از شکم پزدن آید و باید که بعد از آن جوارشات سهله خورند و وی دشوار
 منم شود و غذای آنک دپد و کیوس وی بلخی بود و دوالی در ساقین احداث کند
 اول آن که بر کمر پزند و خولجان و فلفل **کرک** پارس می گویند که کت گویند و آن حیوان است
 که پونانی ریما گویند و میان مرد و میثم شانی داشته باشد برتر که قوت وی بنایت
 بود تا مدی که فیل یا بر سران ساح کیم دو بر دارد و این مولف گوید کرک جانور است
 مانند یک فیل کوچک در پیشه کبابی کینار آب پسند باشد رنگ او مانند فیل است او
 بر کا و پیش ماند و در میان سرد و اب روی وی سردی باشد بمقدار یک کوز و گردن او
 مانند گردن کرازیکیا پاره بود سردی بمقدار یک کوز و اگر صاحب قوی در دست گیرد
 شایباید و دفع صرع و فیل و تشنج کند و اگر با خود دارند از چشم بد ایمن باشند و این
 مولف گوید در غایب المخلوقات دیدم که دروغ غایب بیارست که اگر بدان مشغول
 شوی بطول انجامد و گویند زمره وی چون بخور کنند با دمارا بکنند و مر که باشد
 باطل کند **کر زهره** و کبر نیز گویند و نفع هم گویند پونانی قورقون گویند و پارس
 کشیز گویند و نیکوترین وی پستانی بود و تازه فربه و طبیعت نر و سرد در اخودرج
 اول تا دو لم و انچه خشک بود سرد بود و در و ام و خشک بود در سیوم و بر اط گوید در
 وی حرارت و برودت بود و نزدیک جالینوس میل بخونست دارد و مرکب بود و
 از قوه متضاده و دستورید و س و روغن و غیره ایشان گویند که سرد است که اگر
 زهر بودی عصاره وی کشنده نبود بی بته یه و جالینوس گوید اگر نه گرم بودی
 خازیر را تحلیل نگردی و بدستی که این ضل خاصیت می کند از بد آنکه جوهر
 وی لطیف است و غواض و زرد نفوذ کند و غواض جوهر سرد غواض نکند لیکن

چون پاشا منسک حواریت بود و بوزدی فصل سردی وی باقی ماند کونوی مجر
 راشانی نبود و وی قبضی و خدیوی بود و چون تروی یا خشک بخانیند بوی سیر و پیا
 زایل کند و عصاره وی با شیر زنان مسکن هر ضربانی بود و سخت چون با سوییچ برود
 و غلظت و کثرت بر شری و درم ضمیمه که از کوی بود و نادارسی رانام بود و چون بار د
 با قلاب بر خنار زیر صفا و کشته بکند از **دند و صفت** با سر که و لاغی و دروغ و غن کل پامیزند
 جهت و درهای کرم نافع بود و خشک وی سودمند بود جهت دوار که از داری به
 یا بلخی بود و مقوی معده بود و خوردن وی تاریکی چشم آورد و اشتهای میدن وی خفتان را
 نافع بود جهت بخا صیت منع بخار از سر میکنند و از بیداریست که در طعام حردمان
 میکنند جهت منع بخار معده تروی چون بگویند و آب ان بکینند و در پنی چکانند
 قطع رعانف کند خاصه و وجه کافور در بکیرم اب وی حل کرده باشند و چون اب
 وی با شیر زنان در جیم کشند ضربان سخت را ساکن کند و خشک وی چون با نباتات
 پاشا منسک در در و پشت که از کوی بود و نافع بود دفع صدمه و سکر کند و چون
 خشک وی کوفته با عصاره وی منضمه کنند و شش و دانه که در دمان و زبان بود
 زایل کند خشک او بخا صیت منع دل و مقول او بود خاصه **در اجماعی کوم دودم**
 از وی با سوییچ درم از اب لسان الحمل پاشا منسک خون رفس منع قی و جث اخاف
 کند و خشک وی بویان کرده شکم به بندد و چون با سیخ پاشا منسک کرم در ازیم
 آورد و چون سر روز بکیرم با بکیرم نبات پاشا منسک شکی زایل کند بسیار خوردن
 ان دمن را خنط کند و جیم را تار یک کند و باه را بشکند و نیان آورد و مصلا
 وی بکچین مغر جل به و تروی چون با مرغ فربه پزند و مرق ان جهت سردی
 نشان سودمند بود و خشک وی سواس کرم رانام بود و جمل درم از اب وی کونیند
 کشند به به به و اگر مفرت وی بدل رسد و غشی و خون آورد و حال وی

چون مانس

مانند مالستان بود و بکچین چون از تروی مجوزند نیم رطل اختلاط عقل و غلظ و آواز
 سبات آورد و مانند مستان کلام وی نام بود و ط بود و از مجموع بدن او بوی کشتن و آید و
 مد او ای وی بقی کشته بطبع شبت و روغن زیت و بوره ارمی بعد از ان زرده مرغ نیمشت
 نمک و غلظت خورد و شراب صرف حکم اندک پاشا منسک و مرغ فربه با بوط و نمک
 بیار و غلظت خورد و جلیس بن الحسن گوید که کشتن تر چون باب وی شهدا خوردند زمر بود و
 و اگر با سینی دیگر بود از بقول منع مفرت ان کند و اگر با سموم بود سی بود و اگر با بقول
 بود بقی بود **کزنه** انرا است و کشته شد **کزنه** و انبار در جیم است و کشته شد **کزنه** که شکر
 الطراف است و کشته شد **کزنه** و ان پرشیا و شانت و کشته شد **کزنه** که بکین جیزیت
 که مانند ترنجبین بود و ان طلیست که بر درخت طراف افتد و نیکو ترین ان نایبی بود
 سفید و بزرگ دانه بود و مصلی و در طب اطراف رانام بود و نبات و سرخ و خشونت سینه
 که از رطوبت به نافع بود و مقدار پستیل از وی مفت درم بود و تا پست درم **کسبه احام**
 نوعی از شاد ترنج است و کشته شد **کسیتون** نوعی از سوسن بریت دان دیوت است
 و کشته شد **کسیلا** قشوری بود مانند سیلوس و اوان دو نوع است یک نوع تنگ و باریک
 بود مانند شیطرح و انرا که بید خوانند و نیکو ترین ان باریک بود که برخی داشته باشد و
 طبیعت ان گرم بود و در حد و درجه اول و خشک بود و خوراک گوید معتدل بود و حرارت طوط
 و استرخای معده را نیک بود و فربهی آورد و درم عودوی و مرغ حب وی مانند حرف بود و معتدل و غلظ
 از وی سرد درم بود و اصحاب بلغم و رطوبت رانام بود و سده کرده و درم بکشد و حیض بول
 براند و کرده و مثانه را جلادهد و گرم بکشد و قونس گوید چون دود اندک از وی سخت
 کشته و بیل بر شد و بردن ان که جنبه و در کند طلا کشته حکم کرد اند و در زایل کند و اخف
 گوید مفر بود و بجا و مصلی وی کثیر بود بدل وی مناث **کسب السمس** پارسسی شیر جو
 گویند طبیعت ان سرد و تر بود و غلیظ و غلیظ تر از جواب بود و در جیم و ترطیب که از

خاره که کثیر است کسب از پاشا منسک
 و درم از کوم شده از پاشا منسک
 کسب السمس

جواب بود و از اجزای کرم و خشک را نافع بود و دفع تب کند و تشنگی که از گرمی و خشکی بود و
 نافع بود **کشت کشت** است و کشته شد **کشت رومی** اینستین است و کشته شد **کشت**
 نوعی از گاه است **کشتی** کشته است و کشته شد **کشت بر کشت** بنا نیست بوم مجید
 مانند ریمان نافع عنوان پنج بود و مولف گوید بیشتر از آن را بچک خوانند و از طرف منند
 آورند طبیعت ان شیخ الرئیس گوید کرم و خشک بود در دوام و این رضوان گوید در اول
 جرب و قویا را نافع بود و مهمل بلغم غلیظ و رطوبت فاسد بود و این ماسویه گوید ملطف
 محلل بود نافع بود جهت احباب بلغم رطوبت و بر و رها و در صفا کردن نافع بود و
 این سرانیون گوید بخالصیت مقطع شهوت بود و مقلل منی شیر بود مصلح ان حب صنوبر
 و یا بود بدل ان بوزن ان کافور بود سه وزن ان صبر بود و مولف گوید که از خواص وی است
 که اگر بکرید بسیار در خواب نشود و آرام نگردد در زیر سر ایشان در حال خواب شود و آرا
 کبر و **کشط** و کسط نیز گویند و ان قسط است و کشته شد **کشمش** قشمش گویند و کشته شد
کشتیون بادجان بری خوانند و در فای نیز گویند و گویند از بدن ان این اسم خوانند
 که بر جامه می چسبید و ساق ان مقدار یک کز بود و بر وی رطوبتی که بر دست چسبید و اثر وی مانند
 جوز خیاری کوچک پر خار و بر جامه چسبید و در باغهای شیر از بسیار بود و ان محلل بود و ورق ان
 چون خشک کنند و سحق کنند و در جشم کشند سفیدی جشم را ببرد و کشته شد **کعب** کعب خشک چون
 بسوزانند و گرد و سنون سازند سنون قوی بود و چون با سبغین پاشانند تشنگی بستاند
 و نفع که در شکم بود تجلیل کند **کعب البقر** کعب کا و چون سنون کنند و دندان متحرک محکم
 کند و اند چون با سبغین پاشانند سوز را ببرد از دندان و حرک شهوة بباد بود و بر برص طلا
 کردن نافع بود و اگر با عسل بر شند مفرح دل بود و بدن را فرو کند و جگر را قوت دهد
 و شربتی از وی سه شعال بود و در جشم کشند روشناسی پیراید **کف** بقله الحماق
 و کشته شد **کف** صاحب منہاج گویند اشعان است و کشته شود **کف الاسد**

۲ پلن

عطیناست و کشته شد **کف الذبیب** جنطیانا است و کشته شد **کف العايش** کف مریم
 خوانند و ان اصابع الصنوبر است و کشته شد **کف الصبغ** کف السبع خوانند و ان کبک است
 و کشته شد **کفری** بیونانی قبیض خوانند و ان پوست بهار خوا بود و انجا از تخم بود و
 انرا کافور خوانند قنوراکو تید و انجا از ماده بود و کفری و کفرا خوانند نیکوترین ان خوشبوی
 عطر زرین بود و کیفیت که اندرون او جرب بود و وی قابض بود چون در صفا دات و
 در منہا کشته شد ریشها کند که بد بود و انتر خای مناصل را نافع بود چون در صفا دات شکم
 کنند و معده ضعیف در جگر را نافع بود و چون بطبع ان مویرا بشویند چند نوبت مویرا
 سیاه کند چون طبع ویرا پاشانند در اعصاب را موافق بود و کز و در و شاز و اشتر
 و قطع سیلان فضول از شکم کند و درم قوت دی بد بهار که در اندرون بود مانند یک
 دیگر بود و مجاز تیر چون پزند و بخزند همین عمل کفری کند **کفر الهود** قنر الیهود است
 و کشته شد **کلین** نورد است و کشته شود **کلین** پارسسی که ده گویند و وی مفید
 بود در گرمی و خشکی و این ماسویه گوید بر و خشک بود و گویند بر و تر بود خلط بزرگی
 متولد و عمر النعم بود و در از معده بگذرد و این ماسویه گوید محمود ترین کرده کرده بود
 بود خاصه چون کرم بخورند و صاحب منہاج گوید محمود ترین کرده کرده **کلین**
 اولی ان به که با سر که در می پزند و خشک و فلفل و دارچینی و بجنان یا پیری بخورند **کلین**
 قنر است و کشته شد **کلینانی** اشق است و کشته شد **کلینج** داسن است و کشته
کلینکان طخون است و کشته شد **کلینکرون** جرجیر است و کشته شد **کلین** انوع است
 یک نوع غوشه است و کشته شد دیگر نوع کشته است و کشته شد **کلین** ماسویه گوید
 صفت ماسته جاد شیر و گویند طلیت و گویند تحقیق صفت کفری است که فطر اسالیون
 خمانت وی در همه احوالی قوی بود از جاد شیر کرم و خشک بود در دوام و گویند کفری وی
 در چهارم بود بول حقیق بر اند و بی برون آورد و حکم بقوت قوی و بی طیر بود و اسهال

وی

محت

اب زرد و وی مذیبت محلل بود **کثری** پارس امرود گویند و آن انواع است و فاضله
 انواع آن نوعیست که در خراسان بود و آنرا شاه امرود گویند و آن مانند نبات بسته
 بود خوشبوی و خوش رنگ نیک بزرگ و بعد از وی بجستانی رسیده آن معتدل بود و گویند
 سرد و تر بود یک نوع که آنرا صینی خوانند سرد بود در اول خشک بود در سیوم و بصری گویند
 کثری سرد بود در اول خشک بود در دوام و صینی سرد و تر بود در اول آن نوع که شاه امرود
 گویند شکم براند و کثیر القه بود کثری بیشتر از فواکه دیگر غذا و پد فاضله آن بزرگ شریف بود
 و آن ترش بود شکم به بند و خاصه خشک کرد و وی قوت معده بد و تشنگی نیشاند و پیکن
 صغرا بود و خلطهای صغرای و آنکه قابض بود و علاج کسی بود که فطر خورده باشد و اگر فطرا
 کثری پنهان ضرر آن کثر شود خوردن وی بعد از غذا منع بخار از سر کند تجاصیتی که در وی بود
 قوی آورد و پیر از امرود صغرای مار العیل بود با آدویهای گرم باز فحیل مری و جفا
 گرم را بکشد و بتراط گویند کثری چون صلب بود مبر و محف بود شکم به بند و آن بزرگ
 شریف بود و سخن بود و مری بود و شکم براند و شیخ الریس گویند مقوی دل بود و در نفس
 گویند آن خلطی که از وی متولد شود در بدن کج و تر بود و از آنکه از سبب متولد شود دشوار منعم
 بود و از وی گویند که نشاید که آب سرد بر آن خورند و اگر بر کوشکی عاوق خورند باید که خواب
 کنند بعد از آن شراب کمین صرف یا شامند یا زنجبیل مری و این ماسویه گویند که رب کثر
 طبیعت به بند و دافع معده بود و مقطع اسهال به صغرا بود **کافیط** بیونانی خاما بطرس
 گویند مسنی آن صنوبر الارض بود و صاحب گویند که فسر رومی است صاحب کامل گویند
 طرخون رومیست با کاشنی رومی و بعضی گویند که برک شاخ قنده است و معده خلافت موند
 گویند که همیشه ایست که کل ستمش رنگ دارد که بزرگی مایل بود با فوخم کورد و قدان جشیش
 مقدار یک جیب به پیرازی آنرا ما شرار و خواسته و تلخی زیاده بود از تیزی و صاحب
 منهای گویند بهترین آن پستانی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم گویند که وی

جامع
 و به کتابخانه گویند
 مشهور است
 بنزد عدم

الکرم

در سیوم بود و منفج و جلاد مند که اعضای باطن بود و وی قوت مهمل بود چون با عمل
 بر صلابتهای ریش عفن نهند نافع بود و چون با عمل به پاشا مند عرق النسا را نافع بود
 و سده جلک بکشد و پرقان سوداوی البفایت نافع بود و چون مفت روز پاشا مند
 خلاصه با شراب و عقیق بول براند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال به گویند مضر بود بیش
 مصالح آن اینست بود بدل آن نیم وزن آن سیالیوس بود و دانگ نیم آن سلیم و
 دیستورید و سس گویند چون با ماء العسل جمل روز پاپی پاشا مند عرق النسا را از ابل
 کند و غلب جگر و در گوشت معض را نافع بود و طبع وی جوی پاشا مند دفع ضرر سم خانی
 انزکند و این سرافیون گویند مهمل بلغم بود غلیظ و شری از وی بکدرم و نیم بود تا یک مثقال
 و اسحق بن عمران گویند چون پاشا مند از وی و مثقال با اب انجیر غنیمه امعای بالاسی را
 پاک کند و بدیفورس گویند بدل آن بوزن آن سیالیوس بود و دانگ و نیم آن سلیم و این
 ماسویه گویند بدل آن بوزن آن زیاده گرمانی گویند بدل آن کادر یوس است **کادر یوس**
 بیونانی خاما در یوس گویند و معنی آن بلوط الارض بود و بعضی طوفور یوس خوانند و
 گویند برک و شاخ اشق است و این خلافت مولف گویند که طبیعت سبز رنگ
 بغایت تلخ و آن و رقی قضای و تلخی به اما اندک تلخی داشته باشد و کل او برنگ کل اسطوخودوس
 بود و شیرازی او را از وی تلخ خوانند و بهترین وی تازه بوی بود که بعد از ازاد اک
 نم گیرند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در زولم و وی منفج و ملطف بود و چون
 با عمل بر ریشهای فرمن نهند پاک کند و چون پاشا مند تازه وی یا باب پیر نند نافع
 بود جهت سرد کمین و ابتدای ایستقا بول و عقیق براند و ورم پیر بکد از اند و کج
 پرون آورد و چون با شراب پاشا مند و در جشم کشند قره چشم که ناصور شده باشد زایل
 کند چون با شراب پاشا مند و پاشا مند کزیدکی جانور از آنیک باشد و چون بگویند بر
 پیر نند بکد از اند و اگر پاشا مند پرقان زایل کند و شریف گویند چون باب اندک

خامود و گویند

پزند و پیالایند و سه روز هر روز سی درهم پاشا پاشا منند بازیت نیم گرم سنگ بریزند
 وی سودمند بود جهت درد های غریب که در نواحی سین و شش بود چون سخی کشته و با جلا
 یا با عسل برشند و پاشا منند سه روز مقدار شربتی از وی تاسی در معده بود و کافیکوس
 نیز همین عمل کند و شراب کادیوس سخن و محلل بود و تشنج و یرقان نیز که در معده بود
 و سودا و انطوائی استقارانا فیه بقاءیت و بدل آن عروق غایت بود و دیغورس
 کوید بدل آن اسقو لو قند ریون بود و وزن آن و تیا ذوق کوید بدل آن بوزن آن
 سلج بود و کوئید بدل آن تخم محاض برست تا تخم شلج بوی **کون** پیاری و پره کوئید
 و آن انواع بود و فارسی و کرمانی و شامی و بنگالی بود و کرمانی اقوی از فارسی و طبیعت
 آن گرم و خشک بود و سیوم و کوئید گرمی وی دو درم بود و گرم را بکشد و باد مارا بکشد
 و منضم طعام دهد چون روی را باب بشویند لون صافی کند و بولس کوید زیره کرمانی
 شکم بندد و بنگالی براند و این ماسویه کوید چون بریان کند و در سر که خنیا ته شکم براند
 باد های غلیظ دفع کند و بخت معده بود و خوب راناف بود و اگر زن بازیت کمن بر کرد
 قطع کثرت حیض کند چون در سر که خنیا ته خشک کتد و سخی کتد و سفوف سازند و
 بدان ادمان کتد قطع شهوت طبعی کند چون بانگ بخایند و فرو بوند قطع سیلان لغا
 کند و چون با سر که سخی کتد قطع رعا ف کند چون شها بخایند و آب ان در چشم کشند
 خون را به بندد و طرفه راناف بود و عصاره بوی وی چشم را جلاد دهد چون بر موضع موی
 زیاده که در چشم بود طلا کتد بعد از بر کندن موی دیگر نرو یا خاصه که صبح طلا کتد و
 بوی وی سیاه رنگ بود مانند شوی و نوعی از بوی مست که تخم وی مانند تخم سوسن بود
 چون با شراب پاشا منند که بید کی جانور را نواف بود و تقطیع البول راناف بود و سنگ بریزد
 چون با سر که پاشا منند فواق ساکن کند چون زیت و عسل پیامند و صفا کتد و بر اثر
 سیاهی که در زیر چشم بود و زایل کند و همچنین ورم انشین که از گرمی بود و مقدار دو درم پیشانی

بود و کوئید مغز بود و بنگلم و مصلح وی کثیر بود و بسیار خوردن لون ناز و کرد اند بادل
 کرمانی یک وزن نیم خطی بود و تیا ذوق بدل آن بوزن آن فارسی کوئید بدل آن کرمانی
 بود و بدل فارسی بوزن آن کرمانی بود و کوئید بدل آن تخم کرب بیه **کون حلو**
 اینون است و کتد شد **کون حبشی** کون بریت و کتد شد **کون ارمنی** کر و یا است
 و کتد شد **کون بری آفر** قانیوس خوانند ان شامع است و کتد شد **کون سود**
 کون بریت و شونیز **کون خوانند مکام** کوئید درخت خیر و است و کوئید پوست
 بخ آن است و بصری کوئید صمغ است و خیر و کتد شد **کمالیون** عامالیون خوانند
 و کتد شد و آن نوعی از ماند یون سیاه است و کتد شود **کندر** بصری لبان کوئید سیاه
 کند و در یاسی و اصمقی کوئید سر چرست که از زمین خیزد و هیچ جای دیگر نبود لبان و در سر
 و عصب یعنی بر دمی و ابو حنیفه کوئید لبان بنود الا بر درخت های عمان و درخت ان خار
 ناک بود و قدان دو کوز زیاده بود و نزدیک الی فکوه ورق ان مانند ورق مورد بود
 و ثمر ان هم مانند ثمر مورد بود و ملک او را کند و کوئید و سیونانی لبان کوئید و سیخید
 نزد حج بود یعنی چندی بود و چون کمن کرد و سرخ شود و غش وی بصفع و راسخ کتد
 باینوس کوئید طبیعت او گرم بود و در دوام و خون به بندد و از موضع که بود و ترف
 دم کند از حجت دماغ و این نوعی از عاف است و منع ریشها ابد که در مقعد بود بیکند
 چون با عسل بر دامن نهند زایل کند چون با پیله یا پیله خاک پیامند و قویا مالند
 زایل کند و ریشها که از سوختگی آتش بود و شقاق که از سرما بود نافع بود و چون
 بانظرون پیامند و در سبب ان بشویند ریشهای نوزایل کند و چون با تخم شربین پیامند
 و در کوشن چکانند انواع در دمای ان زایل کند و ابو حج کوئید عرق خون بکشد و کتد شد و طبیعت
 از سینه کند مغوی معده ضعیف بود و سخن ان و بکسر سردا کوئید کتد در آب خنیا ته و
 بر روز از ان آب خورند ببلغ راناف و حفظ را زیاده کند و دمن را جلاد دهد و دفع نسیان

کند و اگر بسیار خوردند صداع آورد و کند رخم طعام کند و باد مارا بکشد و قی به بند
 ریشهای چشم **نکته** را نافع بود و اگر بسیار خوردند صداع آورد و خفقان را سود دهد و
شیخ الرئیس که بدین قی روح و دل به و دماغ و قوت بویا قوت در وی مست بسبب
 آن و خان وی در زمان و با سودمند بود و گویند سرور نافع بود و غایبیدن وی دندان
و نکته را حکم کرد اندامهای بود و بسیار غایبیدن وی باشد که عدام و بهی و برص پیدا
 کند و دغان وی چون با خزان بنوازند موی بود از الثقب بر وی آید و اگر کند بسیار از شر
 و یا با سر که پاشانند که **نکته** قشوری قبی تمام داشته باشد و مرقاف کشته شد و دقاق
 الکنه را زکند و فاضله بود و دقاق کند آن بود که کند مگوفه مثل کتبه به پزند آن خورد
 که از مغل بریزد از دقاق الکنه خواهد و نیکوترین آن سفید بود مقدار شرب از وی
 نیم درم به نافع بود و بهای بلخی را و نیزه بلخی چون قدری کند و اندکی در دغزان بخورد
 و همچنین اگر قدری یا قدری ناخواه پاشانند نافع بود و دغان کند رجبت علتها چشم
 نافع بود و کشته شد و کند رخم بود شش و مصلح آن از رپاریسی بود و بدل آن مصطکی و حق
 بن غران گوید بدل آن یک وزن دانگ و نیم دقاق آن بود **نکته** پاریسی کند
 گویند و پستل از وی بخور و پیرون آن سیاه بود و اندرون سفید که بزری زند و
 طبیعت وی گرم بود در اول درجه چهارم و خشک بود در آخر درجه سیوم و خوردن وی در غایت
 خطر بود و وی مقطع بلغم بود ابو و برص و بهی سیاه جرب را نافع بود و طلا کند پیر زکند
 بول حیض براند و شک بریزد و مصلح بلغم لزج بود از مفاصل و شربتی از وی و دانگ
 و نیم و اگر حق کرده در پی دمنه عطسه آورد و شایده که در تابستان سهو کشته از پیرانکه
 نشف رطوبت کند و اگر در فصل خزان و زمستان و بهار سهو کشته شاید و اگر که سه ماه
 یا چهار ماه در شکم و دبا باشد آنرا سحق کنند با عسل بپزند و آنرا فیه سازند بخورد
 بپیرون آورد و مفر بود شش و مصلح وی کثیرا به و کند شش از ادویه قتال بود و قی بسیار

آورد

آورد و غشیان و باشد که خناق انجامد و دوا ای کسی که آن خورد و باشد بقی جفته قوی کشته
 که در آن شحم مختل بود و اگر تشنج پیدا کند مصلح تشنج کشته که از پوست بود و بدل آن در قی بوزن آن
 جزالتی بود باد و دانگ وزن آن فلفل و رازی گوید که کسی که در شب ماه و پستاره بنهند
 مقدار عدسی بار و غن بنفشه سهو کشته و دوسه نوبت شب و روز زایل کند و بنایت نافع بود
نکته خشت است و کشته شد **نکته** زرد پاریسی لنگری خوانند و آن صمغ خشت است
 طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند سرد بود و قی آورد و با سانی چون باب گرم
 و پیک جبین پاشانند یا با عسل و بدل آن به دار ششمان بود و گویند در قی بدل آن
 جزالتی بود **نکته** متقل است و کشته شد **نکته** جوز جندم است و کشته شد **نکته** کوالف
 باد آوردست و کشته شد **نکته** جسطیا ناست و کشته شد **نکته** شاموس طین
 شاموس است و کشته شد **نکته** کوب الارض گویند کوب قهولیا است و رازی گوید طلع است
 و این شحم گویند درخت است که بشب روشن بود گویند که آن شکست که بشب روشن
 بود و آن طلق است و کشته شد **نکته** کوب خراس است و کشته شد **نکته** کوب بر سرد و اسم
 فلفل است کشته شد **نکته** کوارع بشب از وی شپه گویند کیموس وی لزج به لیکن غلیظ
 نبود و در رخم صالح بود و زرد و مغم شود و عذیم الفضول بود و حسن الکیموس خون سرد
 لزج از وی متولد شود و اگر با سرکه و انهدان استقال کشته و زوحت و برودت وی کشته
 و وی به امعاء و شونت طلق امشید به و شقاق زبان و بهی که از کوب به نافع به
نکته کیمیا نا فا و انیا است و کشته شد **نکته** کربا صمغ جوز و میت نیکوترین آن شمع رنگ
 بود صافی سرخ بود که بزری زند و طبیعت آن سرد و خشک به و خشکی وی در دوام بود
 گویند در وی حرارت اندک به و گویند گرم بود در سیوم خون را به بند و از مر موضع که
 روان بود و خفقان را نافع به و موی دن و سرخ بود و چون نیم مثقال از وی باب سرد پاشانند
 قی به بند و با مصطکی قوت معده به نافع به از جهت در دمنه عسل بول اسود

طبیعت آن گرم و تر بود
 در اول ماه رازاده کند و
 عرق را خشیوی کند

و خورگود قطع رعاف کند و چون بر درمهای گرم پیاورند ناف بود و ثاب و فوسلس کوید
 که با چون بر زن حامله بندند بنگاه دارد و اگر بر صاحب یرقان بندند بقایت ناف
 بود و اگر سخت کرده بر سوختگی آتش لطوخ کشد بقایت ناف بود و رازی کوید خون حیض
 به بند و بواسیر و کوتید مضر بود و بر مصحاحی از پارس می بود بدل آن طباشیر و تیا ذوق
 کوید بدل وی بوزن وی سدر و س بود و بند یغورس کوید بدل آن دوزن آن طین
 رومی بود چهار دانگ وزن آن سلخو و نیم وزن آن بر زرقطونا بر بیان کرده مولف
 کوید که اگر با سدر و س مغشوش کشد و کم کسی فرق **کند** است که چون که یاراد
 آتش نهند بوی مصطکی کند و سدر و س بوی نافوشش کند **که** با و بخان است
 و کشته شد **کیه** مصطکی است و کشته شد **کیله** او و حسن بود و کشته شد **کیسه** کونه
 و کیو تیر کویند و آن جوده است و کشته شد **کیل** زعفران است و کشته شد
کیخمر سی جا و رس بود و کشته شد **کیلکان** نوی از کرات بود و کفت شد
باب **اللام** **لادن**
 بهترین آن جربا خوش بوی بود که یون آن بر روی زند و هیچ رمل در وی نبود
 در روغن حل شود و هیچ نعل نداشته باشد طبیعت آن گرم بود و در آخر درجه اول کویند
 در آخر درجه دوام و تر بود و کویند بر دو قابض بود این قیل دورست کویند خشک بود و
 جووی بقایت لطیف بود و در وی قبیض اندک بود و منبج رطوبات غلیظه بود و طین مبتل
 قوت بن موی دهد بر ویاند و بار و عن مورد موی را نگاه دارد و اما بود از القلب
 و دار الحیه ممکن نیست که بر ویاند معالجه آن دار و مای ذکر بود که تحلیل بسیار در ایشان
 بود و اگر لادن در زیر دامن دو دکتند بوم ده و شیمه پیرن آور و چون با شراب
 پاشا مندر شکم به بند و بول براند بلغم پاک کند مقدار ماضی از وی تا نیم مثقال
 بود و طین صلابه معده جگر بود قوت ایشان به بد و چون ضعیف شود در ایشان

کند و فرق

بود و اگر در روغن کل حل کرده در گوش چکاتد در زیر ایل کند و اگر در روغن
 بابونه و یار و عن شبت حل کشد و بر روی که بود بمالند ناف بود و اگر بر روغن
 کل حل کرده طلا کشد تا فوج کودکان نوزاد در ناف بود و چون با پیچ خشک
 حل کشد و بر ووم مقعد نهند در ساکن کنند چون بار و عن کل حل کرده حقه
 کتد سج را ناف بود و کویند مغنه سده بود و کویند مضر بود بصل و مصحاحی آن بصل الطیب
 بود **لا زور** پارس لاجورد کویند بهترین آن بدشتی بود و مولف کوید بخاصیت
 تعج و تقویت زیاد بود که در نوع دیگر وی بیب مسایکی لعل و نوع و زماری بد بود
 بیب مسایکی اسرب و طبیعت آن گرم بود در دوا و خشک بود در سیوم و کویند
 سرد و خشک بود در دوا و قوت وی مانند چارمنی بود لیکن لاجورد ضعیف تر از
 وی بود اسهال سودا و کویند قوت وی مانند قوت لواق الذنب بود اندکی
 از آن ضعیف تر و لاجورد مصل بود ابوداود و طلی غلیظه که با خون آمیخته بود و
 مالچو لیا را ناف بود چون نیم درم از وی فز رجه سازند وزن بخورگود و با یکدرم
 روغن زیت بک را نگاه دارد در رحم و از افتادن امین شمه شربتی از وی
 زیاده تا یکدرم بود در کرده و مثانه را سود دهد و ثابیل قلع کتد و چون با
 سرکه سخت کتد بر ص طلا کتد زایل کند و وی شره بر ویاند چون زن بخورد
 بر کیه و حیض نیکو براند و لاجورد مضر بود بغم معده مصطکی با حما مایه
 بدل آن چارمنی بود و کویند بدل آن لواق الذنب کانی بود **لا غله** نوعی از
 نیو عاتت کل زرد دارد و مانند کل شبت و ورق وی بر روی زند و ورق
 اندک داشته باشد و در دامن کوید بسیار چون شکسته شیرازی پیرن آید
 بسیار زنبور عسل بری جو اکشد و بعضی کویند نبات ثملیه ست فی الجمل طبیعت

آن کرم خشک بود در سبوم و گویند در چهارم و اگر در مقامی که مایه در آب اندازند مایه آن
 در پیرون آب افتند و لبن و مصلی آب رزد و دو پستار نانخ بود ورق وی چون پزند
 همین عمل کند و اگر ورق ویر لکوبند و صغیر و پراپاشا مندر قوی به فعل وی قوی
 بود از لبن وی لیکن لبن وی منق بود بدل آن قواسمیت به **لاب** سیامیت که از طرف که
 آورند جهت بوا سیر بر بنایت نانخ بود خاصه ثمرات و در معتدل ساکن کند چون پاشا مندر
 خون را به بند دو طبیعت وی سخن بود و بسیار از وی مضر بود بمنزله و مصلی وی حب الاسیر
لبلاب قزوله خوانند و آن نوعی از قوس است معروف بود بشفقت و جلیو سیر گویند و
 بشیر از میوه خوانند و نباتات وی بمر نباتات که نزدیک وی بود پیچید و شود و از اصل المساکین
 گویند و طبیعت آن معتدل بود در حرارت و پیوست گویند کرم خشک بود در اول و گویند
 سرد و تر بود وی طین و محلل بود و اگر روغن کل با صغیر وی با پنبه پاره در گوش حکایت
 که در دکنه ساکن گرداند و در دگر گشت نانخ بود و دینه و شش را سود دهد و آب او
 مصلی صغیر سوخته بود و صاحب منهای گوید شری از وی سی دم بود با نباتات بی انگه جوشانند
 غافق گوید شری از وی نیم رطل بود نیم جمل و نیم مثال و نیم باشد و اگر گوشه شد قوت وی
 ضعیف شود و از جهت سردی که از طبیعت بود و قوی که سبب آن خلط کرم بود و محلل
 ورم بود که در مفاصل و احشا باشد چون با فلوس خیار جنبه استقال گشته قرصه اعمار انیکو
 بود چون روغن بادام پزند و گویند مضر بود پسر مصلی او نبات بود و لبن لبلا ب
 نوی بزرگ بتر و شیش بکشد و صفت بدوی مصلی خون بود و بدل لبلا ب ورق خلط و
 خبازی بود **لباب الف** باب الحنطه گویند و آن نشاسته گشته شود **لباب** خردن بر
 خوانند و آن در صفت ماسته خردن است طبیعت آن حرارت که خردن دارد و ندارد
 مولف گوید از برای بگی قبی گویند و آن تر بود از حاض غدا بیشتر دهد و نیکو تر از وی
 بود و چون پزند و بخورند و شریف گویند پزند در طبع آن طفلانی که از ضعف اعصاب

چون

نشان

شواقت رفت چون در آن نباتات نانخ بود و شش وی چون سخن کنند با شیر برشند و بر رو
 مانده کلفه بر و حسن زیاده کند لون را نیکو گرداند و اگر بد آن او مان کشته کلفه و شش
 و برش زایل کند و اگر از تخم وی اجوق سازند و بنامش لعوق کنند سر فگمن را زایل کند
 چون با شیر آب صرف پاشا مندر یا میخج شک بریزند **لبین** پارسی شیر خوانند و آنچه
 حلیب بود و این ماسویه گویند کرم و تر بود کرمی وی کمتر بود و دلیل حرارت او جلالت
 اوست و هم او گویند قوت او در حرارت در وسط درجه اول بود و در طوبیت در اول درجه
 دوام و رازی گوید از قول جالینوس که حرارت وی زیاده نبود بر بودت وی در بودت
 وی زیاده نبود بر حرارت وی و در حرارت میان بلغم خون بود بلکه خون نزدیک بود
 ماسر جوید گویند کرم و تر بود خاصه چون غلیظ بود و صاحب منهای گویند لبن مرد و تر بود
 حلیب وی را سردی کمتر بود از غیر و هم او گویند معتدل به و قوی بدن و چنین گویند که
 باید که نظر گشته و به پنبه که اعضایی که مضم او میکنند طبیعت دارد و عضو بدین مضم او
 میکند پس مرد و گویا شند از پنبه آنکه طبیعت وی سرد است و صاحب منهای گویند که نیکو ترین
 وی آن بود که بنایت سفید بود معتدل القوام و بر وی ناخن یا بسته و صالح ترین شیرها
 آدمی را شیر زنان بعد از آن شیر حیوانی که نزدیک طبیعت آدمی بود و رواج گوشت حیوانات
 دلالت بر جودت البان و در دامت آن کند اگر از حیوانی مثل سگ و گاو و شیر و بز و
 سیاه و امثال آن بود که گوشت ایشان کریمه الرایحه بود بد بود و اما شیر حیوانی که شیر او
 مثل گوسفند و بز و گاو و خوک و اسب و خوک و امو و امثال آن نیکو بود شیر حیوانی که لون
 آن سفید بود نزد تر بکند زرد و در بهار رطوبت و زفت او زیاده بود و در تابستان
 از بهر آنکه زرع که آن زمان خورداد هم و اغلظ بود چون در تابستان سخونت و جفاف
 در وی بیشتر بود نیکو تر بود و آنچه در پیشها کرده باشند شیر ایشان را طبیبان شکر براند
 آنچه در گاو و بز کرده باشند داف و اسحق به نیکو ترین شیرها شیر حوران سن بود و گویند

قوت وی ضعیف بود
 و آنچه سیاه بود قوی بود
 و نیکو تر بود و نیکو تر بود
 و نیکو تر بود و نیکو تر بود

سین را در طب بود و بزرگ شکر او خشک بود و شیرین بود و از جنه و
باید و پدید آوردن از یکدیگر جدا شدن فعل خاص و کشته یا شسته شیر چون با عمل
پاشا نشاندن پاشای اندرفی از اطفال غلیظ پاک کند و قهقهه بدید غذای نیکو دهد و دماغ
پیش از این خصوصاً شیر زبانی و وی زود مضغ شود چون از خوبی متولد شده باشد که در غایت
انقسام بود و اولی آن بود که چون شیر بخورند بر سران بچسبند بر سران معده غذای خورند
تا وی بکشد زووی سودمند بود و فراج کرم و خشک را چون در معده او صفرا بنوع با عمل یا
باجات به بر مضغ یاری دهد و بهترین اوقات خوردن وی در میان بهار بود که از زمان
معتدل به در غلط و لطافت جنه در وی بیشتر به از مایه و در زمستان نشاید که خورند
تا بعد از جمل روز که زاید باشد بیشتر شیر وی خورند بسبب لبا که شیرازی زمک خواست
و شیر وی چون با نبات پاشا مندر لون را نیکو کرد و اندک خاصه زنان را فربهی آورد و تا
جدی که صاحب فراج کرم و خشک چون در آب پیوسته فرو شود و خوب و طعم را نافع بود
با در آب انگیزد و شیر بخیزد که بشت کرم دماغ کرده باشند شکم به بند و شیر را نافع بود و کسی
که آذوب گشته خورده باشد خاصه در اینج و ارب و جوی و خانق الذییب و خنثو کران
وی تر باین زمره باشد حتی انقی و وی در معده صفراوی بخیل صفر شود و منفع بنوع سه
در جگر پیدا کند و مضر به با صاحب سبلان و طبع چیز مضر تر بر بدن آدمی بود از شیر که قاس
شده باشد و شیر مضر به با ورام باطنی و اعصاب و اورام غلیظ چون بسیار خورند بر صرا و
و شپش در بدن پیدا کند الا شیر شتر که او بر صرا آورد و شیر علاج نسیان و غم و وسواس
بود و مضر به بلغم و دندان تاریکی مشع آورد و شکوری و خنثان که از رطوبت بود که سبب
ان از خون یا بلغم بود و سنگسکه در جگر امدان کند و اولی آن بود که بعد از وی مضر گشته
بشرب و عمل یا پیش از خوردن وی باء العسل مضمضه کنند و بعد از آنکه خورده باشند بشرب
مرف و چون جو شاییده پاشا منده و بعد از آن کشمش بخورند و تیج وی زایل کند و اگر

در شکم بسته شود یا بسبب پیوسته مایه یا غیر آن عرق سرد آورد و غشی و می تا فاض و آنجا با پیوسته مایه
بسته شود و در بخنق کشد باید که از مملوحات اجتناب نماید که بچمن زیاد داند و باید
که سر که یاب فروج کرده بدین مایه در معده خورند که در زمان تحلیل کشد یا پیوسته مایه یک مثال
پاشا منده که رقیق کرد و اند و بی اسهال پرون آورد **لبن حامض** نیکوترین آن بود که
مسکه وی بسیار بود و چون مسکه از وی بکشد و ترش شود از آنجا میض کوبند یا رسی و معده که بند
چون مسکه از وی نکرده باشند از اماست کوبند طبعیت آن سرد و خشک بود و کوبیده تر
بود کرم فراج را نافع به و شیخ الریس کوبیده است در فراجهای کرم به به باه بعد از بلغم
در طب و منفع بود و وی دند از زبان نکند لیکن غلط را خام کرد و اند و بطی الکتم بود و لثه
را زیان دهد و معده کرم را نافع به و جشی وی دغالی بود از بد آنکه مسکه از وی
گرفته اند و اسهال صفراوی و دموی را بپند و تشنگی ساکت کند باید که ماء العسل مضمضه
کنند تا لثه را مضر به و اگر مستحیل شود بعفونت و یا جوخت دوار و غشی و معوض در فم معده
تولد کند باشد که به پیوسته کشد باید که فی کتد و معده از وی پاک کنند ماء العسل بعد از آن
شرب صرف یا بملک یا بملایم پاشا منده و رغن نارین بر معده نکند **لبن البقر**
و نفس کوبید شیر حیوانی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت حمل آنسان بود آدمی را باید
بود و آنجا مساوی بود ملائم به از بد آنست که شیر کاه و نیکوتر و مناسب تر از شیر دیگر
حیوان به و دسومت و غلظت زیاده به و غذایش از شیر مادی و فربهی آورد و دید
مضمضه و ربو و سل و ترس و تبهای کمن را نافع به **لبن المعز** شیر بز معتدل بود
میان شیر کاه و شیر خرتله را نافع به و ریش ملق و عرق النسا که از خشک به و غم و وسواس
و سرخ و سل و تشنه دم را نافع به و غوغه کردن بدان خنق و ورم ملاشه را سود دهد
و حرقت مثانه را تیر نافع بود و دسومت و کس کوبیده شیر بز ضرر او بشک کمتر از شیر مادی بود
بود از بد آنکه اگر در آن او بیشتر بخیزد مای تا بقض به مثل درخت مصطکی و بلوط و زیتون و مانند

ان از بر اینست که مده نیکو بود و در دهنش گوید که اسهال شیر تر از اسهال شیر
 کاو بود و باقی در همه احوال مانند وی بود و طبعی گوید که نهی گشت و استطلاق بطن را
 نافع بود از بد آنکه بسیار رود و اندک باشد و چیزهای تلخ جو کند و گویند بول براند و گویند
 مضر بود باخشا و بدل آن شیر کاو بود **لبن القلاح** پارسی شیر شتر گویند و وی دسومت
 و جنبیه کمتر داشته باشد و بنایت رقیق و ماضی بود سه اعداد مکتبه جنای شیرهای دگر
 بلکه سه بکشد و جگر را تازد و کند و ضیق النفس و ربو و ما و اصغر راناف بود و وقت
 چشم بد مضرهای سبز راناف بود با بول وی چون پاشا منده پستهای کرم راناف بود
 و جنبیه گوید پستهای طبعی و زرقی راناف بود و خلطی که در جگر بگذارد و بواسیر و بدید
 و شہوت غذا راناف بود به حجاج بر آنکه دو اکو یا نبات پاشا منده لون زنان را صافی
 کند و حرارت جگر و خشک آنرا بنایت نافع بود مقدار یک رطل در رطل مستعمل بود وی
 زود از مده بگذرد و غذا مکر از الوان دیگر دهد بدل آن شیر بر جنبیه بود که در ساعت
 و ششید باشند **لبن النعاج** لبن الضان تیر گویند پارسی شیر میش گویند و غلیظ بود
 و جنبیه و زردی در وی بسیار بود و نفت دم قورم کشش راناف بود و تدارک ضرر حجاج کند
 قوت باه دهد و ادویه کشند راناف بود و تر و قورم اسعار او ربو و سرفه راناف
 بود و لون را صافی کند و دماغ پیغاید و نخاع و تجان شیر بز بود و وی کرم بود طایع
 بدن نبوه و قزاق قورم او **لبن الاسن** پارسی شیر خر گویند دسومت وی کمتر بود
 رقیق بود چون بدن مضغه کشد لثه و دندان را حکم کند بخلاف شیرهای دیگر و سرفه
 و سل و نفت دم و عمر النفس و مجموع مرضهای سینده و متان و مجاری بول با بنایت نافع
 بود چون حلیب و پاشا منده مقدار سی درم با مده و پیشتر یا کمتر و تر و قورم اسعار موافق
 بود موافق نبود با صاحب مدها و طنین و دوار را و بدل وی شیر بز بود و گویند شیر میش
لبن الحیل و لبن الرمال گویند و پارسی شیر اسب گویند جنبیه در وی کمتر بود و زردی

از دیکر

وز و دیگر زرد چون حیض که منقطع شده باشد براند و چون زن شیر وی منته کند و کرم بود
 رحم را پاک کند از قورم و چون پاشا منده سی کند و ترکان از قورم خوانند **لبن النساء**
 شیر زنان بول براند و تر باقی از بن بخری بود و در دجتم راناف بود چون در چشم دو شد و
 خشونت چشم را زایل کند خاصه چون با سینه ششم مرغ بود و سل راناف بود چون پاشا منده
 همان زمان که از پستان پروان اید یا بکند از پستان لیکن از زن صحیح البدن مستعمل
 الخراج بود و کرم کوش کرم ورم از راناف بود **لباه** پارسی نمک خوانند طبیعت آن سرد و
 تر بود مصحح مزاج بلکه کرم بود بدن را قوی کند و بطی النعم بود غلیظ از وی متولد شد
 دیر از مده بگذرد و قورم و در مده پیدا کند و جاشی وی دغانی بود و بهیج فواق و مولد
 حصاة بود و چون با غسل بود غذا بسیار دهد و مصلح او بود **لبن السود** صفتی که از
 طرف مغرب آورند طبیعت او بنایت کرم بود مفسد بود بدن باشد و بوییدن وی
 عطسه و رطاف آورد و پیچ ماک بود و چون در مدهای صلب بود یا لثه مفسد بود
لبن البقرات شیر بقرات ماته مازنیون و شرم و ماته ان حار و قورم بود و مفسد
 خون بود و اگر بر اعضا بگذرد سوزانند و عداوای آن آب نج باید کرد که در غایت سرری بود
لباب العظم شیر خشکانه کرم و خشک بود و مهمل بلغم بود قورم بکشد و پستهای از وی
 و لخم راناف بود شربتی سه مثقال بود با صغیر **لبنی** میوه است ابو سایل بود از غسل لبنی
 گویند و آن ماته غسل بود در وی حلاوت نبود و آن صمغ درخت ردی است نیکوترین
 آن بود که سایل بود بتقرن خود و خوشبوی و زرد و رنگ بود سیاه نبوه و طبیعت آن کرم بود
 در اول خشک بود در دوام و گویند ترست و وی منفع و ملین بود خوب تر و خشک را
 نافع بود و سرفه و زمین بلغمی را بر دوا و از صافی کند و طبع نرم دارد چون زن بخورد بر کبر
 یا پاشا منده حیض براند و بول تیر براند و مهمل بلغم بود زحمت یک مثقال از وی کبتحال
 کتد و وی سبب بود و تر و ریه بند و مصلح وی بوزن وی صمغ بادام بود اضافت وی

و اسما
لبن اللاغیه
 صفت آن در لایغیه گفته شد
لبان کند راست و کمرسد

کشد و بدل می چند پدید آید و روغن یا همین گویند یا و شیر بود **لحم** مجموع گوشتها
کرم و **تر** و **نیکو** و **کثیر** القدا و موله هم اما بعضی از بعضی فاضله بود نیکو ترین آن بود که متوسط
 بود در قریب و لاغری و وسط عضله معتدل تر بود و خشی کرده فاضله بود انضی ناکرده
 و وی غذای متولی بدن بود زود پختیل شود بخون و صفت هر یک گفته شود **لحم احمر**
 فاضله ترین گوشت بره بود و نیکو ترین آن گوشت حلی بود طبیعت آن گرم بود در اول
 نیکو بود جهت بدنه های معتدل و معدله معتدل و موله غذای بسیار گرم و تر بود چون سوزنده
 و بر برص و هق و قویا طلاقه سود دهد و خاکستر سفیدی که گوشت سفیدی که در چشم بود زایل
 کند گوشت سوخته که زیدکی مار و غریب را سودمند بود با شرب که زیدکی که دیوانه را نافع
 بود و خوردن وی موله بلغمی و صفت وی مثلث بود یا خلوی یا شکر و مغز بود بکسی که غشیان
 داشته باشد و مصلحت وی آن بود که با کثرتها قاضی برند **لحم النعاج** گوشت میش حرارت
 آن کمتر از حرارت بره بود و خون بد از وی حاصل شود **لحم الخنازیر** تر است از سایر گوشتها که گوشت
 خوک بهترین گوشتها بود گوشت بری وی بهترین گوشت خشی وی بود و این صحت است
 بهترین گوشت و خوش گوشت آمو بود گوشت ختر برامالی و بوی زود و منعم شود بکدر و
 غذای اندک دهد اما بقوت بود و جالیوس کویید موافق آن است معتدل بود و نیکو ترین
 که گوشت آدمی حوزند اگر گوشت خوک خورند قریق شولسته کرد که از لون و طعم بوی
 دلیل ملامت و شباهت است و وی غلیظ و نوج بود و دفع نزوح است آن بشراب
 حلوائی قندی کشد **لحم اجدا** گوشت جیش فضول کمتر از گوشت بره دارد و بر فاله
 شیر خواره که شیر نیکو خورده باشد و اگر شیر بد خورد باشد بد بود و نیکو ترین آن سیاه
 رنگ بود و آن بک تر لذیذ تر بود و گویند آن گوشت مرغ بود و چشم از رقی بود
 حرارت کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود در رطوبت و پیوست و زود منعم شود
 نافع بود جهت کسی که دل و دانهها بر اعضای وی بر می آید خون سفید نیکو میان لطافت

میتواند و طعم بسیار
 دارد

و غلظت

و غلظت از وی متولد شود و چون بریان کرده بود موله قوی بود مصلحت آن حلوائی قندی و حل
 بود **لحم المرافات و البیوس** گوشت بز ماده بود و شوار منعم بود و از آن تکه هم برین
 سبیل بود و غذای بد دهد موله خون بد باشد که میل بسیاری داشته باشد **لحم البقر** بهترین گوشت
 گاوان بود که جان بود و بهترین اوقات خوردن آن بهار بود وی خشک تر از گوشت
 بز بود گرمی کمتر از وی دارد و گویند گرم و خشک در چهارم وی کثیر القدا بود و چون
 بکیاس برزند منع سیلان ماده از معد و کتند و وی از اغذیه اصحاب که بود و شوار منعم
 بود و غلیظ القدا بود و این سیاه بود و صفتها سوداوی تولد کند و بهق و جرب سرطان و
 قویا جدام و اذ القیل و دوالی و دوسواس بت ربع و سیر پیدا کند و مصلحت آن داریجی و غلظ
 و زخمیل بود و در پختن اگر پوست خربزه در اندرون دیک اندازند زود پخته شود **لحم**
العجل گوشت گوساله بهتر از گوشت گاو باشد و نیکو تر از آن بود که نزدیک زاید باشد
 طبیعت آن گرم و تر بود غذای معتدل بود خون و مصلح از وی متولد شود مصلحت اصحاب
 ریاضت بود و مصلح را منعم بود مصلح آن ریاضت و استحجام بود **لحم اجامو** گوشت گاو میش
 غلیظ ترین گوشتها بود و کیوس برود و در منعم شود در معدله تقیل بود در طبیعت سرد و خشک
 بود در جنب گوشتها گرم و وی در طبع مانند گوشت نعیم و سوز بود **لحم الحشی من حیوان**
 گوشت حشی کرده بهتر از حشی ناکرده بود چون حیوان خراج وی خشکی بایک بود نیکو ترین
 آن حول ضان و منعم بود فاضله ترین آن بود که میان قریب و لاغری بود بلکه فاضله از
 گوشتها بود و گرمی دی کمتر از قایه دارد و زود و منعم شود خون معتدل از وی حاصل شود
 قریب آن در طب بدن بود ملین طبع **لحم الاغ** لاغری آورد و بخت طبع بود و وی مرغی معدله
 بود و مصلح آن اب فواکه بود قاضی **لحم الغزال** صالح ترین گوشتها ی صید گوشت
 آمو بره بود بدی کمتر داشته باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود قویا د سوز دهد
 قایه را و مصلح بدنی بود که فضول بسیار داشته باشد و وی بخت و سخن بود مصلح آن ایمان

و حیوانات به **لحم الارنب** گوشت خرگوش بعد از گوشت امور به بهترین گوشت صید بود و نیکوتر آن به که سبک صید گردد باشد طبعیت آن کرم خشک باشد و در مرغ گوشت وی نشستن صاحب قمرس و مفصل نزدیک به نفعیت طلب به و گوشت بریان کرده وی قرحه امعاراناف به مصحی ابازیر مطلقه به **لحم الایل** گوشت کاهوی کوهی اصلا به به و زرد بکزد و بول بواند و وی غلیظ به و تب ربع آورد **لحم کباش** **اجیلی و حمار الوحش** گوشت کوسفند کوهی و خرگور طبعیت ایشان کرم خشک به و در سیوم غذای بد و بد و عمر النعم باشند و کباش سودمند به یکس که در این خرگور به **لحم القنادر** در قنند کشته شد **لحم الخیل** گوشت اسب مصحی اصحاب تعب سخت و پیاخت قوی به و سام متحمل وی مانند شتر به و در غلیظ و ردا و تولد سودا **لحم الدب** گوشت خرس لزج و مخاطی و عمر النعم و غذای بد بنایت مذموم به **لحم السباع** و **دواب الخیال** گوشت دودام بواجیر او شرم را سود دهد و آن قوت دمنده بود چشم را **لحم الحمار الایله** گوشت خرگوزان کمر به با صاحب که و بدن متحمل وی بدتر از گوشت شتر به و غلیظ تر و تولید سودا و وی بیشتر به و بدترین گوشتها به **لحم ابن عرس** در این عرس کشته شد **لحم السنور** گوشت کرم و تر بود و کوبیده به در و بواسیر بنایت نافه به و مخن کرد به و در پشت راناف به **لحم السقنقور** در سین کشته شد **لحم الجوز** گوشت شتر به بنایت کرم به و مصحی اصحاب که به و ریاست و کوبیده مصحی اصحاب عرق النساب به و در اخرب ربع نیکو به و وی غذای غلیظ به غلیظ تر از جمیع گوشتها و خوش به مولد سودا به و مصحی آن زنجبیل می به **لحم البیس** بنایت که روی موسطه اس خوانده پارسى اسلخ و عربی اذاب الخیل و باصفهائی شنگ کوبیده قابض و یابس به خون بینی و رحم را به بند و مجموع اعضا و نیکوترین آن تر و تازه به و طبعیت آن سرد و در اول و خشک به و تا سیوم و کوبیده در دوام و کوبیده

کوبیده

کرم بود و اول اعضا را سخت کند و از بر اینست که در تریاق مستقل است و در وی قبضی به باشد تخم کل و ورق خشک آن ریشهای کهن راناف بود و اصل وی چوب گوشت را پاک کند و ریش شش راناف بود و عصا رده وی نشت دم و ترش آنرا سود دهد و مقوی معده به و سودمند ترین چیز با بود جهت قرحه امعا و شکم به بند و در اجتهای عظیم باصلاح آورد و چون بران نهند چه اگر عصب منقطع شده به بدل آن تخم کل و کلنا رست بوزن آن **لحمیانی** و نیسافوست و کشته شد **لحم الحمار** بر شیاوشان است و کشته شد **لحم الذئب و حمام الصاعه** لذاق الذئب کوبیده و نیکوترین آن معدنی بود و در مری و این معمول به از بول کاذک و در که که در مری و بین جنات در اقباب بسیارند که منعقد شود طبعیت آن کرم خشک به و معاد و قابض بود و مخن و مخن بود لذاق بود که گوشت زیاده را بکشد از نه در اجتهای و شوار بنایت نیکو به **لحم الذئب** را شکار الصاعه خوانند و نه شجارت و صفت شکار کشته شد **لحم الخلد** **سلیمانیه** ثقل روغن زعفران است و اینا قرحه خوانند و کشته شد **لذاق الذئب** اشق و لذاق الذئب تیر خوانند و لذاق الذئب **لحم الذئب** است و کشته شد **لذاق الرخام و لذاق الحی** صمغ بلوط است و کشته شد **لسان الحی** بنایت مانند زبان بره شیرازی او را ورق بارتنگ خوانند و باصفهائی اسپرزه و آن دو نوع بود و بزرگ کوچک و ورق بزرگ بزرگتر به و جوهر وی مرکب به از مائیه وارضیه بایسته مبر بود و باارضیه قابض سودمند تر بزرگ تر و تازه به و طبعیت آن سرد و خشک بود در دوام و ورق آن قابض و رادع بود و منع سیلان خون کند و خشکی وی غیر لزج به اصل وی چون از گردن صاحب خنازیر پیایزند و وی برورها کرم و شری و فشا پیر و آتش پارسى و داء النیل مصرع و غله و سو خشکی آتش راناف به و اب و ورق وی قلع راناف به و شیا فات چشم را چون بوی بکشد از نه نافه به و کوبیده تب غب راناف به و چون پیاخت از اصل وی سه عدد در جمل و پنج درم شراب مخموج کرده و کوبیده در تب ربع جبار اصل

نافه نیمه

وی و برکنندگی سک دیوانه نهادن نافع بود و گویند مضر به سبب مصلح او مصطلکی بود و
 سیخ و بدل ورق ان حاضر پستانی به **لسان البثور** حیث است که پارس کاوریان
 گویند نوعی از مرد است و بهترین ان شامی یا خراسانی غلیظ و قوی است و بروی فطما بعد
 طبعیت ان کرم و تر به گویند نزدیک با اعتدال بود در وی سردی اندک بود و تر به در آخر
 در جداول و انچه خشک بود رطوبت ان کمتر بود و گویند سرد و تر به در سیوم و سوخته وی
 قلاع دهان کودکان و التهاب اوزایل کند وی مفرج و مقوی دل بود خفتن او علت سوز
 ویران نافع بود و شربتی از وی و درم بود و سرفه و خشونت سینه را نافع بود چون بابتات بنزد
 گویند مضر به سبب مصلح ان حسدل سرخ بود بدل ان بوزن ان ابرو ششم سوخته چهار
 دانگ وزن او پوست اترج بود و گویند بدل ان باد و بنویس است و مند با مصلح وی
 ملطیف بود و در بدل ان دوزن ان پوست اترج **لسان العصاره** درخت است که انرا
 پارس می نامند و زبان کجنگ نیز گویند و طبعیت ان کرم بود و در ارم و تر بود در اول در
 ورق درخت ان قبی بود و این ماسویه گویند لسان العصاره در خاصه و ران نافع بود و
 شک بریزاند و باه را زیاد کند قوت مجامعت بد بد و بنیغورس گویند خفتن ان نافع بود
 بدل ان در تحریک باه جز متشر به بوزن ان تدری سرخ گویند بدل ان نیم وزن
 ان بهمن سرخ بود **لسان البحر** در سیدیا گفته شد **لسان الکلب** لسان الحمل او حاضر را بدین نام
 خوانند **لصفت** کبر است گفته شد **اصیغی** بناقیست که مع و صفت باذان الار
 واذان القوال و ان نوع کوچک لسان الحمل است و گفته شد **لعید بربری** بعضی گویند
 چیز است مانند سورخجان و بنفخی سورخجان گفته انچه خفق است سورخجان است در
 معرکینه خوانند طبعیت ان کرم است در سیوم و محرک شهوت جماع بود باقی منف
 او در سین گفته شد و بعضی گویند ان بیروح است و ان خلاف است مولف گوید
 اندک است و بوزن ان جهت فربهی خوردن همان نوعی از سورخجانست بدل ان

و گویند

صفت

در ایل

در تحریک باه بوزن ان جز متشر به و بوزن ان تدری زرد بود و گویند بدل ان و نیم وزن ان
 فلفل است **لعید مطلقه** اصل بیروح الصنع است و در گفته شود **لعاب** مختلف بود بحسب انواع
 و بحسب مزاج شخص قوت وی و متبع و محل بود کلفت و نمش را زایل کند و محل خون در ده بود **لغت**
 شلم است و گفته شد **لفاح** غریروح است پاریسی سانیه خوانند و مغنوکویند مغنا اسم بادجاست
 نیکو ترین ان بزرگ تیز روی رسیده بود زرد و طبعیت ان سرد و تر به تا سیوم و گویند وی حرارت
 بود و گویند خشک بود در سیوم لبن وی نمش و کلفت را زایل کند بلذخ و تخم وی چون با عسل و
 زیت بزنند که با نور ان نهند نافع بود ورق کوچک او با زهر عنب الثعلب کشته بود و بوسیدن
 وی صداع ماسود دهنده وی منوم بود بسیار بوسیدن از وی سکنه او و خاصه آنچه در وی سنبه
 بود باید که با دام بنویسد چون جملی غلیظ از وی بخورد فی آور و اسهال پیدا کند تا جلدی که کشته
 به کشته وی اول احتیاق رحم پیدا کند و سرخی چشم و انتحار مانند مسان مداوای او بقی و بر غن
 کاو کشته و عسل دید از ان انیون و بعضی از اطبا گویند در آب سرد نشیند و بدل ان نیم وزن
 ان جز مائل و نیم وزن ان بزرگ النج بود و دانگ ان حشاش بود گویند بدل ان بوزن ان
 بزرگ النج بود و گویند بوزن ان جز الاتی بود **لف الکرم** عسل الکرم خوانند و اندکیش از وی
 است تا لنگ خوانند و ان در باب کاف در صفت کرم گفته شد **لک** صفتیست که از طرف دریا در
 مولف گوید انرا بشیرازی رنگ لاک در رنگ لکا خوانند و از وی کنا و سازند جهت سرخی زنان
 بعضی گویند فلفل است ثعل انرا بشیرازی دوش خوانند و لک باید که مغسول کشته و غیر مغسول
 نشاید که استعمل کشته و صفت عسل وی چنان است که بکیر نه لک خالص از جوب و نیک بگویند
 و الی که ریوچینی برنج از خردان جو شایند و باشند اندک اندک در ان می ریزند و بدسته ها و
 تحریک می کنند بعد از ان بر بری تنگ صافی کشته و انچه در محل مانده باشد دوام با ریحان کشته
 مانند اول صافی کشته را کشته در بین اب نشیند آهسته اب از وی بریزند و لک بماند خشک
 کشته و دیگر صحیح کشته بکار برند و طبعیت وی کرم و خشک بود در اول و اسحق بن عمر ان گوید

کرم و خشک بود در دوام و خفقان و یرقان و استسقا و راناف بود و بجز نافع بود قوت آن
بدید و سدان بکشد پدید آمده را سود دهد مقدار مافوق از وی بکشد هم بود تا یک شقال چون با سرکه
پاشا منجند روزی در پی هر روز یک دم تا یک شقال باشد بدن را لاف کند وی مطرب بود
بدنهای لاغری قوت و گویند مغرست بر و صفا وی معکلی بود بدلی را زی گویند تنگی سده و ضعف
بجز چهار دانگ وزن آن ریوند و نیم وزن آن اسار من چهار دانگ آن طباشیر بود **لما**
عنب الثعلب است و گفته شد **لوفینون** فیلز مرچ است و گفته شد **لوز حلو** پارس بادام شیرین
گویند نیکوترین آن بزرگ فربه بود طبیعت آن معتدل بود در گرمی سردی و تر بود در دوام
و گویند کرم و تر بود در اول غذای متوسط دهد میان کثرت و قلت و سخن به سویق وی
سرخ خشک گفت دم راناف بود و سینه پاک کند و جگر قوی را ساکن کند و چون با شکر خورند
منی بپزد و شش و مثانه را معار راناف بود حکم بر آنند خاصه چون با الیه بخورند و نذیر کی سک
دیوانه راناف بود بر بیان کرده معده را سودمند بود وی دشوار معده بود و میخ صفرا و صفا
وی شکر و بادی از بادام متولد شود غشیان کوب و فشی آورد و دوا وی دی بقی گفته بعد از آن
بر بوب فو که ترش باشد عذره و سیب در پیاس مجموع آنجه دوا وی عضل گفته شد بادام
تر چون با پوست بخورند وقتی که هنوز صلب نشده باشد لسه و دمان راناف بود حرارت آن
ساکن گرداند بر دلی عفو صفتی که دارد و موضعی که در پوست پرون وی مست **لوز مر**
نیکوترین بادام تلخ آن بود که بزرگ روغن دارد به طبیعت آن کرم و خشک بود در دوام
میخ گویند کرم به در سیوم در وی جلا و تنقیه بود از خواص وی است که شش بکشد و بر کلف
روی طلا کنند زایل کند و وی شری قویا راناف بود چون با شراب سران بدان بشویند خوار را
زایل کند و اگر پیش از شراب خوردن چ عد و بادام تلخ بخورند منع مستی کند و گویند چاه روبا
با طعام بخورند و بر دووی قوت با صره دهد باشد سه نش دم راناف بود سده بجز سبز و کوه
بکشد پدید و جرب و مکه راناف بود یاری دهد بر نفث اخلاط غلیظ از سینه و شش بول براند

عرب البول راناف بود و سنگ بریزاند مغر به بعد و صفا وی بادام شیرین بود نبات شش
و جود زشت که قوت ماسته نوی بود **لوز البر** لوز صلی است و آن جلوز است و در زیت
الرجان گفته شد صفت بیت السودان هم گفته شد **لوز البیاض** یا تیر گویند و شام تیر گویند و آن
سهل تر از ماش ملغم شود پیر و ن آید تنگی وی کمتر از با قلابه نیکوترین آن سرخ بود که بخورند
بود و طبیعت او کرم بود در اول و معتدل بود در تری و خشکی و گویند سر و خشک بود سرخ بود
وی کرم تر از غیر بود و ابی که وی را در آن بخت باشند حیض براند خاصه سرخ وی دم نفاس
را پاک کند بول براند بدن را فربه کند و سینه و شش را نافع بود و شیمه پرون آورد و جود
و مولد غلط غلیظ یعنی بود و مغش مولد اخلاط بد بود و نفع ضرر آن کم شود چون بازیت و دی
و سرکه یا خردل و نمک که فلفل و ارجمتی و صفترا استقال کند و شراب بر سر آن پاشا منند
لوقا بین حرف ایض است و اسفید اسفید تیر گویند و گفته شد **لوف** پارس پیل گوش
خواستند و آن سه نوع است یک نوع را پیونانی در اقیطن گویند معنی آن لوف الحید بود و لوف
السیط گویند و لوف الکبیر تیر گویند یک نوع دیگر را پیونانی آرن خوانند و پیری ابرقی
و بزبان اهل اندلس صاره و آن لوف الصغیر است و آنرا لوف الحید گویند نوع سوم پیونانی
اریهان خوانند و آن صریس است و اهل مغر آنرا دویره خوانند و اسحق گویند که لوف الحید
اسحق بود از سبط و لوف البطار فیله در وی پشته بود مقطع اخلاط غلیظ بود نزع مقطعی معتدل
ع وی کلف و غمش و بیق زایل کند چون با عسل طلا کنند و با شراب شفا فی که اگر مابعد سود
دهد و بوی نافع بود و رقی وی جراحتهای کهن را سود دهد چون با شراب پاشا منند
حرک باه بود و اگر ج و پیرا بدن بالند افی نکر و مرغی چون مقدار سه حب با سرکه پاشا منند
بپزند آذ و از خوردن وی خلط غلیظ متولد شود **لوقا** صاحب منهج گویند قنطاریون
باریک است و صاحب طبع گویند نوعی از حی العالم است که آنرا اذان القیسر خوانند
گفته شد صفت مرد و **لوطس** عند قوی بیانی را بدین اسم خوانند گفته شد شش

همه بپایان خوانند چنین گوید نوعی از نیلوفرست که در معر و پراخ بزرگی نیلوفر دیگر از آن
خواستند و گویند لو طوس نوعی از سردست و این قول بصیدست **لوزر** چ قطل است
و گفته شد **لوزر** پارسی و در پاره خوانند بهترین در سبید پاک بزرگ شربین بود و طبیعت
ان سرد خشک بود و لطیف در دل راناف بود و عتق و غم و نشت دم را سودمند بود
مقدار ماخوذ از وی دو دانگ بود و در ریشهای چشم راناف بود و بیشتر مقوی آن بود و صحت
چشم نکند و گویند مضر بود بمشانه صفا آن بعد بود آن که وزن نیم آن صدف صاف
و این زمر گوید چون در دمان نگاه دارند قوت دل بدید **لوزر** نوعی از حاض بزرگ
است که در پستانها پیشهار وید در حاض گفته شد **لوزر** صاحب منهاج گوید مانند انزج
بود بوی فصل در دمان پوست وی ورق دی کرم خشک بود در اول حاض وی باشد
حاض انزج بود در مستقیم و قوت بلکه قوی بود نشاید که با پوست آب از وی بکشد لیکن
مقشر باید که دو بعد از آن آب از وی گیرند تا عصاره قشر وی با وی بماند که برودت را
بشکند **لوزر** نیلوفرست و گفته شده **لوزر** او سید است و گفته شده **لوزر** چ است
پارسی نیل گویند و گفته شده **لوزر** نوعی از اقلیمیا است که در جزیره قبرس در معدن

خاص بایند و گفته شد و آنده اعلم **باب**
المیم **ما میتا** میثا نیز گویند و آن دو نوع بود یک نوع کل وی سرخ بود و آنرا
ارغامون گویند و گفته شد و یک نوع کل وی زرد بود و نیکوترین آن زرد بود از وی شفاف
سازند و آنرا عصاره میثا و شفاف میثا نیز خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در
اول قابض بود و در دمای کرم راناف بود و ابتدا ای مد را و مقوی چشم بود و در دماغ را سودمند
ما موبدانه نیز گویند پارسی حبه الملوك خوانند و آن از ماش بزرگ بود و آنرا لون
تیره بود که برخی زند چون در غلاف بود مانند لوبای کویک بود و رنگ غلاف وی سفید
بود چون بشکند مغز وی هم سفید بود و صاحب جامع گوید در ماهیت اسم وی تفسیر کرده و سهو
کرد است

ما موبدانه

از پراکنده و تفسیر ماموبدانه کرده گفته که ای قایم بقصد ای از یقوم بنات فی الاسمال و حال آنکه او را
ماموبدانه خوانند نه ماموبدانه و بعضی از اهل الملوك خوانند نه غیر الملوك است گفته شد
صفت آن در دال و طبیعت حب الملوك کرم و خشک است در دوام است و مناسل و تفرس و
عق الن و قوی راناف بود و چون ورق و پراخند با عرض و س پر و ورق آن پیاپی مانند لوبی
لبنی تمام داشته باشد مانند تیغعات و اگر از حب و شش منبت دانه سازند و فرو برند سهل
بلغم و مریه و کیوس مائی بود لیکن آب سرد از پی آن پیاپی مانند شربتی زیاده از وی پیاپی تر بود
بود و اگر بخایند سهل قوی بود با فراط و اگر همچنان فرو برند سهل با اعتدال بود و مغنی بود
بقوت موافق صده بود و سهل بود مانند تیغعات و لبنت وی را چون پیاپی مانند خل بین
میوه کند و مصلح وی اینست و کثیر ابه بدل و نیم وزن او نند بود و گویند بدل وی حب الخروع
است و گویند بدل آن یک وزن نیم آن حب السیل است **ما می** **ما می** یعنی آن سم السمک بود
و آن پوست غن بنا بهیت درخت آن صاحب منهاج گوید مانند درخت شرم بود و از نزد
کون وی غیری بود که بصورت مایل بود و مولف گوید درخت وی به رازی یک کز و نیم بود
و در از نزد کوتا و نیز به کل وی زردی خوش رنگ بود میانه کل وی سرخ بود و آنکل کل
داشته باشد و برک وی تیرگی زند و بنای صواب منهاج گوید اصل وی یکی بود و شاخه داشته
باشد و گویند از تیغعات است و طبیعت آن کرم و خشک بود در پیوم و تفرس و مناسل و شست
در آنها راناف بود چون با او پیسه استمال کشته از خواص وی آنست که چون در آل اندازند
که مایه در آن بود جمله مست کردند و بر روی آب افتند و شربتی از وی چون بانیات بود یک
شغال بود و اگر در مطبوخ بود با او دیها و اگر از دو درم تا سه درم بود و اگر در حب کشته با او
و کز نیم درم بود و مضر بود بمعا و باید که بر و غن با دام حب کشته و کثیره او نشسته و اینست
انما گفته و آن را سبکیران احوط خوانند و سه نوع بود و نوع کومی بود و نوعی حوای
و کومی بقوة تر آنرا ابو میر خوانند و قلو مس خوانند و نوع حوای معروف بود بای زمر

بود

مازریون ناما لاکو تیدوان و نوع است یک نوع انجینس خوانند و ان مازریون سفیدست و کشته شد و یک نوع دیگر مولف گوید پشیزی است او خوانند و پاریسی صفت برک خوانند ورق ان از ورق زیتون کوچکتر بود و از ورق مور و بزرگتر و طبع تر لون ان یزوی زند و بهترین این نوع بود و قوت مانند شرم بود و نوع سیاه وی گویند از شرم قوت تر بود و طبیعت ان گرم و خشک بود و در چهارم بر صفتش ملایم کردن نافع بود و سهل ما و صغیر بود خاصه چون تر بود و در موسم گل ان بهر و سهل کردنها و جب الفرج بود سودا یا آدویها مناسب بود و چون با شراب یا شامند کنیزکی جانوران را نافع بود شرم زیاد از وی مقدار دو دانگ گویند که مدبر کرده استقال کشته که سرکه غایه لوی بشکند و صفت مدبر کردن وی جنانت که بکشد مازریون تازه بزرگ ورق وی را در سرکه خیساند و شبانه روز بعد از ان سرکه تازه کشته تا سه نوبت مکرر کشته پس سرکه بریزند و آب شرمین سرنوبت مکرر کشته یعنی بشویند و در سه خشک کشته و اگر تعجل بود در آب شتاب خشک کشته و استعمال کشته و اگر در سرکه خیساند و بر سر نیز بند بکند از ان و وی بکمر امضیه بنایت فرطوبت بکمر خور و وجه جسد و مازریون بزرگ چون بکوبند بنایت خور و و کثیرا اضافه وی کشته و بر روغن بادام شرمین جرب کند و اگر خوانند که باد ویر که مصداق بود پیامینه شل تر بد و انجینسون و ملایم زرد ورق کل سرخ و رب السوسن کمون کرمانی و نمک مندی دوی موافق بود جهت عمل مره سو که با سهال بیرون آورد و نافع بود جهت درد های لثنی و اگر خوانند که آب زرد بر اند مذبروی با ایرسا و توپال خاص اسارون و مرصافی و سپنج و نمک مندی و ملایم زرد و تخم کرفس پستانی و عصاره عافت و عصاره انجینسون و سبیل و مصطکی پیامینه ند آب عنب الثعلب و درازیا نه تر که کوفته باشد و جو شایند و صافی کرد و پیامینه ند اگر طبیعت او گرم بود متغیایه اضافه کشته سهل آب زرد بود و نشاید که در جب و یا در غرضی کشته از بر آنکه در غایت قوت بود و صغیرا تحمل نبود و عودری مزاج را در زمان گرم و در گرمی با احتمال ان نشاید و نوع

سیاه ان کشته بود و در و درم از وی بکشد و بکشد با سهال و قی و معالج او شرمین زرد کشته یا با جلاب و بزرگترین معالج او شرم و دیطوس بود یا نریاق طین محتم و چون با آرد و زیت و آب پیامینه نموش و سکه خشک را بکشد و بدل ان سر و زن ان ایر سا بود و در دانگ وزن ان مثل الیهود **ماهیستان** سادج مندیست و کشته شد **مارجوبی** مارکیا گویند و ان میلیون است و کشته خوانند **ماستور** ماستور و نیز گویند و ان دوی مندی بود و ان ورق قضبان بود و مانند شامه در روغن از وی گیرند مانند یا سمین و طبیعت ان گرم و لطیف بود و بوی ان بسبیل مانند **ماستور** حشیش از خامونیت و کشته شد و انرا اما میثای سرخ خوانند **ماشی** ج خوانند و شرم از وی جو ماش گویند و بنو سباه گویند و جویم وی برده با قلی بود و قی او کمتر بود و فاضله بین وقت استعمال وی تا پستان بود و نیکوترین ان بزرگ بزرگ فربه بود و طبیعت وی سرد و بود و در اول معتدل بود در طوبیت و بیوست چون مقرر کشته و گویند خشک بود در اول و لیوس می نمود و بود و زود تر از با قلی بکشد و خاصه متشر وی جهت در اعضا ضما و کزدن نافع بود و اگر نموده که شکم براند و هیچ نفع در وی نباشد بشیر خشک از ویر و غن بادام شرمین نیز اند اما باید که درم و تب صغیر اول بنهد و اگر خوانند که بر بندد و همچنان پیزند با پوست آب از وی بریزند و بعد از ان با ورق حاض پستانی پیزند و آب حاضی و آب انار دانه و زیت اضافه کشته و بخورند حرارت را تسکین کنند و شکم به بندد و اگر زیت خوانند روغن بادام و وی سرفه را نافع بود و غلظه چون بازیت بود و چون بکوبند و آب بود و بهر شد و ضما کشته بر اعضایی که کوفته شده باشد قوت دهد و وی ملایم زرد انجینسون و صفت دندان بود و مضر باده و دیگر بکزد و در وی نفع اندک بود و در وی جلاب بود و باید که بر روغن بادام پیزند و مضر باده و مصلح او شیر خشک از بود عبداللہ با قلی متشر بود **ماشی مندی** قلت است و کشته شد **ماس** پاریسی الماس گویند و ان چهار نوع بود اول مندی که لون اند سفیدی مایل به زرد بزرگی ان مقدار با قلی بود

صح
وان ارجع

بمقدار خم خیار و کچد بود و باشد که از با قلا بر زکریه لیکن تا در آتش نون وی نزدیک است
 نشاء در صافی بود و نوع دوام نافذ و فی بود و لون او مانند نوع اول بود اما بزرگتر
 بود نوع سه ام معروف بود و یکدیگر از بزرگترین لون او مانند آملین بود و وی بوزن شنبیل
 بود و از آن در زمین کین و بلا و سوخته یا بند و نوع چهارم قهری بود و موجود در معادن
 قهریه و بلون نیره بود و این مولف گوید **الماس** بر قیست پنج از جمله جوهر چری و لونش
 سفید و شفاف شبیه با یکینه شامی در غایت صلابت که در جمله جوهر چری تاثیر و نفوذ کند و
 هیچ جوهری در وی اثر نشود اندک و **الماس** انواع است اول سفید شفاف مانند ابکیه
 فرحونی دوام زرد رنگ بیه و انرا زینتی خوانند و سنج و سبز و سیاه و اسبک بود و بر
 ناهیه و بلا فی نوعی می پسندند اهل عراق و عرب و عم زرد مانند امتیاز کنند و اهل هند انکه
 خوش قد بود و با شکل مثلث و مربع و مکعب بود یعنی در اصل فطرت درست تیره اطراف
 باشد و شکسته را بنال بدارند و بدترین انواع **الماس** رخو سفید رنگ بیه و بی طراوت
 و برق که طبعه از هم برخیزد و بیشتر شکل **الماس** و اختلاص بود و املس تا فیه و طبیعت
الماس سرد و خشک بود و گویند کرم و خشک بود و نفوذ گویند چون در دمان گیرند
 و در آنرا شکند و بنایت حرق بود و مختص وی هم قائل بود مداد ای کسی که آن خورده
 باشد قی باب که و روغن کردن بعد از آن شیر تاز و آشامیدن بود **الماس** با سرب
 توان شکست و چون ویرایش کنند بیشتر سو بود و آتش بوی کار نکند مولف گوید که
 کان جماعتی است که جمله اشکال **الماس** مثلث بود و مربع که شکسته مثلث شکسته شود ظنی
 خلاص است در افواه مشهور شده که **الماس** سرب شکسته شود بدان سبب این خیال
 افتاده است که بگاه شکستن **الماس** شامه که ده باشند که پاره سرب برون نماند
 نهاده باشند تا در رحم خاکس که خند و متلاشی نکرد و بسبب صلابت که در جوهر او
 و اگر جای سرب شمع یا پنبه باشد همین فایده کند که نگذارد که اجزای وی متلاشی شود

طبیقه

عدن **الماس** در جزایر شرقی و دیار هند است و **الماس** از میان ریکی پیر و ن آوثر **بامیان**
 گویند نوعی از عروق الصنعت و از وی که در مری بود و آن صینی بود و خراسانی بود صینی رز و
 بود و خراسانی تیره رنگ بود که بگری زنده و رنگ عروق با رنگ بیه و کوه داشته باشد و
 طبیعت آن کرم و خشک بود در آن خود و ام گویند در چهارم گویند کرم است در اول و خشک
 است در سیوم سفیدی ناخن و غنیدی که در ششم بود زایل کند و در ششامی بفراید و اصل
 وی بر قان را نام بود و مختص در وی ادویه و مقدار را خود از وی نیم درم بود چون بار که
 صحت کند بر کف طلا کنند زایل کند و گویند مغز بود بکرده و مصلح وی عسل بود و بدل می
 جوزن وی عروق الصنعت و نیم وزن آن **مربع** **مار** و **خنین** گویند در معده است و کشته شد
مامون ماست و کشته شد **مامون** بهترین اب چشمه آن بود که از طرف شرق آید نیکوترین
 آن بود که رفته پیر و ن آید در مقابل شالی بر سنگ روانه بیه و براق و صافی بود و یک وزن
 و رایج و طبع بیه داشته باشد چون آفتاب بروی نماند زود کرم شود و چون از وی زایل شود
 زود سرد شود و زود از معده بگذرد مثل طعام بکشد و از آن طبیعت آن سرد و تر بود
 تری او در چهارم و مقدار احتیاج از وی آن قدر بود که غذا را با مالک دهد و باغها رساند
 و طبیعت آن نگاه دارد و بدن کب فشارت و نفوس از وی بکشد و وی ریشها را بد بیه
 بسیار جودن وی که از آورد و در عتقه و سبب و نیان هم و این مولف گویند در ابد بسیار خورده
 ۳ حضرت بزرگاست اول آنکه آب سرد و تر است جوی بسیار خورند و عوارث غریزی را
 ضعیف کند و چون سرد قوتها که تدریج می کنند بواسطه عوارث غریزی می کنند چون عوارث
 غریزی ضعیف شود قوت جاذبه جنائی می باید جذب نکند و ماسکه غذا را نیکو نگاه دارند
 و با خود خنم صالح شوند که در دافعه دفع تغلها شوند که در وقت حس حرکت را نقصان
 واقع شود و غل در معده تن بیدار آید و و ام است که چون آب بسیار خورند با طعام آمیخته
 شود و در کهای ماسا ریخته بکمر رسد قوت میزد که بکوبد که آنرا شامت از غذا جدا شوند که

کردن پس آبهای زیاد که باغذا آید به در میان پوست شکم و غشای زیرین بماند پشمی
زنی بدید آید و اگر چنان بماند ضرر ندارد استیجای نمی بدید آید و چون کودک متوجه شود که
تمامت کرد و ضعیف شود و در این بول بدید آید بیوم است که چون آب بسیار خورد و شعله
طعام پیش از منم بکمر رساند پس بکمر طعام نماند و در اندرون رگها رساند و ماده بلغمی
پیشتر شکم شده و بدان کبیب چاربهایی بزرگ حاصل شده مانند افلاح و شاید که تشنگی بوزند که
شبهت را و قوت را نقصان دارد و مختلف جسم و عظم بر بوی و تراط کوبید نیکوترین
اینها آب باران بود خاصه که زمین نیکو گیرند و قطره کوی اندک اندک بود در ماه کانون دل
شرین تر و یک تر بود و سردی و یکه از آب چشم بود و وی سر فرایان بود چون اثر جهت
سرد از وی پزند و آب برف سرد بود بطبیعت و کب اگر با عتدال باشد مانند میوه
و جگر بود و بر منم یاری دهد و مضر بود بدندان و جگر و سینه و قمر من امراض احشای بار و عجب
مصلحت او را نیست و کتخام بود شاید که نباشد آب خورند که کز او آورد و ناقص معده
ضعیف بدن ضعیف بود که گوشت اندک داشته باشد و ناقصان و صاحب پیر و یرقان
و ایستاد و بواسیر را نشاید که آب سرد خورند بعد از نجاست و حرکات سخت نشاید که
خورند که مضاعف حرارت غریزی بود و نشاید که شب در تشنگی سخت که عادت شود آب خورند
که حرارت غریزی بنشیند و ایستاد آورد و مگر آنکه سبب آن چیزی که کرم و مشک یا شود
خورد و باشد اگر اندکی بخورند شاید آب کرم نیکوترین آن نیم کرم بود که حرارت دل نلیند
بود و وی کرم بود بر من طبع است بر اند خاصه چون با نبات و یا غسل بود چون با آب
مخمر و کتد معده را نافع بود و رگ حلق طارده و سینه را نیز و اگر آب سرد مخمر نکند معده
را مضر بود و تشنگی ساکن کند و اگر بسیار بخورند معده مزاج بود و مری معده بود و دماغ
ترکند از بخار و معده را فاسد کند و سبب فساد معده لونه را از دگر داند و نیز جگر نوزاد
کند و هیچ زحاف بود باید که با کلاب یا شیر تازه مری معده بود **ماء اللحم** باید که اگر

مخود بود مانند بره و حوی و حبش و سودمندترین چیز مایه و جهت ضعف دل و صنعت ان
نفع و اینست که نوزادان مانند عرق بود غایت قوت **ماء الشیر** پاری جواب کوبید و فعل
وی مانند کشک الشیر بود که آنرا شیر بگویند و در کاف کشته شد و وی مبر و در طب بود
و حدت اخلاط بکشد و بول براند و تبها حاده را نافع بود ساده آن بلغمی را با کرم
در از یانه نیکو بود و وی جگر کرم را نافع بود و عرقی معتدل صافی از وی متولد شود و
تشنگی نباشد و از معده و از اعزاز و بگذرد و اخلاط سوخته با وی پیوسته شود
و مضر بود با حشا سرد و متخ بود معده سرد را بد بود و دفع ضرر وی بکشد کتد
ماء الحن پاری آب پنیر کوبید کلفت و جرب را نافع بود خوردن و طلا کردن و سهل
صفرا بود و یرقان را سود دهد و با افتیمون سهل سودا سوخته بود و حرارت
بکشد نباشد و حدت صفرا و فاضله ترین وقت خوردن و حق بهار بود و مقدار شربت
از وی در هر روز سه نوبت یک رطل بعد از بود میان هر نوبتی دو ساعت بود یا دانگی
نمک معده و نیکوترین آن بود که از سرخ کوبند جوان از رقی چشم که حلق خورد و نه کسبه
و اگر احتیاج بود صلف آرد و جود گاشنی و خیار و در از یانه بدینند **صفت آن**
بستاند شیر تازه دو رطل و در دیک کتد و آتش آهسته در زیر آن کتد چون شیر
جوشد و بر آید جمل درم بکچین قندی و یک درم سرکه در آن ریزند شیر بریده شود و
پنیر جمع شود و بیالایند و دیگر بار بر سر آتش نهند و کت آن بکیرند و بکار دارند
ماء الورد پاری کلاب کوبند بهترین آن بود تیز نوی و طعم تلخ باشد طبیعت آن
بود و کوبید کرم بود و این سرد و قول جالینوسی است و کوبید سرد بود در اول معتدل
بود در رطوبت و بیوست یا بل بر طوبیت بود معوی دماغ و پیکر صدر کرم بود
بوسیدن و طلا کردن و قوت دل و معده بدید بوسیدن و خوردن و طلا کردن و نشه
خفت کند و در دجیم ساکن کتد و حرارت آن نباشد و چون میاشامند غشی و نفع

نافع بود و خفان کرم و متوی هم بود بطریقه قبضیتی که در وی بود و چون بر ریزند خوار و
صداع را تحلیل کند و سیاه بر روی مالیدن موی را سفید کند و کلاب متوی معده و بخش سینه
و مصلح وی جلاب نبات بود **ماء الکافور** معتبر است آن بود که مانند روغن بیان بود و طبع
آن گرم و خشک بود در سیوم منفعت می آید که در مری و نادر و مضرت وی آنست که اگر
مزاج را در آورده و دفع مضرت می بر و غن نشسته کشد که با وی خلط کشد و سرد مزاج را و اگر
و در زمستان و در شربای سرد و میره موافق بود و ماسر جوید و بوی خن و درازی کونید که درخت
کافور چون شکست و یا بشکافت آن آب از وی روان گردد و کونید که کافور بود که با پوست
درخت مخلوط شد پس نیز و صافی کشد و آن آب دیمی رنگ از وی بگیرند و خاصیت وی
آنست که چون در طعامی کشد مکرر کردن بکشد و **ماء النون** آب ماسی نمکسود **ماء النون**
خوانند و آن مانند مری بود در اکثر حالات و گرمی و خشکی وی کمتر از مری شوی بود چون
بدان حقه کشد در دورک و عرق النسا را و قرحه امعاء را نافع بود و ریشهای متعفن که
در امعاء خشک گردانند و مقطع طعم بود **ماء الملح** و یسقورید و س که بید قوت و فعل
مانند نمک بود و قایم مقام آب دریا بود در منفعت **ماء الصل** کرم بود قوت
سردیدار و اشتها بیاورد و بول براند و مریهای سرد را نافع بود و مصلح طبیعت بود
چون خلط باشد که میقتد دفع بود و شکم بپزد و چون در معده قوت بود غذا بدین
بود و چون زن بیا شد اگر قوا قوت زد یک ناف پیدا کند آستین باشد و اگر آستین
نبود و مضرت بود یا صاحب مزاج و گرم کرم و مصلح آن ربوب خوا که جامه بود و صفت آن
یکه غر و عمل و دو جو آب شیرین بخوشاند تا یک شلش برود و دو شلش بماند فو و کینه
و بیالاید و اگر خواهم که گرمی می زیادت بود مصلحی و زعفران رنجیل قوت عمل و لطف
از مری که قوری در صرسته با وی بخوشاند **ماء الحدید** دو ص است و گفته شد
ماء القراطین تیز ابیت که از اصد یقون کونید و صاحب منہاج گوید که از خمر

یا مثلث

یا مثلث و عمل و داروهای گرم سازند و صاحب جامع گوید **ماء الصل** است
و گفته شد **ماء الحید** بیاری ایکو موه کونید و ایکو نم کونید و صاحب جامع گوید از حاتم
بازرگانان شنیدم که بطرف سمنه متر بود و از غیر ایشان که از اقلیمهای دیگر متر
بود که آن آبیت خاکسری رنگ فیاضیت نافوش بوی چون کمن کرد و سیاه صوف
و مولف گوید که آنرا از شکم ماسی گیرند که آن ماسی را بجه خوانند و در ریجین بود و اگر
آن ماسی را جوال دوز خیر می زنند در حال درست شود و در اندرون وی کیسه بود پر
از این آب و خواص وی آنست که عضوهای شکسته گردد مقدار و مشعال پیا شامند
و در آن کشند که بدندان رسد که مضرت بود بدندان در زمان آن عضو درست گردد و اما باید
که باز جای بسته باشند و در حال بیاض مانند قبارک اسد چمن الحاقین و تان
این آب آنست که چون خوردند در حال آن شخص که آستین وی شکسته است و اندک
آب رسید بدان موضع شکسته **ماء الصل** است و گفته شد **ماء الیسوفلک** باور بخوبه
است و گفته شد **ماء رابیع** ماسی دراز است مانند مار و از امار ماسی خوانند و گفته
ماء یون درخت قند است و در قاف گفته شد **مشک** از رخ است و گفته شد
مشک سوسن است و گفته شد **مشان** درخت گردانه است و گفته اند که نوعی
از مازریون است و گردانه نخ وی بود و گفته شد **مثلث** آب انگور بود که خوشا
و کف وی را بیکه مذابا چهار دانگ بسوزند و دو دانگ بماند و منافع وی نزدیک
نیم بود و خونی صالح از وی بدیدارید و مضرت غذا کند و چون یاب یا میزید و کوی
را نافع بود **منج** نوعی از ریاجین است بیاری خوش نظر کونید طبیعت آن سرد و خشک
بود و دوام و کونید ترست و وی قایض بود و منع خون رفتن کند و طبیعت به بند
و جراحتهای تریا صلاح آورد و ریش آنرا خشک کرد و اندک **ماء الحید** است و گفته شد
خبر اصل الانجذان است و وی بقوت و منفعت طبیعت بود و بهترین آن

سفید و سبک بود طبیعت آن گرم و خشک بود و بر سقم یاری دهد و معده را پاک کند
و معا و محلل و یاج و قح و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال بود و احتی کوید مضره شش
و مصلح آن عسل بود **حلب** در خفیت مانند درخت پید و کل وی سفید بود و نم
از احب الحلب است و کشته شد و این مولف کوید محلب بهترین دست شویاست
و نهان دین از شاخ وی تازیانه کنند از جهت بوی خوش که در دست بماند **نخود**
سقمونیاست و کشته شد **حاجم** ایل اندلس خلطه را بدین اسم خواسته **خلصه** حاجم خوا
و الیج نیز کوید و آن سه نوع است مولف کتاب کوید یک نوع را شیرازی کا زنگنه
و بیاری بلبل شامی کوید و یک نوع دیگر را کشمیری کوید و نوع سیوم تریاق کوی
کوید و هر سه نوع تخم ایشان مشابه یکدیگر بودند اما در نبات ایشان و جای رشتن ایشان
آنکه تفاوتی کند نبات کا زنگنه خشن بود و تخم وی بقاییت تلخ بود و کل وی از رقی بود و
کوه و شکستان روید و نبات کشمیری الملس بود و بعد بزرگ تر بود و تخم وی بزرگتر بود
و تخم تلخ بود و در مرغزار ماروید که در دامن کوه بود و کل وی سرخی زرد و نوع سیوم در بل
روید و نبات وی کویده بود و کل وی سفیدی بود که در وی از وی و سیاهی بود و مولف کوید
بهترین وی شبانکاره باشد که از کوهستان شبانکاره بود آورده هر کس که یک شربت
از وی بیاشد در ساعت خورشید قبل تا سال دیگر این باشد از کزندی مار و عقرب
و مجموع کزندگان موفی اگر کزیده باشد یک شربت از وی پاشد الیه خلاص یابد و هیچ
ضرری نرسد و شربتی از وی بکندرم تا یکسال بود یا روغن زیت بجز است و بکرات استعمال
کرده شد و مجرب است و الحمد لله علی ذلک کثیره او مولف کوید شخص در نزول آفتاب محل
سه روز هر یک روز یک مثقال خلصه یا شرباب بخرج کرده در آن سال چند نوبت وی را
زهر دادند بروی کار کردند مثل دودانکه و نیم الماس و برادادند و یک نوبت یک
دودانکه الماس دادند و یک نوبت یک زمره افغی یا چند سمیات دگر و بروی محل

نگرد

نگرد چون قحس کردند در اول سال غلصه خورده بود جنبانی یاد کرد و شد و غلصه و پیرانا
از یوان نهادند که از جرمی خلاص دهد و شریف کوید جراتیس که پارس یا زرم خوانند
از ایل کوه شبانکاره نیز چون جراتیس را بایند در میان آن دانه یا قدری خوب باشد
و آن دانه یا خوب از آن غلصه بود و بدان دانه یا خوب یا زرم جمع شود و بر و رایام
بند و بزرگ شود و کوید خدای آن ایل بغیر از مار و غلصه نبود و باطل تر یاقیت در
وی است و مولف کوید درین روز کار مار در طرف جنوبی شیراز در فرعی زرقان پازم
پیدا شد ایل بسیار در آن کوه یا بند همانا از شبانکاره رگ کرده اند یا از ستاج ایشان در آن
موضع افتاد و اند و پازم خوب از آن موضع حاصل شود **مخاط** مخطا کوید و درین
بغیر نر کوید و آن پستان است و کشته شد **مخ** پاری مفر کوید و وی لذیذ تر از
دماغ و نیکو تر بود موافق ترین مفر ساق کوساله و ایل بود بعد از آن کا و بس فرس
کویند و طبیعت آن گرم و تر بود سخن و ملین کثیره غذا بود و بهترین آن بهکه در آخر
تایستان باشد و وی محلل و ملین صلابات بود چون زن بخورد بکیر و فوج از مفرهای
عمود صلابت رحم را نافع بود و محلل صلب را نرم کرد و تشاق و دست و پای را نافع
بود و ملطخ معد و بعد بشوئه منی بود چون بسیار خورند مصلح وی ایاز بر کرم بود و صغیر
و نلک و انجدان **مخض** بهترین آن بود که از شیر کا و جوان بود شیرازی دود خوانند
و صفت آن درین ماضی کشته شد **مداد** بهترین مداد آن بود که سبک وزن بود سیاهی
بنایت بود و طبیعت همه انواع آن گرم بود و جفت الامندی که فولس آنرا از مروت کرده
چون بر و درم کرم طلا کشته نافع بود مولف کوید قول فولس معجم است از بوا که مداد
مندی از مازوی شهاب سارته و مع اجزای دیگر داخل وی نمی کنند **مجان** در بند کشته شد
مرزنجوش مردقوش کوید پاری غرنگوش خوانند و بری اذان الفار خوانند و
کشته شد و طبع وی ایستنا را نافع بود و دفع درم از وی شری بلغمی را سود دهد و عمر البول

نام

و منصف راناف بیه و اسحق گوید مغربیه بمیان مصدق و یخ خرقه بیه بدل ان فینین
روی و گویند دو وزن ان ماز بیه و گویند بدل ان ورق یا نمین بیه و گویند بدل
ان شایانک بیه و گویند نیم وزن ان قلقل بیه **سپیدان** مایا خوانند و ان درخت است باریک
در از و از جوب وی نیز سازند و در شام بسیار بیه و ورق وی زرد بیه و در وی قبیحی بود و
و این مولت گوید در میوه درخت مران غنوصنی بیه قوی نزدیک باز و عصاره ورق
وی پاشا مندی و ورق ان با شراب خا و کشته کنیزکی افی راناف بیه و پوست درخت وی چون
بسوزانند و با آب بر جوب مالند قلقل کنند و نشا راجوب وی کشته بیه چون پاشا مندی
صفیست که بیونانی سمرنا خوانند و وی مالص بیه و منقوش بیه غش ان بیعضی ازیتو عات
کشته که آنرا بار پاشی خوانند و ان نوع کشته بیه و نیکو ترین مران بیه که برخی مایل بیه و
خوشبوی و وزین و صافی بیه بغایت تلخ بیه و طبیعت ان کرم است در سیوم و خشک
بود در دوا و وی مفتوح بود و محلل ریا ج در وی قبیضی و التزاقی بود در دار و دای برزک
مستعمل کنند از باری منتف ان و وی منع عفونت کند تا بحدی که میت را نگاه دارد از
تغیر و منتن و اثر ریشها را بیل کند چون در دمان نگاه دارند بوی دمان خوش کند و درها
تلخی راناف بیه و اگر با فینین یا ترمس یا عصاره سد آب حنظل سازند حیض برانند و بیه
پیر و ن آورد و بر وی و اگر مقدار با قلاسی که ان دوازده قیراط بیه پاشا مندی
مرغن و عمر النفس و در دهل و سینه و اسهال و قرص امعار راناف بیه چون از بر زبان
نهند و آنرا بکبار و فرو می برند خشونت قبیضه شستن راناف بیه و آواز صافی کند و کرم بکشد
چون با شراب بیا میریزند و در زیر بغل مالند کند وی را بیل کند چون با شراب و زیت
مضمضه کنند و ندان و لشر را حکم کو داند و چون باری ریشهای سر باشند نیکو گردانند و چون
با الیون چند پیدستر و مایه پاشا مندی ندریم که از گوش آید و در این نافع بیه با سلیج و عسل
پیشا لیل مالند سودمند بیه و چون با سیر که بر قویا مالند نافع بیه و موی را از تن قط

نمائی

منع کند و ریش چشم و تاریکی سفیدی ان را بیل کند و این خرا از گوید چون صحت کشته و بای
مورد بر شد زن بخود بر گیر و بوی منتن که از فرج وی در مذرا بیل کند و اگر در بزیت فلیطینی
برشند و در انگشت ابهام پای راست طلا کنند قوت جماعت بد بد تمام چون صحت کشته
بر که نامانده مرم شود بر سر مالند در سر را و صد غین که بسیار ندانند از ایل کند و
زمر مارا نافع بیه و رازی گوید و در کوهستان راناف بیه و پنج نموده و منصف و در دم و
منافیل را بیل کند و کرمها را پیر و ن آورد و محلل او رام بیه و درم سیر را نافع بیه بفتاک
چون با شراب آب پاشا مندی کنیزکی محرق و استرخای معده را سود دهد و سهل آب زرد بیه
و اگر زن نیم درم باز در ده نیمه شست بخورد منع خون رقت کند که با فراط بیه و اگر
با شراب خرقه سازند و زن بخود بر گیر و بیه پندارد و اگر با آب تر نیزه حل کنند و
بر خونی که شب چشم منعقد شده باشد طلا کنند تخلیل کند و اگر کلف طلا کنند بدان
ادمان کنند را بیل کند و اگر با آب نارنج حل کنند و بر سغه طلا کنند را بیل کند چون
بدان مداومت نمایند و چون با سیر که و روغن و روغن و زعفران حل کنند و بر شیر طلا
کند خشک کند و چون با کنند بخود بر گیرند نفع راناف بیه چون از رطوبت بیه و راکو
وی مصدق و مدر و منوم بیه و گویند مغربیه بمیان مصدق و یخ خرقه بیه و بدل ان بوزن
ان صمغ بادام تلخ یا قصب الزیره و قسط تلخ و قنار از غر **اسفند** است بویست
و در قوه مانند ماد آورد و بیه بهترین ان روی بیه طبیعت ان کرم و خشک بیه و
دوام صمغ راناف بیه و مقوی بیه چون بخود بر گیرند کرم معتد بکشد **مر یا فلیق**
معنی ان ذوالف و رة بیه و صاحب جامع گوید هر پیل است و کشته شد طریقیان آنرا
ندمایه خوانند **مر ابیه** موم الحرس خوانند و موم الواید خوانند و طبیعت ان
کرم و خشک بیه و در دوا و در وی تخمینی بیه بغایت و بوی کوی سنگ مانند بریزند

مورد

بول براند و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن کل می بود و آن تازه بود و طبیعت آن
 سرد و خشک بود و باعث آن خون را به بند و از جراحتها چون کوفته بر آن نهند و چون
 پزند و آب پاشا منند بول براند و حصول را بکند از دو منفعت آن در باب ماکه شد
مر انواع است نوع خوشبوی ویرا ماخو خوانند بشیرازی و خوشبوی گویند و گفته شد
 نوع دیگر که بوی می کمتر بود و آنرا اشوسا خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود و آنرا بشیرازی
 م و رنگ خوانند و نوع دیگر و ار ماوار یک نیز گویند و آن م و سفید بود و گوشتی معتدل
 بود در حرارت و رطوبت و در وی تر بود و گویند بدستی که آن لسان النور است و گفته
 شد و یک نوع خراما گویند و گفته شد نوع دیگر و شیر و از و در شیر آن نیز گویند و آنرا
 بشیرازی و و تلخ گویند و بلفظی دیگر مامان و ماموس نیز گویند و طبیعت آن گرم
 خشک است در دوام محبت و محلل نفع بود و بلغم و سده بکشد و صدام سرد و در معدده
 از بلغم بود و سود دهد و اسحق بن عمر آن گوید و دار ما و سفید است و جب او هم سفید بود و مولف
 گوید انواع م و م و م که ام خم و سفید نیست الا م و تلخ برین تقدیر م و سفید غیر لسان النور
 باشد و نوعی دیگر است که آنرا همیشه را خوانند و آن کاو چشم است و گفته شد **در حقیقت**
 مرشیا نیز خوانند و آن ضعیف و ذی بی و طاسی و صیدی و شیمی بود و در جینی مشاب بود و بان
 جو می که بوی منشر بود در لون و آن را چ النور و چ الر و شامی خوانند از م و در شامی
 چشم و طبیعت آن گرم بود و خشک بود و سیوم متوی چشم بود و دیستورید و سن گوید قو
 وی سوخته یا ناسوخته منحن و محلل بود چشم را میلا دهد و مسخ او را م بود و خاصه چون باران
 غلط کنند و گوشت زیاده بخورد و در ریشها رازی گویند چون گردن گوشت بسیار و پزند نه و اگر
 با سر که سخن بکنند و بر برص طحا که زایل کند و گویند محلل م و بود که در زیر چشم و قوه چشم
 بدید و بر غشش با سر که طحا کردن نافع بود و چون در م کنند محلل بود و قاطع دم بود و
 بدل آن منسیا بود **م و دایخ** رنگ گویند پاری و دانگ گویند بیونانی نیز خورشید

افزاید

و هم چنین

بهترین آن اصمغانی بود و بر آن که برخی زنده و طبیعت می سردی مایل بود و منسول می بی شک
 سرد بود و قابض و محبت از خواص می است که چون در سر که اندازند سر که شربن شود و اگر در نورد
 بود بدن را سیاه گرداند و وی موده و صفا بود و بوی بدن خوش کند خاصه زیر بغل و کف زایل کند
 و اثر سیاهی خون موده و اثر آنکه و منع عرق کند و گوشت در ریشها بر ویانند و منسول می را چشم
 جلاد دهد و نشاید خوردن که کشند بود بول به بند و نفع در شکم اندازند و حالین پیدا کند و قبض
 زبان کند و باشد که قوی آورد و ایلا و س باشد که اطلاق بول کند و غایط حقایق آورد و مداوی
 می می کنند بعد از آن بشیراب و زخمیل می و اسفید باج و چون طحا کنند در شیب بغل و فصلها
 دل کنند پس اول آن بود که بار و غن کل پامیزند و رازی گوید کسی که آن خورده باشد معالجه لوی می
 کتد بانی که در وی شبت و انجیر می باشد و بعد از آن سه درم ماب نیم گرم پاشا مد اعرافان و سر که
 خرم سیاه از عت ان بدست **مر** پاریسی ایکه بخاری گویند و ابکامه و قیق نیز گویند از جو سارند
 گرم و خشک بود و ماسیوم و گویند گرم است در اول و خشک است در دوام اخلاط غلیظه بریزانند و
 نشف بلغم کند و بوی و مان خوش کند و ریشهای عمن را نافع بود و در دورک و عرق النسا و رطوبت
 معده و در قطنهای قوی که کشته نافع بود و گویند سک دیوانه نافع بود و رازی گوید می عمل نکند
 الا از وی الطف و اقوی بود و شکم براند و قطع لرزجات کند و ملطف اعتدیه غلیظه بود و معطن و منحن
 معده و بکر بود و محبت آن و چون بناشتا اندک پاشا منند که مابکشد و اگر در چشم کسی کشند که او را
 ابتدا آید و در چشم وی بر نیاید و اگر بر آید باشد بکند از ز و چون بدان غوغه کشته جذب بلغم
 بسیار از دماغ و خشک کند و درم نافع پاک گرداند و چون منو شده باشد **مر** نوعی از شکامی است
 و باد آورد و در فصل تر و یک است بایشان **مرطیس** سکیست که در وی خشونت صغی بود و
 بلون لا جورد بود و چون سخن بکنند بوی خرم کند و اگر بوزن سبوز می پاشا منند و در لواناف بود
م و قوش م و زنجوش است و گفته شد **مر** جیت مندی مانند ذوق و طبیعت آن گرم
 و خشک است در سیوم حیض براند و سده بکشد و پز بکشد **م و حوز** نوعی از م و است پاریسی

و لحوم المومنان نافع

مرد خوش خوانند و نیکوترین آن پستانی به سبب طبیعت آن کرم خشک است و سیوم و گویند
 در دوام و گویند خشکی وی در چهارم بود و گویند کرم بود در اول و وی لطیف بود و محلل و میسکین
 ریاح بود و سینه بلنی بکشد و چون سرخاران دارند صدای سر و رانای بود و وی منشط لطوبت
 غریبه بود که در معده بود و مقوی آن و مقدار مستعمل از وی بکیرم بود و منع قی کند و خوری گوید
 چون در شراب خیساند و بهاشامه مستی سخت کند و بوییدن وی مصلح بود و مصلح آن ربای
 مرد بود بدل آن خربوش بود اگر از جهت سکر بود بوزن آن شده و دانک آن زعفران و
 خربوش و در ماحوز و منسرم و فر خشک و باد بود به قیام معلوم بکیرم و لابد **مغری**
 چانه مغری کرم و تر بود و حرارت وی از صوف کمتر بود و ملائیم طبع انسان بود و بدن را
 نیکو کرد اند از نرمی بسیار که دارد و سخن کرده بود و مقوی پشت **مغری** نوعی از رخام سفید است
 و سبز نیز بود و نیکوتر آن بود که از معدن جزیع آورند و نو فر سطلش گوید اسطیس چون بسوزانند
 و با نمک اندازی سخت کنند و دندان و لثه را بدان بالند سود دهد و لثه را محکم کند و حیوانی را سکر
 خوانند و بعضی گویند که اسطیس جزعت و در سوختن آتش رانای بود چون کوفته و سحق کرده
 بر موضع سوختن آتش افشانند و دستورید و س که بید چون بسوزند و بار آتج و زفت
 پامیزند و در مهای صلب بکند از آن و چون در موم روغن کنند و بر معده طلا کنند در دکان
کنند مرات سالم ترین زمره های مرغان زمره مرغ و وراج و کبک بود اما مرات حراج نبات
 قوت لذاع بود و خاصه که با ریش آن و اعتبار آن بود که لون وی زردی طیس بود و اگر رنگار
 و لا جوردی بود بد باشد در چهارم طبیعت ایشان کرم و خشک بود و تیز بود و چون با نظرون
 قیولی پامیزند جرب ریش شده رانای بود و زمره مجموع تاریکی چشم رانای بود خاصه مرات
 جواج خصوص خشک کرد و او ابتدای نزول ابرامیند بود و مجموع حرارت طبع را براند و اسحق
 گوید قوت ترین زمره های چهار پایان زمره شیر بود بس کشار بس کاو بس کرم بس خربوش برب
 آسویس میش و هر یک جای خود گفته شده است **مرارة الطیاء** نافع ترین زمره جهت چشم

زمره آسویس

زمره آسویس **مرارة حمار الوحش** زمره خور و دار الثلب و دوالی راس و منده بود بالیدن
 و بر اثر و رهای طلا کردن **مرارة الدب** زمره غرس تشج و کز از که از جرات بود و سردی
 نافع بود و شریف گوید زمره وی چون با عسل و غلغل بکند از آن و بقرط طلا کنند زایل کند و موی
 نیکو بر ویانند خاصه چون ج شش نبوت مکر کنند و اگر با یک خچین پیاشا مندر در دیگر رانای
 بود و دستورید و س که بید زمره غرس مستقیم تر و یک زمره کاو بود چون لعوق کنند صدمه
 رانای بود و در خواص این زمره آورده که چون در چشم کشند با عسل و آب رازیانه چشم را روشن کند
مرارة البقر قوت ترین زمره های چهار پایان زمره کاو بود بس کشار و غرس بس کوفتند
 و نیکوترین حرارت زمره کاو و بز بود و آن در مهای صلب است جهت منع جراحتهای و در مای سخت
 با نظرون و قیولی چون سر را بدان بشویند و از رانای بود و با عسل چون بدان بچسبند
 خنای رانای بود و **مرارة افواه** بویایر بود و تریاق کزید که با مقدار ماضه از وی تا دانگی بود و
 و دوی و طنین و در گوش که از سردی بود چون بار و غن کل در گوش چکانند نافع بود چون عسل
 پامیزند و ریشهای بند و در دما طرح و ذکر پوست خضیه رانای بود و وی مغریه بلک و زمره و
 مصداق کثیر است با عسل **مرارة التیس** بهترین آن زمره نکه بوان بود که بیشتر از آنرا و برین
 خوانند که هنوز گشت نکرده باشد و طبیعت آن کرم و خشک بود و دوالی و دار الثلب رانای بود
 و انهای ترک بر گوش بود و زمره بزرگومی تریاق کزیدکی بود و مقدار ماضه از وی تا دانک
 بود و مغریه و مصداق انیسون است با عسل **مرارة الحنظل** ریش کوش رانای بود
 چون طلا کنند عسل و غلغل موی بر ویانند بر سر کل **مرارة کلب المازمه** سبکی گویند
 چون آدمی مقدار عسل سی بخورد بعد از یک هفته بکشد و دوا وی بر و غن کاو و حنطیا نازک
 و در چینی و پنبه مایه خورش کشد و بر و غنهای خوش بوی طرح کنند و ندره های لطیف **مرارة**
الصبغ العجا بهترین زمره کشاران بود که اگر کشار بزرگ کیرند و آن کرم و خشک بود و مصلح
 بلنی بود که در سر باشد و مقدار مستعمل از وی تا دانک و نیم بود و مغریه بزره و اسحق گوید مصداق

عمل و صیغه **مرارة الاسد** بهترین زمره شیرین بود که از شیر جوان گیرند و آن کرم و خشک به
تا یکی چشم را نافع به و ابتدای تردول و آب را و انشا ر خاصه زمره گلبک که آن سودمندترین دواها
بهترین زحمت **مرارة الشبوط** شبوط ماسی است که در جله بند او باشد و از اینونانی فلونوی
خوانند زمره وی تا یکی چشم و تردول ابتدای آب و امش را سود دهد و گویند چون بکیرند از وی دانگ
و نیم میده را پاک کند و قوت دل دهد و گویند خوردن وی مضر به زمره و صفاوی کبر و سر که به
مرارة الکرم زمره کلنگ کرم و لطیف به چون باب زمره نکوش معوط کنند نفع را نافع به
مرارة القند زمره خار پشت که بشیرازی زمره چکامه خوانند اثر ریشها که بر چشم به زایل کند و
مجدوم را نافع بود و چون پاشانند **مرارة الارنب** زمره خرگوش چون بار و حواری و کند
و سداب بنامیزند و در میان شراب پاشانند بخواب بر و ند حیشه و اگر خوانند که از آن غلام
یابند سر که ویراید مندا خلاص شود و بدل آن زمره تیس به **مرارة لافى والنم و الارنب الجوى**
کرم و کشنده باشند و علامت کسی که آن خورده باشد تلخی دمان و زردی چشم عارض شده و زرد
باشد که بکشد و اگر از چهار ساعت پیشتر زنده ماند نشان خلاص است و اگر زمره افی به بکشد
که از و خلاص باید و دواى وی بشیر تازه و طین مخموم و تریاق فاروق و رب سب و شیر
خم نوک و خواب کشته و اگر غش متواتر به ماء اللیم فرایج دهند و شراب با اندکی عسل و دوا
المسک نیز مناسب بود و این مولف گوید که من دیدم که صیادی که افی کشت و زمره او را که در ساعت
که پیرون آورد و خورد و او را المی رسید و تقریر کرد و من همیشه بخورم و صیاد که همین تقریر کرد **مرارة**
الرحمة زمره زخمه که پیارسی مردار خوار گویند و بشیرازی خرد و بعضی ویراموش گیر خوانند سودمند
به جهت کوانی کوشش اگر بازیت در کوشش چکانند و بار و غن بنفشه در کوشش مخالف چکانند
در شقیق را نافع به بآب سر چون در چشم کشند سفیدی را بیل کنند و این تطبیق گوید و چون
زمره و پیرا خشک کشته در طرف ایکیه و در سایه و چشم ملوع کشته در جانب کونیده اگر جراحی کونیده
به خلاص باید و دیگری گوید زنجین است و بعضی گویند جریست جهت سم کردن و مار و زنبور نافع

بود و صاحب منهاج گوید طن من است که لطوخ کشند **مرارة الحی** حضرت و کشته شد و کشته شد و کشته شد
و اقیون را بدین اسم خوانند **مرارة الحی** او را از الحی زمره گویند و آن حقل است و کشته شد **مرارة**
بفصدست و آن نوعی از مندا بال بری به و نهایت تلخ به و رازی گوید زمره و ریه صنی از کافور به تلخ
که شیرازی رواده به **مرارة قوم** خوانند و آن پندیت که از کندی و جاد و کسر از و غیر آن سازند که
مکان او را بوزره خوانند و اگر و حوشش بر و تیر خوانند تیر مست کشته به **مرارة الرای** زمارت
الرای خوانند و گویند عی الرای است و کشته شد **مرارة** درخت با دام تلخ است و در لوزم کشته شد
مسک پیارسی مشک خوانند و بهترین وی تبتی به و گویند صینی و این افی نقل از مسعودی کند که
در کتاب مروج الذهب معادن الجوم آورده است که فضیلت مسک تبتی بر صینی از دو جهت
یکی آنکه آموى تبتی بر سبیل هر کند و به چین و آموى صینی بر حشایش دیگر و ام آنکه اهل تبت قلع از
نافه پیرون نیارند و به چین را کشته و اهل چین پیرون آورند و غشی بجای وی کشته مثل خون
و غیر آن از نوعهای دیگر که غش بدان توان کرد و نیز صینی را راه دور است و در دیا کشته شدن بسبب
هم اختلاف مواوی آن قوت او ضعیف کرد و مولف گوید که آورده اند بهترین مشک ختنی است
و نوعی دیگر از وسطه بای خطا آورند و آن خوشبوی و غیره الوجود و نافه از وی پائیزه مثال کم با
پیش برابید و ظام پوستش نشو باشد و پوستش بوزن یکدرم پیش نبود و بر وی هیچ موی بود
بریش تا هبل سال و بحسب طبع و اوشیا فاش نشان دانست که هست یا نه و دوا انگ از وی
قایم مقام دو مثال به از چینی و از غایت حدت و تیزی در کاه صحت کردن اگر کافور بکار ندارند
صداع آورد و خون از بینی رواند کند بعد از آن مشک تبتی و تخمین قناعی لون و نافه ای آن خرد
بود و کم موی و مر نافه بوزن سه مثال به تا پنج مثال و این زرد به از وی تازه تر بود و این
سیاه به کمنه تر باشد و میان این مرد و فرقی چندان نیست هر بوی بعد از آن مشک طوسی
که آن مشابه تبتی بود و بوی قوی دارد فرق میان این نیست که موی آن نافه سفید به و نافه
تا صفت درم برابید بعد از آن مسک تا تازی و آن مشابه به بنافه ای و آن نوع مسک

خوب باشد و درین زمان بیشتر ازین نوع می افتد بعد از آن مسک قرقری است و آن نوع زیاده
 قوی ندارد و جز خالید و تلخ و دریده را نشاید و نوع دیگر پوست مرچند قوی بوی بود لیکن بسبب آب
 دریا و نم ضعیف بوی شده باشد بویش مسخیل گشته و در وی شیا فایده فراوان بود بعد از آن مشک
 قشیر است که آن را از فروختن آن عطر الطح و شدید الاستخار بیه دلاست میکند ظاهراً که مسک
 است نه مخلوق و آن نوع از همه انواع مسک که بیه بوی است که پیر این ضعیف آورد بیه و نافه از
 تاده درم براید و در و جز یک مثال مشک نیافنی الی بیه بین آن باشد که لون آن زرد باشد
 و رایحه وی گسادی بیه و از آن بوی کینه که جوان باشد و بعد از غایت بیه چون از وی کینه و فو
 میان این آنکه که نافه دارد و آن انموان دیگر در لون و شکل و صورت و بوی نیست الا
 آنکه این آنمواد و دندان پیش بیه که بشکل دندان فیله و خاک ماند یک و جب زیاده و کمتر
 و کونید چون قوی الی بشکار و روند اگر تیره بزنند نافه بویند و و طون که در نافه وی بیه خام بیه
 بخته و رسید و نباشد بوی و سولتی داشته باشد چند زمان را نگذرد تا آن را بیل شعله و از
 ماده موایست خلیل مشک شده و این دلیلست بر آن که میوه که بر درخت نارسیده و بیه و بتوان
 خورد چون از درخت فرو گیرند و چند روز را نگذرد تا رسیده کرد و بتوان خورد و فی الی بیه بین
 مشک آن بیه که در وعای خفه بیه یافته باشد و در سر و خفه و شکم شده و از حیوانی بیه که مسخیل
 و تمام الملو بود و طبیعت مسک کرم خشک بود و در و ام و کونید در سیوم و قلمان کونید
 که مسک کرم است و در و ام و خشک است در سیوم این ماسویه کونید عرق را بچوشوی کند
 قوت دل بدهد و شجاعت زیاده کند و مکه سودا را بیل کند و چون با او بیه بیه که مصفا
 وی بیه در آن رحمت سخن اعضا و مقوی اعضا قاری بیه چون بروی نهند مقوی اعضا
 باطنی بیه چون پیا شامند و جماعتی از اطباء فارس و اندوازد که در و اند که در و رطوبتی
 مست و بدین سبب است که باه را یاری میدهد و اگر قدری از وی بار و عن خیری بگذارند
 و بر قضیه سوراخ آن طلا کنند یاری دهد جماعت کردن بسیار و سرعت اتزان را زی کند

چون در طبعی مل کند و پیا شامند و من را کنده کند و سودمند بیه جهت علتها می شود که در هر یک
 که غشی و معوط قوت را بیکو بیه و طبری کونید مطن مقوی اعضا بیه بسبب بوی خوش چون بدان
 معوط گشته مقدار نیم اروی یا بجهنم از عطران صمد که از سر وی بیه را بیل کند و قوت دماغ بدهد
 و حکیم بن جنین کونید و در او بیای چشم گشته قوت چشم بدهد و سفیدی رقیق که در چشم بیه را بیل کونید
 و شفت رطوبت پلید بکند و اسحق بن عمار کونید و طوبی فراج را و پیر از موافق بیه خاصه در زمان
 سرد و شرمای سرد و مصلح جوانان بیه و در ای اخاصه در زمان گرم و در شرمای گرم و در ای اخاصه
 سودمند بیه جمع علتها می شود که در هر یک و سود بکشد و دماغ بیه جهت ریا که عارض شود چشم
 و جلد اجد و شکم بیه و زردی زوی را بیل کند و کل سموم باطل کند و قضا را بیکو بیه و شمع الیسی
 کونید وی ابل تر بایق پیش ملاهل بیه و قرون مسبل و مفرج بیه و توحش را سودمند بیه و
 تنبیل کرمی و بجا فور گشته و کونید بدان معوط کبر و منلوح و اصحاب سکه سرد را نافه بیه
 دماغ را پاک کند با او بیه که بدان معوط گشته چون در و غنهای که سخن بیه در آن حل گشته و
 بر تقا و پشت مالند عذرو فایح را سودمند بیه و اگر بدان مداومت نمایند افلاج را بیل کند و
 این رضوان کونید بر بوی امیر ظلم طلا کردن نافه بیه و این رشد کونید که ریا غلیظ که متولد
 شود در اعضا نافه بیه چون پیا شامد و صاحب منهاج کونید مقدار نافه و از وی قیاطی بیه تشرک
 او مضربه بدماغ کرم و مصفاوی کافور بیه و کونید بدان چند تشر بیه در و عصب در و عضله
 الا در بوی خوش کونید بدل او مزخوش است **مسوک الراعی** کونید و فراست و کونید
 تحقیق شیط است که شمش **مسفوره و مسقاره و مسقران** اسمای را و نذ طویل است بزبان
 بر بری **مسک الجمن** بزبان اندلس جعد کوبک را کونید و شواصر را نیز بدین اسم خوانند
مسک القرد کونید عی الابل است و گفته شد و نوارس را نیز بدین اسم خوانند **مسطار**
 شراب بدست افزوده زود مست گشته بیه **مسجل** بوزیدان است و گفته شد **مسحقونیا**
 مسحقونیا و مسحقونیز کونید و آن زبد القوار بر بیه و پیارس کف ابکینه کونید و ماء الزجاج کونید

عش

وان آبی بود که بر روی آبکینه مانند کف پدید آید و بعضی گویند خمرهای سبز است که در وقت
 ساختن پدید آید و بعضی گویند ریم آبکینه است و آنچه محقق است آنکه آبکینه است بقاییت دارد
 و ماده بود سفیدی چشم را از ایل کند و محبت رطوبت بود و حکم و جوب را نافع بود چون در علم بر اعضا
 طلا کنند و بدل آن آبکینه سفید است و فکله کار از آن **مستطون** عود مندیست و کشته شد
مشن سنگیت الوان که کار دود بد آن نیز کشته حکا که آن چون بر پستان ایجا رطوبت کشته و حبس
 کرد کان را مانع کند که بزرگ گردد و اگر بردا و الشکب لطوح کشته موی بر وی باند و اگر به که پستان
 و دم پیر زبکد از آنده و صرع را نافع بود اما من زیتی سبز چون شکسته کشته بس بر بان کشته با نش
 حق کشته با سر که و لظون و حکم و قویا و فتا زیر و سرطان و اگر را نافع بود چون حق کشته شما
 و در چشم کشته سفیدی چشم را از ایل کند و از بهر اینست که شبافات که جهت چشم سازند و بر روی
 وی سازند و سایند و در چشم کشته و اگر ویرا بوزند و حق کشته و بر سوختگی انش باشد
 نافع بود **مشن** پاری زرد و آلو کوبیده و قیسی خوانند و میونانی ارمنیان و نیکوترین آن
 از می بود و طبیعت آن سرد و تر بود و در دوا و دیستورید و سک کوید قوش طعم نزار
 شفا بود و بعد و نیکوتر از وی و خوزی کوید سهل صغ و مولد غلط غلیظ بود و خشک
 خشک کرده و در چون نجیبانند و نتیج آن پستان منسکین تشنگ بود و مبر و معدد بود بقا
 و پتهای حاده را نافع اگر در معدد طعام بود فاشد کند و بکارد و اولی آن بود که اگر کسی را در
 معدد یقینی طعام بود بخورند از پستان سکنجین بخورند و گویند هم **مصلک** **دوم**
 اینون بامید مسک خورند و اگر مغز استخوان وی خورند غشیان آورد و مداد و ای وی حق کشته
 بس بر بوب خوراک ترش مانند غوره و اترج و لیمو و روغن استخوان و ویرا بوا میر نیکو بود
مسک مندی سعد مندیست و کشته شد **مسططون** نیا فوس است و کشته شد
مشکط اسبیج و مشکط امشیر نیز گویند و آن قوت بر وی بود و بشیراری رنگ خوانند و از
 خواص وی آنست که چون کوفته بوی چو کند بوضع شیر خون از پستان آید و طبیعت

شمش و غیره

وی

گرم و خشک بود و ناسیوم و کوبیده و فکلی و تا جبارم بود رطوبت از جاز از سینه و شش
 پرون آورد و شراب می غلیظ شود و مندی غشی و کرب را و وی بول صیف و دم تقاسم براند
 و مقدار را خوراز وی یک مثقال بود و وی از غایت افراط از آن که در وی است بوضع بول خوراز براند
 مصالحی رب بود و به بلوط و جهت در دم نافع بود و بالینوس کوید چون دانکی از وی حق
 کشته و بار رفت بلسان برشته و زن بفرجه بخورد بر کبر و در ایل کند و اسحق کوید قویا را نافع
 بود چون دانکی از ستموینا و دانکی از وی حق کشته و یکدم کثیر ایا و در دم خیره بنفشه بر خنده یاب
 گرم و پستان مندی و اریا سیوس کوید کسی که شش منقطع شد و باشد در سر و درم روز نیم
 دم حق کشته از وی با سه درم تخم خربزه و درم مسک پیش و پست درم عسل بخورد و شش
 زیاده شفه چون پستان مندی و بخور کشته و پستان از وی مضر بود و سبیل و کوبیده مصالح و ای که
 خمری کشته و بدل وی گویند قردمانا است و بالینوس کوید بدل آن در از اعدا سر بود
 بوزن آن و شش بود کوید بدل آن اکلیل الملک و کوبیده بدل آن شقایق است **مصلک** پاری
 کند و خااتند و بر نیانی کیا و بروی مسطح و میونانی تخنیوس کوبیده و انرا علك روی خوانند
 و کیه کوبیده و آن صنفی سفید بود و سیاه بود و بوزن وی باشد سفید باشد و بالینوس و بوزن
 بنطی نجیب در وی حق کشته بود از سفید قوت قیض در وی کثیر بود و وی لطیف تر و سودمند تر بود
 از کندر و کوبیده مدیت وی کثیر از جمیع صنفها بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و و ام و کوبیده
 ترست و قبضه را جزای وی کیان به مری و عروق و ورق و قشبان و اعضاء و اطراف
 و ثمر و لمدان و عصاره آن و قشر آن و قوام مقام اقا قیا و عصاره کلبه النیس بود جهت
 قرح اما و استطلاق بطن و تشنگی دم و زنانی که خون از رحم ایشان آید و درم منفذ که پیر
 آید و دیستورید و سک کوید قوت مجروح در وی بود و قابض بود و قوت شری و ورق و قرح
 مساوی بودند اگر طبع و ورق وی بر ریشها کشتن و بر استخوان شکسته و بر اعضاء مسترخی ریزند
 نافع بود و قطع سیلان رطوبت از من از درم کوبیده و بول براند و چون بدان مضمضه کنند دندان

کوبیده

مخوک را حکم کند و جرب را نافع به تاجدی که جرب مویشی را نیز بگوید و اگر از شانه های کسی که
 سازند و نخل را جلاد و و جالیوس که بیدر کب به از قوت متضاد یعنی از قوت قبض و
 نفخ و قوت تلین و بیدین سبب بود که او را معده و مقعد و امعاء و جگر را نافع بود و غایب
 وی نیم از سر بکشد و سرفه بلی را نافع بود و نفث دم را و متوی معده و جگر بود و دمان خوش
 کند و بر دندان محکم گرداند و سخن معده و جگر بود و قمل طهرت معده مسکن منفس که از رگ
 بود و چون باز و غن زینق سحر طهرت صداع سرد را نافع بود و چون بازیت بکند از تشاق
 لبد را نافع بود و چون در ضادات کشته و امعاء را نافع بود و چون باب سرد پاشا مندر طوط
 معده و کف کند و اشتها پیاورد و بلیغ بکند از دورم جگر و ترف دم را نافع بود و گویند مضرب به شانه
 و مصحح وی آن بود که بر کف خنک کنند و با کینه استعمال کنند و صاحب تقویم گوید بسیار
 وی شش درم بود و مصحح وی صغ عربی بود و قند و بدل آن یک وزن نیم آن صغ البطم است
 و گویند وزن آن لبان که آن کند در ریاست **مصلح** خرچوب است قابض بود و شکم بند
 و اگر زیاد خوردند قوی آورد و سخت **مصلح** طبیعت آن سرد و خشک بود در دوا و این
 با سویی گوید در سیوم سودای مزاج را بد بود و مضرب بود بخنده و سفل و کیوس بد دهد و اگر با
 گوشت قرمز پزند صران کشته **مصباح الروم** که باست و کشته شد **مطبوع** عقید العنب
 است و سیخ گویند و کشته شد **مطحی** لعوق عطشاً گویند و آن لعوق لوزت و در کها
 کشته شد **مطحی** آن بود که رسیده بود و نوز و آن خشک تر از نخل بود و آنچه بر که و کربا بود
 کرم بود و خشک و آنچه بر که بی سبب کرم و خشک بود و وی ملطف بلیغ بود و منش
 رطوبت معده و آنچه بیا از بر بود و شوارم بود و تنگی آورد و اگر بر که بچشاند و بعد از آن
 بریان کشته تشکی نیارد و آنچه بی سر که بود و باب خوش است و بعد از آن مطحی کشته و وی و
 در چینی بران کشته تشکی آورد **مطبل** رست و کشته شد **ممشوق** آرا حار ایراجست گویند
 و کشته شد و از نبات ماهودانه آن نیز کشته شد **معتار** صغ ابا ص است و کشته شد **معد**

خنده الشلب است و کشته شد **مغین** مازربون است و کشته شد **مغانیکو** نرین رود
 آن بود که از حلی گویند کینه و طبیعت آن سرد و خشک بود و عصبی بود و مصحح کسی باشد
 که غذای می خانی باشد و وی در ساقین دوا لی امدات کند از هر آنکه خون بد از وی متولد
 شود و میل بر می داشته باشد و باید که پاک بشویند و سیاح بزند و ابازیر **معد** وی چون
 معایود را و اما وی صلا از معایود و طبیعت وی سرد و خشک بود **محات** بهترین وی بندای
 بود و سببی بود که میل بر روی داشته باشد طبیعت آن گرم و تر بود و دوا و گویند خشک بود
 متوی و سخن اعضا بود و ضاد کردن بوی تشنگی و کوفت و الم و نرس و صلابت مناسبت تشنج را
 نافع بود و طبیعت صلابت حلق و شش بود و باه را بر آنکه و خاصه گرمی و مقدار ما خود از وی
 بکیرم بود و گویند مضرب به شانه و مصحح وی غسل بود در ضادات بدل وی قلت کشته **مغزه**
 نوعی از طین سرخ بود و پیونانی میلطوس خوانند و بر طینون نیز گویند و شتر از وی کل سرخ گویند
 و بخاران این دیار استعمال کنند و بهترین آن بود که سرخی روشن بود و نارنگ گویند نیکوترین
 آن مصری بود و شیخ الریس گویند که طبیعت سرد بود و در اول خشک بود و در دوا و فو لیس گوید در
 قبض و خفیف نیکوتر از طین محتم بود و احتیاطاً با صلاح آورد و گرم بکشد و اگر سر که حل کنند و بو
 مره و مجموع و در های گرم طلا کنند نافع بود خواه ریش شده و خواه ریش نشده و اگر بر خشکی
 انش طلا کنند روح ماده کند و گرم بکند از آنده و ریش را خشک گرداند و چون حق کشته و باغ
 مرغ نیم برشت پاشا مندر خون باب بندد و اگر باب لسان تحمل بود قود امعاء و مثانه را سود دهد و
 طبیعت بر بندد و در جگر را نافع بود و اگر باب لسان تحمل کنند قطع افراط خون حیض کنند
 و همچنین اگر حقه کشته قود امعاء و خون که از معاء سفل روان بود قطع کند **مغوم** قلیه بادخاست
مغین صاحب منهای گویند مائه و قشیا بود و نیکوتر بود و گویند طبیعت سیاه رنگ که از کوفه
 کاشان می آورند و مولف گوید آنچه حقیق است سنگ است العوان بنایت سست و اکثر سیاه
 رنگ بود که سرخی زنند و نقطه های بنید بدان بود و بکینه کران استعمال کنند جهت آنکه بکینه را

چون

بینش کند و اینکه کران از اسک مغنی خوانند و رنگ برکان گویند در ولایت شیراز در قزوین فاروق
 و بیست که بر برکان خوانند و از آن ده خیزد و آن را رنگ برکان از بر این گویند و وی قایم و هم
 و مجتهد بود و رنگ بریزاند و در دار و دای چشم استوار گشته و مقدار ماخوذ از وی تا نیم درم بود
 و مضر به بدل گویند مصداق عمل است و بدل آن در تشیبات **مضا طیس** حر المضا طیس گویند
 و گفته شد **مضا** مندی کلرست و گفته شد **مضا** لعاج بر پست و گویند با دغا است و گویند
 نوعی از کاه که یک است لیکن قول اول دوم صحیح است و صاحب منهاج گوید با دغا است و گفته
 شد و لعاج بری را مضا خوانند و گفته شد **مضا** نوعی از کاه که یک بود و دود و خوردن وی
مضا چون مضا مطلق گویند لسان الثور بود و گفته شد **مضا قلب الحوزن** ترخان است
 و با در بنویز گویند و گفته شد **مضا** ممیست که از کوره خوانند و معروف به بمقل ازرق
 و بمقل مکی و بمقل الیهود و عربی خوانند و ضعیفی بود غیر مقل مکی آن ثمردوام است و گفته خواهد
 شد و بهترین وی آنست که صافی بود و بلون ابریشم بود ازرقی که بر سرخی مایل بود و زرد حل
 شود و وجه جری و جوی در وی نبود و چون بخور گشته خوشبوی بود مانند الطار الطیب و رایح غار
 و موفت گوید بهترین آن بود که تلخ بود و صافی و در و زرد و حتی بود و زرد و شکسته شود خوشبوی
 بود و طبیعت آن گرم بود در سیوم و گویند در آخر درجه اول خشک بود در سیوم و گویند سرد بود
 و گویند تر بود و رازی گوید گرم و تر بود در دوام طاعون را نافع بود و در سیورید و سس گوید
 چون بلعاب دمان روز و در اصل گشته تا چون هم کرد و بر حجه نهند نافع بود و چون بخور گزند
 و بخور گشته انضمام رحم بکشاید و بخور دوم رطوبت که بود پاک کند و چون پاشا سنگ کرد
 و مثانه بریزاند و حیض و بول براند و اگر در مهملات گشته منع می کند و اگر پاشا مد کزیدگی
 جانور را و گزیده نافع بود و قوت مجامعت دهد و قریبهای آورد و منتهی شده که در و مثانه بود
 و مهمل بلغم سودا بود و آنرا از وی تناول گشته متذاریک درم باشد و وی خنار بر نافع بود و
 و با سر که بر سینه طلا کردن نافع بود و فحش غصه و صلابت اعصاب و تقه آن و کزاز و در و پهلوی

م

و این

و ریاح را نافع بود چون پاشا مد و بخور گزند و با بخور بر که ند بواسیر را نافع بود خون آن به بند دو
 محلل آورام مثل و انشین بود چون پسته بود عرق النساء و نقرس را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بکبر
 و مصداق وی رغر ان بود و گویند مضر است بشش و مصداق کثیر ابوه بدل آن بوزن ان صمغ البطم
 و نیم وزن آن کشد در ریاحی بود **مقل مکی** ثم مقل است و صاحب منهاج گوید تر درخت مقل را
 بهش خوانند چون تر بود و چون خشک شود و فلفل خوانند و در اندرون استخوانی باشد و آنرا بخور
 بود بخارج در که خورد و لذیذ بود و در اندلس رسیده خورند عفو صحتی تمام داشته بود و آنی
 اندک و بنایت خشن بود و قایض و بار و شکم به بند دو قوه معده به پد پوسته و دی تقطیر
 البول را نافع بود و این ثم را مقل مکی خوانند و موفت گوید که ایست از اجزای آن بر سر مته گزند
مقلونیا ملونیا گویند و گفته شد **مقلونیا** بر بانی حرف گویند و گفته شد **مقر نبات** مبرست
 و علسی خوانند و گفته شد **مقدونس** و معدونس نیز گویند و آن کرفس باقدونی است و
 مشوب باقد و نیاروم بود و آن فطر اسایون است و گفته شد **مکنسته** **الاندز** سیکون
 احوثت و گفته شد و قلموس بر صیر نیز گویند و آن مای زمرج است و گفته شد **مکنسته قوشه**
 غلصه است و گفته شد **مک** پاریس نمک گویند و آن انواع است با عین و طع اندرانی و سیاه
 نقل و سیاه غیر نقلی و مک مندی سرخ رنگ بود و طع آنجی تلخ بود و نزدیک پیور بود و بهترین
 آن درانی بود سفید نمک آنرا پاریس نمک طرز زد گویند طبع آن گرم و خشک بود در دوام و
 دیستورید و سس گوید قوت وی قایض بود جلادهد و محلل و منقی بود گوشت زیاده از ریشها
 بخور دود در دار و دای جرب پستل بود و اوام بلغمی و طعمه و نقرس و جدام و قوبا و باد ما بشکند و
 منع عفونت کند و سودمند بود غلبه اخلای را و چون بازیت و سرکه غسل پیامیزند و بدان
 بکک گشته خنای را ساکن کند و اگر با غسل بود درم لهاب فغان را نافع بود با جو سوخته
 با غسل ضما دکنند و اگر داسر خال را منید بود و با بزرگن آن بر کزیدگی عذب ضما کردن
 نافع بود و با پودنه کوسی و زرد فابر کزیدگی افی نر اسودد و پد و بازفت و قطران با عسل

کزیدگی مار شام و در ناف به و با سرکه غسل دفع مغرت هم مرار پای کند و زنبور و چون بپیل
 ضامد کشته و نمویزد و مامیل را بنفشه دهد و قوتش و خمر با غسل منفع او را می یابد که انشین عارض نشود
 کزیدگی منگ را سود دهد چون سخن کرده خرقه گمان کشته و در سر که فرو ببرد و بر چرخو کوبیده
 مار و آفتی مالند ناف به چون با سنجین پاشا مندرت افیون کند و خط کشند و ابو جع
 کوبیده چون باغذای که سرد به مانند پنه و مای و کوانخ غلط کشته از طبیعت خود بگردنی کرم و خشک
 کرد و بر اسهال و قی یاری دهد و بطن نرج از معده و سینه دفع کند و معار باشد و معضم طعام
 یاری دهد و موافق طریقی به و تخار را مفر به چون سرکه حل کنند و بدان مضغه کشته قطع خون
 که از بن دندان اید کند و خونی که بسبب دندان بر کنند به بنید و اگر کرم کشته و در دمان نگاه
 صوف پاره بدان ترکشته و بر جاشتهای تازه که خون از آن روان به نهند خون باز دارد
 نمک اندرانی چشم را تیره کند و نافه و سینه چشم را نیک به و سبیل را سود دهد و در معده سرد را
 ساکن کند و سمل بطن عفن خام بود و سودا و شری از وی نیرد و کرم به و نمک سوخته دندان را
 جلا دهد و صفت سوختن وی نیکوتران به که رنگ را بشویند یک بار و در ماکشته تا خشک گردد
 پس در دیگری کشته و سرد یک را بنهند و بر سر آتش نهند و آتش سوخته کرد بر کرد و یک کشته
 تا از حرکت بدارد است از زمان سوخته به و بعضی نمک را در خمیر کبرند در میان نهند که سوخته
 باشد تا خمیر سوخته گردد و پیرون آورند و نمک تلخ سمل سودا به و رازی کوبیده بسیار خوردن
 نمک و قی در به و مضغ به و متقل منی به و عک و بوب آورد و صاحب منهای کوبیده مفر به
 بدماغ و بهر و شش و مصلی آن به که بشویند و صفت اضافت وی کشته و کوبیده بدان
 نیم وزن آن نوشت در دست و کوبیده بوزن آن بوزن **طالع الدباغین** شویج است و کشته شد
طالع الصاغة تکار است و کشته شد **طالع بویینه** نوشت در دست و کشته شود **طالع سخی** طالع جبین است و
 کشته شد **طالع الغراب** بوره درخت پخته است و وی قوی ترین بود را به **طالع هند** کرم
 و خشک به و کوبیده کرم و تر لطیف تر از انواع **طالع به** **طالع قلی** نیکوترین آن به که منتن

بیداست

الرایج بود و طبیعت آن کرم و خشک به قی راباری دهد و سمل سودا به و مقدار شری از
 وی تا نیم درم به و مضر بود و مصلی و سمل از دبه **طالع قاقلا** است و کشته شد **طوخیا**
 ملوکیه خوانند و آن نوعی از خبازی است و آن بتانی به و بشیر از قلی کوبیده و نیکوترین
 ملوخیان آن به که بزرگ به و قطبان وی برخی مایل به طبیعت آن به دبه در اول
 و تر به در دوام کوبیده سرد تر به در سیوم التباب را ناف به چون بر سینه و معده ضامد کشته
 و سیلان و حیض اختلاف دم و صدام در چشم کرم را ناف به چون ضامد کشته و اسحق کوبید
 سدا و جگر و زمره بکشد و چون از آب وی سی درم پاشا منند و کوبیده مفر به و بمنازه مصلی
 وی کل به با کلاب **مل** اهل اندلس طسوح را نمل خوانند و خمر را نیز نمل خوانند **ملطاه** مشط
 الرامیت و کشته شد **ملونیا** مقلونیا خوانند و آن فریزه دراز به بشیر از آنرا خیار دراز
 کوبیده و آن مانند خیار به و طبیعت آن سرد تر به و زود مضغ شد **ملارواح**
 موقت الارواح خوانند و آن اسطوخودوس است و کشته شد **منج** چنیت پیازی منک کوبیده
 کشته شد و موت کوبیده نفخ میم بخ است و مضغ میم اسم زنبور عسل است و نفخ را میم بخ خوانند
من و طلی که بر درختی افتد یا سگی آن را من خوانند مانند تر چپین و کز نکیپین و شیر شست و
 پیدانکپین و امثال آن و طبیعت آن ماسر جوید کوبیده در اول معتدل به و در پوست
 و رطوبت سینه را نیکو به و شش را و رطوبت آن بزداید و ششونت آن نرم گرداند
 و سرکه از رطوبت به زایل کند و حبش بن الحسن کوبیده کرم به در آخر در دوام و خشکی وی
 نزدیک بکرمی به و نیکوترین آن به که لون وی صافی به و هیچ خوب درخت باوی
 نیامیخته به استر خا معده را نیکو بود و طبیعت حکم دارد و ما را صفر را سود دهد چون پاشا
 ضامد کشته بر حکم و چون سمول کشته مقدار انگلی دماغ را پاک گرداند و باد های غلیظ از وی
 بیرون آورد و مقوی آید و به چون باوی غلط کشته در شربت و سمول و وی با غلط کشته
 باد و یه بزرگ از بسیاری متعنت آن در بدن **منم** در باب مادر صفت جب منم کشته شد **منج**

بود کافوریت و کشته شود در مرکبات **منجوشه** سبیل رو میست و کشته شد **منجور** در بروج
 است و کشته شود و بروی مندر اعور سر خوانند **منجور** خیر بر ابدین اسم خوانند و کشته شد
 نوعی از حشاش مست که از آن منجور خوانند **منجور** عودست و کشته شد **منجور** فرج است و کشته
منجور راوشان خیریت و کشته شد **منجور** درختیت مانند تل و خر و پیراموز خوانند در طرف
 دریا بار بسیار باشد و طعم شیرین بود و مانند حشاش با پوست بود و طبیعت وی این ماسویه
 گوید کرم بود در وسط درجه اول تر بود در آخر آن غذا انگد دهد و ریش حلق و سینه و شش و مثانه
 و سرفه خشک را نافع بود و باه را تحریک دهد و کرده بود و بول براند شکم تیر و بسیار خوردن وی موله
 سده بود و صغرا و بلغ زیاد کند کسب مزاج وی بر معده و تشنگی به بغایت مصالح دی نبات بود
 که با وی بخورند یا غسل و پیش از طعام باید خورد بعد از وی سکچین بزوری و بعد از غذا نشاید
 که خوردن تا آن زمان که غذا انگد و در نجاصیت سم کلاب است و این موله گوید موز بر درخت منجور
 خشک نشود تا آن زمان که باز کشته و چند روز در خانه بپاویزند جماعتی که حکایت کردند که
 شاخ موز دیدی که بر و شطت موز بود وزن شاخ **منجور** رطل بود تا آن زمان که
 خوشه از موز رسد کرد اگر دوا خوشهای بسیار بر وید و گویند برک او سه گز بود در دو گز و بالای
 مرد بر شود و دیگر اوراق کرد اگر دوا بر می رویند از بس یکدیگر می رسند و گویند میان براند
 موز از زمین تا آن وقت که میوه دهد دو ماه بود و میان شکوفه آوردن او تا تمام رسیدن
 جمل روز بود و بر شاخ از موزی عدد و تا پانصد عدد بود هر گاه که بسیار شده خوب را شستن
 کت **منجور** در اسفرد مورد بریت و نیکوترین آن مورد روی بود و طبیعت آن کرم و خشک
 در دوا مخرج را نیکو بود و مقوی معده و جگر بود و صداع و رطوبت و مانع را نافع بود و
 چون بخورد بر کرم بکشد و موی پنهانی میوه خوانند و بعضی آن را میبلعند و خراشند ساق
 نبات او ورق او مانند شبت بود لیکن ساق وی غلیظ تر بود و بدرازی دو گز بود و
 رخ و پیراموز خوانند و بوزن و لون فارغون بود لیکن بزرگی مایل بود و اندکی تلخی داشته

را نیک

از درخت

بهدی

تا ناکند

بلند

باشد و خوشبوی بود و این چ پستل است و طبیعت آن صاحب منجور گوید کرم و خشک است
 در سیوم و در وی رطوبتی نافع بود غیر تصحیح و جالیوس گوید کرمی او در دلم بود و خشکی او در سبیم
 و نیکوترین آن بنید روشن پاک بود و بول و میض براند و ملطفت بود و کرم تر از سبیل بود و قابض
 در مناسصل را نافع بود و جگر سرد را نافع بود خوردن و طلا کردن و عمر البول اسودد و در
 کرده و مثانه را نافع بود چون بخورند تا بخورند پینه پاشانند و اگر بگویند و با غسل بشینند
 و لعق کشته با وی که در معده بود و منفص در درم و در مناسصل پینه را سود دهد چون بخورند
 وزن در آب آن نشیند حیض براند و چون غذا کشته بزرگ دکان بول براند و اگر زیاد استعمال
 کشته صداع آورد و اسهال گوید مفر به سیر و اصلاح آن تخم کرفس بود و بدل آن نیم وزن آن
 جز بود و این موله گوید بدل آن در کرفس بول فطراسالیون است یا انشیتین روی و قد تجر
 مود و کز بود و ج او پروا کند و بعضی در از و راست و بعضی **مومیای** بهترین وی مدنی بود
 که از ولایت دارا جرد خیزد و دستورید و س گوید مومیای بقوت زفت و قز بود چون
 با سم پیامیزند و طبیعت آن بود اما مومیای متنت بسیار تمام دارد و طبیعت آن کرم بود
 در سیوم و لطیفه قخل بود و شیخ الرئیس گوید کرم بود در لغ درجه دوام و خشک بود در اول
 مقوی روح بود نجاصیت و سودمند بود در رمای بلغمی را و خلع و کسر و سقط و ضرب و قلع
 و لغوه را خوردن و طلا کردن و در دشتیقه و صداع بر دود و وار و صرح و جرح و آب منجور
 سعو ط کشته نافع بود و کراتی زبان را قیر اطلی بطبع صغیر پاری پاشانند نافع بود و منع تشنه
 از شش کنند و خنق و درد حلق را قیر اطلی از وی با سکچین بارب قوشت سودمند بود و
 قیر اطلی از وی ختم ترا سود دهد و جبهه از وی فواق زایل کند چون بطبع کرفس پاشانند
 و قیر اطلی از وی شیر تازه پاشانند ریش مثانه را نافع بود و جبهه از وی با قیر اطلی کزیدگی عمر
 را نافع بود با شرب مرف پاشانند یا مثلث و محمدان بار و عن کا و حین عمل کند جهت
 کرم چون پاشانند زود دفع و کند تا موضع کسر و نیم دانگ در ابی که انیسون در آن جوشانند

باشد طاعت کند و بر شکم مستقی جلدا کشته نافع بود و جهت اساک بول هر روز و وجه بانی که کرم کز
 جلی در آن جوشانیده باشند با او خور پاشند و ابتدای بدام و برص و داء الغنبل مفت روی
 پای بطبخ آفتون هر روز نیم دانگ پاشند و در معدده که از سر می بود و سوء الهضم را در وجه
 هر روز بشرب صافی پاشند و کز یک عرق و کسی که زهر خورده باشد هر روز و وجه
 بانی که انیسون و ورق در منده بودند که کسی در آن بخت باشند پاشند و عشره که ظاهراً در سبب
 برودت هر روز و وجه باب صفت پاری و اسن جلی در آن بخت باشند پاشند و جهت احتیاج
 رحم و جمیع علت های که زنا تراشد از سر می و وجه باب سادح مندی پاشند جهت تب
 رنج کس هر روز نیم دانگ در ابی که پست درم باد و در در آن بخت باشند پاشند و این
 خاصیتها و زید و ترازین دارد ایجا کوه که در یک لیکن ایجا از ولایت دار اب جدا و در
 معروف بشا نگاه بود این منقعه ها دارد غیر فرنگی که آن معمول از اومیت و غیر انواع دیگر که
 از کوه های از آب خیزد و آن قز الیود و بعد منافع آن زیاد و بنوعی نزدیک بمویابی بود و
 گفته شد و مولف گوید در ترکی آن غار که مویابی حاصل شود و است که آن در اسم
 این بود و بدین سبب این دارد و اموا این گویند **مولود** آن نیکوترین آن به که بلون
 و دانگ به و جالیوس گوید بوقه در دانگ به و در همه کوشت زیاد کند و مولف شرا
 آنرا که مال خوانند و چون باب بایند و در زیر بغل مالند کند **موم** شمع است و گفته شد
موش در بندی پوش در بند پست و گفته شد **مولی** عمل است و گفته شد **مورامون** کوز
 البست و گفته شد **موفیون** نوعی از سموم است نزدیک به پیش و دوا ای کسی که آن خورده
 باشد مانند دوا ای پیش کند **مها** صاحب منهاج گوید سنگیت و گویند بلور به حسن و
 بلون صاحب جامع گوید نوعی از اکیله است که در معدن با منقب جمع می شود و مهار در
 احقر بایند و در صمد مصر و آن سنگیت سبید رنگ و نوعی دیگر است که حسن و رنگ او
 کمتر می باشد و صلب تر که چون نگاه کنند ظن کنند که طبع اندر اینست و نوع اول که گفته شد

بلور است تحقیق و ابوطالب بن سلمان گوید می با صیت چون زن بر خود پیا و بر دور
 زمان زابیدن بروی سهل کرد و در مس گوید کوانی زباز و کسی که سخن تبا گوید چون سخن کنند
 بر سر که نمک و در زعفران و نون شاد و غسل حل کنند و زباز بدان تحریک کنند چند نوبت آن
 زخم نایل کند و کوفراطیس گوید می سودمند بود و ارتقاش و سل که عارض شود و کوه کانه
 و زنا که شیر دشوار زیستن آید چون بویان مس کنند شیر آسان بیاید و می گوید چون باب
 سخن گفته سفیدی چشم زایل کند **معد** نوعی از طین است که هر وقت براده الا سد و اهل
 مشرق قلیق خوانند **میس** در خفیت بزرگ و پیونانی لوطوس خوانند و ثمر وی بزرگتر از غنفل
 بود و سیاه رنگ و مغزوی سبید و شیرین بود و شکم به بندد و وی لطیف و محف به و نشانه
 جوب می ترف دم زنا را نافع بود و قرحه امعا و در ب و دستورید و س که بی طبع و نشانه
 جوب می چون پاشند یا حقه کنند سودمند بود جهت قرحه امعا و زنا که رطوبت از رحم
 این ن روانه بود و موی را سرخ گرداند و شکم به بندد و **میس** پیونانی میوه ساید یا اصطفا خوانند
 و عمل یعنی نیز گویند و مثل و بر امیعه یا به خوانند نیکوترین آن خوشبوی بود و شیرازی آنرا کوز
 خوانند و در وی قبض و تجویب بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند تر به سخن و ملین
 و منج به و گویند دماغ را پاک گرداند و جذام را نافع بود و طبیعت به بندد و معتد از پیغل از
 و نایک شتال به و سر ف و ز کام و تر که از رطوبت بود و نافع بود و چون پاشند تا بخور
 بر گیرند و حقیق بر اند و از خواص وی است که بخور کردن وی قطع را یی غش کند و دبار اسود
 بود لیکن صمد آورد و اسحق گوید مغز بود و بیش و مصحح وی مصطلک به و صفت میوه ساید
 و این گفته شد **میشمار** کا و چشم است و گفته شد و صاحب جامع گوید میشتار و میشتار
 طلا فیون است و آن نوعی از می العالم است **میشم** منم است و گفته شد و صاحب المنعم
میشم پاری بخور ش خوانند **مویج** زیب جلی خوانند و صاحب جامع گوید جب ران
 است و این طاعت جب راسن غیر است و مویج پاری مویج خوانند و نیکوترین

این مصری بود سیاه و رسیده و معروف بود به یونج جلی و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم
 حرق و اکال بود و عربیت و خاصیت شیش بکشد خاصه چون باز رخ بود و تنها بر جوب ریش
 شده طلا کردن نافع بود و چون پانزده حب از وی پاشا مندی کیموس لوج آورد و وی مضر
 بود بر سر و مصلح آن کثیر بود و بدل آن گویند عاقر قراست و در خوردن وی خطر بود و
 که قدر گشته پیداکند **میسوس** شراب سوسن است و گفته شد
باب النون نازجیل بادج گویند و رانج
 تیر گویند و آن جز مندیست پارسى نازکیل خوانند و شیرازی گوید و مندی نیکوترین
 آن بود که تازه بود بغایت سفید بود و ابی که طمان بود شیرین باشد طبیعت آن کرم بود
 در اول وجه دوام و تربیه در اول باه را زیاد کند و غذا بسیار دهد و منی پزاید و سخن کرده
 بود و تقطیر البول را نافع بود و روغن وی بواسیه راناف بود و گمن وی کرم را بکشد و جب
 القع پیرون آورد و طبع به بند بود و بعد شلیل بود و پوست مغز و منی نشود از بدست
 که پوست و پرا البته باید تراشید و با شکر خورند و کبر شده وی غشایان آورد و کوب و غشی
 مداوی وی بقی کنند بعد از آن بر ب فواکه توش و مولت گویند درخت تارخیل مانند درخت
 خراب بود و برک او به شش حب بود و ثمر او در لبنی بود کم را گویند و همه سال بر بار بود و آب
 او را اطواق گویند شیرین بود اما نیم روز پیش نمائند **ناخواه** و ناخن و ناخن و ناخن و ناخن و ناخن
 بشیرازی زنیان گویند و با صفهائی که نه بنان گویند و ناخواه اسم پارسى است معنی آن بوی
 طاب الخبز بود یعنی طلب کنند نان و نیکوترین آن بود که زربین تازه خوش بوی بود
 که مایل بر خن بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم و گویند که **کریان** در دلم بود
 بکشد و در او بیهوش و برص استقال کنند و دینتورید و کس گویند چون با شراب
 پاشا مندی منصف و عمر البول و کوبیدگی بانوران **راناف** بود و حیض براند و ابو جرح گویند
 طبع وی نه زبک است و البته دوی بهای گمن راناف بود چون طبع وی بکوبیدگی غریب ریونند

در حال در ساکن کند و فارسی گویند قطع قح که در سینه بود و معده بکشد و سکن ریانج غلیظ بود
 و طعام را منضم کند و کسی که طعم طعام نداند و فوس گویند سخن معده و جگر بود و اشامیدن و این ماسویه گویند
 کرده مشام بر لپاک کند و طبری گویند سنگ بریزانند و جب القع پیرون آورد و صاحب منهای گویند با سدا
 بول براند و آب ویراجون در چشم بکشد خون پست بکشد از اند مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و اسحق گویند
 متلل بن بود و صاحب دی ترمس بود و با غسل غلل او را بود و چون بدان خفته کنند رجم را پاک کند و در طوط
 عن خشک کند چون بر بشور لبی طلا کنند زایل کند و با گردگان سوختن بر حر راناف بود و **نارنج** صاحب
 منهای گویند پوست می کرم بود در دلم و حاض می سرد و خشک بود در اول غلل ریانج سرد بود و از دماغ
 و وی لطیف تر از اترج بود مانند وی بود در فعل و شریف گویند درخت وی مهورست و ثروی و یک
 از قوای مختلف بود پوست زرد وی کرم و لطیف بود و حاض می سرد و خشک بود در سیوم و تخم دج وی
 کرم و خشک بود و پوست خشک کرد و وی بقی کنند و آب کرم پاشا مندی غلل منصف بود در زمان
 و اگر ادمان شرب وی کنند بازیت کرد از پیرون آورد و پوست نارنج تر در روغن خیسانند
 و سه منته با قناب نهند منقبت او مانند روغن نار دین بود و دو مثقال از وی اشامیدن
 کوبیدگی عترت جمیع کزنده کان که ایشان سرد بود و نافع بود و دانه وی تیر همین سپیل و حاض می
 خوردن بناشتا جگر را ضعیف کرد دانه و معده سرد مزاج را بد بود و التهاب معده کرم راناف بود
 و اثر سیاهی از وی جامه سفید پیرد و اگر سنگ در وی خیسانند بکشد از اند و چون عروق باریک می
 سخن کرد و با شراب پاشا مندی نافع ترین دوائی بود از جهت دفع زهرهای کشنده که طبع سرد بود
نارنگ ناغیست خوانند و آن اقحار مان مندی بود و صاحب منهای گویند قنای و قشوری
 و اقحای است مانند ساسه اما مولت گویند قنای است مانند تخم مرغ رنگ و اندک برگ سبز در
 میان آن بود و اسحق بن عمران گویند که از خراسان خیزد و فی الجمله منقبت بسنبل بود و نیکوترین
 آن خوشبوی بود و طبیعت آن کرم بود در اول و خشک بود در دلم و گویند کرم و خشک بود در سیوم
 لطیف بود معده و جگر سرد را بغایت نیکو بود و ملطف اخلاط غلیظ بود غلل آن شیخ الویس گویند

علاج

سم

بدل آن دانک و نیم آن زنجیل و نیم وزن آن پوست پسته بود و دانک آن سبیل و این کوبید
 بدل آن بوزن آن کون کرمانی بود و دانک آن قطب جری بود **نار فاسین** نوعی از مرآت
 که مغشوش کرده اند بعضی از بیوتات و آن کشند و به **نار دین** سبیل روی است و مولد
 کوبید آن نجیت بلون شارب مایه آن و عروق الصغیر و بشکل اسارون ریشه بسیار دارد لیکن
 ریشه کوی باریک تر از ریشه اسارون بود و نیکوترین آن فربه تاز بود و خشوی و آب سفیدی مایل
 بود و بد باشد و طبیعت نار دین گرم بود و دوام و خشک بود و سیوم چون در کله ها کشته می شود بر روی
 ووی بول جنس براند و درم راناف بود و طبع وی شستن و بکدرم از وی فالج و لقوه راناف بود
 و اسحق کوبید مضر به شش و مصلح آن کثیر اب به با عیال و بدل آن سبیل معنی بود **نافوخ** و لبو ش
 است و کشته شد **نار کپور** ارمان السعال خوانند و آن شش است و کشته شد و نار کپور شش
 سیاه است **ناب الکلاب** بیش یک دیوانه و غیر دیوانه کشته شد در عظام **ناغیبت**
 نامشک است و کشته شد **ناطف** پاریسی قبیله خوانند و ابی از شرک بود معتدل بود موافق جوانان
 و پیران کلمان و مزاجهای سرد و گرم بود و سرد که از حرارت بود و ابی بخشاش بود سوزنده بود
 اصحاب نزل و ابی از غسل بود موافق مزاجهای سرد بود و پیران لیکن صداع آورد و مولد صغرا
 بود و خاصه جوانان را و ابی بستن بود نافع کسی را که در سینه و شش او سده بود و طبعی و ابی بکشد
 بود کثیر القذ اب به نافع بود و سرد و سینه را لیکن شتیل بود و مریحه و ابی بکشد و کان بود در
 غایت گرمی بود معده بلغمی راناف بود و کرد در ریه لیکن صداع آورد و تعدیل آن و بخشاش و
 کامو کشته و ابی بیادام بود اندکی گرمی داشته باشد و اگر از رطوبت بود نافع بود **بنق رطب**
 پاریسی کنار تر کوبید و عرب بنق دو ما کوبید و طبیعت آن سرد بود در اول و تر بود و کوبید خشک
 بود در اول و ابی شربین بود سردی و کوبید بود و ابی مایل به جویضت باشد سخت سرد بود و وی
 طبیعت براند و کوبید حکم وی و سبب و آورد مساوی و بود و ابی معتدل بود شکم به بند و غیر
 معتدل و افق قوت بود از بر آنکه مضمض شود و مضمض میفید بود و وی مولد بلغم بود و از بر آنست

ورم

وسره

مخردی مزاج را بعد از وی سبب چیدن و معده و سرد مزاج را کنگبین **بنق یابس** کنار خشک سرد و
 خشک بود و سردی و کثرت از سردی تر بود و وی تخفیف و تطهیر بود و قابض بود قوت معده
 بهد و شکم به بند و منع ترش و اسهال کند که از صفت معده بود خاصه چون بریان کنند
 با سحر آن بکوبند و آنک غذا دهنست **الازرب** حب صنوبر است و کشته شد **بنید الزهر** شراب
 فرمای نیکوترین آن بود که از رطب سازند و طبیعت آن گرم و تر بود بدن را فربه کند
 و مهمل بود غذا بسیار دهد و سخن بود و غلیظ ترین بنید مایه بغیر از دوشابی و سده آورد و
 مولد خون تیره بود و سوداوی و مضر بود با عصبان حواس و انار ترش مصلح دی بود **بنید**
دوشابی بهترین آن بود که از سیلان رطب سازند و آن گرم و تر بود و حرارت وی کم
 از خاسی بود و مهمل طبیعت بود و چون بکزد غذا بسیار دهد و غلیظ تر از فرمای بود و با دانه
 بود و مولد سده بود خاصه چون تازه بود **بنید العسل** گرم بود بنایت گرم تر از تر بود و خشک
 باشد رطوبت معده و سرد مزاج را و مضرهای سرد بلغمی راناف بود خاصه چون افادیه سازند
 و وی بخار آورد و بیشتر از مضر بود و وی را و صغرا بود و صداع آورد و اولی آن بود که شتیل
 بانار سوز و بکشد و شتیل آن پندارند و اگر خار عارض شود رب فواکه ترش مانند غوره و
 انترج و مانند آن خورند **بنید القایند** و **البنق** مهمل طبیعت بود و صغرا وی مزاج را موافق بود
 و کسی که علت کرده مثانه داشته باشد و سینه و ششها نیکو بود و سخن بدن سخن وی
 بود و جوب حکم آورد و فی الجمله مجموع بنید مایه مقصر باشند از شراب الکوری **بنید الزیب** گرم
 و تر بود و حرارت وی دون حرارت خمر سیاه و غلیظ بود و چون افادیه در وی کشته بطبع
 وی باشد رطوبت معده راناف باشد لیکن مضاف وی نزدیک نباشد خمر و مهمل بود الکور
 با وی بود گرم و خشک بود سرد مزاجان راناف بود و مضرهای سرد بلغمی راناف بود و از بر بول
 کند و سخن و کرده مثانه و سنگ و فضول که بود و پیر و ن آورد و شکم به بند و ابی از مویز
 بخرد بود غذا بیشتر دهد و خونی که از وی متولد شود منتهن و غلیظ تر از خونی بود که از شراب متولد

راز ابل کند
مولد

شود و زود متحیل شود و خلط سیاه که انرا از دی خواستد و بعد از آن پخیل بود اگر دسودای مزاج
را از وی اجتناب باید نمود و اخضر از باید که در **ناید** **جیل** مسکری قوی بود و مسخن و ملین بود
نمودنند بود جهت در دپشت و کرده که از خلط سرد بود **بنات** بهتر بن آن بود که سفید شفاف
پاک بک بود و طبیعت وی معتدل بود صلق را صافی کند و سرد را نافع بود و موافق و شبنم
و شش بود و قصبه آن اگر لاجورد اضافه وی کنند سودا را نافع بود و مضر بود بعد و مراری
منحل آن فو که زهره **بنات** **الرعد** کاه است و گفته شد **نجب** پوست سلیخ بود و
و **نجب** اسم مر قشر بود و مخصوص بود بسلیخ الطیب **نجم** و **نجیل** و **نجیر** این مر سه اسم شیل است که شد
در **نخاس** پاریسی مس کونید و آن انواع است یک نوع سرخ بود که بزرگی زرد و سفید
آن قبرس بود و آن فاضله تر بن انواع مس بود یک نوع سرخ رو شد بود که میل سیاهی
داشته باشد بصفه زرد کنند و یک نوع طالیقونست که گفته شد و مس را چون بسوز
رو سنج خوانند و وی حریف بود و در وی قبض بود چون بشویند نافع بود و نیکوتر بن آن
شی بود رفیق اطلس سرخ از د و طرف و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و در وی مدت
و قبض بود و شرب کردن از طر نهای پسین سهل بود و باید که در ظرف پسین نیز مادی
رمان کنند و خدر کنند از شور و تلخی و ترشی و شیرینی مر و جری و گوشت اولی آن بود که چون بخند
شود در وی از وی پیرون آورند و زنجبوی سم است و گفته شد **نخاس** **حق** رو سنج خوانند
و گفته شد **نخام** مرغ ابی آن ماسویه گوید گوشت وی اگر م طوم طیر بود و افضل آن گرم بود و در
قوت چشم بدید و منی پیفزاید و مصلح بدن بود و صاحب منهاج گوید صحیح است که دیر نفع شود
و انرا بر اینست که با ابازیر پیزند و از پی آن مثلث خورند با جوارشات **نخاع** پاریسی
پشت مازه کونید طبیعت آن سرد و خشک بود **نخاله** مسبوس آرد کنند گرم بود در اول خشک
در وی جلا و تلین بود و تقویت بسیار سینه را نرم کند خاصه جوی که از آب وی و شکر سازند و
خلل رواج و بلغم بود چون کمید کنند در موضعی که قوی بود نفع از آن تحلیل کند و بار که نفع گرم

که در جوب متوج مالند نافع بود چون با شراب پزند و بخاد کنند بر پستانی که شیر در وی بسته بود
 ورم آن ساکن کند و شیر روان گردد و چون با ورق توتیه پزند و بگویند یک خرب خاد کنند
 نافع بود و باب شها معین عمل کند و اگر در سینه که خیساند و در آتش نهند و دود آن در بینی کسی
 رود که زکام داشته باشد و شنبایید باذن الله **بشیر** از وی کشته خوانند و آن مرکب از عود
 عنبر و مشک بود بخور وی مقوی قلب بود و دفع سموم **بند** صقر بری است و گفته شد **بزرگ حسن**
 غیر خوانند پاری تر کس خوانند و نیکو ترین وی مضاعف بود و بشیر از وی را معتقار زد و خوانند
 طبعیت آن معتدل بود در کرمی و فکلی و لطیف بود و گویند کرم و خشک بود در دوام و گویند
 در سیوم سده و نافع بکشد و زکام سرد را نافع بود و در وی تحلیل قوی بود صداع که از رطوبت بود
 سود دارد و صداع سرهای کرم بود و مصلح وی بنفشه در کافور بود **نرد** طلاست مرکب از
 جندل سرخ کل ارمنی و فوفل آقا قتیاق و صنف اسفنداج و مر داسک و رهای کوم را نافع
نردک مولف گوید و صاحب منهج و صاحب جامع صفت وی گفته اند و آن کیا نیست
 که ورق آن بورق خیار زرد ماند و پی ویراد و آنم خوانند و گویند که بلنک راز ایندن و شکار
 می باشد چون یک بار ز این قدر شکفتالی دانند که چون این بخ بخور دآپستن نشود و
 آن کیا را طلب کنند و پی آن بکنند و بخورد و بیکر آپستن نشود و بهترة حق تعالی بود و در
 بدن وی پیدا شود گویند در پس روی باشد و گویند در بن دنب وی باشد و گویند در شیردان
 وی باشد و در میان سر کین وی یابند و مولف گوید آنچه حق است در بن دنب وی باشد
 باقی خلافت و آنرا جر الترم خوانند پاری نردک بلنک گویند در خواص وی بسیار است و مر
 جراتی که ناصور شد و باشد باب بسایند طلا کنند نافع بود و زنی که صلابت وی لاحق کند و بیکر
 آپستن نشود و مر مرد که باخود دارد و چون از وی باز نگیرد و امتحان وی است که چون در
 شیر کوفند اندازند شیر بر وی دیده شود و اگر کسی باخود داشته باشد در اندورن کان خیار رود
 نماند و تنور افند نردک از دند شیر کوچک تر بود بسیار و رکما داشته باشد و لور بیان علی سانه

و عمل را بکار د توان تراشیدن و نرک را نتوان تراشیدن و مطلق رنگ نرک پوست
 بلنک ماند **نسرین** ورد صینی خوانند و آن دو نوع است یک نوع را پیاری کل شکین خوانند
 و یک نوع را نسرین و قوت وی تو دیک بسیار جبین بود و روغن وی مانند روغن نرکس
 بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و شش الریس کوید در دوام کویند و سیوم منق
 ملطف بود و در اعصاب راناف بود و گرم و کوشش بکشد و طخین و دویر راناف بود و
 پنی بکشد و در دندان راناف بود و پکن نواق و قی بود چون چهار درم از وی پاشانند
 خاصه بر وی و اسحاب مده سودا که سبب ان عفونت بلغم بود و سودا دارد و مخن و مانع بود و
 متوی دل و دماغ بود چون ادمان بوبیدن وی کتد و محلل ریاحی بود که در سر و کینه بود و
 ببطه پروت آورد و چون محق کرد و بخورد مانند بوی بدن و عرق را خوش کند و چون کوفت
 بر کف روی مانند زایل کند چون خشک کرد و هر روز نیم مثقال پاشانند چند روز پیاری
 را نگاه دارد و دماغ شیب بود مولف کوید که عذر گریا آورد است که در خراسان دیدم
 که کل نسرین را از یک درم تا سه درم میدادند و دار و اسهال قوی دارد و اطفال کلنگین که از آن
 می نهند اسهال تمام **دار نسرین** شریف کوید که رعیت بغایت بزرگ و ثقیل الطیران بود
 پیاری آنرا اگر کس خوانند و در طیران چون بلند شود و از مشرق پرواز کند و در آن روز با
 کرد و این از جاپهاست که کوشش او گرم و خشک بود چون بخورد شش راناف بود و غلیظ
 نواز کوشش مرغان بود و در مرغ شوق و کیموس بدید و مولد مده سودا بود و تو دیک بلو
 کلنگ و کویند چون در چشم کتد و زمره و بیروفت نوبت با آب سرد و بر پرمون چشم
 طلا کتد راناف بود و صفت نرول اب و اگر با مجذبان عصاره که مذ پامینند و بشویند و کل
 کتد تاریکی چشم راناف بود و خلط اجنان جرب انرا بر روی که اخسه در کوشش چکاند گرم و
 گرم راناف بود خاصه چون پیاری این عمل کتد **نشا** پیونانی امولن کویند و پیاری شاپه
 کویند نیکو ترین ان منید بود که انرا سرب خوانند طبیعت ان سرد و خشک بود در اول و کویند

ابراناف
 بود

سرد بود در دوام و تر بود چون باز عطران بر کلت روی مانند زایل کند و چون پزند با جندان
 و اب و قند و روغن بادام اضافت کتد و سر فستونت سیند و مطلق قصبه را راناف بود و
 چون بریان کتد شکم به بند و با شراب بوگزیدگی افی طلا کتد راناف بود و کویند شاسته غذا اکثر
 دید از مرده از کتد سارند و در پرت بکزد و در مرغ شوق و سده آورد و کویند مولد سودا بود و
 و در خیزهای شربین بود مانند عمل شک و بدل ان کوید آسباب بود و کویند از مغزول **نشا**
 طبع وی طبع درخت بود و نثاره خوب کمن خورده که مانند آرد بود چون خما و کتد بر بیش تن
 بصلاح آورد و چون با مجذبان انیسون بشراب یا سرکه برشند و در غرقه کتان کتد و بسوزند
 محق کتد و بر قود علفا نند منید بود و شریف کوید نثاره خوب از گرم و خشک بود چون
 با خا پامینند و بر جوب مانند زایل کند چون دو دکتد که زندگان بگریزند و به پیش بکشد و
 شمتت نثاره علاج در صفت فیل کتد **نصار** درخت کز چون در کوه روید نضار خوانند
 چون در زمین روید اثل کویند و کتد **نظر د** بوره ارمی است و کتد **نفع** پیوسته
 بستی کویند و مینه ما کویند بیش از ری راقوت و نیکو ترین ان بتانی بود تازه نیکوی خشک وی
 ان بود که در سایه خشک کرده باشند و طبیعت وی معتدل بود و روی رطوبت فصلی بود و کویند
 گرم و خشک بود در دوام کویند گرم بود و سیوم و خشک در اول و روی قوت مخن و قابض بود
 مانع و لطیف ترین بقول خود زنده بود و دستورید و س کوید عصاره وی با سرکه پاشانند قطع
 نشت دم کند و گرم دراز بکشد و ترک شتوه و جماع بود چون باب ترش وی دوسه شاخ پاشانند
 فواق غشی و میضه ساکن کند و اگر با سوبق خما و کتد بر دیلات بکزد از ند و اگر به پشانی نهند پاست
 جو صند زایل کند و اگر بر پشانی که شاپه بود خما و کتد و درم آن ساکن کند چون با نمک خما و
 کتد بر کسی که شک در روانه و اگر بید بود منید بود چون بزبان مانند خشتنت زایل کند چون زلف
 پیش از جماعت بخورد بر کیه و منع آب پستی کند و اگر دو شاخ از وی در شیر بالند و در ماکتد شیر را
 نگاه دارد از خواب روی بغایت منید بود معده را شریف کویند چون بخورد دندان را

نافع بود چون بر کزیدگی عترت نهند مفید بود و چون سوط کتد صاحب نماز بر که ظام بود
بر کردن وی سه نوبت مرقه و انکی از عصاره ورق وی بار و عن بقایت کمال مفید بود صاحب
بواسیر را مفید بود ورق وی نماز کردن که نهند بقایت موافق معده بود خوردن نماز کردن در
معد و زایل کند و اشتها آورد و سخن معده بود قطع فی کند که از بلغم بود چون با قدری عود با محلی
نخایند فواق خنثا ق را نافع بود مقوی دل بود و بر قافرا نافع بود بسیار خوردن وی حکم در خلق پیدا
کند و کوبید مولد ریاح مضر بود بصل و مصداق کوفس بود و کوبید بدل وی بود نه جوی بود
نعام پارسى شتر مرغ کوبید و جالینوس گوید که گوشت نعام بد کثیره الفضل و عذرا نعم بود از وی
گوید که گوشت وی غلبه بود و اصلاح آن مانند اصلاح گوشت بط کتد و این رضوان گوید پی
وی در اول پستان دافه بار در موضع که نهند افی بکزد و چون بوی وی بشنود غشی آورد و بود
کوبید بر او غلغل آورد و ماسیه بود غلغل قوی بر کزیدگی عترت نماز کردن تا شبیدن نافع بود در دما
که از وی بود و دهن **نقطه** و نوع سیاه و سفید بهترین آن سفید بود طبیعت آن گرم و خشک بود
در چهارم و اسحق گوید ترست و لطیف و غلغل بود سده بکشد و در ورکین و مفاسل و
لقوه و فالج و سفیدی که در چشم بود دفع کند و تر دل آید و بر و سر که کفن را نافع بود چون نیم
مثال از وی باب کرم پاشا منده مضمض بکن کند با دما بکشد و سر می شانه را سود دهد
و بچروده و شیشه پیر و ن آورد و بر کزیدگیها طلا کردن نافع بود و کرم در از حبس الوقع بکشد
و اسحق گوید مضر بود و شش و مصداق سر که کثیره ابوه و بدل نقطه سیاه قطران بود **نقد**
عصفت و کتد شد **نملک** شوز و درست و کتد شد **نعام** غلام الملک خوانند و ناما کوبید و آن
سپینه است بهترین آن بود که سبز و تیز بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و کوبید در دوا
و شیخ الدین گوید دفع عفونات کند و شیش بکشد و روم سرد و نافع بود و قلعونی صلب کرم را
بکشد حبس الوقع پیر و ن آورد و بچروده و سنگ بریزاند و کوبید با سر که پزند و روغن کل
سر طلا کنند نسیان صداع و اختلاط دمن را نافع بود و چون با شرباب پاشا منده فواق که از

بود

امتلا بود

امتلا بود زایل کند و بر کزیدگی زنبور نماز کردن با یک شمال کبچین خوردن نافع بود و بید
وی صداع سرد را نافع بود و غلغل فضلات بلخی بود از دماغ بدل آن با درج بود و این مولف گوید
ابو رجبان آورد است که بسیار باشد که سپینه نفع شود و حال آنکه عجین است و هیچ بلخی درین نیست
که سپینه است که نفع می شود **نمل** پارسى مور کوبید شریف گوید از قول تیا ذوق که مور بزرگ
که در کورستانها بود چون بر برص طوط کتد بعد از تنیدن زود زایل شود چون صد عدد از وی
در سج درم روغن زیتق اندازند و سه هفته را کتد پس در قصب مالند لغو شود آورد و چون
باب بحق کتد و در زیر بغل مالند بعد از آنکه تراشیده باشند دیگر موی نرود **نم** این مولف
پلنگ ترکی صیف دارد و استخوان ندارد و عجیده شود و اگر کسی باز می زند چهار ده روز از موش
نگه ندارند که اگر موش مجروح را باید بول درم اوقت کند و متعفن شود و اسطوطا لیس گوید
خون وی چون بر کلف مالند زایل کند و مغز وی بار و عن زیتق کد اخنه بخورد بر کیه ندر درم
را نافع بود و پیردی کرم و خشک بود و چون بدان دغان کتد فالج را نافع بود و این مولف گوید
که اگر زمره وی خشک کرد و باب محاض اترج بپایند و بر بقی مالند نافع بود و اگر موی وی در خانه
دو د کتد کتد و بکوبد و جاذبه کوبید اگر آدمی به کثارت در اعضای خود مالند و بر بپلنگ و در
جایگاه وی پیش او نشیند پلنگ را قدرت آن نبود که حرکت کند و زمره وی هم قابل است
و کتد شد **نمیسقن** کرسنه است و کتد شد **نوارس** نوعی از قنار است بزرگ و آن را شجر
القدس خوانند و مواک العباس المسیح کوبید در قنار کتد شد **نور** کلسن است شیرازی
امک کوبید نیکو ترین آن سفید بود و دست اب ندین بقایت کرم بود و ملطف و حرق
و اب رسیده چون دوسه روز بوی بکزد و نه حرق بود بلکه سخن بود و منقول وی بخت بود
پل نفع گوشت زیاد بخورد و سوختگی آتش را نافع بود و منقول وی معتدل بود و خشک نورد
بر موم منقی که خون روانه بود بر آن نهند خون را بپزند و وی مغز بود عقیف چون در حمام طلا
کتد و اولی آن بود که بعد از آن روغن بنفشه و کلاب و ثقل صفر و تخم خربزه و آرد برنج مالند

و اگر اعضا بسوزانند و دانه پیر و ن کنند روغن کل و آرد عدس و سرکه و طباب طلاکت
نافع بود و خوردن وی کشنده بود و علامت وی بود که جوشش من و در دمه سوزش
ان عمر البول و اسهال خون بسبب قروح اعضا پیدا کند و نور و بول پیر و ن آید و سره ای اعضا و
غشی احداث کند و حقان و مداوای وی بقی کشد بآب کرم و روغن بعد از آن روغن کل
و طباب اشتهای جرب از مرغ بار و غن بادام و لعاب بات نافع بود **نوشتار** معدنی و عملی باشد
و این تلکید کوید نیکوترین از طبعی و اسانی بود صفاتی مانند بلور و غافقی کوید کرم و خشک بود
در آخر سیوم ملطف و مزیب بود و سفیدی چشم را نافع بود و ملازه افتاده را حکم کند چون در خلق
و مند با او دید و دیگر و حقایق طبعی را نیز و ملطف و اس بود چون با آب در خانه بنشاند مابکریز
و اگر در سواخ مار ریخته میرد و چون باب سداب سحق کرده پاشا مند عمق از خلق پیر و ن
آورد و شریف کوید چون بر و غن پیر و ن در جوب سوداوی مانند حمام زایل کند و چون بخابند
در دمان افی اندازند بکش جوت بر و غن کل بر برص مانند بعد از تنقیه زایل کند و رازی کوید
بدان بوزن آن شب بود و بوزن آن نمک اندرانی بود **نواله** پارسی استخوان فرما کونید
طبیعت آن کرم و خشک بود و در وی قیض و جلا بود چون بسوزند ریشهای بدر نافع چون شفته
عمل کنند و سخن کوید و پیل کمره کشند معطره بر وی اند و در جوش کشند ریش چشم را نافع بود و اگر
خلط کشد یا سبیل الطیب نیکوتر بود در دره رویانیدن طبعی وی سبک پیر و ن آورد **نوی اسبلج**
الکابلی بهترین آن بود که بزرگ بود و سرد و خشک بود در دوام عمر البول را نافع بود مقدار
مستعمل از وی یک مثقال بود کونید مغر بود پیر و ن و مصاوی شراب بود **نوح** لبلابت و کشنده
نهن صاحب منهاج کوید جرحه الماست صاحب جامع جرحه البرست و مرد و کشنده شد **نشل**
عزیری است و کشنده شد **نیلو فر** لیسو فر خوانند بر بلی کرتب الماء و میونانی نیمقا کونید
و جب پیراجب العروس خوانند و کونید خلاف است و بهتم بین و نیکوترین نیلو فر بغدادی
است که کل وی آسمان کونی بود طبیعت **النم** دو نم است در دوام و سردی وی زیاد بود از تنفشه

و اگر

و کونید سر جوی در سیوم بود آب جوی پقی را نافع بود و نیلو فر در نهای کرم را نافع بود و کل او منوم بود
صداع کرم را سود مند بود و منع اعتدال کند و شوت باد کشند چون یکدر طرز وی یا شراب خشی شربا پیشا مند
و منی بندد و روغن و نم وی در دمانه را نافع بود و ضا کردن و نم وی ترق را سود دهد و چون در آب جوشانند
و بر سر بزنند حرارت را ساکن کند و نیلو فر حیوان مغر بود و بعد و جنانکه بنفشه و حوزن وی مغر بود و نشان
مصاوی بنات بود و بدل وی بنفشه یا خطی سفید و اصل نیلو فر مندی حکم پیر و ن و شسته باشد و نیلو فر
از او دید و طبیعت و نم که تعدیل آن بر غمران و از منی کشید **نیل** عصاره نیل است **نیلیا** قوت
و کشنده شد **نیثوق** او که است و کشنده شد **نیل** شیش است که عصاره وی را نیل کونید و نم
وی عظم کونید و نیکوترین و رقی وی بنری بود که برخی زنند و طبیعت آن کرم بود و در اول و خشک
بود و در دوام و کونید سرد است و در اول و کونید سرد است با اعتدال و متوسط بود و میان نری و خشکی
و قابض بود منع نفث دم کند و کلت و بهق را زایل کند و داء الثقب و سوزش اش را نافع بود
و خراجات بد که در اعضا بود صلب ریشهای غفن را نافع بود و سیر قحت کوید کان را که می کشد نافع بود
و عصاره وی نیز همین عمل کند و اسحق کوید سستی چون پاشا مد سود و هد با فلو س خیال و نم و اگر
عصاره وی بسر که حل کنند و بر ریش سر مالند نافع بود و اگر ادمان وی کشد بر خیار زیر منق ضما
کردن باقی صلابات آن بکند از اند و اسحق بن عمر ان کوید که بدل نیل بوزن آن اردو و دود
از امیثا بود **باب الواد** **واجد** بلغت نیل بمن لبلابت و کشنده
وبر فراست و کشنده شد **وبر** الارنب چشم هر کوشش بر شربان درید و نمند با صبر و دقاق
کندر و سفید و نم مرغ منع خون رفتن کند و **وبر اللتاج** چشم شتر سوخته چون سخن کشد در بینی و نمند
خون باز آیند و **وج** عود القح خوانند میونانی اقورون خوانند و پیارسی اگر خوانند قوت وی
نزدیک بایر سا بود و وز راوند نیکوترین وی فریط بود و نمشوی سفید پر کرده و طبیعت
آن کرم و خشک بود در اول درجه دوام و کونید در سیوم لون را صفاتی کرد اند و مخفف و
رطوبات مناصل بود باه زیاده کند و کونی را نافع بود و در پیر و نم و شش و در پیلو

و سینه و جگر و صلابت پیر و منصفه منق را نافع بود و بول و حیض براند و کوزیدگی مانوان را
سود و پیچیدگی چشم زایل کند تاریکی که از رطوبت بود و اسهال کوبیده صفا و بلغم را سود دهد و شترتی
از وی بکدرم بود و کوبیده مضربه بر مصباحی را از زایه بود و بدینگونه کوبیده در شکستن باد و
تقویت جگر بدل آن بوزن آن کمون کومانی بود و دودانک وزن آن ریوند چینی و اسهال بن
عوان کوبیده بدل آن بوزن آن و ربع وزن آن عود قوت عمل بود و کوبیده بدل آن بوزن آن
کمون دودانک آن را و نوبه و **حشیر** در منق خراسانی بود و طپست آن کرم و حشیر
کرم دراز و حب القح پیر و ن آورد و شترتی از وی یک شقال بود و بدل آن شیخا منی بود و **دوج**
پارسی یک خوانند و بزرگی وی اسفید هره و کوجک و آشپزی کوشش مایه خوانند و آن
نوعی از جگر و نست و جلوه و شترتی بود و بلز و ن پهن و پیچیده بود و دوج دراز و پیچیده
بود و قوت مانند صدف بود و بخاصیت مانند شترتی بود و این مولف کوبیده و دوج از جگر
ایرد و بجا آرنده میان سر اندیب و کوم و کوبیده اهل موضع شاخهای جبل باب فرد و بر نید و
دوج بر آن آویزده و بر آورند و در خاک کنند تا گوشت آن حیوان پیوسته نگاه پیر و ن آرد
و دوج بزرگ که از شتر کوبیده در غایت سفیدی بود و این مولف کوبیده و دوج دیدم که ظاهر و
باطن آن بنفایت سفید بود و در روشن مانند صدف کوبیده آن از نیگاه آرنده و **دوج** زردی
رطب است و گفته شد **دول** شیخ الریس کوبیده شکل و ربع و سام ابرص بود و دبنال وی
در از بوم روی کوجک و وی غیر سوسمار است و مخالف وی در شکل مبر بدن بود و گوشت
وی بنفایت کرم بود و نمک بود و گوشت و پیله وی خاصه چون طلا کنند در وی قوه جاذبه بود و جاذبه
سلی و شوک کند و سرکین وی مانند سرکین سوسمار بود و سفیدی چشم زایل کند و موی بر دوا
الشلب بر وی باند و سرکین وی و دوج و قوبار نافع بود و شترتی کوبیده چون بکشد و همان
با خون وی در یک اندازند و بر و غن پیزند تا ناسود و جهت قرحه که در سره کوهان بود و دوج
معالیه از این بود و رازی کوبیده مفر روی چون در قضیب نالند قضیب را محکم گردانند و سلم

کنند

کند بنفایت و بدل پی وی پی متفقد بود و **دول** مایه متفقد است و گفته شد و **راجا** بزرگرمه انبساط
و گفته شد و **رطورا** اسطافینس است و گفته شد و **رس** نبات نمنی بود نبات وی مانند
بنات کج بود و کوبیده یک سال بکارند و ده سال باقی بود و هر سال شتر دید و این مولف کوبیده
در رس در امن کوبی کارند که آن کوه را مدخ خوانند و بلندی آن کوه و حوالی آن پست و سرنگ
بود و یک راه پیش ندارد و نیکوترین آن بود که تازه و سرخ رنگ بود بزرگی زنده مانند لون
عصه شکل کل یا بوزن بود و طپست آن کرم و خشک بود در دوام قابض و لطیف بود کلف
و نمش را نافع بود طلا کردن چون پاشامند و صحر را سودد و پکنک بر براند و در دمانه سر و
نافع بود و مقدار شترت از وی یک درم بود و اسهال کوبیده مضربه شش مصلح وی عمل بود و کوبیده
جامه که بوی رنگ کرد و یا شند مقوی باه بود و پوشیدن آن **در** جل خوانند و پاری کل خوانند و در
نوزی و زمری که بود آنرا و در خوانند و کل سرخ را جوم خوانند و کل سفید را و تیر خوانند و نیکوترین
آن بود که تازه فارسی باشد که منور تمام نشکفته باشد و رایج وی قوی بود و بنفایت سرخ بود
و طپست آن مسیح این الحکم کوبیده در دست در اول خشک است در اول درجه دوام و کوبیده
در سوم متوسط بود در غلط و لطافت و کفایت وی قوی بود از قبض و وی مقوی اعضای باطن بود
و لته و اسان مصلحت بن عرق بود و در عام چون بخورد عالج و قطع نایل کند و چون سخن کرد و
استعمال کنند سج بن ران و فعل را نافع بود و وی معده و جگر را نافع بود و سده که در جگر مبر بود
از حرارت بکشد و خلق را نیکو بود و چون باصل پیزند و بدل غرغره کنند و بپسکن و جع منفذ
بود و چون بروج طلا کنند و طپس وی گفته کردن قرحه اعمار نافع بود و تروی سهل بود و
باصل پیزند و بر مقدار نافع **دول** درم از وی ده مجلس براند و سه درم از وی چهار
تب ربع را نافع بود و خشک وی سهل نبود و چون باصل پیزند و بر مقدار نافع **دول** از
نافع بود و چون در دمان نگاه دارند شتر و قلاع زایل کند خاصه چون باصل کافور بود و
بوییدن تازه وی صداع کرم را ساکن کند قوت دل و دماغ بدید و در بعضی دمان زکام

آورد و بعضی با شری و مصداوی بوییدن کافور بود و چون بر وی خسبند قطع شتوة باه کند و
 دفع مغرت وی بکب الزم کنند و شیخ الریس گوید جوهری مرکب بود از گرمی و سردی مانند مور
 سردی وی دو دوام و گرمی در اول درنگین بود و پیوست و عطریت ملایم جوهری بود و غشی خفیان
 گرم را نافع بود و چون آب وی اندک اندک بچکانند و در **الجار** و در الفجار خوانند و این ماسوی
 گوید که آن کلیست که اندرون وی سرخ بود و بیرون زرد و طپست آن سرد و خشک بود و
 بشیرازی اندک کل قیحه خوانند با صفتی کل دورنگ و بیارسی کل دوروی گویند و رازی گوید
 بهار است و در **منتن** کلیست بدوی بلون مانند کل سرخ و از انقون خوانند و طپست
 وی گرم و خشک بود و وی عرق بود مانند عاقره قمر و در **الحیمه** نوعی از عود الصلیب است
 که از او کبر خوانند و گفته شد و در **الزنبه** و در الزوانی نیز خوانند و آن کل فطی است و
 گفته شد و در **فراش** این النعمان است و گفته شد و در **الحک** کبک است و گفته شد
 و در **صینی** نرین است و گفته شد و در **شات** مرغ آبی خوانند که گوشت او شکم بند و در
 و شوارم غم شود و باید که بر کمر نهند و در **الخوخ** برگ ششالو چون بر بدن طلا کنند
 قطع بوی نوره کند و اگر آب در گوش چکانند گرم گوش یکشد چون بر ناف ضا د کنند گرم
 فکم یکشد و در **الطراف** برگ کز قابض و یابس بود و چون پیرند و بر سینه زنند آب آن
 بر وی میرند و نافع بود و مقوی لشه مرقی بود و در **الدب** برگ چنار نیکو ترین آن
 ناز بود و طپست آن سرد و خشک و در نهای گرم را نافع بود که در زانو بود و ضا د کردن چون
 کوفته بر ریشهای تراشند خشک گرداند و سوختگی آتش را نافع بود و وی بد بود و بخلق
 و پیتی و چشم و گوش و از خواص وی آنست که خفاش از وی بیمد و در **الغرب** برگ و زک
 چون کوفته بر جراحت باشند گوشت برویاند و آبش اشامیدن علق از خلق بیرون
 آورد و در **الکرم** برگ زر چون نیکو بکوبند و بر سر ضا د کنند صداع که از گرمی بود و
 ساکن گرداند و ضا د کردن با رامک بر تنی گاه قطع اسهال کند و خاییدن وی مقوی لشه

علاج کرم تشنگم

انفی

مسترقی بود و در **النز** و نیکو ترین آن بود که از سر و کمن گیرند و طپست آن معتدل
 بود و گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود و قابض حکم بالذبح و در **الاجاص** برگ الوی
 سیاه چون با شراب پیرند و بدان غرغره کنند قطع سیلان مواد از ملازه طلق کند چون منجمد
 کنند منع سیلان مواد از لثه کند و در **العلیق** در علق لثه شد و در **البلوط** سرد
 قابض بود و اندک خفیفی اشته باشد چون بکوبند و بر جراحت باشند گوشت برویاند
 بحال محنت آورد و ریشهای دشوار با صلاح آورد و در **الزیتون** معتدل بود و گرمی
 و سردی خشک بود و در دوام و چون بسوزند قایم مقام قوتیا بود در دار و نای چشم و چون نهند
 در سر که در دندان را نافع بود و آب بخند وی چون در دمان نگاه دارند و قلاء را از ابل کند
 و در **زیتون** چون بر دهن طلا کنند سودمند بود و چون با آب غوره پیرند منبذ انگیم
 مانند عمل کرد و در دندان خورده طلا کنند قطع کند و در **شوکة المصریة** بر درخت نامی طلا
 است و گفته شد و در **السهم** برگ کفزد سرد و تر بود و چون بکوبند مویر ابدان بشویند و از او
 نرم گرداند و خشکی و یواز ابل کند و در **الکبر** در کمر گفته شد و در **الحنظل** در حنظل گفته شد
 و در **السورجیان** در شبلیه گفته شد و در **الانج** در انج گفته شد و در **التوت**
 در توت گفته شد و در **الجوز** محض بود و در قابض بود و چون بجایند و بر ریش نهند سود و
 و بشه پاکه در دهن بوی نافع بود و در **زیتون الهندی** گویند طایفه سفت و گفته شد و در **القار**
 در غار گفته شد و در **النبق** برگ کنار معتدل و محض و قابض و لطیف بود و مقوی
 شمر بود و منفع او رام و در وی تحلیل بود و در **شجرة البیق** در داد گفته شد و در **المصطکی**
 در مصطکی گفته شد و در **جبه الحنظل** در جبه الحنظل گفته شد و در **السوسن** معتدل بود و گرمی و
 سردی و خشک بود و در اول محض قروح و بشور بود و چون بکوبند و آن با خندلی افکند بگذرد و در ورق
 سوسن سفید صلابت هم را مفید بود و در **الخلاف** در وی مرارة و اندک قبض بود و
 طپست آن سرد و خشک بود و عصاره وی در پیروز صلابت و سد آنرا نافع بود و منسل

صغری حق بود و سودا و بلغم باطن و صرع و کزیدگی عرق راناق بود و شامیدن تا یک درم
 بر شرباب و چون خنک و کشته از پیر و نافع بود و بول براند با سبب خفین و احتساق رحم را
 مفصل و نقرس و ادویهای کشته و **ورق المازریون** در مازریون کشته شد و **ورق**
السرمنق در سمرق کشته شد و **ورق العلیق** کل شکل بود و سرد و خشک بود
 و قابض و بخت اختلاف دم راناق بود و نفعش آن و در ب و صفت معده را نافع
 بود و **ورد اللوز** بهار بادام پیرو بود و مقوی دل و دماغ بود و **ورد السفرجل**
 سرد بود و مقوی دل و دماغ بود و **ورد التفاح** مقوی دل و دماغ بود و **ورد الکمری**
 طبیعت و منفعت بهار بود و بادام و سیب مانند یک و دیگر بود و **ورد انجری** در خمری
 کشته و **ورد الباقلی** کل یا قلی سرد و تر بود و میکن حرارت دماغ بود و چون بحق کشته در لوز
 رصاصی و در آفتاب نهند خضایی نیکو بود و موی را و **ورد اخشاش** کل خشاش سرد
 و تر بود و مسکن کرمی و خشکی دماغ بود و چون بر سر خنک کشته بهر راناق بود و منوم بود و
 مسکن صداع کرم بود و **وزغ** نوعی از سالامند راست و نجلی از وی که جگه بود و از
 خواص او است که عرق فرورد و گوشت او هم قاتل بود و اگر در شرباب افش و بمیزان
 شرباب هم قاتل بود و گویند وزغ هر است تحقیق و کشته شد و **سج** نباتت کوی
 که بر سنگ روید در بهار و بوی لیمو کندی شیر از آن از الیمو دار و خوانند طبیعت آن
 گرم و خشک بود و **سم** ورق البیل است و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک
 در دوام و در وی قبض و جلا بود و موی را خضاب کندی خاصه چون با صابون و **سج**
الاذن چوک گوش چون بردا خسر طلا کندی نافع بود و بر شقاق طلا کندی نافع بود
 و بر کزیدگی افعی نبات نافع بود و چون بشکند و **سج** کوایر النخل این سخن گویند
 عکرت و کشته شد و صاحب جامه که امید خطاست و مولف گویند تحقیق آنرا موی
 نخلی گویند بزبان مکر داران از آن بر موم خوانند و دیتورید و س گویند عکلی

خوشبوی

خوشبوی بود مانند میوه و آن تحقیق مویهای خلی است و در عکله کشته شد و طبیعت آن گرم بود در دوام
 نزدیک سیوم و جذبی بلج کندی از بر آنکه جوهر او لطیف بود و اگر بخورد کندی سر نه کندی نافع بود و چون
 بر قویانند زایل کند و مولف گویند در دفع غرق و کسر و افشادن از جایی همان عمل کند که مویها کند
و سج اشت است و کشته شد و **سج** فردی کرم و خشک بود سخن قوی باشد و در وی اعانه باه بود
 و کج جاع بود و کرده و پشت را نیکو بود و خوردی و علاج را مضر بود و ادمان پوشیدن وی نافع از بواسیر
 و **غده** بادجانت و کشته شد و **قل** مثل خشک است و در مثل کشته شد و **ولیع** جدا است و کشته شد
 و **دین** انکور سیامت و کشته شد در عنب و **دین** کل بنید است و در در کشته شد و طبیعت آن سرد
 بود و دوام داد اعلم با **سج**
 فاقله لغت است و کشته شد **ماکول** گویند جفیل است و گویند تحقیق تراب المالک است و کشته شد
مبید حب حنظل است و در حنظل کشته شد **مکبه** حار قبان خوانند و عرق قبان نیز گویند و آن
 جانور است که یک بسیار پای که در زیر خرم اب و در جای نم ناک بسیار بود چون باشد اب پاشانند عمر
 البول بر قانرا نافع بود چون بحق کندی و در پوست انار کندی بار و فن کل و کرم کندی و در کوش
 جکانند در کوش راناق بود و اطهر و نفس گویند اگر در خرقه چند و بر صاحب بت بندند زایل کند
مد پارسای سلیمان علیه السلام گویند و با صندلانی شانه سر گویند فافق گویند گوشت وی چون
 پزند با آب شبت و بخورد صاحب قوی گوشت وی بد مند و اب وی پاشانند نافع بود و در خواص
 آورده اند که اگر چشم وی کسی بندند که نیان بروی غالب بود نافع کند و اگر کسی بندند که از رنج
 بدام نرسد اینم کرد تا آن با وی بود و اگر نیز آید اگر د باشد موافق بود و اگر بر وی بخور
 کندی در خانه کزندگان بگریزد و اگر آدمی با خود دارد و اگر کسی با خود دارد و بر او بر خرم رود و بروی
 ظو نیاید و خون وی در سفیدی چشم جکانند زایل کند و اگر مقروی بخورد کندی در برج کبوتر سبج
 جانور موزی کرد آن نکرود و اگر مد کشته درست بر در خانه پیاویند که در آن خانه بود اگر
 چشم بد اینم باشد و اگر معای وی خشک کندی و بحق کندی با سوسن و بار و فن کندی پامینه ند و بعد از

الوقل بالتسکین
 سحر الملح صحاح

الولیع الطلیح
 نافع الطلیح صحاح

در سج

یک ساعت پیش از روز و بر موی مانند سیاه کند و جعد گرداند و اگر لایق و پیرا با خود نگاه
دارند و مان و پیرا دوست دارند و اگر بال و می نزدیک مورخو رکتد بگریند گوشت وی
چون بوز رکتد مورخو را تاغ بوه با کسی که بر زن بسته باشند یکش ده شود و دل وی چون خشک
گشت و بگویند با طلا پاشا مانند قوت باه بد و کشتیب و زبان دراز ترین پری که در
بال وی بوه بوست بنزند و در بران راست بنزد و بر جاست قوت **دهم نو** قوت نو
وان ثمر درخت عود است بمقدار قلقلی بوه اندک گوشت و بزرگی بابل بود و از وی بوی
عود اید طپست وی معتدل بوه و گویند کرم و تر بوه صاحب منهاج گوید مقوی معده بوه
و مضغ وی بد بوه و بول براند و سنگ بر براند و اسحق بن عمار گوید در دملق را تاغ بوه
و شکم براند و بدل وی بوزن وی قاقله کبک است **مر** عروق الصغیرت و کشته شد
مر قلوب نقل الیهودی که گویند و آن نوعی از مندیای بریت و بخی گویند نوعی از شجارت
و شرمین گوید که بقل الیهودی که قرضه است و آنچه محقق است مر از ام قلوب خوانند پیارس
تور و شتی و آن از انواع کاشتی بوه بوی و در مندی با کشته شد **مر فولیون** نام است گفته شد
مر طمان قوطمان گویند و آن حبست در میان کند و جو بوه و طپست وی معتدل
بوه در میان کرمی و سردی و میل بتری داشته باشد و اگر سرد بوه گویند بنایت کرم بوه و شک
و وی مختلف بوه بغیر لنع و در وی قبض بوه و تحلیل **مر ارجان** و در افشان تیر گویند و معنی
آن مر از کوبه و بر یابی فاشر خوانند و کشته شد **مر اسفند** مل است و کشته شد **مشیتیل**
خشیتیل است و کشته شد **مر دمان** عود مندیست طپست آن کرم و خشک بوه
در سیوم بجاست ترس اسودد و بدل آن قنطور یون و دقیق بوه **مر بنت** برج ماز رشت
و کشته شد **ملیون** بطنج است و کشته شد **ملقما** مندی است و کشته شد **ملیوت**
ملیوت و آن ع سلق جنلی است و در حاضر کشته شد **ملیان** شامتیج است و کشته شد
ملیون پارسی مار جوید گویند و مار کیا گویند و اهل مغرب و اندلس اسفراخ خوانند و بیوتین

ان پستان

آن پستانی بود تازه و طپست وی کرم و تر بوه و گویند معتدل بوه و کوی کرم بود و ورق وی تازه
رازیانه بود و صفت تخم او کشته شد و این مولف گوید اغلب نباتات وی از این درخت انار پیرون
اید و بد درخت انار پیچیده شود و وی منتهی سه و اعشا و محلل آن بوه و طنج آن عرق النساء پیرقان
و در معار اناف بوه خاصه طنج اصل وی چون با شراب بنزند و طنج آن پاشا مندی کزیدگی تیلارا
نافع بوه چون طنج وی مضغ کشته در دندان را ساکن کند و تخم وی حین عمل کند و دشوار
را بیدن را سود دهد مخن کرد و دشوار بوه منتهی معتدل تقطیر البول که از برودت بوه و پیری نافع بوه
در دشت و ورک کهن شده و سینه و شش را بکوبد و طنج وی را چون سکه پاشا مندی میرد و آب
تخم وی شک کرد و دشوار بریزد چون با عمل و قدری روغن بلبلان پاشا مندی و وی معده را
مضغ بوه و اولی آن بوه که بوشانند بعد از آن با گوشت بنزند و مری و زیت اخذ کنند و طبری
گویند اگر وی خشک بر دندان نهند فلع کند و وی صاحب فلاح گوید و اگر وی سخن کشته و برین
دندان نهند اگر فاسد شده باشد فلع کند و اگر در مندی بوه در دکان کند و بول گویند طنج اصل
و پیرا باه ناید و کند و بدل آن خجل بوه **منک** زبان مندی طلیت است و کشته شد **مند با**
پارسی کاشنی گویند بری و پستانی بود بر پیرا یونانی ثقیس و مخور یون گویند و ورق وی
هم از پستانی بوه معده نیکوتر بوه و پستانی را انتر بقیا خوانند و آن دو نوع بوه یک نوع و ورق
وی این بوه نزدیک بکامو و یک نوع و ورق وی باریک تر بوه در طعم وی تلخی بوه و نیکوترین
آن پستانی و تر و شرمین بود و فاضله بین آن شای بوه و انداز انطو نیا خوانند و طپست آن سرد و
تر بوه در اخدر جا اول گویند سرد و تر بوه در اول گویند و خشکی وی در دوام بوه و بوی و پیرا پارسی
طخنتوق گویند و تلخ بوه و رازی گویند اقوی بوه از پستانی در جمیع افعال و عصاره وی استقار
نافع بوه سه و جگر یکشاید و دفع سمها کند چون پاشا مندی خاصه مغرب و زینور و مار و تب ربع
رازیل کند چون آب وی یا زیت سیاه مندی با و زرم او و بهای کشته بوه و مقوی قلب بوه چون
پاشا مد و لین وی بنید و چشم را زایل کند و مندی بای پستانی پرورد و وی دو نوع پشته بوه که در بری

مر
تر

مقوی معده بود و سده و جگر بکشد و پیر جرات و صفا و خون بنشاند چون و آب و پیرا بکشد و
 با بختین پاشا منده بکشد و در طوبت غنن پاک کند و پتهای در از راناف بوه و کاشی کیوس
 نیکو دپد و فاضل تراز کا بویوه و در تپان تلخی زیاد کرد و سبب کرم باس اندکی
 حرات و کشته باشد نزدیک با اعتدال و صفا کردن و خفان و نافع بوه با آرد جو و با سفید
 طلا کردن میرد بوه صفا کردن بر ترس نافع بوه و در چشم کرم راناف بوه و منده با مسکن غشیان
 و همچنان منزه بوه حرات معده دفع کند و شکم بندد و تپ رنج راناف بوه کرم کیوس جانوران
 و احتی سام ابرص را صفا کردن با سویق نافع بوه و تو می ار کا بستی پوی مست که انرا خند ریل
 خواتند کشته شد و کاشی شامی که انرا انطونیا خواتند معتدل ترین کاشی با بوه کیوس وی نیکو تر بوه
 میج کوبیده وی میان کاشی و کاشی و ظلمی کوبید لطیف تراز کا بویوه غذا اندک تر دپد و
 چون ورق وی را بکوبند و بر ورم نرم نهند بکند از دوسر و کند و آب وی بآب راز یا نه تر بوقار
 نافع بوه و از تخم وی بوقار بوه و در منصف پوست و وی پستمل بوه **منوم الجوس** و انده
 و کشته شد و ان درخت است که در حوالی فارس می روید مانند درخت یا سمین و جوس در
 وقت زرمه استعمال میکنند و شکوفه ان بکسطه اشبیه ماند **موفقا بقون** و او فاریقون
 و اندر و سامین نیز کوبند و ریون نیز کوبند و ان دازی رومی است و ان قصبانی و زرمی
 حبیب سرخ رنگ ساق ماند بغایت سرخ اگر چه صاحب منهاج آورده که سرخی وی از سماق بوه
 هم که آورده که حب لبان است و مرد و سهو کرده است طبیعت ان کرم است و سیوم و شکست
 در افران ملطف و خلل در ارم بوه صفا و کد دین و ورق ان سوختگی انش راناف بوه چون پزند
 با اثر اب پاشا منده جمل روزی در پی عرق راناف بوه و حیض و بول براند و کز از را سود دپد
 و شتره وی سهل برده بوه و بپند از و اب در رق وی چون پاشا منده نفوس راناف بوه و
 بر نفوس کوبید بدل وی بوزن وی از بوه و نیم وزن ان بکه **موج** و موفد اس
 نیز کوبند و ان عصبی الراء است و کشته شد **موفقا بطیب** اس صاحب منهاج کوبید عصاره

لحم القیتل

کثر

الف

لحم القیتل است و کشته شد **موفقا** و خس الحار است و کشته شد **میفان** قبل بریت و
 کشته شد **مبل** و مال بو است و ان قافله صفا است و کشته شد **میسر** کنگر بریت و
 در از قدان از یک کز زیاد بوه و میانه ان تنی باشد و شکوفه ان پهن باشد بلون بنفشه
 با خ سفید شده میان شکوفه مانند پیر شود و اگر از ان پیر در کوش و دگری آورد **میردن**
 نفع است و کشته شد و الله اعلم **باب** **الیا**
یا سمون یا سمین است و محلاطه تر کوبند و پیر از کل یا سم خوانند و ان سفید و زرد بوه
 و کوبند از رقی نیز بوه عیسی بن ماسه کوبید و نوع است زرد و سفید و سفید بقوه تر بوه
 در حرات پوست خوشبوی تر بوه سیج بن الحکم کوبید که طبیعت ان کرم خشک است در آخر
 درجه دوام و اول سیوم محلل رطوبت بود و کلف زایل کند و صداع یعنی را نیکو بوه بوبید
 ان رواج غلیظ که در دماغ بود تحلیل دپد و مقوی دماغ بوه و اصحاب لغوه را و فایده راناف بوه
 منفع سده بوه و عرق النسا راناف بوه و نوع زرد و محلل و سخن در عنوسه بوه و کرم کوم را
 نافع بوه و وری مزاج را صداغ آورد و صفا وی روغن کل و سرکه بود و دیستورید و کس
 کوبید کرم که در روده بوه و حب الفوع و حیات پیر و ن آورد و چون سخت کرده با غسل پاشا منده
 شریف کوبید یا سمین سفید را مروزه درم از اب می پاشا منده قطع توف از حاکم کند چون
 خشک کرد و سخن کنند و بر موی سیاه پاشا منده سفید کند **یا قوت** نیکو ترین ان
 سرخ رمانی بوه و سواس سوداوی و خفان و ضف ل راناف بوه و کوبند چون از خود
 پیا ویزند منع جود دم کند و وی بغایت صفرج بوه تا حدی که در دمان نگاه دارند و تفرغ
 بخشد و ابن مولف کوبید یا قوت بخاصیت روح را تربیت کند حرات غریزی را
 بر افروز و جلا قوتنهای حیوانی را تقویت کند چون در دمان نگاه دارند بنشانند و نشاط
 پنهانید و خون را صافی کند تا جلدی که اگر بوم ده بندند خون وی دیو تر افسرده شود و
 دارند ان در چشم مردم با شوکت و میبیت بوه و از علت طاعون و از فساد و با

ایمن بود و معاینه حضرت زمره مایه کند و در دار و مایه چشم روشنی پیغمبر اند
 و صحت چشم نگاه دارد **بیر روح** دو نوع است یکی بخ لعاج خوانند و یکی رایبر روح الصنم
 و آن بخ لعاج برست و بصورت انسان بعد از رایبر روح الصنم خوانند از برای این مولف گوید
 در حد و دگر شیر از تر دیک قلع شیر یاری می باشد و قدان از یک حب کوناه تر بود
 و دست و پای داشته باشد و بلون سفید بود و بعضی گویند ویراسک می کند از زمین و این
 معتول نیست و نیکوترین آن بعد که فرو باشد و طبیعت وی سرد بود در سیوم و خشک بود در
 اول سیوم مخدر و سبب بود و اگر بورق وی برش را با مالند یک صفت زایل کند لیکن اگر
 کند و بر روی صلب و دو سیلات و خازیر طلا کردن نافع بود و بر روح را چون بگویند
 و بر مایه صلب نهاد که زایل کند و اگر کسی با احتیاج بود قطع عضوی در شراب پاشا می خورد
 شود و از حوزون وی همان عارض شود که از خوردن افیون و وی سبب منوم بود و اگر
 در شراب کشته مستی زیاد کند و بدترین وی پوست بود و بوبیدن و ورق ای سفید بود و از
 ساق نبود و در خواستد سبب بود و مداوی وی بنی کتد باب کرم حمل و شبت و مصلکی
 و صفت و مر و سفید و شیر تازه و اشامیدن بر روح را در محبت خواص بسیار است و گویند که اگر
 کسی با جسم شخصی که خواهد چون بر روح بکند در زمان شیر بود و آن عوض بر روح که بپندارد
 آن شخص را همان عضو جدا کنند و خیلی خواص دیگر دارد که غیر طبی است بدان سبب اینجا میا و جمع
بنوع مبنائی که وی از حق بود سهل و منقطع بود از استیع خواستد مانند شرم و عشر و لاغیه و
 مازپون و عطینا و امثال آن و اصناف آن بسیار است و همه بد باشند و اقوی ترین
 آن لبن بود پس تخم بر ورق و طبیعت آن کرم و خشک بود در چهارم آن بود که در دو لم
 تا سیوم از خواص وی نیست که چون در بر که آب اندازند که مایه در آن بود جمله بر روی
 آب افتد و لبن وی موی سبز چون بدان طوطی کشته خاصه در افتاب و آن بعد از آن
 بود و بد ضعیف بود و اگر مکرر کنند دیگر نر وید و اگر بر دندان خورد و جگانه قلع کنند و

بواسیر را قلع کند و مسهل بلون و اخلاط لزج بود و غلیظ متعنت مریک از تنوعات در باب
 خود گفته شد **بمخض** نوعی از کرفس بزرگ است و آنرا مشرقی خوانند و انواع کرفس
 گفته شد و گویند فوا سالیون است و هم گفته شد **بیزه** قوس است و گفته شد **بید قه**
 ماما اقطی است و گفته شد **بیر روح** پیاری موش دشتی گویند و گوشت وی غذا بسیار ده
 و شکم بر اند **براع** قصب بود و پیاری می گویند و در قاف گفته شد **برامیج** مایون
 است و گفته شد **بیر نا** صا است و گفته شد **بیشب** خواستد و در ج الیش گفته شد
بمعوب کبک نرست و در قح گفته شد **بعضید** خندری است و گفته شد **بفحصا**
 ریاس است و گفته شد **بیطین** نزدیک عام کد بود و در لغت درختی که ویرا
 ساق آنرا شسته بنود مانند کد و خربزه و خنظل و خیار و امثال آن را تطین گویند
بلیج خود منند سیت و گفته شد **بیم** شنبین است و گفته شد **بیبوب** خرنوب بنطی است
 و گفته شد صفت وی و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم خشکی می گویند در دوام بود
 و گویند کرم بود و آن در صحرایا و در بن پستانها روید و ثمر وی مانند کد که گویند کوچک
 تر بود و بلون سرخ بود که بسیاری زنده در معرب الکلی خوانند و دانه وی و دانه
 خرنوب شامی مانند یک دیگر بود و بطین وی منضمه کردن درد و دانه از نافع بود و طبیعت وی
 نشستن مقوی سفلی بود و جهت سیلان حیض منوط خوردن و خوردن برفتن نافع بود و معصوم
 اسهال را ساکن کند و تا لیل زایل کند چون بدان بالند سخت و خلط وی بد و ثقیل بود خاصه
 چون تر بخورند و شیرازی کرده خوانند **بیتون** نافی است و گفته شد **ببنق** بلغم اهل
 اندلس آنچه است و گفته شد **بنیم** بنایت کمر شیرازی ثقیل دارد و خواستد و در جبراحتها
 استعمال کنند و زخمهای تازه و الله اعلم بالصواب

~~507~~

250

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة على خير خلقه محمد وآله
اما بعد بدانکه این مقاله دوام است از اختیارات بدیعی که در خواصم کرد

در مرکبات مستعمله و الله الموفق و ان شتم است بر ابواب **الباب**
الاول فی المفحات **مفع** یا **قوتی** خفقتان و دسواس را نافع بود و ذکر را قوت

دهد و نشاط آفرید و خاصیت این بسیار است اما آنجا که گواه کردیم **اخلاط ان**

مروارید ناسفته شد درم سد چهار درم یا قوت رمانی دو درم در محلول و تقریر
محلول از مرکب شغالی مجر لازم بود یک مثقال و نیم لعل حقیق مجریش از مرکب شغالی
صندل سرخ طین مخموم از مرکب و مثقال کشنیر خشک تخم کل از مرکب سه مثقال در
بعضی از آنجا افتیمون کسش درم میبکشد سادح مندی زرنبا و در وچ عقری از مرکب
یک درم و نیم عود مندی پوست اترج کا و زبان از مرکب سه درم بهمنین از مرکب
بادرنجبویه ریوند چینی از مرکب دو درم تخم کاشنی کا فور قبصوری عنبر اشهب
از مرکب سه درم مشک ترکی نیم مثقال ابریشم سوخته سه درم شیر آمله ملبله کابلی از
مرکب بیت درم کلاب نبات مصری از مرکب یکین شراب سیب اب انار شیرین از
مرکب ده مثقال اگر چه در اینجا اب انار شیرین جمل درم میبکشد اما این نسخه مستعمل است
شراب به بیت درم دارو کا کوفته و پنجه نبات با کلاب بکد از نند و اشربه با آن بتوان
آورند و دارو فایده ان میرشد و در طرف چینی کشت و جمل روز در میان جو نهند شری
یک درم نایک مثقال **مفع** خفقتان و دسواس را نافع بود و ضعف دل را
زایل کند و نشاط آورد و خاصیت این بسیار است اما آنجا که گواه کردیم **اخلاط**
آن مروارید سید از مرکب پنج درم کهر یا دو درم و نیم صندل اعظم طباشیر از

و شراب سیب

میکرد

مرکب چهار درم کا و زبان پنج درم تخم کاشنی دو درم و نیم در وچ عقری یک درم سادح مندی
دو درم و نیم افتیمون و ق کل سرخ از مرکب سه درم زرنبا و دو درم تخم بالنگ تخم
فرخ شک از مرکب دو درم و نیم و در بعضی نسخه سه درم و نیم منامکی میبکشد زعفران
عنبر اشهب از مرکب یک درم کا فور تخم لدم مشک داکلی عود خام پنج درم کشنیر خشک دو درم
و نیم حشاش سفید بنفشه کل از منی از مرکب دو درم ورق طلا و نقره از مرکب یک درم
و اگر از مرکب شغالی کشتناید لعل نیم مثقال جمل کوفته و پنجه شراب سیب خالص
حاضر میرشد شری یک درم یا یک مثقال **مفع** خفقتان کرم راسود مندی و
قوت دل دهد **صنعت ان** ورق کل سرخ طباشیر از مرکب دو درم کشنیر خشک بریان
کرده صندل مقاصری از مرکب یک درم مقتر حنیا رین مغز تخم کدو از مرکب چهار درم
تخم نوک چهار درم بهمن سفید کا و زبان از مرکب دو درم زرشک بی دانه شش
درم مروارید ناسفته کهر یا سید از مرکب نیم درم و در بعضی نسخه کا فور نیم درم و زرنبا
داکی میبکشد مجموع را کوفته و پنجه و نبات بصری پید مشک بقوام آورند و دارو کا
سید ان میرشد شری یک درم یا یک مثقال **مفع** کرم خفقتان سر در را
شود مندی **اجزای ان** کا و زبان بهمنین بالنگ و از مرکب شش درم ابلج
در مثلث خیسانیده و خشک کرده و بریان کرده بیت درم تخم فرخ شک
مشت درم عود قاری ده درم کل مخموم مروارید ناسفته از مرکب شغالی عود
یک درم سید کهر یا فرقتل زرنبا کشنیر خشک از مرکب دو درم کبابه سه درم ورق
کل سرخ صندل مقاصری از مرکب پنج درم عسل ملبله چهار یکی یا قوت احمد زرنبا
از مرکب نیم درم دار چینی دو درم زرنبا و سه درم در وچ یک درم و نیم منقی بهمن کد
سفید یکین و نیم کهر یا و سید را باید که سوخته باشند دارو کا کوفته و پنجه قند
صافی کنند و بقوام آورند و عسل ملبله و منقی کوفته بر سر آن کتند و دارو کا

تخم بالنگ بزرگتر است

نقر محلول

بران برشته شرتی بکشتن **بومع** **سرد آفر** خفتن و ضعف دل که از گرمی بوزایل
 کند **اخلاط ان** طباشیر دو درم کا و زبان ده درم شیر آله پا نژده درم عصا
 از شک پنج درم بهمنین از مرکب چهار درم ورق گل سرخ پنج درم درون عرقی دو درم
 کشنیز خشک پوست پرون پسته مر و اید ناسفته کمر با سوخته بسد سوخته ابریشم شسته
 از مرکب دو درم زعفران نیم درم یا قوت احمد چهار دانگ ورق زرد یک مثقال آب سیب
 ترش آب حاض از مرکب جمل درم قند سفید از مرکب دو مثقال قند بخواهم آورد و دار و
 بران برشته شرتی بکدرم **بومع** **کرم نوعی دیگر** خفتن و ضعف دل سرد را نافع
بومع **اخلاط ان** زربنا و درون عرقی کا و زبان از مرکب شش درم بادرنجبویه
 سه درم کوفته و پنجه شراب سیب برشته بعد از آن بصل کف گرفته برشته شرتی بکشتن
مفرج **جوانم** **نسخه فواجه رشید** خفتن و سواس و ضعف دل را سود دهد و جگر و
 معده و کرده و مغز را قوت دهد و لون را صافی کند و نشاط تمام آورد و ماده های
 سودایی را دفع کند و بنایت قوت دل و دماغ دهد و خواص این بسیار است اینجا کوتاه
 کردیم **صفت ان** یا قوت سرخ دو مثقال یا قوت زرد چهار مثقال یا قوت کیود چهار
 مثقال یا قوت سفید چهار مثقال لعل و فیروزج نیشابوری از مرکب سه مثقال زمر
 بکشتن نیم عقیق چهار مثقال جریشب سه مثقال لوکون ناسفته چهار مثقال بسد
 دو مثقال کرباج لاجورد از مرکب دو مثقال تخم فرخ خشک پنج مثقال ابریشم محرق
 سه مثقال ورق قرقل سه مثقال پوست پرون پسته چهار مثقال آمله مقشر ده مثقال
 پوست سلیله کابی ده مثقال بادرنجبویه چهار مثقال کل نیلو فرسه سه مثقال تخم
 بادرنجبویه قرقل و در چینی کباب چینی از مرکب سه مثقال کا و زبان پنج مثقال عصا
 زرشک پا نژده شش عود قمارس چهار مثقال بادرنجبویه دو مثقال درون عرقی چهار
 طین ارمنی دو مثقال طین محترم چهار مثقال طباشیر سفید پنج مثقال عنبر اشهب چهار

از مثقال

چهار مثقال مسک یک مثقال و نیم ورق زرد ورق نقره کل و در چینی از مرکب چهار
 کا و زربنا چینی نیم مثقال قاقله کباب سه مثقال سنبل الطیب سادج مندی بنفشه سرخ
 سفید از مرکب چهار مثقال آب سیب و به اصنهای از مرکب بکین آب حاض نیم مثقال
 بکین عرق پند مشک دو من نبات مصری دو من نبات با عرقها و آبها بخواهم آورند و
 چون فرو آورند آب حاض بران ریخته و دار و باید آن برشته شرتی نیم درم یا بکشتن
 جایند با **مفرج** **دیکت** **ضعف دل** و سواس و سواس و خفتن زایل کند و
 دل را قوت دهد و نشاط طبع تمام تر دهد **اخلاط ان** و اید ناسفته بسد کربا از
 مرکب بکدرم و نیم لعل بکشتن یا قوت زرد نیم مثقال شب بکدرم قرقل بکدرم
 بهمن سفید دو درم کباب چینی بهمن سرخ از مرکب درم زربنا و نیم درم تخم بادرنجبویه
 سه درم سادج مندی درم درون عرقی نیم مثقال پوست پرون پسته سه درم پوست افج
 سه درم کا و زبان پنج درم صندلین از مرکب سه درم کشنیز خشک دو درم ورق گل سرخ
 سه درم در چینی بکدرم آمله مقشر درم عصا زرشک ده درم طین ارمنی دو درم
 تخم فرخ خشک سه درم طباشیر سفید دو درم عود خام بکشتن کا و زربنا درم زعفران
 و انکی عنبر اشهب نیم مثقال مسک و اید نیم ورق زرد ورق نقره از مرکب نیم مثقال
 شراب حاض نبات مصری نیم شراب سیب اصنهای جمل مثقال شراب الیهنیک
 بیست مثقال دار و کا کوفته و پنجه بران برشته شرتی بکدرم نافع یا شد **مفرج**
دواء المسک **خلو پستعل** **ضعف دل** و مرصهای سوداوی را نافع بود و بادی که
 زمان ایستن زاید شود نافع بود **صفت ان** قاقله قرقل سادج مندی اشسته
 از مرکب بکدرم چند پند بکدرم و بعضی نیم درم میکشد و از قلقل و خنل از مرکب
 نیم مثقال مشک مالص نیم درم و اگر دانکی بود شاید کوفته و پنجه یا سه چند این
 کف گرفته برشته شرتی یک مثقال و قوت آن ناسه سال باقی ماند **دواء المسک**

حاکم بن سید
 حاکم بن سید

مجموع اسرار الاطباء این نسخه از انان شمس الدین بن بلال اردبیلی است نور
 قمره خاصیت این بسیار است اما مخصوص است بحدیثه بیه راه را زیاده کند و قوت
 باده بد و دل و دماغ را قوت دهد و نشاط را زیاده کند و قضیب محکم دارد
 و کونه روی را نیکو گرداند و بعد از مجامعت استوال باید کرد تا از عرق النساء
 و نفوس و نقصان مجامعت و نقصان قوت و از جمله مضهای عصبانی امین باشد
اثر ای آن شقاقل خونی فی صفة الثعلب بهمنین تو در بین هیچ لسان العصاره
 از مر یک سه درم سه سقنقور سه شغال حب البلسان حب البیان فلفل تخم مغز
 خرزهره مغز تخم خیارین تخم هر چه تخم هر تخم کندن تخم بیا ز تخم شلغم تخم است
 قشاش سفید تخم تر بزه تخم حببت ذوق تخم ملیون خشک مربی از مر یک سه درم
 دارچینی قنقل سنبل الطیب اسارون سباسبه کبابه حبیبی سعد کوفی و ارز
 قره جوز الطیب نارمک عود خام غیره اشهب زعفران از مر یک سه درم
 دانه نیم نار جیل مغز بادام مغز پسته حب صنوبر کباب مغز حبه اخضر مغز حب القطن
 کچد سفید از مر یک سه درم زنجبیل بوزیران قسط شیرین مغز حب الزم در روغ عطر
 از مر یک سه درم ادویه یا نام بگویند و مغز یا نام و غیره و مرک و زعفران یا نام با نام
 عمل کف گرفته برشته و در طری قینی نگاه دارند و شری از سه درم سه درم معال طاز
مجموع لولوی پستعل این نسخه از ان جالینوس است و منقذ منقذ دارد قضیب
 محکم کند و او عینه منی را بکشد و اعصاب دماغی را قوت دهد و شهوت زیاده
 کند و در خون تغییر عظیم پیدا کند و غوط بسیار آورد و دوستی مرد در دل زن
 بکار دارد **اخلاط ان** مر و اریذ ناسفته بد از مر یک سه درم بکمال اینون بهمن سفید
 از مر یک یک درم کاکج اصل لیلاب از مر یک نیم شغال قنقل اذ فر سعد کز بازک

از مر یک

از مر یک نیم درم سلیمه دارچینی اسارون مصطکی از مر یک دانه نیم صمغ عربی کثیر
 از مر یک دانه نیم با مجذبان عمل کف گرفته برشته و در طری قینی نگاه دارند و
 در وقت خواب و هنگام مجامعت یک شغال باب فاقه بخورند **مجموع عطای**
 این نسخه جهت بر عتزال خور است و ترکیب مولف کتابت **اخلاط ان**
 بلوط کلنار شکر لیمون از مر یک سه درم مکون کرمانی نانخواه کویا از مر یک
 تخم درم پوست بلبله پوست بلبله زرد آمله متبر بلبله سیاه از مر یک سه درم
 کشیز خشک درم مجموع را کوفته و بخت یا سه جند ان عمل کف گرفته برشته و
 دو شغال با مداد و شیانگاه غذا و نوبت کباب مناسب باشد **مجموع لبوب**
کیسه ستم خاصه این بخون است که دل و دماغ قوت دهد و نشاط را زیاده کند
 و منی سفید و کرده و پشت را محکم گرداند و قضیب را سخت کند و غوط تمام
 آورد این نسخه از ان مولف کتابت و در امر باده نظیر ندارد **اخلاط ان**
 مغز فندق مغز پسته مغز حب القنقل مغز حبه اخضر مغز گردان نار جیل مغز حبک
 جلعوز مغز تخم خیارین مغز خرزهره حب الزم کچد مغز از مر یک سه درم کبابه
 قره جوز لیمون قنقل سنبل الطیب از مر یک سه درم مصطکی سباسبه لسان العصاره
 سنبل الطیب از مر یک سه درم بهمنین تو در بین تخم ملیون بوزیران مغز
 خرزهره تخم است تخم بیا ز از مر یک سه درم خصیة الثعلب از مر یک سه درم
 کزهره خشک مربی کشت غرنا قضیب و خشک کرده از مر یک سه درم مغز دماغ
 کتفک نو که در وقت سحان گرفته باشند زعفران زنجبیل نارمک قنقل خشک
 دار فلفل از مر یک سه درم عمل بقدر حاجت خربتی و دو شغال غذا و خواب
 یا قلیبه یا زرده تخم نیمبرشت یا بیا ز قنقل یا کباب یا آبکوشت مناسب است
 و از ماست و ترشی و میزی اختار و اعیف دارند **مجموع فلاسه** ماده الحیوة

در بناد درم ۶
 درم ۶
 بلن ابیض بلن احر درم ۶
 درم ۶
 فلفل ابیض جندید ستر درم ۶
 درم ۶
 طین عتوم کربا درم ۶
 درم ۶
 اسد باز درم ۶
 درم ۶
 افیض یا فون ریزه درم ۶
 درم ۶
 لولو عود ملندی درم ۶
 درم ۶
 مسکن ترک لبو درم ۶
 درم ۶
 ورق فلفل درم ۶
 درم ۶
 عمل فلفل مال الاو و به

نسخه مؤلف

نیز خواستد و این معجون مشوبست فیلسوفان بلفم را دفع کند و مقوی نفس
روح بود و قوت باطنه بدید و آتها پیدا کند و حفظ بنیز آید و در مزاج
کند و سردی و جکیدن کمیزد و دفع کند و بادها شکند و منی بنیز آید و قضیب حکم
کند و مخصوص است به بلغم مزاج **اخلاط آن** فلفل در آن فلفل بخیل در آن منی
پوست بلبله امله مقشر شیطان مندی در او بند و در مزاج با بوی خوش
الشلب مغز طبعوز مغز نارجیل از مرکب در مزاج با بوی خوش در مزاج منقح
عسل کت گرفته سه وزن ادویه و در بعضی نسخه از این سه درم میکند نافع
انوش دارو این را بجاوشن مغز خواستد و مغز کندی خواستد و از معجون
مندی است پیش از طعام و بعد از طعام شاید خورد معده را قوت دهد و است
غذا را معقم کند و زنگ روی سرخ کند و جگر را قوت دهد و از معجون مندی
کبار است **اخلاط آن** ورق کل سرخ شش درم سعدی درم قوتقل مصطکی
اسارون از مرکب سه درم میل قاقله سباسب جوز الطیب قرقه زعفران
سنبل الطیب زردنباله از مرکب دو درم شیره امله یکدطل در نه رطل آب کشاید
تا بسه رطل آید و در دست بالند و صافی کنند و با یکت پانید که مراد از
کعب الغزال است بقوام آورند و دارو را بدان سرشند و اگر با عسل کنند
یا قند شاید و قدری مشک اضافت کنند شربتی و در مشغال و نیم معجون **انوش دارو**
کیمبر و این را بلاذی بزرگ خواستد نافع بود بهیت فالج و لقوه و صرع را و تریاق
جمیع و نجات که از سردی بود و یا به راقوت دهد بغایت چنانچه بلغم مزاج را
معجون می از این مفید تر نباشد **صفت آن** عاقرمه ها شونیز قسط فلفل در فلفل
وج از مرکب ده درم ورق سداب جنطیا ناروی حلیتیت هر مل را و در مزاج
حب الفار چندید ستر شیطان مندی از مرکب در مزاج عسل بلا در مشغال

و نیم دارو را کوفته و نخته و روغن گردکان جرب کتد و یا سه چندان عمل گرفته
برشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی بیکدرم تا یکشال بود و در مزاج
کرد و بهت بود و مولف کتاب گوید بهت یا به کسی که بلغم مزاج بودند گفتیم و استعمال
نمودند بغایت پسندیده آمد و در قوت خط و ذمن و دفع نسیان بغایت نافع
بود **معجون آن** خواص این نزدیک است خواص کیمبر بلبله سیاه
پوست بلبله امله مقشر از مرکب ده درم سعدی کوفی سنبل الطیب کندی ذکر
وج فلفل سیاه زنجبیل عسل بلا در از مرکب در مزاج دارو را کوفته و نخته
بر روغن گردکان جرب کتد و یا سه چندان عمل کت گرفته برشند شربتی
یکدرم تا یکشال بود **معجون قلو نیا** و رومی نافع بود بهت قولنج و عسر البول
و سپر زوسل و تشنج و در در احشاساکن کند و سرفه و خنثی زایل کند و در
جگر را نافع بود و در دندان را چون بروی نهند زایل کند **اخلاط آن** زعفران
نخ درم فلفل سفید بزرالنج از مرکب بیست درم افیون ده درم قطر اسالیون
جبار درم تخم کرپس خطی سه درم سنبل الطیب چهار درم سادج مندی یکسکه عاقرمه
حب بلبلان کزیمون از مرکب یکدرم دارو را کوفته و نخته و روغن بلبلان
جرب کتد و یا سه چندان عمل کت گرفته برشند بعد از شش ماه استعمال کنند
شربتی از هر قولنج و در در کردن مقدار نخودی باب کرفس و مندی و بعضی اطبا
بدل تخم کرفس و قوت کنند و قوت این معجون از سباسب تا سه سال می ماند
قلو نیا فارسی پستقل نافع بود قولنج را و خون رفتن زان و یاد های دم
و ذمن را و دماغ را نقصان دهد **صفت آن** فلفل سفید و بزرالنج
از مرکب بیست درم افیون ده درم زعفران نخ درم و بعضی از اطبا طبعی درم
ده درم میکند سنبل الطیب عاقرمه ها کزیمون از مرکب دو درم جبار درم

یکدرم زرنیا درونج عقری از مرکب نیم درم مر و اید ناسفته مشک از مرکب نیم
 کافور دانه و نیم مجموع ادویه کوفته و بخته با سه جندان عمل کف کوفته می‌شوند
 و بعد از شش ماه استعمال کنند شری یکدرم و مرچند کهن تر کرد بهتر بود
 و قوت این نیم تا سه سال می ماند **مخون بر شعله** **مخون** **مخون**
 چون روی نهند عظیم نافع بود و جهت قولنج نیم نیم درم قورقور نیم درم انری عظیم دارد
 و وجهها ساکن کند و قطع خون کند و این کسبه منسوب است شمع الیسی **اخلاط ان**
 فلفل سیاه و سفید بزر الیغ از مرکب بیت مشال افیون و مشال زعفران
 پنج معال سنبل الطیب عاقرقور و فیون از مرکب معالی مجموع کوفته و بخته با
 دو جندان عمل کف کوفته می‌شوند بعد از شش ماه که گیان جو نهاده باشند
 استعمال نمایند **مخون الفع** این مخون از میزجات است و از معاجین کبار است
 و بعضی از اطباء این مخون را از تریا قات شمرده اند **اخلاط ان** فلفل
 زنجبیل فلفل سنبل الطیب از فلفل خیره بواجوز با قافله کبار شیطنج مندی
 دار حنی سادح مندی لسان العصافیه درونج عقری با درنجویه لسان الثور
 مصطکی فولنجان فو شک مر و اید ناسفته صندل زراوند مدح سیلخه
 یا قوت رمانی ورق کل سرخ از مرکب دو درم سیاه شش درم پوست اترج
 سه درم زعفران پوست بلبله از مرکب یکدرم همین سرخ نیم درم عنبر اشهب
 مشک از مرکب نیم درم دانه مجموع کوفته و بغایت سخت کرده بعمل مصفی می‌شود
 شری یک معال بود **مخون زرغونی** این مخون خاصیت بسیار را
 و خاصه است از جهت باده و کوره و منی زیاد کند و غوطه آورد و دل و جگر و مغز
 را قوت دهد **اخلاط ان** نیم کرفس نیم کزک شبت رازیانه مغز نیم خربزه مغز
 تخم خیار بالنگ نیم کرفس از مرکب پنج معال سیاه قورقور فلفل نیم کبابه

عاقرقور و عاقرقور از مرکب سه درم قورقور زعفران کند و مر و مصطکی از مرکب چهار درم
 تخم ملیون شقاقل بوزیدان همین قورقور زرد و سرخ و سفید لسان العصافیه
 از مرکب پنج درم زنجبیل تخم شلغم تخم اسبست تخم خیر تخم تربزه تخم بیاض حب الرشاد
 کزنه تخم کند نا جوز الطیب کل قورقور دار فلفل از مرکب سه درم بصل الفار شوی
 یکدرم و نیم مغز حب الزم مغز جلفوزه مغز نارجیل از مرکب پنج معال خضه الثعلب
 ذکر کا و خشک کرده سوده دماغ کنج شک شک مربی کشن فرما از مرکب ده معال
 عنبر اشهب و درم مشک نیم درم مجموع کوفته و بخته فایده بوزن ان دار و و
 عمل بوزن مجموع ادویه مخون سازند شری کرم مزاج را دو درم و سرد مزاج را پنج
 درم و باید که یک کاسه شیر کافور نازه و دو درم شکر سفید پیش از تناول مخون
 بیاشامند و اگر کرم مزاج بود فلفل از آنکه مخون تناول کنند بیاشامد و اگر
 سرد مزاج بود اول مخون تناول کند و بعد از آن شیر **چاشمه و از عقیق**
 این یک کاسه ماء العسل بیاشامد که مفید افتد و در قوت باده و امر محاممت
 سیه از بین بخون نیست و بکرات مولف کتاب خاصیت این مشاغل کرده
 و مجرب است **مخون حجر الیهود** خاصیت وی آنست که ریک کرده و مثانه
 ریزاند و پیرون آورد با درار **اخلاط ان** مغز تخم خیار بالنگ مغز نیم خربزه
 مغز تخم کدو و بکاکج از مرکب پنج درم حجر الیهود پنج درم کوفته و بخته با
 سه جندان عمل کف کوفته می‌شوند و استعمال کنند در وقت حاجت **مخون کاکج**
مستعمل نافع بود جهت در کوره و مثانه **اخلاط ان** بزرالسی رازیانه از
 مرکب مفت درم مغز تخم خیار زده پنج درم تخم حاض افیون مغز جلفوزه
 بریان کرده مغز فندق بریان کرده مغز بادام بریان کرده زعفران
 از مرکب سه درم حب کاکج بیت و پنج عدد کثیر اتمار درم مجموع کوفته

و پنجمه میخیزد برشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند **مجموع عقرب مستعمل جهت**
 شانه و کزیدگی عقرب بعلت نافع بود **اطلاط ان** عقرب سوخته جنطیانا
 رومی از مرکب یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم فلفل دار فلفل از مرکب یکدرم و یک کاج
 یکدرم چند پدیدست چهاردرم شمع کوفته و پنجمه بصل کف گرفته برشته و بعد از
 شش ماه استعمال کنند بالغ را شریقی داکلی بود و نابالغ را نیم داکلی نافع بود
مجموع سحرنا مستعمل ان بمجون را از تریاقات شمرده اند و از معاجین
 کبارست سودمند بود در و معده و سودا و اضم و قولنج و عسر البول و حمله مضها
 بلغمی و باد های غلیظ را **اطلاط ان** چند پدیدست افیون دار صینی اسارون
 مؤذ و قوا از مرکب مثالی مر فلفل قنده قسط از مرکب شش مثقال شمع راکوه
 و پنجمه بصل کف گرفته برشته شریقی داکلی تا یک مثقال و بعد از شش ماه استعمال کنند
مجموع قباد ملک خاصیت این سیارست سودمند بود دفعه فقر و مناسصل
 و درد آن ساکن کند و از آن زخم است امین شود و نافع است جهت درد سپر و باد های
 غلیظ و تب های کهن را و قولنج دفعه کند و سده بکشد و سنگ کرده و مثانه برزخ
 و ضیق النفس و سرفه کهن و ریش روده و تارکی خیم و درد کلوزا یک کند و هر که
 هر روز بخورد صحت بدین نگاه دارد و شریقی یکدرم بود و بعد از شش ماه استعمال کنند
 و قوت این تا سه سال باقی ماند **اطلاط ان** جنطیانا اسطوخودوس قدما
 جاویش کافور سخم سداب اسقود دیون میعه سایله از مرکب پنج مثقال مر
 زعفران قسط فلفل سفید سنبل الطیب فریون پوست یک نواج اشق پودنه کوی
 تخم رازیانه تخم خربری ورق کل سرفه نار دین حب بلبلان از مرکب سه مثقال
 دار صینی شش مثقال سلیقه رومی شانزده مثقال قنده عصاره غافق کاشم
 تخم هند قوئی صمغ بادام از مرکب یک مثقال افیون در السج سفید شش مثقال صمغ

از مثلث

در مثلث خبیثه باقی آورد کوفته و پنجمه با سه هندان عمل کف گرفته برشته
 و در طرف ایکینه کنند بعد از شش ماه استعمال کنند **مجموع نجاج مستعمل** خاصه
 مهمل سودا و بلغم است و غلیظ های غلیظ لزج **افزای وی** ملبله سیاه پوست
 ملبله کابلی امله مستعمل افیون از مرکب یکدرم اسطوخودوس پنج نجاج پستی تری
 مجوف خراشیده از مرکب یکدرم غار یقون سه درم حر لاجورد و قرار منی معقول
 از مرکب یکدرم و نیم سقونیاس درم عمل کف گرفته صد و پنجاه درم مجون سازند
مجموع خیار جنبه تالیف مولف کتاب تریب سفید مجوف تراشیده بروغن بادام
 عرب کرده جمل درم پنجمه خشک است درم یک مندی رب السوسا از مرکب هفت
 رازیانه انیسون مصطکی از مرکب یکدرم سقونیاس درم عمل خیار جنبه صد درم
 روغن بادام جمل درم دارو مارا کوفته و پنجمه سقونیاس را با بنفشه سحق کرده بروغن
 بادام عرب کرده بصل خیار جنبه برشته و عمل صد درم و سکر صد درم تقویم
 آورند و بمجون سازند و باید که عمل خیار جنبه آتش نریزد باشد شریقی پنج مثقال
 تا منف مثقال شاید **مجموع سورجیان مستعمل** مخصوص است باد های خالص
 و نفوس و عرق النساء و در دشت **صنعت ان** سورخان مصری مثالی
 فلفل سیاه دار فلفل ورق فنا از مرکب دو مثقال کونی کرمانی شیطری
 مندی از مرکب دو درم پوست یکدرم دو مثقال بلخ قطعی و دو مثقال و نیم
 کف دریا دو مثقال تریب سفید مجوف بروغن بادام عرب کرده خراشیده
 جمل درم زنجبیل هفت درم بوزید ان پنج درم سقونیاس درم پوست ملبله
 زرد پنج مثقال کوفته و پنجمه با سه هندان عمل کف گرفته بمجون سازند
 شریقی هفت مثقال شاید **الباب**
الثالث فی الجوارشانات **مجموع مستعمل** مستعمل مستعمل

روز او پشت را و باده را زیاد کند و غوطه تمام آورد و غاصت این است
اخلاط ان تخم ملیون تخم بیاژ تخم کند را تخم شلغم تخم اسبنت تخم جرجیر
 حب الرشاد کزنه حبه اخضر الحسان العصاره کزنه کزنه تخم تر بزه تخم غزوه
 تخم قلعونه لدم یک دم زنجبیل شاقول مصری فو لیجان دار قفل از هر یک
 تخم درم دار چینی جوز الطیب بهمن از هر یک دو درم سه درم سقنورج درم
 قصه الثعلب ده درم ذکر کا و خشک کرده سوده ده درم دارو مارا کوفته
 و پنجه سه دندان عسل کت گرفته بر شندادویه جوارش باید که خوش بوی از
 معاجین و بعضی از اطباء درین نسخه استعمل بریان کرده میکنند و شربتی ازین
 جوارش دو درم یا مثلث یا یا شیر تازه یا یا ماد العسل یا شامند ناف بود
جوارش خشت احد بدستعمل این جوارش فخنوش خوانند ناف بود و حبه
 استرغای معد و بوا سیر و تبا سی فراج و یا به زیاد کند و کوزه روی صافی
 کند و بر عتال را دفع کند و قتی که جمل روز متواتر استعمال نمایند
اخلاط ان پوست ملبله کابی ملبله سیاه پوست بلبله امله مقشره
 شیطرح بهمن سنبل الطیب قفل دار قفل زنجبیل سعد از هر یک دو درم
 تخم شبت تخم کند نا از هر یک چهار درم خشت احد بدستعمل چهارده شبانه روز درم که
 و بعد از آن در سایه خشک کرده و بریان کرده در روغن بادام و دیگر باره حقا
 کرده صد درم عسل سه وزن ادویه دارو باید آن بر شند بعد از آن شک
 ترکی اضافت کنند و درم یا در طرف چینی یا در قلعی یا آبکینه بکند و درند بعد از
 شش ماه استعمال کنند شربتی دو درم ناف بود **جوارش زرغونی مستعمل**
نسخه پدر مولف کتاب منفعه کند کرده و پشت را و باده را و معد را
 قوی کند و بلغم را دفع کند و بوی دهان خوش کند و آب دفتن از دهان بازدا

و باد مارا بشکند و سردی و ریکه شانه پاک کند و تخمه و نا کولریدن ببرد و آب شست
 بنیز آید و بگرد کرده و مغز را قوی کند و بقرط کوبید که در سالی سه روز این
 بخون بخورد و هیچ طبعی محتاج نشود و اگر کرده کثیر که دارد همه را خشتند
 سازد **اخلاط ان** تخم کرفس تخم جرجیر تخم شبت ناخو اه رازیانه مغز تخم غزوه
 تخم خیار بالنگ تخم کرفس از هر یک پنج مثقال عاقوقه قافه زعفران
 مصطکی عود خام از هر یک دو درم پیما سه قفل فلفله به کبابه از هر یک
 سه درم غنبره اشوب یک درم کوفته و پنجه یا سه دندان عسل کت گرفته سوده
 و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی دو درم ناف بود و مثقال **جوارش**
جالیوس مستعمل این جوارش را غاصت بسیار شست بماء اندامها
 قوت دهد و بوی اندام خوش کند و باد مارا بشکند و بسیاری بول که
 از سردی مثانه بعد باز دارد و سرفه بلغم را ببرد و باده را قوت دهد و
 لون صافی کند و بادنا سور و دیوانکی ببرد و در سردی بعد ببرد و
 نقرس و قوبا و هتق را سودمند بود و بوا سیر و ریکه کرده دفع کند و سبایی
 موی نگاه دارد و مرکب که بیت و یک روز استعمال کنند ازین بهار پاکه
 ذکر رفت این کرد و بعد از ده روز که ساخته باشند استعمال کنند
اخلاط ان سنبل الطیب قافله سلیمه دار چینی فو لیجان قفل سعد
 کوفی زنجبیل زعفران فلفل سفید دار قفل قسط عود بلسا اسارو
 حب الاس قصه الذریره از هر یک دو درم مصطکی ده درم قند نوزادویه
 مجموع را کوفته و پنجه عسل کت گرفته بر شند شربتی دو مثقال پیش از طعام
 و بعد از طعام شاید خورد **جوارش کونی مستعمل** ناف بود و حبه سردی سرد
 و تنهای بلغم و سوداوی و سردی اشیت و فواق که از کثرت بلغم بعد از این

فلنکویه

و از مجموعهای دومی است **اخلاط ان** زیره کرمانی مدبر در سر که بکشیانه روز
 و بعد از آن در سایه خشک کرده و در رطل بعد از قفل سی درم رطل
 چهل درم ورق سداب خشک کرده چهل درم بوره ارمنی ده درم مجموع را کوفته
 و تخته یاسه چندان عمل کت گرفته برشته شری بکشیان تادو شغال شاید
جوارش کیمین زیره کرمانی مدبر در رطل بعد از قفل سی درم زنجبیل ورق
 سداب خشک از هر یک چهل درم بوره ارمنی ده درم سیلخه دومی دار چینی قرفه
 حب بلقان سنبل الطیب مصطکی از هر یک چهار درم کوفته و تخته یاسه چندان عمل
 کت گرفته برشته شری بکشیان تادو شغال **جوارش مغز جلی سبیل**
 معده را قوه دهد و اشتها باز دهد کت و قونج بکشد و مخصوص بوقونج بود
صفت آن به اصغمانی پاک کرده از پوست و دانه یک رطل پاره کنند و
 دو رطل شلت بکوشانند تا مهر شود پس فرو گیرند و بگویند و بخیل موی برون
 کنند و بکن عمل صافی بر سر آن کنند و بکوشانند تا نزدیک انتقاد و دیگر فرو
 گیرند و این دارو تا کوفته و تخته بر سر آن کنند و بکشیان تادو شغال شود قافله
 زنجبیل دار قفل از هر یک دو درم زعفران سه درم مصطکی نه درم ستمونیا شوی
 ده درم تربید سفید نجوف ده درم شری از نه شغال تا صفت شغال باب کرم
جوارش مغز جلی مسکین شکم به بند و معده را قوت دهد و قی باز دارد
 و دیگر روی نیکو گرداند و آشتهای طعام پیدا کند **صفت آن** به اصغمانی از دانه
 پاک کرده دو رطل پاره کرده در سر که بکوشانند تا مهر شود بعد از آن بگویند
 و یک رطل عمل صافی بر سر آن کنند و با شسته بکوشانند تا نزدیک انتقاد
 رسد فرو گیرند و زنجبیل و قفل و دار قفل از هر یک چهار درم یک کرم
 ناخو از هر یک یک درم زعفران دو درم مجموع را کوفته و تخته بر آن افشانند

مکونی

طبخانه

و بکشیان تادو شغال شود شری چهار شغال شاید **جوارش تری سبیل**
 قونج و عسل بول بکشد **ان** بوره ارمنی زیره کرمانی فطر اسالیون
 زنجبیل قفل سفید از هر یک دو درم و نیم ستمونیا ده درم فرمای تان بی دانه
 مغز بادام سفید کرده ورق سداب از هر یک ده درم تدر در سر که بکشیان تادو
 و بگویند و بفرمال بیرون کنند و عمل کت گرفته سه وزن ادویه بر سر کت کنند
 و دارو تا بدان برشته شری نه شغال تا صفت شغال باب کرم نافع بود
جوارش شری از نه سبیل نافع بود از همت سردی معده و جگر و این عمل
 قونج است خاص **اخلاط ان** زنجبیل دار چینی قرفه سیلخه سنبل
 الطیب جوز بوا مال بوا مصطکی قافله کبار حب بلقان زعفران از هر یک
 چهار درم و نیم ستمونیا سه درم تربید نجوف فرا شیلخه بروغن بادام عرب
 کرده شست درم حب الیسل شست درم قند سفید بوزن ادویه کوفته و تخته
 بسل کت گرفته برشته شری از چهار درم تا صفت شغال حب مزاج باب
 کرم قونج بکشد **جوارش عود سبیل** تا صمه را قوت دهد و آشتهای
 طعام باز دید کند و معده را قوت دهد و بلغم و رطوبت دفع کند **اخلاط**
 قرفه سه درم قافله کبار دو درم عود خام نه درم زعفران یک درم سبیل
 دو درم مصطکی سه درم سبب سه درم جوز الطیب یک درم قرفه دو درم
 پوست اترج دو درم زنجبیل یک درم دار قفل یک درم نبات دو من **جوارش**
 سازند **نسخه دیگر** قرفه دو درم عود خام نه درم پوست اترج نه درم قرفه
 حبینی دو درم نبات یک من **نسخه دیگر** عود خام نه درم پوست اترج مصطکی
 از هر یک یک درم نبات یک من **جوارش غنیمه سبیل** غنیمه شرب بکشیان
 نبات یک من نبات بقوام آورند و از سر آتش فرو گیرند چنانکه رگست

باب ترکیه

تیر زنده تا بیستین نزدیک آید غیر در آن اندازند و بر سر تیر در پاتیل حل کنند
 نیک و بر سنگ ریزند و بکار و بر سر آن ریزند و بکار و بر سر آن ریزند و بکار و بر سر آن ریزند و بکار
 نافع بود بر سر جگر و معد و یادمای آن و بلم و دفع کند و آب رفتن از دمان باز
 دارد **اخلاط آن** مصطکی دو مثقال و نیم قند سفید یکم مصطکی بهاون حل کنند
 و آن زمان که تیر زده باشند و نزدیک آن بود که بر سنگ ریزند مصطکی بر آن
 افشانند و بر سنگ ریزند و مولف گوید در یک قند چهار مثقال مصطکی باید
 تا خوب آید و مصطکی کوفته یا کلاب آب لیمو بر کد ام که خواهند تر کنند و
 قند تیره ریزند تا نوزد و بلم نشود **جوارش فواکه مولف کتاب گوید**
 که پیش از من کسی ترکیب نکرده است معد را قوت دهد و قی باز دارد و
 مکر و دل و روده را قوت دهد و دفع صغرا کند و تسهل بر آن کردن دفع خار کند
صنعت آن آب انار و آب سیب و به اصغفانی و بلخی و آب غوره آب زرشک
 آب سماق و اگر کبیل بود آب کبیل نیز اضافه کنند و مجموع بوشانند یا یک
 چهار یکی آید پس از سر آتش فرو گیرند و قند صافی کرده بقوام زیاده آورند و
 فرو گیرند در تیر زدن این آبها بر آن میریزند و تیر میزند خند آنکه باید و
 بعد از آن بر روی سنگ ریزند و بر سر آن ریزند و در آن آبها چون از سر
 آتش بردارند آب لیمو و خاض بر سر آن ریزند و بکار و بر سر آن ریزند و بکار
مولف کتاب شیره آمله بیت مثقال پوست پیرون پسته مصطکی از یک دم
 پوست تریخ زرشک از هر یک سه درم عود خام غیر اشهد از هر یک مثقالی دو
 کوفته و بخت آب لیمو تر کنند و قدری کلاب اضافه کنند و یکم و نیم قند
 بقوام آورند و تیر میزند و ادویهها هم کرده بر سنگ ریزند و بر سر
باب الرابع فی الاطریاق

اطریاق

ما ح ۲

اطریاق کیم نافع بود بر او اسیر را دلون نیکو کرد و اند و باده زیاده کند و معد را
 قوت دهد **اخلاط آن** پوست بلبله کابلی پوست بلبله سیاه
 آمله مقشر فلفل دار فلفل از هر یک سی درم ز کبیل بوزید آن سیاه
 شیطرح معنی شقاقل تو در بین لسان العصافیه مغز حب فلفل کجند
 مقشر قند سفید ششاش سفید بهمنین از هر یک ده درم مجموع را کوفته و بخت
 بروغن بادام جوب کرده یا سه جند آن غسل گرفته بر شند شری بکشتال
 تاد و شغال و بعد از دو ماه استعمال باید کرد و قوت این اطر فیل ناسه سال
 باقی یابد **اطریاق کوجک مستعمل** نافع بود از همت استرقای معد و
 رطوبت آن و بر او اسیر را دفع کند و ذوق را نیکو کرد و اند و مافطه آورد
اخلاط آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله زرد آمله
 مقشر پوست بلبله از هر یک ده درم کوفته و بخت بروغن بادام جوب
 کرده یا سه جند آن غسل گرفته بر شند و بعد از دو ماه استعمال کنند
 و قوت این اطر فیل تاد و سال می ماند شری بکشتال تاد و شغال شاید
اطریاق کشنیر مستعمل نافع بود همت صداع که از بخار معد بود و
 قوت معد بد **صفت آن** پوست بلبله کابلی پوست بلبله آمله شتی
 بلبله سیاه کشنیر خشک اجزا مساوی و بعضی بلبله سیاه می کنند
 مجموع را کوفته و بخت بروغن بادام شیرین جوب کنند و بر شند و بعد از
 دو ماه استعمال کنند شری بکشتال تاد و شغال شاید **اطریاق منقل مستعمل**
 همت بر او اسیر بقایت مستعمل سودمند بود **اجزای آن** پوست بلبله کابلی
 پوست بلبله زرد آمله مقشر از هر یک ده درم منقل از رقی سی درم منقل را
 بآب حل کنند و غسل گرفته بر سر آن ریزند مقدار شصت درم و بقوام

آوردند و درو نماید آن برشته **اطریق** دید آن **سخت** حیت دفع کرمهای کوه
و بزرگ و حب القرح نافع **بهره اخلاص** آن بزرگ کابلی مقشره درم حب النبل
ترید سفید نجوف تراشیده بروغن نابرجیل جرب کرده قسط مر از هر یک نیم درم
قبیل تر پس اینستین دوی شیخ ارمنی افیمون اقلیطی ملج نطی خودن سفید
شم خنطل سعد مندی در این خشک از هر یک سه درم کوفته و نخته یادو
چند آن چیل کف گرفته برشته شری از دو درم تا چهار مثقال شاید و الله اعلم
باب **الخامس** فی المریات
امبلج مری اولی آن بود که در تری آنرا مری سازند و اگر یافت نشود
و ضرورت باشد بستانند علیل کابلی بزرگ صد عدد و در ظرفی بنه کنند
و چندان آب بر سر آن کنند که آنرا بپوشاند و بعد از آن پنجاه درم خاکستر
جوب زریا جوب بلوط بر سر آن کنند تا دوازده روز چهار نوبت بدل کنند
و بعد از آن آنرا بچندان آب بشویند آمیخته چنانکه پوست از وی نرود
آنگاه در پاتیله کنند و بپوشاند تا چون کشاکش بخند گردد و دیگر فرو گیرند
و آهسته بشویند و سه علیل را ده سوزن بزنند و در ظرف جینی پاکاشی
کنند و چندان غسل بر سر آن کنند که آنرا بپوشاند و بیست روز بماند
و بعد از آن بیرون آورند از غسل و غسل تازه بر سر آن کنند و ده روز
دیگر بماند پس در سه جوش بپوشاند فرو گیرند و در ظرفی کنند و این را
بر آن افشاند و در جینی زنجیل نقره قرقفل میل جوز الطیب مصکلی خود
مندی از هر یک ده درم زعفران یک مثقال مشک نیم مثقال مجموع را کوفته
و نخته بر آن افشاند و بعد از چهل روز استعمال نمایند و هر روز بیرون ظرف
بشوند **اتج مری** طبیعت وی گرم و خشک جو قوت معدی برده قاصد

یا هر

یا پوست مری کنند **صنعت آن** بستانند از ترنج بزرگ که از ادیان خواسته و زدی
ان پاک کنند و توشی جدا کنند پس آن گوشت با لنگ باب بپوشاند تا نیم
شود بیرون آورند و بنشانند و غسل شهید بر سر آن کنند با تشا حسنه
بپوشاند تا بتوانم آید و اگر نهند خوانند بمین بیل کنند الامر بیات مثل اترج
و علیل و شفاقل و جز و جز و امثال آن بصل هتیه بود که نقد و مرجه
نمر مندی و الوجه و سب و به و بلج و امثال آن بقتل **شفاقل مری**
بجامعت را زیاده کند و باه را قوت دهد و نحو ظ آورد **صنعت آن**
بستانند شفاقل تازه و اگر تازه نبود فحک را بخیسانند یکشنبه روز و
دیگر باره تازه کنند و سیوم روز بمین عمل کنند بعد از آن مقشر کنند و
بپوشاند تا نیم بخند شود بعد از آن غسل صافی بر سر آن کنند و با تشا نرم
بپوشاند تا بتوانم آید فرو گیرند و در ظرف ابکینه نگاه دارند تا چهل روز
پس استعمال کنند **جز مری** باه را زیاده کند و قوت بشت دهد و نسته را
نیکو بپوشاند جز در خوب بزرگ و پوست آن بخراشد خشک و پاره کنند
مقدار انگشت کوچک و جوب اندرون او بیند از بند و با قورسات غسل
بپوشاند تا نیم بخند گردد و بعد از آن بیرون آورند و دیگر غسل صافی بر
آن کنند و تا چهل روز بیرون ظرف بشویند و شستن طرف لازم است
در همه مریات بغیر از اترج که محتاج نیست **تفاح مری** حمت قوت معدی
و دل بقایت نافع **صنعت آن** بستانند سیب اصفهانی و مقشر
کنند و در دریک کنند و با بپوشاند تا نیم بخند گردد و پس قند صافی بر سر آن
کنند و بپوشاند چندانکه سیب رنگ بگرداند و پشمرده شکل شود بعد از آن

فروگیرند و در ظرف چینی کتند و بعد از چهل روز استعمال کتند **سفرجل م**
قوت وی زیاده بود از سبب در تقویت معده **صنعت آن** بستانند به
اصغمانی شیرین و پاره کتند پاره های و آب بکوشانند تا نیم کتند
شود و قند صافی بر سر آن کتند و بکوشانند تا بقوام آید فروگیرند و در ظرف
کتند بعد از چهار روز استعمال کتند **مکری م** جهت قوت معده مناسب
بجو **صنعت آن** بستانند ملخی اصغمانی لی کوه و آب بکوشانند تا نیم کتند
شود و قند صاف کرده بر سر آن کتند و بکوشانند چند آنکه رنگ بگرداند و
پرمده شود بعد از آن فروگیرند و در ظرف بزنند بعد از چهار روز استعمال
کتند **ادرک م** بستانند الوجه اصغمانی یا نجاری و آب بکوشانند
تا نیم کتند شود و قند صاف کرده بر سر آن کتند و بکوشانند تا تسکین آید
تا بقوام آید و جلاب باید که تنگ نباشد که مر جلاب و به و ملخی بجو آباده
و در جوشانیدن آبی باز دهد و الوجه **نخند** هر **قرع م** **مستعمل**
بستانند که وی نازک تازه و پوست آن بچاشند و معمران بنیدازند و
پاره کتند مانند انگشت و در دیگر کتند و آب بکوشانند تا نیم کتند و در
بر سر آن کتند با آب و بکوشانند تا بقوام آید **بطیخ زنی م** **مستعمل** دفعه ۱
کتند و تشنگی نباشد **صنعت آن** بستانند پوست خیار که دو سه شبانه روز
در آفتاب بپزند پس برون آورند و یک شبانه روز در نمک آب نهند و دیگر
بپزند و سه شبانه روز در آب صافی نهند بعد از آن بر سر آتش
نهند و قدری عمل و آب بر سر آن کتند و بکوشانند تا نیم کتند شود و فرو
تا آب آن بیاید و دیگر در عمل مصفی اندازند و بپسراشند و روز
قدری بکوشانند تا بقوام آید و فروگیرند و در ظرف کتند و بعد از چهل

بکار برند **وج م** **مستعمل** جهت قوت ریح و لقوه بغایت نافع بجو و
مصروع را نیز نافع بجو **صنعت آن** بستانند و قوتی فروید و سه شبانه روز
آب خیسانند و بعد از آن برون آورند و قدری آب و عمل بر سر آن کتند و
بر سر آتش نهند و بکوشانند تا نیم کتند شود و بپزند و در عمل مصفی بر سر
کتند و بکوشانند تا بقوام آید و بعد از چهل روز استعمال کتند **وز م** **مستعمل**
نافع بجو معده سرد و کوده سرد و ادویه زیاده کتند **صنعت آن** بستانند گردگان
تر که معنوز صلب شده باشد و پوست از وی جدا کتند و در دیگر اندازند و
عمل بر سر آن کتند و بکوشانند تا نیم کتند و دو سه جوش بر سر بعد از آن در ظرف
کتند بعد از چهل روز استعمال کتند و دست از شستن ظرف باز ندارد
لوز م **مستعمل** نافع بجو جهت سرفه **صنعت آن** بستانند بادام فروید
مقشر و در دیگر اندازند و دو شب آب خنک آنکه وی را بکوشانند بر سر آن
کتند و بر سر آتش نهند و دو سه جوش سبک بزنند و فروگیرند و سه روز با
کتند پس برون آورند و در دیگر کتند و عمل کنند بر سر آن کتند و دو سه جوش
سبک بپزند و فروگیرند و در ظرف کتند و بعد از چهل روز استعمال کتند
و هر روز ظرف را می شویند **نخسج م** **مستعمل** سینه را نرم کتند و سرفه را
که از حرارت بود ساکن کتند و خشونت خلق دفع کتند **صنعت آن** بستانند
کل نفع خوب تازه و باید که قطعا دنیال یا وی نبود و در دست مالند
تا کشته شود و اگر خواستند با قند بپزند و بر سر مکن نغشته و من قند
کتند و در آفتاب نهند تا چهل روز و در بادام و شیان نگاه دریم بپزند
و بعد از چهل روز استعمال کتند **جلخین شکری م** **مستعمل** قوت معده بکار
و بغایت ماضیه را نافع بجو **صنعت آن** بستانند ورق کل سرخ تازه

بکین وقت سفید دمن و اگر خواستند جاد من و همچنانکه در خیره نیشته ذکر
کرده شد عمل نمایند **جلین علی** ناموه جهت سردی معده و استسقا
و سردی جگر و سودا الهضم را که از سردی بوی **صفت آن** مثل کلغیر بود
جلین سحر علی قوت دماغ و دل و معده بدید بغایت از جمله معجون
صفت بتاتند کل به و مانند کلنگین بازند **جلین لسان التور**
تستند کل کاو زبان و در سر بکین از آن کل دمن قند اضافت کنند و بگو
و کلنگین سحر علی و لسان التوری البته باید که قندی بود و اگر خواستند
نصفی عمل و نصفی قند کنند بهتر بود و از ادویه قلی بود ماده سودا را ناله
بود و زایل کند و خقان را زایل کند و سرفه بلفی را نافع بود و الله اعلم

الباب السادس

فی الاثر بیت و الربوب **شراب عنب** سرد و تر بود جهت
سرفه و غلیظ خون و ماشری و جدوی و در دسینه بغایت نافع بود بتات
عنب جویانی یک چهار یک و در دمن آب بوشانند تا دو دانگ آید
و در دست بالند و صافی کنند و بکین قند صافی بر سر آن کنند و بوشانند
تا بقوام آید شربتی از ده درم ماده **شراب نیلو** سرد و تر بود
جهت سرفه و در دسینه و شکم نرم دارد و جهت معده و خشونت سینه
بغایت مفید بود و یکین صفت است که یک و قیه نیلو قوت تازه
و بوشانند و صافی کنند و یک من قند صافی کنند بکین قند صاف کرده
بر سر آن کنند و بوشانند تا بقوام آید و شربتی از ده درم ماده **شراب**
باشد **شراب نیشه** معتدل بود در سردی و گرمی و تری نافع بود از جهت
ذات اجنب و ذات الریه و درد کمره و بول بر اند و شکم نرم دارد و سینه

و سرفه که ثابت بود و عظیم نافع بود پشاند نیش و کل آن بکین دمن چهار یک و بپزند
و بپا لایند و بکین قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورند و اگر خواستند که
مسهل بود و نوبت مکرر کنند نیش را چنانچه بکین و صاف بکین نیش بود و اگر نیش
تر باشد نیش خشک یک و قیه بوزن سی مثقال عوض یک چهار نیش تر کنند
شراب دنیا **بستعل** ذات اجنب و حرارت جگر را نافع بود و طبیعت نرم
دارد و شکلی نشاند و سوء القه و استسقا را نافع بود بتاتند تخم کاشنی بیت
درم پوست تخم کاشنی تازه سی درم نیلو فزده درم کاو زبان ده درم ورق کل سرف
بیت مثقال تخم کثوث در کتان بسته تخم درم ریون چینی تخم مثقال ادویهها
بوشانند بغیر از ریون کثوث تند و صاف کنند و قند صافی کرده بکین بر سر
آن کنند و بقوام آورند ریون چینی سوخته و بر پخته شیر بکینند و بر سر آن کنند
شراب بزوری **بستعل** پوست تخم کاشنی سی درم تخم کاشنی بیت رازیا نه ده درم
پوست تخم رازیا نه بیت درم تخم کثوث در کتان بسته تخم پوست تخم کیده درم
تخم کرفس ده درم پوست تخم کرفس بیت درم بوشانند و بپا لایند و بکین و نیم قند صاف
کرده بر سر آن کنند و بقوام آورند و این شراب جهت تسقی بغایت نافع بود و جهت
معده و جگر بغایت مفید بود و با دما بشکند و جهت مفاصل سودمند بود **شراب**
زوق نافع بود بضیق النفس و ربو و سعال کهن و سعال بلفی بغایت سود و به
عنب سی دانه سیستان پنجاه دانه انجیر زو بیت دانه مویر طانی بی دانه پاجانه
نیشته هار عله پر سیاوشان مغف درم تخم فلفل تخم خبازن از هر یک تخم درم نیلو ق
هار درم کاو زبان تخم درم تخم کثوث درم زوقای خشک مغف درم
و در نیش نو بکیر فراسیون تخم درم اضافت میکنند ادویهها بوشانند و صافی کنند
و بکین قند صافی بر آن نهند و بقوام آورند **شراب خشیاش** سرد و تر بود سینه

و دماغ کرم را و پخواهی و ترله و ریشها سینه و حرارت بنشانند پستانه خشکی
بزرگ با پوسته صد عدد و نیم کوفته کنند و در دمن و نیم آب بپوشانند تا باد و داک
آید و فرو گیرند و بیالایند و دمن قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورند
و اگر خشکی با پوست بنود خشکی شش بی پوست نیم کوفته کنند و چنانچه ذکر رفت
بپزند **شراب صندل** نافع بود جهت ضعف دل و دیگر کرم و تب حرق صندل
مقاصری پستانه و بیولان بپایند بپیت متعال و اگر بکلاب خوانند بکشانند
روزی پنج بار در کلاب و اگر ترش خوانند باب غوره یا سرکه بر کلام که خوانند
صندل در آن خپانند مقدار کفایت بعد از آن بیالایند و قند صاف کرده بپین
بر سر آن کنند و بقوام آورند **شراب لیمو** سرد و خشک باشد و حرارتی در او باشد
و قوت معده بدید و صفرا بشکند و ماضیه را باری دهد و دفع می کند و غار را
سودمند بود و تهیای صفراوی را زایل کند و تشنگی بنشانند لیمو خوب
و آب آن بگیرند و قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام زیاده آورند و آب لیمو
و کلاب آن قدر که کفایت کند بر آن ریزند و اگر یکدوم جوش بپزند شاید و اگر خشک
خوانند از آن قند فرو گیرند و بر سر آن قند سوخته آهسته آهسته بر آن می ریزند
و تیر میزند تا تمام شود **شراب حاض** ترکیب او مانند ترکیب لیمو است و منافع
آن هم منافع لیمو است **شراب سیب** بهترین بود که سیب اصفهانی یا شامی
بود پستانه سیب اصفهانی شیرین خوب و مقطر کنند و دانه از دمن بر روی آن کنند و بپزند
و آب آن بگیرند و هر یک از سیب نیم قند اضافه کنند و بقوام آورند **شراب به**
صنعت آن مانند صنعت سیب بود اما به ترش و شیرین باید که کنند **شراب قواک**
قوت معده و جگر دل و هر وقتی باز دارد و صفرا بشکند و زمان آستن را سود
بود صنعت آن آب سیب و آب به و آب بلخی و آب انارین و آب سماق و آب

رز شک و آب کیل مساوی بکشد و اگر آب لیمو و حاض و غوره قدری افت
کنند شاید آن ابهار را بپوشانند تا نیمه باز آید و هر یک از این آبها بپزند قند
اضافه کنند و اگر نیم قند کنند بهتر باشد و بقوام آورند **شراب تر سندی**
ستاند تر سندی فرد پاک کرده از دانه و خوشه و گن در چهارمین آب بپوشانند
تا باد و داک آید و فرو گیرند و بیالایند و دمن قند صاف بر سر آن کنند و بقوام
آورند **شراب انار غلب** که بعضی از آن را بپوشانند تا سیب انار غلب
و صاف کنند بپیت و نیم کوفته کنند و نیم قند سفید سه چهار یک و بعضی آب
سیب یک چهار یک بپسند و قند سفید بپین و این نوع بغایت نافع بود جهت
مسلول و شکم بپزند و سر فر را نافع بود و دل را قوت دهد و ضعف دیون را
زایل کند **شراب انار ترش** قی باز دارد و قوت معده بدید پستانه آب
انار شیرین و ترش و بپوشانند تا نیمه آید و هر یک از این آبها بپزند قند اضافه
کنند و بقوام آورند و اگر قدری آب بپاشند تا تازه اضافه کنند شاید
شراب نعناع ستاند آب انارین که با قند کوفته باشند و بپوشانند تا
نیمه آید بعد از آن آب جوشیده بپین و آب نعناع تازه نیم و قند صاف
کرده بپین بقوام آورند **شراب الو** ستاند آب الموسیاه خوب فرو بپین
در پنج من آب بپوشانند تا باد و داک آن آب فرو گیرند و بدست مالند و صاف
کنند و بپین و نیم قند صافی کرده اضافه کنند و بقوام آورند **شراب کل مکرر**
مهل صفرا بود و تشنگی بنشانند پستانه ورق کل خوب تازه بی تخم یک رطل
و در پنج من آب بپوشانند بیک و بیالایند و دیگر یک رطل کل تازه بر سر آن
کنند و بخان کنند تا صفت نوبت مکرر کنند و بعد از آن قند صافی و بقوام
آورند شربت سی درم تا جمل درم شاید با بپین قدری و آب برفند **شراب بک**

آب سیب و

شکم به بند و قی باز دارد و دفعه بخار کند متباین ریاس خوب و سر وین دی
 بیند از نزد و کار جوین پاک کنند و بهاون سنگین بگویند یا جوین و آب آن
 در قند می کشند و یک شب را بکشند و باز در قند می دیگر ریزند و بیالایند و پسته
 چند نوبت و بارانچه درین قند می میریزند تا تمام صاف شود پس قند صاف
 بقوام زیاده آورند در یک سنگین تر و یک بقوام شاش و آب ریاس صاف
 کرده بر سر آن ریزند و با آتش استه قوام آورند **شراب غوره** قایم مقام بسیار
 بود در طبیعت بکیرند آب غوره خوب صافی کنند و بچاشند تا نیمه آید و بیالایند
 و هر یک من قند بکین آب غوره نهند و بچاشند تا قوام آید و اگر خواهند که بسیار
 ترش نباشد بکین قند را بچین آب غوره نهند **شراب مورد** دانه مورد تازه بکوبند
 و آب آن بکیرند و صافی کنند و بچاشند تا نیمه آید و اگر دانه مورد تازه نباشد
 دانه خشک بکین در چهار من آب بچاشند تا بکین بماند و فو و کیرد و بیست باله
 و صافی کند و نیم قند صاف بر آن نهد و بقوام آورد و طبیعت این شربت سرد و خشک
 بود و شش و سینه را سودمند بود و قوه معده بدید و شکم به بند **شراب قوت**
 بستانند قوت سیاه و آب آن بکیرند و صافی کنند و پزند تا نیمه باز آید و سرخ
 رطل از آن آب سه رطل قند اضافه کنند و بقوام آورند تا دفعه بود جهت آورد
 کلو و خناق و ورم کرم **شراب انار غذب آفر** بستانند از من آب انار غذب
 و صاف کنند و بچاشند تا نیمه آید و هر یک من آب بکین قند اضافه کنند و
 بقوام آورند **شراب انجیر** قوت کرده بدید و باده زیاده کند و نفوذ تمام آورد
 و منی بنیز آید و مثانه پاک کند از علت و قوت مجامعت بدید بستانند
 تخ من و در آب بچاشند تا دانه ای بماند و انجیر خوب دو من در تخ من آب بچاشند
 تا بکین و نیم بماند و طبع نخود بر سر آن کشند و انجیر بنیدازند و بکین و نیم عمل نهند

بر سر آن کشند و دارچینی و فلفلان قوت و فلفل سبیل الطیب از هر یک یک درم زعفران
 نیم درم مجموع را نیم کوفته در صره پسته در آن اندازند و بچاشند تا بقوام آید و استعمال
 کنند شربت بیخ مشال لعق کنند پیش از غذا و بعد از غذا شاید و اگر باب کرم خورد
 شاید **شراب کاه زبان** دل را قوت دهد و توحش سودا و راز ابل کند
 بکیرند آب لسان الثور و فلفل بکین و آب بادرنجوبه بکین و عمل صافی بکین و
 بقوام آورند و زعفران بکین در آن حل کنند و اگر قند کشند شاید و اگر کاه
 تر نباشد خشک بکین مشال در یک من جلاب خیس کنند و بچاشند و بیالایند و
 قند صافی کرده بکین بر آن اضافه کنند و شربت از وی ده درم **شراب**
بالنگو پستانند بالنگو تازه بکین و کاه زبان خشک سی درم و اگر بالنگو
 خشک بود سی مشال بچاشند و بیالایند و بکین عمل کاه گرفته بر سر آن کشند و
 بقوام آورند و بعضی درین شراب زعفران و مصطکی میکنند و اولی آن بود که
 نکند و احتیاج بان بود و طبقه طبیعت ترکیب آن و اگر قند می خواهند
 میسبیل سازند که ذکر کرده شد **شراب میبه** آب به ترش و شیرین ده رطل شراب بکین
 خوش بوی پنج رطل و به و شراب با هم بچاشند تا نیمه آید و فو و کیرند و در
 بالنگو و بیالایند و بر سر آتش نهند و عمل نهند یا قند دو رطل و نیم بر سر آن کشند
 و باز بر سر آتش نهند و دارو را در صره پسته در آن اندازند و قی بچاشند
 و زمانه مان کیسه رای مالند و ادویه اینست زنجبیل مصطکی و عود از هر یک
 نیم درم زعفران ریشه دانه کی خشک دانه کی **رب انار** عمل او مثل رب است
رب مورد بستانند مورد دانه تازه بکوبند و آب آن بکیرند و بچاشند تا
 ربی بماند و فو و کیرند و صاف کنند و اگر تنگ باشد قدری رب به اضافه کنند
 کنند یا قدری قند سفید تا بقوام آید **رب غوره** بکیرند آب غوره و بچاشند

تا بر می آید و بیالایند و دیگر بکوشانند تا سدی برود و در آن دستمال گسند
و اگر تنگ بود در آن بکشد و در آفتاب نهند **رب سبب** بکیرند آب سبب
اصفهان و بکوشانند تا بقوام آید و فرو گیرند و بکار دارند **رب به صنعت**
آن ماسته صنعت سبب باشد **سکنجین ساده** قند صافی کرده و سرکه سفید
آن مقدار که کفایت کند بر سر آن کتد و قدری کلاب و اولاد آن بود که در یک
سنگین پزند و سرکه باید که در اول پزند تا خام نباشد **سکنجین سفر علی قوه**
چکر و معدن بدید و در ششها پیداکند و سده بکشد و نافعها را عظیم سودمند
بود بکیرند به اصفهان و شوی و از دانه پاک کرده بگویند و مرکب من آب به
صاف کرده بکین قند صافی اضافه کنند و یک چهار یک سرکه بر سر آن کتد و
بقوام آورند اگر چند پاره به بر سر آن کتد و بقوام آورند شاید **سکنجین بزوری**
سده بکشد و بهتهای گرم را سودمند بود **صنعه** تخم کاشنی تخم خیارین
از هر یک درم پوست تخم کاشنی پوست تخم رازیانه از هر یک درم مجموع نیم کوفه
کتند در سه رطل آب سی مشال سرکه خیسانند و بیالایند و بکین قند صاف کرده
بر سر آن کتد و بکوشانند تا بقوام آید **سکنجین بزوری کرم** سرکه چکر و معدن بکشد
و بول براند و معدن از فصول پاک کتد و استقا و سوء القته را نافع بود و عطش
کافیه را ساکن کند **صنعت آن** تخم کرفس پوست تخم کیر پوست تخم رازیانه از
هر یک صفت درم تخم کرفس رازیانه تخم کاشنی و اینسون تخم کثوث از
هر یک تخم درم عصاره غافق ریون جینی از هر یک درم مجموع نیم کوفته در
سه رطل آب و چهار یک سرکه خیسانند بکشانند و روز و بکوشانند و صاف
کتد و بکین قند اضافه کنند و بقوام آورند **سکنجین بزوری ریوندی**
تخم کاشنی تخم خیارین از هر یک درم رازیانه تازه درم درم در شک

بی دانه پانزده درم ریون جینی سی مشال نبات یکین سرکه چکر درم چنانکه گفته
پزند و ریون را بشیر و بکیرند و بر سر آن کتد و بقوام آورند **سکنجین انیمونی**
انیمونی تخم درم اسطوخودوس چهار درم سیب تخم کاشنی تخم کاشنی تخم درم و شک
سه درم تخم کثوث تخم کاشنی درم کاوزبان درم مجموع در یکین و نیم آب و چهار یک سرکه خیسانند
بکشانند و بیالایند و بکین قند بر سر آن کتد و بقوام آید نافع بود **سکنجین غصلی**
سرکه غصلی یک چهار یک غسل مصفی بکین بکوشانند تا بقوام آید بهت ضیق
التقر و ابو و استقا و ابو و معال بلغم و معال قدیم بقایت نافع بود و نافع
سکنجین بزوری معتدل سده چکر و سیر بکشد و بول براند و بهتهای
مرکب را نافع بود **صنعت آن** تخم کاشنی تخم کرفس رازیانه از هر یک درم
تخم خیارین تخم خربزه از هر یک تخم درم پوست تخم رازیانه پوست تخم کاشنی از هر یک
درم مجموع نیم کوفته با یک چهار یک سرکه و سه رطل آب جنانچه گرفت یا بکین
قند صاف کرده بقوام آورند **الباب**

السابع فی اللعوقات لعوق سیستان سودمند بود بهت خشونت حلق و
سرفه سینه و تشش را نرم دارد و ذات الحجب ذات الصدر را نافع بود **صنعت آن**
سیستان دو بیت عدد و مو بر منق جمل عدد و مو بر منق جمل درم فلو س خیار جنبه
ده مشال تخم نمک خراشیده نیم کوفته جمل درم مجموع را در شش رطل آب پزند
تا باد و دانه آید فرو گیرند و در دست یا کتد و صافی کنند و بکین قند سفید
آن کتد و بقوام آورند **لعوق زوفا** نافع بود و سرفه کمین و تشش را
از اخلاط غلیظ پاک کند ستانند ایرسا و زوفا خشک از هر یک بیت درم
نیم کتد با سه رطل آب بخیانند و بکوشانند تا یک رطل آید و دست مالند و
صافی کنند و یک رطل قند صاف بر سر آن کتد و بقوام آورند **لعوق استقبل**

نافع بود جهت ربو و سرفه که از رطوبات غلیظه بپاشند استقبل
 بریان کرده ابرسا از مرکب دو درم فراسیون زوفا از مرکب دو درم کوفته
 مصفی برشته و لعوق سازند **لعوق خیار جنبه** مغشیه به مشال عتاب است
 دانه پستان پنجاه دانه مویر منقح همک فراشیده ده درم خشخاش نیم کوفه
 بیت مشال زوفا سه مشال رازیانه سه مشال ایرسانیم کوفته سه درم کثیرا
 سه مشال صمغ عربی سیاه دو درم پر سیاوشان پنج مشال انجیر زرد بیت عدد
 بچشاند و بدست بالند و صافی کنند فلو س خیار جنبه بیت مشال دران حل
 کنند قند سفید بنین اضافت کنند و باز دو سه جوش بدهند و مغز تخم خیار
 و مغز بادام شیرین از مرکب پنج درم مغز به دانه سه درم باقلای سفید کرده
 ده مشال خیار از سه درم کل خطمی پنج درم حلیمو سه درم کوفته و نخته بدان
 برشته و بیت مشال روغن بادام شیرین اضافت کنند **لعوق خشخاش**
 نافع بود جهت زلزله و ریش ریش و خون رقتان و سرفه که کهن کرم پستانند
 صد عدد خشخاش سفید بزرگ و دانه او بیرون آورند و در پنج رطل آب خیار
 یک شانه روز و بعد از آن بچشاند تا نیمه آید و در دست بالند و صافی کنند
 و مرکب آب خیار بنین قند صافی و بنین مثلث کنند و بچشاند تا بقوام آید و
 صمغ عربی و نشا پسته و کثیرا از مرکب پنج درم کوفته و نخته بدان برشته و لعوق
 سازند **لعوق رب السوس** نافع بود از جهت حصول لزج که در سینه جمع شد باشد
 رب السوس کثیرا و مغز بادام کل مغشیه رازیانه از مرکب جوی کوفته و نخته
 کت گرفته برشته و روغن بادام اضافت کنند شری مکتال تادو مشال بطنج
 زوفا پاشانند **الباب الثامن**

فی السفوفات **سفوف حبل الرمان** نافع بود اسهال که از ضعف معده بود

دقت

و قوت آن بدهد انار دانه ترش و شیرین بریان کرده بیت درم تخم کلوپ
 ساق زیره کرمانی مد بر سه که پست کنار پست سنج کشیده بریان کرده خربوب
 بنطی و شامی از مرکب ده درم سک عود را مک از مرکب یک بشال سفوف سازند
 شری از پنج درم تانج مشال **سفوف قطیایا** سودمند بود اسهال کهن و نوج
 و ضعف معده و بواسیر را بغایت نافع بود حب الرمان بریان کرده یک چهارم
 زیره کرمانی مد بر بیت مشال بزرگ کتان بزرگ کرات ابلیلج اسود از مرکب ده
 مشال مصطکی پنج درم سلیمه سیاه و کبابی در روغن زیت بریان کرده اضافت
 میکنند شری یک مشال تادو مشال بر سر آن آب سرد فورند **سفوف طین مستعمل**
 که از اسفوف نشا پسته خوانند سودمند بود تخم و اسهال مرادی را بکوبند
 نیکو تخم ریحان تخم بکایی مرق و نشا پسته تخم خاص صمغ عربی کل ارمنی طیار شیرین
 تخم خاص نیم کوفته کنند و تخمها در سر آن کنند و غلط کنند و باید که مجموع بریان کرده
 بود بغیر از طیار شیر و کل ارمنی و کلاب تر کنند و بر روغن کل جرب کنند شری
 سه درم تانج مشال فوری برند و اگر بر رب مورد خوردند شاید بعضی بارتنگ
 اضافت میکنند **سفوف خربوب مستعمل** سودمند بود اسهال و اسهالهای
 معده را خربوب بنطی به دانه زیره کرمانی مد بر ساق پست کنار حساب آلاس
 بلوط کشیده خشک بریان کرده مصطکی افزا مساوی کوفته و نخته شری یک بشال
 بادام رب مورد برشته و لعوق کنند **سفوف انبر یا ریس** نافع بود ضعف
 معده و قوت وی بداند و شکم بینه و ناخواه ساق زنجبیل انار دانه تر
 بریان کرده زرد شک بی دانه پست کنار از مرکب دو درم قند سفید بسیم
 کوفته و نخته استعمال کنند **سفوف ساق** سودمند بود جهت اختلاف دم
 ساق ده درم انار دانه ترش بریان کرده تخم مورد از مرکب پنج درم خربوب بنطی

سی درم صمغ عربی جلیقار از مر یک کشتال و نیم کوفته و پنجه شربت بنی درم نافع یا
سفوف بلوط مستعمل شاه بلوط بلوط عجم زنبیل از مر یک ده درم کوفته و پنجه
 شربت سه کشتال نافع است **سفوف بلبله مستعمل** خاص سهل مفاصل و
 تقرس و عرق النساء است سورنجان مهری معقت درم پوست ملبله زرد
 معقت مشال سناسکی و مشال یوزیدان سه درم ورق کل سرخ بنی درم بنی کبر
 ورق عناب سه درم زعفران یک درم مغز بادام مقشر سه درم قند سفید صفت درم
 مقویا مشوی کشتال کوفته و پنجه بیاضیت سخن کرده شربت و مشال بر سر آب سرد
 باز خورد و بعضی مقویا نمی کنند **سفوف سورنجان مستعمل** این مهمل هم جهت
 تقرس و مفاصل و عرق النساء بیاضیت نافع بود سورنجان مهری ده درم سناسکی
 معقت درم مغز بادام مقشر سه درم پوست ملبله زرد سه درم زعفران نیم درم قند
 سفید سی درم مقویا مشوی یک درم و اگر ماده بلخی بود بنی درم نیز بد بعضی مقویا
 کشت شربت و مشال بر سر آب سرد باز خورد **سفوف سرطان مستعمل** جهت
 مسلول نافع بود سرطان نوری سوخته ده درم طین قبر سی صمغ عربی ششاش سفید
 و سیاه مغز تخم خرزله از مر یک بنی درم کوفته و پنجه استمال کنند و بعضی بعضی
 تخم خرزله کثیر استمال میکنند **الباب**
التاسع فی الحیویات حب ایارج مستعمل نافع بود مرصهای سرد را و معد را
 پاک کند از همه خلطهای بد ایارج فیهرا کشتال تربد سفید نجوف خراشیده بروغن
 بادام جرب کرده یک درم و نیم حب البیل غار یقون سفید از مر یک نیم درم
 نمک مندی دانه و نیم تخم حنظل دانه کوفته و پنجه بآب رازیانه حب سازند
 مر یک بمقدار نخود و این یک شربت است در غسل کرد انبیه فرو برند و اگر
 خوانند در شکم رخ چیده فرو برند و همه صوبی قوت آن تا دو ماه می ماند بعد
 ضعیف

ضعیف شود و بهتر آن بود که در روز که ساخته باشند در شب فرو برند **حب**
حب مستعمل صمغ قوطی کشتال تربد سفید نجوف خراشیده بروغن بادام جرب کرده
 یک درم حب البیل غار یقون اینسون از مر یک یک درم نیم تخم حنظل نمک مندی
 از مر یک دانه و نیم مقل کثیرا از مر یک دانه کوفته و پنجه بآب کرکس حب سازند
 و این یک شربت است **حب سورنجان مستعمل** سودمند بود در مفاصل و تقرس
 و عرق النساء صمغ قوطی تربد سفید نجوف خراشیده بروغن بادام جرب کرده
 سورنجان مهری از مر یک متغالی ماییز مر یک درم حب البیل غار یقون از مر یک نیم
 کثیرا تخم حنظل از مر یک دانه نمک مندی دانه و نیم کوفته و پنجه بآب کرکس
 حب سازند و این یک شربت است **حب بنفشه مستعمل** جهت درد چشم و مر و ضعیف
 و دماغ را پاک کند و درد گوش را نافع بود بنفشه دو درم تربد سفید نجوف خراشیده
 بروغن بادام جرب کرده یک درم رب السوس پوست ملبله زرد اینسون از مر یک
 نیم درم مقویا مشوی نیم دانه کوفته و پنجه بآب خالص حب سازند و این یک شربت
 بود **حب شبیا مستعمل** سودمند بود جهت درد معد و سر صمغ قوطی سه درم
 پوست ملبله زرد ورق کل سرخ تربد سفید نجوف خراشیده بروغن بادام
 جرب کرده مصطکی از مر یک یک درم کوفته و پنجه حب سازند و در سایه نگاه دارند
 تا خشک شود شربت یک کشتال تا سه درم در وقت خواب فرو برند و بخندند یا
حب مقل مستعمل ملبله سیاه پوست ملبله زرد آمله مقشر پوست ملبله از
 مر یک یک درم مقل از ورق چهار درم مقل را در آب حل کنند و در نایون بسازند
 تا نیک حل شود و دارو را بدان حل کنند و حب سازند شربت دو درم نافع یا
حب غار یقون صاحب فیهرا مستعمل سده مارا بکشد خداوند استقامت را
 و بیمار پها جگر را سودمند بود غار یقون تربد سفید نجوف خراشیده بروغن

بادام صرب کرده از مرکب نه درم ایر سانه درم ایاده فیض درم فوا سیون
 ۳ درم تخم خطل دو درم اینسون یک درم از زرد شسته و درم ستمو نیا مشوی یک درم
 کوفته و بخته حب سازند شربت و درم و قوت این شمش ماه می ماند **حب**
منتقی از کامل الصناحه فایده و اثره خارا نافع بود که بکینج جا و شیر اشق مثل
 حرمل تخم خطل از مرکب سه درم صبر ترید از مرکب نه درم فوینون چند پدید
 ادویه خشک کوفته و بخته صمغ در آب حل کنند و حب سازند شربت و درم
 باب گرم نافع بود **حب اضطرار** نافع بود به مرضی را که از سردی بود مثل
 بلغم غلیظ و سودا و قوی که کشاید حب بکسان عود بکسان سیخه سنبل اسود
 و از کینج زعفران مصطکی نه از خر و ج عصاره افسنتین نمک مندی زراوند
 مدوج از مرکب صبر سقوطس یا نوده درم ستمو نیا مشوی غار یقون
 تخم خطل از مرکب سه درم افسنتون اقویطی سیاه منتقی از مرکب شش درم کوفته
 بخته حب سازند و خشک سازند در سایه و در ظرف انکبته نگاه دارند شربت
 دو درم و نیم **حب قویا** مستعمل نافع بود در سردی را که از بلغم بود و چشم
 روشن کند و خلطهای غلیظ لریج از بدن پاک کند و این حب خالینوس است
 صبر سقوطس عصاره افسنتین مصطکی از مرکب دو درم ستمو نیا مشوی تخم خطل
 از مرکب یک درم کوفته و بخته یا یک کوفس حب سازند شربت و کنگال **حب شامترج**
از کامل الصناحه جهت قرب نیابت سودمند بود و مله زرد و کایلی و
 سیاه از مرکب نه درم صبر سقوطس منقذ درم ستمو نیا سه درم کوفته و بخته
 آب شامترج ترخسانند و در تاون کنند و ساینند و چون خشک شود دیگر
 باره مکرر کنند تا به نوبت آب شامترج مکرر کنند و بعد از آن بخت کنند و حب
 سازند مانند خود و خشک کنند شربت از یک درم تا کنگال **حب المسک مستعمل**

مولف

مولف بوی و من خوش کند و قوت دل به هر سبیل الطیب و خوشک قوتل نارنگ
 کبابه قرفه سیاه فوخل خولجان سعد کوفی پوست ترخ ز تخمیل سادع مندی
 از مرکب یک درم قاقله حوز الطیب مسک ترکی از مرکب نیم درم بابیه و صمغ عربی
 و کلاب حل سازند **حب المسک آخر** سبیل الطیب قوتل فوخل سادع مندی
 پوست ترخ سعد مندی قرفه از مرکب یک درم نارنگ خوشک کبابه حوز
 الطیب سیاه قاقله فوخلجان یا در کجوه ز کجیل از مرکب نیم درم مسک
 و ایکی بکلاب آب به صمغ عربی حب سازند و در سایه خشک کنند و در ظرف
 انکبته نگاه دارند **حب سعال** مستعمل نافع بود بلغم را نفاست نه بود در
 السوس کشمش از مرکب سه درم نشاسته صمغ عربی کثیر انفرادانه که و از مرکب یک درم
 نبات مصری نیم وزن ادویه بلعاب به دانه بر کنند و حب سازند **حب سعال گرم**
 مغز بادام مقشر تخم خیارین نشاسته صمغ عربی کثیر انفرادانه که و از مرکب یک درم
 نبات مصری نیم وزن ادویه بلعاب به دانه بر کنند و حب سازند و شمشاش
 سفید از مرکب یک درم رب السوس دو درم باغلی مقشر سه درم بلعاب نیکو
 حب سازند **حب سعال سرد** پوست ترخ از زیاده تخم کر قس رب السوس
 پر سیاوشان مغز بادام تلخ باب خالص حب سازند **حب سعال تر قتل**
 نبات مصری اجزا مساوی کوفته و بخته حب سازند **حب سعال یا بس**
 نشاسته صمغ عربی رب السوس اجزای متساوی باب خالص حب سازند
 نافع بود **الباب**
 فی الاقراض **قرص اندر و خورون** مستعمل این شمش از آن خنین بن احمق
 شیر از سبب اختیار ضعیفها و این قرص از ادویه قویا قاروق است
 و از شیشگان اسارون از کثیر شش شعال قجاج از خود و از ده شعال عود

العاش

قصبه الذریره از یک شش شمال و در چینی بیت و چهار سال فوشش شمال
 طامایست و چهار شمال سلیم شش شمال افق از نفعیت شمال
 شش شمال زعفران دوازده شمال مجموع را گرفته و بخت شراب ریجانی یا باد
 العمل قرص سازند و در قرص ساختن دست بروغن بلبان حرب کنند
 و در سایه خشک کنند و این قرص را قوت تا دو سال می ماند بعد از آن
 ضعیف شود **قرص اندرو حزن که در تریاق غریزه مستعمل است**
 بابوع سفید و سرخ سماق مرصافی اینیون قصبه الذریره عیدان البلبان
 اجزاساوی مثلث ترکند سه روز مرطوب نگه دارند و قرص سازند
 و در ظرف آب گینه کنند و قوت این قرص هم دو سال باقی ماند **قرص افغی**
که در تریاق فاروقی مستعمل است و این قرص بعد از دو ماه استعمال کند
 و قوت این قرص تا دو سال باقی است بعد از آن ضعیف شود بکیر نافع
 اشقر حوان ماده و نشان ماده و نران است که نران دو قلاب دارد و
 ماده چهار قلاب باشد و مرد و قلاب در یک قلاب باشد و نشان افغی
 است که سر وی بین بیه و چشم وی سرخ و کشیده و شکم وی صلب بود و نشان
 جوانی وی آنست که سرخ حرکت بود و در رفتن سر خود را چهار انگشت از زمین
 بردارد و باید که در موسم بهار چون اقشاب محل آید وی را بکیر ند و تا ثور شاید
 لیکن چون اقشاب بجزار رسد شاید و چون بکیر ندیم در زمان یار و دیگر
 وی را بکشند و اگر دیر نگذارد حدت سمیت وی زیاد شود و کشتن وی
 چنان است که سر و دنیال وی را جدا کنند بمقدار چهار انگشت به تیشته نیز
 چنانکه تیشته نیز بروس کنند و چکی حکم بروی زنند یا سنگی یا حوی عنانکه
 نفع پوست در دست نماید و بیک ضرب جدا شود بعد از آن پوست از وی بکشند

و آلات شکم وی بنید ازند و چند فوبت بابت شیرین بشوید و اگر بخاکتر یک
 بشوید شاید بعد از آن که پاک شست باشند در یک سبیلین کنند یا سبیلین
 قلعی داده و آب بر سر آن کنند چند آنکه کنایت بود و جوب شیت چند شاخ
 و نمک بوشانند تا مهران شود پس فرو گیرند و از دیگر سرون او رند و از آن
 وی جدا کنند و آن گوشت وی بگویند نرم نیایند و بوزن آن نان خشک گرفته
 اضافت کنند و بگویند یک و اگر خشک صفت بود از آن آب که در درخت بکشد
 اضافت کنند بعد از آن قرص سازند قرصهای تنک تنک مثل ناخن بزرگ
 و باید که در وقت قرص ساختن دست بروغن بلبان حرب کنند و در شیت
 غرمان خشک کنند در سایه و باید که قطعام اثر نرم در وی نماند باشد و از
 و در ظرف آب گینه دارند **قرص اسفیل مستعمل که در تریاق فاروقی مستعمل بود**
 بناسد بیاز عنصل کوچک و در خمیر گیرند و در تنور نهند تا خسته شود بعد از آنکه
 نیایند نرم شد باشد پس در مایون بسایند و بوزن آن آرد کر سینه اضافت
 کنند و قدری شراب بر سرشند یک و دست بروغن کل حرب کنند و قرص سازند
 و بعد از دو ماه استعمال کنند و قوت این قرص تا دو سال باقی ماند **قرص قوسو**
که در مثر و دیطوس مستعمل بود و از اقومون خوانند مویز طایفی لی و ایه چهار
 علك البطم بیت و چهار درم مرصافی از عذر از مر یک و از دوه درم و از حبیب مثل
 ازرق اظفار الطیب سلیمه سنبل رومی اکلیل الملک سعد حب النصار از مر یک
 سه درم قصبه الذریره نه درم زعفران یک درم قفر الیهود و دو درم انجیر کوفتی
 باشد بگویند و آنچه نفع کردنی باشد نفع کنند در مثلث و با سه وزن آن عمل
 می شد **قرص طباشیر ملین مستعمل** سودمند بود بهیت تباه ملتعب صغروی و
 دمنوی را و تشنگی را بکین کند و سرفه و خشونت سینه را نافع بود بهیت

طباشیر سفید چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو دانه از هر یک یک
 مثقال نشاسته صمغ عربی کثیر اخشی ش سفید از هر یک یک درم کوفته و تخمه بلعاب
 نیکو قرص سازند **قرص طباشیر معتدل** سودمند بود به تنهای بیرون رفتن خون از شکم
 و ورق کل سرخ شش درم صمغ عربی نشاسته کثیر از هر یک چهار درم تخم خیارین طباشیر
 سفید از هر یک سه درم کوفته و تخمه بلعاب نیکو قرص سازند شریکی مثقال
قرص طباشیر خشک سودمند بود به جهت اسهال صفراوی و دیوس صمغ عربی
 تخم خاضی نشاسته ورق کل سرخ از هر یک ده درم سماق زرشک بی دانه از هر یک
 هشت درم کل ارمنی ده درم کوفته و تخمه بکلاب قرص سازند و قوت این قرص شش
 ماه باقی است شریکی مثقال بود **قرص کرباشی صیاب منها مستعمل مولف**
 رفتن خون از شکم باز دارد کرباشی بود و ناسفته تخم خرفه از هر یک پنج درم و یک
 بزکوبی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کثیر اصمغ عربی از هر یک شش درم و دو سوخته
 بزرا بلع از هر یک دو درم کوفته و تخمه بلعاب نیکو شش شریکی مثقال و قوت
 این قرص شش ماه باقی ماند **قرص طباشیر کافوری** نافع بود به جهت تنهای
 و تشنگی زایل کند و سعال را نافع بود طباشیر سفید ورق کل سرخ صندل
 مقاصری مغز تخم خیارین تخم کاشنی تخم کامو تخم خرفه از هر یک چهار مثقال کافور
 یک درم بلعاب نیکو قرص سازند شریکی مثقال بود قوت این تخم شش ماه
 باقی ماند **قرص کلنا ریتعل مولف** خون رفتن از شکم باز دارد سلفه روی
 کل ارمنی صمغ عربی از هر یک چهار درم ورق کل سرخ کلنا راقا قیاز هر یک
 سه درم کثیر ادو درم باب کلنا قرص سازند شریکی مثقال و قوت این تخم
 شش ماه باقی ماند **قرص کافوری از کامل الصنایع** جهت دق بغایت
 نافع بود مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز خرفه مغز دانه به از هر یک یک درم

کل سرخ

کل سرخ سه درم صمغ عربی صندل سفید نشاسته از هر یک دو درم رب السوس
 طباشیر از هر یک سه درم راز یا نه یک درم و نیم کافور تخم درم تا نیم مثقال شاید بلعاب
 نیکو قرص سازند **قرص زرشک بزرگ** سودمند بود به تنهای کهن و
 و تنهای بلغمی و درم جگر و معده عصاره زرشک مغز تخم خرفه مغز تخم خیارین
 از هر یک سه درم ورق کل سرخ ترنجبین از هر یک شش درم رب السوس تخم
 کشتو طباشیر تخم کاشنی مصطکی سنبل الطیب عصاره غلغله از هر یک دو درم
 زعفران یک درم باب ترنجبین سه شند و قرص سازند شریکی مثقال بود و
 قوت این تخم شش ماه باقی ماند **قرص زرشک کوچک** سودمند بود به جهت
 بی دانه باز ده درم تخم کاشنی تخم توذک مغز خیارین بلعاب نیکو قرص
 کل سرخ پنج درم ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک مثقال بلعاب نیکو قرص
 سازند شریکی مثقال بود و قوت این تخم شش ماه باقی باشد **قرص منقش**
 بلغم صفراوی دفع کند و دماغ پاک کرد و اندو تاریکی چشم زایل کند و در صفرا
 پیر و تنفش خشک جلد درم ترنجبین جوف خراشیده نیت درم رب السوس
 ده درم پوست بلبله از زرده درم سقونیاء شوی چهار درم صمغ شریکی دو مثقال
 و تخم دانه بود درم شکر سرخ باید که در شب قرص سازند و در شب خواب نکند
 دارند و هرگاه بکلاب خورند و قوت این قرص تا چهار ماه باقی است **قرص**
کل مستعمل سهل صفرا و بلغم است و در معده را نافع بود ورق کل سرخ
 درم عصاره غلغله طباشیر سنبل الطیب از هر یک یک درم رب السوس چهار درم
 باب قرص سازند شریکی یک درم بود و قوت این تخم تا یک شش ماه باقی می ماند
قرص ریوند جهت تنهای کهن و صلابت جگر و پیر زو و درمهای آن و درم
 بغایت نافع بود ریوند چینی شش درم فومک متقی تخم کرفس انیسون عصاره

لوزج عفن محرق دفع کند و این سهل بی زحمت بود و سودمند بود فالج در عتبه و لثوه
 و تشنج و صرع و جذام و داء الفیل و برص و بقی و قوبا و سفعه و شقیقه و صداع و دوا
 و صم و وسواس و شهوت کلبیه و تغییر عقل و عمر النفس و درد کرده و مثانه و قفس
 و درد مفاصل و غرق النساء و درد گوش و داء الثعلب و داء الحیة و ریشهای کهن
 بذر اعمه نافع بود و حیض بسته یکشاید **صنعت آن** تخم حنظل نیم درم استیل شود
 غاریون ستمونیا غریب سیاه اشق استور دیون از مرکب دو درم و نیم اقیون
 اقویلی کاردیوس مثل ازرق صبر قوطی از مرکب سه درم حاشا سادع معنی شود فاروق
 فراسیون جعد سیخه قنقل خید و سیاه زعفران دارچینی یا و شیر سماع سکینه چند
 مرصافی فطر اسالیون زرا و نذ طویل عصاره افسنتین افزون سنبل عامار مثل
 جنطیانا دوی اسطوخودوس از مرکب دو درم صم در شراب حل سازند و ادویه
 کوفته و بخته همه را بصل کف گرفته ریشند شری چهار مثقال و قوت این ایاره
 بعد از شش ماه تا چهار سال می ماند و اولی آن بود که در شبانگاه فرو برد و صبا
 جلای از بنفاح و زوفا و اقیون و پوست ملیده کابلی و کا و زبان و اسطوخودوس
 و مویز طایفی و دانه نیم نمک معنی بخرج کنند نافع بود و یک عمل کند

الباب الثاني عشر في الاشيا فاست
شیاف کنگری بوره ارمی نیم درم کنگری سه درم خطمی بیت درم شکر سرخ پنجاه درم
 تخم حنظل نیم درم شیاف سازند **شیاف خیارجیه** عطمی نفع از مرکب سه درم
 سناکی دو درم عسل خیارجیه نیم درم شکر سرخ نیم درم شافه سازند **شیاف زحیر**
 شادنج عدسی استیداج مرصافی زعفران شیاف مامیثا آقا قیا کند در ریای
 اقیون از مرکب چوب بایب مورد تر یا بایب کشیر تر یا بایب سماق ریشند و
 بر شافه کواقدی ریشان بدان شافه سازند مقداره دانه سنج و استعمال کنند

سینا

الباب الثالث عشر في الترياق

تریاق فاروق تریاق بزرگ خواص طبیعت آن کرم و خشک بود سودمند بود
 کزیدگی جانوران و مجموع زهرها و ادویه کشنده و شری از آن بقدر حاجت
 اندک آن طسوجی و زیادگان و دوشمال و چون بر موضع کزیدن طلا کنند
 سودمند بود و قوت دل بدید و جمیع مرضها بر در نافع بود اگر خواص آن نوشته
 شود بطویل انجامد و سعال و عسر النفس و در سینه و شش و نفخ معده و
 قولنج و استسقا و برص و بقی و جذام و اوجاع مفاصل و مجموع مرضها پی
 که از سودا بود و نفع نافع بود و صرع و صداع و تارکی چشم و درد شقیقه و بواسیر
 نافع بود و بول براند و حیض بسته یکشاید **صنعت آن** اقراص حنظل جمل شست
 متعال و اقراص افاعی و اقراص اندرو خودون قنقل سیاه اقیون مصری
 از مرکب بیت و هبار متعال و رقی کل سرخ تخم شلغم بری ثوم بری ایرساغانو
 رب السوس روغن بلسان از مرکب دوازده مثقال میکشد مرطافی زعفران
 زنجبیل ریوند چینی قنطاریون قوتی خبی فراسیون قسط فطر اسالیون
 اسطوخودوس قنقل خید و اقلقل کند رذکر مشکط اشع فقاغ اذفر
 صمغ البطم سیخه سودا سنبل الطیب جعد از مرکب شش مثقال لبنی نیم گرم
 سیسالیوس حرف یا بل کاردیوس ناخواه کافیطوس عصاره طبعه النیس
 نار دین اقلیطی شمع جلی سادع معنی موی جنطیانا دوی تخم راز یا نشی
 طین محنوم زاح محرق که تمام متوقته باشد حماما و جیب بلسان موفار
 قو صمغ عربی قرومانا اقیون آقا قیا از مرکب هبار متعال و ذوق قنه
 مثل الهود جاوشیر قنطاریون پارک زرا و نذ مرصع سکینه از مرکب
 متعال چند پدیدست و دوشمال و بعضی هبار متعال میکشد عمل که از کل

حاشا باشد و رطل شراب گشته خوب شست رطل باید که بوزن بعد از بود
هر رطل بود مشغال صمغ و عصاره ات شراب حل کنند و غسل بر سر آن کنند
و یکشنبه روز را کنند بعد از آن ادویه کوفته و نخته و طوبر و عنق بلسان
جرب کرده بصل و منطیوخ برشته و در ظرف نقره یا چینی کنند یا در صحن
یا آبگینه و استعمال نکند الا بعد از یک سال و بعضی جایز داشته اند بعد از
شش ماه و بعضی گفته اند که شاید که استعمال نکند الا بعد از ده سال تا دوازده
سال و آن زمانی در غایت جوانی و قوت بود تا سی سال و چون از سی گذشت تا
شصت قوت آن با قیست و مرخص که گفته اند بخنان داشته باشد لیکن بعد
از شصت همه مرخص که بدان نافع است همان عمل نکند الا دفع بموم و لذع و تهوش
بکند و آن زمان بقوت معاجین بزرگ بود **تریاق اربعه** تریاق کوچک خوانند
سودمند بود که بزرگی جانوران خصوصاً عقرب و یا غلیظ که در معدی بود و روده
و در دیگر و میرز و صرع را و خفقان را سودمند بود و اگر زنی را بچه بزیان رفت یا
یا مشکل زاید یک مشغال بود و بهر زاید **صنعت آن** جنطیانا را و می حب الغار
مرصانی را و نذ طول از مر یک خردی کوفته و نخته با سه جند آن غسل کت گرفته شد
شرقی بکشد آن بعد بایب سرد بعد از دو سال عمل وی باطل گردد **تریاق غره استعمال**
سودمند بود جهت کز بزرگی جانوران و یا دمای غلیظ که در روده بود و در دیگر و
میرز و صرع و خفقان و لقم و قیاح را نافع بود **صنعت آن** حاماسنبل مندی حاج
مندی لک مایشا قوتقل و بون جینی قیو کیا قسط تل جنطیانا از مر یک از ده
مشغال قیاح از غر عصاره لخته التیس نقل از رقی از مر یک شست مشغال عاقر قرحا
و ارچینی تل را از یانه تل کرب کو کرد تل شست اسارون قودمانا لونیون ناردین
کل قیاح کویس کوی ذوقا قیون از مر یک ۳ مشغال کثیر افشیش سفید

سیاه از مر یک سی مشغال بزر النج بیت شست مشغال سیخ ورق کل سرخ اقراض
اندر و خون از مر یک نه مشغال تل سداب یک مشغال دانه اترج معشر ساق شامی
منق از مر یک دو مشغال روغن بلسان بیت و چهار مشغال عصاره صمغ بیت مشغال
قیاح المر مر مشغال و نیم ورق اترج سینه مشغال صمغ و عصاره ات در مثلث حل
سازند و باقی ادویه را کوفته و نخته ۳ وزن ادویه غسل مصفی او را با بر و غلیظ بلسان
جرب کنند و برشته و در ظرف چینی کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شرقی یا کمال
شاید و قوت این تریاق تا شصت سال باقی باشد بعد از آن باطل شود **مشر و بطوس**
از تریاقات شمرده اند سودمند بود زمره های مختلف را و کز بزرگی جانوران و
سک دیوانه و قویج را بکشد و قیاح و لقوه و اسپر فارا و کز بزرگی جانوران و
دیوانه و قویج را بکشد با نفع بود و شده جلک بکشد و ورم صلب را نرم گرداند
و سینه را از اخلاط بد پاک کند و رطوباتی که در شکم بود دفع کند و در ورم
امعاء و قاق و غلاظ و خون رفتن باز دارد و قوت بیه بدید و کوشه دوی
تازه دارد و اشتهای طعام باز دید کند و سنگ مثانه را بریزاند و بچه را در رحم
نگاه دارد و ذمن صافی و جوانی نگاه دارد و دفع ممره زمره نکند و خاصیت
این نزدیک است تریاق فاروق **صنعت آن** مرصانی زعفران غار قیون
زنجبیل ارچینی عکال الیطم کثیر از یک ده درم سنبل الطیب کت ز کز خردل
سفید عیدان بلسان اسطوخودوس از غر قسط سیسالیوس کافیرطوس
قنه را تیغ دار قتل عصاره موفسطید اس چند پدستر جا و شیر معیه ساج
مندی از مر یک شست درم قیاحان سورنجان خیده اسغور دیون ذوقا
اکلیل الملک جنطیانا را و می دمن بلسان حب بلسان قوس قویون و آن قوس
مرکبیت مانند اندر و خون مقل از مر یک صفت درم سداب و و درم تل سداب

ده درم اشق نار دین اقلیطی مصطکی صمغ عربی فطر اسالیون قومان افیون
تخم رازیانه ورق کل سرخ مشکط اشیم از مرکب سه درم اینسون وج فومو
اسارون از مرکب سه درم اقا قیاسو فاربعون سه سقنقور از مرکب چهار درم
صمغ در شراب ریاحی حل کنند و ادویه دیگر را کوفته و نخته یا سه جند ان عمل صغی
بر کشند و بعد از شش ماه استحال کنند شریک شغال و قوت ان تا شصت سال می
بعد از ان باطل میشود **تریاق جیت کز یک عذب نافع** بوزراوند صمغ
پوست پنج گیر از مرکب نیم درم کوفته و نخته یا شراب یا شامند نافع بوز
الباب الرابع عشر فی السنون
سنونی که دندان را جلاد دهد شاخ بز سوخته نمک اندرائی کت دریا از مرکب
نخ فی سوخته دو مجر و سادج مندی ده مجر و سفال چینی خردی کوفته و نخته
سازند **سنونی دیگر که پنج دندان محکم کند** و جلاد دندان دهد نمک اندرائی
در کاغذی بپیندند و بر سر خاکستر کرم اندازند تا سرخ شود پس بردارند و در
قمار ان اندازند پس بپانند از ان خردی و از کت دریا سعد در چینی محکم
خاکستر در مننه از مرکب خردی کاغذی خردی کوفته و نخته سنون سازند
سنونی دیگر که دندان متحرک را محکم گردانند قرن ایل سوخته نمک اندرائی
بصل رشته و سوخته از مرکب خردی کلنا ریم فرو پوست میله زرد و ورق
کل سرخ از مرکب خردی کوفته و نخته پنج دندان متحرک افشانند محکم گردانند
سنونی دیگر که بوس دمن فوش کند و پنج دندان محکم گردانند و قوت دهد
ساخ بز کوس سوخته نمک اندرائی بصل رشته و سوخته از مرکب ده درم
زعفران سنبل مصطکی سداب خشک از مرکب دو درم کلنا رساق از مرکب
یک درم سعد سوخته و بوج سوخته از مرکب سه درم کوفته و نخته سنون سازند

سنونی

سنونی دیگر که بوس دمن فوش کند و دندان را جلاد دهد و پنج آن محکم کند
اردو جو بصل رشته کت دریا فی سوخته از مرکب شصت درم میله گیاه قاقله
سیاسه عاقر قرقا از مرکب سه درم طباشیر سفید کل سرخ در مننه سوخته از مرکب
یک درم نمک اندرائی پنج درم کوفته و نخته سنون سازند **سنونی که بوس دمن**
فوش کند صندل سفید پوست ترنج خشک از قر را مک از مرکب سه درم قاقله گیاه
سیاسه قونفل عود مندی مصطکی یک از مرکب دو درم کوفته و نخته سنون سازند
سنونی دیگر که سیاهی دندان بر د قبیل ده درم قنفل چهار درم جاماسه درم
سادج مندی دو درم بازوس سوخته **سنونی که درم کوفته و نخته** بمبوک مالند
سنونی دیگر که کت منی دفع کند مقلط رسک پوست انار قصب الودیه
قونفل نرسن افراساوس کوفته و نخته در پنی دمنه و قبیل در شراب ریاحی
تو کرده پنی را بدن تر کنند و قبیل دیگر بدان داروهای لایند و در منی
نهند **سنونی دیگر که جیت جوشیدن دمن فو فل اقا قیاساق فی دانه**
طباشیر کلنا ر و ورق کل سرخ و ورق کل سرخ اردو جو مجموع مساوی کوفته و
نخته اول قدری سرکه و دو جند ان کلاب نیم گرم کنند و بکمان بارود را
بدان بشویند بعد از ان سفوف استعمال کنند که بغایت نافع باشد
الباب الخامس عشر فی الاداء
روغن بنفشه بتانند یا دام خند کرده بشین و مرکب یا دام و نیم کنند
و خشک کنند و بد بکین یا دام بد و نیم کنند و خشک کنند و بد بکین یا دام
نیم بنفشه در میان ان کنند و در شب بزیر جامه خواب فی آندازند و
بروز بچین پنی فی کنند و چون ده روز بگذرد دیگر بکین کنند و تا جمل روز
پیر و رش دهد و بعد از ان روغن بگیرد و اگر بخواهد یا دام منقذانه کرد

حب سلطانی

بگیرند دارچینه ده درم صمغ عربی ده درم اصل الروس ده درم ارسا ده درم
 نشاسته ده درم مصطکی ده درم کباب چینه ده درم خولجان ده درم زعفران ده درم
 افیون ده درم و کلاب پاتر ده درم نبات حموی ده درم عنبر اشهب ده قرات
 مسکه ده قرات ورق زرد ده قرات و افیون ابکلاب حل کنند زعفران ده درم
 برشند و حمل ادویه دروی کنند تا چون خمیر شود و حب سازند مقدار تخموی
 بکار دارند بر نافع بود
 ترکب مرحوم حاجی احمد خلیفه رحمة الله واسعه انک یاد کار مذکور ترکیب اجزای بولرد
 که ذکر النور و اسعد احمد یاقوتی در بگیرند فلین بخش کر ده درم فلفل ایض ده درم زرباد ده درم
 و ترنج قاب ده درم فود ده درم قزل بویه پاده ترده درم زراوند طویل پنج درم جنطیانا پنج درم
 جد و ارده درم قاقلا کبار ده درم قاقلا صغار ده درم بصل عنصل مشوی ده درم قصب الذریره
 ده درم حب النصار ده درم جوز بولشت ده درم مرمکی هست ده درم زعفران پاتر ده درم سنبل هلندی
 ده درم مصطکی پنج درم لولوی ناسفته ده درم نار دین چهار درم بسباس ده درم طبعی تخم
 ده درم جوز هلندی پیت ده درم افیون ده درم عاقر قرحا شش درم بز ریحان ده درم
 جلد کشته پنجه و وزن ادویه عمل مصنی برشند بعد از شش ماه استعمال
 نمایند شربت بکر مسکن تا یکی درم بناید و جمع در دارا نافع بود خاصه قولنج را
 مصطکی کباب قاقلا بصل عنصل ده درم زراوند طویل ده درم زرباد ده درم
 عود مسکه مجرد در همین یک و خط و شطب مندا من البلیح سته درام و مسکن
 بعد از آن علی سکر سکر

صفت حب که خون از بواسیر باز دارد و دارو با اینست بگیرند مبلبل آبانی
 و سیاه و بلبلج و ابلج و بروغن کاو بریان کرده از هر یکی ده درم و وودع سوخته
 هفت درم کهر یا پنج درم و شنب یمانی ده درم و متقل ازرق پیت ده درم دارو با
 بکوبند و پنجه کنند و مسکن باب کنند تا حل گردانند و دارو با بدان برشند
 و حب کنند و شربت ده درم و باب سرد نافع بود مادر لک سحر
 معجون مقوی محرب

۱۴

بگیرند عنبر سنبل صندل سفید عود قاری مصطکی قوتقل زنجیل جوز بویا بسباس
 مسکن ده درم مسکن ده درم مسکن ده درم مسکن ده درم مسکن ده درم مسکن ده درم
 دارچینه کباب چینه دار فلفل فلفل سیاه قاقلا کبار و قاقلا صغار خولجان مشک
 ده درم پنج درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم
 سور بخان بهمن سفید حور بهمن رخ خشت الشلب زراوند طویل ده درم عرق نعنی
 جوز هندی فریون تخم شلغم تخم کز اینون زرباد پنج درم پنج درم پنج درم
 ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم
 ابگر ترکی سعد بنفش خشک شقاق کل نرج پنج درم ریحان شونیز بادام فستق
 پنج درم پنج درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم ده درم
 تخم حرم کله کبخشک انار درم بکوبند پزند و کشند وی باید که از ده بخش و یک
 بخش ورق الحیال باشد و سه وزن عمل عمل را چاشنی گیرند و خنک سازند
 بعد از آن ادویه را بسازند مسکن زعفران و اباعسل یا میزند برشند و مقدار شربت ده درم بود
 فایده یابند

ششده ام که ابرو را در در فاج
 سنج مثل که شفت ارسطا قاس
 چنانکه مرد بر سام نیز املاطون
 چنانکه طینوس در همان شد مطون
 سنج املاک است الوعلی سینا
 نیاف سنج کاه از شفا و از قلو

هو الشافى ملطه الكاف

معون نافع للحقاق واللوزتين وسقوط التهابه بلجميع اورام الحلق من الداخل باذن الله تعالى
 وهو من عجائب المعاجين ليد الامم جرب فلفل ودار فلفل وزنجبيل مكد ثمانية دراهم
 عاقر قضاة دراهم فلفل وجوربوا والجوز الهندى ورجل الغراب وحى الاطريلال
 مكد خمسة دراهم دارچينى اربعة دراهم يدق الجميع ناعما ويحقن بثلاثة امثالها او اربعة امثالها
 من العسل المنزوع الرغوة ويستعمل منه عند الحاجة مقدار بندقة مع القشر وشروط استعماله ان يمسك
 في الحلق بقدر الطاقة ثم يبلع فانه اندفع المرض بعناية الله تعالى والا يتكرر بعد ساعة فان كانت
 العارضة ذات يوم اندفعت انشاء الله تعالى بمرح وان كانت ذات اكثر من يوم فمرار وهذا
 قبل استحکام المرض وصيرورته قیحا بعون الله تعالى منه ومن جميع الاذى

الان لم يصره بكنهه علم غليون
 ابو بكر شيخ المصنفه
 ابو عبد الله اسد علاه الذي الحنفى
 مولانا عبد الله بن علفه لسنين خمس
 مولانا عبد الله بن علفه لسنين خمس
 مولانا عبد الله بن علفه لسنين خمس

وفي فصول الطبى وذكر النبى انا طبى ورف
 المشفى اذا نفع من اورام التهابه ومن
 اللوزتين وغلا يابعض الحلق واللثة

عبد القادر

قرص الكافور

بحم كان جوب عود و صندل سوده برنگه كل سرج حم خشتاش
 پست ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱
 حم خیارین پاتر ده ۱۱۱۱ حم خیس پنج ۱۱۱۱ و هم را بسایند و آب
 برز قطنو ناضم کرون و جبهها سازند بوزن دو مثقال هر با مقدار
 بکر عله قرص و عرق کاه و زبان ده ۱۱۱۱ و کلاب پنج ۱۱۱۱ بسایند
 و پاره شراب لیچو و یا صندل بنهد و بدهند و بکر عله جواب
 و غذا بخور داب بارشته و یا کنت برغاله و آب اسفناج و آتش برنج با مرغ

مطبوح صفرا

کمر بنامکی هفتده ۱۱۱۱ کل سرج شش ۱۱۱۱ حم کاسنی سده ۱۱۱۱ حم بادیان چهار ۱۱۱۱
 بیلوفرنج ۱۱۱۱ بنفشه ۱۱۱۱ بورت عسله زرد ۱۱۱۱ الوسیاه هفتده ۱۱۱۱ عله هندی
 پنج مسمار موز منقش ده ۱۱۱۱ عتاب ده ۱۱۱۱ سفتان ده ۱۱۱۱ عله انجیر پنج ۱۱۱۱
 بورت شلانه سح ۱۱۱۱ ترنجبین ۱۱۱۱ شیره خشت هفتده ۱۱۱۱ او ندر چینه دانکه
 معجون اطراف کشتیر بکمر مصله کبابی و هسله زرد امبل و بیلیم نهیلد کباب
 و مصطکی از هر یکی سح ۱۱۱۱ کشتیر خشت پست ۱۱۱۱ و روغن بادام پاتر ده ۱۱۱۱
 عسل صافی سه برابر ادویه شربت سه ۱۱۱۱

۱۱

